اغلاط ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۱	بنائیی	بنائی
۱۳	۷ در حاشیہ	زاد فضلاً	زادوا فضلاً
۳۶	۱۹	گتیج	نتیج
۵۷	۱۰ در حاشیہ	۴۸	۲۸
۶۳	۲	ان تالہ	ان نالہ
۶۷	۲۶	اُحب	اَحب الی
۷۵	۱۰	وان یقی	وان یقیم
۸۲	۱۴ در حاشیہ	۷۲	۷۶
۱۰۷	۱۸	فانبعث	فانشعب
۱۲۶	۱۴	سودا	عمودا
۱۳۲	۱۰	من خیر قول	من قول خیر
〃	۲ آخر حاشیہ	پرہیز	پرتیر
۱۵۳	۶	الجوب	المحوزب
〃	۷	〃	〃
〃	۱۴	حتی یقتتل فئتان عظیمتان دعوہما واحد	حتی یقتتل فئتان

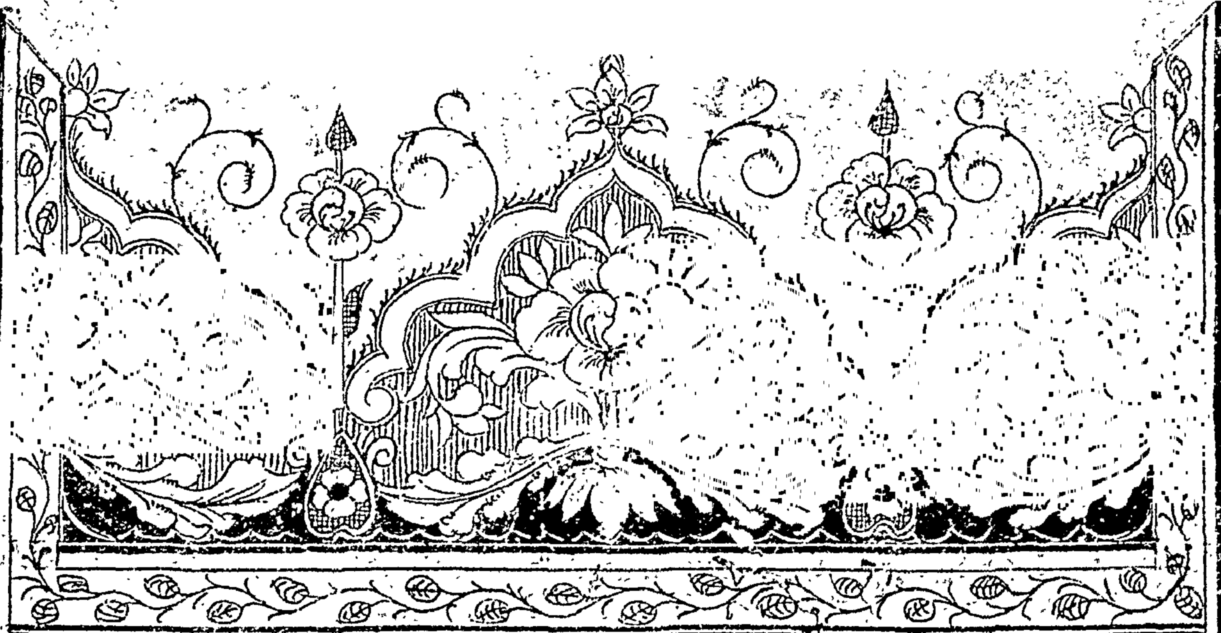
یا اور کہیں واقع ہوا ہے ۱۲

یا اور کہیں دوسری جگہ ہو ۱۲

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۶۱	حاشیہ	واصل کلم یا دارا ترکلم	اوا لکث یا کلم	اغلاط مقصد دوم				۱۹۳	۹	[illegible]	[illegible]
۱۶۵	۳	السلام	اس پیرنشان شتابا	۴۴	۳۶	عز ما قلم از	عز تا قلم از	۲۱۳	۲۳ یا	ہزاری	ہزاری
۲۱۶	۱۹	ہدرستے	عدرستے	۶۴	۱۸	برزذون	بزدذون				
۲۴۴	۱۶	یحین	یحین	۷۶	۱	ایمن	آنجاد	۲۴۲		لعجہ	ابن لعجہ
۲۵۰	۱۳	آجمد	آخمد	"	۳	سہاجہا	شہا نہا	۳	۳	۳	۳

حال مختصر جناب مصنف قدس سرہ

باید دانست کہ جناب مصنف عمری فاروقی ہستند پدر شان شیخ ابو الفیض عبدالرحیم از اجلہ مشائخ دہلی بودند نسب شان از طرف مادر بحضرت امام موسی کاظم میرسد گویند کہ حضرت قطب الدین بختیار کاکی در خواب الد مصنف را بشارت پسر فرمودند و گفتند کہ او را باسم من مسمی گردانی بہمین جہت بقطب الدین موسوم گردید معہ رسیدن سن تمیز اخذ علوم از والد خویش کہ سند شان از طریق سید زاہد بن سالم ہروی تا بہ علامہ محقق جلال الدین دوانی میرسد کردند با اجازت عامہ تروا حدیث از مولانا محمد افضل معروف بحاجی سیالکوٹی گرفتند و بر اینہم قانع نگردیدند در مدینہ منورہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام تشریف بردند و تجدید اجازت از عمدۃ شیوخ خود ابو طاہر بن ابراہیم الکردی المدنی نمودند درین اثنا انچہ ساقی ازل در جام طالع شان از علوم عجیبہ ریخت زبان قلم از احصاء آنہا کوتاہ است چنانچہ استاد شان ابو طاہر میفرمودند کہ او سند لفظ از من میکند و من سند معنی از و میکنم در فصاحت بلغت عربی و علوم فقہ بر مذاہب اربعہ و مذاہب صحابہ تابعین و اقوال جماعہ از فقہا و محدثین و علم حدیث و تفسیر و اصول این علوم علم عقائد و اصول دین و آداب سلوک و علم حقائق مرتبہ عالی داشتند ہر چند از ہمعصران ایشان ہم کدام کس چنین بودہ باشد مگر ترویج و اتقان این علوم و تدوین اسرار آنہا و تسہیل بر طلاب و تبئین مسائل بعبارات مختصرہ و اشارات لطیفہ چنانکہ حضرت شان فرمودند بکسی میسر نشدہ ہمچنین در بیان علوم خمسہ قرآنیہ و تاویل مقطعات و ترجمہ قرآن کہ در قدر الفاظ و خصوص و عموم آنہا مثلش باشد و القا کردیدن در قلب شریف ایشان علوم تطبیق بین اراء الناس و دریافتن امر حق عند اللہ و الرسول ہم وحید عصر و فرید دہر اند مولانا شاہ عبدالعزیز صاحب قدس سرہ در مناقب حضرت شان مینویسند کہ آیۃ من آیات اللہ و معجزۃ لنبیہ الکریم صلی اللہ علیہ وسلم والحق کہ سخن راست گفتند تصانیف ایشان در فنون مختلفہ بسیار اند مشہور تر از انہا فوز الکبیر فی اصول التفسیر و المسوی فی فقہ الحدیث والمصفی شرح الموطا و ہذا الکتاب یعنی ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء و حجۃ اللہ البالغہ فی اسرار الحدیث و حکم الشریعۃ و القول الجمیل فی السلوک و الانتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ و الارشاد الی مہمات الاسناد و الدر الثمین و فیوض الحرمین و انفاس العارفین و تاویل الاحادیث فی رموز قصص الانبیاء و المرسلین و التفہیمات الالہیۃ فی علم الحقائق کہ بقول مولانا شاہ عبدالعزیز رحمۃ اللہ علیہ عمدہ تصانیف ایشان ہست و کتاب ہمعات و غیرہا است سال ولادت شان تحقیقاً بجانب حروف نرسیدہ است مگر غالباً شیخ قطب الدین نام تاریخی بودہ باشد و سن وفات ۱۱۷۴ و مدفن در شہر کہنہ جانب جنوب شاہجہان آباد است رحمہ اللہ رحمۃ واسعۃ و جزاہ اللہ عن المسلمین خیر الجزاء ؎ لحب ولی اللہ خیر فاتحہ ❊ بہ یبتدأ الذکر الجمیل و یختم ❊ والحمد للہ اولا و اخرا و ظاہرا و باطنا وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین ❊



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بعث الینا اشرف الرسل داعیا الی اقوم السبل وجعل اصحابا له وزراءه فی عهده وخلفاء من بعده لتتم النعمة وتعم الرحمة واشهد ان لا اله الا الله وحده واشهد ان محمدا عبده ونبیه الذی لا نبی بعده صلی الله وسلم علیه وعلی آله وصحبه اجمعین

اما بعد میگوید فقیر حقیر **ولی الله** عفی عنه که درین زمان بدعت تشیع آشکار شد ونفوس عوام بشبهات ایشان متشرب گشت واکثر اهل این اقلیم در اثبات خلافت خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین شکوک بهم رسانیدند لاجرم نور توفیق الهی در دل این بنده ضعیف علمی را مشروح ومبسوط گردانید تا آنکه بعلم الیقین دانسته شد که اثبات خلافت این بزرگواران اصلی ست از اصول دین تا وقتی که این اصل را محکم نگیرند هیچ مسئله از مسائل شریعت محکم نشود زیرا که اکثر احکامی که در قرآن عظیم مذکور شده مجمل ست بدون تفسیر سلف صالح بحل آن نتوان رسید واکثر احادیث خبر واحد محتاج بیان بغیر روایت جماعه از سلف آن را واستنباط مجتهدان ازان تمسک نگردد وتطبیق احادیث متعارضه بدون سعی این بزرگواران صورت نگیرد وهم چنین جمیع فنون دینیه مثل علم قراءة وتفسیر وعقائد وعلم سلوک بغیر آثار این بزرگواران متاصل نشود وقدوه سلف درین امور بخلفاء راشدین ست وتمسک ایشان باذیال خلفا جمع قرآن ومعرفت قراءة متواتره از شاذه مبتنی بر سعی خلفا است وقضایا وحدود واحکام فقه وغیر آن همه مترتب بر تحقیق ایشان هر که در شکستن این اصل سعی میکند بحقیقت هدم جمیع فنون دینیه میخواهد ونیز دانسته شد که مدبر السموات والارض تبارک وتعالی چنانچه سائر شرائع را اولا در مرتبه کلام نفسی در ازل الازال معین ومقرر گردانید واشاره بهمان مرتبه است آیه کریمه إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتٰبِ اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ بعد ازان بر قلب مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجمالا تارة وتفصیلا اخری فرود آورد وبعد ازان آن حضرت صلی الله علیه وسلم لفظا تارة واشارة اخری بیان آن فرمودند تا آنکه آنچه مراد حق بود ظاهر شد وحجة الله قائم گشت وتکلیف عباد بآن اعتقادا وعملا بظهور رسید هم چنان خلافت خلفاء راشدین اولا در کلام نفسی متقرر شد ودر قرآن عظیم اجمالا فرود آمد بعد ازان

بر قلب مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق منام تارةً وبطریق فراست در تعبیر منامات صحابه اُخری این مجمل منفصل گشت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن علم شریف لفظاً واشارةً خبر دادند تا آنکه تکلیف عباد باستخلاف این بزرگواران اعتقاداً وعملاً متحقق شد وپرده از روی کار برانداخته گشت واهل قرن اول بموجب آن بجان و دل عمل کردند بر خلاف آنچه متاخرین اشاعره تقریر میکنند که خلافت ایشان بنص نیست مطلقاً یا بنص جلی نیست بلکه امر اجتهادی است که اهل عصر بنا بر اجتهاد بران اتفاق نمودند و بر خلاف آنچه شیعه گمان میکنند که در قرن اول حیف عظیم رفته بطلب دنیا خلافت را از مستحق آن غصب کردند و بر غیر مستحق اتفاق نمودند استغفر الله من جمیع ما کره الله ونیز دانسته شد که تطبیق در اختلاف علما در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف نمودند یا نه بآن وجه تواند بود که استخلاف گاهی اطلاق کرده میشود بر مجموع تنبیه شارع بر مکلف بودن عباد بانقیاد این جماعه را و گاهی بر هیئت معتاد نزدیک وصیت بولایت بعهد اخیر با جل مقرر تخصیص بلفظ استخلاف و مانند آن هر یکی معنی را اراده کرده است و بحسب آن گفته و مستندات صحابه بحفظ احادیث بود و استنباط از نصوص و تذکر معانی مستخرجه از مآخذ بسیار و مانند آن و تطبیق در میان اختلاف علما در آنکه خلافت بنص جلی است یا خفی بآن وجه واقع است که جمعی را آیه اجمالی با حدیثی که تفسیر آن است مربوط با هم منظور شد بنص جلی قائل شدند و جمعی آیه را جدا دانستند و حجاب اجمال او را نتوانستند برانداخت و احادیث را جدا و آن را ملحق بآیه نساختند باز احادیث اخبار آحاد بود متفق در معنی اثبات خلافت که قدر مشترک است جمعی را نظر بر حدیثی دون حدیثی افتاد و دانستند که خبر واحد است و جمعی را نظر بر همه دفعةً واحدةً افتاد متواتر بالمعنی شناختند و چنانکه نور توفیق این علم را مبسوط نمود داعیه نشر آن کتاباً تارةً وخطاباً اخری نیز بخاطر ریخت اخرج ابن ماجة عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لعن آخر هذه الامة اولها فمن کتم حدیثا فقد کتم ما انزل الله عز وجل بنا بر علی ذلک ورقی چند درین مسئله نوشته شد و به **ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء** مسمی گشت و بر دو مقصد منقسم کرده آمد

مقصد اول

در بیان معنی خلافت عامه وخاصه وشرط آن و آنچه متعلق بآن است و بیان ادله بر خلافت ایشان و حل اختلاف اهل در میان خویش که خلافت بنص بود یا باجتهاد

مقصد ثانی

در مآثر خلفای اربعه و هذا اوان الشروع فی المقصود و بتوفیقه استمسک وعلی فضله اتوکل والی کلائته و حفظه کل امر افوض حسبنا الله ونعم الوکیل ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

مقصد اول مشتمل است بر فصول چند

فصل اول

در خلافت عامه مسئله در تعریف خلافت هی الریاسة العامة فی التصدی لاقامة الدین باحیاء العلوم الدینیة واقامة ارکان الاسلام والقیام بالجهاد وما یتعلق به من ترتیب الجیوش والفرض للمقاتلة واعطائهم من الفیء والقیام بالقضاء واقامة الحدود ورفع المظالم والامر بالمعروف والنهی عن المنکر نیابةً عن النبی صلی الله علیه وسلم تفصیل این تعریف آنکه معلوم بالقطع است از ملت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون مبعوث شدند برای کافه خلق الله با ایشان معامله ها کردند و تصرفها نمودند و برای هر معامله نواب تعیین فرمودند و اهتمام عظیم در هر معامله مبذول داشتند چون آن معاملات را استقرا نمائیم و از جزئیات بکلیات و از کلیات بکلی واحد که شامل همه باشد انتقال کنیم جنس اعلی آن اقامت دین باشد که متضمن جمیع کلیات است و تحت وی اجناس دیگر باشند یکی از آن احیاء علوم دین است از تعلیم قرآن و سنت و تذکیر و موعظت قال الله تعالی

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ و مستفیض شد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تعهد میکردند صحابه را بتذکیر و موعظت — و دیگر اقامت ارکان اسلام است زیرا که مستفیض شد که
امامت جمع و اعیاد و جماعت خود میکردند و نصب امام در هر محلی میفرمودند و اخذ زکوة و صرف آن بر مصارف مینمودند و عمال
را برای این معنی منصوب می ساختند و هم چنین شهادت بر هلال رمضان و هلال عید می شنیدند و بعد ثبوت شهادت حکم
به صوم و فطر میفرمودند و حج را خود اقامت نمودند و سال نهم که حضور شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مکه متحقق نشد
حضرت ابو بکر صدیق را فرستادند تا اقامت حج نماید و قیام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهاد و نصب امرا و بعث جیوش و
سرایا و قیام آنحضرت بقضا در خصومات و نصب قضاة در بلاد اسلام و اقامت حدود و امر معروف و نهی منکر مستغنی
از آنست که به تنبیه احتیاج داشته باشد. چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم برفیق اعلی انتقال فرمودند واجب شد اقامت
دین بهمان تفصیل که گذشت و اقامت این همه موقوف افتاد بر نصب شخصی که اهتمام عظیم فرماید درین امر و نواب را بآفاق فرستد
و بر حال ایشان مطلع باشد و ایشان از امر وی تجاوز نکنند و بر حسب اشاره وی جاری می شوند و آن شخص خلیفه آنحضرت باشد
و نائب مطلق وی پس از کلمه ریاست عامه بر آیند علمای مسلمین که بتعلیم علوم دینیه مشغول شوند و قضاة امصار و امراء جیوش
که بامر خلیفه اقامت این معنی نمایند و در عصر اول موعظت و تذکیر ضمیمه خلافت بود و قال صلی الله علیه وسلم لا یقص الا امیر
او مامور او مختال و از لفظ فی التصدی لاقامة الدین بر آمد شخصی که ریاست و غلبه بر اهل آفاق پیدا کند و متصدی شود
اخذ باج را من غیر وجه شرعی مثل ملوک جابره متغلبه و از لفظ تصدی بر آمد شخصی که قابلیت اقامت دین بر وجه اکمل داشته
باشد و افضل اهل زمان خود بود لیکن بالفعل از دست وی چیزی ازین امور نه بر آید پس خلیفه مختفی و غیر منصور و غیر متسلط نخواهد
بود و قید نیابة عن النبی صلی الله علیه وسلم بر می آرد از مفهوم خلیفه انبیا را هر چند در قران عظیم حضرت داؤد را علیه السلام خلیفه
گفته شد زیرا که سخن در خلافت آن حضرت ست صلی الله علیه وسلم و حضرت داؤد خلیفة الله بودند لهذا حضرت ابو بکر صدیق راضی
نشدند باسم خلیفة الله و فرمودند که مرا خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفته باشید **مسئله** واجب بالکفایه است بر
مسلمین الی یوم القیامة نصب خلیفه مستجمع شروط بچند وجه **یکے آنکه** صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنصب خلیفه و تعین
او پیش از دفن آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوجه شدند پس اگر از شرع وجوب نصب خلیفه ادراک نمیکردند برین امر خطیر مقدم
نمی ساختند و این وجه اثبات دلیل شرعی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم می نماید بر وجه اجمال **دوم آنکه** در حدیث وارد شده
مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً یعنی هر که بمیرد حال آنکه نیست در گردن او بیعت خلیفه مرده است بمرگ جاهلیت
و این نص شرع ست تفصیلا **سوم آنکه** خدا تعالی جهاد و قضا و احیاء علوم دین و اقامت ارکان اسلام و دفع کفار از حوزه
اسلام فرض بالکفایه گردانید و این همه بدون نصب امام صورت نگیرد و مقدمه واجب واجب ست کبار صحابه برین وجه تنبیه نموده
اند **مسئله** در شروط خلافت — و اصل درین مسئله آن ست که معنی خلافت چنانکه گذشت متضمن ست احیاء علوم دین را
و اقامت ارکان اسلام و امر معروف و نهی منکر و قیام بامر جهاد و قضا و اقامت حدود را پس هر چه شرط هر یکی ازین امور
باشد شرط خلافت ست و زیاده ازان شرطی دیگر بمقتضای حدیث مستفیض و آن قرشیت است چون این اصل دانسته شد خوض

و تفصیل ایں از جملۂ شروط خلافت آنست که مسلمان باشد زیراکه ریاست مسلمین با غیر مسلمان نمی برازد کما قال الله تعالی
وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا و پیدا است که این معانی از غیر مسلمان سرانجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد
العیاذ بالله عزل او واجب شود و خروج بر وی پس نصب کافر اولاً اولی است باکه درست نباشد و از انجمله آنست که عاقل و
بالغ باشد زیراکه مجنون و سفیه و صبی محجور اند از تصرفات جزئیه خویش قال الله تعالی وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ
چون بر مال خود ها قادر نباشند بر اموال و رقاب مسلمین البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کارهای مطلوب از استخلاف بالقطع از
جماعه سرانجام نمی شود و از انجمله آنست که ذکر باشد نه امراة زیراکه در حدیث بخاری آمده لَن يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَةً
چون بسمع مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید که اهل فارس دختر کسری را بپادشاهی برداشته اند فرمود رستگار نشد
قومی که والی امر پادشاهی خود ساختند زنی را زیراکه امراة ناقص العقل و الدین است و در جنگ و پیکار بیکار و قابل حضور محافل و
مجالس نه پس از وی کارهای مطلوب بر آید. و از انجمله آنست که حر باشد زیراکه عبد قابل شهادت در خصومات نیست و بنظر مردم
حقیر و مهان و واجب است بر وی مشغول بودن بخدمت سید خود. و از انجمله آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد زیراکه لازم
است بر خلیفه حکم کردن بوجهی که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت مدعی و مدعا علیه و مقر و مقر له و شاهد و مشهود علیه
و استماع کلام این جماعه و واجب است بر وی تولیت قضاة امصار و نصب عمال و امر کردن مر جیوش را بآنچه در جهاد پیش آید
و اینهمه بدون سلامت اعضا متحقق نشود و مقدمه واجب واجب است. و از انجمله آنست که شجاع باشد و صاحب رای در حرب و
سلم و عقد ذمه و فرض مقاتله و تعیین امرا و عمال و صاحب کفایه یعنی رعشه دست نباشد و نه ناکرده کار که خبط کند در امور
و نتواند سرانجام دادن مهمات را زیراکه جهاد بجز شجاع و صاحب رای و کافی صورت نه بندد و آن مطلب عظیم است از مطالب
خلافت. و از انجمله آن است که عدل باشد یعنی مجتنب از کبائر غیر مصر بر صغائر و صاحب مروت باشد نه هرزه گرد
خلیع العذار زیراکه در شاهد و قاضی و راوی حدیث هرگاه این معانی شرط است پس در ریاست عامه که زمام خلق بدست
او افتد اولی است بآنکه شرط باشد قال الله تبارک و تعالی مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ و مرضی بودن مفسر
است بعدالت و مروت. و از انجمله آنست که مجتهد باشد زیراکه خلافت متضمن است قضا و احیاء علوم دین و امر معروف و نهی منکر را
و اینهمه بدون مجتهد صورت نگیرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القُضَاةُ ثَلَاثَةٌ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ وَاثْنَانِ فِي النَّارِ فَأَمَّا الَّذِي
فِي الْجَنَّةِ فَرَجُلٌ عَرَفَ الْحَقَّ فَحَكَمَ بِهِ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ وَرَجُلٌ عَرَفَ الْحَقَّ فَحَكَمَ فَجَارَ فِي الْحُكْمِ فَهُوَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَى لِلنَّاسِ عَلَى
جَهْلٍ فَهُوَ فِي النَّارِ رواه ابوداود و اصل معنی اجتهاد آنست که جملهٔ عظیمه از احکام فقه دانسته باشد بادلهٔ تفصیلیه از کتاب و
سنت و اجماع و قیاس و هر حکمی را منوط بدلیل او شناخته باشد و ظن قوی بهمان دلیل حاصل کرده پس درین زمانه
مجتهد نمیتواند شد مگر کسیکه جمع کرده باشد پنج علم را علم کتاب قراءةً و تفسیراً و علم سنت باسانید آن و معرفت صحیح و ضعیف
و ران و علم اقاویل سلف در مسائل تا از اجماع تجاوز ننماید و نزدیک اختلاف علی قولین قول ثالث اختیار نکند و علم عربیت از
لغت و نحو و غیر آن و علم طرق استنباط و وجوه تطبیق بین المختلفین بعد از ان اعمال فکر کند در مسائل جزئیه و هر حکمی را منوط
بدلیل او شناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد مثل ابی حنیفه و شافعی بلکه مجتهد منتسب که تحقیق سلف را شناخته و استدلالات

ایشان فهمید، وظن قوی در هر مسئله بهم رساند کافی است و تحقیق آنست که اخبار تفسیر قرآن نیز تعبیر از علوم خرگاه میسر نیست لیکن معتبر انجا احادیث اسباب نزول و مناسبات است و آثار سلف در باب تفسیر و حفظ و قوت فهم سیاق و سباق و توجیه و مانند آن و بر علم التفسیر قیاس باید کرد جمیع فنون دینیه را والله اعلم — و در زمان صحابه اکثر این شروط لازم نبود همین معرفت قرآن و حفظ سنت در کار می شد زیرا که عربیت زبان ایشان بود و بغیر تعلیم نحو تفهیم کلام عربی میسر میشد و هنوز احادیث متعارضه ظاهر نشده و اختلاف سلف پدید نیامده بود — و از انجمله آنست که قرشی باشد باعتبار نسب آبا خود زیرا که حضرت ابوبکر صدیق حصر کردند انصار را از خلافت باین حدیث که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند الائمة من قریش و ابوهریره و جابر روایت میکنند الناس تبع لقریش فی هذا الشان و ابن عمر روایت میکند لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی منهم اثنان و معاویه بن ابی سفیان روایت میکند ان هذا الامر فی قریش لا یعادیهم احد الا کبه الله علی وجهه ما اقاموا الدین و غیر این طرق طرق دیگر هم این حدیث را ثابت است بجهت اختصار بر این قدر اکتفا نمودیم و اختلاف کرده اند در اشتراط کتابت جمعی اثبات آن کرده اند بملاحظه آنکه بسیاری از امور دینیه موقوف است بر معرفت خط از علم کتاب و سنت و انشاء احکام و نامها و بعض رد کرده اند آنرا بانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم امی بودند و حق آنست که بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین امر قیاس نمیتوان کرد و دیگری را الیوم معرفت دین موقوف است بر شناختن خط و بسیاری از مصالح منوط بنوشتن بالجمله چون این شروط در شخصی موجود باشد مستحق خلافت شود و اگر او را خلیفه سازند و خلافت را برای او عقد کنند خلیفه راشد شود و غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند ساعیان خلافت او عاصی گردند لیکن اگر تسلط یابد حکم او فیما یوافق الشرع نافذ باشد برای ضرورت که برداشتن او از مسند خلافت اختلاف امت پیدا کند و هرج و مرج پدید آرد **مسئله** و طرق انعقاد خلافت — انعقاد خلافت بچهار طریق واقع شود — طریق اول بیعت اهل حل و عقد است از علما و قضاة و امرا و وجوه ناس که حضور ایشان میسر شود و اتفاق اهل حل و عقد جمیع بلاد اسلام شرط نیست زیرا که آن ممتنع است و بیعت یک دو کس فائده ندارد زیرا که حضرت عمر در خطبه آخر خود فرموده اند فمن بایع رجلا علی غیر مشورة من المسلمین فلا یبایع هو والذی بایعه تغرة ان یقتلا — و انعقاد خلافت حضرت صدیق بطریق بیعت بوده است طریق دوم استخلاف خلیفه است مستجمع شروط را یعنی خلیفه عادل بمقتضای نصح مسلمین شخصی را از میان مستجمعین شروط خلافت اختیار کند و جمع نماید مردمان را و نص کند باستخلاف وی و وصیت نماید باتباع وی پس این شخص میان سائر مستجمعین خصوصیتی پیدا کند و قوم را لازم است که همان شخص را خلیفه سازند انعقاد خلافت حضرت فاروق بهمین طریق بود طریق سوم شوری است و آن آنست که خلیفه شائع گرداند خلافت را در میان جمعی از مستجمعین شروط و گوید از میان این جماعه هر کرا اختیار کنند خلیفه او باشد پس بعد موت خلیفه تشاور کنند و یکی را متعین سازند و اگر برای اختیار شخصی را یا جمعی را متعین کنند اختیار همان شخص یا همان جمع معتبر باشد و انعقاد خلافت ذی النورین بهمین طریق بود که حضرت فاروق خلافت را در میان شش کس شائع ساختند و آخرها عبدالرحمن بن عوف برای تعیین خلیفه مقرر شد و وی حضرت ذی النورین را اختیار نمود طریق چهارم استیلاست چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد بغیر بیعت و استخلاف و همه را بر خود جمع سازد باستیلاف قلوب یا بالقهر و نصب قتال خلیفه شود و لازم گردد بر مردمان

اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع است یکی آنکه مستولی مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از
غیر ارتکاب محرمی و این قسم جائز است و رخصت و انعقاد خلافت معاویه ابن ابی سفیان بعد حضرت مرتضی بعد صلح امام حسن همین نوع بود
دیگر آنکه مستجمع شروط نباشد و صرف منازعین کند بقتال و ارتکاب محرم و آن جائز نیست و فاعل آن عاصی است لیکن واجب است
قبول احکام او چون موافق شرع باشد و اگر عمال او اخذ زکوة کنند از ارباب اموال ساقط شود و چون قاضی او حکم نماید نافذ گردد
و همراه او جهاد میتوان کرد و این انعقاد بنابر ضرورت است زیرا که در عزل او افنای نفوس مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم
می آید و بیقین معلوم نیست که این شدائد مفضی شود بصلاح یا نه بحتمل که دیگری بدتر از اول غالب شود پس ارتکاب بدتر که قبح او متیقن
است چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل و انعقاد خلافت عبد الملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس همین نوع بود و اگر
شخصی متفرد باشد در زمان خود بشروط خلافت یا جمعی هستند متصف بشروط خلافت و این شخص افضل همه است منعقد نشود خلافت
او بغیر یکی از طرق مذکوره زیرا که نصب کردن وی دار و بدون تسلط یا بیعت خلاف منقطع نشود و فتنه ساکن نگردد و لهذا جماعه از صحابه بعد
انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم برفیق اعلی مبادرت کردند به بیعت حضرت صدیق و اکتفا نمودند بر افضلیت او و اهل علم تکلم
کرده اند در آنکه خلافت حضرت مرتضی بکدام طریق از طرق مذکوره واقع شد مقتضای کلام اکثر آنست که به بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه
حاضر بودند خلیفه شدند و اکثر نامهای حضرت مرتضی که باهل شام نوشته اند شاهد این معنی است و جمعی گفته اند که بشوری انعقاد
خلافت ایشان شد زیرا که مشوره استقرار یافت بر آنکه خلیفه عثمان باشد یا علی چون عثمان نماند علی متعین شد و نبه ما فیه در ذیل
این مسئله نکته باید فهمید اینجا سوالی متوجه می شود و تقریرش آنکه تو قائلی بآنکه خلافت حضرت شیخین بنص بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس انعقاد خلافت صدیق به بیعت اهل حل و عقد و خلافت فاروق باستخلاف بر قول تو چگونه درست آمد جواب گوئیم مفهوم ما آنست
که بنص آنحضرت صلی الله علیه وسلم لازم شد خلیفه ساختن حضرت صدیق و فاروق در زمان مخصوص بایشان و متوجه شدن و عقد
خلافت برای ایشان بستن و امتثال امر ایشان نمودن در آنچه متعلق است بخلیفه لیکن وجود خلافت بالفعل به بیعت اهل حل و عقد
بود یا باستخلاف مثل آنکه نماز فرض شد بر زید در کلام ازلی و بنص شارع و تعلق حکم وجوب بالفعل منوط گشت بدخول وقت پس
باعتبار حکمت اسباب علل نسبت کرده میشود انعقاد خلافت را به بیعت اهل حل و عقد یا باستخلاف و همچنین بایقین میدانیم که شارع
علیه الصلوة والسلام نص فرموده است بآنکه امام مهدی در اوان قیامت موجود خواهد شد و وی عند الله و عند رسوله امام برحق
است و پر خواهد کرد زمین را بعدل و انصاف چنانکه پیش از وی پر شده باشد بجور و ظلم پس باین کلمه افاده فرموده اند استخلاف
امام مهدی را و واجب شد اتباع وی در آنچه تعلق بخلیفه دارد چون وقت خلافت او آید لیکن این معنی بالفعل نیست مگر نزدیک ظهور
امام مهدی و بیعت با او میان رکن و مقام باز مشوره قوم برای حضرت صدیق یا خلیفه ساختن صدیق حضرت فاروق را برای
خود و عزم کردن عبد الرحمن بن عوف برای ذی النورین مستلزم آن نیست که اینجا نصی نباشد بلکه ظاهر آنست که این بندگان
نصی یا اشارتی از شارع دست آویز خود ساخته اند و مشهور شد در میان مردم نسبت بایشان چنانکه گویند ابوحنیفه این را واجب
ساخته و شافعی این را واجب نموده است یا گویند حضرت فاروق این را حلال گردانید و موعد تفصیل این سخن باب سوم است از این
رساله والله اعلم مسئله در بیان آنچه بر خلیفه واجب است از امضای مصالح مسلمین اصل درین مسئله نظر کردن در معنی

خلافت و دانستنِ مقدماتِ اقامتِ دین که بغیر آنها اقامتِ دین متصور نشود و مکملات او که بدون آنها علی الاکمل وجه تحقق نپذیرد واجب است بر خلیفه نگاه داشتن دین محمدی صلی اللہ علیہ وسلم بر صفتی که بسنتِ مستفیضه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شده و اجماعِ سلفِ صالح بران منعقد گشته بانکار بر مخالف و انکار بآن وجه تواند بود که قتل کند مرتدین و زنادقه را و زجر نماید مبتدعه را دیگر اقامتِ ارکانِ اسلام نمودن از جمعه و جماعات و زکوة و حج و صوم بآنکه در محل خود بنفسِ خود اقامت نماید و در مواضع بعیده ائمه مساجد و مصدقان نصب فرماید و امیر الحج معین نماید و احیاءِ علوم دین کند بنفس خود قدری که میسر شود و مقرر سازد مدرسین را در هر بلدی چنانکه حضرت عمر رضی اللہ عنه عبد اللہ بن مسعود را با جماعه در کوفه نشاندند و معقل بن یسار و عبد اللہ بن معقل را به بصره فرستاد و فیصل کند میان اہلِ خصومت یعنی قضا کند در دعاوی و نصب قضاة نماید برای آن و نگاه دارد بلاد اسلام را از شر کفار و قطاع طریق و متغلبان و سرحد های دار الاسلام را با فواج و آلات جنگ مشحون سازد و جهاد نماید با اعداء اللہ ابتداءً و دفعاً و ترتیب دهد جیوش را و فرض ارزاق کند برای مقاتله و اخذ جزیه و خراج و قسمت آن نیز بر غزاة بعمل آرد و تقدیر عطایای قضاة و مفتیان و مدرسان و واعظان و ائمه مساجد باجتهاد خود نماید بغیر اسراف و تقتیر و نائب گیرد در کارها امناء عدول را و اہل نیکخواہی را و ہمیشه در مشارفه امور و تصفح احوال رعیت و افواج و امراءِ امصار و جیوش غزاة و قضاة و غیر ایشان مقید باشد تا خیانتی و حیفی در میان نیاید و سپردن کارهای مسلمین بکفار اصلا درست نیست حضرت عمر ازین امر نهی شدید فرموده اند اخرج شیخ الشیوخ العارف السهروردی قدس سره فی العوارف عن وثیق الرومی قال کنت مملوکا لعمر فکان یقول لی اسلم فانک ان اسلمت استعنت بک علی امانة المسلمین فانه لا ینبغی ان استعین علی امانتهم بمن لیس منهم قال فابیت فقال عمر لا اکراه فی الدین فلما حضرته الوفاة اعتقنی فقال اذهب حیث شئت این ست بیان انچه واجب ست بر خلیفه بطریق اختصار و ایجاز **مسئله** در بیان انچه بر رعیت واجب است از طاعت خلیفه لازم ست بر مسلمین هر چه امر فرماید خلیفه از مصالح اسلام و از آنچه مخالف شرع نباشد خواه خلیفه عادل باشد خواه جائر و اگر قوم در مذاهب فروع مختلف باشند و خلیفه حکم فرماید بامری که مجتهد فیه ست غیر مخالف کتاب و سنت مشهوره و اجماع سلف و قیاس جلی بر اصل واضح الثبوت لازم ست سخن او شنیدن و بمقتضای قضاء او رفتن هر چند موافق مذهب محکوم علیه نباشد و حرام ست خروج بر سلطان بعد از آنکه مسلمین بر وی مجتمع شدند مگر آنکه کفر بواح از وی دیده شود و اگر چه آن سلطان مستجمع شروط نباشد و خروج بر خلیفه لسه نوع تواند بود یکی آنکه خلیفه کافر شود بانکار ضروریات دین و العیاذ باللہ درین صورت واجب ست خروج بر وی و قتال با وی و این قتال اعظم انواع جهاد ست تا اسلام مستلاشی نگردد و کفر غالب نشود دیگر آنکه خروج کند برای نهب اموال و قتل نفوس و تحلیل فروج بغیر تاویل شرعی سیف را حکم سازد نه قانون شرع را و حکم این جماعه حکم قطاع طریق ست دفع کردن ایشان و از هم متفرق ساختن جماعه ایشان واجب ست سوم آنکه خروج کند به نیت اقامت دین و تقریر کند در خلیفه و احکام او شبهه را لیس آن تاویل اگر باطل باشد قطعاً هیچ اعتبار ندارد مانند تاویل اہل ردت و مانعین زکوة در زمان صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنه و معنی قطعیت بطلان تاویل آن ست که مخالف نص کتاب یا سنت مشهوره یا اجماع یا قیاس جلی واقع شود و اگر آن تاویل مجتهد فیه باشد نه قطعی البطلان آن قوم بغاة باشند و در زمان اول حکم این قوم حکم مجتهد مخطی بود و ان اخطأ فله اجر چون احادیث منع بغی

الا در تعمیم مسئله و تغیر آن مستفیض است و امر شده و اتباع امت بر این منعقد گشت امروز حکم بغیان باغی کنیم اگر از خلیفه جور و ستم ساز شود و با حکام بر خلاف تصریح نماید و در آن مسئله برهانی از جانب شرع پیش ما موجود است و معنی بر آن همان است که تقریر کردیم باز است قیام بدفع ظلم ظالمه از خود و ترک فرمانبرداری او و جمعی که رفیق سلطان شوند برای ایذای او عصاة باشند و اگر درین مسئله برهانی از جانب شرع نیست صبر نماید و آفاتی را که بر سر وی میگذرد از آفات سماویه شمرد و دست از قتال باز دارد و از اعظم انواع جهاد است امر کردن خلیفه بمعروف و نهی او از منکر بغیر خروج بسیف و میباید که بلطف باشد دون العنف و در خلوت باشد دون الجلوة تا فتنه برنخیزد و چون معنی خلافت و شروط خلیفه و آنچه متعلق است بخلافت دانسته شد وقت آن رسید که باصل مقصد عود کنیم اثبات خلافت عامه برای خلفاء اربعه از اجلی بدیهیات است چون مفهوم خلیفه و شروط او را در ذهن تصور نمائیم و از احوال خلفاء اربعه آنچه مستفیض شد و تذکر فرمائیم بالبداهة ثبوت شروط خلافت در ایشان و ظهور مقاصد خلافت بأکمل وجه از ایشان ادراک کرده میشود و اگر خفائی در ثبوت خلافت ایشان هست باعتبار اخذ معانی دیگر است در مفهوم خلافت چنانکه شیعه عصمت و وحی باطنی در امام شرط میکنند والا وجود اسلام و عقل و بلوغ و حریت و ذکورة و سلامت اعضاء و قرشیت درین بزرگان محل بحث عاقلی نمی تواند بود و هیچ عاقلی انکار نمیتواند کرد که مقاتله اهل ردت و فتح بلاد عجم و بلاد روم و مدافعت جیوش کسری و قیصر بتدبیر و امر ایشان بوده است و فی هذا کفایة لمن اکتفی و شیعه باین قدر خود قائلند که حضرت شیخین خلافت را از دست حضرت مرتضی بغصب بردند و آن متصور نیست الا باکمال جرأت و تدبیر و ائتلاف ناس با خود پس شجاعت و رای و کفایت را قایل شدند از انجهت که تصدی نکردند باقی ماند شرط اجتهاد و عدالت در اقاویل خلفاء میباید تامل کرد و در قضایای ایشان و مناظرات ایشان غوص میباید نمود تا اجتهاد ایشان اظهر من الشمس شود و تا حال هیچکس از مخالفان بر دامن ایشان فسق ظاهر نبسته است هر رازی که خائیده اند مرجع آن امر مختلف فیه است که جمهور اسلام آنرا نمیدانند الا همین فرقه عاملهم الله بعدله پس اثبات خلافت برای ایشان بمعنی مذکور مستغنی است از برهان و آنچه درین باب مطلوب میشود تجرید معنی اوست از معانی دیگر و تحریر شروط خلافت و بیان مقاصد نصب خلیفه لا غیر و این امور را بتوفیق الله تعالی درین عجاله مبین ساختیم والحمد لله رب العلمین

فصل دوم

در لوازم خلافت خاصه در حدیث صحیح وارد شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر دادند که چندگاه نبوت و رحمت خواهد بود و بعد از آن خلافت و رحمت بعد از آن ملک عضوض بعد از آن جبریت و عتو و در بعض روایات خلافت بر منهاج نبوت واقع شده و نیز به ثبوت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر دادند الخلافة بعدی ثلثون سنة و خدای عز و جل در چندین آیه از قرآن عظیم باوصاف و علامات خلافتی که در کمال رضا و محبوبیت است تلویح و تصریح فرمود از انجمله آیه الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَوٰةَ وَآتَوُا الزَّكَوٰةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و آیه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ و آیه مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ و آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ الی غیر ذلک من الآیات و صحابه در وقت مشاوره در تعیین خلیفه ببعض اوصاف تعلق نموده اند چنانکه گفتند احق بهذا الامر ثانی اثنین رسول الله صلی الله علیه وسلم و مفهوم ایشان را پیش از استقرار این ادله معنی چند متحصل می شود زیاده از اوصافی که در خلافت

عامه گفته شد درین فصل میخواهیم که آن اوصاف را بشمریم و ثبوت آنها در خلفای اربعه رضوان الله علیهم بیان کنیم و با جتماع
لوازم خلافت خاصه مقرون بقرشیت نسبت تفسیر کرده است قتاده شیخ اهل البصره از تابعین حواریت را قال معمر قال قتادة الحواریون
کلهم من قریش ابو بکر و عمر و عثمان و علی و حمزة و جعفر و ابو عبیدة و عثمان بن مظعون و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
و طلحة و الزبیر و فسر قتادة فیما روی عنه روح بن القاسم الحواریین الذین تصلح لهم الخلافة کذا فی استیعاب بن عبد الله و حصل
در اعتبار این اوصاف سه نکته است نکته نخستین آنکه نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده اند و در
حکمت الهیه بهمان صفا و علو فطرت مستوجب وحی گشته اند و ریاست عالم بایشان مفوض شده قال الله تعالی اَللّٰهُ اَعْلَمُ
حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و این جماعه
در اصل فطرت خلفای انبیا اند در امت بمثال آنکه آئینه آهنی از آفتاب اثری قبول میکند که خاک و چوب و سنگ را میسر نیست
این فریق که خلاصه امت اند از نفس قدسیه پیغامبر صلی الله علیه و سلم بوجهی متاثر می شوند که دیگران را میسر نمی آید و آنچه از
آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرا گرفته اند بشهادت دل فرا گرفته اند گویا دل ایشان آنچیزها را اجمالاً ادراک کرده بود و کلام آنحضرت
صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل آن معانی اجمالی نمود و بعد از ایشان جماعه دیگر بدپایه بپایه فرود تر تا آنکه نوبت عوام
مسلمین آید پس خلافت خاصه آنست که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین
بنی آدم ست در صفا و علو فطرت الامثل فالامثل نیز رئیس باشد تا ریاست
بوضع طبیعی خلفای انبیا اند در شریعت مسمی اند بصدیقین و شهدا و صالحین
قال الله تعالی علی لسان عباده اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْ
مَعَ الَّذِیْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّیْنَ وَالصِّدِّیْقِیْنَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصّٰلِحِیْنَ وَحَسُنَ اُولٰٓئِكَ رَفِیْقًا پس درین دو آیه افاده
فرمود که مطلوب مسلمین و مسئول ایشان در صلوات خویش و مطمح همم ایشان در سلوک مراتب قرب موافقت با جماعه منعم علیهم ست
و مراد از منعم علیهم این چهار فریق و در جای دیگر یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَنْ یَّرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِیْنِهٖ الی ان قال اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ
نیز اشاره بهمین معنی است یعنی ولی عوام مسلمین افاضل ایشانند که باقامت صلواة و وصف محبیت و محبوبیت و غیر آن متصف
اند و ایمعنی را عبد الله بن مسعود بیان کرد اخرج ابو عمر فی خطبة الاستیعاب عن ابن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد
فوجد قلب محمد صلی الله علیه و سلم خیر قلوب العباد فاصطفاه و بعثه برسالته ثم نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه و سلم
فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه صلی الله علیه و سلم یقاتلون عن دینه و بیهقی مثل آن ذکر کرد الا انه
قال فجعلهم انصار دینه و وزراء نبیه فما راه المومنون حسنا فهو عند الله حسن و ما راوه قبیحا فهو عند الله قبیح و چنانکه اولو
این فریق در خلافت متحقق است اجتهادا این فریق اولی و احق است از اجتهاد دیگران و حصر معنی از اوصاف مذکوره
علامات و خواص وارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان مناقب صحابه گاهی نص فرموده اند باثبات این اوصاف
در ایشان و گاهی باثبات علامات و خواص تلویح ابلغ من التصریح ادا کرده نکته دوم آنکه خلیفه حقیقی پیغامبر مثل نی
است که نائی آنرا بر دهان خود می نهد بجهت بلند گردانیدن آواز و مانند آن و انشاد نغمه بتعیین کیفیت آن ا

انده می تحیات آنچه از آنه سیم هست لیکن نصیب پیغامبر گشته و پیغامبر صلی الله علیه وسلم قبل از مباشرت آن بوقوع آنها
مژده داده بوجود و حمد بسیار نموده وآنچه آن معانی را بدست خلفا تمام ساخته اند و تحقیق آن همه را علیحده است. پیغامبر
بیت این همه لواحق پیغامبر نه اند که چون فرصت شد خاصه آنست که از خلیفه در نامه کتبی که بسیار آن نیز در هست صلی الله علیه
وسلم منسوب ایشان ست در قرآن عظیم و حدیث قدسی بدست و سرانجام شود و آن حضرت صلی الله علیه وسلم آیات
ورا تفسیر کنند و در تورات کتب انبیا ذکر نموده باشند تا آن همه کارها در جریده اعمال حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
مرقوم گردد و ایشان شرف رسالت حاصل نموده باشند اعم جنانکه آیه ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي
الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ الآیه. واین حدیث قدسی نیز شاهد آنست إنّ الله نظر الى اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقايا
من اهل الکتاب وقال انما بعثتک لابتلیک وابتلی بک. رواه مسلم واین قصه بیان میکند که حضرت داود علیه السلام بانی مسجد اقصی است
متوجه بنای مسجد اقصی گشتند وآنکار از دست ایشان سرانجام نیافت لابد فرزند خود را طلب کردند که بر دست وی تمام شود
وبعد از آنکه وی حسنه است از حسنات ایشان در جریده اعمال حضرت داود ثبت گردد که داود بانی مسجد اقصی است نکته
سیوم آنکه خلافت امر خطیر است ونفوس بنی آدم مجبول بر اتباع هوا وشیطان در بنی آدم جاری است مجری الدم چون خلافت
را بشخصی مستقر شود احتمال دارد که جور پیش گیرد و در مفاسد خلافت تهاون صریح بعمل آرد وضرر این خلیفه در امت مرحومه
است باشد از ضرر ترک استخلاف وی واین احتمال کثیر الوقوع است نمی بینی که بادشاهان همه الا ماشاء الله درین مهلکه
افتاده اند و می شوند تا وقتی که این احتمال برانداخته نشود بوعده الهی یا باوصافی که نزدیک حصول آنها جور و تهاون
ممتنع عادی گردد وظن قوی بعدل وقیام خلیفه بامر ملت بظهور رسد استخلاف آن چنین شخص خیر محض نباشد ونفوس بنی آدم باثبات
او اطمینان پیدا نکنند و کسیکه مرشد خلائق گردد و مربی ایشان در علم ظاهر وباطن محتمل که در علم وحال خود غلط کرده باشد
ودیگران ببعض قرائن متمسک شده همان غلط را رواج داده باشند وما احسن ما قیل ع ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نشاید داد دست. تا اعتماد بر علم وحال شخصی بحدیث مستفیض صادق مصدوق واشارات او حاصل نشود
کار ناتمام است پس خلافت کامله همانست که وثوق بصاحب آن داشته باشیم بنص شارع واشارات او وخلافت بوامر آنکه بمجرد
عدالت خلیفه وعلم او اکتفا کنیم چون این همه نکته مبین شد خوض در تفصیل نمائیم از جمله لوازم خلافت خاصه آن است که خلیفه
از مهاجرین اولین باشد واز حاضران حدیبیه واز حاضران نزول سوره نور واز حاضران دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر وتبوک
که در شرع تنویه شان آن مشاهد و وعد جنت برای حاضران آنها مستفیض شده اما آنکه از مهاجرین اولین باشد
از انجهت مطلوب شد که خدای تعالی در شان مهاجرین اولین میفرماید أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا الی بعد از ان فرمود
الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ بعد از ان فرمود الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ حاصل معنی این آیات آنست که درباب مهاجرین اولین که اذن قتال برای ایشان
داده شد تبلیغ میفرماید که اگر ایشان را تمکین فی الارض دهیم یعنی رئیس گردانیم اقامت صلوة کنند وایتاء زکوة نمایند
وامر بمعروف ونهی منکر بعمل آرند ونهی منکر مشاول است اقامت جهاد را زیرا که اشد منکرات کفر است واشد نهی قتال و

متناول است اقامت حدود را و رفع مظالم را و امر بمعروف متناول است احیاء علوم دینیه را پس مقتضای این تعلیق آنست
که هر شخصی از مهاجرین اولین که تمکین فی الارض شود از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و در وعدهٔ الٰهی خلف نیست پس خلیفه
الا از مهاجرین اولین باشد امن حاصل شود دبرکت و اطمینان قلب متحقق گردد از خلافت وی و این خصلت نمونهٔ عصمتیست که برای
انبیا علیهم السلام ثابت ست و نیز میفرماید فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ
عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِندِ اللَّهِ و نیز میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا
وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوا وَّنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و نیز میفرماید
الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللَّهِ و اما آنکه از حاضران حدیبیه باشد
از انجهت مطلوب شد که خدا تعالی میفرماید مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ و بر اثر وی میفرماید
ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ حاصل معنی این آیات آنست که بر دست جماعه
که همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین واقعهٔ مبارکه حاضر بودند اظهار دین و اعلاء کلمة الله واقع خواهد شد لهٰذا
وصف در خلیفه ثابت باشد اعتماد متحقق شود که مقاصد خلافت از وی سرانجام خواهد گرفت و در قرآن عظیم اثبات
این فریق مقرر شد قال الله تعالی لَّقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ و در حدیث
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یلج النار احد شهد بدرا والحدیبیة وعنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل النار
احد ممن بایع تحت الشجرة و اما آنکه از حاضران نزول سورهٔ نور باشد از انجهت مطلوب شد که خدا تعالی میفرماید وَعَدَ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ
لفظ منکم راجع ست بحاضرین نه بمسلمین قاطبةً زیرا که اگر جمیع مسلمین مراد می بودند بذکر لفظ منکم با کلمه الذین امنوا وعملوا الصالحات
تکرار لازم می آمد پس حاصل معنی آنست که وعده برای جمعی ست از شاهدان نزول آیه که تمکین دین بر وفق سعی ایشان و جهد ایشان
و کوشش ایشان بظهور خواهد رسید و اما آنکه از حاضران مشاهد خیر باشد از انجهت که اهل بدر افضل صحابه اند اخرج البخاری
عن معاذ بن رفاعة بن رافع الزرقی عن ابیه وکان ابوه من اهل بدر قال جاء جبرئیل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال
ما تعدون اهل بدر فیکم فقال من افضل المسلمین او کلمة نحوها قال وکذلک من شهد بدرا من الملائکة و در شان ایشان
صحیح شده لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم او فقد وجبت لکم الجنة و در حاضران تبوک نازل
شده لَّقَد تَّابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ و مبنی برهمین اصل ست کلامی که ابن عمر مهیا
کرده بود که با معاویة بن ابی سفیان بگوید احق بهذا الامر منک من قاتلک وقاتل اباک علی الاسلام اخرجه البخاری و کلام
عبد الرحمن بن غنم اشعری فقیه شام چون ابوهریره و ابو درداء از نزدیک حضرت مرتضی برگشتند و ایشان میانجی بودند
میان معاویه و حضرت مرتضی و معاویه طلب میکرد که خلافت بگذارد و شوری گرداند در میان مسلمین فکان مما قال لهما عجبا منکما
کیف جاز علیکما ما جئتما به تدعوان علیا ان یجعلها شوری و قد علمتما انه قد بایعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز
والعراق وان من رضیه خیر ممن کرهه ومن بایعه خیر ممن لم یبایعه وای مدخل لمعاویة فی الشوری وهو من الطلقاء

الذین لا یجوز لهم الخلافة وهو وابو ردة من الاحزاب فتنه تا طلع شیر جهادتا یا بین یدیه اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب واز لوازم
خلافت خاصه آنست که خلیفه مبشر به بهشت باشد یعنی بر زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشته باشد که فلان شخص مخصوص از اهل
او بغیر تعلیق بشرط از اهل بهشت است وعاقبت حال او نجات وسعادت ست زیرا که این بشارت افاده میفرماید قطعاً سعادت این شخص
ایمان او وتقوی او در آخر حال ودر آخر حال خلفا قیام بامر خلافت بود وایشان در حالت خلافت از عالم گذشته اند وافاده میفرماید
قطعاً قریباً من الیقین که افعال او در سائر عمر خیر باشد وایشان مجتنب باشند از معاصی وعامل بطاعات اگرچه
مغفرت مرتکب کبیره پیش اهل سنت وجماعت جائز قلیل الوجود ست لیکن اینجا تلبیس عظیم وتدلیس بیّن لازم می آید وتلبیس وتدلیس از
حضرت صلی الله علیه وسلم منتفی است وبشارت خلفای اربعه به جنت بحد تواتر رسیده بوجهی که احتمال خلاف آن نماند اولاً اجمالاً
در آیات مناقب مهاجرین وحضار حدیبیه وجیش العسرة وغیر آن ودر احادیث مناقب مطلق صحابه ومناقب اهل بدر ان شاء الله ذکر آن احادیث خواهیم
داد وثانیاً در ضمن عشره مبشره عن سعید بن زید وثالثاً برای خلفای ثلثه عن ابی موسی وجابر وغیرهما ورابعاً برای شیخین عن
ابی سعید خدری وابن مسعود وخامساً فرداً فرداً از جماعه کثیر از انجمله حدیث عثمان رفیقی فی الجنة ولعلی بستان فی الجنة
واز لوازم خلافت خاصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نص فرمایند که وی از طبقه علیای امت ست از صدیقین یا شهداء
وصالحین ومحدث نیز شقیق صدیق است وبیک اعتبار داخل در صدیقی یا ببیان علو درجه او در جنت فرموده باشند واین لازم
بودن شخص است از طبقه علیای امت یا رای او موافق باشد با وحی وآیات کثیره بر وفق رای او نازل شده باشد واین معنی نیز لازم بودن
شخص است از طبقه علیا یا بتواتر ثابت شود که سیرت او در عبادات وتقرب الی الله اکمل است از سیرت سائر مسلمین ومتحلی باشد بخصال
مرضیه ومقامات علیه واحوال سنیه وکرامات قویه یعنی چیزهایی که امروز باسم طریقه صوفیه مسمی میگردد وصاحب قوت القلوب وغیره
در کتب خویش بیان کرده اند وهر مسئله را باحادیث وآثار محکم نموده واین نیز لازم صدیقیت وشهادت است واین معنی در خلیفه برای
آن مطلوب شد که ریاست ظاهر او مقرون باشد بریاست باطن وتشبه کامل بآنحضرت صلی الله علیه وسلم پیدا کند ودر عداد آیه کریمه
وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ
فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ودر عداد يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ الآية
داخل شود وثبوت این معنی برای خلفای اربعه از ضروریات دین ست وثابت باحادیث بیشمار از انجمله حدیث ابی هریره ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو وابوبکر وعمر وعثمان وعلی وطلحة والزبیر فتحرکت الصخرة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اهدأ فما علیک الا نبی او صدیق او شهید اخرج الحدیث مسلم والترمذی وحدیث انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صعد احداً
وابوبکر وعمر وعثمان فرجف بهم فقال اثبت احد اراه ضربه برجله فانما علیک نبی وصدیق وشهیدان اخرجه البخاری وابو داود
والترمذی واز انجمله حدیث عثمان بمثل حدیث انس فی آخره شهید مع رجال اخرجه النسائی واز انجمله حدیث ابی هریرة الا انک
یا ابابکر اول من یدخل الجنة من امتی اخرجه ابو داود وحدیث جابر یا ابابکر اعطاک الله الرضوان الاکبر فقال بعض القوم
وما الرضوان الاکبر یا رسول الله قال یتجلی الله لعباده فی الآخرة عامة ویتجلی لابی بکر خاصة اخرجه الحاکم ونوزع فی تصحیحه
والحق مع الحاکم وحدیث عبدالله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر انت صاحبی علی الحوض وصاحبی

فی الغار و از انجمله حدیث جعل الله الحق علی لسان عمر وقلبه بروایت ابن عمر و ابی ذر و علی بن ابی طالب و حدیث لقد کان
فیما کان قبلکم من الامم ناس محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر بروایت ابی هریره و عائشه و شبیه بآنست حدیث
عقبة بن عامر لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب و حدیث والذی نفسی بیده مالقیک الشیطان فجا الا سلک فجا غیر
فجک از حدیث سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و عائشه و بریده اسلمی و حدیث موافقت فاروق با وحی الهی از روایت عمر
و ابن عمر و ابن مسعود و از انجمله حدیث هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین الا النبیین والمرسلین از روایت
علی بن ابی طالب و انس و ابی جحیفه و حدیث ان اهل الدرجات العلی لیراهم من تحتهم کما ترون النجم الطالع فی افق السماء
وان ابابکر و عمر منهم وانعما اخرجه الترمذی و ابن ماجه و حدیث الا استحیی ممن تستحیی منه الملائکة یعنی عثمان اخرجه مسلم
و حدیث لکل نبی رفیق و رفیقی فی الجنة عثمان اخرجه الترمذی و حدیث اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی
بروایت سعد بن ابی وقاص و جابر و غیرهما و حدیث لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله رواه
جماعة من الصحابة و قال علی عن النبی صلی الله علیه وسلم ان لکل نبی سبعة نجباء رقباء و اعطیت انا اربعة عشر قال انا و ابنای
و جعفر و حمزة و ابوبکر و عمر و مصعب بن عمیر و بلال و سلمان و عمار و عبدالله بن مسعود و ابوذر و المقداد رواه الترمذی و پاره از

سیرت مرضیه خلفاء اربعه که بنقل مستفیض المعنی ثابت شده در فصل آینده نقل خواهیم کرد و از لوازم خلافت خاصه
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با خلیفه معامله فرماید مرات بسیار و کرات بیشمار چنانکه امیر با منتظر الاماره معامله
میکند قولا و فعلا و این معنی بچند وجه تواند بود یکی آنکه استحقاق خلافت او بیان فرماید و فضائل او باعتبار معامله با امت
ذکر کند دوم آنکه اظهار فرماید قرائن بسیار چندانکه فقهاء صحابه بدانند که لو کان مستخلفا (خلیفه گیرنده ۱۲) لاستخلف فلانا و بدانند که
احب الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فلان است و بگویند توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو عنهم راض و آنچه ازین باب
باشد سوم آنکه در حیات خود این شخص را بکارهائی که متعلق بنفس مبارک آنحضرت است صلی الله علیه وسلم من حیث النبوة امر
فرماید و این معنی در خلافت خاصه از انجهت مطلوب شد که وثوق بخلافت خلیفه از جهت شرع بهم رسد و حضرت شیخین چون میخواستند
که شخصی را بکاری که تعلق بخلافت داشته باشد امر کنند تفحص مینمودند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این شخص را آگاهی
متولی امری ساخته اند از امور مسلمین اگر می یافتند امضای عزیمت میفرمودند و الا موقوف میداشتند و این فحص بحد
تواتر رسیده است ان شاء الله تعالی پاره ازان در فصل آینده بیان کنیم و نیز قیام این شخص بامور دین نسبت کرده شود
بآنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه منسوب میشود فعل مامور بآمر در مثل بنی الامیر المدینة اما بیان کردن آنحضرت صلی الله علیه
وسلم حال خلفا را باوصافی که بحسن خلافت تا آن حاصل گردد پس مستفیض شده است در بیان مناقب جماعه از افاضل صحابه و تنها
تنها نیز و این بیان آنحضرت بمنزله اجازت روایت حدیث و اجازت تدریس علم و فتاوی است چنانکه الیوم علما جمعی را بخلافت
خود برمی گزینند و نص مینمایند باستحقاق آن اشخاص آنحضرت صلی الله علیه وسلم این منزلت را بافضلا صحابه و کبرای ایشان
ثبت فرموده اند از انجمله حدیث ابی سعید خدری قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارحم امتی بها ابوبکر و اقواهم فی
دین الله عمر و اصدقهم حیاء عثمان و اقضاهم علی بن ابی طالب الخ اخرجه ابو عمر فی اول الاستیعاب و حدیث شیخ من الصحابة

يقال له الرحمن أو نحو من ذلك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن أرأف أمتي بأمتي فذكر الحديث و حديث انس بن
مالک ارحم امتی بامتی ابو بکر فذکر مثله اخرجهما ابو عمر فی الاستیعاب و از انجمله حدیث ابن مسعود و حدیث حذیفه لا ادری ما
بقائی فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی و از انجمله حدیث مرتضی و حذیفه ان تؤمروا ابا بکر تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا
فی الآخرة و ان تؤمروا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم و ان تؤمروا علیا و لا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا
یاخذ بکم الطریق المستقیم و تنبیک عائشة من کان رسول الله صلی الله علیه وسلم مستخلفا لو استخلفه قالت ابو بکر فقیل ثم من بعد
ابی بکر قالت عمر فقیل من بعد عمر قالت ابو عبیدة قال عمر ما احد احق بهذا الامر من هؤلاء النفر الذین توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو عنهم راض فسمی علیا و عثمان و الزبیر و طلحة و سعدا و عبد الرحمن و از انجمله حدیث ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما من نبی الا وله وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض اما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل و میکائیل و اما وزیرای
من اهل الارض فابو بکر و عمر اخرجه الترمذی و للحدیث طرق عند الحاکم و غیره و قال من کنت مولاه فعلی مولاه اخرجه جماعة اما فعل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم با ایشان معامله مستنظر الامارت پس شاهد آن تفویض امامت صلوٰة است بصدیق در رفتن بقبیله عمرو بن
عوف و در تبوک چون افواج مسلمین برون شهر بر آمدند حضرت صدیق را برای عرضه لشکر و اقامت صلوٰة معین فرمود و در مرض
آنحضرت و آن متواتر بالمعنی است و امیر الحج ساختن در سال نهم و بغزوات فرستادن چندین بار و همیشه مشاورت فرمودن
با شیخین و امیر المسلمین ساختن حضرت عمر را در بعض غزوات و عامل صدقات مدینه فرمودن او را و فرستادن حضرت
عثمان را بجانب اهل مکه در مصالحه حدیبیه و والی یمن گردانیدن حضرت مرتضی را و دعا نمودن برای وی که قضا بر وی آسان شود
و این احادیث بر هیئت مجموعی متواتر بالمعنی شده است و از لوازم خلافت خاصه آنست که انچه خدای عز و جل برای آنحضرت صلی الله
علیه وسلم وعده فرموده است بعض آن بر دست این خلیفه ظاهر شود و این علامت خلافت خاصه در وقت خلافت توان شناخت
نه قبل از خلافت بخلاف علامات دیگر و وجود این معنی در خلفا متحقق است در آیه اَلَّذِیْنَ اِنْ مَّکَّنّٰهُمْ فِی الْاَرْضِ اَقَامُوا
الصَّلٰوةَ اقامت صلوٰة و ایتاء زکوٰة و امر بمعروف و نهی از منکر مذکور شده و در آیه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ تمکین و تقویت دین بر دست ایشان و بر حسب مرضی ایشان و حصول اطمینان از کفار مذکور است و در آیه ذٰلِکَ
مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرٰةِ وَمَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجِیْلِ اشاره بفتح بلدان و شیوع اسلام در اقالیم معموره و در آیه لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ
کُلِّهٖ غلبه بر دین یهودیت و نصرانیت و مجوسیت مذکور است و آن در زمان خلفای ثلثه بوده است و در آیه مَنْ یَّرْتَدَّ مِنْکُمْ
قتال مرتدین مذکور است و آن در زمان صدیق اکبر بظهور پیوست و در آیه سَتُدْعَوْنَ اِلٰی قَوْمٍ اُولِیْ بَاْسٍ شَدِیْدٍ
جمع عساکر بنفیر عام برای قتال فارس و روم مذکور است و آن در زمان مشایخ ثلثه متحقق شد و در آیه اِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهٗ وَقُرْاٰنَهٗ
جمع قرآن در مصاحف مذکور است و آن در عهد مشایخ ثلثه ظهور یافت و در حدیث قدسی ان الله مقت عربهم و عجمهم
قتال عجم مذکور است و آن در ایام خلفای ثلثه ظاهر گشت و در حدیث هلک کسری فلا کسری بعده و هلک قیصر فلا قیصر بعده
و حدیث لتنفقن کنوز کسری فتح فارس و روم مذکور است و آن در زمان خلفاء ثلثه بظهور رسید و در حدیث قتال خوارج لئن
ادرکتهم لاقتلنهم قتل عاد و در حدیث دیگر بلفظ یلی قتلهم اولی الفریقین و آن در زمان حضرت مرتضی واقع شد و از لوازم

خلافتِ خاصه آنست که قول خلیفه حجت باشد در دین نه بآن معنی که تقلید عوام مسلمین او را صحیح باشد زیرا که این معنی از لوازم اجتهاد
است و در خلافت عامه بیان آن گذشت و نه بآن معنی که خلیفه فی نفسه بے اعتماد بر تنبیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم واجب الاطاعت
باشد زیرا که این معنی غیر نبی را میسر نیست بلکه مراد اینجا منزلتی ست بین المنزلتین تفصیل این صورت آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم حواله فرموده باشند بعض امور را بشخصی بخصوص اسم او پس لازم شود متابعت او چنانکه لازم می شود متابعت امراء جیوش
آنحضرت بمقتضای امر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این خصلت در خلفای راشدین پیدا نمیاید که قول زید بن ثابت را در فرائض
مقدم باید ساخت بر اقوال مجتهدین دیگر و قول عبد الله بن مسعود را در قرات و فقه و قول ابی بن کعب را در قراءت بر قول دیگران و
قول اهل مدینه نزدیک اختلاف امت بر قول دیگران آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتعلیم الله عز وجل دانستند که بعد آنحضرت
اختلاف ظاهر خواهد شد و امت در بعض مسائل بحیرت در مانند رافت کامله آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر امت اقتضا فرمود که مخلص
آن حیرت برای ایشان تعیین فرمایند و درین باب حجتی برای امت قائم کنند و همین معنی ثابت ست برای خلفای اربعه زیرا که قال الله
تبارک و تعالی لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ درین آیه افاده میفرماید آنچه بسعی ایشان ممکن و شائع و مشهور میشود دین
مرتضی است پس آنچه بکوشش این جماعه شائع شد انتساب او بشرع معلوم گشت و میفرماید اِنْ مَكَّنّٰهُمْ فِي الْأَرْضِ
أَقَامُوا الصَّلٰوةَ درین آیه افاده فرمود که هر نمازی و زکاتی و امر معروفی و نهی منکری که از ممکنان ظاهر شود محمود و محل رضا
است و در حدیث عرباض بن ساریه علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین من بعدی و در حدیث ابن مسعود و حذیفه اقتدوا باللذین
من بعدی ابی بکر و عمر و این معنی از اکابر صحابه مروی ست اخرج الدارمی عن عبد الله بن ابی یزید قال کان ابن عباس اذا سئل
عن الامر فکان فی القرآن اخبر به وان لم یکن فی القرآن وکان عن رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبر به فان لم یکن فعن
ابی بکر و عمر فان لم یکن قال فیه برایه و مجتهدان تابعین و تبع تابعین باین اصل قائل شده و اهل مذاهب اربعه بآن رفته اند
کسیکه در موطا و آثار محمد بن الحسن تامل نماید بیقین این را بداند اگرچه بعض اصولیان شافعیه درین باب تردد دارند و غالباً
منشاء تردد عدم اخذ سلف ببعض آثار خلفا بوده باشد و تحقیق درین باب آنست که نزدیک تعارض ادله تقدیم بعض ادله شرعیه
بر بعض بنفی حجیت دیگر نمیکند چنانکه خبر واحد را نزدیک مخالفت حدیث مشهور یا اجماع امت ترک میکنیم ماخذ فقه را طبقات است
و هر طبقی را حکمی اینجا کلام امام شافعی بعینه نقل کنیم قال البیهقی فی السنن الصغری اخبرنا ابو سعید بن ابی عمرو قال حدثنا ابو العباس
قال اخبرنا الربیع قال قال الشافعی رحمه الله ما کان الکتاب والسنة موجودین فالعذر علی من سمعهما مقطوع الا باتباعهما فاذا
لم یکن ذلک صرنا الی اقاویل اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم او واحدهم ثم قال قول الائمة ابی بکر و عمر و عثمان قال فی القدیم
و علی رضی الله عنهم اذا صرنا الی التقلید احب الینا و ذلک اذا لم نجد دلالة فی الاختلاف تدل علی اقرب الاختلاف من الکتاب
والسنة فنتبع القول الذی معه الدلالة ثم بسط الکلام فی ترجیح قول الائمة الی ان قال فاذا لم یوجد عن الائمة فاصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الدین فی موضع الامانة اخذنا بقولهم وکان اتباعهم اولی بنا من اتباع من بعدهم قال
والعلم طبقات الاولی الکتاب والسنة اذا ثبتت السنة ثم الثانیة الاجماع فیما لیس فیه کتاب ولا سنة والثالثة ان
یقول بعض اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ولا نعلم له مخالفا منهم والرابعة اختلاف اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم والخامسة

القياس على بعض هذه الطبقات ولا ايضاً الى شئ غير الكتاب والسنة وما سوى ذلك فانما يوخذ العلم من اعطى واخذ

لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه افضل امت باشد در زمان خلافت خود عقلاً و نقلاً از انجهت که در نکته اولی تقریر کرده ایم که چون خلافت ظاهره همه درش خلافت حقیقیه باشد و منبع شئ در محل خود ثابت گردد ولیکن اینجا این نکته باید شناخت که غیر افضل بخواص باطن خواص را لائق نیست پس خلافت او بطلان نباشد و نصب غیر افضل علم نصبت داد و نسبت عزیمت و رخصت خالی از رخصتی نیست و مهد و مع عشلق محتوا اندست و از انجهت که در خلافت خاصه تمکین دین مرتضی من کل وجه مطلوب است و آن بغیر استخلاف افضل صورت نمی بندد چنانکه حضرت مرتضی نزدیک استخلاف امام حسن فرمود ان یرد الله بالناس خیراً فسیجمعهم بعدی علی خیرهم رواه الحاکم بخلاف خلافت عامه که آنجا تمکین دین مرتضی من وجه دون وجه مطلوب است لا من کل الوجوه و از انجهت که خلافت خاصه مقتبس است از نبوت زیرا که در حدیث آمده خلافة علی منهاج النبوة و نیز آمده و تکون نبوة و رحمة ثم خلافة و رحمة و جامع هر دو ریاست عامه است در دین و دنیا ظاهراً و باطناً پس چنانکه استنبار شخص دلالت میکند بر افضلیت وی بر امت تا تهیج از مستثنی حال ذکره مرتفع گردد همچنان استخلاف شخصی بر امت دلالت مینماید بر افضلیت وی بر امت و از انجهت که عامل ساختن شخص مفضول خیانت است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعمل رجلاً من عصابة وفی تلک العصابة من هو ارضی لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المؤمنین وعن ابی بکر الصدیق قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ولی من امر المسلمین شیئاً فامر علیهم احداً محاباة فعلیه لعنة الله لا یقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً حتی یدخله جهنم اخرجهما الحاکم از اینجا میتوان دانست که حال خلافت کبری چه خواهد بود آری نزدیک تزاحم امور و اختلاط خیر و شر و عدم انتظام امر علی وجهه میتوان راه رخص پیش گرفت و از انجهت که در وقت مشاورت صحابه مدار استخلاف افضلیت نهادند ولفظ احق بهذا الامر گفتند و جمعی که مشافهه داشتند در استخلاف صدیق اکبر چون خطای رای خود بر ایشان ظاهر شد قائل شدند بافضلیت او و این مبنی است بر آنکه استخلاف با افضلیت متساوق بود و افضلیت خلفای اربعه ثابت است بترتیب خلافت بادله بسیار اینجا به سه مسلک اکتفا کنیم **مسلک اول** آنکه استخلاف این بزرگواران بنص و اجماع ثابت شد و استخلاف کذا لازم است افضلیت را کما تقرر **مسلک ثانی** احادیث مرفوعه دالة بر افضلیت ایشان قطعاً از انجمله حدیث ابن عمر کنا نخیر فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنقول ابوبکر خیر هذه الامة ثم عمر ثم عثمان و از انجمله حدیث هذان سیدا کهول اهل الجنة و تلوهما مثل حدیث ابی بکر و عمر و در وزن میزان رجحان ایشان بترتیب و حدیث ابی هریرة اما انک یا ابابکر اول من یدخل الجنة و حدیث جابر یتجلی الله تعالی فی الآخرة للناس عامة و یتجلی لابی بکر خاصة رواه الحاکم و حدیث ان اهل الجنة لیتراؤن اصحاب الغرف الخ **مسلک ثالث** اجماع صحابه اجمالاً و تفصیلاً این تفصیل مراد است از هر صحابی نصبه بلفظ خیر هذه الامة واحق بهذا الامر مانند آن مروی شده چنانکه حضرت فاروق در وقت بیعت حضرت صدیق گفته است انت افضل منی و ابوعبیده گفته است تاتونی و فیکم ثالث ثلثة اشاره میکرد بآیه کریمه ثانی اثنین و چنانکه حضرت صدیق وقت استخلاف فاروق اعظم و شکایت مردمان از وی که قد ولیتنا کان افظ و اغلظ گفته است ابربی تخوفونی اقول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک اخرجه ابوبکر بن ابی شیبة کل ذلک لیکن صریح ترین همه حضرت

حدیث متواترست از وی بطریق تواتر ثابت شد که بر منبر کوفه در وقت خلافت خود و منبر مسجد و خیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر این لفظ را محمد
بن الحنفیة و ابو جحیفه و علقمه و نزال بن سبرة و عبد الخیر و حکم بن حجل و غیر ایشان روایت کرده اند و از هر یکے طریق متعدد و منشعب
شده و بطریق استفاضه از وی منقول ست که سبق رسول الله صلی الله علیه وسلم و صلی ابوبکر و ثلث عمر ثم خبطتنا
فتنة رواه عبد الله بن احمد فی زوائد المسند والحاکم وغیرهما و نیز بطریق استفاضه مروی شده که علی مرتضی بر جنازه حضرت عمر
فاروق حاضر شد و گفت ما من الناس احد احب الیّ ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجّی اخرجه الحاکم من طریق سفیان
بن عیینة عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و اخرجه محمد بن الحسن عن ابی حنیفة عن ابی جعفر الباقر عن علی مرسلا و آن را روایت کرده
شد از طریق ابی جحیفه و عبد الله بن عمر و غیر ایشان و بطریق استفاضه از وی به ثبوت رسید که روایت میکرد ابوبکر و عمر هذان سیدا
کهول اهل الجنة و اولاد امام حسن و امام حسین همه ایشان این حدیث را روایت کرده اند قال ابو داود حدثنا محمد بن مسکین قال
حدثنا محمد یعنی الفریابی قال سمعت سفیان یقول من زعم ان علیا کان احق بالولایة منهما فقد خطأ ابابکر و عمر والمهاجرین
والانصار رضی الله عنهم وما اراه یرتفع معه له عمل الی السماء و اخرج البیهقی عن الشافعی بطرق متعددة انه قال اضطر الناس
بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم در ذیل این مسئله باید
دانست که فضیلتے که در شرائع مدار افضلیت خلفا شده امور عرفیه نیست که شعرا مانند آنها با آن تطاول کنند مثل براعت
نسب و قوت فصاحت و زیادت شجاعت و کمال صباحت و تناهی سخاوت اگرچه فی الجملة شرع استحسان این اخلاق فرموده است
و نه علوم غریبه از رمل و جفر و قیافه و نه اموری که در شرع تصریح بآن نرفته مثل معرفت وحدت وجود و مراتب تنزلات ستة
چون این امور در شرع مذکور نشود افضلیت را بران دائر ساختن چرا باشد ثبت العرش اولا ثم انقش بلکه مراد اینجا اوصافی است
که در قرآن عظیم و سنت صحیحه بصیغه اعظم درجة و اکثر ثوابا یا مانند آن بران دائر ساخته باشند کما قال الله تعالی لا یستوی
منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وقال تعالی
لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم و
انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله
الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما وقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم وقال من افضل المسلمین اهل بدر او کما قال
پس باین سیاق میباید خاطر را راه داد و باز از ین صفات تفصیلیه میباید بکلیات آن انتقال نمود و از مقدمات بمقاصد تا
واضح شود که افضلیت خلفا با یکدیگر باعتبار زیادت تشبه بالانبیا است فیما للانبیاء بحسب نبوتهم یا گوییم باعتبار قوت اوصافی
که در خلافت خاصه شرح داده شد آیا نا شنیده قتل بازملات و مقدمات قیام بخلافت خاصه بسیارست اصل مقصود و عمده
خلافت ست نه طرق موصله بآن چون مقاصد خلافت حاصل گشت بمقدمات و کمالات نتوان پرداخت این بهمان میماند که
قتل عدوی باشد تا شر عام از عالم مرتفع گردد جوانمردی بهر صفت که توانست بآن قیام نمود ساده لوحی میگوید قتل
بشمشیر اول ست بشجاعت از قتل به تیر یا خشب یا رمح از فلان درخت بهتر باشد پس اقوی وجوه افضلیت کمال تمکین

صفة الدین است و تطهیر دین از رقعتی پروست خلیفه زیراکه اصل الاصول در ثبوت خلافت عامه و خاصه همان است و مدار مسائل
خلافت بر این آیات و این فضیلت در مشایخ ثلثه روشن تر است و نیز اقوی وجوه افضلیت در خلفا نقل شریعت است باستخلاف
ایشان و همین معنی در مشایخ ثلثه اجلی است زیراکه در اکثر احادیث خلافت ذکر مشایخ ثلثه آمده است فقط و نیز اقوی وجوه
افضلیت قیام بامور موعوده برای پیغامبر است بمثال آنکه گردد اگر و باد برسید از دو گفت بدا اصطلاع میفرماید اراده الهی
نفس پیغامبر را حرکت داد و بعض کارها بوجود آورد و کارهای دیگر هنوز نا تمام بود که حکمت الهی پیغامبر را از عالم ادنی برفیق
اعلی رسانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنحوی از تسبب اتمام آنرا بخود منسوب گردانید و صورت آن کارها بخلفا راجع گشت و ایام خلافت
بحقیقت ایام نبوت بود لیکن وحی از آسمان فرود نمی آمد و این وجه در مشایخ ثلثه زیاده تر نمایان گشت و نیز اقوی وجوه افضلیت
اعانت پیغامبر است در تحمل اعباء نبوت از مخاصمه و جهاد و انفاق قال الله تعالی لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ الخ
ظاهر است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تن تنها بود چون اراده الهی بظهور امر او منعقد گشت الهام در قلوب اذکیا رحمانی افتاد
که او را اعانت کنند و در ضمن این اعانات رحمت الهی که پیغامبر را رسیده است شامل حال این اذکیا شد و این وجه در شیخین خصوصاً
قبل از هجرت ظاهر تر است و نیز اقوی وجوه افضلیت تشبه است بآنحضرت صلی الله علیه وسلم در تالیف قلوب مردم باسلام و السابقیت شیخین
بآن اوضح تر است و اقوی وجوه افضلیت واسطه بودن است درمیان پیغامبر و امت در نشر و ترویج علوم از قرآن و سنت و این
معنی در حضرت شیخین اشکار تر است و اقوی وجوه افضلیت جهاد عرب و عجم است و این معنی در مشایخ ثلثه روشن تر چون لوازم خلافت
خاصه مبین شد الحال باید شناخت که جمعی کثیر از صحابه بفیض صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نصیبه از این اوصاف حاصل
کرده بودند و بعض ایشان بخلافت مقیده فایز گشته مانند عبد الله بن مسعود در قرارت و معاذ بن جبل در قضا و زید بن ثابت
در فرائض از این جماعه آنانکه قریشی بودند و اهلیت تحمل اعباء ریاست داشتند مستحق خلافت مطلقه گشتند باز مستحقان خلافت
در بارگاه عزت منتظر ایستاده اند تا کدام یک را فضل الهی بمرتبه استخلاف مطلق بالفعل رساند ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و در آخر این فصل باید دانست که هر چند هر مرحله ازین فصل ماخوذ است از
کتاب و سنت و موید است باقوال کبراء امت و علماء اهل سنت اما تحریر و ترتیب آن و انتقال از جزئیات بکلیات و مانند آن از مستخرجات
این بنده ضعیف است و اثری از نور توفیق که سابق بآن اشاره رفت والحمد لله رب العلمین

فصل سوم در تفسیر آیات داله بر خلافت خلفا و بر لوازم خلافت خاصه خدا تعالی در سوره نور که کلمه نام شیء او که
أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ مصدرش ساخته میفرماید وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي
ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي
شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ یعنی وعده داده است خدا تعالی آنانرا که ایمان آوردند از
شما و کارهای شایسته کردند البته خلیفه سازد ایشانرا در زمین چنانکه خلیفه ساخته بود آنانرا که پیش از ایشان بوده اند یعنی
حضرت یوشع را بعد حضرت موسی و حضرت داؤد و سلیمان را بعد انقضای مدتی از عهد حضرت موسی و البته محکم و پا استوار

سازد برای ایشان دین ایشان را آن دین را که پسندیده است برای ایشان و البته بدل کند در حق ایشان بعد از ترس ایشان
ایمنی را پرستش کنند مرا و شریک مقرر نکنند با من چیزی را و هرکه ناسپاسداری کند بعد ازین پس آن جماعه ایشان اند فاسقان
حقیقت استخلاف در عرف قدیم و جدید خلیفه ساختن و بادشاه گردانیدن ست قال الله تعالی یا داؤد انا جعلناک
خلیفة فی الارض و قال صلی الله علیه وسلم ما من نبی ولا خلیفة الحدیث و قال سیکون فی آخر الزمان خلیفة یحثو
المال الحدیث و معنی لیستخلفنهم یستخلف جمیعاً منهم چنانکه گویند استخلف بنو العباس و اثری بنو التمیم اگرچه متولی خلافت
و صاحب ثروت از ایشان در هر وقت یکی باشد بحکم آنکه فائده خلافت و ثروت عاید بهمه قوم ست و این هر دو نکته که ذکر کردیم
تاویل نیست بلکه ظاهر استعمال ست زیرا که امثال این کلمات اگر استقرا کنی صد جا موافق همین رو در هره بیابی و ده جا معنی دیگر
و همین ست میزان شناختن تاویل و معنی ظاهر باز معنی لیستخلفنهم ایجاب القیاد قوم ست در انچه حق خلیفه باشد چنانکه اگر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در حق شخصی فرمایند امرته علیکم و خلیفه گوید جعلت فلانا قاضیا علیکم او ولیته القضاء علیکم دلالت میکند
بر جمیع انچه حق امیر ست بر سریه یا حق قاضی ست بر رعیت این لفظ گویا مختصر ایجاب جمیع حقوق تفصیلیه خلافت ست و هیچ فرق
نیست در میان آنکه گویند استخلفت فلانا علیکم و در میان آنکه وعدت فلانا ان استخلفه علیکم غدا چون غد برسد و موعود
منجز گردد باز معنی لیستخلفنهم آنست که خدا تعالی مستخلف ایشان ست و این استخلاف منسوب باوست حقیقتش آنست که خدا تعالی
مدبر السموات والارض ست و لطیف لما یشاء ست پس وقتی که صلاح عالم در نصب خلیفه باشد الهام میفرماید در قلوب امت تا
شخصی را که حکمت الهی مقتضی استخلاف اوست خلیفه سازند بحقیقت جمیع حوادث منسوب بحق ست لیکن چون در بعض حوادث
الهام الهی بجهت اقامت خیر متحقق می شود و در بعض تائید او سبحانه که از قبیل خرق عواید باشد پیش می آید و علی هذا القیاس
معانی دیگر تخصیص نسبت این حادثه بحق باشد این استعمال اختیار می کنند کما قال تعالی فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم
وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی پس نسبت استخلاف بخود اظهار کمال تشریف ایشان ست و بیان آنکه استخلاف
نعمتی ست عظیم و امری ست راسخ در حقیقت چنانکه لفظ عبادی و بیت الله و نفخت فیه من روحی دلالت بر کمال تشریف
در ضا میکند و لفظ منکم محتمل دو معنی ست من الامة المحمدیة او من الحاضرین عند نزول الآیة و عند التحقیق معنی ثانی
متعین ست زیرا که در معنی اول تکرار بلا فائده لازم می آید لفظ الذین آمنوا ازان کلمه مغنی ست و چون دانسته شد که مراد
حاضرین نزول سوره نور اند حضرت معاویه و بنو امیه و بنو عباس ازان خارج باشند و کلمه لیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم دلالت میکند بر دو معنی یکی آنکه این خلفا که خلافت ایشان موعود است چون وعده منجز شود دین علی
اکمل الوجوه بظهور آید دوم آنکه از باب عقاید و عبادات و معاملات و مناکحات و احکام خراج انچه در عصر مستخلفین ظاهر
شود و ایشان باهتمام تمام سعی در اقامت آن کنند دین مرتضی ست پس اگر الحال قضاء مستخلفین در مسئله یا فتوی ایشان
در حادثه ظاهر شود آن دلیل شرعی باشد که مجتهد بآن تمسک نماید زیرا که آن دین مرتضی ست که تمکین آن واقع شد هر چند
اجتهاد هر مجتهدی و لو کان صحابیا احتمال خطا دارد و نزدیک کسی که میگوید کل مجتهد مصیب تعدد جواب در هر حادثه محتمل
است و نزدیک کسی که میگوید المصیب واحد والآخر معذور غیر آثم احتمال خطا در هر دو جانب ممکن ست لیکن اینهمه ظنون ست

حقیقت آنچه در زبان ایشان ولسبی ایشان شایع شده پوشیده نیست و بهر تقدیر قول ایشان از قیاس قائسان و استنباط
مستنبطان قوی‌تر خواهد بود چنانکه امامیه میگویند که دین مرتضی همیشه مستور و مختفی ماند و ائمه اهل بیت همیشه تقیه میکردند
و در اظهار دین خود متمکن و قادر نشدند بلکه اینجا افاده کرده شد که آن همه غیر مرتضی است و باطل است زیرا که اگر مرتضی میبود
بمقتضای این وعده متمکن میشد و کلمه وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا دلالت میکند بر آنکه این مستخلفین و سائر
مسلمین در وقت انجاز موعود مطمئن باشند و آمن نه از کفار مختلفة الادیان ترس دارند و نه از یکدیگر چنانکه امامیه گمان
میکنند که ائمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می‌بودند و تقیه میکردند و همیشه از مسلمانان بالتبان و یاران ایشان
مالیده و هتک حرمتها رسید و محکوم و مؤید و منصور نشدند و کلمه الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
دلالت مینماید بر آنکه کسانی که این وعده در باب ایشان واقع شد و بنعمت استخلاف منعم شوند متصف بکمال ایمان و عمل صالح باشند
و عملوا الصالحات در عرف جائی استعمال کنند که در عمل صالح فرقی داشته باشد نسبت بعامه مومنین و کلمه كَمَا
اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مراد آنست چنانکه بنی اسرائیل را از توریت وعده فتوح بلاد شام و حکم بلاد منتسبه نازل
شد و بنا بر حکمت الهی این وعده در زمان حضرت موسی منجز نشد و حضرت موسی برای انجاز این وعده حضرت یوشع را خلیفه ساخت
تا حضرت یوشع بعد وفات حضرت موسی فتح هفتاد شهر نمود و بنی اسرائیل را مطمئن گردانید و آن شهرها را بر وفق وصیت
حضرت موسی بر بنی اسرائیل تقسیم فرمود و همچنین پیغامبر ما را صلی الله علیه وسلم وعده فتح بلاد شام و بلاد عجم متحقق شد قال
الله تعالی لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ و این وعده بنا بر حکمت الهی در زمان آنحضرت بظهور نرسید لاجرم خلفا را
بعد آن حضرت صلی الله علیه وسلم منصوب ساخت تا آن موعود منجز گردد و از حضرت داود و سلیمان که بعد غلبه عمالقه و منقرض
شدن قبائل بنی اسرائیل خلیفه شدند قال الله تعالی يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ بار مسلمین را مطمئن ساختند
همچنان این خلفا بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعد ظهور ابتدا و تخریب مسلمانان را مطمئن ساختند بالجمله این تشبیه بیان
آنست که خلافت ایشان خلافت راشده خواهد بود و مرضی نزدیک خدا تعالی و آثار خیر از آن ظاهر شود و کلمه لهم فی قوله
تعالی وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دلالت میکند بر یکی از دو معنی یا این است که این تمکین از دست ایشان بر آید و ایشان بتوفیق
الهی سعی عظیم در آن باب صرف کنند و تائید الهی شامل حال ایشان شود و آنچه میخواستند بدان اهتمام مینمودند بفضل الهی
حسب مامول ظهور نمود موافقا لقوله تعالی أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ یا این است که همت ایشان بکل متوجه
تمکین دین بود و همیشه از خدا تعالی آنرا درخواست مینمودند تا آنکه چون واقع شد بآن منتفع شدند و ایشان را سرور
کلی حاصل گشت و این نعمت عظیمه تمام شد بر مستخلفین یعنی آنست که بهر دو وجه متحقق گشت والله اعلم بالحکم وَعَدَ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا دلالت میکند که این معنی بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلا تاخیر منجز خواهد شد تا معنی لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
راست شود و کلمه من کفر تاکید و تحقیق استخلاف ایشان مینماید و افاده میفرماید که استخلاف این بزرگواران نعمتی است
عظیم مستوجب شکر منعم حقیقی اول کسیکه کفران نعمت استخلاف نمود قتله امیر المومنین عثمان اند و من بعد فرقه امامیه که گمان
میکنند که خلافت را از مستحق آن غصب کرده اند و بلای عظیم از آسمان فرود ریخت که عهد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم

همه صحابه مخالفت کرده اند و این تنصیص بر خلافت همه جمهور مسلمانان نوزدیه سُبْحَانَكَ هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ

اول آنکه از مفسران صحابه این آیه را بر همین تفسیر وارد آورده و این وعده را در زمان حضرت عمر رضی الله عنه منجز دانسته علی مرتضی

است کرم الله وجهه زیراکه چون فاروق اعظم عزیمت فرمود که از صحابه در باب غزو بجانب عراق علی مرتضی بهمین آیت متمسک شده آنچه

الله ما وعد معلوم کرد که خلافت فاروق اعظم از جمله استخلاف موعود است و این قول مرتضی بطریق متعدده نزد هر دو فریق اهل

سنت و جماعت و هم پیش شیعه در نهج البلاغه مذکور است ان هذا الامر لم یکن نصره و لا خذلانه بکثرة و لا قلة و هو دین

الله الذی اظهره و جنده الذی اعزه و ایده حتی بلغ ما بلغ و طلع حیث طلع و نحن علی موعود من الله حیث قال

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ الآیة منجز شده بود و ناجز نشده الی آخره قال چنانکه شیعه گمان میکنند که این وعده

در زمان امام مهدی متحقق خواهد شد یا در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و منقضی شد وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي

ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا بیان علت غائیه استخلاف است کما قال عز من قائل

ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ گویا میفرماید که استخلاف برای

آن مطلوب شد که دین مرتضی ممکن شود و اعلای کلمة الله بظهور رسد و ظهور دین حق بر جمیع ادیان متحقق گردد و قال الله تبارک و تعالی

فی سورة الحج إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ هر آینه خدای دفع

میکند از مسلمانان ضرر اعدا ایشان را مراد آنست که دفع شر کفار از مسلمانان سنت مستمره او ست هر آینه خدا دوست

نمیدارد هر خیانت کننده ناسپاس را أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ

دستوری جهاد داده شد یعنی بعد از آنکه در مکه قبل هجرت ممنوع بود آنان را که کفار با ایشان جنگ میکنند بسبب آنکه ایشان

مظلوم شدند و هر آینه خدا بر نصرت ایشان توانا ست الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا

اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ اذن جهاد داده شد آنان را که

بیرون آورده شد ایشانرا از خانهای ایشان بغیر حق لیکن بسبب آنکه میگویند پروردگار ما خداست و اگر نبودی دفع کردن

خدا مردمانرا بعض را بدست بعض ویران کرده میشد خلوتهای رهبانان و عبادتخانهای نصاری و عبادتخانهای یهود

و عبادتخانهای مسلمانان یاد کرده میشود دران مواضع نام خدای یاد کردن بسیار والبته نصرت خواهد داد خدا

کسی راکه عزم نصرت دین او مصمم کند هر آینه خدا توانا غالب است الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا

الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ دستوری جهاد داده شد آنانرا که اگر دست

دهیم ایشانرا در زمین بر پا دارند نماز را و بدهند زکوة را و بفرمایند بکار پسندیده و منع کنند از کار ناپسندیده و خدای راست

علم نهایت همه کارها قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ تمهید اذن جهاد باین کلمه موقعی عظیم وارد از بلاغت یعنی سنت

مستمره ما است دفع شر کفار از مسلمانان و آنچه در جهاد خواهد بود باز فرمود إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ

و این اشاره بمعنی دیگرست یعنی برای آن سنت یا دفع شر کفار شد که دوست نمیدارد هر خیانت کننده ناسپاس را

را او دست میداد هر عنصری شاکر را چون کفار هست متصف بجانب کفران نعمت بود واند و موحدان بوصف
نعمت و شکر لاجرم نعمت موحدان نکبت کافران سست مستمر است قوله تعالى أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ دو دین آیه
است برای اذن جهاد تقریر کرده شد یعنی مظلوم اند و خدا تعالی همیشه بر مظلومان رحم میفرماید و بر ظالمان شکست می آرد
مظلوم را دفع ظالم از خود در جمیع ملل و نحل جائز است باز تعبیر مسلمانان بموصولی که صله اش یقاتلون است اشاره میکند بآنکه کدام
ظالم بیشتر ازین خواهد بود که با ایشان جنگ میکنند وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ مجازی و الله لانصرنهم مجلی
الشان یعنی واقع شد لیکن در تسهیل وعید تهدیدی عجیب است در تسهیل و عدت بارسے عظیم که الکنایة ابلغ من الصریح سخن
پادشاهان است که در شدت غضب گویند گر بر انداختن تو قادریم و در کمال رافت گویند گر بر نواختن تو توانا ایم نظم
بآنکه سخن مختصر ایشان کار اطناب دیگران میکند قوله تعالی الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بدل است از للذین یقاتلون
افاده مظلومیت دیگر میکند یعنی یکی آنکه جنگ میکنند و با جمال بنمایید دیگر آنکه از خانهای شان بیرون میکنند بغیر گناهی
که کرده باشند إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ تهکم عجیب است یعنی این عجب ازین نادانان گمراه که توحید را که موجب تعظیم و توقیر بود
در حساب گناه شمرده اند و با موحدان معامله اشد گناهکاران پیش گرفتند قوله وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ سببی دیگر برای اذن جهاد
افاده مینماید یعنی چنانکه مظلوم را دفع ظالم از عرض و مال و جان خود محمود است کما قال فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا
يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا همچنان مصلحتی کلیه در ضمن جهاد موجود است و آن آنست که حکمت الهیه
مقتضی ظهور ملت حقه بر دست رسل و نواب ایشان است در هر زمانی و کفار همیشه گزنده انامل خود بر غلبه ملت ساینده
و دندان خود بر شوکت موحدان می باشند پس اگر موحدین را بمنزله جوارح خود نساخته دفع شر کفار نکنیم عبادت خانها
در هر ملتی خراب میشد و رواج ذکر خدا تعالی و تقرب بجناب او معدوم میگشت وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ اشاره
است بشرط کسی که او را کالجارحه میسازند و بر دست وی نصرت دین ظاهر میکنند یعنی آن شخص بجان و دل کمر همت باعلای
کلمة الله بندد و مستوجب آن نیست که نصرتش دهند و کالجارحه اش سازند و نائب پیغامبر در حمل داعیه و جهاد اعلاء دین
گردانند ع هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست ٭ نه هر که سر بتراشد قلندری داند ٭ قوله تعالی الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ
بدل است از للذین یقاتلون و الذین اخرجوا من دیارهم و معنی إِن مَّكَّنَّاهُمْ ان مکنا بعضهم مثل آنکه
گویند بنو عباس خلیفه شدند و بنو تمیم دولتمند گشتند زیرا که تمکین کل مهاجرین بل کل جم غفیر مستحیل عادی است و ذوق
این سیاق نمیکند صد جا در حدیث خوانده باشی قالت الانصار کذا و فعل بنو تمیم کذا و مراد زعمای ایشان میباشد
نه کل فرد فرد باز معنی ان مکناهم تعلیق یک جزو نفسی خلافت است بجزو دیگر زیرا که خلافت شرعی تمکین فی الارض
با اقامت دین آنجا است میفرماید که اگر تمکین این جماعه فی الارض متحقق شود البته آن تمکین مقترن خواهد بود با اقامت
دین و همین است معنی خلافت راشده و چون حضرات خلفا از مهاجرین اولین بودند که یقاتلون و اخرجوا من دیارهم
و اذن جهاد برای ایشان بالقطع محقق شد و ممکن شدند ایشان در ارض بالقطع پس لازم آمد که اقامت دین کرده باشند
بالقطع بمقتضای این تعلیق پس بالقطع خلفای راشدین بودند زیرا که معنی خلافت راشده غیر این دو جزو نیست

أَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّكٰوةَ اشاره ست باقامت ارکان اسلام وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ شامل ست احیاء علوم دین را
وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ شامل ست جهاد کفار واخذ جزیه را زیراکه منکری زیاده تر از کفر نیست ونهیی در دعی بالاتر از قتل اهل کفر
وگرفتن جزیه نه وشامل ست اقامت حدود وتعزیرات را بر عصاة مسلمین باز مفهوم أَقَامُوا وآتوا وأمروا ونهوا آنست
که هرچه از ممکنین در ایام تمکین ایشان ازین ابواب ظاهر شود همه معتدبه خواهد بود شرعاً باز معنی إِنْ مَكَّنَّاهُمْ اذا مكناهم است
اخبارست بتمکین ایشان در زمان آینده نه صرف تعلیق تالی بمقدم بدون تحقق مقدم زیراکه سابق مذکور شد إِنَّ اللهَ
يُدَافِعُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللهِ النَّاسَ وکلمه وَلِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ معنیش آنست که عواقب امور میدانیم وآنچه در آخر
خواهد بود می شناسیم ولهذا اذن جهاد دادیم مراد آنست که این جهاد البته مفضی بمدافعت کفار خواهد بود چون معانی لغویه
ومستفیضه کلمات مفرده این آیات شناختی وقت آن آمد که نکته دیگر بفهمی وآن آنست که هردو آیه آیت استخلاف وآیت
تمکین دریک قصه ست مقصود واحدست وتعبیر مختلف واین نکته را یکے از فروع آیه کریمه كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ
می باید شناخت یک جا لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ گفته شد وجای دیگر تمکین فی الارض با اقامت دین گفته آمد
وحاصل هردو یکی ست آنجا لفظ وَعَدَ اللهُ مذکور شد واینجا إِنْ مَكَّنَّاهُمْ باسبق إِنَّ اللهَ يُدَافِعُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللهِ النَّاسَ
آنجا وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ گفته شد واینجا أَقَامُوا الصَّلٰوةَ آنجا استخلاف مذکور شد واینجا تمکین فی الارض آنجا يَعْبُدُونَنِي
لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا گفته آمد واینجا اقاموا الصلوة الخ آنجا تصویب اعمال ایشان واعتداد اقامت حدود وتعزیرات
ایشان شرعاً از لفظ ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم مفهوم شد واینجا از کلمه اقاموا الصلوة الخ آنجا وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ
خَوْفِهِمْ أَمْنًا گفته شد واینجا ان الله يدافع ولولا دفع الله الناس آنجا منكم ای من الحاضرين عند نزول الآیه گفته وجای دیگر
اخرجوا من دیارهم ودر مفهوم هردو کلمه عموم وخصوص من وجه است زیراکه بعض مهاجرین در بدر واحد کشته شدند ونزول
آیه استخلاف را ادراک نکردند وجمعی از صحابه مهاجرین اولین نبودند وادراک آیه استخلاف نمودند پس خلافت در اجتماع است
که هردو صفت در ایشان مجتمع شد وهرجا که قصه واحد باشد وتعبیر مختلف ظاهر یک تعبیر را بنص تعبیر دیگر میتوان محکم ساخت عام
یکے را بخصوص تعبیر دیگر میتوان مخصص نمود ومطلق یکی را بمقید تعبیر دیگر میتوان بتقیید گردانید چون اینهمه گفته شد باصل غرض
متوجه شویم این هردو آیت که بحقیقت واحد اند وبتعبیر مختلف دلالت می کنند بر خلافت خلفا زیراکه وعد خدا تعالی راست است
والبته در خارج واقع شدنی است پس استخلاف وتمکین فی الارض مهاجرین اولین وحاضرین آیه استخلاف البته واقع شد
واگر ایشان این خلفا نباشند وعد واقع نشده باشد تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً زیراکه صحابه هیچکس از ایشان بعد
صد سال از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم باقی نماند فکیف مهاجرین اولین وحاضرین آیه استخلاف پس اگر در آن زمان
استخلاف موعود وتمکین موعود متحقق نشد الی یوم القیمة بودنی نیست ودر آن زمان غیر این عزیزان ممکن نشدند ومستخلف
نشدند پس مستخلفین وممکنین ایشان اند بالقطع وآن جاهلان که میگویند خلافت را از مستحق آن غصب کرده شد ونعوذ منه
مکذب خدا ومکذب رسول اویند زیراکه مخالفت امر تشریعی متصورست که زید را امر بنماز کردند وی نماز نگذارد نه مخالفت
وعده الهی اینجا مقدم وعدست واخبار از آینده وتشریع استخلاف ایشان تابع وعد شده است که باین تشریف و

النصوب غیر درست نخواهد بود، چون کو نصرت استخلاف منجز شد معنی استخلفت علیکم فلانا ثم فلانا ثم فلانا بر روی کار آمد و
ال ایجاب نقیا درست پس ظاهر درست داخل ایجاب النقیا و حسب ند این بزرگواران از مستحق که میگوییم بالاتر است
الارض میتوان گفت که اگر خدا تعالی در باب شخصی فرماید که وعده کرده دادم که خطیب این روز جمعه را فلان شخص ذلان نعت
بجسم یا فرماید که خطیب این روز جمعه عالم قاری صالح است باز درمیان دو خطیب تنافس واقع شد و کار بسیار محنت و
معاودت افتاد آخر یکی غالب آمد دست و پای آن دیگر بربست و بر منبر رفت و خطبه خواند مستحق کرامت همان خطیب خواهد بود
به مصروم موعود خلافت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم امری نیست که بآن عامه امکنت ساخته باشند فقط
پس اگر بحسب امر عمل کردند مطیع شدند و اگر عصیان ورزیدند مستوجب عقوبت گشتند بلکه وعده بود از فوق عرش نازل
شد و که امکان تخلف نداشت و درین وعده تعلق بجبری و اختیار احدی نبود و آری تا وقتیکه اشخاص معینه بر مسند
خلافت نشسته بودند از ان مسلمین مصرف میفت چنانکه در قصه خیبر چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لاعطین
الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله مسلمین را علم بالقطع حاصل شد که عقد رایت برای هر که خواهد بود محب
محبوب است لیکن ندانستند که کدام شخص معین باین دولت سرافراز گردد روز دیگر چون عقد رایت برای حضرت مرتضی از
جناب نبوی صلی الله علیه وسلم کرامت شد تحقیق پیوست که آن فرد موعود حضرت مرتضی است همچنان بمقتضای این آیت
معلوم بالقطع شد که جمعی را مستخلف و ممکن خواهند ساخت هنوز غموض و اشکال باقیمانده بود که آن افراد معینه کدام کدام
کس خواهد بود چون پرده برانداخته شد و باهتمام جماعت خلافت اشخاص معینه بوجود آمد و بر دست آن خلفا فتوح بلاد و
تمکین دین مرتضی و اعلای کلمة الله تحقق یافت بیقین دانستیم که وعده برای ایشان بود و ثمره استخلاف و تمکین فی الارض
سهام ایشان برآمد اگر بخاطر تو تردد می راه یابد از جهت آنکه امام بغوی در تفسیر این آیت میگوید قال قتادة کما استخلف
داود وسلیمان وغیرهما من الانبیاء علیهم السلام وقیل کما استخلف الذین من قبلهم یعنی بنی اسرائیل حیث
اهلک الجبابرة بمصر والشام واورثهم ارضهم ودیارهم بر قول قتاده استخلاف خلیفه ساختن است اما بر قول دیگر جوقی
را بجای قومی نشاندن و هم چنین محتمل است که مراد تمکین کافه مهاجرین اولین باشد و حینئذ استدلال بر خلافت خلفا
باین آیت درست نشود گوییم توجیه اول منصوص است باعتبار استعمال عرب و باعتبار تفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و حینئذ التفات کرده نمیشود بقول دیگر و علی تقدیر التسلیم استخلاف جماعه عظیمه و تمکین ایشان بغیر خلیفه ممکن فی الارض
ممکن عادی نیست و صورت خارجیه مستقر ساختن مسلمین و تمکین مهاجرین نصب خلیفه و تمکین رئیس ایشان است پس وعده
استخلاف و تمکین کافه مسلمین در حقیقت وعده خلیفه ممکن فی الارض است اینجا مقدمه ذکر کنیم کثیر الفوائد حق سبحانه وتعالی
باره فرمود که قرآن را علی ممر الدهور حفظ فرماید قال تعالی وانا له لحافظون باز در آیه دیگر صورت حفظ بیان نمود ان علینا
جمعه وقرآنه پس وعده خدا تعالی حق است و حفظ لابد بودنی لیکن حفظ او سبحانه در خارج
بصفت حفظ بنی آدم آن اشیاء خود را یا مانند نقش بر حجر مثلا ظاهر نمیشود بلکه صفت ظهور حفظ الهی در خارج آنست که الهام نمود
در قلوب صالحین از امت مرحومه که سعی در جمع تمام تر بدین آن کنند بین اللوحین و جمیع مسلمین مجتمع شوند بر یک نسخه و تعهد

جماعات عظیمه از قرا خصوصاً و سایر مسلمین عموماً بقراءت و مدارست آن مشغول باشند تا سلسلهٔ تواتر از هم گسیخته نگردد بلکه یوماً
فیوماً متضاعف شود و همیشه جماعات دیگر در تفسیر و شرح غریب و بیان اسباب نزول آن سعی بلیغ بجا برند تا در هر زمانے
جماعه قیام کنند بامر تفسیر صورت حفظ همین را معین فرموده‌اند نقش بر حجر مثلاً چون آن صورت حفظ متحقق شد دانستیم که آنچه
محفوظ نیست تلاوت آن مرضی نیست لهذا محققین علما بآن رفته‌اند که در صلوات غیر آن خوانده نشود مگر قراءت متواتره و
قراءت متواتره آنست که در وی دو شرط بهم آید یکے آنکه سلسلهٔ روایت آن ثقةً عن ثقةٍ تا صحابه کرام رسیده و
محتمل خطے دوم آنکه خط مصاحف عثمانیه محتمل آن باشد زیرا که چون صورت حفظ آن نه دین بین اللوحین جمع است بر آن
مقرر شد هرچه غیر آن است غیر محفوظ است و هرچه غیر محفوظ است غیر قرآن است لان الله تعالی قال وانا له لحافظون
و قال ان علینا جمعه الآیه پس قراءت والذکر والانثی شاذ است در نماز نمیتوان خواند حال آنکه از حدیث ابن
مسعود و ابی درو صحیح شده است و در وقت انتساخ مصاحف عثمانیه از اصل شیخین ابن عباس با صحابه دیگر مباحثه فرموده در
هجی بعض آیات و وصی ربک بجای قضی ربک گفت و اولم یتبین بجای افلم ییئس خوانده آخر با جماعه دیگر التفات بهجی
او نکرده قضی ربک و افلم ییئس نوشتند و همان نسخ در آفاق شائع شد با همین قاعده دانستیم که قول جماعه صحیح بود و تحری
ابن عباس من باب خطاء المعذور و همچنین جمعی از صحابه تنافس کردند در جمع قرآن هر یکے مصحفے مرتب نمود و هر یکے از اهل آن
عصر سور قرآن را بلغت خود نوشت بر غیر لغت قریش حضرت ذی النورین بالهام ربانی محو آن کرد و بر یک قرآن همه را
جمع نمود در آنوقت باب قیل و قال مفتوح شده بود و مات از هر دو جانب بمیان آمد چون تمام عالم بر مصاحف عثمانیه
جمع شدند یقین کردیم که محفوظ همانست و غیر او مراد الحفظ نبود و اگر مراد الحفظ میبود محو نمیشد و این را هیچ عاقلی حفظ
نشمارد که نزدیک امام موهوم الوجود مختفی الحال ادعا کنند که نهاده شده است سبحانک هذا بهتان عظیم
یا در روایتی غریبی در کتابے نادرے بطریق تعجب آورده باشد که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت در وقت اشکال
یک جانب اصابت بود و یک جانب خطاء المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق مثل فلق الصبح پدیدار گشت جای
خلاف نماند هر که الحال یمیناً و شمالاً افتد زندیق است او را میباید بقتل رسانید اگر گوش شنوا و دل دانا داری سخنی با تدبیر
بشنو خدا تعالی همیشه مدبر عالم است بالهام امور حق در قلوب عباد صالحین تا تتمیم مراد او کنند و موعود او را سر انجام
دهند و وی تعالی قصهٔ خضر با حضرت موسی ذکر نکرد مگر برای افاده همین نکته اما چون ایام نبوت موجود بود وحی مفترض الطاعه
در قلب پیغامبر میرسید و شک و شبهه را آنجا هیچ گنجایش نه در اول و نه در آخر وقتی که ایام نبوت منقضی شد و وحی منقطع
گشت در آمد عباد الله الصالحین در کارهای مطلوب بنوعی از فکر و اجتهاد یا نوعی از رؤیا و الهام و فراست خواهد بود و آنهمه
حجت قائمه موجب تکلیف ناس نیست چون کار بآخر رسید و رشد آن مانند فلق الصبح ظاهر گشت معلوم همه اهل تحقیق شد که آن
محض حق بوده است کما قال عمر فی مباحثته مع ابی بکر رضی الله عنه فی مسئلة المرتدین فعرفت انه الحق و داعی که در
قلوب خلفا فرو میریخت بآن صفت بود و ایام خلافت بقیهٔ ایام نبوت بوده است گویا در ایام نبوت حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و سلم تصریحاً بزبان میفرمود و در ایام خلافت ساکت نشسته بدست و سر اشاره میفرمود بعضی معنی مقصود

روند وبعضی راه را غلط کردند ومعنی اجماع که بر زبان علماء دین شنیده باشی این نیست که همه مجتهدین لا یشذ فرد در عصر واحد
بر مسئلهٔ اتفاق کنند زیرا که این صورتیست غیر واقع بل غیر ممکن عادی بلکه معنی اجماع حکم خلیفه است بچیزی بعد مشاورهٔ ذوی
الرای بالغیر آن ونفاذ آن حکم تا آنکه شائع شد ودر عالم متمکن گشت قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بسنتی وسنة
الخلفاء الراشدین من بعدی الحدیث چون اینقدر مهد دانسته شد باید دانست که خدا تعالی وعده فرمود والله لا
یخلف المیعاد که مهاجرین اولین را که در مضمار ایمان وعبادت پیش قدم اند خلفا خواهیم ساخت واز ایشان کارهای
نمایان بظهور خواهد آمد وصورت ظهور این وعده آنست که واحدا بعد واحد ازین جماعه خلیفه شود بدون نصب خلیفه غلبه قوم کثیر
محال عادی است قال صلی الله علیه وسلم الامام جنة یقاتل من وراءه وقال قائلهم ؎ لا یصلح الناس فوضی لا سراة لهم +
ولا سراة اذا جهالهم سادوا + اینقدر معلوم بالقطع است لیکن در هر وقت نوعی از غموض اشکال موجود بود که کدام کدام
کس خلیفه خواهند شد ومدت خلافت موصوفه چقدر باشد وترتیب خلافت ایشان بچه اسلوب آن وقت وقت مشاوره
بود که قرعه اختیار بنام کدام یکی خواهد برآمد واز جماعه موصوفه کرا باین دولت سرافراز کنند چون الهام تعیین واحد بعد
واحد فرود آمد جمعی آن الهام را اولا قبول کردند ودر اتمام آن اهتمام نمودند جمعی بعد اللتیا واللتی بعد تقلیب امور
سر فرود آوردند بعد انطباق اوصاف بر همه منکشف شد که آنچه حق بود واقع شد وچشم وا گشت بر آنکه فعل جماعه نبود
وعد الله بود که از پس پردهٔ چندین افکار وتجربه بروز نمود ؎ کار زلف تست مشک افشانی اما عاشقان +
مصلحت را تهمتی بر آهوی چین بسته اند + واگر هنوز تردد بخاطر تو میرسد که وعدهٔ الهی راست است اما از کجا
یقین دانیم که انجاز وعده بهمین اشخاص معینه واقع شد مسلکم احتمال دارد که تاکید باشد نه تاسیس حکایتی بشنو که یکی
از دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار انبیاء متقدمین است ونصوص توریت وانجیل وسائر کتب الهیه درآن
بابیست وجمیع صحابه ومومنین اهل کتاب چیز بسیاری ازین باب روایت کرده اند متاخرین متکلمین اعتراضی برین مسلک
ایراد میکنند واز جواب آن عاجز می شوند وآخر بالبعض این مسلک میل می نمایند حاصل اعتراض آنکه اگر در کتب الهیه
چیزی از وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکور هست نهایت کار آن است که ذهن سامع از آن وصف بفرد منتشر
متعلق شود که فردا من الکلی المنتزع من هذه الاوصاف الکلیة پیغامبر خواهد بود هیچگاه اوصاف کلیه بدون اشاره
حسیه بفرد خاص نخواهد رسانید تا هرجا که اوصاف کلیه جمع کنند غیر کلی ثمره نخواهد داد بلکه تعلق ذهن بفرد منتشر ممنوع
است زیرا که در کتب الهیه رموز مذکور است نه ذکر عنوان نبوت ونه استقصاء در ذکر مشخصات وحینئذ تکلیف ناس باقرار
نبوت فرد خاص گنجایش ندارد قال القاضی عضد فی المواقف فان قیل ان زعمتم مجیئ صفته مفصلا انه یجیئ
فی السنة الفلانیة فی البلدة الفلانیة وصفته کیت وکیت فاعلموا انه نبی فباطل لانا نجد التوریة والانجیل خالیین
عن ذلک وان ذکره مجملا فان سلم فلا یدل علی النبوة بل علی ظهور انسان کامل او نقول لعله شخص آخر لم
یظهر بعد قلنا المعتمد ظهور المعجزة علی یده وهذه الوجوه الاخر للتکملة والزیادة انتهی فقیر میگوید عفا الله عنه این زلت
قدمی است که از متاخرین متکلمین واقع شد عفا الله عنا وعنهم عامهٔ مسلمین را باید که گوش بآن ننهند وعلماء را باید که انکار

آن کنند و این سخن بهمان میماند که علما متفق اند برانکه اگر اجتهاد مجتهد و قضای قاضی بر خلاف صریح قران یا صریح سنت مشهوره
یا صریح اجماع یا صریح قیاس جلی واقع شود نافذ نیست و تقلید آن جائز نه خدا تعالے میفرماید اَوَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ اٰيَةً
اَنْ يَّعْلَمَهٗ عُلَمٰٓؤُا بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ و میفرماید يَعْرِفُوْنَهٗ كَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ و ازینجا معلوم میشود
بالقطع که دانندگان کتاب بسبب شناخت وصف پیغامبر آخر زمان مکلف شدند و حجت شرعیه برایشان قائم شد پس
قول بانکه این اخبار حجت لازمه نیست خلاف قران ست تحقیق درینباب آنست که بقدری که در کتب سابقه بود حجت قائم
گشت و تکلیف متحقق شد یقین حاصل میشود به وجیز باقیسه اقترانیه و استثنائیه چون مواد آن یقینیه باشند و شکل
منتج و بحدس که تمام مقدمات را ذکر نکنند و از بعض مقدمات بطریق تحفّظ بمطلب انتقال نمایند مثل نور القمر مستفاد من الشمس
بتناسبهم بسبب دیدن اختلاف احوال قمر باختلاف قرب و بعد از شمس لیکن حدس دو قسم ست حدسی که غیر افراد قلیله
از بنی آدم بآن پی نبرند بخصوص ماخذ او و خدا تعالی باین قسم تکلیف نمیدهد عامه را و حدسی که اکثر افراد انسانی بآن
پی میبرند مثل آنکه وجود لیل و نهار از جهت غیبوبت شمس و طلوع اوست و باین قسم تکلیف واقع میشود و حجت قائم میگردد
نصوص کتب الهیه درباب اخبار بوجود پیغامبر آخر زمان صلی الله علیه وسلم هرچند از جهت اقیسه اقترانیه و استثنائیه بتعیین
فرد خاص که افضل افراد بشر ست نمیرسانند اما از جهت حدس قریب الماخذ میرسانند و بهمان مکلف می شوند شک نیست که
وجود جامع این اوصاف مبشر بها بعد مدت متطاوله یکی خواهد بود و همین که در فرد خاص یافته شد حدس اینجا قرار گرفت
چون این حکایت آخر شد باید دانست که آیات خلافت خلفا هرچند نوعی از غموض داشته باشند چون فتح عجم و شام باین
طریق که از زمان حضرت آدم ع تا این عصر گاهی نشده بود بظهور انجامید و تالیف مسلمین و اطمینان قلوب ایشان و تمکین دین
بوجهی متحقق شد که در هیچ ملتی و زمانی عشر عشیر آن بوجود نیامده پس برای مصداق وعده استخلاف کدام خلافت
بهتر ازین خواهد بود و همچنین بسیار مثل این صورت باین ملحق شد حدس قریب الماخذ بهم رسید که مبشر به همین عزیزان
اند و مردمان بهمان حدس قریب ماخوذ شدند و این نوع سخن در تفسیر آیات برای جمعی ست که تتبع احادیث نبویه پیش نگرفته
اند و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبین قرآن عظیم ست هر جا اشکالی بهم رسد بحدیث آنحضرت رجوع بباید کرد قال
الله تعالے لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ اِلَيْهِمْ حالا پرده برگردانیم و سخن را بقانون دیگر سرائیم چون این آیات
نازل شد که در اصل معنی خفائی نداشت و در تعیین آن افراد و ترتیب ایشان در خلافت و مدت خلافت ایشان غموضی
واقع بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستطلع عالم غیب ماندند که چه افاضه میشود و خدا تعالی در رؤیا حل معما فرمود بعضی
رؤیا خود دیدند و بعضی رؤیا اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدند و تعبیر آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند قصه رؤیا الاوان و رؤیا لیلة القدر
قال صلی الله علیه وسلم بَيْنَا اَنَا نَائِمٌ رَاَيْتُنِيْ عَلٰى قَلِيْبٍ عَلَيْهَا دَلْوٌ فَنَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ اَخَذَهَا ابْنُ اَبِيْ قُحَافَةَ فَنَزَعَ
مِنْهَا ذَنُوْبًا اَوْ ذَنُوْبَيْنِ وَفِيْ نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللّٰهُ يَغْفِرُ لَهٗ ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا فَاَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ فَلَمْ اَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ
يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ حَتّٰى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ اخرجه الشیخان من حدیث ابی هریره و الترمذی من حدیث ابن عمر و اخرج
ابن مردویه عن ابن عمر خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات غداة بعد طلوع الشمس قال رأیت قبل الفجر

وانی اعطیت المقالید والموازین فاما المقالید فهی المفاتیح واما الموازین فهذه التی یوزن بها فوضعت فی کفة و
وضعت امتی فی کفة فوزنت بهم فرجحت ثم جیئ بابی بکر فوزن بهم فرجح ثم جیئ بعمر فوزن بهم فرجح ثم جیئ بعثمان فوزن
بهم فرجح ثم رفعت واخرج ابوداود عن ابی بکرة ان رجلا قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم رایت کان میزانا نزل من السماء فوزنت انت
وابو بکر فرجحت انت ووزن ابو بکر وعمر فرجح ابوبکر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان فاستاء لها رسول
الله صلی الله علیه وسلم یعنی فساءه ذلک فقال خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء واخرج ابو عمر عن ابی بکرة
نحوه واخرج ابوداود عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اری اللیلة رجل صالح کان ابا بکر نیط برسول
الله صلی الله علیه وسلم ونیط عمر بابی بکر ونیط عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلی الله علیه وسلم واما تنوط بعضهم ببعض فهم ولاة الامر الذی بعث الله به نبیه
صلی الله علیه وسلم واخرج ابوداود عن سمرة بن جندب ان رجلا قال یا رسول الله انی رایت کان دلوا دلی
من السماء فجاء ابوبکر فاخذ بعراقیها فشرب شربا ضعیفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقیها فشرب حتی تضلع ثم جاء عثمان
فاخذ بعراقیها فشرب حتی تضلع ثم جاء علی فاخذ بعراقیها فانتشطت وانتضح علیه منها شیئ العراقی جمع عرقوة وعرقوة
الدلو هی الخشبة المعترضة علی فم الدلو انتشطت انحلت وعن ابن عباس کان ابوهریرة یحدث ان رجلا اتی رسول
الله صلی الله علیه وسلم فقال انی اری اللیلة ظلة ینطف منها السمن والعسل فاری الناس یتکففون بایدیهم فالمستکثر
والمستقل واری سببا واصلا من السماء الی الارض فاراک یا رسول الله اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل اخر فعلا به
ثم اخذ به رجل اخر فعلا به ثم اخذ به رجل اخر فانقطع ثم وصل فعلا به فقال ابوبکر بابی انت وامی لتدعنی فاعبرها
فقال اعبرها فقال اما الظلة فظلة الاسلام واما ما ینطف من السمن والعسل فهو القرآن لینه وحلاوته واما المستکثر
والمستقل فهو المستکثر من القرآن والمستقل منه واما السبب الواصل من السماء فی الارض فهو الحق الذی انت علیه
تاخذ به فیعلیک الله ثم یاخذ به بعدک رجل فیعلو به ثم یاخذ به رجل فیعلو به ثم یاخذ به رجل آخر فینقطع ثم یوصل له
فیعلو به ای رسول الله لتحدثنی اصبت ام اخطات فقال النبی صلی الله علیه وسلم اصبت بعضا واخطات بعضا
فقال فاقسمت یا رسول الله لتحدثنی ما الذی اخطات فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقسم اخرجه البخاری ومسلم
والدارمی وابوداود والترمذی قوله اخطات بعضا علما در وجه خطا سخنها گفته اند لیکن آنچه نزدیک این فقیر مقرر شده
آنست که مراد از خطا ترک تسمیه این خلفا است بوجهی از استعاره بلفظ خطا تعبیر کرده شده است وعن الحسن قال قال
ابوبکر یا رسول الله ما ازال ارانی اطأ فی عذرات الناس قال لتکونن من الناس بسبیل قال رایت فی صدری رقمتین قال
سنتین معزو الی ابن سعد باز فراست آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض حوادث کار کرده واز آنجا استنباط فرمود
که این جماعه خلفا اند اخرج الحاکم عن سفینة قال لما بنی النبی صلی الله علیه وسلم المسجد وضع حجرا ثم قال لیضع ابوبکر
حجرا الی جنب حجری ثم قال لیضع عمر حجرا الی جنب حجر ابی بکر ثم قال لیضع عثمان حجرا الی جنب حجر عمر ثم قال هؤلاء الخلفاء
بعدی واخرج ابویعلی والحاکم عن عائشة لما اسس رسول الله صلی الله علیه وسلم مسجد المدینة جاء بحجر فوضعه وجاء

ابوبکر بحجر فوضعه وجاء عمر بحجر فوضعه وجاء عثمان بحجر فوضعه وسئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلک فقال

هم الخلفاء من بعدی واخرج البزار والطبرانی فی الاوسط والبیهقی عن ابی ذر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم

جالسا وحده فجئت حتی جلست الیه فجاء ابوبکر فسلم ثم جاء عمر ثم جاء عثمان وبین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم

سبع حصیات فاخذهن فوضعهن فی کفه فسبحن حتی سمعت لهن حنینا کحنین النحل ثم وضعهن فخرسن ثم اخذهن

فوضعهن فی ید ابی بکر فسبحن حتی سمعت لهن حنینا کحنین النحل ثم وضعهن فخرسن ثم تناولهن فوضعهن فی ید عمر فسبحن

حتی سمعت لهن حنینا کحنین النحل ثم وضعهن فخرسن ثم تناولهن فوضعهن فی ید عثمان فسبحن حتی سمعت لهن حنینا

کحنین النحل ثم وضعهن فخرسن فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه خلافة نبوة واخرج ابن عساکر عن انس

ان النبی صلی الله علیه وسلم اخذ حصیات فی یده فسبحن حتی سمعنا التسبیح ثم صیرهن فی ید ابی بکر فسبحن حتی سمعنا

التسبیح ثم صیرهن فی ید عمر فسبحن حتی سمعنا التسبیح ثم صیرهن فی ید عثمان فسبحن حتی سمعنا التسبیح ثم صیرهن فی

ایدینا رجلا رجلا فما سبحت حصاة منهن چون دل مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین افاضات غیبیه پرشد لطفا صادران

در مخاطبه ناس ظاهر گردید تعیین زمان ومکان آن فرمودند وخبر دادند که ایشانان قایم بامر امت خواهند بود وفی حدیث

سفینة الخلافة بعدی ثلثون سنة وفی حدیث ابن مسعود تدور رحی الاسلام لخمس وثلثین سنة وتناقض درمیان این

دو حدیث نیست زیرا که چون حضرت مرتضی را با خلفا عد کنند نظر بقوت سوابق اسلامیه او وافضل ناس بودن او

در زمان خلافت خود مدت خلافت ثلثین شود واگر عد نکنند نظر بآنکه خلافت ایشان انتظام نیافت بموت حضرت عثمان

خلافت خاصه منقطع گشت واکثر احادیث بهمین مضمون وارد شده وفی حدیث ابی هریرة الخلافة بالمدینة والملک

بالشام وایراد لفظ خلافت درین احادیث ودر احادیثی که من بعد خواهد آمد دلالت مینماید برآنکه مراد تفسیر لفظ

استخلاف است که درآیه کریمه آمده چنانکه لفظ خذوا عنی خذوا عنی قد جعل الله لهن سبیلا

دلالت میکند که انجاز وعد حتی یجعل الله لهن سبیلا بوده است واخرج الحاکم عن انس بن مالک قال بعثنی بنو المصطلق

الی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی من ندفع زکوتنا اذا حدث لک حدث فقال ادفعوها الی ابی بکر فقلت ذلک لهم

قال قالوا اسئله ان حدث بابی بکر حدث الموت فالی من ندفع زکوتنا فقلت له ذلک فقال تدفعونها الی عمر قالوا فالی

من ندفعها بعد عمر فقلت له قال ادفعوها الی عثمان عن سهل بن ابی حثمة قال بایع اعرابی النبی صلی الله علیه وسلم

فقال علی للاعرابی ائت النبی صلی الله علیه وسلم فاسأله ان اتی علیه اجله من یقضیه فاتی الاعرابی النبی صلی الله علیه وسلم

فساله فقال یقضیک ابوبکر فخرج الی علی فاخبره فقال ارجع واساله ان اتی علی ابی بکر اجله من یقضیه فاتی الاعرابی

النبی صلی الله علیه وسلم فساله فقال یقضیک عمر فخرج الی علی فاخبره فقال ارجع فاساله من بعد عمر فقال یقضیک

عثمان فقال علی للاعرابی ائت النبی صلی الله علیه وسلم فاساله ان اتی علی عثمان اجله من یقضیه فقال النبی صلی الله

علیه وسلم اذا اتی علی ابی بکر اجله وعمر اجله وعثمان اجله فان استطعت ان تموت فمت اخرجه الاسماعیلی فی

معجمه واخرجه ایضا من حدیث ابی هریرة وفیه ان النبی صلی الله علیه وسلم بایع اعرابیا بقلائص الی اجل فقال

يا رسول الله ان اتيتك فلم اجدك فمن قال ابو بكر قال فان عجلت بابى بكر منية فمن قال عمر قال فان عجلت
بعمر منية فمن قال عثمان قال فان عجلت بعثمان منية فمن قال ان استطعت ان تموت فمت وعن جبير بن
مطعم ان امراة اتت رسول الله صلى الله عليه وسلم فكلمته فى شىء فامرها ان ترجع قالت فان لم اجدك كانها تقول الموت
قال ان لم تجدينى فأتى ابا بكر اخرجه البخارى ومسلم والترمذى وابو داود وابن ماجه وعن ابى هريرة ان النبى صلى
الله عليه وسلم استسلف من يهودى شيئا الى الحول فقال ارأيت ان جئت ولم اجدك فالى من اذهب قال الى
ابى بكر قال فان لم اجده قال الى عمر قال فان لم اجده قال ان استطعت ان تموت اذا مات عمر فمت ذكره
المحب الطبرى فى الرياض عن القلعى واخرج ابن سعد عن ابن شهاب قال رأى النبى صلى الله عليه وسلم رؤيا
فقصها على ابى بكر فقال يا ابا بكر رأيت كانى استبقت انا وانت درجة فسبقتك بمرقاتين ونصف فقال يا رسول الله
يقبضك الله تعالى الى رحمته ومغفرته واعيش بعدك سنتين ونصفا. اخرجه البيهقى وابو نعيم عن ابن عمر قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سيكون فيكم اثنا عشر خليفة ابو بكر الصديق لا يلبث خلفى الا قليلا و
صاحب رحى دار العرب يعيش حميدا ويموت شهيدا قال رجل ومن هو يا رسول الله قال عمر بن الخطاب ثم التفت الى
عثمان بن عفان فقال وانت يسألك الناس ان تخلع قميصا كساكه الله والذى بعثنى بالحق لئن خلعته لا تدخل الجنة
حتى يلج الجمل فى سم الخياط واخرج ابو يعلى عن ابى عبيدة بن الجراح ومعاذ بن جبل عن النبى صلى الله عليه وسلم
انه قال ان هذا الامر بدأ نبوة ورحمة ثم كائن خلافة ورحمة ثم كائن ملكا عضوضا ثم كائن عتوا وجبرية وفسادا فى الامة
يستحلون الحرير والخمور والفروج والفساد فى الامة ينصرون على ذلك ويرزقون ابدا حتى يلقوا الله وعن
على ما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من الدنيا حتى عهد الى ان ابا بكر يلى الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الى فلا
يجتمع على بعض طرق اين حديث در رياض نضره وبعض در غنية الطالبين مذكور است وبعضى مردم درين حديث اشكال
دارند كه اگر اين معنى معلوم حضرت مرتضى باشد توقف وى در بيعت ابى بكر الصديق تا مدتى وتوقف وى در امر عثمان
تا تحكيم عبد الرحمن وجهى ندارد واحتمال نسيان حديث بغايت بعيد است وآنچه پيش اين فقير مقرر شده است صحت
اين معنى است ليكن آن عهد بنوعى از غموض ودقت بود كه در اول امر مفهوم نشد وبعد وقوع مثل فلق الصبح واضح گشت
ونحت بعيد ست كه از احاديث مستفيضه يكى هم بحضرت مرتضى نرسيده باشد واز مرويات حضرت مرتضى است حديث
ان تستخلفوا ابا بكر تجدوه الخ وآن نيز اشاره ميكند بخلافت شيخين وعن ابن عباس قال والله ان امارة ابى بكر و
عمر لفى كتاب الله قال الله تعالى واذ اسر النبى الى بعض ازواجه حديثا قال لحفصة ابوك وابو عائشة
اولياء الناس بعدى فاياك ان تخبرى به احدا اخرجه الواحدى وله طرق ذكر بعضها فى الرياض النضرة ودر
غنية الطالبين مذكور است روى عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال لما عرج بى سألت ربى ان يجعل
الخليفة من بعدى على بن ابى طالب فقالت الملائكة يا محمد ان الله يفعل ما يشاء الخليفة من بعدك ابو بكر ودر
حديث البخارى ان عمر سأل حذيفة عن الفتنة التى تموج كموج البحر اتحفظ عن النبى صلى الله عليه وسلم فيها

فقال مالک ولها یا امیر المومنین ان بینک و بینها بابا مغلقا قال ایکسر الباب او یفتح قال قلت لا بل یکسر قال ذلک حری ان لا یغلق ابدا ثم فسر حذیفه الباب بعمر بعد ازان کسر بحاً و تلویحاً امر فرمود باقتدای اثنان فی حدیث ابن مسعود اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر و در حدیث حذیفه انی لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی واشار الی ابی بکر و عمر الحدیث و بنای کلام بر موصول نهادن دلالت میکند بر آنکه علم الشان لقیام شیخین با مر امت بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم محیط بود و کیف لا و چندین حدیث با این تشخیص و تعیین کشیده بودند فی حدیث ابن ماجة عن عرباض بن ساریة فمن ادرک ذلک منکم فعلیه بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین من بعدی عضوا علیها بالنواجذ باز نزدیک وفات قولاً و فعلاً بخلافت حضرت ابی بکر اشارة فرمودند عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه لقد هممت او اردت ان ارسل الی ابی بکر و ابنه فاعهد ان یقول القائلون او یتمنی المتمنون ثم قلت یابی الله و یدفع المومنون او یدفع الله و یابی المومنون اخرجه البخاری و مسلم بمعناه و فیه و یابی الله و المومنون الا ابا بکر و این حدیث صحیح و صریح ست در آنکه نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف حضرت صدیق مراد بود و ترک کردند استخلاف معتاد را بنابر اعتماد بر فعل الهی بعد ازان امامت نماز با و تفویض فرمودند و این قصه مشهورست بالجمله این است آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان آیات افاده فرمود و لا بیان بعد بیانه و در جای خود بیشتر ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی بالجمله این همه احادیث باصل آیة ملحق شد چنانکه بیان قدر صحیح در حدیث صحیح باصل آیت ملحق گشت پس گویا در آیت نام این بزرگواران گفته آمد اگر استخلاف بمعنی خلیفه گردانیدن ست نام این بزرگواران معین فرمودند و اگر بمعنی تو سے را جانشین ساختن بعد قومی ست تعیین صورت موعود بیان نمودند که نصب این عزیزان ست والله اعلم بالصواب قال الله تبارک و تعالی فی سورة الانبیاء وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ یعنی هر آئینه نوشتیم در صحیفها بعد از توریت که زمین معموره وارث آن شوند بندگان شایسته من مراد از زبور جنس صحیفهاست یا زبور حضرت داود و لفظ زبور بمعنی مکتوب است و کلام الله بعض او مصدق بعض است قال تعالی ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ قصه واحدست و تعبیر مختلف اینجا زبور و ذکر گفته شد آنجا توریت و انجیل اینجا میراث ارض گفته شد آنجا اخرج شطأه که حاصل آن غلبه دولت اسلامیه است اینجا عبادی الصالحون ذکر کرده شد آنجا ضمیر ذلک مثلهم بالذین معه گردانیده آمد درین فصل نقلے چند از خصائص شیخ جلال الدین سیوطی مذکور نمائیم اخرج ابن ابی حاتم فی تفسیره عن ابن عباس فی الآیة قال اخبر الله سبحانه فی التوراة و الزبور و سابق علمه قبل ان تکون السموات و الارض ان یورث امة محمد فی الارض

واخرج ابن ابی حاتم عن ابی الدرداء انه قرأ قوله تعالی اِنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُوْنَ فقال نحن الصالحون قال السیوطی و قد وقفت علی نسخة من الزبور و هو مائة و خمسون سورة و رایت فی السورة الرابعة منه یا داود اسمع ما اقول و مر سلیمان فلیقله للناس من بعدک ان الارض سأورثها محمدا صلی الله علیه وسلم و امته و اخرج ابن عساکر عن ابن مسعود قال قال ابو بکر الصدیق خرجت الی الیمن قبل ان یبعث النبی صلی الله

عليه وسلم فنزلت على شيخ من الازد عالم قد قرأ الكتب واتت عليه اربعمائة سنة الا عشر سنين فقال لي احسبك
حرميا قلت نعم قال واحسبك قرشيا قلت نعم قال واحسبك تيميا قلت نعم قال بقيت لي منك واحدة قلت ما هي
قال تكشف لي عن بطنك قلت لم ذاك قال اجد في العلم الصادق ان نبيا يبعث في الحرم يعاون على امره فتى وكهل
فاما الفتى فخواض غمرات ودفاع معضلات واما الكهل فابيض نحيف على بطنه شامة وعلى فخذه اليسرى علامة وما
عليك ان تريني فقد تكاملت لي فيك الصفة الا ما خفي علي قال ابو بكر فكشفت له عن بطني فرأى شامة سوداء
فوق سرتي فقال انت هو ورب الكعبة واخرج ابن عساكر عن الربيع بن انس قال مكتوب في الكتاب الاول
مثل ابي بكر الصديق مثل القطر اينما وقع نفع واخرج ابن عساكر عن ابي بكرة قال اتيت عمر وبين يديه قوم
يأكلون فرمى ببصره في مؤخر القوم الى رجل فقال ما تجد فيما تقرأ قبلك من الكتب قال خليفة النبي صلى الله عليه
وسلم صديقه واخرج الدينوري في المجالسة وابن عساكر من طريق زيد بن اسلم قال اخبرنا عمر بن الخطاب قال
خرجت مع ناس من قريش في تجارة الى الشام في الجاهلية فلما خرجنا الى مكة نسيت قضاء حاجة فرجعت
فقلت لاصحابي الحقكم فوالله اني لفي سوق من اسواقها اذا انا ببطريق قد جاء فاخذ بعنقي فذهبت انازعه
فادخلني كنيسة فاذا تراب متراكب بعضه على بعض فدفع الي مجرفة وفاسا وزنبيلا وقال انقل هذا التراب فجلست
اتفكر في امري كيف اصنع فاتاني في الهاجرة فقال لي لم ارك اخرجت شيئا ثم ضم اصابعه فضرب بها
وسط راسي فقمت فضربت بها هامته فاذا دماغه قد انتثر ثم خرجت على وجهي ما ادري اين اسلك فمشيت بقية
يومي وليلتي حتى اصبحت فانتهيت الى دير فاستظللت في ظله فخرج الي رجل فقال يا عبد الله ما يجلسك ههنا قلت
ضللت عن اصحابي فجاءني بطعام وشراب وصعد في النظر وخفضه ثم قال يا هذا قد علم اهل الكتاب انه لم يبق على
وجه الارض احد اعلم مني بالكتاب واني اجد صفتك الذي تخرجنا من هذا الدير وتغلب على هذه البلدة فقلت له
ايها الرجل قد ذهبت في غير مذهب قال ما اسمك قلت عمر بن الخطاب قال انت والله صاحبنا غير شك فاكتب لي
على ديري وما فيه قلت ايها الرجل قد صنعت معروفا فلا تكدره فقال اكتب لي كتابا في رق ليس عليك فيه شيء
فان تك صاحبنا فهو ما نريد وان تكن الاخرى فليس يضرك قلت هات فكتبت له ثم ختمت عليه فلما قدم عمر الشام في
خلافته اتاه ذلك الراهب وهو صاحب دير القدس بذلك الكتاب فلما راه عمر تعجب منه فانشأ يحدثنا حديثه فقال
اوف لي بشرطي فقال عمر ليس لعمر ولا لابن عمر منه شيء واخرج ابن سعد عن ابن مسعود قال ركض عمر فرسا
فانكشف ثوبه عن فخذه فرأى اهل نجران بفخذه شامة سوداء فقالوا هذا الذي نجد في كتابنا انه يخرجنا من ارضنا
واخرج عبد الله بن احمد في زوائد الزهد من طريق ابي اسحق عن عبيدة قال ركض عمر فرسا على عهد النبي صلى الله
عليه وسلم فانكشفت فخذه من تحت القباء فابصر رجل من اهل نجران شامة في فخذه فقال هذا الذي نجده في كتابنا
يخرجنا من ديارنا واخرج ابو نعيم من طريق شهر بن حوشب عن كعب قال قلت لعمر بالشام انه مكتوب في هذه الكتب
ان هذه البلاد مفتوحة على يد رجل من الصالحين رحيم بالمؤمنين شديد على الكافرين سره مثل علانيته وقوله لا يخالف

فعلى القريب والبعيد سواء في الحق عنده واتباعه رهبان بالليل واسد بالنهار متراحمون متواصلون متبارون
قال عمر احق بالقول قال اي والله قال الحمد لله الذي اعزنا واكرمنا وشرفنا ورحمنا بنبينا محمد صلى الله عليه وسلم
واخرج ابن عساكر عن عبيدة بن آدم وابي مريم وابي شعيب ان عمر بن الخطاب كان بالجابية فقدم خالد بن
الوليد الى بيت المقدس فقالوا له ما اسمك قال خالد بن الوليد قالوا وما اسم صاحبك قال عمر بن الخطاب قالوا
انعته لنا فنعته قالوا اما انت فلست تفتحها ولكن عمر فانا نجد في الكتاب ان قيسارية تفتح قبل بيت المقدس
فاذهبوا فافتحوها ثم تعالوا بصاحبكم واخرج الطبراني وابو نعيم في الحلية عن مغيث الاوزاعي ان عمر بن الخطاب
قال لكعب الاحبار كيف تجد نعتي في التوراة قال خليفة قرن من حديد امير شديد لا يخاف في الله لومة لائم ثم يكون
من بعدك خليفة تقتله امة ظالمون له ثم يقع البلاء بعده واخرج ابن عساكر عن الاقرع مؤذن عمر ان عمر دعا
الاسقف فقال هل تجدونا في شيء من كتبكم قال نجد في كتبنا صفتكم واعمالكم ولا نجد اسماءكم قال كيف تجدني
قال قرنا من حديد قال ما قرن من حديد قال امير شديد قال عمر الله اكبر قال فالذي من بعدي قال رجل صالح
يؤثر اقرباءه قال عمر يرحم الله ابن عفان قال فالذي من بعده قال صدأ من حديد فقال عمر وادفراه قال مهلا يا
امير المؤمنين فانه رجل صالح ولكن تكون خلافته في هراقة من الدماء والسيف مسلول واخرج ابن عساكر عن ابن
سيرين قال قال كعب الاحبار لعمر يا امير المؤمنين هل ترى في منامك شيئا فانتهره فقال انا نجد رجلا يرى امر الامة
في منامه واخرج ابن راهويه في مسنده بسند حسن عن افلح مولى ابي ايوب الانصاري قال كان عبد الله بن سلام
قبل ان ياتي اهل مصر يدخل على رؤس قريش فيقول لهم لا تقتلوا هذا الرجل يعني عثمان فيقولون والله ما نريد قتله
فيخرج وهو يقول والله ليقتلنه ثم قال لهم لا تقتلوه فوالله ليموتن الى اربعين يوما فابوا فخرج عليهم بعد ايام فقال لهم
لا تقتلوه فوالله ليموتن الى خمس عشرة ليلة واخرج ابن سعد وابن عساكر عن طاوس قال سئل عبد الله بن سلام حين
قتل عثمان كيف تجدون صفة عثمان في كتبكم قال نجده يوم القيامة اميرا على القاتل والخاذل واخرج ابن عساكر من
طريق محمد بن يوسف عن جده عبد الله بن سلام انه دخل على عثمان فقال له ما ترى في القتال والكف قال الكف ابلغ
للحجة وانا لنجد في كتاب الله انك يوم القيمة امير على القاتل والآمر واخرج من هذا الطريق ان عبد الله بن سلام
قال للمصريين لا تقتلوا عثمان فانه لا يستكمل ذا الحجة حتى ياتي على اجله واخرج الحاكم عن ابي الاسود الديلي عن علي
رضي الله عنه قال اتاني عبد الله بن سلام وقد وضعت رجلي في الغرز وانا اريد العراق فقال لا تاتي العراق فانك
ان اتيته اصابك به ذباب السيف قال علي وايم الله لقد قالها لي رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلك قال
ابو الاسود فقلت في نفسي بالله ما رايت كاليوم رجل محارب يحدث الناس بمثل هذا واخرج ابو القاسم البغوي
عن سفينة بن عبد العزيز قال لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قيل لذي قربات الحميري وكان من اعلم
يهود يا ذا قربات من بعده قال الامين يعني ابا بكر قيل فمن بعده قال قرن من حديد يعني عمر قيل فمن بعده قال
الازهر يعني عثمان قيل فمن بعده قال الوضاح المنصور يعني معاوية واخرج ابن راهويه والطبراني عن عبد الله بن

استخلاف قال لی ابن سلام لا تبرح حتی یاتی اربعین سنة ویکون منه الشیخ واخرج ابن سعد عن ابی
صالح قال کان الحادی یحدو لعثمان وهو یقول شعر ان الامیر بعده علی وفی الزبیر خلف مرتضی فقال کعب لا بل صاحب
البغلة الشهباء یعنی معاویة فبلغ ذلک معاویة فقال یا ابا اسحق انی یکون هذا وههنا اصحاب محمد علی والزبیر قال انت صاحبها باید و الست
سنة الله جاری شده است برآنکه چون امری عظیم در عالم غیب مقدر شود در ملاء اعلی صورت آن مرتسم گردد و ملاء
سافل آن امر را تلقی نماید چون نوبت بدینجا رسد کاهنان بکهانت خود آن امر را بشناسند و اهل قوای صافیه برؤیا
ملکه در بعض اجسام جسمانیات نیز صورت آن واقعه مرتسم گردد و درین باب نیز نقلی چند بنگاریم هم از خصائص من
قول السطیح بعد ذکر النبی صلی الله علیه وسلم ثم یلی امره الصدیق اذا قضی صدق وفی رد الحقوق لا خرق ولا نزق
ثم یلی امره الحنیف مجرب غطریف قد اضاف المضیف واحکم التحنیف ثم یلی امره دارع لامره مجرب فیجتمع له جموع
وعصب فیقتلونه نقمة علیه وغضب فیوخذ الشیخ فیذبح ارباً فیقوم له رجال خطبا ثم یلی امره الناصر یخلط الرای بامر ماکر
یظهر فی الارض العساکر والمراد من الناصر ههنا معاویة بن ابی سفیان واخرج ابن عساکر عن ابی الطیب احمد بن نعیم
بن طبرون التستری قال لما فتحت عموریة وجدوا علی کنیسة من کنائسها مکتوب بالذهب شر الخلف خلف یشتم السلف
واحد من السلف خیر من الف من الخلف صاحب الغار بلت کرامة الافتخار اذ اثنی علیک الملک الجبار اذ یقول فی
کتابه المنزل علی نبیه المرسل ثانی اثنین اذ هما فی الغار یا عمر ما کنت والباطل کنت والاعتقاد فلوک مقهورا او لم تزول
مقهورا انت یا علی امام الابرار والذاب عن وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم الکفار فهذا صاحب الغار وهذا
احد الاخیار وهذا غیاث الامصار وهذا امام الابرار فعلی من ینتقصهم لعنة الجبار فقلت لصاحب له قد ثقلت حاجبا
علی عینه من الکبر منذ کم هذا علی باب کنیستکم مکتوبا قال من قبل ان یبعث نبیکم بالفی عام واخرج ابن عساکر
فی تاریخ دمشق عن کعب قال کان اسلام ابی بکر الصدیق شبیه بوحی من السماء وذلک انه کان تاجرا بالشام
فرای رؤیا فقصها علی بحیرا الراهب فقال له من این انت قال من مکة قال من ایها قال من قریش قال فایش
انت قال تاجر قال صدق الله رؤیاک فانه یبعث نبی من قومک تکون وزیره فی حیاته وخلیفته بعد موته فاسرها ابو بکر
حتی بعث النبی صلی الله علیه وسلم فجاءه فقال یا محمد ما الدلیل علی ما تدعی قال الرؤیا التی رایت بالشام فعانقه
وقبل ما بین عینیه وقال اشهد انک رسول الله واخرج ابن عساکر عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیلة اسری بی رایت علی العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر الفاروق عثمان ذو النورین
واخرج ابو یعلی والطبرانی فی الاوسط وابن عساکر والحسن بن عرفة فی جزئه المشهور عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة عرج بی الی السماء ما مررت بسماء الا وجدت اسمی فیها مکتوبا محمد رسول الله ابو بکر
الصدیق خلفی واخرج الدارقطنی فی الافراد والخطیب وابن عساکر عن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
رایت لیلة اسری بی فی العرش فرندة خضراء فیها مکتوب بنور ابیض لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق
عمر الفاروق واخرج ابن عساکر وابن النجار فی تاریخیهما عن ابی الحسن علی بن عبد الله الهاشمی الرقی قال دخلت

بلاد الهند فرایت فی بعض قراها شجرة وردٍ اسود تنفتح عن وردة کبیرة طیبة الرائحة سوداء علیها مکتوب بخط ابیض
لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر الصدیق عمر الفاروق فشککت فی ذلک وقلت انه معمول فعمدت الی حبة لم تفتح ففتحتها
فرایت فیها کما رایت فی سائر الورد وفی البلد منه شیء کثیر قال الله تعالی فی سورة المائدة یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَنْ یَّرْتَدَّ مِنْكُمْ
عَنْ دِیْنِهٖ فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ یُّحِبُّهُمْ وَیُحِبُّوْنَهٗۤ اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْكٰفِرِیْنَ یُجَاهِدُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ
وَلَا یَخَافُوْنَ لَوْمَةَ لَآىِٕمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ یعنی ای مومنان هرکه برگردد از
زمره شما از دین خود پس خواهد آورد خدا تعالی گروهی را که دوست میدارد ایشان را و دوست میدارند او را متواضع
اند برای مسلمانان درشت طبع اند بر کافران جهاد میکنند در راه خدا و نمی ترسند از ملامت ملامت کننده این بخشایش
خداست میدهدش بهرکه خواهد و خدا جواد داناست اِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ
یُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رٰكِعُوْنَ یعنی جز این نیست که کارساز و یاری دهنده شما خداست و رسول او و
آن مومنان که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را و ایشان خشوع کنندگانند یا نماز نافله بسیار خوانندگانند وَمَنْ یَّتَوَلَّ
اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فَاِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغٰلِبُوْنَ و هرکه دوستی پیدا کند با خدا و با رسول او و با مومنان
پس هر آئینه گروه خدا همون است غالب قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا غرض ازین کلام اخبار است بآن حادثه که در قرب
موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش آمد و بعد انتقال او صلی الله علیه وسلم متکامل شد و اعلام تدبیری که خدا تعالی در
غیب الغیب مقرر فرموده است تا چون آن حادثه رو دهد اهل البصیرة باشند ازان و اضطراب بر بواطن ایشان غالب
نیاید و چون آن تدبیر رو نماید در اهتمام آن کوشند و بذل مساعی در اتمام آن سعادت خود دانند شرح این حادثه آنکه
در اواخر ایام آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه فرقه از عرب مرتد شدند و در هر فرقه شخصی بدعوی نبوت برخاست و قومی
تصدیق او کردند و فتنه عظیم برپا شد ذوالخمار عنسی که در کهانت و شعبده دستی تمام داشت در میان مذحج دعوی نبوت
نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب معاذ بن جبل و جمعی از مسلمین که همراه او بودند نامه نوشتند تا برای قتال او آماده
شوند فیروز دیلمی ازان جماعه متصدی قتل او شد و جناب نبوی صلی الله علیه وسلم بر صورت این ماجرای بوحی مطلع شدند
و فرمودند فاز فیروز و در خارج خبر این واقعه آخر ربیع الاول بصدیق اکبر رضی الله عنه رسید و این اول مژده فتحی بود
که حضرت صدیق اکبر بان مسرور گردید و مسیلمه کذاب در میان بنی حنیفه در شهر یمامه بدعوی نبوت برخاست و بجناب
اقدس نبی صلی الله علیه وسلم نامه نوشت من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و
نصفها لک و این نامه را بدست دو کس بحضور مقدس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن دو کس را فرمودند اتشهدان
ان مسیلمة رسول الله قالا نعم فقال النبی صلی الله علیه وسلم لولا ان الرسل لا تقتل لضربت اعناقکما بعد ازان جواب
نامه او نوشتند من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء والعاقبة للمتقین
بعد ازین ماجری آنحضرت صلی الله علیه وسلم مریض شدند و تدبیر قتل او نافرموده برفیق اعلی پیوستند صدیق اکبر رضی الله
عنه خالد بن ولید را با جیشی کثیر بطرف مسیلمه روان فرمود و کار او را آخر نمود و وحشی آن کذاب را بکشت و جمهور اهل

متفرق گشتند و بعضی از ایشان تائب شدند و طلیحه اسدی در میان بنی اسد دعوی نبوت نمود هم در حیات آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و بعد انتقال وی صلی الله علیه وسلم حضرت صدیق رضی الله عنه خالد بن ولید را بسر آن جماعه فرستاد و خالد آن جمع را
هزیمت داد و طلیحه بگریخت و بعد از آن مسلمان شد و در غزوه قادسیه تردد نمایان بعمل آورد و بعد از آن فتنه ردت بغایت
بلند شد اکثر عرب غیر حرمین و قریه جواثی راه ارتداد پیش گرفتند و فرقه منع زکوٰة نمودند در باب این جماعه فقهای صحابه
باهم در مباحثه افتادند که اهل قبله اند قتال بایشان جائز نباشد از آنجمله عمر فاروق رضی الله عنه گفت کیف تقاتل الناس
وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قالها فقد عصم منی نفسه
وماله الا بحقه وحسابه علی الله فقال ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوٰة والزکوٰة فان الزکوٰة حق المال والله لو منعونی
عناقا کانوا یؤدونها الی رسول الله صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها قال عمر فعرفت انه الحق اخرجه الشیخان وغیرهما
وشرح تدبیری که خدا تعالی برای این حادثه مقرر فرمود آنست که داعیه قتال در خاطر صدیق اکبر باهتمام تمام فرو ریخت
وآن سر قول آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم درین فتنه العصمة فیها السیف رواه حذیفه اکثر صحابه درین امر متوقف
بودند تا آنکه فاروق اعظم از صدیق اکبر طلب رفق نمود حضرت صدیق فرمود اجبار انت فی الجاهلیة خوار فی الاسلام
و با حضرت مرتضی نیز باشد این جواب وسوال در میان آمد قال انس بن مالک کره الصحابة قتال مانعی الزکوٰة وقالوا
اهل القبلة فتقلد ابوبکر سیفه وخرج وحده فلم یجدوا بدا من الخروج وقال ابن مسعود کرهنا ذلک فی الابتداء ثم
حمدناه علیه فی الانتهاء اخرجها البغوی وغیره و داعیه که در قلب حضرت صدیق ریختند بمنزله چراغی بود هر که محاذی او
می افتاد بنور او منور میشد تا آنکه جموع عظیمه از مسلمین مهیا برای قتال شدند وسعی هرچه تمامتر بکار بردند قال ابوبکر بن عیاش
سمعت ابا حصین یقول ما ولد بعد النبیین مولود افضل من ابی بکر قام مقام نبی من الانبیاء فی قتال اهل الردة اخرجه
البغوی و این اشاره است بهمل داعیه الهیه که در نفس نفیس او رضی الله عنه مرتسم شد و از آنجا اهتمام بامر جهاد در خاطر
مسلمانان مرسوم گشت اخرج ابوبکر عن القاسم بن محمد عن عائشة انها کانت تقول توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم
نزل بابی بکر ما لو نزل بالجبال لهاضها اشرأب النفاق بالمدینة وارتدت العرب فوالله ما اختلفوا فی نقطة الا طار ابی
بخطامها وغنائها فی الاسلام وکانت تقول مع هذا ومن رای عمر بن الخطاب عرف انه خلق غناء للاسلام کان والله احوذیا
نسیج وحده قد اعد للامور اقرانها قوله تعالی فسوف یاتی الله بقوم این آوردن باین وجه نیست که از عدم
بوجود آورد یا از کفر باسلام بلکه از زمره مسلمین جمعی را بسبب داعیه که در قلب صدیق اکبر ریختند مبعوث گرداند بسوی جهاد
و در میان ایشان گرمی زند تا همه بصورت اجتماعیه خود آورده حق باشند یعنی آن هیئت اجتماعیه بتدبیر الهی و الهام
و در با لقای داعیه در قلوب ایشان متحقق گشت قوله تعالی یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی
الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم اینجا شش صفت مذکور شده و از آن در میان خدا
و عباد او و دو در میان ایشان وغیر ایشان از بنی آدم هر که مومن است نسبت او معامله والد با ولد میکنند و هر که
کافر است در حق او مثل شیر سیلی در وقت تسخیر نمود جارحه از جوارح الهی میشوند در فعل اتلاف واهلاک و دو صفت

در لغت ملت یکی فعل جهاد و فی معناه الامر بالمعروف والنهی عن المنکر و یکی قوت داعیه او که بگفت مردم بالسبب قرابت
و امثال آن آن داعیه متلاشی نگردد ذٰلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم فذلکه است عظیم القدر خلاصه ۱۲
در تحقیق و تثبیت این خصال و بیان منزلت آنها عند الله و از اینجا معلوم میشود که قتال مرتدین تالی غزوه بدر و حدیبیه بود
و نمونه از مناقب عظیمة القدر قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله انما در کلام عرب برای دلیل جمله سابقه و تحقیق و تثبیت
او می آید یعنی ای مسلمانان از ارتداد عرب و جموع مجتمعه ایشان چرا میترسید جز این نیست که کارساز و ناصر و یاری دهنده
شما در حقیقت خدا است که میرزد الهام خیر میسازد تدبیر امور و رسول او که شریعت و ترغیب بر جهاد در عالم آورده است او
و برای امت خود به دعای خیر دستگیر ایشان است و در مظاهر محققین اهل ایمان که باقامت صلوة و ایتاء زکوة بوصف خشوع و
نیایش متصف اند و تحمل داعیه الهیه کنند و خدا تعالی بر دست ایشان کارهای نیک در عالم سرانجام فرماید و سبب نزول و
ما صدق آیت صدیق اکبر است لفظ عام است شامل همه محققین و دخول سبب نزول قطعی و بجهت این عموم جابر بن عبد الله گفته
است نزلت فی عبد الله بن سلام لما هجره قومه من الیهود و اخرج البغوی عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر انما ولیکم الله
و رسوله والذین آمنوا نزلت فی المؤمنین فقیل له انها نزلت فی علی فقال هو من المؤمنین نه چنانکه شیعه گمان برند
و قصه موضوعه روایت کنند و راکعون را حال از یؤتون الزکوة میگیرند و بر دادن انگشتری بجانب فقیری در حالت رکوع
فرود می آرند و سیاق و سباق آیت را بر هم میزنند خدا تعالی اعضای ایشان را از هم جدا سازد چنانکه ایشان آیات متسقه
بعضها ببعض را از هم جدا کردند والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة مفهوم این کلام آنست که ولایت مسلمانان و کارساز
ایشان خصوصاً در مثل این حوادث عظام بسابقین متصفین بصفات کمال لائق است نه غیر ایشان قوله تعالی و من یتول الله
الزام است بطاعت خدا و رسول و خلیفه رسول و ترغیب است بر آن و بیان آنکه غلبه اسلام موقوف است بر این و سعادت
محصور است در آن چون اینهمه بیان نموده شد باید دانست که وعده خدا تعالی راست است و انجاز این وعده در زمان
حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع نشد زیرا که فوجی مجتمع برای قتل اهل ارتداد در آن زمان نه برآمد و بعد شیخین در زمن
متطاول نیز قتال مرتدین بجمع رجال و نصب آلات قتال بوقوع نیامده لاجرم مصداق وعده شد و مجنده صدیق اکبر است رضی الله
عنه که بجهت محاربه مرتدین برآمدند و بعون الهی در اسرع حین و احسن وجوه سرانجام آن امر عظیم دادند و جمع رجال و نصب
قتال با فرق مرتدین یکی از لوازم خلافت است زیرا که خلافت راشده ریاست عامه است در اقامت دین و جهاد اعدای
الله و اعلای کلمة الله بوجهی که وی و تابعان وی در این اقامت ممدوح باشند و ثنا و رضا بایشان متوجه شود و جهاد مرتدین
از اعظم انواع اقامت دین است و رضا و ثنا بر ایشان در این آیات اظهر من الشمس فی رابعة النهار و نیز باید دانست که
و من یتول الله و رسوله ترغیب است بتولی خلیفه راشد و صدیق اکبر مورد نص است و آن قطعی الدخول است و این اشارت است
بوجوب انقیاد خلیفه راشد و دلالت است بر تحقق خلافت حضرت صدیق و نیز باید دانست که حق سبحانه بتاکید گواهی میدهد
بر آنکه آن جماعه در وقت قیام بقتال مرتدین محبوبین و محبین و کذا و کذا باشند و اینهمه صفات کمال است پس اگر حضرت صدیق
در خلافت خود بر حق نبود جمعی که بامر او جهاد کردند و با او بیعت نمودند و باستخلاف او راضی شدند محبین و محبوبین و متصفین

باز صفات کمال ثابت شد والّا لازم باطل شبهادة الله تعالی ونیز باید دانست که اینجا گفته شد فسوف یأتی الله بقوم
وظاهر صورت اجتماعیه آوردن مسلمین از دست حضرت صدیق اتفاق افتاد واین همچنان است که فرمود وما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی اتیان بقوم کذا وکذا فی الحقیقت فعل حق است سبحانه وتعالی وحضرت صدیق کالجارحه اند دران کدام
منزلت بالاتر ازین منزلت خواهد بود بعد منزلة الانبیاء صلوات الله وسلامه علیهم وکدام کامل ومکمل باشد وباشد
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ونیز باید دانست که انما ولیکم الله هرچند لفظ عام است اما
مورد نص صدیق اکبر است ودخول مورد نص در عام قطعی است پس صدیق اکبر ولی مسلمانان وکارساز ایشان است و
همین است معنی خلافت راشده وصدیق اکبر متصف باقامت صلوة وایتاء زکوة است باوصف خشوع یا باوصف اکثار
نوافل صلوة واینمعنی یکی از لوازم خلافت خاصه است ونیز باید دانست که امر جهاد وقتال منسوب شود وآمر مردم حرف شائع ملکه
آمر میباید که احق باین صفات باشد تا به قوتی در دل دیگران کارکند پس صفات هشتگانه در صدیق اکبر رضی الله عنه بوجه
اکمل الوجوه متحقق باشد واینمعنی از لوازم خلافت خاصه است بلکه میتواند بود که اینهمه صفات هشتگانه صفات صدیق باشد که
بطریق تعریض او اکرده شد کما قال عز من قائل ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة الآیه مراد اینجا حضرت صدیق
رضی الله عنه تنها اما بلفظ جمع بیان نموده آمد چنانکه قاعده تعریض است واز قرائن اینمعنی آنست که در صورت قتال مرتدین
لوم لائمی که از مسلمان باشد پیش نمی آید ولوم کافر را اعتبار نیست پس ذکر ولا یخافون لومة لائم تنها برای صدیق اکبر
است چون در قتال مانعین زکوة صحابه اشکال داشتند وملامت پیش گرفته بودند ونزدیک حضرت صدیق کفر وارتداد آن
فریق محقق بود باشکال وملامت آنجماعه التفات نمود واز بحث ایشان خوفی بر دل مبارک او راه نیافت واز امضای رای
خود باز نماند فذالک قوله تعالی لا یخافون لومة لائم وقال الله تعالی فی سورة الفتح ستدعون الی قوم اولی بأس
شدید تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل
یعذبکم عذابا الیما ۰ بگو یا محمد پس گذاشتگان را از بادیه نشینان که عنقریب خوانده خواهید شد بسوی جنگ
قومی خداوند کارزار سخت که جنگ کنید با ایشان تا آنکه ایشان مسلمان شوند پس اگر فرمانبرداری کردید بدهد خدا تعالی
شما را مزد نیک واگر روی گردانید چنانکه روی گردانیده بودید پیش ازان دعوت عقوبت کند شما را عقوبت درد دهنده
سبب نزول آیه بر وفق اجماع مفسرین وبدلالت سیاق وسباق آیات وبرطبق مضمون احادیث صحیحه آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سال حدیبیه اراده نمودند که عمره بجا آرند پس دعوت فرمودند اعراب اهل بوادی را تا درین سفر برکاب
آنجناب صلی الله علیه وسلم سعادت اندوز باشند زیرا که احتمال قوی بود که قریش از دخول مکه مانع آیند وبسبب کینه ای
که از جهت قتلی بدر واحد واحزاب در دلهای ایشان متمکن بود متعرض بحرب شوند ودرین هنگام بحسب تدبیر عقل لابد است از انضمام
جمعی کثیر تا از شر قریش امنی حاصل شود پس بسیاری از اعراب دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گوش نکرده ازین سفر
تخلف نمودند وبعضی باشتغال ضروریه واهل ومال تعلل کردند ومخلصین مسلمین که سرتاپا به بشاشت ایمان ممتلی بودند مرافقت
وموافقت را سعادت دانسته صحبت اختیار نمودند چون نزدیک بحدیبیه رسیده شد قریش بحمیت جاهلیت مبتلا گشته

قتال و جدال شدند بعد اللتیا و التی صلح مغلوبانه در آنجا اتفاق افتاد بیرون مکه دم احصار آوا کردند و باز گشتند چون
درین سفر اخلاص مخلصان مبرهن گشت و بر خواطر ایشان کرب عظیم مستولی شده بود بسبب فوت عمره از جهت صلح مغلوبانه
حکمت الهی تقاضا فرمود که جبر قلوب ایشان نماید بمغانم خیبر که عنقریب بدست ایشان افتد و آن مغانم را خاص بحاضرین
حدیبیه گرداند غیر ایشان را اذن خروج ندادند و دران مغانم شریک نگردانید قال الله تعالی سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ
إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ
قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ ۚ و باخبار رضای خود از انجماعه که در حدیبیه بیعت نمودند قال الله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ
إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ الآیه و هیچکس از حاضران حدیبیه ازین بیعت تخلف نکرد و الاجد بن قیس منافق تنها و اخرج البغوی وغیره
عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة و این مشهد یکی از مشاهد خیر است که
صحابه کرام دران شهید بمقامات عالیه فائز گشتند و بمغانمی که بعد مهلتی بدست ایشان افتد مانند غنائم حنین و بمغانم اخری که
گاهی عرب بران قادر نشده بودند و آن مغانم فارس و روم است که بسبب قوت شوکت و کثرت عدد و عُدد ایشان اصلا علیه
بران جماعه و اخذ مغانم از ایشان در خیال عرب نمیگذشت قال الله تعالی وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً مغانم عرب است حنین و
مانند آن فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِ مغانم خیبر است که متصل حدیبیه بدست ایشان آمده وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا مغانم فارس و روم
است و نیز حکمت الهیه تقاضا نمود که تهدید متخلفین و تفضیح حال ایشان کرده شود قال الله تعالی قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ الآیه و از آینده
که دعوت ایشان است برای قتال اولی بأس شدید اعلام کرده آید تا پیش از وقوع واقعه تامل وافی در عواقب قبول دعوت
و عدم قبول آن کرده باشند و چون روی دهد بر بصیرة باشند ازان و احتمالات عقلیه مشوش حال ایشان نگردد فذلک قوله
ستدعون بطریق اقتضا ازین کلمه مفهوم شد که در زمان مستقبل داعی خواهد بود اعراب را بسوی جهاد کفار و این دعوت
تکلیف شرعی متحقق خواهد شد اگر قبول دعوت کنند ثواب آن بیابند و اگر رد کنند معاقب شوند و این لازم بیّن خلیفه راشد
است و دعوت بسوی جهاد اعظم صفات خلیفه است پس ازین آیت وعده وجود داعی بسوی جهاد و اثبات خلافت او
مفهوم شد در تفتیش آئیم که این داعیان که بودند و این اوصاف بر کدام شخص منطبق شد یکی ازان اوصاف آنست که
دعوت برای اعراب باشد که بادیه نشینان اند گو اهل شهر را نیز دعوت کنند دوم آنکه دعوت بقتال کفار اولی بأس شدید
باشد و معنی اولی بأس شدید آنست که از جماعه که مستعد قتال شده اند داعیان و مدعوان همه شدت بأس بیشتر داشته
باشند و الا شدت و ضعف امر نسبی است هر ضعیفی شدید است بنسبت اضعف از و ولیکن عرف عام با مستعدان قتال می سنجد
اگر بنسبت این مستعدان اکثر و اقوی و با اسباب تر باشند اولی بأس شدید گویند و الا نه معنی اولی بأس شدید آنست که
بمقتضای قیاس و بحکم عقول مفطور در بنی آدم اقرب بغلبه دیده شود اگرچه فضل الهی بخرق عادت آن جموع مجموعه را بدست
اولین بر هم زند سوم آنکه دعوات برای غیر قریش باشد زیرا که تنکیر قوم می فهماند که ایشم غیر الاولین الذین دعا الیهم الرسول
الله صلی الله علیه وسلم فی الحدیبیة و در صورتی که مدعو الیهم قریش باشند نظم کلام چنین باید ساخت ستدعون
الیهم مرة اخری و گفته نشود ستدعون الی قوم چهارم آنکه این دعوت برای قتالی باشد که منتهی نگردد الا باسلام

بامثال این قوم اولی باس شدید و قوت برای احکام خلافت خلیفه و شکست بغاة و مسلمین چنانکه حضرت مرتضی کرم الله وجهه
قوت فرموده اند بغاة را یا قوت برای ترسانیدن دشمن چون هیبت افتاد باز گردند بدون قتال چنانکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در تبوک دعوت فرمودند بر خروج بسوی روم و چون قیصر از جای خود حرکت نکرد باز گشتند و در آنجا قتالی واقع
نشد چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که این داعی صادق نیست بر خلفای ثلاثه لاغیر زیرا که بحسب احتمالات عقلیه این
داعی یا جناب مقدس نبوی است صلی الله علیه وسلم یا خلفای ثلثه یا حضرت مرتضی رضوان الله علیهم یا بنی امیه یا بنی عباس
یا اتراک که بعد دولت عرب سر بر آوردند لایتجاوز الامر عن ذلک از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعوت کذا واقع نشد زیرا که
نزول آیت در قصه حدیبیه است و غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد حدیبیه محصور و معلوم است بر هیچ یک دعوت کذا
صادق نمی آید متصل حدیبیه غزوه خیبر واقع شد و هیچکس را از اعراب در ان غزوه دعوت نفرمودند بلکه غیر حاضرین حدیبیه
ممنوع بودند از حضور در ان مشهد کما قال قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ وبعد از ان غزوة الفتح
پیش آمد فی الجمله دعوتی واقع شد اما نه برای قتال قوم اولی باس شدید زیرا که ایشان همان بودند که دعوت حدیبیه
برای ایشان بود و نظم کلام دلالت بر تغایر این دو قوم مینماید و غزوه حنین نیز مراد نیست زیرا که هوازن اقل و اذل
بودند از آنکه نسبت دوازده هزار مرد جنگی که در رکاب شریف حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم از مهاجرین و انصار و اعراب
و مسلمة الفتح نهضت کرده بودند ایشان را اولی باس شدید گفته شود و هیچ حکمت الهی در مقابله اعجبتکم کثرتکم جلوه
در کار ایشان کرده باشد و غزوه تبوک نیز مراد نیست زیرا که تقاتلونهم او یسلمون در انجا متحقق نشد غرض آنجا القاء
هیبت بود در قلوب شام و روم چون هرقل جنبش نکرد و فوجی نفرستاد باز مراجعت فرمودند و بنو امیه و بنو عباس و من بعد
ایشان گاهی اعراب حجاز و یمن را بقتال کفار نخوانده اند کما هو معلوم من التاریخ قطعا این دعوت منتفیه و درین امر متعلقه
از غیر خلفای ثلثه متحقق نگشت قال الواقدی لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم استخلف ابو بکر رضی الله عنه فقتل فی
خلافته مسیلمة الکذاب بن قیس الذی ادعی النبوة و قاتل بنی حنیفة و قتل ایضا سجاح و ذا الاسود العنسی و هرب
طلیحة الی الشام و فتح الیمامة و اطاعت العرب لابی بکر الصدیق رضی الله عنه فعول عند ذلک ان یبعث جیوشه
الی الشام و صرف وجهه الی قتال الروم فجمع الصحابة رضی الله عنهم فی المسجد و قام فیهم فحمد الله و اثنی علیه و ذکر النبی
صلی الله علیه وسلم ثم قال ایها الناس اعلموا ان الله تعالی قد فضلکم بالاسلام و جعلکم من امة محمد علیه الصلوة
والسلام و زادکم ایمانا و یقینا و نصرکم نصرا مبینا فقال فیکم الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي
وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا و اعلموا ان الرسول صلی الله علیه وسلم کان یوجه همته الی الشام فقبضه الله تعالی و اختار له
ما لدیه صلی الله علیه وسلم الا و انی عازم ان اوجه المسلمین باهلیهم و اموالهم الی الشام فان رسول الله صلی الله علیه
وسلم امرنی بذلک قبل موته فقال زویت لی الارض مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها فما قولکم
فی ذلک رحمکم الله قالوا یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم مرنا بامرک و وجهنا حیث شئت فان الله عز و جل
فرض طاعتک علینا فقال تعالی وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قال ففرح ابو بکر رضی الله عنه بقولهم

وسُرّ سروراً عظیماً ونزل عن المنبر فکتب الکتاب الی ملوک الیمن وامرآء العرب والی اہل مکۃ وکانت الکتب کلہا یومئذٍ نسخۃً واحدۃً بسم اللہ الرحمن الرحیم من عبد اللہ عتیق ابن ابی قحافۃ الی سائر المسلمین سلام علیکم فانی احمد اللہ الذی لا الٰہ الا ہو واصلی علی نبیہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم وانی قد عزمت علی ان اوجہکم الی الشام لتاخذوہا من ایدی الکفار فمن عوّل منکم علی الجہاد فلیبادر علی طاعۃ اللہ وطاعۃ رسولہ ثم کتب انفروا خفافاً وثقالاً الآیۃ ثم بعث الکتاب الیہم واقام منتظراً جوابہم وقدومہم فکان اول من بعث الی الیمن انس بن مالک رضی خادم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انتہی کلامہ وبرہان بر بودن حضرت صدیق رضی اللہ عنہ کالجارحہ درین دعوت وظہور سرِّ حدیث قدسی کہ در مخاطبہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واقع ست ابعث جیشاً نبعث خمسۃ مثلہ درین واقعہ ظاہر و باہر بود آن نامہ در دل مردم کاری کرد کہ از میزان عقلِ معاشی بیرون ست تا آنکہ در غزوۂ یرموک چہل ہزار کس مجتمع شد و کوششِ عجیب از دست ایشان بر روی کار آمد و فتحی کہ ہیچگاہ از زمان حضرت آدم تا ایندم واقع نشدہ بود ظہور نمود و کشود کار اضعافاً مضاعفۃ از کوشش و اہتمام ظاہر گردید و این فعل حضرت صدیق دستور العمل فاروق اعظم شد رضی اللہ عنہما ہمین اسلوب در واقعۂ قادسیہ دعوت اعراب فرمود فی کتاب و غیرہ الاحباب عند ذکر غزوۃ القادسیۃ چون خبر رسید کہ عجم دیگر را بادشاہی بر داشتند و امور خود مہیا ساختند امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بہر یک از عمال خود نامہ نوشت بدین مضمون کہ باید دران ناحیہ ہر کرا اند کہ اسپ و سلاح دارد و از اہل نجدت و شجاعت و مقاتلہ بود و ساختگی نمودہ بتعجیل تمام بجانب مدینہ روان سازد و ہم چنین دعوت امیر المومنین عثمان برای کمکِ عبد اللہ بن ابی سرح چون افریقیہ بااملاک انجا مقاتلہ در پیش کرد مشہور ست چون ثابت شد کہ این خلفا داعی بودند بدعوتِ موصوفہ فی القرآن ثابت شد کہ خلفای راشدین بودند دعوتِ ایشان موجب تکلیف ناس شد و بقبول آن مستحق ثواب بعدم قبول مستوجب عذاب گشتند و قال اللہ تعالیٰ فی سورۃ الفتح مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهٗٓ اَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ تَرٰىهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَّبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا سِيْمَاهُمْ فِيْ وُجُوْهِهِمْ مِّنْ اَثَرِ السُّجُوْدِ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرٰىةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيْلِ كَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْئَهٗ فَاٰزَرَهٗ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوْقِهٖ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ مِنْهُمْ مَّغْفِرَةً وَّاَجْرًا عَظِيْمًا یعنی محمد صلی اللہ علیہ وسلم پیغامبر خدا است و آنانکہ ہمراہ اویند سخت اند بر کافران مہربان اند در میان خود ہامی بینی ای بینندہ ایشان را رکوع کنندہ و سجدہ نمایندہ و می طلبند بخشائش از خدا و خوشنودی را علامتِ صلاح ایشان در رو ہای ایشان ست از اثر سجدہ و انچہ مذکور می شود داستانِ ایشان ست در توریت و داستانِ ایشان ست در انجیل ایشان مانند زراعتی ہستند کہ برآوردہ ست گیاہِ سبز خود را پس قوت داد آنرا پس سطبر شد پس بایستاد بر ساقہای خود بشگفت می آرد زراعت کنندگانرا عاقبت حال غلبہ اسلام آنست کہ بخشم آرد خدا تعالیٰ بسبب ایشان کافرانرا وعدہ دادہ است خدا تعالیٰ آنانرا کہ ایمان آوردہ اند و کارہای شایستہ کردند ازین امت امرزش بزرگ سوق کلام برای تشریف آن مخلصان ست کہ در سفر حدیبیہ ہمراہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند و بشارت بغلبہ ایشان بر جمیع امم قولہ تعالیٰ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّٰهِ چون سخن در ستایش این قوم افتاد لازم شد اولاً ذکر امام

ایشان و در ستودن پیغامبر صلی الله علیه وسلم همین کلمه اکتفا کرده شد که محمد رسول الله یعنی کدام فضیلت است که در تعین
رسول الله بودن نباشد و کفی بالله شهیداً فی جوف الفرا قوله والذین معه مراد ازین جماعه آنان اند که در سفر حدیبیه همراه آنجناب بودند
صلی الله علیه وسلم زیراکه سوق کلام برای تشریف این جماعه است و حقیقت معیت معیت در جایی است یا در سفری و معیت
دینیه مثلاً مجاز است لا یلتفت الیه ما دام للحقیقة مساغ و در حدیث مستفیض فضیلت اهل حدیبیه آمده و قوله اشداء نفضائل
مجموع اند در دو نوع حسن معامله که در میان ابناء جنس خود باشد و حسن معامله که در تهذیب نفس خود بود و حق تعالی هر دو قسم را
برای ایشان جمع میفرماید در میان ابناء جنس خود باین نوع معامله میکنند که قوت غضبیه را مقتدی بغضب الهی ساخته اند
رحمت و رأفت را موافق رحمت الهیه گردانیده اند هر که مردود او ست شدت غضب ایشان بروست و هر که مقبول اوست
رأفت و رحمت ایشان برای اوست و هذا کمال التخلق باخلاق الله تعالی و برای تهذیب فیما بینهم و بین الله باکثار صلوات
مشغول اند که الصلوة معراج المؤمن یبتغون فضلاً بیان کمال اخلاص ایشان است باطن ایشان موافق ظاهر است
سیماهم فی وجوههم یعنی خشوع و نیاز ایشان در بارگاه الهی خطره ایست که از یک طرف می آید و طرف دیگر میرود
بلکه ملکه ایست راسخه که عمرها در تحصیل این صفت صرف کرده اند و دلهای ایشان از صلوات ایشان حظ وافر گرفته و
رنگ مناجات محیط بر باطن ایشان شده تا آنکه بر چهره ایشان ظاهر از دل ایشان چون شعاع خورشید پرتوی از انوار باطن ایشان
بظاهر افتاده که کل اناء یترشح بما فیه قوله تعالی ذلک مثلهم فی التورٰیة و مثلهم فی الانجیل کزرع و ذلک اینجا اشاره
است بکلمه کزرع کقوله تعالی وقضینا الیه ذلک الامر ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین قوله تعالی کزرع اخرج شطأه اینجا
چهار کلمه گفته شد اول دلالت میکند بر ابتدای امر و آخر دلالت مینماید بر کمال نمو او که بعد از ان نموی نیست و شک نیست
که انتقال علیه السلام از حالی بحالی تدریجاً بوقوع آمد بوجهی که چهار مرتبه ضبط آن عدد کثیر نمینماید لا محاله مراد اینجا انتقالات
کلیه است که در چهار عدد محصور شود و آنست دلالت لفظ و چون بمصداق این کلام را تامل کنیم انتقالات کلیه چهار عدد می یابیم
اول آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مکه مبعوث شدند و اهل مکه همه مشرک بودند بخرافات آبای خود مطمئن گشته بانکار و
اصرار برخاستند اینجا اسلام نو پیدا شد بر اظهار آن قادر نبودند دوم آنکه از دست مشرکین خلاص شده بمدینه هجرت
کردند و بجهاد اعداء الله مشغول شدند بقتال قریش تعدیاً و بقتال غیر ایشان تبعاً تا آنکه فتح مکه نمودند و تمام حجاز در حیطه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم راست گشت اینجا صورت بادشاهی ناحیه از نواحی زمین پیدا شد در انتهای این حال آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از دار دنیا برفیق اعلی انتقال فرمودند حرکت سوم آن بود که شیخین با دو بادشاه ذو شوکت که بر
تمام عالم غالب بودند کسری و قیصر قصد جهاد نمودند تا آنکه هر دو دولت پامال شوکت اسلام گشت و از انها نامی و
نشانی نماند حرکت چهارم خرده کاریها که ملوک نواحی را که در اصل باجگزار کسری و قیصر بودند و در حد ذات خود نیز
قوتی و شوکتی بهم رسانیده بودند بر انداخته شود و رواج اسلام در بلاد مفتوحه پدید آید و در هر شهری مساجد بنا شوند
و قضات منصوب گردند و روات حدیث و مفتیان فقه مسکن گیرند چون خبر با مخبر عنه در انتقالات کلیه مطابقت یافت
معلوم شد که مطمح اشارت قرآن همین انتقالات بوده است چون این مقدمه واضح شد باید دانست که خلفا از جمله الذین

محمد بود و تمہا بالتطبیق أشداء علی الکفار رحماء بینهم الخ وصف ایشان باشد و این یکی از لوازم خلافت خاصه است
و تطبیق آیت فاستغلظ خلافت شیخین است و تطبیق فاستوی علی سوقه بر دور کار بها است که در زمان حضرت عثمان
بوقوع آمد و نیز آنچه اجد داب فرقه مسلمین وجود اجتماع کلمه ایشان بقصد خلیفه وقت بالتعیین قصدا او بمجرد تدبیر الهی صورت
گرفته است اینجا معلوم شد فخامت شان خلفا و رسوخ قدم ایشان در تایید اسلام و آنکه بدست ایشان جهاد اعداء الله
و اعلای کلمة الله بوجهی واقع شد که مقبول جناب ربوبیت باشد و موجب ثنای جمیل گردد قوله تعالی یعجب الزراع اشاره بکمال
رضا است زیرا که وصف مسلمین بزارع حضرت الوهیت است قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم ضمیر منهم
راجع است بآنچه از ازرد و شطأه فآزره و استوی علی سوقه مفهوم گشت یعنی اسلام غالب خواهد آمد و جمعی کثیر در اسلام داخل خوا
شد وعده کرده است خدای تعالی مر جمعی را که ازین جماعه ایمان آوردند و عمل صالح نمودند اجر عظیم که مستقیم است قال الله
تعالی فی سورة التوبة بعد ما امر بقتال اهل الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون وبعد ما ذکر من کفرهم واتخاذهم
اربابا من دون الله ما یقتضی غضب الله علیهم والامر بقتالهم یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم
نوره ولو کره الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون
ثم قال فی سورة الصف بعد ما ذکر المفترین علی الله عز وجل یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره
ولو کره الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون
میخواهند مشرکان و نصاری و غیر ایشان که فرو نشانند نور خدا بدهان خویش و قبول نمیکند خدای تعالی مگر آنکه تمام گرداند نور
خود را اگرچه ناخوش دارند آنرا کافران اوست آنکه فرستاد پیغامبر خود را بهدایت و دین درست تا غالب سازد آن را بر
ادیان همه آن اگرچه ناخوش باشند ازان مشرکان سوق کلام برای آن است که نصاری خصوصا و جمیع اهل ادیان منسوخه
عموما اعتقاد سوء در جناب ربوبیت بهم رسانیدند و در پی عداوت دین حق که حنیفی است افتادند و بمعنی تهییج غضب الهی
گشت لهذا اراده ایزدی متعلق شد بکشتن و برهم زدن این فرق و صورت کشت و برهم زدن ایشان در غیب الغیب چنین مقرر
شد که ارسال رسول بهدایت و دین راست کرده شود بوجهی که منفضی گردد باظهار دین حق بر جمیع ادیان قوله یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم بدو وجه مفسر میشود یکی آنکه نور الله را چراغی یا آتش قلیلی گمان نمودند که بپف دهان فرو
میرد خاموش شد این نور خدا است پف دهان را آنجا چه گنجایش دیگر آنکه شبهات باطله ایراد مینمایند و امر ابر سبکی ضعیف العقل
است مشتبه میسازند بخیال آنکه دین اسلام باین فعل نقصانی پذیرد خاموش شد این مراد حق است سبحانه او را نتوان ناقص ساخت
قوله تعالی لیظهره علی الدین کله چون ظهور دین حق بر جمیع ادیان در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم صورت نگرفت زیرا که
هنوز نصاری و مجوس باطراف خود قائم بودند عامه مفسرین در تفسیر این آیه فرو ماندند قال الضحاک ذلک عند نزول
عیسی علیه السلام و قال الحسین بن الفضل لیظهره علی الدین کله بالحجج الواضحة امام شافعی سخنی ازین همه استوارتر آورده
قال اظهر الله رسوله علی الادیان ابان لکل من سمع انه الحق وما خالفه من الادیان باطل وقد اظهره بان جماع الشرک
دینان دین اهل الکتاب و دین الامیین فقهر رسول الله صلی الله علیه وسلم الامیین حتی دانوا بالاسلام و اعطی بعض

میسر نشد بحضرت عمر فاروق و جرت علیهم حکمه فهذا ظهور هذا الدین کله غیر مقید بقید بمعنی غیر چون از معنی آیه اشکالی بهم رسید
دو چیز ضرورت یکی آنکه نظر کتاب الشهدا با معنی که تقریر میکنند در میزان صریح عقل که از وی یاد دادم نباشد بسنجیم اگر برون آید
موافق شدند فبها والا آن معنی را ترک نمائیم دیگر آنکه حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیشوای خود سازیم زیرا که وحی
صلی الله علیه وسلم مبین قرآن است چون غلبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر نصاری نجران و مجوس هجر و یهود خیبر واقع شد
و منافع از ایشان در یک تله نهیم و کلمه لیظهره علی الدین کله در یک تله دیگر گذاریم با هم موافق نشوند غلبه بر طائفه قلیله از
اهل این ملت برادبان نباشد غلبه تمام آنست که بنیاد آن دین مستباح گردد و حامیانش همه بر هم خورند تا آنکه هیچ کس داعی
آن دین نماند و عز و شرف آن دین مطلقا زائل گردد و اما حدیث النبی صلی الله علیه وسلم فقد اخرج مسلم عن عیاض بن حمار
المجاشعی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ذات یوم فی خطبته الا ان ربی امرنی ان اعلمکم ما جهلتم مما علمنی
یومی هذا کل مال نحلته عبدا حلال وانی خلقت عبادی حنفاء کلهم وانهم اتتهم الشیاطین فاجتالتهم عن دینهم وحرمت علیهم
ما احللت لهم وامرتهم ان یشرکوا بی ما لم انزل به سلطانا وان الله نظر الی اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقایا
من اهل الکتاب وقال انما بعثتک لابتلیک وابتلی بک وانزلت علیک کتابا لا یغسله الماء تقرؤه نائما ویقظان وان الله
امرنی ان احرق قریشا فقلت رب اذا یثلغوا راسی فیدعوه خبزة قال استخرجهم کما اخرجوک واغزهم نغزک وانفق
فسننفق علیک وابعث جیشا نبعث خمسة مثله الحدیث واخرج مسلم عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله زوی
لی الارض فرایت مشارقها ومغاربها وان امتی سیبلغ ملکها ما زوی لی منها واعطیت الکنزین الاحمر والابیض الحدیث واخرج
مسلم عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هلک کسری ثم لا یکون کسری بعده وقیصر لیهلکن ثم لا یکون قیصر
بعده ولتقسمن کنوزهما فی سبیل الله واخرج مسلم عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لتفتحن
عصابة من المسلمین او من المؤمنین کنز آل کسری الذی فی الابیض واخرج الترمذی فی حدیث طویل عن عدی بن
حاتم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لا اخاف علیکم الفاقة فان الله ناصرکم ومعطیکم حتی تسیر الظعینة فیما بین
یثرب والحیرة اکثر ما تخاف علی مطیتها السرق قال فجعلت اقول فی نفسی فاین لصوص طی واخرج احمد عن المقداد انه سمع
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر ولا وبر الا ادخله الله کلمة الاسلام بعز عزیز وذل ذلیل
اما یعزهم الله فیجعلهم من اهلها او یذلهم فیدینون لها قلت فیکون الدین کله لله انتهی مقتضای این احادیث صحیحه
آنست که تمام ظهور دین بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و اگر عائد لیظهره بهدی و دین حق راجع گردانیم معنی چنین
باشد که ارسال رسول بهدی و دین حق مفضی خواهد بود بظهور آن هدی و دین حق بر جمیع ادیان اینجا لازم نیست که بحضور
آنحضرت باشد ارسال مفضی بظهور بوده است گو بعض ظهور بر دست نواب آنجناب بوقوع آید صلی الله علیه وسلم و اگر عائد
راجع برسول باشد نیز دور نیست ظهور دین که بر دست نواب آنحضرت واقع شود ظهور آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
بلا شبهه اگر میتوانی شنید این نکته باریک بشنو خدا تعالی چون پیغامبری را برای اصلاح عالم و تقریب ایشان بخیر
و تبعید ایشان از شر مبعوث گرداند و در غیب الغیب آن اصلاح را صورتی معین فرماید تا در همان صورت ظاهر شود لاجرم

آن صورت در بعثت پیغامبر ملفوف خواهد بود باز چون حکمتِ الهی اقتضا فرماید انتقال پیغامبر از عالم او نظر به رفیق اعلی پیش از
تکمیل آن صورت لا محاله آن پیغامبر بجهت اتمام آن مقاصد که مضمون و ملفوف در بعثت اوست شخصی از امت خود را جارحهٔ خود
سازد و او را تربیت کند تا دل او شایستهٔ حلولِ داعیهٔ الهیه گردد باز وصیت نماید او را بآن و تخصیص فرماید بر آن و دعا کند
برای اتمام آن چنانکه شخصی استطاعت بدنی نداشته باشد که تصحیح نماید و استطاعت مالی دارد واجب شود بروی که خروج از عهدهٔ حج
باحجاج غیر و در نامهٔ اعمال او حج مثبت گردد و بسبب این سببیت مطیع شود و سهم اوفی از ثواب حج تحصیل نماید این قسم
استخلاف در هر ملت واقع شده حضرت موسی علیه السلام حضرت یوشع را خلیفهٔ خود ساختند و حضرت عیسی حوارین را خلیفه
گردانیدند در انجیل مذکور است که حضرت عیسی علیه السلام نانی بدست خود گرفتند و گفتند این گوشت و پوست عیسی است باز آنرا
در میان حوارین قسمت فرمودند چون ایشان آن نان را خوردند حضرت عیسی مناجات (دعا) فرمود چنانکه ایشان نان را بخوردند در
ابدان ایشان فرو رفت همچنان عیسی در بدن ایشان به آید خداوندا نظرِ رحمتی که بمن داری در کار ایشان کن تا بندگان ترا
بسوی تو خوانند موافق همین قاعده چون عالم باعتقاد و شوره مبتلی شد در جناب ربوبیت و بعقیده ارجا یعنی تاخیر اعمال از مرتبه
اعتبار و عدم خوف از عواقب آن که مخالف مذاهب جمیع انبیاست علیهم السلام غضب الهی بجوش شد و داعیه انتقام در ملکوت
پیدا شد بعد از آن اهلاک و اتلاف ایشان را باجلی باز بست کما قال لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ
سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ چون آن وقت در رسید افضل افراد بشر را مبعوث گردانید که ذاتِ مقدس آنحضرت باشد
صلی الله علیه وسلم و وحی خود بروی صلی الله علیه وسلم نازل فرمود و آنجناب باقصی الهمة بجانب آن هدی و دین حق
دعوت نمود و مستعدان آن سعادت اند و گشتند و اشقیا ملعون ابدی شدند در عین این بعثت بمعنی انتقام از جماعات که سوء
اعتقاد در جناب الوهیت داشتند ملفوف شده آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب او در این انتقام بمنزله جارحه بودند تا
جبرئیل در نتیجه نمود لهذا حضور و (جنگها) ملی که بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد مظنه نزول برکات عظیمه بر حاضرین واقعه گشت
یک ساعت حضور در آن مشاهد خیر کار ریاضت صد ساله میکند در تهذیب باطن لهذا در شریعت ما ثواب جهاد بالاترین نوع
سایر قربات است و فضل اهل بدر و احد و حدیبیه محقق و مقرر پس صورت اصلاح عالم و گرفتن انتقام از اعداء الله نزدیک خدا
بوضعی خاص معین شد غیر خسف ایشان بزمین یا نزول مطر حجاره یا اهلاک بصیحه و ذلک لحکمة لا یعلمها الا هو و آن وضع خاص
ظهور دین ایشان است بر ادیان همه آن در ضمن گشت حامیان ادیان و اعیان آنها بالقتل و سبی (اسیر کردن زنان) و نهب و اخذ خراج و جزیه و
ازاله دولت و شوکت ایشان و پایمال و بمقدار ساختن ایشان و این وضع خاص در اصل بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ملفوف شد و بعثت آن جناب متضمن آن صورت گشت فذلک قوله تعالی هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ
عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و قوله صلی الله علیه وسلم انما بعثتك لابتليك وابتلي بك در تواریخ عجم و روم بالبداهه
معلوم می شود که ایشان یقین داشتند بانکه عنقریب دولت ایشان برهم خورد و دولت عرب متمکن گردد منجمیان این را از نحوست
دلائل سلطنت در افلاک و نظر عداوت اینها در میان خود تا دوت کوکب عرب الی غیر ذلک دانستند و کاهنان از کهانت
خود و سایر ناس برؤیا و بهواتف و مانند آن شناختند اما این نکته بر آن جماعه مخفی ماند که داعیه انتقام از فوق سبع سموات

نازل شده و علماء اعلی و علماء سافل همه بآن رنگ رنگین گشته این اجتماع فلکیه اجمالیست برای انتقام این جماعات نه موثر حقیقی اگر این داعیه نازله از غیب الغیب می شناختند حق را از باطل جدا می دیدند بالجمله در آنوقت جمیع ارض تحت حکم دو بادشاه ذی شوکت مجتمع بود کسری و قیصر و دین این هر دو بادشاه بر ادیان دیگر غالب هر دو دین که با تحت میل ازند و چسپیده از جا برده غالب ست کسری و قیصر حامیان این دو دین بودند و حامیان بسوی آن قولاً و فعلاً و تسبیباً که آنانکه ملوک روم و روس و فرنگ و آلمان و افریقیه و شام و مصر و بعض بلاد مغرب و حبشه در دین نصرانیت بودند بموافقت قیصر و خراسان و توران و ترکستان و زاولستان و باختر و غیر آن مجوس بودند بمتابعت کسری و سائر ادیان مثل دین یهودیت و دین مشرکین و دین هنود و دین صابئین پامال شوکت این هر دو بادشاه شده بودند و ضعیف گشته و متدینان اینها بر هم خورده لاجرم داعیه ظهور دین حق و قصد انتقام از کفره فجره بر هم زدن دولت کسری و قیصر را نشانه خود گردانید تا چون این هر دو دولت برهم خورد اعظم ادیان موجوده و اشهر آنها برهم خورده باشد و چون سطوت اسلام بجای سطوت این دو دولت بنشیند سایر ادیان خود بخود پامال شوکت اسلام شوند مانند پامال بودن آنها باین دو دولت بعد استقرار ملت حنفیه در قطر حجاز که نه در تصرف کسری بود و نه در تصرف قیصر هر دو از ان غافل بودند و غلبه بر طور غلبه ملوک در غیر این قطر متصور نبود و چون خدا تعالی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم نعیم روحانیه که جز بلحوق رفیق اعلی میسر نباید اختیار فرمود لازم شد که بجهت اکمال ظهور دین حق و اتمام کبت اعداء الله استخلاف فرماید تا آنهمه در جریده اعمال آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثبت شود و التفاف انتقام در بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کار خود کرده باشد مثل آنکه بنده خاص از بندگان بادشاه خود در مجالس انس و محافل قدس همنشین بادشاه شود و فتح بعض قلاع که بادشاه بآن قدغن بلیغ نموده است بیکی از عمدهای دولت خود باز گذارد و بفتح کردن آن قلعه این بنده خاص بزیادت عز و بخلع و عطایا مخصوص گردد و چون اینهمه گفته شد باید دانست که توجیه صحیح درین آیت آنست که هر ظهوری که دین حق را حاصل شد همه در کلمه لیظهره علی الدین کله مندرج است و اعظم انواع آن که برهم زدن دولت کسری و قیصر است بالاولی داخل در وست و حامل لوای این مرتبه خلفا بودند رضی الله عنهم مساعی این بزرگواران مقتضای ارسال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و مندرج در ان و ایشان بمنزله جارحه تدبیر غیب بودند در ظهور آن و همین ست معنی خلافت خاصه از معنی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله آنست که هدی و دین حق که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن مرسل بودند غالب هر دین باشد جلی و مشهور نه مخفی و مستور و این آیه محکم است در میان اهل سنت و اهل بدعت خدا تعالی هدی و دین حق را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نازل فرمود و وی صلی الله علیه وسلم آنرا بصحابه تبلیغ نمود و صحابه آن معنی که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود فهمیدند و بقرن تابعین رسانیدند ثم و ثم زیرا که اراده الهی نه محض تعلیم آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و نه خروج آنجناب از عهده تبلیغ اگرچه سامعان نفهمند بلکه مراد ظهور دین حق ست قرناً بعد قرن پس کسیکه گوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دین حق را بصحابه رسانیدند لیکن ایشان معنی که مراد بود نفهمیدند یا فهمیدند اما غرض نفسانی حائل شد ایشانرا بر کتمان آن وی مبتدع ست پس معتزله و شیعه که میگویند

انکم ستروّن ربّکم الحدیث معنی آن علم یقینی بود صحابه از جهت غموض فهم معنی آن نکردند و شیعه که میگویند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر خلافت حضرت مرتضی نصّی فرموده بودند صحابه بغرض نفسانی خود کتم آن کردند و عصیان امر ورزیدند مبتدع
اند اینجا مراد حق ظهور دین ست مراد او را جل و علی بر هم نمی توان زد سبحانک هذا بهتان عظیم قال الله تعالی فی سورة
ال عمران كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ ؕ وَلَوْ
اٰمَنَ اَهْلُ الْكِتٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ؕ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ وَاَكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُوْنَ هستید شما بهترین گروهی که بیرون آورده شدند برای
اصلاح مردمان میفرمائید بکار پسندیده و منع مینمائید از ناپسندیده و ایمان می آرید بخدا و اگر ایمان می آوردند اهل کتاب
بهتر بودی ایشانرا طایفه از اینها مومنان اند و اکثر آنها از حد بیرون رفته اند قوله کُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ بدو وجه مفسر ست
هستید شما باین صفت یا بود بد در علم الهی باین صفت قوله اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ این برآوردن نه چنان ست که از عدم یا از
منصبی برآورده باشند بلکه معنیش آنست که باطن مقدس آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بداعیۀ صلاح ناس ممتلی ساختند و
شعاع نور از دل وی صلی الله علیه وسلم بر دل افتاد جمعی که مستعد بودند بآن نور متنور گشتند و همان داعیه از باطن ایشان
سر برآورد از میان افراد بشر این طائفه باین دولت سرفراز شدند و باین نعمت مخصوص گشتند پس این جماعه برآوردگان
حق اند از میان مردم و لِلنَّاسِ افاده میفرماید که این تدبیر الهی ست برای اصلاح عباد تا عالمی بواسطه این گروه متنور
متادب گردد اخرج البغوی وغیره عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم الا ان هذه الامة توفی
سبعین امة هی خیرها واکرمها علی الله عز وجل واخرج البغوی عن بهز بن حکیم عن ابیه عن جده انه سمع النبی صلی الله
علیه وسلم یقول فی قوله تبارک وتعالی كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ قال انکم تتمون سبعین امة انتم خیرها واکرمها
علی الله واخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن عبد الله بن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد فوجد قلب محمد
صلی الله علیه وسلم خیر قلوب العباد فاصطفاه وبعثه برسالته ثم نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه وسلم فوجد
قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه یقاتلون عن دینه واخرج ابو عمر عن ابی هریرة فی قوله تعالی كُنْتُمْ خَيْرَ
اُمَّةٍ قال خیر الناس للناس یجیئون بهم فی السلاسل یدخلونهم فی الاسلام قوله تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ استیناف ست
برای بیان وجه خیریت قال مجاهد کانوا خیر الناس علی الشرط الذی ذکره الله تعالی تامرون بالمعروف الآیة باز اینجا
دو وصف ذکر کرده شد یکی فیما بینهم و بین الناس و آن امر معروف و نهی عن المنکر ست و یکی فیما بینهم و بین الله و آن
ایمان ست که متضمن هفتاد و چند شعبه ست قوله وَلَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْكِتٰبِ افاده میفرماید سبب برآوردن این امت و آن آنست
که اهل کتاب حتی از وفات امة اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بودند صفت ایشان متغیر شد لهذا حکمت الهی اقتضا نمود اخراج امتی
دیگر از عرب قال البغوی روی عن عمر رضی الله عنه قال كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تکون لاولنا ولا تکون لآخرنا
وقال ابو عمر جاء عن عمر بن الخطاب من سره ان یکون من تلک الآیة فلیؤد شرط الله تعالی فیها و هر دو قول با هم نزاع
ندارند زیرا که مفهوم آیت عام ست برای هر که روح داعیه اصلاح عالم در قلب وی نفخ کنند اول امت باشد یا آخر آن
لیکن مصداق آن در خارج اول امت است فقط زیرا که من بعد رسم جهاد و امر معروف و نهی منکر مندرس شد

چون اینجمله مبین گردید باید دانست که حضرات خلفا از آن امت بوده اند که اخرجت للناس صفت ایشان است از جهت
آنچه از حالات ایشان بتواتر ثابت گشته زیاده ازین چه خواهد بود که جماعات عظیمه مسلمین بقوت همت این بزرگان تألف
شدند و اقالیم وسیعه را فتح نمودند و طوائف ناس بسبب ایشان در ربقه اسلام درآمدند پس ایشان خیر امت باشند و منها
قال الله تعالی فی سورة الحدید لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ
الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ برابر نیست از شما کسیکه صرف مال نمود پیش
از فتح و کارزار کرد با کسیکه چنین نکرد آنجماعه بزرگ تر اند در رفعت مراتب از آنجماعه که صرف مال نمودند و کارزار کردند
بعد فتح و هر یکی را وعده داده است خدایتعالی خصلت نیک که نجات است و خدای بآنچه میکنید داناست این آیت
افاده میفرماید که همه صحابه دیک مرتبه نیستند بعضی از بعضی افضل و اکمل اند بحسب تقدم و تأخر انفاق و قتال اخرج الشيخان من
حديث ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تسبوا اصحابي فوالذي نفسي بيده لو ان احدكم انفق مثل
احد ذهبا ما ادرك مد احدهم ولا نصيفه من قبل الفتح مفسر بدو وجه است یکی فتح مکه و هو قول الاکثر و دیگر صلح حدیبیه و هو اقعد
باحادیث فضائل الحدیبیة و این اختلاف مبنی است بر تفسیر کلمه انا فتحنا لك فتحا مبينا که برین دو وجه تفسیر کرده اند و این
آیت بطریق منطوق افاده میفرماید تفضیل جماعه که قبل فتح انفاق و قتال از ایشان بظهور آمد بر جماعه که بعد از فتح انفاق
و قتال نموده اند و بطریق مفهوم موافق می فهماند که هر که انفاق و قتال او مقدم تر افضل تر و قتالی که در مکه بود بدست
و عصا بود و قتالی که بعد هجرت واقع شد بشمشیر و رماح در لغت هر دو را قتال میتوان گفت بملاحظه همین مفهوم موافق گفته
اند که نزلت فی ابی بکر الصدیق قال البغوی وروی محمد بن فضیل عن الکلبی ان هذه الآية نزلت في ابي بكر الصديق
رضي الله عنه فانه اول من اسلم واول من انفق في سبيل الله عز وجل قال عبد الله بن مسعود رضي الله عنه اول من
اظهر اسلامه بسيفه ابو بكر رضي الله عنه والنبي صلى الله عليه وسلم وروي عن ابن عمر رضي الله عنهما قال كنت عند النبي
صلى الله عليه وسلم وعنده ابو بكر الصديق رضي الله عنه وعليه عباءة قد خللها في صدره بخلال فنزل جبرئيل عليه السلام
فقال ما لي ارى ابا بكر عليه عباءة قد خللها في صدره بخلال فقال انفق ماله علي قبل الفتح قال فان الله يقول اقرأ عليه السلام
وقل له اراض انت عني في فقرك هذا ام ساخط فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر ان الله عز وجل يقرأ
عليك السلام ويقول لك اراض انت في فقرك هذا ام ساخط فقال ابو بكر رضي الله عنه اسخط على ربي انا عن ربي
راض انا عن ربي راض اخرج الحاكم وابو عمر عن هشام بن عروة عن ابيه قال اسلم ابو بكر وله اربعون الفا
انفقها كلها على رسول الله صلى الله عليه وسلم في سبيل الله في رياض النضرة عن عائشة رضي الله عنها قالت لما
اجتمع اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانوا تسعة وثلثين رجلا الح ابو بكر على رسول الله صلى الله عليه وسلم
في الظهور فقال يا ابا بكر انا قليل فلم يزل يلح على رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ظهر رسول الله صلى الله عليه وسلم
وتفرق المسلمون في نواحي المسجد وقام ابو بكر في الناس خطيبا ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس وكان
اول خطيب دعا الى الله عز وجل والى رسوله صلى الله عليه وسلم وثار المشركون على ابي بكر وعلى المسلمين فضربوهم

في نواحي المسجد ضرباً شديداً ووطئ أبو بكر وضرب ضرباً شديداً ودنا منه الفاسق عتبة بن ربيعة فجعل يضربه بنعلين مخصوفتين ويحرفهما لوجهه وأثّر ذلك حتى ما يعرف أنفه من وجهه وجاءت بنو تيم يتعادون فأجلوا المشركين عن أبي بكر وحملوا أبا بكر في ثوب حتى أدخلوه في بيته ولا يشكون في موته ورجع بنو تيم فدخلوا المسجد وقالوا والله لئن مات أبو بكر لنقتلن عتبة ورجعوا إلى أبي بكر فجعل أبو قحافة وبنو تيم يكلمون أبا بكر حتى أجابهم فتكلم آخر النهار ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فنالوه بألسنتهم وعذلوه ثم قاموا وقالوا لأم الخير بنت صخر انظري أن تطعميه شيئاً أو تسقيه إياه فلما خلت به وألحت جعل يقول ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت والله ما لي علم بصاحبك فقال اذهبي إلى أم جميل بنت الخطاب فاسأليها عنه فخرجت حتى جاءت أم جميل فقالت إن أبا بكر يسألك عن محمد بن عبد الله قالت ما أعرف أبا بكر ولا محمد بن عبد الله وإن تحبي أن أمضي معك إلى ابنك فعلت قالت نعم فمضت معها حتى وجدت أبا بكر صريعاً دنفاً فدنت منه أم جميل وأعلنت بالصياح وقالت إن قوماً نالوا منك هذا لأهل فسق وإني لأرجو أن ينتقم الله لك قال ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هذه أمك تسمع قال فلا عين عليك منها قالت سالم صحيح قال فأين هو قالت في دار الأرقم قال فإن لله علي ألية أن لا أذوق طعاماً أو شراباً أو آتي رسول الله صلى الله عليه وسلم فأمهلتا حتى إذا هدأت الرجل وسكن الناس خرجتا به يتكئ عليهما حتى أدخلتاه على النبي صلى الله عليه وسلم قالت فأكب عليه فقبله وأكب عليه المسلمون ورق له رسول الله صلى الله عليه وسلم رقة شديدة فقال أبو بكر بأبي أنت وأمي ليس بي ما نال الفاسق من وجهي هذه أمي برة بوالديها وأنت مبارك فادعها إلى الله تعالى وادع الله عز وجل لها عسى أن يستنقذها بك من النار فدعا لها رسول الله صلى الله عليه وسلم فأسلمت فأقاموا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم شهراً وهم تسعة وثلثون رجلاً وكان إسلام حمزة يوم ضرب أبو بكر وأخرج البخاري عن عروة بن الزبير قال سألت عبد الله بن عمرو عن أشد ما صنع المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال رأيت عقبة بن أبي معيط جاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم فوضع رداءه في عنقه فخنقه به خنقاً شديداً فجاء أبو بكر حتى دفعه عنه فقال أتقتلون رجلاً أن يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وأخرج الحاكم عن أنس قال لقد ضربوا رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى غشي عليه فقام أبو بكر فجعل ينادي ويقول ويلكم أتقتلون رجلاً أن يقول ربي الله قالوا من هذا قالوا هذا ابن أبي قحافة المجنون وقال ابن إسحق حدثني نافع عن ابن عمر قال لما أسلم عمر قال أي قريش أنقل للحديث قيل له جميل بن معمر الجمحي قال فغدا عليه قال عبد الله بن عمر وغدوت أتبع أثره وأنظر ما يفعل وأنا غلام أعقل كل ما رأيت حتى جاءه فقال أعلمت يا جميل أني أسلمت ودخلت في دين محمد صلى الله عليه وسلم قال فوالله ما راجعه حتى قام يجر رداءه واتبعه عمر واتبعت أبي حتى إذا قام على باب المسجد صرخ بأعلى صوته يا معشر قريش وهم في أنديتهم حول الكعبة ألا إن ابن الخطاب قد صبا قال يقول عمر من خلفه كذب ولكن قد أسلمت وشهدت أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله وثاروا إليه فما برح يقاتلهم ويقاتلونه حتى قامت الشمس على رؤوسهم قال وطلح فقعد وقاموا على رأسه وهو يقول افعلوا ما بدا لكم

فاحلف بالله لو کن ثلثمائة رجل لقد ترکناها لکم او ترکتموها لنا قال فجیئنا به علی ذلک اذا قیل شیخ من قریش متوکلة
خیرة وقمیص متوشح حتی وقف علیه فقال بم اشاءکم ولو انتسبنا عمر قال ثمه رجل احسان لنفسه امرا ما اذا تریدون آثرون
بنی عدی بن کعب یسألون لکم صاحبهم ثم اخذوا امر الرجل فقال فوالله لکانما کانوا فوا ما کشط عنه قال فقلت لابی
بعد ان اجرانی المدینة یا ابت من الرجل الذی زجر القوم فیک بمکة یوم اسلمت وهم یقاتلونک قال ذاک ابی العاص
بن وائل السهمی چون انچه بیان نمودیم میگوییم چون افضلیت شیخین بر جماعه که بعد فتح مسلمان شدند بالمنطوق ثابت
شد و بر جماعه متقدمه بالمفهوم خلافت ایشان خلافت راشده باشد و یکی از لوازم خلافت خاصه افضلیت خلیفه است
نسبت بعامه مسلمین بفضل کلی و نسبت خواص ایشان که مستعد خلافت اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بایشان معامله
مستشار الامارة میفرمود بفضل جزئی معتد به که در حکم فضل کلی باشد خصوصاً در اموری که مناسب ریاست و خلافت باشد
والله اعلم قال الله تعالی فی سورة الحجر إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ هر آئینه ما فرود آوردیم
قرآن را و هر آئینه ما نگاهدارنده اوییم و قال فی سورة القیامة لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ
قُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ یعنی مجنبان بقرآن زبان خود را تا شتابی کنی بحفظ
آن هر آئینه وعده است بر ما بهم آوردن و خواندن آن پس چون بخوانیم قرآن را یعنی نازل گردانیم آنرا پس در پیرو
قرأة او را یعنی استماع آن کن باز هر آئینه بر ما وعده است واضح ساختن او و اخرج مسلم فی حدیث عیاض بن حمار عن النبی
صلی الله علیه وسلم عن ربه تبارک وتعالی و انزلت علیک قرآنا لا یغسله الماء و این کنایه است از انکه اگر ساعی
بنی آدم صرف شود در محو قرآن قادر نشوند بران و این تفسیر حفظ قرآن است باز در آیه دیگر صورت حفظ بیان فرمود
اخرج البخاری عن ابن عباس فی قوله عز وجل لا تحرک به لسانک الایة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعالج
من التنزیل شدة وکان مما یحرک شفتیه فانزل الله عز وجل لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه وقرآنه
قال جمعه فی صدرک وتقرأه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه قال فاستمع له وانصت ثم ان علینا بیانه ثم ان علینا ان
تقرأه فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ذلک اذا اتاه جبرئیل استمع فاذا انطلق جبرئیل قرأه النبی صلی الله علیه
وسلم کما قرأه مرفوع در این حدیث تمه آنحضرت است صلی الله علیه وسلم فقط و تفسیر جمعه ای جمعه فی صدرک تفقه ابن
عباس است فقیر میگوید عفی عنه درین تفسیر نظر است زیرا که این کلمه را بر معانی مستعاره حمل کردن بعید مینماید آری در تفسیر
سنقرئک فلا تنسی این را تقریر کردن گنجایش میدارد و باز در آوردن ثم ان علینا بیانه بر معنی که بغیر تراخی معتبره
واقع شده باشد بعدی دارد آنچه در تفسیر آیت آن مینماید که معنی ان علینا جمعه آن است که لازم است وعده جمع
کردن قرآن بر ما در مصاحف و قرآنه یعنی توفیق دهیم قراء امت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دوام ایشان ابد بلاد
آن تا سلسله تواتر از هم گسسته نشود و حاصل سخن این است که فکر آن مباش که قرآن از دل تو فراموش شود و مشقت تکرار آن کشیدن
از خرق عوائد است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم صعوبت تکرار که جمهور مسلمین در حفظ قرآن میکشند نمیکشیدند و بمجرد تبلیغ
جبرئیل بخاطر مبارک متمکن میشد چه جای این فکر که ما بر خود لازم گردانیده ایم انچه بمراتب از تبلیغ تو متاخر است و آن

جمع قرآن ست در مصاحف و خواندن امت همه آنرا چه خواص و چه عوام پس خاطر خود را مشغول مشقت حفظ آن گردان
بلکه چون ما بزبان جبرئیل تلاوت کنیم در پی استماع آن باش باز بر ماست توضیح قرآن و در عصر عصری جمعی را موفق
بشمر د عربیت قرآن و بیان سبب نزول آن فرمائیم تا ما تصدیق حکم آن بیان کنند و اینهمه بمراتب متاخرست از حفظ
و تبلیغ تواتر او چون آیات قرآن متشابه اند بعض آن مصدق بعض ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبین قرآن عظیم
است حفظ قرآن که موعود حق است باینصورت ظاهر شد که جمع آن در مصاحف کنند و مسلمانان توفیق تلاوت آن شرقاً و غرباً
لیلاً و نهاراً یابند و همین ست معنی لا تعجل به الماثر باز جمعه و قرآنه یکجا ایراد فرمودن و در بیان وعده کلمه ثم که برای تراخی
است ذکر نمودن می نماید که در وقت جمع قرآن در مصاحف اشتغال بتلاوت آن شایع شد و تفسیر آن من بعد بظهور آمد
و در خارج هم چنین متحقق شد اول شروع حفظ آن از جانب ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود بوده است در زمان حضرت عمر رضی الله
عنه و اول اشتغال بتفسیر از ابن عباس واقع شد بعد انقضای ایام خلافت چون اینهمه ذکر کردیم باید دانست که جمع
کردن شیخین قرآن عظیم را در مصاحف سبیل حفظ آن شد که خدا تعالی بر خود لازم ساخته بود و وعده آن فرموده و فی الحقیقة
این جمع فعل حق است و انجاز وعده اوست که بر دست شیخین ظهور یافت و این یکی از لوازم خلافت خاصه ست الحال این فصل
را بر نکته باریکی ختم کنیم پیش اهل حق نبوت مکتسب نیست که بریاضت نفسانیه و بدنیه آنرا توان یافت و نه امری ست جبلی که
نفس پیغمبر را بنفس قدسیه آفریده اند پس بضرورت جبلیه مندفع شود بافاعیل مناسبه قدس بلکه چون حال عالم بوجهی
باشد که حکمت الهیه مقتضی آن شود که خدا تعالی از فوق سموات سبع اراده فرماید اصلاح بنی آدم و اقامت عوج ایشان
بالقای داعیه در قلب از کی بنی آدم و اتم و اعدل ایشان بعلوم و اعمالی که صلاح ایشان در آن خواهد بود و امر فرماید بر ایشان
الزام کنند آنرا اگر کردند فبها و اگر نکنند مخاصمه نماید یا مجاهده تا آنکه سعدا از اشقیا ممتاز گردند و عالمی بنور هدایت مستنیر
شود و اقتضای عالم این کیفیت خاص را چنان ست که اجتماع صغری و کبری مقتضی افاضه نتیجه گردد بر نفس شخص یا تسخین
یا تعفن گردد انقلاب آنرا بهوا چون عالم این را اقتضا کند قضای الهی نازل شود از فوق سبع سموات بملا اعلی و
ملا اعلی همه با آن رنگ رنگین شوند و سیل برکات ملا اعلی برین نفس قدسیه فرو ریزد و ملاء اعلی برای این نفس
بصور مناسبه متمثل شوند و علوم شرعیه و احسانیه و غیرها در این نفس اندازند و این نفس قدسیه بتدبیر مجرد که از فوق سبع سموات
نازل شده و در سدرة المنتهی باحکام مثالیه یکجا گشته در ملا اعلی شایع شده در زمین فرود آمده است مطلع شود و لوحی
متلو یا غیر متلو که از عالم مجرد بمشایعت این اراده نزول فرمود لباس مناسب ملا اعلی پوشیده بار دیگر لباس الفاظ و حروف
شهادی در بر کرده بر قلب این پیغامبر نزول فرماید در نبوت در لسان شرع گفته شود و بعث الله فلاناً نبیاً و امره بتبلیغ
الاحکام و اوحی الیه پس نبوت امری ست حادث بسبب تعلق اراده ببعث این پیغامبر بجهت اخراج عالم نه امر جبلی و نه
مکتسب بریاضت آری این دولت نمیدهند مگر کسی را که نفس او نفس قدسیه باشد در اصل جبلت معد و از ملاء اعلی
و قوای ملکیه که در وی مندمج ست در غایت ظهور و غلبه و صفا و صلاح و سعادت و مزاج بدن او در نهایت اعتدال انسانی
طبیعت قویه دارد و فی الغایة اما انعقاد قلب و قلب او در شدت متانت و شهامت اما انعقاد عقل و عقل او در کمال جودت

نکته

مراد از علوم شرعیه علوم ظاهری اند و مراد از علوم احسانیه علوم باطنی

واستنباط امت از منشاء ملأ اعلی و نسخه از ایشان در آئینهٔ ارواح ایشان قوت عاقله اشبه باشد با ادراک ملأ اعلی است
و نهایت افعال ایشان شبیه است به قوت عامله و در نهایت صلاح و لهذا عصمت صفت او می باشد و این امور لازم اعظم نبوت
است سنة الله بآن جاری شده که نبوت عنایت نفرماید مگر کسی را که چنین آفریده باشند و بسیار مردم اصحاب نفوس قدسیه که
بعض این اوصاف یا اکثر آن مستجمع باشند و نبوت نصیب ایشان نشده چنانچه مثل مشهور است گو نگرفت مگر آنکه دوید * نه هر آنکو
دوید گو گرفت * و لا کل من لیس له نصیب من النبوة الله ولکن من صار الحق الله به سبحانه قال الله تعالی الله اعلم حیث یجعل
رسالته * و چنانکه نبوت کسبی و جبلی نیست هم چنین خلافت خاصه پیغامبر نیز کسبی و جبلی نیست ارادهٔ الهی از فوق سبع
سموات نازل میشود برای تمشیت هدایت پیغامبر در میان مردم و اتمام نور او و اظهار دین او و آنجا موجود برای
اولیس داعیه اعدادات میکنند به در قلب خلیفه چنانچه حواریان پیغمبر که داعیهٔ نصرت دین پیغامبر از قبیل
افاضات غیبیه در دل ایشان متمکن شده نزار آن باشند این خلیفه بمنزله دل است و آنها بمنزله جوارح و اول محل
حلول داعیهٔ الهیه دل خلیفه است و از آنجا بمنزله نور چراغ که در آئینها منعکس شود و دیوارها منطبع شود بدیگران سرایت
می آید و انجمه شجی من قریب الاخذ ادراک کرده میشود گویا امری است بدیهی بلکه محسوس بحاسهٔ بصر کلمة السیئی هی
امر بتبلیغ شریعة الله ظهری دارد و بطنی ظهر او رسانیدن شریعت است بمردم و بطن او داعیه است قویه که از میان
فواد او جوشیده است و همچنین کلمة الخلیفة من یمضی شریعة النبی فی الناس لیظهر علی یده موعود الله
لتشییده ظهری دارد و بطنی ظهرش صورت تمشیت است و بطنش داعیه ایست قویه که بواسطه پیغامبر در دل او متمکن شد بلکه از چند
دل او جوشیده و اگر این داعیه از دل کسی بجوشد او را خلیفه خاص نمیتوان گفت اگر فاجر است مصداق ان الله لیؤید
هذا الدین بالرجل الفاجر گردد و اگر فاجر نیست مثل سنگ چوب در است که تحریک کنند و بتحریک او کار مطلوب را تمام رسانند
و او را هیچ فضیلتی نه و حدس قریب الماخذ که بمنزله بدیهی است یا بمنزله محسوس در خلیفه خاص اثبات آن داعیه میکند هر چند
احتمال عقلی تجویز نماید که شخصی در آخر ایام حیات پیغمبر مسلمان شود و این داعیه از دل او بجوشد اما این احتمال هرگز
واقع نیست سنة الله چنین رفته است و لن تجد لسنة الله تحویلا این داعیه قویه نازله از فوق سبع سموات کتب
بهمم ملأ اعلی در دل کسی نمی ریزند مگر آنکه جوهر نفس او شبیه بجوهر نفس انبیا آفریده باشند در قوت عاقله او نمونه وحی
ودیعت نهاده باشند و آن محدثیت است و در قوت عامله او نمونه از عصمت گذاشته و آن صدیقیت است و نیز از
شیطان از ظل او ولا آنکه استعداد نفس او خواب آلوده است تا پیغامبر ایقاظ آن کند بیدار نشود و قابلیت نفس او بالقوه
است جز بتائید نفس پیغامبر بالفعل نیاید و این کلمه ایست مجمله که شرح آن بسطی دارد * عمری باید که یار آید بکنار *
این دولت سرمد همه کس را ندهند * سالها باید که در سایه پیغمبر زندگی کرده باشد و بارها پرتو نفس قدسیه پیغامبر
انانیت او را زیر و زبر ساخته و با رسول صلی الله علیه وسلم محبت عظیم بهم رسانیده باشد که لا یؤمن احدکم حتی اکون
احب الیه من نفسه و ماله و ولده و والده و الماء الزلال للعطشان * در اعانت پیغامبر بنفس و مال خود گوی مسابقت ربوده
و تقلید پیغامبر در تکمیل اقتباس و اهتداء در حق او بمرتبه تحقیق رسیده و در هر مشاهد و مکاره شریک پیغامبر گشته و آن جواب

را گویا بالاصالة خود برداشته و بر تهذیب نفس از درجهٔ اصحاب الیمین درگذشته بر صدر مسند سابقین جا گرفته نفس قدسیهٔ پیغامبر بارها
فحو و فتن اعمال شیعهٔ و جوهر نفس این عزیز تجربه فرموده و اجتناب نفس او از الوان اعمال خسیسهٔ مهلکه و اخلاق نامرضیه دانسته
ذکرات و مرات بشارت نجات و فوز بدرجات داده و باحوال سنیه و مقامات عالیه او اخبار فرموده و شرف و عظمت وی و
لیاقت او بخلافت قولاً و فعلاً از آنحضرت صلی الله علیه وسلم تراوش نموده و مثل اینکس قابلیت آن پیدا کرده است که داعیه
نازله از فوق سبع سموات گشته بالوان بلا را علی درجه بر نفس خود تحمل کند و بآن داعیه تشییت دین
پیغامبر را انجاز موعود فرماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و این خلافت خاصه ست که لبقیه ایام نبوت
باشد این خلافت خاصه نوعی ست از انواع ولایت که اشبه بکمالات انبیا است تشبه بالنبی من حیث هو نبی برین نوع
بالاصالة صادق می آید و ایضاً لازم اعم خلافت خاصه ست لیکن شخص عزیز القدر که سوابق اسلامیه و غیر آن همه دارد لیکن
ارادهٔ الهیه بخلافت او منعقد نشده تدبیر غیب در او برین مسند عالی نشاند و سبب تخصیص بعض کاملان باراده الهیه از ان قبیل
نیست که علوم بشر محیط آن تواند شد چنانکه تخصیص بعض مفهمین دون بعضی بنبوت از ان قبیل نیست که ادراک عامه بیرامون
آن گردد الا آنکه این شخص منصوص مستخلف را دو نوع افضلیت است بر جمیع رعیت خود یکی بعد استخلاف زیرا که ریاست عامه
او را عطا فرموده اند نه غیر او را و قائم مقام پیغامبر او را گردانیده اند نه غیر او را و یکی قبل استخلاف که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة
و آن نسبت غیر مستحقین خلافت فضل کلی است و نسبت مستحقان خلافت که خلاصهٔ اصحاب پیغامبر اند فضل جزئی معتد به که در
حکم فضل کلی باشد و اگر سوای تمکن شخص در حسن سیاست و تالیف قلوب مسلمین دیگر نباشد آنهم بسیار ست تحمل داعیهٔ وجود
و اعلاء کلمة الله بر دست این شخص حاصل است و لوازم دیگر فرع زیادهٔ اوصاف معتبره در لوازم خلافت اگر تحمل آن داعیه
نه کنند و تشییت دین حق بر دست او نکنند مرد را بالائی ننشانند و اگر آن داعیه در دل شخصی فرو ریزند و دین را بر دست
او ظاهر کنند و اصل این لوازم قدری که بدون آن این داعیه فرو نمی آید داشته باشد او خلیفه است چنانکه مطلوب
قتل شریری باشد شخصی او را بالمنجنیق یا بضرب خنجر کشت و در بارگاه سلطنت عزت یافت ساده لوحی اعتراض مینماید که
فن تیراندازی یا اسپ تازی فلان کس از وی بهتر میداند آن شخص جوابش میدهد که قوت و شجاعت که برای قتل شریر
درکار بود در من موجود است زیاده از آن در مقصد من درکار نیست بلکه اصل قتل آن کسی منظور نیست الا بالعرض بلکه اصل
قوت و شجاعت مراد نیست الا بالعرض مدعای من رضای سلطان بوده است و آن حاصل شد چون این مقدمه باین آب و تاب
در کتب کلامیه نخوانده بحمل که وحشتی بخاطر تو راه یابد لهذا میخواهیم که حدیثی چند که شواهد مقصد توانند بود برنگاریم اما
آنکه هیات بنی آدم از جهل و غوایت و ستور اعتقاد در جناب الوهیت و مانند آن اقتضا میکند بعثت رسل را پس از
اجل بدیهیات ملت است قال الله تعالی لتنذر قوماً ما انذر آباؤهم و فی حدیث عیاض[۵۲] عن النبی صلی الله علیه وسلم
عن ربه تبارک و تعالی کل مال نحلته عبداً حلال و انی خلقت عبادی حنفاء کلهم و انهم اتتهم الشیاطین فاجتالتهم
عن دینهم و حرمت علیهم ما احللت لهم و امرتهم ان یشرکوا بی ما لم انزل به سلطاناً و ان الله نظر الی اهل الارض
فمقتهم عربهم و عجمهم الا بقایا من اهل الکتاب و قال انما بعثتک لابتلیک و ابتلی بک الحدیث اخرجه مسلم و اما آنکه عمدها

الہی او تجدد را علی فرد دی آید ارشواہد آن حدیث القای محبت است آخرج مالک عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قال اذا احب اللہ العبد قال لجبرئیل علیہ السلام یا جبرئیل قد احببت فلانا فاحبہ فیحبہ جبرئیل ثم ینادی جبرئیل
فی اہل السماء ان اللہ قد احب فلانا فاحبوہ فیحبہ اہل السماء ثم یضع لہ القبول فی الارض اما آنکہ انبیا علیہم السلام
در اخلاق جبلیہ خود فوقیت دارند بر غیر خویش این نیز از بدیہیات ملت است و کسیکہ بقوانین حکمت خلقیہ مطلع است بضرورت
میداند کہ انتظام اخلاق جبلیہ باین روش کہ در انبیا ظاہر شدہ بدون انقیاد نفس غالب و قلب عقل میسر نیست از شواہد
آن حدیث انس است کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احسن الناس واشجع الناس واجود الناس اخرجہ الشیخان
واخرج البخاری عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیہ بینما ہو یسیر مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ومعہ الناس مقفلہ من
حنین فعلقت الاعراب یسألونہ حتی اضطروہ الی سمرۃ فخطفت رداءہ فوقف النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال اعطونی
ردائی لو کان لی عدد ہذہ العضاہ نعما لقسمتہ بینکم ثم لا تجدونی بخیلا ولا کذوبا ولا جبانا واخرج الدارمی عن
الزہری قال ان جبرئیل قال ما فی الارض اہل عشرۃ ابیات الا قلبتہم فما وجدت احدا اشد انفاقا لہذا المال من
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واما آنکہ غیر انبیا ہم گاہی در اصل جوہر نفس تشبیہ میباشند بجوہر نفس انبیا علیہم السلام
پس شاہد آن قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رؤیا المؤمن جزء من ستۃ واربعین جزءا من النبوۃ اخرجہ البخاری
وقال السمت الصالح جزء من خمسۃ وعشرین جزءا من النبوۃ اخرجہ مسلم واما آنکہ خلفا شبیہ بودند بجوہر انبیا
اخرجہ ابو عمر عن عبد اللہ بن مسعود قال ان اللہ نظر فی قلوب العباد فوجد قلب محمد صلی اللہ علیہ وسلم خیر قلوب العباد
فاصطفاہ وبعثہ برسالتہ ثم نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمد صلی اللہ علیہ وسلم فوجد قلوب اصحابہ خیر قلوب العباد
فجعلہم وزراء نبیہ صلی اللہ علیہ وسلم یقاتلون عن دینہ واخرج ابو عمر عن ابن عباس فی قول اللہ عز وجل قل الحمد للہ
وسلام علی عبادہ الذین اصطفی قال اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وسلم قالہ السدی والحسن البصری وابن عیینۃ والثوری
اخرج البخاری ومسلم عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد کان فیما قبلکم من الامم محدثون
فان یک فی امتی احد فانہ عمر واخرج الترمذی عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبیان فقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا حبشیۃ تزفن والصبیان حولہا
فقال یا عائشۃ تعالی فانظری فجئت فوضعت لحیی علی منکب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فجعلت انظر الیہا
ما بین المنکب الی رأسہ فقال لی اما شبعت اما شبعت فجعلت اقول لا لانظر منزلتی عندہ اذ طلع عمر فارفض الناس عنہا
فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی لانظر الی شیاطین الجن والانس قد فروا من عمر رجعت واما آنکہ انبیا داعیہ قویہ
میدہند در ہدایت قوم خود شاہد آن حدیث والذی نفسی بیدہ لاقاتلنہم علی امری ہذا حتی تنفرد سالفتی او لینفذن
اللہ امرہ اخرجہ البخاری ہمین لفظ را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مکہ مخاطب ابو طالب ارشاد فرمود ودر مخاطبہ ابو سہیل
نیز ہمین لفظ در حدیبیہ فرمود واما آنکہ حواریین را این داعیہ میدہند شاہد آن قال اللہ تعالی قال عیسی ابن مریم للحواریین
من انصاری الی اللہ قال الحواریون نحن انصار اللہ واین اشارہ است بظہور داعیہ نصرت در قلوب ایشان و دواعی شیخین در

تمشیت دینِ حق اظهر از انست که بشاهدی احتیاج افتد و از اجلِ بدیهیات است که سالها افعال متقاربه مترتبه لیلاً و نهاراً
از شخصی ظاهر نمی شود الا بداعیهٔ قویه در اصلِ نفسِ شخص هیچ عاقلی باور کند که خواجه حافظ دیوان خود را بغیر بصیرت
در فن شعر و بدون صرف همت بلیغه در نظم این غزلها تدوین کرده باشد یا ابوعلی قانون را بغیر بصیرت در فن طب و
جمع همت بر تحقیق و ترتیب مسائل این فن تصنیف نموده باشد سبحانک هذا بهتان عظیم اگر داعیه نبود این افعال
متقاربه در مدتِ متطاوله چگونه ظاهر میشد و اگر داعیه دنیاوی بود چرا بر لسانِ غیب ترجمانِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدح
ایشان جاری گشت تا اینجا که بحد تواتر رسید و اگر داعیه ملتمسه از قوای نفس بود در ورای آنکه از فوق نازل شود این همه
برکات ظهور نمی نمود و کشایش زیاده از کوشش بر روی کار نمی آمد و اما آنکه گفتیم که بمجرد تعلقِ اراده بخلافتِ ایشان
افضلیتی حاصل میشود از شواهد آن حدیث ابی ذر است اخرج الدارمی عن ابی ذر الغفاری قال قلت یا رسول الله
کیف علمت انک نبی حین استنبئت فقال یا ابا ذر اتانی ملکان و انا ببعض بطحاء مکة فوقع احدهما الارض و کان الاخر
بین السماء و الارض فقال احدهما لصاحبه اهو هو قال نعم قال فزنه برجل فوزنت به فوزنته ثم قال فزنه بعشرة
فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال زنه بمائة فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال زنه بالف فوزنت بهم فرجحتهم کانی انظر الیهم ینتثرون
من خفة المیزان قال فقال احدهما لصاحبه لو وزنته بامته لرجحها و اخرج الدارمی من حدیث عتبة بن عبد السلمی قصة طویلة
فیها شق صدره صلی الله علیه وسلم عند ظئره حلیمة قال احدهما لصاحبه اجعله فی کفة و اجعل الفا من امته فی کفة
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا انا انظر الی الالف فوقی اشفق ان یخر علی بعضهم فقال لو ان امته وزنت به
لمال بهم ثم انطلقا و ترکانی و اخرج احمد بن مردویه عن ابن عمر خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات غداة
بعد طلوع الشمس قال رایت قبل الفجر کانی اعطیت المقالید و الموازین فاما المقالید فهی المفاتیح و اما الموازین فهذه
یوزن بها فوضعت فی کفة و وضعت امتی فی کفة فوزنت بهم فرجحت ثم جیء بابی بکر فوزن بهم فرجح ثم جیء بعمر
فوزن بهم فرجح ثم جیء بعثمان فوزن بهم فرجح ثم رفعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وزن با امت در رجحانِ خود بر
ایشان نبوتِ خود را شناختند و این وزن و رجحان دلالت کرد بر افضلیت بفضل کلی معتبر عند الله پس آن لازم نبوت
است و همین رؤیا را آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بابِ خلفا دیدند پس ازینجا دانسته شد که افضلیت خلفا بر رعیت
خود عند الله و رجحانِ ایشان فی علم الله بران جماعه لازمِ خلافتِ خاصه است چنانکه حقیقتِ استخلاف بمجرد تعلق
ارادهٔ الهیه ثابت است و امور دیگر بحسب عادت الله لازم الوجودِ خلافت پیدا شد همچنین این نوع از افضلیت بمجرد
اراده ثابت است در ضمنِ استخلاف و همراه او افضلیتی که بنابر سوابقِ اسلامیه یا احکام جبلیه از حسنِ سیاست و غیر آن
باشد امری است عادی والله اعلم بحقیقة الحال و لیکن هذا آخر الفصل الثالث **فصل چهارم** در روایت
احادیث و آثارِ داله بر خلافتِ خلفا بتصریح یا تلویح و بر اثبات لوازم خلافت خاصه و پیش از انکه شروع در مقصود
کنیم باید دانست که علما در اثباتِ خلافتِ خلفا تصانیف ساخته اند و هر یکی به بیانی موفق شده و فقیر کثیر التقصیر
چنان بخاطر میرسد که احادیث این باب را بر مسانید صحابه توزیع سازد و زیر مرفوع هر صحابی موقوفه او درا

مذکور نماید تا معلوم خواص و عام گردد که آنچه مشهور است که ثبوت خلافت ایشان باجماع و بیعت حلیه متقدم بوده است
کلام محقق است لیکن معنی اجماع آن نیست که هر یکی از مجتهدین بی کم و کاست منصوص تصریح نماید بلکه مستند باشد بصلاح و به وقت
ایشان بوده باشد بلکه معنی اجماع آنست که هر یکی بدلیل شرعی که سنت سنیهٔ آنحضرت است صلی الله علیه وسلم خلافت ایشان را
استنباط نموده تعبیر بحیات آنحضرت تارةً و تلویحات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخری تا آنکه هر یکی بلا اختلاف ان دلیل
متمسک شد بقبول خلافت ایشان پس چون مجتهدان عصر اول اتفاق کردند بر این صورت اجماع متحقق گشت و چون بعضی کسی ما مجال
خلاف نماند و تلویحات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخلافت ایشان راجع است یا باثبات لوازم خلافت عامه یا لوازم خلافت
خاصه ایشان را مثلاً جائی که گفتند زکوة را بعد من بابوبکر خواهید داد اثبات بعض لوازم خلافت عامه نمودند که حفظ
بیت المال و اخذ زکوة مسلمین است و جائی که گفتند ابوبکر رضی الله عنه صدیق است و عمر شهید اگشتند درجات ایشان در بهشت
درجات خواهد بود و یا بشارت بهشت داده اند لاجرم چون ترتیب بر خلافت باشد یا گفتند بهترین امت ایشان اند الی یوم القیامه اثبات لوازم
خلافت خاصه فرمودند این همه تلویح است بخلافت ایشان اگر بخاطر تو تردد می گذرد که دلالت لازم مساوی بر وجود ملزوم مسلم است
اما دلالت لازم اعم بر وجود ملزوم مسلم نیست و اینجا اوصاف لازم اعم خلافت خاصه است در غیر خلیفه خاص بعض
این صفات یافته می شود گوئیم تعریض نیز متعارف است از بیان تعمیم و تقسیم تا آن حاصل میشود اخرج مالک عن عمرة بنت عبدالرحمن
ان رجلين استبا في زمان عمر بن الخطاب فقال احدهما للآخر والله ما ابي بزان ولا امي بزانية فاستشار في ذلك عمر بن
الخطاب فقال قائل مدح اباه وامه وقال آخرون قد كان لابيه وامه مدح غير هذا نرى ان تجلده الحد فجلده عمر بن
الخطاب الحد ثمانين پس تعریض طریق الحق البشریه است و تحقیق در تعریض آن است که دلالت میکند محض لفظ لیکن دلالت میکند
بمساعدت قرائن شک نیست که قراین بر دلالتی است اما خفیه و اما جلیه مثل دلالت دخان بر وجود نار و دلالت ابر و هوای
رطب بر باران و هم چنین لفظ را نیز دلالت است بر معنی منطوق خود پس تعریض هر دو جمع می شود امام لغت تا بعضی مگر میسر
میگردانند و همچنین تحقیق نزدیک فقیر در ایماآت و محاورات نیز آن همین است که دلالت لفظ فقط نیست بلکه بمشارکت القراین و آن
قراین گاهی خفیه میباشند و گاهی جلیه میزان در استنباط معانی از مثل این دلائل فهم اهل لسان است در مثل این حالت لهذا
مفهوم وصف نزدیک امام شافعی که رأس رئیس مستنبطان است موقوف آمد بر شروط چند انکه انها محقق قرینه معنی مقصود شد
و چون حال بر این منوال است دلالت وجود لازم اعم بر وجود ملزوم اخص مستبعد و مستنکر نیست چون این مقدمه ممهد شد خوض در مقصود
نمائیم **مسند ابی بکر الصدیق رضی الله عنه** اخرج الدارمي عن جبية بنت ابي حية عن ابي بكر الصديق في قصة قالت فذكرت
غزونا ختعما ونعزوه لعينا في الجاهلية وما جاء الله به من الالفة واطناب الفساطيط وشبك ابن عون اصابعه ووصفه
لنا معاذ وشبك احمد فقلت يا عبد الله حتى متى ترى امر الناس هذا قال ما استقامت الائمة قلت ما الائمة قال اما رأيت
يكون في الحواء فيتبعونه ويطيعونه فما استقام أولئك واخرج الدارمي عن قيس بن ابي حازم قال دخل ابوبكر على امرأة
من احمس يقال لها زينب قال فرآها لا تتكلم فقال ما لها لا تتكلم قالوا نوت حجة مصمتة فقال لها تكلمي فان هذا لا يحل هذا
من عمل الجاهلية قال فتكلمت فقالت من انت قال انا امرؤ من المهاجرين قالت اي المهاجرين قال من قريش

قالت فمن اي قريش انت قال انك لسؤول انا ابو بكر قالت ما بقاؤنا على هذا الامر الصالح الذي جاء الله به بعد الجاهلية
قال بقاؤكم عليه ما استقامت بكم ائمتكم قالت وما الائمة قال اما كان لقومك رؤس واشراف يأمرونهم
فيطيعونهم قالت بلى قال فهم مثل اولئك على الناس قوله ما استقامت این استقامت شامل صفت علم و عدالت وکفایت
وشجاعت وغیر آن را اخرج البخاري في حديث عمر الطويل ان ابا بكر قال للانصار ما ذكرتم فيكم من خير فانتم له اهل
ولن يعرف هذا الامر الا لهذا الحي من قريش هم اوسط العرب نسبا ودارا اخرج ابو بكر بن ابي شيبة في
حديث طويل فقال ابو بكر على رسلكم فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا معشر الانصار انا والله ما ننكر فضلكم ولا بلاءكم
(اي انفقوا) (عملكم)
في الاسلام ولا حقكم الواجب علينا ولكنكم قد عرفتم ان هذا الحي من قريش بمنزلة من العرب ليس بها غيرهم وان
العرب لن تجتمع الا على رجل منهم فنحن الامراء وانتم الوزراء فاتقوا الله ولا تصدعوا الاسلام ولا تكونوا اول من
(تفرقوا)
احدث في الاسلام اشتراط نسب قريش در خلیفه مجمع علیه اهل سنت است اخرج البخاري ومسلم والدارمي وغيرهم
عن ابن عباس كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني اري الليلة ظلة تنطف منها
السمن والعسل فاري الناس يتكففون بايديهم فالمستكثر والمستقل واري سببا واصلا من السماء الى الارض فاراك
(رسنی آویخته)
يا رسول الله اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل آخر فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فانقطع ثم وصل
به فعلا به فقال ابو بكر بابي انت وامي لتدعني فاعبرها فقال اعبرها فقال اما الظلة فظلة الاسلام واما
ما ينطف من السمن والعسل فهو القرآن لينه وحلاوته واما المستكثر والمستقل فهو المستكثر من القرآن والمستقل
منه واما السبب الواصل من السماء الى الارض فهو الحق الذي انت عليه تأخذ به فيعليك الله ثم يأخذ به بعدك رجل
فيعلو به ثم ياخذ به رجل فيعلو به ثم ياخذ به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به اي رسول الله لتحدثني اصبت
ام اخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم اصبت بعضا واخطأت بعضا فقال اقسمت يا رسول الله لتحدثني ما الذي
اخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقسم ازین حدیث معلوم می شود که حضرت صدیق فهمیده است که خلافت
بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم به سه کس علی الترتیب خواهد رسید وایشان بر منهاج پیغامبر خواهند بود وبر منهاج
پیغامبر خواهند گذشت باقی ماند آنکه هرگاه موافق تعبیر حضرت صدیق در خارج بوقوع آمد پس خطا بچه وجه ثابت است
فقیر میگوید سکوت از تسمیه آن اشخاص با وجود قدرت بر تسمیه ایشان بطریق مشاکلت منسوب بخطا شد وشاهد آنکه حضرت
صدیق ایشان را باعیانهم می شناخت آثاری چند است که در خصائص نوشته است اخرج ابن عساكر عن كعب قال كان اسلام
ابي بكر الصديق شبيها بوحي من السماء وذلك انه كان تاجرا بالشام فراى رؤيا فقصها على بحيرا الراهب فقال
له من اين انت قال من مكة قال من ايها قال من قريش قال فايش انت قال تاجر قال صدق الله رؤياك فانه
يبعث نبي من قومك تكون وزيره في حياته وخليفته بعد موته فاسرها ابو بكر حتى بعث النبي صلى الله عليه وسلم فجاءه
فقال يا محمد ما الدليل على ما تدعي قال الرؤيا التي رأيت بالشام فعانقه وقبل ما بين عينيه وقال اشهد انك رسول
الله واخرج ابن عساكر عن ابن مسعود قال قال ابو بكر الصديق خرجت الى اليمن قبل ان يبعث النبي صلى الله

عليه وسلم فنزلت على شيخ من الازد وقد قرا الكتب واتت عليه اربعمائة سنة الا عشر سنين فقال لي احسبك حرميا قلت نعم قال واحسبك قرشيا قلت نعم قال واحسبك تيميا قلت نعم قال بقيت لي منك واحدة قلت ما هي قال تكشف لي عن بطنك قلت لم ذاك قال اجد في العلم الصادق ان نبيا يبعث في الحرم يعاون على امره فتى وكهل فاما الفتى فخواض غمرات ودفاع معضلات واما الكهل فابيض نحيف على بطنه شامة وعلى فخذه اليسرى علامة وما عليك ان تريني فقد تكاملت لي فيك الصفة الا ما خفي علي قال ابو بكر فكشفت له عن بطني فرأى شامة سوداء فوق سرتي فقال انت هو ورب الكعبة واخرج ابن سعد عن الحسن قال قال ابو بكر يا رسول الله ما ازال اراني اطا في عذرات الناس قال لتكونن من الناس بسبيل قال ورايت في صدري كالرقمتين قال سنتين و اگر کسی بگوید که صدیق رضي الله عنه اگر میدانست که مبشر بخلافت اوست در وقت بیعت چرا توقف نمود و چرا اشارت بفاروق و ابو عبیده نمود که بایعوا احد هذين گوئیم بشارت بچیزی مقتضی آن نیست که البته آن را اظهار نماید چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم فرمودند که حضرت عائشه رضي الله عنها زوجه آنجناب خواهد بود و معهذا سعی در تزوج او نمودند و فرمودند ان یکن من عند الله یمضه احوال اهل الله در مثل اینصورت مختلف ست گاهی سعی در بشری میکنند باوثوق بر وجود آن و گاهی تن میزنند و منتظر تدبیر غیب میباشند که لطف الهی در کدام قالب آن روح را منفوخ میسازد و حضرت صدیق راه توقف را اختیار نموده باشد از جهت نفی نفس یا بسبب دیگر مانند این اما اثبات حضرت صدیق خلافت خود را بسوابق اسلامیه فقد اخرج الترمذي عن ابي سعيد الخدري قال قال ابو بكر الست احق الناس بها الست اول من اسلم الست صاحب كذا الست صاحب كذا اما استدلال صدیق بر منع توقف از بیعت بعد انعقاد بیعت عامه بلزوم شق عصا المسلمين فقد اخرج الحاكم عن ابي سعيد في قصة طويلة فلما قعد ابو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير عليا فسال عنه فقام ناس من الانصار فاتوا به فقال ابو بكر ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وختنه اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام فسال عنه حتى جاؤا به فقال ابن عمة رسول الله صلى الله عليه وسلم وحواريه اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل قوله فبايعاه اما اثبات صديق رضي الله عنه خلافت حضرت فاروق را بالنصوص فقد اخرج الترمذي عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر اما انك ان قلت ذاك فلقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر واخرج ابو بكر بن ابي شيبة عن زبيد بن الحارث ان ابا بكر حين حضره الموت ارسل الى عمر يستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان افظ واغلظ فما تقول لربك اذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر قال ابو بكر ابربي تخوفوني اقول اللهم استخلفت عليهم خير خلقك الحديث واخرج ابو بكر بن ابي شيبة عن محمد عن رجل من بني زريق في قصة طويلة قال ابو بكر لعمر انت اقوى مني فقال عمر انت افضل مني تا نظر وضعف درین آثار مضطر میشود در آنکه این اوصاف را دخلی هست در اثبات خلافت خاصه که در طبقه اولی بود والا ذکر این کلمات در مبحث اثبات خلافت خارج از قانون مخاطبات باشد

من مسند عمر بن الخطاب رضي الله عنه

اما شروط خلافت فقد اخرج ابو یوسف عن ابی الملیح بن اسامۃ الہذلی قال خطب عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فقال ایہا الرعاۃ ان لنا علیکم حقاً النصیحۃ بالغیب والمعونۃ علی الخیر ایہا الرعاۃ انہ لیس من حلم احب الی اللہ ولا اعم نفعاً من حلم امام ورفقہ ولیس من جہل ابغض الی اللہ ولا اعم ضرراً من جہل امام وخرقہ وانہ من یاخذ بالعافیۃ فیما بین ظہرانیہ یعطی العافیۃ من فوقہ واخرج ابو یوسف عن عثمان بن عطاء الکلاعی عن ابیہ قال خطب عمر الناس فحمد اللہ واثنی علیہ ثم قال اما بعد فانی اوصیکم بتقوی اللہ الذی یبقی ویہلک من سواہ الذی بطاعتہ ینفع اولیاءہ وبمعصیتہ یضر اعداءہ فانہ لیس لہالک ہلک معذرۃ فی تعمد ضلالۃ حسبہا ہدی ولا فی ترک حق حسبہ ضلالۃ وان احق ما تعاہد الراعی من رعیتہ تعاہدہم بالذی للہ علیہم فی وظائف دینہم الذی ہداہم اللہ لہ وانما علینا ان نامرکم بما امرکم اللہ بہ من طاعتہ وان ننہاکم عما نہاکم اللہ عنہ من معصیتہ وان نقیم امر اللہ فی قریب الناس و بعیدہم ولا نبالی علی من قال الحق الا وان اللہ قد فرض الصلوٰۃ وجعل لہا شروطاً فمن شروطہا الوضوء والخشوع والرکوع والسجود واعلموا ایہا الناس ان الطمع فقر وان الیاس غنی وفی العزلۃ راحۃ من خلطاء السوء واعلموا انہ من لم یرض عن اللہ فیما کرہ من قضائہ لم یؤد الیہ فیما یحب کنہ شکرہ واعلموا ان للہ تعالی عباداً یمیتون الباطل بہجرہ و یحیون الحق بذکرہ رغبوا فرغبوا ورہبوا فرہبوا ان خافوا فلم یامنوا ابصروا من الیقین ما لم یعاینوا فخلصوا بما لم یزایلوا اخلصہم الخوف فہجروا ما ینقطع عنہم الحیوٰۃ علیہم نعمۃ والموت لہم کرامۃ واخرج ابو یوسف عن الزہری قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی اللہ فقال یا امیر المومنین لا ابالی فی اللہ لومۃ لائم ام اقبل علی نفسی فقال اما من تولی من امر المسلمین شیئاً فلا یخاف فی اللہ لومۃ لائم ومن کان خلواً من ذلک فلیقبل علی نفسہ ولینصح لولی امرہ واخرج ابو یوسف عن سعید بن ابی بردۃ قال کتب عمر بن الخطاب الی ابی موسی اما بعد فان اسعد الرعاۃ عند اللہ من سعدت بہ رعیتہ وان اشقی الرعاۃ عند اللہ من شقیت بہ رعیتہ وایاک ان ترتع فیرتع عمالک فیکون مثلک عند اللہ مثل البہیمۃ نظرت الی خضرۃ من الارض فرتعت فیہا تبتغی بذلک السمن وانما حتفہا فی سمنہا والسلام واخرج ابو یوسف عن رجل عن عمر قال لا یقیم امر اللہ الا رجل لا یصانع ولا یضارع ولا یتبع المطامع ولا یقیم امر اللہ الا رجل لا ینتقص غربہ ولا یکظم فی الحق علی حزبہ وقال ابو یوسف حدثنی محمد بن اسحق قال وحدثنی من سمع طلحۃ بن معدان الیعمری قال خطبنا عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فحمد اللہ واثنی علیہ ثم صلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم وذکر ابا بکر الصدیق فاستغفر ثم قال ایہا الناس انہ لم یبلغ ذو حق فی حقہ ان یطاع فی معصیۃ اللہ وانی لم اجد فی ہذا المال مصلحۃ الا خلالاً ثلثاً ان یوخذ بالحق ویعطی بالحق ویمنع من الباطل وانما انا ومالکم کولی الیتیم ان استغنیت عنہ استعففت وان افتقرت اکلت بالمعروف ولست ادع احداً یظلم احداً ولا یعتدی علیہ حتی اضع خدہ علی الارض واضع قدمی علی الخد الآخر حتی یذعن بالحق ولکم علی ایہا الناس خصال اذکرہا لکم فخذونی بہا لکم علی ان لا اجتبی شیئاً من خراجکم ولا مما افاء اللہ علیکم الا من وجہہ ولکم علی اذا وقع فی یدی الا یخرج منی الا فی حقہ ولکم علی ان ازید عطایاکم وارزاقکم ان شاء اللہ وحدہ واسد لکم ثغورکم ولکم علی ان لا القیکم فی المہالک ولا اجمرکم فی ثغورکم وقد اقترب منکم زمان قلیل الامناء

كثير القراء قليل الفقهاء كثير الأكل يعمل فيه أقوام الآخرة يطلبون به دنيا عريضة تأكل دين صاحبها كما تأكل النار الحطب
ألا من أدرك ذلكم منكم فليتق الله ربه وليصبر يا أيها الناس إن الله عظم حقه فوق حق خلقه فقال فيما عظم من حقه ولا يأمركم
أن تتخذوا الملائكة والنبيين أربابا أيأمركم بالكفر بعد إذ أنتم مسلمون ألا وإني لم
أبعثكم أمراء ولا جبارين ولكن بعثتكم أئمة الهدى يهتدى بكم فأدروا على المسلمين حقوقهم ولا تضربوهم فتذلوهم ولا
تحمدوهم فتفتنوهم ولا تغلقوا الأبواب دونهم فيأكل قويهم ضعيفهم ولا تستأثروا عليهم فتظلموهم ولا تجهلوا
عليهم وقاتلوا بهم الكفار طاقتهم فإذا رأيتم بهم كلالة فكفوا عن ذلك فإن ذلك أبلغ في جهاد عدوكم أيها الناس إني
أشهدكم على أمراء الأمصار إني لم أبعثهم إلا ليفقهوا الناس في دينهم ويقسموا عليهم فيئهم ويحكموا بينهم فإن
أشكل شيء رفعوه إلي قال وكان عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول لا يصلح هذا الأمر إلا شدة في غير تجبر ولين
في غير وهن وأخرج أبو يعلى عن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا أخبركم بخيار أئمتكم من شرارهم
الذين تحبونهم ويحبونكم وتدعون لهم ويدعون لكم وشرار أئمتكم الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم ويلعنونكم
وأخرج مسلم وأبو يعلى وغيرهما أن عمر بن الخطاب خطب يوم جمعة فذكر نبي الله صلى الله عليه وسلم وذكر أبا بكر فقال
إني رأيت كأن ديكا نقرني نقرة أو نقرتين وإني لا أراه إلا حضور أجلي وإن أقواما يأمرونني أن أستخلف وإن
الله لم يكن ليضيع دينه ولا خلافته ولا الذي بعث به نبيه صلى الله عليه وسلم وإني قد علمت أن أقواما سيطعنون
في هذا الأمر أنا ضربتهم بيدي هذه على الإسلام فإن فعلوا فأولئك أعداء الله الكفار الضلال فإن عجل بي
أمر فالخلافة شورى بين هؤلاء النفر الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض الحديث قوله وإن الله
لم يكن ليضيع دينه هذا فيما أرى في الخلافة الخاصة والا ففي أيام الخلافة العامة قال قد اقترب ما من قليل لا
الخ قوله إن أقواما سيطعنون في هذا الأمر هذا فيما أرى إشارة إلى انتقال الخلافة الخاصة إلى العامة وإن
يتصدى لها من ليس من المهاجرين الأولين وقوله أولئك أعداء الله الضلال تهديد وتخويف فلم يرد حقيقة الكفر
والله أعلم وأخرج البخاري وأبو يعلى وغيرهما عن عبد الرحمن بن أبي ليلى قال خرجت مع عمر بن الخطاب إلى مكة
فاستقبلنا أمير مكة نافع بن علقمة فقال له يا نافع من استخلفت على مكة قال استخلفت عليها عبد الرحمن بن أبزى
قال عمدت إلى رجل من الموالي فاستخلفته على من بها من قريش وأصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم
وجدته أقرأهم لكتاب الله ومكة أرض محتضرة فأحببت أن يسمعوا كتاب الله من رجل حسن القراءة قال نعم ما
رأيت إن الله يرفع بالقرآن أقواما ويضع بالقرآن أقواما وإن عبد الرحمن بن أبزى ممن رفعه الله بالقرآن
وفي رواية فغضب عمر حتى قام في الغرز فقال استخلفت على آل الله عبد الرحمن بن أبزى قال إني وجدته أقرأهم
لكتاب الله وأفقههم في دين الله فتواضع لها عمر حتى اطمأن على رحله فقال لئن قلت ذاك لقد سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول إن الله سيرفع بهذا الدين أقواما ويضع به آخرين اما افضلیت صدیق رضی الله عنه پس
از دلائل آن باب رضی الله عنه متواتر است من حدیث عائشة اخرجه البخاری عن عائشة رضی الله عنها فی

قصة الاتفاق علی ابی بکر ثم تکلم ابو بکر فتکلم ابلغ الناس فقال فی کلامه نحن الامراء وانتم الوزراء فقال حباب بن المنذر
لا والله لا نفعل منا امیر ومنکم امیر فقال ابو بکر لا ولکنا الامراء وانتم الوزراء هم اوسط العرب دارا واعربهم
احسابا فبایعوا عمر او ابا عبیدة بن الجراح فقال عمر بل نبایعک انت فانت سیدنا وخیرنا واحبنا الی رسول الله صلی
الله علیه وسلم فاخذ عمر بیده فبایعه وبایعه الناس واخرج الحاکم عن ہشام بن عروة عن ابیه عن عائشة عن عمر
قال کان ابو بکر سیدنا وخیرنا واحبنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن حدیث ابن عباس اخرج البخاری عن
ابن عباس قول عمر رضی الله عنه فی قصة الاتفاق علی ابی بکر ثم انه بلغنی ان قائلا منکم یقول والله لو مات عمر بایعت فلانا
فلا یغترن امرء ان یقول انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وتمت الا وانها قد کانت کذلک ولکن الله وقی شرها ولیس
فیکم من تقطع الاعناق الیه مثل ابی بکر وفی ہذا الحدیث ایضا قال ابو بکر وقد رضیت لکم احد ہذین الرجلین فبایعوا
ایهما شئتم فاخذ بیدی وید ابی عبیدة بن الجراح وهو جالس بیننا فلم اکره مما قال غیرها کان والله ان اقدم
فتضرب عنقی لا یقربنی ذلک من اثم احب الی من ان اتامر علی قوم فیهم ابو بکر اللهم الا ان تسول لی
نفسی عند الموت شیئا لا اجده الآن ومن حدیث انس اخرج البخاری عن انس انه سمع خطبة عمر الآخرة حین جلس
عمر علی المنبر وذلک الغد من یوم توفی النبی صلی الله علیه وسلم فتشهد وابو بکر صامت لا یتکلم قال کنت ارجو ان
یعیش رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی یدبرنا یرید بذلک ان یکون آخرهم فان یک محمد صلی الله علیه وسلم قد مات
فان الله قد جعل بین اظهرکم نورا تهتدون به هدی الله محمدا صلی الله علیه وسلم وان ابا بکر صاحب رسول الله صلی الله
علیه وسلم وثانی اثنین وانه اولی المسلمین بامورکم فقوموا فبایعوه وکانت طائفة منهم قد بایعوه قبل ذلک فی سقیفة
بنی ساعدة وکانت بیعة العامة علی المنبر ومن حدیث شیبة اخرج البخاری عن ابی وائل قال جلست مع شیبة
علی الکرسی فی الکعبة فقال لقد جلس ہذا المجلس عمر فقال لقد ہممت ان لا ادع فیها صفراء ولا بیضاء الا قسمته
قلت ان صاحبیک لم یفعلا قال ہما المرءان اقتدی بهما ومن حدیث رجل من بنی زریق فی قصة الاتفاق
علی ابی بکر اخرج ابو بکر بن ابی شیبة قال عمر فبایعوا ابا بکر فقال ابو بکر لعمر انت اقوی منی فقال عمر انت افضل منی
فقالاہا الثانیة فلما کانت الثالثة قال له عمر ان قوتی لک مع فضلک قال فبایعوا ابا بکر ومن حدیث جابر بن عبد الله
اخرج الترمذی عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابو بکر اما
انک ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر ومن حدیث
علقمة بن قیس وقیس بن مروان اخرج ابو یعلی عن علقمة وقیس بن مروان کلیهما فی فضائل عبد الله بن مسعود عن
عمر قال فغدوت الیه لابشره فوجدت ابا بکر قد سبقنی الیه فبشره ولا والله ما سابقته الی خیر قط الا سبقنی الیه
وفی المشکوٰة عن عمر ذکر عنده ابو بکر فبکی وقال وددت ان عملی کله مثل عمله یوما واحدا من ایامه ولیلة
واحدة من لیالیه اما لیلته فلیلة سار مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الغار فلما انتهیا الیه قال والله لا تدخله
حتی ادخل قبلک فان کان فیه شیء اصابنی دونک فدخل فکسحه ووجد فی جانبه ثقبا فشق ازاره وسد بها به و

عه ای [illegible]
عه ای لیس فیکم سابق الی الخیرات تقطع الاعناق [illegible]

بقي منها اثنان فالقمهما رجليه ثم قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم ادخل فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم
ووضع رأسه في حجره ونام فلدغ ابو بكر في رجله من الجحر ولم يتحرك مخافة ان ينتبه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فسقطت دموعه على وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما لك يا ابا بكر قال لدغت فداك ابي وامي فتفل رسول
الله صلى الله عليه وسلم فذهب ما يجده ثم انتقض عليه وكان سبب موته واما يومه فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم
ارتدت العرب وقالوا لا نؤدي زكوٰة فقال لو منعوني عقالا لجاهدتهم عليه فقلت يا خليفة رسول الله تألف الناس
وارفق بهم فقال لي اجبار في الجاهلية وخوار في الاسلام انه قد انقطع الوحي وتم الدين اينقص وانا حي رواه
رزين اما استدلال او بر خلافت صدیق بتفویض امامت صلوٰة پس فقد اخرج الحاكم وابو بكر عن عاصم عن زر عن
عبد الله قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الانصار منا امير ومنكم امير فاتاهم عمر رضي الله عنه
فقال يا معشر الانصار الستم تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر يؤم الناس فايكم تطيب نفسه
ان يتقدم ابا بكر فقالت الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابا بكر واخرج احمد عن رافع الطائي رفيق ابي بكر في غزوة
السلاسل قال وسألته عما قيل من بيعتهم فقال وهو يحدثه عما تكلمت به الانصار وما كلمهم به عمر بن الخطاب الانصار
وما ذكرهم به من امامتي اياهم بامر رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فبايعوني لذلك وقبلتها منهم وتخوفت
ان تكون فتنة تكون بعدها ردة واما استدلال او بر خلافت صديق بسوابق اسلاميه اوش فقد اخرج ابو بكر عن
ابن عباس في قصة الاتفاق على ابي بكر ثم قلت يا معشر الانصار يا معشر المسلمين ان اولى الناس بامر رسول الله
صلى الله عليه وسلم من بعده ثاني اثنين اذ هما في الغار ابو بكر السباق المبين ثم اخذت بيده وبادرني رجل من
الانصار فضرب على يده قبل ان اضرب على يده وتتابع الناس اما تمهيدات او خلافت خاصه خلفا را از دوم خلافت
ایشان در ایام ظهور اسلام دو تا او فقد اخرج ابو يعلى عن علقمة بن عبد الله المزني عن رجل قال كنت بالمدينة
في مجلس فيه عمر بن الخطاب فقال لبعض جلسائه كيف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ينعت الاسلام فقال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الاسلام بدأ جذعا ثم ثنيا ثم رباعيا ثم سديسا ثم بازلا فقال عمر فما بعد البزول
الا النقصان واين موافق ست بمضمون آية اخرج شطأه فآزره الآية اما تمهيدات او خلافت خاصه خلفا از حديث
قرون ثلث فقد اخرج الترمذي عن ابن عمر قال خطبنا عمر بالجابية فقال يا ايها الناس اني قمت فيكم كمقام
رسول الله صلى الله عليه وسلم فينا قال اوصيكم باصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يفشو الكذب حتى
يحلف الرجل ولا يستحلف ويشهد الشاهد ولا يستشهد اما تمهيدات او خلافت خاصه خود را از آنكه تا اوست فتنه
عامه نخواهد بود فقد اخرج البخاري عن شقيق قال سمعت حذيفة يقول بينا نحن جلوس عند عمر رضي الله عنه اذ قال
ايكم يحفظ قول النبي صلى الله عليه وسلم في الفتنة قال قلت فتنة الرجل في اهله وماله وولده وجاره يكفرها
الصلوٰة والصدقة والامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس عن هذا اسألك ولكن التي تموج كموج البحر
قال ليس عليك منها بأس يا امير المؤمنين ان بينك وبينها بابا مغلقا قال عمر أيكسر الباب ام يفتح قال لا بل

يُيَسِّر قال عمر اذاً لا يُغلق ابداً قلت اجل قلنا لحذيفة اكان عمر يعلم الباب قال نعم كما اعلم ان دون غدٍ الليلة و
ذلك انى حدثته حديثاً ليس بالاغاليط فهبنا ان نسأله من الباب فامرنا مسروقاً فسأله فقال من الباب قال عمر
اما استدلال او بر خلافت خود بمحدثيت و موافقت وحى اخرج مسلم عن ابن عمر قال عمر وافقت ربى فى ثلاث فى
مقام ابراهيم و فى الحجاب و فى اسارى بدر اما بيان افضليت خود در زمان خلافت خود اخرج محمد فى الموطا
عن سالم بن عبد الله بن عمر قال عمر بن الخطاب لو علمت ان احداً اقوى على هذا الامر منى لكان ان اقدم فتضرب
عنقى اهون على من ولى هذا الامر بعدى فليعلم ان سيردّ عنه القريب و البعيد وايم الله ان كنت اقاتل الناس
عن نفسى و اخرج مسلم عن سماك عن عمر فى قصة الايلاء و قلما تكلمت و احمد الله بكلام الا رجوت ان يكون الله يصدق
قولى الذى اقول الحديث و اما بيان خلافت من بعد و شورى ساختن او درميان شش كس اخرج البخارى فى قصة
مقتل عمر و الاتفاق على عثمان من حديث عمرو بن ميمون عن عمر قالوا اوص يا امير المومنين استخلف قال ما اجد احدا
احق بهذا الامر من هؤلاء النفر او الرهط الذين توفى رسول الله صلى الله عليه وسلم و هو عنهم راضٍ فسمى علياً و عثمان
و الزبير و طلحة و سعداً و عبد الرحمن الحديث و من مسند عثمان بن عفان رضى الله عنه اما استدلال بر خلافت
خاصه مشائخ ثلثه بآنكه از سابقين بوده اند فقد اخرج الترمذى عن ابى عبد الرحمن السلمى قال لما حصر عثمان اشرف
عليهم فوق داره ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حراء
فليس عليك الا نبى او صديق او شهيد قالوا نعم و اخرج الترمذى عن ثمامة بن حزن القشيرى فى قصة طويلة قال
عثمان انشدكم بالله و الاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على ثبير مكة و معه ابو بكر و عمر و انا
فتحرك الجبل حتى تساقطت حجارته بالحضيض قال فركضه برجله فقال اسكن ثبير فانما عليك نبى و صديق و شهيدان قالوا
اللهم نعم قال الله اكبر شهدوا لى و رب الكعبة انى شهيد ثلثاً و اخرج البخارى عن عبيد الله بن عدى بن الخيار فى
قصة قال عثمان اما بعد فان الله بعث محمداً صلى الله عليه وسلم بالحق فكنت ممن استجاب لله و لرسوله و امنت بما
بعث به و هاجرت الهجرتين كما قلت و صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم و بايعته فوالله ما عصيته و لا غششته حتى توفاه
الله عز و جل ثم ابو بكر مثله ثم عمر مثله ثم استخلفت افليس لى من الحق مثل الذى لهم قلت بلى قال فما هذه الاحاديث
التى تبلغنى عنكم الحديث و اما استدلال بر منع خروج بر وى بسوابق اسلاميه خود پس متواتر ست جمعى كثير آنرا از
ذى النورين روايت كرده اند فمن رواية ابى اسحق عن ابى عبد الرحمن السلمى عنه اخرج الترمذى عن ابى عبد الرحمن
السلمى قال لما حصر عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبى او صديق او شهيد قالوا نعم قال اذكركم بالله هل تعلمون
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فى جيش العسرة من ينفق نفقة متقبلة و الناس مجهدون معسرون فجهزت
ذلك الجيش قالوا نعم ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان رومة لم تكن يشرب منها احد الا بثمن فابتعتها فجعلتها
للغنى و الفقير و ابن السبيل قالوا اللهم نعم و اشياء عددها و من رواية احنف بن قيس اخرج النسائى عن الاحنف بن قيس

قال خرجنا حجاجا فقدمنا المدینة ونحن نرید الحج فبینا نحن فی منازلنا نضع رحالنا اذ اتانا آت فقال ان الناس
قد اجتمعوا فی المسجد وفزعوا فانطلقنا فاذا الناس مجتمعون علی نفر فی وسط المسجد واذا علی والزبیر وطلحة و
سعد بن ابی وقاص فانا لکذلک اذ جاء عثمان بن عفان علیه ملاءة صفراء قد قنع بها راسه فقال اههنا علی
اههنا طلحة اههنا الزبیر اههنا سعد قالوا نعم قال فانی انشدکم بالله الذی لا اله الا هو اتعلمون ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال من یبتاع مربد بنی فلان غفر الله له فابتعته بکذا وکذا فاتیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقلت قد ابتعتها بکذا وکذا قال اجعلها سقایة للمسلمین واجرها لک قالوا اللهم نعم قال فانشدکم بالله الذی
لا اله الا هو اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نظر فی وجوه القوم فقال من یجهز هؤلاء غفر الله له یعنی جیش
العسرة فجهزتهم حتی ما یفقدون عقالا ولا خطاما قالوا اللهم نعم قال اللهم اشهد اللهم اشهد ومن روایة ثمامة
بن حزن القشیری عنه اخرج الترمذی والنسائی وهذا لفظ النسائی عن ثمامة بن حزن القشیری قال شهدت
الدار حین اشرف علیهم عثمان فقال انشدکم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینة
ولیس بها ماء یستعذب غیر بئر رومة فقال من یشتری بئر رومة فیجعل دلوه فیها مع دلاء المسلمین بخیر له منها فی الجنة
فاشتریتها من صلب مالی فجعلت دلوی فیها مع دلاء المسلمین وانتم الیوم تمنعونی من الشرب منها حتی اشرب
من ماء البحر قالوا اللهم نعم قال فانشدکم بالله والاسلام هل تعلمون انی جهزت جیش العسرة من مالی قالوا اللهم
نعم قال فانشدکم بالله والاسلام هل تعلمون ان المسجد ضاق باهله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
یشتری بقعة آل فلان فیزیدها فی المسجد بخیر له منها فی الجنة فاشتریتها من صلب مالی فزدتها فی المسجد وانتم
تمنعونی ان اصلی فیه رکعتین قالوا اللهم نعم قال فانشدکم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان علی ثبیر مکة ومعه ابوبکر وعمر وانا فتحرک الجبل فرکضه رسول الله صلی الله علیه وسلم برجله وقال اسکن ثبیر
فانما علیک نبی وصدیق وشهیدان قالوا اللهم نعم قال الله اکبر شهدوا لی ورب الکعبة یعنی انی شهید ومن روایة ابی
سلمة بن عبد الرحمن بن عوف اخرج النسائی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عثمان اشرف علیهم حین حصروه فقال انشد
بالله رجلا سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم الجبل حین اهتز فرکله برجله وقال اسکن فانه لیس علیک
الا نبی او صدیق او شهیدان وانا معه فانتشد له رجال ثم قال انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم
یوم بیعة الرضوان یقول هذه ید الله وهذه ید عثمان فانتشد له رجال ثم قال انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلی الله
علیه وسلم یوم جیش العسرة یقول من ینفق نفقة متقبلة فجهزت نصف الجیش من مالی فانتشد له رجال ثم قال انشد
بالله رجلا سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من یزید فی هذا المسجد ببیت فی الجنة فاشتریته من مالی فانتشد له
رجال ثم قال انشد بالله رجلا شهد رومة تباع فاشتریتها من مالی فابحتها لابناء السبیل فانتشد له رجال الخ
جواب او از قدح در سوابق اسلامیه فقد اخرج احمد عن عاصم عن شقیق قال لقی عبد الرحمن بن عوف الولید بن عقبة
فقال له الولید ما لی اراک قد جفوت امیر المومنین عثمان فقال له عبد الرحمن ابلغه انی لم افر یوم

عینین قال عاصم یقول یوم احد ولم اتخلف یوم بدر ولم اترک سنة عمر قال فانطلق فخبر ذلک عثمان فقال اما قوله انی لم افر یوم عینین فکیف یعیرنی بذنب قد عفا الله عنه فقال ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفا الله عنهم واما قوله انی تخلفت یوم بدر فانی کنت امرض رقیة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی ماتت وقد ضرب لی رسول الله صلی الله علیه وسلم بسهمه ومن ضرب له رسول الله صلی الله علیه وسلم بسهمه فقد شهد (بیمارداری میکردم ۱۲) واما قوله انی لم اترک سنة عمر فانی لا اطیقها ولا هو فأته فحدثه بذلک واما آنکه خود را بالقطع میدانست که از اهل جنت است فقد اخرج احمد عن زید بن اسلم عن ابیه قال شهدت عثمان یوم حوصر فی موضع الجنائز ولو القی حجر لم یقع الا علی رأس رجل (عبدالرحمن ۱۲) فرأیت عثمان اشرف من الخوخة التی تلی مقام جبریل علیه السلام فقال ایها الناس افیکم طلحة فسکتوا ثم قال (روزن دیوار ۱۲) ایها الناس افیکم طلحة فسکتوا ثم قال ایها الناس افیکم طلحة فسکتوا ثم قال ایها الناس افیکم طلحة فقام طلحة بن عبید الله فقال له عثمان الا اراک ههنا ما کنت اری انک تکون فی جماعة قوم تسمع ندائی آخر ثلاث مرات ثم لا تجیبنی انشدک بالله یا طلحة تذکر یوم کنت انا وانت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موضع کذا وکذا لیس معه احد من اصحابه غیری وغیرک قال نعم فقال لک رسول الله صلی الله علیه وسلم یا طلحة انه لیس من نبی الا ومعه من اصحابه رفیق من امته معه فی الجنة وان عثمان بن عفان هذا یعنینی رفیقی معی فی الجنة قال اللهم نعم ثم انصرف واما آنکه بیقین میدانست که این بلوی او را پیش خواهد آمد فقد اخرج الترمذی والحاکم عن اسمعیل بن ابی خالد عن قیس عن ابی سهلة مولی عثمان قال قال لی عثمان یوم الدار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عهد الی عهدا وانا صابر علیه واخرج الحاکم والترمذی عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا عثمان انه لعل الله یقمصک قمیصا فان ارادوک علی خلعه فلا تخلعه لهم وصح من حدیث ابی موسی قوله صلی الله علیه وسلم بشره بالجنة علی بلوی تصیبه واما آنکه بالقطع میدانست که وی برحق است فقد اخرج الترمذی من حدیث مرة بن کعب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر الفتن فقربها فمر رجل مقنع فی ثوب فقال هذا یومئذ علی الهدی فقمت الیه فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت علیه بوجهه فقلت هذا قال نعم واخرج الترمذی عن ابن عمر قال ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنة فقال یقتل هذا فیها مظلوما لعثمان واخرج الحاکم عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انها ستکون فتنة واختلاف او اختلاف وفتنة قال قلنا یا رسول الله فما تأمرنا قال علیکم بالامیر واصحابه واشار الی عثمان واخرج احمد عن کثیر بن الصلت قال اغفی عثمان (نام) فی الیوم الذی قتل فیه فاستیقظ فقال لولا ان یقول الناس تمنی عثمان الفتنة لحدثتکم قال قلنا اصلحک الله حدثنا فلسنا نقول ما یقول الناس فقال انی رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی منامی هذا فقال انک شاهد معنا الجمعة واخرج احمد عن نائلة بنت الفرافصة امرأة عثمان بن عفان قالت نعس امیر المومنین عثمان فاغفی فاستیقظ فقال لیقتلنی القوم قلت کلا ان شاء الله لم یبلغ ذلک ان رعیتک استعتبوک قال انی رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی منامی وابا بکر وعمر فقالوا تفطر عندنا اللیلة

ومن مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه اما شرط خلافت فقد اخرج احمد عن عبد الملک بن عمیر
عن عمارة بن رویبة عن علی بن ابی طالب قال سمعت اذنای ووعاه قلبی من رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس
تبع لقریش صالحهم تبع لصالحهم وشرارهم تبع لشرارهم واخرج ابو یعلی عن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خطب الناس ذات
یوم فقال الا ان الامراء من قریش الا ان الامراء من قریش الا ان الامراء من قریش ما اقاموا بثلاث ما حکموا فعدلوا وما عاهدوا فوفوا وما استرحموا
فرحموا فمن لم یفعل ذلک منهم فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین اما بیان افضلیت شیخین پس از وی متواتر
مرفوعا وموقوفا هر چند این مسئله مذهب جمیع اهل حق است اکثر از صحابه آنرا تصحیح تر ومحکم تر جز از علی مرتضی نیامده
اما مرفوعه فحدیث ابو بکر وعمر سیدا کهول اهل الجنة روی بطرق متعددة عنه ومن طریق الشعبی عن الحارث عن
علی اخرج الترمذی وابن ماجة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ابو بکر وعمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والاخرین
ما خلا النبیین والمرسلین لا تخبرهما یا علی ومن طریق ولده الحسن بن علی اخرج عبد الله بن احمد فی زوائد المسند
عن الحسن بن زید بن حسن قال حدثنی ابی عن ابیه عن علی قال کنت عند النبی صلی الله علیه وسلم فاقبل ابو بکر وعمر فقال لی
یا علی هذان سیدا کهول اهل الجنة وشبابها بعد النبیین والمرسلین ومن طریق ولده حسین بن علی اخرج الترمذی
عن الزهری عن علی بن حسین عن علی بن ابی طالب قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ طلع ابو بکر وعمر فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والاخرین الا النبیین والمرسلین یا علی
لا تخبرهما وقد وافق علیا رضی الله عنه غیره من الصحابة فقد اخرج الترمذی عن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لابی بکر وعمر هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والاخرین لا تخبرهما یا علی واخرج ابن ماجة عن ابی
جحیفة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر وعمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والاخرین الا النبیین
والمرسلین ومن موقوفه خیر هذه الامة ابو بکر ثم عمر وآنرا جمعی کثیر روایت کرده اند فمن روایة ابنه محمد بن الحنفیة
عنه اخرج البخاری وابو داود من طریق سفیان الثوری عن جامع بن راشد قال حدثنا ابو یعلی عن محمد بن الحنفیة
قال قلت لابی ای الناس خیر بعد النبی صلی الله علیه وسلم قال ابو بکر قلت ثم من قال ثم عمر وخشیت ان یقول عثمان
قلت ثم انت قال ما انا الا رجل من المسلمین ومن روایة عبد الله بن سلمة عنه اخرج ابن ماجة عن عبد الله بن سلمة
قال سمعت علیا یقول خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر وخیر الناس بعد ابی بکر عمر ومن روایة علقمة بن
قیس اخرج احمد ومن روایة عبد خیر صاحب لوای علی عنه وفی طرقها العدد فقد روی عنه حبیب بن ابی ثابت
عن عبد خیر قال سمعت علیا یقول علی المنبر الا اخبرکم بخیر هذه الامة بعد نبیها قال فذکر ابا بکر ثم قال الا اخبرکم
بالثانی قال فذکر عمر ثم قال لو شئت لانبأتکم بالثالث قال وسکت فرأینا انه یعنی نفسه قال سعید فقلت انت سمعت
علیا یقول هذا قال نعم ورب الکعبة والا فصمتا وروی عطاء بن السائب عن عبد خیر عن علی قال الا اخبرکم بخیر هذه الامة
بعد نبیها ابو بکر وخیرها بعد ابی بکر عمر ثم یجعل الله الخیر حیث احب وروی عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه قال قام علی
فقال خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر وعمر وانا قد احدثنا بعدهم احداثا یقضی الله فیها ما شاء وعن ابی اسحق عن عبد خیر

عن علي خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وعمر ومن رواية ابي جحيفة عنه وفي طرقها العدد عن عاصم بن ابي النجود عن زر يعني
ابن حبيش عن ابي جحيفة قال سمعت عليا يقول ألا اخبركم بخير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم قال الا اخبركم بخير هذه الامة
بعد ابي بكر عمر وعن الشعبي قال حدثني ابو جحيفة الذي كان علي يسميه وهب الخير قال علي يا ابا جحيفة الا اخبرك بافضل
هذه الامة بعد نبيها قال قلت بلى قال ولم اكن ارى ان احدا افضل منه قال افضل هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعد
ابي بكر عمر وبعدهما آخر ثالث ولم يسمه وعن ابي اسحق عن ابي جحيفة قال قال علي خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعد
ابي بكر عمر ولو شئت اخبرتكم بالثالث وعن عون بن ابي جحيفة قال كان ابي من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني
ابي انه صعد المنبر يعني عليا فحمد الله واثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم وقال خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر و
الثاني عمر وقال يجعل الله الخير حيث احب وعن سفيان الثوري عن الاسود بن قيس عن رجل عن علي انه قال يوم الجمل
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يعهد الينا عهدا نأخذ به في الامارة ولكنه شيء رأيناه من قبل انفسنا ثم استخلف
ابو بكر رحمة الله على ابي بكر فاقام واستقام ثم استخلف عمر رحمة الله على عمر فاقام واستقام حتى ضرب الدين بجرانه
اخرج هذه الروايات كلها احمد ومن رواية مسعر بن كدام عن عبد الملك بن ميسرة عن النزال بن سبرة عن علي
قال خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وعمر اخرجه ابو عمر في الاستيعاب ومن موقوفه ايضا سبق رسول الله صلى الله عليه
وسلم وصلى ابو بكر وثلث عمر اخرج الحاكم عن قيس الخارفي قال سمعت عليا يقول سبق رسول الله صلى الله عليه وسلم
وصلى ابو بكر وثلث عمر ثم خبطتنا فتنة ويعفو الله عمن يشاء وعن الشعبي عن ابي وائل قال قيل لعلي بن ابي طالب
الا تستخلف علينا قال ما استخلف رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستخلف ولكن ان يرد الله بالناس خيرا فسيجمعهم
بعدي على خيرهم ومن موقوفه المشتمل على المرفوع ما اخرج البخاري وغيره عن ابن ابي مليكة انه سمع ابن عباس
يقول وضع عمر رضي الله عنه على سريره فتكنفه الناس يدعون ويصلون قبل ان يرفع وانا فيهم فلم يرعني الا رجل
اخذ منكبي فاذا علي رضي الله عنه فترحم على عمر وقال ما خلفت احدا احب الي ان القى الله بمثل عمله منك وايم الله ان
كنت لاظن ان يجعلك الله مع صاحبيك وحسبت اني كنت كثيرا اسمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول ذهبت انا وابو بكر و
عمر ودخلت انا وابو بكر وعمر وخرجت انا وابو بكر وعمر واخرج احمد عن نافع عن ابن عمر قال وضع عمر بن الخطاب بين المنبر
والقبر فجاء علي بن ابي طالب حتى قام بين يدي الصفوف فقال هو هذا ثلث مرات ثم قال رحمة الله عليك ما من خلق الله
احدا احب الي من ان القاه بصحيفته بعد صحيفة النبي صلى الله عليه وسلم من هذا المسجى عليه ثوبه واخرج احمد عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه
قال كنت عند عمر وهو مسجى ثوبه قد قضى نحبه فجاء علي فكشف الثوب عن وجهه ثم قال رحمة الله عليك ابا حفص فوالله
ما بقي بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم احد احب الي ان القى الله بصحيفته منك واخرج الحاكم عن سفيان بن عيينة
عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو مسجى فقال صلى الله عليك ثم قال ما من الناس
احد احب الي ان القى الله بما في صحيفته من هذا المسجى واخرج محمد في كتاب الآثار عن ابي حنيفة عن محمد بن علي مرسلا نحوا منه
ذلك اما بيان آنكه هر كه مرتضى را تفضيل دهد بر شيخين مبتدع است ومستحق تعزير فقد اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن الحكم

بن جحيفة ان قال علي لا يفضلني احد على ابي بكر وعمر الا جلدته حد المفتري قال ابو القاسم الطلحي في كتاب السنة
انا اخبرنا ابو بكر بن مردويه قال حدثنا سليمان بن احمد ثنا الحسن بن منصور الرماني ثنا داود بن معاذ ثنا ابو سلمة
العتكي عبد الله بن عبد الرحمن عن سعيد بن ابي عروبة عن منصور بن المعتمر عن ابراهيم عن علقمة قال بلغ عليا ان
اقواما يفضلونه على ابي بكر وعمر فصعد المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ايها الناس انه بلغني ان قوما يفضلوني
على ابي بكر وعمر ولو كنت تقدمت فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول هذا فهو مفتر عليه حد المفتري
ثم قال ان خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم عمر ثم الله اعلم بالخير بعد قال (الراوي) وفي المجلس الحسن بن علي فقال
والله لو سمى الثالث لسمى عثمان واخرج ابو القاسم عن عبد خير صاحب لواء علي ان عليا قال الا اخبركم باول من
يدخل الجنة من هذه الامة بعد نبيها فقيل له بلى يا امير المومنين قال ابو بكر ثم عمر قيل فتدخلانها قبلك يا امير المومنين
فقال علي اي والذي فلق الحبة وبرء النسمة ليدخلانها واني لمع معاوية موقوف في الحساب ومما يدل على بشارتهما
بالجنة من حديثه اخرج البخاري من حديث الحسن بن محمد بن علي انه سمع عبيد الله بن ابي رافع كاتب علي عن علي
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في قصة حاطب بن ابي بلتعة انه قد شهد بدرا وما يدريك لعل الله اطلع على اهل بدر
فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم ومما يدل على كونهما من السابقين المقربين من حديثه اخرج الترمذي عن علي
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل نبي سبعة نجباء رقباء واعطيت اربعة عشر قلنا من هم قال انا
وابناي وجعفر وحمزة وابو بكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبد الله بن مسعود وابو ذر والمقداد
اما استدلال بر خلافت شیخین از جهت معامله مستنبط الامارة من حديثه اخرج الحاكم عن ابي اسحق عن زيد بن
يثيع عن علي قال قيل يا رسول الله من تؤمر بعدك قال ان تؤمروا ابا بكر تجدوه امينا زاهدا في الدنيا راغبا
في الآخرة وان تؤمروا عمر تجدوه قويا امينا لا يخاف في الله لومة لائم وان تؤمروا عليا ولا اراكم فاعلين تجدوه
هاديا مهديا ياخذ بكم الطريق المستقيم واما استدلال بر خلافت شیخین از جهت تعریض علی من حديثه واخرج الترمذي
من حديث ابي حيان التيمي عن ابيه عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابا بكر زوجني ابنته وحملني
الى دار الهجرة واعتق بلالا من ماله رحم الله عمر يقول الحق وان كان مرا تركه الحق وما له صديق رحم الله عثمان
تستحييه الملائكة رحم الله عليا اللهم ادر الحق معه حيث دار اما استدلال بر خلافت صدیق از جهت تفویض امامت
صلوة باد فاخرج ابو عمر في الاستيعاب عن الحسن البصري عن قيس بن عباد قال قال لي علي بن ابي طالب ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم مرض ليالي واياما ينادى بالصلوة فيقول مروا ابا بكر يصلي بالناس فلما قبض
رسول الله صلى الله عليه وسلم نظرت فاذا الصلوة علم الاسلام وقوام الدين فرضينا لدنيانا من رضي رسول الله
صلى الله عليه وسلم لديننا فبايعنا ابا بكر واما ثناء علي على الصديق بعد موته ذكر ابو عمر في ترجمة اسيد بن صفوان
انه ادرك رسول الله صلى الله عليه وسلم وروى عن علي حديثا حسنا في ثنائه على ابي بكر يوم مات رواه عمر بن ابراهيم
بن خالد عن عبد الملك بن عمير عن اسيد بن صفوان وكان قد ادرك النبي صلى الله عليه وسلم قال لما قبض ابو بكر رحمه الله

وسجي بثوب ارتجت المدينة بالبكاء ودهش القوم كيوم قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقبل علي بن ابي طالب
مسرعا باكيا مسترجعا حتى وقف على باب البيت فقال رحمك الله يا ابابكر وذكر الحديث بطوله ثم وجدت هذا الحديث
في الرياض النضرة وهذا لفظه عن اسيد بن صفوان وكان قد ادرك النبي صلى الله عليه وسلم قال لما قبض ابوبكر
سجي عليه وارتجت المدينة بالبكاء عليه كيوم قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاء علي مسترجعا وهو يقول اليوم انقطعت
خلافة النبوة حتى وقف على باب البيت الذي فيه ابوبكر وهو مسجى فقال رحمك الله يا ابابكر كنت الف رسول الله صلى الله
عليه وسلم وانسه ومستريحه وثقته وموضع سره ومشاورته كنت اول القوم اسلاما واخلصهم ايمانا واشدهم يقينا و
اخوفهم لله واعظمهم غناء في دين الله واحوطهم على رسول الله صلى الله عليه وسلم واحدبهم على الاسلام وآمنهم
على اصحابه واحسنهم صحبة واكثرهم مناقب وافضلهم سوابق وارفعهم درجة واقربهم وسيلة واشبههم برسول الله صلى الله عليه وسلم هديا وسمتا
ورحمة وفضلا واشرفهم منزلة واكرمهم عليه واوثقهم عنده فجزاك الله عن الاسلام خيرا وعن رسوله خيرا كنت عنده
بمنزلة السمع والبصر صدقت رسول الله صلى الله عليه وسلم حين كذبه الناس فسماك الله عز وجل في تنزيله صديقا فقال
والذي جاء بالصدق وصدق به الذي جاء بالصدق محمد صلى الله عليه وسلم وصدق به ابوبكر وآسيته حين بخلوا و
به عند المكاره حين عنه قعدوا وصحبته في الشدة اكرم الصحابة ثاني اثنين وصاحبه في الغار المنزل عليه السكينة
والوقار ورفيقه في الهجرة وخليفته في دين الله وامته احسنت الخلافة حين ارتد الناس وقمت بالامر ما لم يقم به
خليفة نبي فنهضت حين وهن اصحابك وبرزت حين استكانوا وقويت حين ضعفوا ولزمت منهاج رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذ هموا كنت خليفة حقا لم تنازع ولم تصدع برغم المنافقين وكبت الكافرين وكره الحاسدين وغيظ الباغين
وقمت بالامر حين فشلوا وثبت اذ تتعتعوا ومضيت بنور الله اذ وقفوا فاتبعوك فهدوا وكنت اخفضهم صوتا واعلاهم
فوقا واقلهم كلاما واصوبهم منطقا واطولهم صمتا وابلغهم قولا واشجعهم نفسا واعرفهم بالامور واشرفهم عملا كنت والله
للدين يعسوبا اولا حين نفر عنه الناس واخرا حين اقبلوا كنت للمؤمنين ابا رحيما حتى صاروا عليك عيالا فحملت اثقال ما ضعفوا
ورعيت ما اهملوا وحفظت ما اضاعوا وعلمت ما جهلوا وشمرت اذ خضعوا وصبرت اذ جزعوا فادركت اوتار ما طلبوا ورجعوا
رشدهم برايك فظفروا ونالوا بك ما لم يحتسبوا كنت على الكافرين عذابا صبا ولهبا وللمؤمنين رحمة وانسا وحصنا فطرت
والله بنعمائها وفزت بحبائها وذهبت بفضائلها وادركت سوابقها لم تفلل حجتك ولم تضعف بصيرتك ولم تجبن
نفسك ولم يزغ قلبك ولم تخر كنت كالجبل الذي لا تحركه العواصف ولا تزيله القواصف وكنت كما قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم امن الناس علينا في صحبتك وذات يدك وكنت كما قال ضعيفا في بدنك قويا في امر الله متواضعا في
نفسك عظيما عند الله جليلا في اعين الناس كبيرا في انفسهم لم يكن لاحد فيك مغمز ولا لقائل فيك مهمز ولا لاحد فيك
مطمع ولا لمخلوق عندك هوادة الضعيف الذليل عندك قوي عزيز حتى تاخذ بحقه والقوي عندك ضعيف ذليل حتى تاخذ
منه الحق القريب والبعيد عندك في ذلك سواء اقرب الناس اليك اطوعهم لله واتقاهم له شانك الحق والصدق
والرفق قولك حكم وحتم وامرك حلم وحزم ورايك علم وعزم فاقلعت وقد نهج السبيل وسهل العسير واطفئت النيران واعتدل

الى الدين وقوي بك الايمان وثبت الاسلام والمسلمون وظهر امر الله ولو كره الكافرون فسبقت والله سبقا بعيدا
واتعبت من بعدك اتعابا شديدا وفزت بالخير فوزا مبينا جللت عن البكاء وعظمت رزيتك في السماء وهدت مصيبتك
الانام فانا لله وانا اليه راجعون رضينا عن الله قضاءه وسلمنا له امره فوالله لن يصاب المسلمون بعد رسول الله صلى
الله عليه وسلم بمثلك ابدا كنت للدين عزا وحرزا وكهفا وللمؤمنين فئة وحصنا وغيثا وعلى المنافقين غلظة وغيظا
فالحقك الله بنبيك صلى الله عليه وسلم ولا حرمنا اجرك ولا اضلنا بعدك فانا لله وانا اليه راجعون قال وسكت الناس
حتى انقضى كلامه ثم بكوا حتى علت اصواتهم وقالوا صدقت يا ختن رسول الله صلى الله عليه وسلم اما تبرئته على نفسه
من قتل عثمان والشهادة على فضله فقد اخرج الحاكم من طريقين من حديث هارون بن اسماعيل الخزاز عن قرة
بن خالد عن قيس بن عباد قال سمعت عليا رضي الله عنه يوم الجمل يقول اللهم اني ابرأ اليك من دم عثمان ولقد
طاش عقلي يوم قتل عثمان وانكرت نفسي وجاؤني للبيعة فقلت والله اني لاستحيي من الله ان ابايع قوما قتلوا رجلا
قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم الا استحيي ممن تستحيي منه الملائكة واني لاستحيي من الله ان ابايع وعثمان قتيل في الارض
لم يدفن بعد فانصرفوا فلما دفن رجع الناس فسألوني البيعة فقلت اللهم اني مشفق مما اقدم عليه ثم جاءت
عزيمة فبايعت فلقد قالوا يا امير المؤمنين فكانما صدع قلبي وقلت اللهم خذ مني لعثمان حتى ترضى واخرج الحاكم
عن الاوزاعي سمعت ميمون بن مهران يذكر ان علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال ما يسرني ان اخذت سيفي
في قتل عثمان وان لي الدنيا وما فيها واخرج الحاكم من حديث اسمعيل بن ابي خالد عن حصين الحارثي قال جاء
علي بن ابي طالب الى زيد بن ارقم رضي الله عنه يعوده وعنده قوم فقال علي اسكتوا او انصتوا فوالله لا تسألوني
عن شيء الا اخبرتكم فقال زيد انشدك الله انت قتلت عثمان فاطرق علي ساعة ثم قال والذي فلق الحبة وبرأ النسمة
ما قتلته ولا امرت بقتله واما شهادته على عثمان بانه من الذين آمنوا ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا
الآية وانه من اهل الجنة ممن قال الله تعالى فيهم ونزعنا ما في صدورهم من غل الآية فقد اخرج الحاكم
من حديث الحاطبي عبد الرحمن بن محمد عن ابيه عن جده قال لما كان يوم الجمل خرجت انظر في القتلى قال فقام
علي والحسن بن علي وعمار بن ياسر ومحمد بن ابي بكر وزيد بن صوحان يدورون في القتلى قال فابصر الحسن بن علي
قتيلا مكبوبا على وجهه فقلبه على قفاه ثم صرخ ثم قال انا لله وانا اليه راجعون فرخ قريش والله فقال له ابوه
من هو يا بني قال محمد بن طلحة بن عبيد الله فقال انا لله وانا اليه راجعون اما والله لقد كان شابا صالحا ثم قعد
كئيبا حزينا فقال الحسن يا ابت قد كنت انهاك عن هذا المسير فغلبك على رأيك فلان وفلان قال قد كان ذاك يا
بني ولوددت اني مت قبل هذا بعشرين سنة قال محمد بن حاطب فقمت فقلت يا امير المؤمنين انا قادمون المدينة
والناس سائلونا عن عثمان فماذا نقول فيه قال فتكلم عمار بن ياسر ومحمد بن ابي بكر فقالا وقالا فقال لهما علي يا عمار
يا محمد تقولان ان عثمان استأثر واساء الامرة وعاقبتم والله فاساتم العقوبة وستقدمون على حكم عدل يحكم
بينكم ثم قال يا محمد بن حاطب اذا قدمت المدينة وسئلت عن عثمان فقل كان والله من الذين آمنوا ثم اتقوا

وَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ اتَّقَوْا وَّ اَحْسَنُوْا وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ واخرج الحاكم من حديث هارون بن عنترة عن ابيه قال رايت عليا رضي الله عنه بالخورنق وهو على سرير وعنده ابان بن عثمان فقال اني لارجوا ان اكون انا وابوك من الذين قال الله عز وجل وَنَزَعْنَا مَا فِيْ صُدُوْرِهِمْ مِّنْ غِلٍّ اِخْوَانًا عَلٰى سُرُرٍ مُّتَقٰبِلِيْنَ **ومن مسند**

ابي عبيدة بن الجراح ومعاذ بن جبل رضي الله عنهما اما ما يستدل به من حديثهما على خلافتهم الخاصة من جهة وقوع خلافتهم في مرتبة سماها النبي صلى الله عليه وسلم خلافة ورحمة فقد اخرج ابو يعلى من حديث الليث عن عبد الرحمن بن سابط عن ابي ثعلبة الخشني قال كان ابو عبيدة بن الجراح ومعاذ بن جبل يتناجيان بحديث فقلت لهما ما حفظتما وصية رسول الله صلى الله عليه وسلم لي قال وكان اوصاهما بي قالا ما اردنا ان ننتجي بشيء دونك انما ذكرنا حديثا حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعلا يتذاكرانه قال انه بدأ هذا الامر نبوة ورحمة ثم كائن خلافة ورحمة ثم كائن ملكا عضوضا ثم كائن عتوا وجبرية وفسادا في الامة يستحلون الحرير والخمور والفروج والفساد في الامة ينصرون على ذلك ويرزقون ابدا حتى يلقوا الله واما استدلال ابو عبيدة على خلافة ابي بكر رضي الله عنه لسوابقه الاسلامية فقد اخرج ابو بكر بن ابي شيبة عن ابن عون عن محمد يعني ابن سيرين في حديث طويل قال محمد واتى الناس عند بيعة ابي بكر ابا عبيدة بن الجراح فقال تأتوني وفيكم ثالث ثلثة يعني ابا بكر فقلت لمحمد من الثالث ثلثة قال قول الله ثَانِيَ اثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ **ومن مسند عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه** اما حديثه في بشارة العشرة بالجنة فقد اخرج ابو يعلى من حديث قتيبة بن سعيد عن مالك بن انس عن عبد العزيز بن محمد عن عبد الرحمن بن حميد عن ابيه عن عبد الرحمن بن عوف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عشرة في الجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي في الجنة وطلحة في الجنة والزبير في الجنة وعبد الرحمن بن عوف في الجنة وسعد بن ابي وقاص في الجنة وسعيد بن زيد بن عمرو في الجنة وابو عبيدة بن الجراح في الجنة واما رأيه في خلافة ابي بكر رضي الله عنه فقد اخرج الحاكم عن موسى بن عقبة عن سعد بن ابراهيم قال حدثني ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف كان مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه وان محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير ثم قام ابو بكر فخطب الناس واعتذر اليهم وقال والله ما كنت حريصا على الامارة يوما ولا ليلة قط ولا كنت فيها راغبا ولا سالتها الله عز وجل في سر وعلانية ولكني اشفقت من الفتنة وما لي في الامارة من راحة ولكن قلدت امرا عظيما ما لي به من طاقة ولا يد الا بتقوية الله عز وجل ولوددت ان اقوى الناس عليها مكاني اليوم فقبل المهاجرون منه ما قال الحديث واما رأيه في خلافة عثمان فقد اخرج البخاري في قصة مقتل عمر والاتفاق على عثمان فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن اجعلوا امركم الى ثلثة منكم قال الزبير قد جعلت امري الى علي فقال طلحة قد جعلت امري الى عثمان وقال سعد قد جعلت امري الى عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ايكما تبرأ من هذا الامر فنجعله اليه والله عليه والاسلام لينظرن افضلهم في نفسه فأسكت الشيخان فقال عبد الرحمن افتجعلونه الي والله علي ان لا آلو عن افضلكم قالا نعم فاخذ بيد احدهما فقال لك قرابة من رسول الله صلى الله عليه وسلم والقدم في الاسلام ما قد علمت فالله عليك لئن امرتك لتعدلن ولئن امرت عثمان لتسمعن ولتطيعن ثم خلا بالآخر

فقال له مثل ذلك فلما أخذ الميثاق قال ارفع يدك يا عثمان فبايعه ثم بايع له علي وولج أهل الدار فبايعوه

مسند الزبير بن العوام رضي الله عنه أما رجوعه إلى القول بخلافة أبي بكر بعد توقفه أولاً والقول باستحقاقه للخلافة بعد توقفه فقد أخرج الحاكم من حديث إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف في حديث طويل فقال المهاجرون منه ما قال وما اعتذر به قال علي رضي الله عنه والزبير ما غضبنا إلا لأنا قد أخرنا عن المشورة وإنا نرى أبا بكر أحق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم إنه لصاحب الغار وثاني اثنين وإنا لنعلم بشرفه وكبره ولقد أمره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلاة بالناس وهو حي **ومن مسند طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه** أما ثناؤه على عمر رضي الله عنه فذكر المحب الطبري عن ابن مسعود رضي الله عنه أن عمر شاور الناس في الزحف إلى قتال فارس التي اجتمعت بنهاوند فقام طلحة بن عبيد الله وكان من خطباء الصحابة فتشهد ثم قال أما بعد يا أمير المؤمنين فقد أحكمتك الأمور وجرستك البلايا واحتنكتك التجارب فأنت وشأنك وأنت ورأيك إليك هذا الأمر فمرنا نطع وادعنا نجب واحملنا نركب وقدنا ننقد فإنك ولي هذا الأمر وقد بلوت واختبرت وجربت فلم ينكشف لك من شيء من عواقب قضاء الله عز وجل إلا عن خيار ثم جلس وأما حديثه في فضل عثمان أخرج الحاكم عن زيد بن أسلم عن أبيه قال شهدت عثمان يوم حصر في موضع الجنائز فقال أنشدك الله يا طلحة أتذكر يوم كنت أنا وأنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكان كذا وكذا وليس معه من أصحابه غيري وغيرك فقال لك يا طلحة إنه ليس من نبي إلا وله رفيق من أمته معه في الجنة وإن عثمان رفيقي معي في الجنة فقال طلحة اللهم نعم وأخرج أبو يعلى عن طلحة بن عبيد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي رفيق ورفيقي عثمان **ومن مسند** **ابن أبي وقاص** أما حديث ما لقيك الشيطان الخ فقد أخرج مسلم من حديث ابن شهاب قال أخبرني عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد أن محمد بن سعد بن أبي وقاص أخبره أن أباه سعداً قال استأذن عمر على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنده نساء من قريش يكلمنه ويستكثرنه عالية أصواتهن فلما استأذن عمر رضي الله عنه قمن يبتدرن الحجاب فأذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم يضحك فقال عمر رضي الله عنه أضحك الله سنك يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عجبت من هؤلاء اللاتي كن عندي فلما سمعن صوتك ابتدرن الحجاب قال عمر رضي الله عنه فأنت أحق يا رسول الله أن يهبن ثم قال عمر رضي الله عنه أي عدوات أنفسهن أتهبنني ولا تهبن رسول الله صلى الله عليه وسلم قلن نعم أنت أفظ وأغلظ من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطان قط سالكاً فجاً إلا سلك فجاً غير فجك وأخرج أبو بكر بن أبي شيبة من حديث أبي سلمة قال قال سعد أما والله ما كان بأقدمنا إسلاماً ولا أقدمنا هجرة ولكن قد عرفت بأي شيء فضلنا كان أزهدنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب أما منعه من الخروج على عثمان فقد أخرج أبو يعلى عن بسر بن سعيد أن سعد بن أبي وقاص قال عند فتنة عثمان أشهد لسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إنها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الساعي قال أرأيت إن دخل

صلى الله عليه وسلم. ليشككني قال كنت كابن آدم. واخرج ابو يعلى من حديث عامر بن سعد بن ابي وقاص ان
اباه حين رأى اختلاف اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وتفرقهم اشترى له ماشية ثم خرج فاعتزل
فيها بماهل على آبار قال وكان سعد من احد الناس بصراً فرأى ذات يوم شيئاً يزول فقال لمن معه ترون
شيئاً قالوا نرى شيئاً كالطير قال ارى راكباً على بعير ثم جاء بعد قليل عمر بن سعد على بختي او بختية ثم
قال اللهم انا نعوذ بك من شر ما جاء به فسلم عمر ثم قال لابيه ارضيت ان تتبع اذناب هذه الماشية بين هذه
الجبال واصحابك يتنازعون في امر الامة فقال سعد بن ابي وقاص سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انها ستكون بعدي
فتن او قال امور خير الناس فيها الغني الخفي التقي فان استطعت يا بني ان تكون كذلك فكن فقال له عمر اما عندك
غير هذا فقال له سعد لا يا بني فوثب عمر ليركب ولم يكن حط عن بعيره فقال له سعد امهل حتى نغديك قال لا حاجة لي
بغدائكم قال سعد فنحلب لك فنسقيك قال لا حاجة لي بشرابكم ثم ركب فانصرف مكانه واما ما يستانس به من حديثه على
ان الخلافة لقريش فقد اخرج ابو يعلى عن محمد بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من يرد هوان قريش اهانه الله عز وجل **ومن مسند سعيد بن زيد رضي الله عنه** اما حديثه في بشارة
العشرة بالجنة فقد اخرج ابو يعلى عن عبد الرحمن بن الاخنس قال خطبنا المغيرة بن شعبة فنال من علي فقام سعيد
بن زيد فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول النبي في الجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة
وعلي في الجنة وطلحة في الجنة والزبير في الجنة وعبد الرحمن بن عوف في الجنة وسعد في الجنة ولو شئت ان اسمي
العاشر لسميت واخرج الترمذي عن عبد الرحمن بن حميد عن ابيه ان سعيد بن زيد حدثه في نفر ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال عشرة في الجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي في الجنة والزبير وطلحة وعبد الرحمن
وابو عبيدة وسعد بن ابي وقاص قال فعد هؤلاء التسعة وسكت عن العاشر فقال القوم ننشدك الله يا ابا الاعور
من العاشر قال نشدتموني بالله ابو الاعور في الجنة واما بيان ان ابا بكر صديق وسائرهم شهداء فقد اخرج
ابو يعلى عن عاصم عن زر عن سعيد بن زيد قال اختبأنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فوق الحراء فلما استوينا
رجف بنا فضربه رسول الله صلى الله عليه وسلم بكفه ثم قال اسكن حراء فانه ليس عليك الا نبي او صديق او شهيد
وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وسعد وعبد الرحمن وسعيد بن زيد الذي
حدث بالحديث واخرج البخاري عن قيس قال سمعت سعيد بن زيد يقول والله لقد رأيتني وان عمر لموثقي
على الاسلام قبل ان يسلم ولو ان احداً ارفض للذي صنعتم لعثمان لكان **ومن مسانيد المكثرين من اصحاب النبي**
صلى الله عليه وسلم اولها **عبد الله بن مسعود** اما بشارة الشيخين بالجنة فقد اخرج الترمذي عن عبد الله
بن سلمة عن عبيدة السلماني عن عبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يطلع عليكم رجل من اهل الجنة فاطلع
ابو بكر ثم قال يطلع عليكم رجل من اهل الجنة فاطلع عمر واما امره صلى الله عليه وسلم امته بالاقتداء بهما فقد اخرج الترمذي
والحاكم من حديث سلمة بن كهيل عن ابي الزعراء عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا

باللذين من بعدي من أصحابي أبي بكر وعمر واهتدوا بهدي عمار وتمسكوا بعهد ابن مسعود وأما جعله قول الخلفاء
إذا اتفقوا واتفقوا في ترتيب الأدلة بعد حديث النبي صلى الله عليه وسلم وقبل القياس فقد أخرج الدارمي عن
عن الأعمش عن عمارة بن عمير عن حريث بن ظهير عن عبد الله بن مسعود قال أتى علينا زمان لسنا نقضي ولسنا هنالك
وإن الله قد قدر من الأمر أن بلغنا ما ترون فمن عرض له قضاء بعد اليوم فليقض فيه بما في كتاب الله تعالى فإن جاءه
ما ليس في كتاب الله تعالى فليقض بما قضى به رسول الله صلى الله عليه وسلم فإن جاءه ما ليس في كتاب الله ولم
يقض به رسول الله صلى الله عليه وسلم فليقض بما قضى به الصالحون ولا يقل إني أخاف وإني أرى فإن الحلال بين
والحرام بين وبين ذلك أمور مشتبهة فدع ما يريبك إلى ما لا يريبك وأخرج الدارمي هذا الحديث من حديث شعبة
بالإسناد المذكور وفيه إذا سئلتم عن شيء فانظروا في كتاب الله فإن لم تجدوه في كتاب الله ففي سنة رسول الله
صلى الله عليه وسلم فإن لم تجدوه في سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فما أجمع عليه المسلمون
فإن لم يكن فيما أجمع عليه المسلمون فاجتهد رأيك ولا تقل إني أخاف وأخشى الحديث
وأخرج الدارمي من حديث أبي عوانة وجرير كليهما عن الأعمش نحوا من ذلك وأخرج الدارمي من طريق الأعمش
عن إبراهيم قال قال عبد الله كان عمر إذا سلك بنا طريقا وجدناه سهلا وإنه قال في زوج وأبوين للزوج النصف
وللأم ثلث ما بقي وأخرج الدارمي من هذا الطريق أيضا قال عبد الله كان عمر إذا سلك طريقا اتبعناه فيه وجدناه
سهلا وإنه قضى في امرأة وأبوين من أربعة فأعطى المرأة الربع والأم ثلث ما بقي والأب سهمين أما قوله بفضلية
أبي بكر رضي الله عنه فقد أخرج أبو عمر في الاستيعاب عن ابن مسعود اجعلوا إمامكم أفضلكم فإن رسول الله صلى الله
عليه وسلم جعل أبا بكر إمامنا وأما ثناؤه على عمر وذكره سوابقه فقد أخرج أبو عمر عنه أنه قال لأن أجلس مع عمر ساعة
خير عندي من عبادة سنة وأخرج الحاكم من طريق مجالد عن الشعبي عن مسروق عن ابن مسعود قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب أو بأبي جهل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله صلى الله عليه
وسلم لعمر فبنى عليه أركان الإسلام وهدم به الأوثان وأخرج الحاكم من طريق المسعودي عن القاسم بن عبد الرحمن عن أبيه
عن عبد الله قال والله ما استطعنا أن نصلي عند الكعبة ظاهرين حتى أسلم عمر وأخرج الحاكم من طريق سفيان عن
إسمعيل بن أبي خالد عن أبي حازم عن ابن مسعود قال ما زلنا أعزة منذ أسلم عمر وأخرج الحاكم عن أبي إسحق عن
أبي عبيدة قال قال عبد الله إن أفرس الناس ثلثة العزيز حين تفرس في يوسف فقال لامرأته أكرمي مثواه
والمرأة التي رأت موسى عليه السلام فقالت لأبيها يا أبت استأجره وأبو بكر حين استخلف عمر وأخرج الحاكم من
طريق زهير عن يزيد بن أبي زياد عن أبي جحيفة عن عبد الله بن مسعود قال إن كان عمر حصنا حصينا يدخل الإسلام فيه
ولا يخرج منه فلما أصيب عمر انثلم الحصن فالإسلام يخرج منه ولا يدخل فيه إذا ذكر الصالحون فحيهلا بعمر وأما حكاية
رجوع الأنصار بحديث إمامة الصديق رضي الله عنه فقد أخرج الحاكم عن عاصم عن زر عن عبد الله قال لما قبض
رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الأنصار منا أمير ومنكم أمير قال فأتاهم عمر فقال يا معشر الأنصار ألستم تعلمون

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر ان يؤم الناس فايكم تطيب نفسه ان يتقدم ابا بكر فقالت الانصار
نعوذ بالله ان نتقدم ابا بكر واما استدلاله على خلافة الصديق بالاجماع فقد اخرج الحاكم من حديث عاصم عن زر
عن عبد الله قال ما رأى المسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما رأوا سيئا فهو عند الله سيئ وقد رأوا اصحابه جميعا
ان يستخلف ابا بكر واما استدلاله بخطبة النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته بخمس ليال بمناقب الصديق مما هو
تعريض ظاهر على خلافته وعلى هذه الطريقة اعتمد ابو عمر في الاستيعاب فقد اخرج مسلم عن ابي الاحوص قال سمعت
عبد الله بن مسعود يحدث عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا ولكنه اخي وصاحبي
وقد اتخذ الله صاحبكم خليلا واما ما يستدل به على خلافة الخلفاء الثلثة من بيان مدة التي ضربها النبي صلى الله عليه
وسلم لدوران رحى الاسلام ووقوع خلافتهم في تلك المدة فقد اخرج الحاكم من طرق عن منصور عن ربعي بن حراش
عن البراء بن ناجية قال قال عبد الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رحى الاسلام ستزول بعد خمس و
ثلثين او ست وثلثين او سبع وثلثين سنة فان يهلكوا فسبيل من قد هلك وان يقم لهم دينهم يقم سبعين قال عمر
رضي الله عنه يا رسول الله مما مضى او مما بقي قال لا بل مما بقي وروى الحاكم باسانيد صحيحة من طرق متعددة ان عثمان
رضي الله عنه قتل في ذي الحجة سنة خمس وثلثين وكانت خلافته ثنتي عشرة سنة واما ما يستدل به على خلافتهم من
حديث القرون الثلثة فقد اخرج احمد عن ابراهيم عن عبيدة عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني
ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ياتي بعد ذلك قوم تسبق شهاداتهم ايمانهم وايمانهم شهاداتهم وبناى اين استدلال
بر توجيه صحيحي است كه اكثر احاديث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت است صلى الله عليه وسلم تا زمان
وفات وى صلى الله عليه وسلم وقرن ثانى از ابتداى خلافت حضرت صديق تا وفات حضرت فاروق رضي الله عنهما وقرن
ثالث قرن حضرت عثمان رضي الله عنه وهر قرنے قريب دوازده سال بوده است قرن در لغت قوم متقارنين في السن وبعد
ازان قومى كه در رياست وخلافت متقارن باشند قرن گفته شد چون خليفه ديگر باشد ووزراء حضور ديگر وامراى امصار
ديگر ورؤساء جيوش ديگر وسپاهان ديگر وحربيان ديگر وذميان ديگر تفاوت قرون بهم ميرسد اما قوله في خلافة عثمان
فقد اخرج الحاكم من حديث الاعمش عن عبد الله بن بشار قال لما جاءت بيعة عثمان قال عبد الله ما الونا عن اعلانا ذا فوق
واما منعه من الخروج على عثمان فقد اخرج ابو بكر بن ابي شيبة عن ابي سعيد مولى ابن مسعود قال قال عبد الله والله لئن
قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا ومن مسند عبد الله بن عمر رضي الله عنه اما ان الخلافة في قريش
فقد اخرج احمد وابو يعلى وغيرهما من طرق شتى ان عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال
هذا الامر في قريش ما بقي في الناس اثنان واما ان المهاجرين الاولين الذين جاهدوا مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم قريشا في اول الاسلام اولى بالخلافة فقد اخرج البخاري من طريق معمر عن الزهري عن سالم عن ابيه حديثا
فيه فلما تفرق الناس خطب معاوية قال من كان يريد ان يتكلم فليطلع لنا قرنه فلنحن احق به منه ومن ابيه قال حبيب
بن مسلمة فهلا اجبته قال عبد الله فحللت حبوتي وهممت ان اقول احق بهذا الامر منك من قاتلك واباك على الاسلام

انخشیت ان اقول كلمة تفرق بين الجمع وتسفك الدم وتحمل عني غير ذلك فذكرت ما اعد الله في الجنان قال حبيب
انحفظت وعصمت اما التفضيل الخلفاء على ترتيب الخلافة فقد اشتهر عن ابن عمر روايات فيها العدد والثقة فنعت
اخرج البخاري من طريق يحيى بن سعيد عن نافع عن ابن عمر قال كنا نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه
وسلم فنخير ابا بكر ثم عمر ثم عثمان بن عفان رضي الله عنهم واخرج البخاري وابو داود عن عبد العزيز بن ابي سلمة
الماجشون عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر قال كنا في زمن النبي صلى الله عليه وسلم لا نعدل بابي بكر احدا ثم عمر
ثم عثمان ثم نترك اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لا نفاضل بينهم واخرج ابو داود من حديث يونس عن ابن
شهاب قال قال سالم بن عبد الله ان ابن عمر قال كنا نقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم حي افضل امة النبي
صلى الله عليه وسلم بعده ابو بكر ثم عمر ثم عثمان واخرج الترمذي من طريق حارث بن عمير عن عبيد الله بن عبد الله بن
عمر عن نافع عن ابن عمر قال كنا نقول ورسول الله حي ابو بكر وعمر وعثمان وفي بعض طرق احمد وابي يعلى فذكر علي رضي
الله عنه فاخرج ابو يعلى عن عمر بن اسيد عن ابن عمر قال كنا نقول على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم النبي ثم ابو بكر
ثم عمر ولقد اعطي علي بن ابي طالب ثلث خصال لان يكون في واحدة منهن احب الي من حمر النعم تزوج فاطمة وولدت
له وغلق الابواب غير بابه ودفع الراية اليه يوم خيبر اما رؤيا القليب التي هي حجة ظاهرة في خلافة الشيخين فقد
اخرج البخاري من حديث عبيد الله عن ابي بكر بن سالم عن سالم عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
رايت في المنام اني انزع بدلو بكرة على قليب فجاء ابو بكر فنزع ذنوبا او ذنوبين نزعا ضعيفا والله يغفر له ثم جاء
عمر بن الخطاب فاستحالت غربا فلم ار عبقريا يفري فريه حتى روي الناس وضربوا العطن اما التعريض الظاهر على
خلافتهم من جهة ذكر فضائلهم على الترتيب فقد اخرج ابو يعلى من طريق محمد بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارأف امتي بامتي ابو بكر واشدهم في الاسلام عمر واصدقهم حياء عثمان
بن عفان واقضاهم علي بن ابي طالب وافرضهم زيد بن ثابت واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل واقرأهم
ابي بن كعب ولكل امة امين وامين هذه الامة ابو عبيدة بن الجراح اما بشارة الشيخين بانهما يبعثان مع النبي
صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الترمذي والحاكم من طريق عاصم بن عمر العمري عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اول من تنشق عنه الارض ثم ابو بكر ثم عمر ثم اتي اهل البقيع فيحشرون معي
ثم انتظر اهل مكة حتى احشر بين الحرمين واخرج ابن ماجه والحاكم من طريق اسمعيل بن امية عن نافع عن
ابن عمر قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بين ابي بكر وعمر فقال هكذا نبعث واما مناقب الصديق رضي الله
عنه فقد اخرج البخاري من طريق موسى بن عقبة عن سالم عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جر
ثوبه خيلاء لم ينظر الله اليه يوم القيمة فقال ابو بكر رضي الله عنه ان احد شقي ثوبي ليسترخي الا ان اتعاهد ذلك
منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لست تصنع ذلك خيلاء واخرج الترمذي من حديث جميع بن عمير
عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر انت صاحبي على الحوض وصاحبي في الغار واما مناقب عمر

بن الخطاب رضی اللہ عنہ فقد اخرج البخاری ومسلم وغیرہما بطرق متعددۃ عن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال بینا انا نائم شربت یعنی اللبن حتے انظر الی الری یجری فی ظفری او فی اظفاری ثم ناولت عمر قالوا فما
اولتہ قال العلم واخرج البخاری من طریق عمر بن محمد ان زید بن اسلم حدثہ عن ابیہ قال سألنی ابن عمر عن
بعض شانہ یعنی عمر فاخبرتہ فقال ما رایت احدا قط بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حین قبض کان اجد واجود حتی
انتہی من عمر بن الخطاب واخرج الترمذی من طریق خارجۃ بن عبد اللہ الانصاری عن نافع عن ابن عمر ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہم اعز الاسلام باحب ہذین الرجلین الیک بابی جہل او بعمر بن الخطاب قال فکان احبہما
الیہ عمر واخرج الترمذی ایضا من ہذا الطریق عن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ جعل الحق
علی لسان عمر وقلبہ قال وقال ابن عمر ما نزل بالناس امر قط فقالوا فیہ وقال فیہ عمر الا نزل فیہ القرآن بنحو ما قال عمر
واخرج الحاکم من طریق خالد بن ابی بکر بن عبید اللہ بن عبد اللہ بن عمر عن سالم بن عبد اللہ عن عبد اللہ بن عمر ان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ضرب صدر عمر بن الخطاب بیدہ حین اسلم ثلث مرات وہو یقول اللہم اخرج ما فی صدرہ
من غل وابدلہ ایمانا یقول ذلک ثلثا واخرج الحاکم من حدیث عبید اللہ عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ
وسلم قال اللہم اید الدین بعمر بن الخطاب واما بشارت اہل بدر فقد اخرج ابو یعلی من طریق عمر بن حمزۃ عن سالم عن
ابیہ قصۃ حاطب بن ابی بلتعۃ وفیہ فقال عمر ائذن لی فیہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم او کنت قاتلہ قال نعم
ان اذنت لی فیہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وما یدریک لعل اللہ اطلع علی اہل بدر فقال اعملوا ما شئتم و
اما ذبہ عن عثمان فقد اخرج البخاری عن عثمان بن موہب قال جاء رجل من اہل مصر وحج البیت فرای قوما جلوسا
فقال من ہؤلاء القوم فقالوا ہؤلاء قریش قال فمن الشیخ فیہم قالوا عبد اللہ بن عمر قال یا ابن عمر انی سائلک عن
شیئ فحدثنی ہل تعلم ان عثمان فر یوم احد قال نعم قال تعلم انہ تغیب عن بدر ولم یشہدہا قال نعم قال تعلم
انہ تغیب عن بیعۃ الرضوان فلم یشہدہا قال نعم قال اللہ اکبر قال ابن عمر تعال ابین لک اما فرارہ یوم احد فاشہد
ان اللہ عفی عنہ وغفر لہ واما تغیبہ عن بدر فانہ کان تحتہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکانت مریضۃ فقال لہ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان لک اجر رجل ممن شہد بدرا وسہمہ واما تغیبہ عن بیعۃ الرضوان فلو کان احد ببطن مکۃ
اعز من عثمان لبعثہ مکانہ فبعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عثمان وکانت بیعۃ الرضوان بعدما ذہب عثمان الی
مکۃ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیدہ الیمنی ہذہ ید عثمان فضرب بہا علی یدہ فقال ہذہ لعثمان فقال لہ ابن عمر اذہب بہا
الآن معک واما روایتہ فی عثمان انہ یقتل مظلوما فقد اخرج الترمذی عن کلیب بن وائل عن ابن عمر قال ذکر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فتنۃ فقال یقتل فیہا مظلوما لعثمان واخرج الحاکم عن ایوب عن نافع عن ابن عمر ان عثمان اصبح فحدث فقال
رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام اللیلۃ فقال یا عثمان افطر عندنا فاصبح عثمان صائما فقتل فی یومہ
رضی اللہ عنہ واما تعوذہ من الفتنۃ فاخرج ابو یعلی من حدیث عمر بن محمد ان اباہ حدثہ عن عبد اللہ بن عمر قال
کنا نتحدث فی حجۃ الوداع ورسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بین اظہرنا لا ندری ما حجۃ الوداع فحمد اللہ رسولہ وحمدہ و

اثنى عليه ثم ذكر المسيح الدجال فاطنب في ذكره ثم قال ما بعث الله من نبي الا وانذره امته لقد انذره نوح
والنبيون من بعده وانه يخرج فيكم وما خفي عليكم من شانه فلا يخفى عليكم انه اعور عين اليمنى كانها عنبة طافية
ثم قال ان الله حرم عليكم دماءكم واموالكم كحرمة يومكم هذا في بلدكم هذا في شهركم هذا الا هل بلغت قالوا نعم
قال اللهم اشهد ثم قال ويلكم او ويحكم انظروا لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض واخرج
ابو يعلى عن ابن فضيل عن ابيه عن سالم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الفتنة تجيء
من ههنا واوما بيده نحو المشرق حيث تطلع قرن الشيطان وانتم يضرب بعضكم رقاب بعض وانما قتل موسى
الذي قتل من آل فرعون خطاء فقال الله له وقتلت نفسا فنجيناك من الغم وفتناك فتونا ومن مسند عبد الله
بن عباس رضي الله عنهما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من خطبة النبي صلى الله عليه وسلم
قبل وفاته فقد اخرج البخاري من حديث ايوب عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت متخذا من
امتي خليلا لاتخذت ابا بكر ولكن اخي وصاحبي واخرج احمد من حديث جرير عن يعلى بن حكيم عن عكرمة عن ابن عباس
قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي مات فيه عاصبا راسه في خرقة فقعد على المنبر فحمد الله و
اثنى عليه ثم قال انه ليس احد امن علي في نفسه وماله من ابي بكر بن ابي قحافة ولو كنت متخذا من الناس خليلا لاتخذت
ابا بكر خليلا ولكن خلة الاسلام افضل سدوا عني كل خوخة في هذا المسجد غير خوخة ابي بكر واما ما يستدل به على خلافة الصديق
رضي الله عنه من حديث الامامة فقد اخرج احمد من حديث ابي اسحق عن ارقم بن شرحبيل عن ابن عباس في
قصة مرضه صلى الله عليه وسلم فجاء بلال يؤذنه بالصلوة فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس الحديث واما مناقب عمر
بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج ابن ماجة من حديث عوام بن حوشب عن مجاهد عن ابن عباس قال لما اسلم
عمر نزل جبريل فقال يا محمد لقد استبشر اهل السماء باسلام عمر واخرج الحاكم عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه قال اللهم اعز الاسلام بعمر واخرج الترمذي من حديث النضر ابي عمر عن عكرمة عن ابن
عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعز الاسلام بابي جهل بن هشام او بعمر قال فاصبح فغدا عمر على رسول الله
صلى الله عليه وسلم فاسلم واخرج البخاري من حديث ايوب عن ابن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة قال لما طعن عمر
جعل يالم فقال له ابن عباس وكانه يجزعه يا امير المؤمنين ولا كل ذلك لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت
صحبته ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت ابا بكر فاحسنت صحبته ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت صحبتهم فاحسنت
صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم وهم عنك راضون فقال اما ما ذكرت من صحبة رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضاه فان
ذلك من من الله تعالى من به علي واما ما ذكرت من صحبة ابي بكر ورضاه فانما ذلك من من الله تعالى من به
علي واما ما ترى من جزعي فهو من اجلك ومن اجل اصحابك والله لو ان لي طلاع الارض ذهبا لافتديت به من
عذاب الله عز وجل قبل ان اراه واما جعله قول الشيخين رضي الله عنهما في ترتيب الادلة بعد حديث النبي صلى الله
عليه وسلم وقبل القياس فقد اخرج الدارمي عن عبد الله بن يزيد قال كان ابن عباس اذا سئل عن الامر فكان

فی القرآن اخبر به فان لم یکن فی القرآن وکان عن رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبر به فان لم یکن فعن ابی بکر وعمر
فان لم یکن قال برایه واما ما یستدل به علی خلافة الخلفاء من حدیث رؤیا الظلة فقد اخرج احمد وغیره من حدیث
سفیان عن الزهری عن عبید الله بن عباس قال رای رجل رؤیا فجاء النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی رایت
کان ظلة تنطف عسلا وسمنا وکان الناس یاخذون منها فبین مستکثر وبین مستقل وبین ذلک وکان سببا متصلا
الی السماء فجئت فاخذت به فعلوت فعلاک الله ثم جاء رجل من بعدک فاخذ به فعلا فعلاه الله ثم جاء رجل من بعدکما
فاخذ به فعلا فعلاه الله ثم جاء رجل من بعدکم فاخذ به فقطع به ثم وصل له فعلا فعلاه الله قال ابو بکر ائذن لی یا رسول الله
فاعبرها فاذن له فقال اما الظلة فالاسلام واما السمن والعسل فحلاوة القرآن فبین مستکثر وبین مستقل وبین ذلک واما
السبب فما انت علیه تعلو فیعلیک الله ثم یکون رجل من بعدک علی منهاجک فیعلو ویعلیه الله ثم یکون من بعدکما رجل
فیاخذ باخذکما فیعلو فیعلیه الله ثم یکون من بعدکم رجل یقطع به ثم یوصل له فیعلوا فیعلیه الله قال اصبت یا رسول الله
قال اصبت واخطأت قال اقسمت یا رسول الله لتخبرنی قال لا تقسم واما ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یخص بالخلافة
لعلی خاصة ولا لبنی هاشم عامة فقد اخرج احمد من حدیث ابن المبارک عن یونس عن الزهری عن عبد الله بن کعب
عن ابن عباس قال خرج علی من عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه فقالوا کیف اصبح رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا ابا حسن فقال اصبح بحمد الله بارئا فقال العباس الا تری انی لاری رسول الله صلی الله علیه وسلم سیتوفی من وجعه
وانی لاعرف فی وجوه بنی عبد المطلب الموت فانطلق بنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فلنکلمه
فان کان الامر فینا بینه وان کان فی غیرنا کلمناه فاوصی بنا فقال علی ان قال الامر فی
غیرنا لم یعطناه الناس ابدا وانی والله لا اکلم رسول الله صلی الله علیه وسلم فی هذا ابدا واما ان ابا بکر
صدیق وسائرهم شهید فقد اخرج ابو یعلی باسناد حسن عن عکرمة عن ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم علی
حراء فتزلزل الجبل فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اثبت حراء فما علیک الا نبی او صدیق او شهید وعلیه رسول الله
صلی الله علیه وسلم وابو بکر وعمر وعلی وعثمان وطلحة والزبیر وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وسعید بن
زید بن عمرو بن نفیل واما قوله فی عثمان فقد اخرج ابو عمر فی الاستیعاب ان عبد الله بن عباس قال لو اجتمع الناس
علی قتل عثمان لرموا بالحجارة کما رمی قوم لوط ومن مسند ابی موسی الاشعری عبد الله بن قیس رضی
الله عنه اما ان الخلافة فی قریش فقد اخرج احمد عن ابی موسی الاشعری عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان
هذا الامر فی قریش ما داموا اذا استرحموا رحموا واذا حکموا عدلوا واذا قسموا اقسطوا فمن لم یفعل ذلک منهم فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل واما بشارة الخلفاء بالجنة والتعریض الظاهر فی خلافتهم
وانذار عثمان بالبلوی فقد اخرج الشیخان وغیرهما بروایات فیها التعدد والتفتت من ذلک ما اخرجه البخاری من
حدیث سعید بن المسیب عن ابی موسی الاشعری انه توضأ فی بیته ثم خرج فقلت لالزمن رسول الله صلی الله علیه وسلم

ولاكونن معه يومي هذا قال فجاء المسجد فسأل عن النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا خرج ووجه هاهنا فخرجت على اثره
اسأل عنه حتى دخل بئر اريس فجلست عند الباب وبابها من جريد حتى قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم حاجته فتوضأ
فقمت اليه فاذا هو جالس على بئر اريس وتوسط قفها وكشف عن ساقيه ودلاهما في البئر فسلمت عليه ثم انصرفت فجلست
عند الباب فقلت لاكونن بوابا للنبي صلى الله عليه وسلم اليوم فجاء ابو بكر رضي الله عنه فدفع الباب فقلت من هذا فقال ابو بكر
فقلت على رسلك ثم ذهبت فقلت يا رسول الله هذا ابو بكر يستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة فاقبلت حتى قلت
لابي بكر ادخل ورسول الله صلى الله عليه وسلم يبشرك بالجنة فدخل ابو بكر فجلس عن يمين رسول الله صلى الله عليه وسلم
معه في القف ودلى رجليه في البئر كما صنع النبي صلى الله عليه وسلم وكشف عن ساقيه ثم رجعت فجلست وقد تركت
اخي يتوضأ ويلحقني فقلت ان يرد الله بفلان يريد اخاه خيرا يأت به فاذا انسان يحرك الباب فقلت من هذا فقال عمر
بن الخطاب فقلت على رسلك ثم جئت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلمت عليه فقلت هذا عمر بن الخطاب يستأذن
فقال ائذن له وبشره بالجنة فجئت فقلت ادخل وبشرك رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة فجلس مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم في القف عن يساره ودلى رجليه في البئر ثم رجعت فجلست فقلت ان يرد الله بفلان خيرا يأت به فجاء انسان
يحرك الباب فقلت من هذا فقال عثمان بن عفان فقلت على رسلك وجئت الى النبي صلى الله عليه وسلم فاخبرته فقال
ائذن له وبشره بالجنة على بلوى تصيبه فجئته فقلت له ادخل وبشرك رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة على بلوى
تصيبك فدخل فوجد القف قد ملئ فجلس وجاهه من الشق الآخر قال شريك قال سعيد بن المسيب فاولتها قبورهم و
اخرج البخاري من حديث ابي عثمان النهدي عن ابي موسى رضي الله عنه قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في حائط من
حيطان المدينة فجاء رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة ففتحت له فاذا ابو بكر رضي الله عنه
فبشرته بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة
ففتحت له فاذا عمر رضي الله عنه فاخبرته بما قال النبي صلى الله عليه وسلم فحمد الله ثم استفتح رجل فقال لي افتح له وبشره
بالجنة على بلوى تصيبه فاذا عثمان رضي الله عنه فاخبرته بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان

واما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من حديث الامامة فقد اخرج احمد عن عبد الملك بن عمير عن ابي بردة
عن ابي موسى قال مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشتد مرضه فقال مروا ابا بكر ليصلي بالناس فقالت عائشة
يا رسول الله ان ابا بكر رجل رقيق متى يقوم مقامك لا يستطيع ان يصلي بالناس قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فانكن صواحب
يوسف فاتاه الرسول فصلى ابو بكر بالناس في حياة رسول الله صلى الله عليه وسلم واما قعوده من الفتنة فقد روي عنه
بروايات فيها العدد والثقة منها ما اخرج الترمذي عن هزيل بن شرحبيل عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه
قال في الفتنة كسروا فيها قسيكم وقطعوا فيها اوتاركم والزموا فيها اجواف بيوتكم وكونوا كابن آدم واخرج احمد عن
هزيل بن شرحبيل عن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بين يدي الساعة فتنا كقطع الليل المظلم يصبح
فيها مؤمنا ويمسي كافرا ويمسي مؤمنا ويصبح كافرا القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي خير من الساعي

تکسروا قسیّکم وقطّعوا اوتارکم واضربوا السیوفکم الحجارة فاذا دخل علی احدکم بیته فلیکن کخیر ابنی آدم واخرج
احمد من حدیث حطّان بن عبد اللہ عن ابی موسی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان بین یدی الساعة الهرج
قالوا وما الهرج قال القتل قالوا اکثر مما نقتل انا لنقتل فی العام الواحد اکثر من سبعین الفا قال انه لیس بقتلکم
المشرکین ولکن قتل بعضکم بعضا قالوا ومعنا عقولنا یومئذ قال انه ینتزع عقول اکثر اهل ذلک الزمان ویخلف
له قوم من الناس یحسب اکثرهم انهم علی شیء ولیسوا علی شیء قال ابو موسی والذی نفسی بیده ما اجد لی ولکم منها
مخرجا ان ادرکتنی وایاکم الا ان نخرج منها کما دخلنا لم نصب منها واخرج احمد من طریق الحسن عن ابی موسی ان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا تواجه المسلمان بسیفیهما فقتل احدهما الآخر فالقاتل والمقتول فی النار قیل
هذا القاتل فما بال المقتول قال انه اراد قتل صاحبه **ومن مسند عبد اللہ بن عمرو بن العاص** رض اما
بشارة الخلفاء بالجنة فقد اخرج احمد من طریق قتادة عن ابن سیرین عن عبد اللہ بن عمرو قال کنت مع رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فجاء ابو بکر فاستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة ثم جاء عثمان فاستأذن فقال ائذن
له وبشره بالجنة قال قلت فاین انا قال انت مع ابیک واما ما یستدل به من حدیثه علی الخلافة الخاصة من حیث
کونها فی زمن العافیة فقد اخرج احمد عن الاعمش عن زید بن وهب عن عبد الرحمن بن عبد رب الکعبة قال انتهیت
الی عبد اللہ بن عمرو بن العاص وهو جالس فی ظل الکعبة فسمعته یقول بینا نحن مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فی سفر اذ نزلنا منزلا فمنا من یضرب خباءه ومنا من هو فی جشره ومنا من ینتضل اذ نادی منادیه الصلاة
جامعة قال فاجتمعنا قال فقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فخطبنا فقال انه لم یکن نبی قبلی الا دل امته علی ما یعلمه
خیرا لهم ویحذرهم ما یعلمه شرا لهم وان امتکم هذه جعلت عافیتها فی اولها وان آخرها سیصیبهم بلاء
شدید وامور ینکرونها تجیء فتن یرقق بعضها لبعض تجیء الفتنة فیقول المؤمن هذه مهلکتی ثم تنکشف ثم تجیء الفتنة
فیقول المؤمن هذه هذه ثم تنکشف فمن سره منکم ان یزحزح عن النار وان یدخل الجنة فلتدرکه موتته وهو مؤمن
باللہ والیوم الآخر ولیأت الی الناس الذی یحب ان یؤتی الیه ومن بایع اماما فاعطاه صفقة یده وثمرة قلبه
فلیطعه ما استطاع فان جاء آخر ینازعه فاضربوا عنق الآخر قال فادخلت رأسی من بین الناس فقلت انشدک
باللہ انت سمعت هذا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال فاشار بیده الی اذنیه فقال سمعته اذنای ووعاه قلبی
قال فقلت هذا ابن عمک معاویة یعنی یأمرنا باکل اموالنا بیننا بالباطل وان نقتل انفسنا وقد قال اللہ تعالی
یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل قال فجمع یدیه فوضعهما علی جبهته ثم نکس هنیة ثم رفع
رأسه فقال اطعه فی طاعة اللہ واعصه فی معصیة اللہ واما سوابق ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنه فقد اخرج البخاری
عن عروة بن الزبیر قال سألت عبد اللہ بن عمرو عن اشد ما صنع المشرکون برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال
رأیت عقبة بن ابی معیط جاء الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم وهو یصلی فوضع رداءه فی عنقه فخنقه بها خنقا شدیدا فجاء
ابو بکر رضی اللہ عنه حتی دفعه عنه فقال اتقتلون رجلا ان یقول ربی اللہ وقد جاءکم بالبینات من ربکم

صفقه دست بر دست دیگر زدن در بیعت و مراد از ثمره قلب اخلاص در عهد و التزام آن ۱۲

ومن مسند أبي هريرة رضي الله عنه أما أن الخلافة في قريش فقد أخرج أحمد والشيخان وغيرهم عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقريش في هذا الشأن مسلمهم تبع لمسلمهم وكافرهم لكافرهم وأخرج أحمد من طريق ابن أبي ذئب عن سعيد المقبري عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن لقريش حقا ما حكموا فعدلوا وائتمنوا فأدوا واسترحموا فرحموا وأما ما يستدل به على خلافتهم من حديث الظلة فقد أخرجه الشيخان وغيرهما بطرق متعددة منها ما أخرجه أبو داود من طريق الزهري عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس قال كان أبو هريرة يحدث أن رجلا أتى إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال إني أرى الليلة ظلة ينطف منها السمن والعسل فأرى الناس يتكففون بأيديهم فالمستكثر والمستقل وأرى سببا واصلا من السماء إلى الأرض فأراك يا رسول الله أخذت به فعلوت ثم أخذ به رجل آخر فعلا به ثم أخذ به رجل آخر فعلا به ثم أخذ به رجل آخر فانقطع ثم وصل فعلا به قال أبو بكر بأبي أنت وأمي لتدعني فلأعبرنها فقال اعبرها فقال أما الظلة فظلة الإسلام وأما ما ينطف من السمن والعسل فهو القرآن لينه وحلاوته وأما المستكثر والمستقل فهو المستكثر من القرآن والمستقل منه وأما السبب الواصل من السماء إلى الأرض فهو الحق الذي أنت عليه تأخذ به فيعليك الله ثم يأخذ به بعدك رجل فيعلو به ثم يأخذ به رجل آخر فيعلو به ثم يأخذ به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به أي رسول الله لتحدثني أصبت أم أخطأت فقال أصبت بعضا وأخطأت بعضا قال أقسمت يا رسول الله لتحدثني ما الذي أخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقسم وأما ما يستدل به من حديث القليب فقد أخرج البخاري عن ابن شهاب قال أخبرني سعيد أن أبا هريرة أخبره أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا أنا نائم رأيتني على قليب وعليها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم أخذها ابن أبي قحافة فنزع منها ذنوبا أو ذنوبين وفي نزعه ضعف والله يغفر له ثم استحالت غربا فأخذها عمر بن الخطاب فلم أر عبقريا من الناس ينزع نزع ابن الخطاب حتى ضرب الناس بعطن وأخرج البخاري من حديث معمر عن همام عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بينا أنا نائم رأيت أني على حوض أسقي الناس فأتاني أبو بكر فأخذ الدلو من يدي ليريحني فنزع ذنوبين وفي نزعه ضعف والله يغفر له فأتى ابن الخطاب فأخذ منه فلم يزل ينزع حتى تولى الناس والحوض يتفجر وأما ما يستدل به على خلافتهم من العلامة التي ضربها النبي صلى الله عليه وسلم للخلافة الخاصة من أنها في المدينة فقد أخرج الحاكم من حديث هشيم عن العوام بن حوشب عن سليمان بن أبي سليمان عن أبيه عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الخلافة بالمدينة والملك بالشام وأما ما يستدل به على خلافتهم الخاصة من حديث القرون فقد أخرج أحمد وغيره من طرق منها طريق عبد الله بن شقيق عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير أمتي القرن الذي بعثت فيه ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم والله أعلم أقال الثالثة أم لا ثم يخلف قوم يحبون السمانة يشهدون قبل أن يستشهدوا وأما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من الخطبة التي خطبها النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته أخرج الترمذي من طريق داود بن يزيد الأودي عن أبيه عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لأحد عندنا يد إلا وقد كافيناه

ما خللا ابا بكر فان له عندنا يدا يكافيه الله بها يوم القيمة وما نفعني مال احد قط ما نفعني مال ابى بكر ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا الا وان صاحبكم خليل الله واخرج احمد عن طريق الاعمش عن ابى صالح عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما نفعني مال قط ما نفعني مال ابى بكر فبكى ابو بكر وقال هل انا ومالى الا لك يا رسول الله و اما سوا عيد الله الظاهرة على ايدى الخلفاء فقد اخرج الشيخان وغيرهما بطرق متعددة منها ما اخرج البخارى عن ايوب عن محمد عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال النبى صلى الله عليه وسلم اعطيت مفاتيح الكلم ونصرت بالرعب وبينما انا نائم البارحة اذ اتيت بمفاتيح خزائن الارض حتى وضعت فى يدى قال ابو هريرة ذهب رسول الله صلى الله عليه وسلم وانتم تنتقلونها واخرج الشيخان وغيرهما بطرق متعددة منها ما اخرج احمد عن الزهرى عن سعيد عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم اذا هلك كسرى فلا كسرى بعده واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده والذى نفس محمد بيده لتنفقن كنوزهما فى سبيل الله واما مناقب ابى بكر الصديق رضى الله عنه فقد اخرج البخارى عن الزهرى عن حميد بن عبد الرحمن عن ابى هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من انفق زوجين من شيء من الاشياء فى سبيل الله دعى من ابواب يعنى الجنة يا عبد الله هذا خير فمن كان من اهل الصلوة دعى من باب الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعى من باب الجهاد ومن كان من اهل الصدقة دعى من باب الصدقة ومن كان من اهل الصيام دعى من باب الصيام باب الريان فقال ابو بكر رضى الله عنه ما على هذا الذى يدعى من تلك الابواب من ضرورة وقال هل يدعى منها كلها احد يا رسول الله فقال نعم وارجو ان تكون منهم يا ابا بكر واخرج ابو داود من طريق عبد السلام بن حرب عن ابى خالد الدالانى عن ابى خالد مولى آل جعدة عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتانى جبرئيل فاخذ بيدى فارانى باب الجنة الذى يدخل فيه امتى فقال ابو بكر يا رسول الله وددت انى كنت معك حتى انظر اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انك يا ابا بكر اول من يدخل الجنة من امتى واما مناقب عمر بن الخطاب رضى الله عنه فقد اخرج البخارى عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان ابا هريرة قال بينا نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ قال بينا انا نائم رايتنى فى الجنة فاذا امرأة تتوضأ الى جانب قصر فقلت لمن هذا القصر قالوا لعمر فذكرت غيرته فوليت مدبرا فبكى عمر وقال اعليك اغار يا رسول الله واخرج البخارى عن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن ابى سلمة عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد كان فيما قبلكم من الامم ناس محدثون فان يك فى امتى احد فانه عمر وفى رواية له لقد كان فيما كان قبلكم من بنى اسرائيل رجال يكلمون من غير ان يكونوا انبياء فان يكن فى امتى منهم احد فعمر واخرج البخارى عن ابن شهاب عن سعيد وابى سلمة قالا سمعنا ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بينما راع فى غنمه عدا الذئب فاخذ منها شاة فطلبها حتى استنقذها فالتفت اليه الذئب فقال له من لها يوم السبع ليس لها راع غيرى فقال الناس سبحان الله فقال النبى صلى الله عليه وسلم فانى اؤمن به وابو بكر وعمر وما ثم ابو بكر وعمر وللبخارى فى رواية اخرى وبينما رجل يسوق بقرة قد حمل عليها فالتفتت اليه وكلمته فقالت انى لم اخلق لهذا ولكنى خلقت للحرث فقال الناس سبحان الله قال النبى صلى الله عليه وسلم انى اؤمن بذلك وابو بكر وعمر واما مناقب عثمان رضى الله عنه فقد اخرج ابن ماجة عن ابيه عبد الرحمن بن

ابی الزناد عن الاعرج عن ابی ہریرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لکل نبی رفیق فی الجنة ورفیقی فیہا عثمان
بن عفان واخرج ابن ماجة بہذا الاسناد ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لقی عثمان عند باب المسجد فقال یا عثمان ہذا
جبرئیل اخبرنی ان اللہ قد زوجک ام کلثوم بمثل صداق رقیة علی مثل صحبتہا واما ان عثمان یقتل مظلوما وانہ علی الحق
یوم یقتل فقد اخرج الحاکم من طریق موسی ومحمد ابراہیم بن عقبة قالوا حدثنا ابو امنا ابو حبیبة قال شہدت ابا ہریرة
وعثمان محصور فی الدار فقال ابو ہریرة سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول انہا ستکون فتنة واختلاف او
اختلاف وفتنة قال قلنا یا رسول اللہ فما تامرنا قال علیکم بالامیر واصحابہ واشار الی عثمان واخرج الحاکم من حدیث
ابی زرعة عن ابی ہریرة اشتری عثمان بن عفان الجنة من النبی صلی اللہ علیہ وسلم مرتین حیث حفر بئر رومة وحیث جہز
جیش العسرة واما ان ابا بکر صدیق وسائرہم شہداء فقد اخرج الترمذی من حدیث عبد العزیز بن محمد عن سہیل
عن ابیہ عن ابی ہریرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان علی حراء ہو وابو بکر وعمر وعثمان وعلی بن ابی طالب و
طلحة والزبیر فتحرکت الصخرة فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اہدأ انما علیک نبی او صدیق او شہید واما بشارة اہل
بدر بالجنة فقد اخرج ابو داؤد عن عاصم عن ابی صالح عن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اطلع اللہ
عز وجل علی اہل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم واما تعوذہ من الفتنة فقد اخرج الترمذی من حدیث عبد العزیز
بن محمد عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابیہ عن ابی ہریرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال بادروا بالاعمال فتنا
کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل مؤمنا ویمسی کافرا ویمسی مؤمنا ویصبح کافرا یبیع احدہم دینہ بعرض من الدنیا

ومن مسند ام المومنین عائشة رضی اللہ عنہا اما ما یستدل بہ علی خلافتہم من حدیث الاحجار فی

اساس المسجد فقد اخرج الحاکم من طریق احمد بن عبد الرحمن بن وہب عن عمہ عن یحیی بن ایوب عن ہشام بن عروة
عن ابیہ عن عائشة قالت اول حجر حملہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بکر حجرا آخر ثم حمل عمر حجرا آخر ثم حمل
عثمان حجرا آخر فقلت یا رسول اللہ الا تری الی ہؤلاء کیف یسعدونک فقال یا عائشة ہؤلاء الخلفاء من بعدی ہذا
حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاہ وانما اشتہر باسناد واہ وروایة محمد بن فضیل بن عطیة فلذلک ہجر واما ما یستدل
بہ علی خلافتہم من حدیث القرون فقد اخرج احمد بطریق غریب عن عبد اللہ البہی عن عائشة قالت سأل رجل رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ای الناس خیر قال القرن الذی انا فیہ ثم الثانی ثم الثالث اما قولہا فی خلافة الشیخین فقد اخرج
مسلم من حدیث ابن ابی ملیکة قال سمعت عائشة وسئلت من کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مستخلفا لو استخلفہ
قالت ابو بکر فقیل لہا ثم من بعد ابی بکر قالت عمر ثم قیل لہا من بعد عمر قالت ابو عبیدة بن الجراح ثم انتہت الی ہذا
واخرج الترمذی عن عبد اللہ بن شقیق قال قلت لعائشة ای اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان احب الی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم قالت ابو بکر قلت ثم من قالت عمر قلت ثم من قالت ابو عبیدة بن الجراح قال قلت ثم من فسکتت و
اما ما یستدل بہ علی خلافة الصدیق من قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم ادعی لی ابا بکر فقد اخرج مسلم من حدیث الزہری
عن عروة عن عائشة قالت قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی مرضہ ادعی لی ابا بکر اباک واخاک حتی اکتب کتابا

قالت أخاف ان يتمنى متمنٍّ ويقول قائل انا اولى ويأبى الله والمؤمنون الا ابا بكر واما ما يستدل به من خطبة النبي
صلى الله عليه وسلم قبيل وفاته فقد اخرج الترمذي عن الزهري عن عروة عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم
امر بسد الابواب الا باب ابي بكر واما ما يستدل به من حديث الامامة فقد اخرج الترمذي من حديث مالك بن انس
عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة
يا رسول الله ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل قالت فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس
قالت عائشة فقلت لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام في مقامك لم يسمع الناس من البكاء فأمر عمر فليصل بالناس
ففعلت حفصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انكن لانتن صواحب يوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت
حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا واخرج الترمذي عن القاسم بن محمد عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا ينبغي لقوم فيهم ابو بكر ان يؤمهم غيره واما مناقب ابي بكر الصديق رضي الله عنه فقد اخرج الترمذي من
حديث اسحق بن يحيى بن طلحة عن عمه اسحق بن طلحة عن عائشة ان ابا بكر دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انت
عتيق الله من النار فيومئذ سمي عتيقا واخرج الحاكم عن عائشة بنت طلحة عن عائشة ام المؤمنين قالت قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان ينظر الى عتيق من النار فلينظر الى ابي بكر واخرج الحاكم من حديث
معمر عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت لما اسري بالنبي صلى الله عليه وسلم الى المسجد الاقصى اصبح يتحدث
الناس بذلك فارتد ناس ممن كان آمنوا به وصدقوه وسعوا بذلك الى ابي بكر فقالوا هل لك الى صاحبك يزعم انه
اسري به الليلة الى بيت المقدس قال أوقال ذلك قالوا نعم قال لئن قال ذلك لقد صدق قالوا وتصدقه
انه ذهب الليلة الى بيت المقدس وجاء قبل ان يصبح قال نعم اني لاصدقه فيما هو ابعد من ذلك اصدقه بخبر السماء
في غدوة او روحة فلذلك سمي ابو بكر الصديق واما مناقب عمر بن الخطاب فقد اخرج مسلم من حديث ابراهيم بن
سعد عن ابيه سعد عن ابي سلمة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يقول قد كان يكون في الامم قبلكم محدثون
فان يكن في امتي منهم احد فان عمر بن الخطاب منهم واخرج ابن ماجه من حديث الزنجي بن خالد عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة واخرج الترمذي من حديث يزيد بن رومان عن عروة
عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبيان فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاذا حبشية تزفن والصبيان حولها فقال يا عائشة تعالي فانظري فجئت فوضعت لحيي على منكب رسول الله صلى الله عليه
وسلم فجعلت انظر اليها ما بين المنكب الى رأسه فقال لي اما شبعت اما شبعت قالت اقول لا لانظر منزلتي عنده اذ طلع عمر
قالت فارفض الناس عنها قالت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لانظر الى شياطين الجن والانس قد فروا من
عمر قالت فرجعت واما مناقب عثمان بن عفان رضي الله عنه فقد اخرج مسلم عن عطاء وسليمان ابني يسار وابي سلمة
بن عبد الرحمن ان عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مضطجعا في بيته كاشفا عن فخذيه او ساقيه فاستأذن
ابو بكر فأذن له وهو على تلك الحال فتحدث ثم استأذن عمر فأذن له وهو كذلك فتحدث ثم استأذن عثمان

يجالس رسول الله صلى الله عليه وسلم وسوى ثيابه قد خل فتحدث فلما خرج قالت عائشة دخل ابو بكر فلم تهتش له
ولم تباله ثم دخل عمر فلم تهتش له ولم تباله ثم دخل عثمان فجلست وسويت ثيابك فقال الا استحيي من رجل تستحيي منه الملئكة واخرج الترمذي
عن النعمان بن بشير عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله يقمصك قميصا فان ارادوك على خلعه
فلا تخلعه لهم ومن مسند انس بن مالك رضى الله عنه اما ان الخلافة فى قريش فقد اخرج احمد عن بكير
بن وهب الجزري قال قال لى انس بن مالك احدثك حديثا ما احدثه كل احد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قام
على باب البيت ونحن فيه فقال الائمة من قريش ان لهم عليكم حقا ولكم عليهم حقا مثل ذلك ما ان استرحموا
وان عاهدوا وفوا وان حكموا عدلوا ومن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملئكة والناس اجمعين واخرج احمد
عن انس قال دعا النبي صلى الله عليه وسلم الانصار ليقطع لهم البحرين فقالوا لا حتى تقطع لاخواننا من المهاجرين فقال
انكم ستلقون من بعدى اثرة فاصبروا حتى تلقونى واما الدليل على خلافتهم من جهة تفويض الصدقات اليهم من بعده
فقد اخرج الحاكم من طريق على بن جهر عن المختار بن فلفل عن انس بن مالك قال بعثنى بنو المصطلق الى رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقالوا سل لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى من ندفع صدقاتنا بعدك قال فاتيته فسألته فقال الى
الى بكر فاتيتهم فاخبرتهم قالوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بابى بكر حدث فالى من فاتيته فاخبرته فقال الى عمر
قالوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بعمر حدث فالى من فاتيته فسألته فقال الى عثمان فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا
ارجع فاسأله فان حدث بعثمان حدث فالى من فاتيته فسألته فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا
هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه واما ان ابا بكر صديق وسائرهم شهداء فقد اخرج البخارى عن يحيى عن سعيد
عن قتادة ان انس بن مالك حدثهم ان النبي صلى الله عليه وسلم صعد احدا وابو بكر وعمر وعثمان فرجف بهم فقال اثبت
احد فانما عليك نبى وصديق وشهيدان واما فضيلة الشيخين فقد اخرج الترمذى من حديث محمد بن كثير عن الاوزاعى
عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابى بكر وعمر هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين
والاخرين الا النبيين والمرسلين لا تخبرهما يا على واما فضائلهم مع غيرهم فقد اخرج احمد والترمذى عن معمر
عن قتادة عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارحم امتى بامتى ابو بكر واشدهم فى امر الله عمر
واصدقهم حياء عثمان بن عفان واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل وافرضهم زيد بن ثابت واقرأهم ابى بن كعب
ولكل امة امين وامين هذه الامة ابو عبيدة بن الجراح قال الترمذى وقد رواه ابو قلابة عن انس عن النبي صلى الله
عليه وسلم نحوه واما حديث الامامة فى اليوم الذى مات فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم بتقرير من رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقد اخرج البخارى عن ابن شهاب قال حدثنى انس بن مالك ان المسلمين بينما هم فى صلوة الفجر من يوم الاثنين
وابو بكر يصلى بهم لم يفجأهم الا رسول الله صلى الله عليه وسلم قد كشف ستر حجرة عائشة فنظر اليهم وهم صفوف فى الصلوة
ثم تبسم يضحك فنكص ابو بكر على عقبيه ليصل الصف وظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة
فقال انس وهم المسلمون ان يفتتنوا فى صلوتهم فرحا برسول الله صلى الله عليه وسلم فاشار اليهم بيده رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم ان ارشدوا صلوتکم ثم دخل الحجرة وارخی الستر واما منزلة الشیخین عنده صلی اللہ علیہ وسلم فقد اخرج الترمذی عن الحکم بن عطیة عن ثابت عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یخرج علی اصحابه من المهاجرین والانصار وهم جلوس وفیهم ابوبکر وعمر فلا یرفع الیه احد منهم بصره الا ابوبکر وعمر فانهما کانا ینظران الیه وینظر الیهما ویتبسمان الیه ویتبسم الیهما واما مناقب ابی بکر الصدیق فقد اخرج ابن ماجة من طریق معتمر بن سلیمان عن حمید عن انس قال قیل یا رسول اللہ ای الناس احب الیک قال عائشة قیل من الرجال قال ابوها واخرج احمد من حدیث جعفر بن سلیمان الضبعی عن ثابت عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان طیر الجنة کامثال البخت ترعی فی شجر الجنة فقال ابوبکر یا رسول اللہ ان هذه الطیر ناعمة قال اکلتها انعم منها قالها ثلثا وانی لارجو ان تکون ممن یاکل منها یا ابابکر واما مناقب عمر بن الخطاب فقد اخرج الترمذی من حدیث اسماعیل بن جعفر عن حمید عن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال دخلت الجنة فاذا انا بقصر من ذهب فقلت لمن هذا القصر قالوا لشاب من قریش فظننت انی انا هو فقلت ومن هو فقالوا عمر بن الخطاب واما تقرب الناس من اللہ تعالی بحب الشیخین فقد اخرج البخاری من حدیث حماد عن ثابت عن انس ان رجلا سأل النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن الساعة فقال متی الساعة قال وماذا اعددت لها قال لا شیء الا انی احب اللہ ورسوله قال انت مع من احببت قال انس فما فرحنا بشیء فرحنا بقول النبی صلی اللہ علیہ وسلم انت مع من احببت قال انس فانا احب النبی صلی اللہ علیہ وسلم وابابکر وعمر وارجو ان اکون معهم بحبی ایاهم وان لم اعمل بمثل اعمالهم **ومن مسند ابی سعید الخدری رضی اللہ عنه** اما الخطبة التی خطبها النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی مناقب ابی بکر رضی اللہ عنه قبیل موته فقد اخرج البخاری عن بسر بن سعید عن ابی سعید الخدری قال خطب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الناس وقال ان اللہ تبارک وتعالی خیر عبدا بین الدنیا وبین ما عنده فاختار ذلک العبد ما عند اللہ قال فبکی ابوبکر رضی اللہ عنه فعجبنا لبکائه ان یخبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن عبد خیر وکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم هو المخیر وکان ابوبکر رضی اللہ عنه اعلمنا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان من امن الناس علی فی صحبته وماله ابابکر ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر ولکن اخوة الاسلام ومودته لا یبقین فی المسجد باب الا سد الا باب ابی بکر واخرج الترمذی عن عبید بن حنین عن ابی سعید الخدری ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جلس علی المنبر فقال ان عبدا خیره اللہ بین ان یؤتیه من زهرة الدنیا ما شاء وبین ما عنده فاختار ما عنده ثم ذکر نحو ما تقدم واما مناقب عمر بن الخطاب فقد اخرج البخاری عن ابن شهاب عن ابی امامة بن سهل بن حنیف عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول بینا انا نائم رأیت الناس عرضوا علی وعلیهم قمص فمنها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلک وعرض علی عمر وعلیه قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول اللہ قال الدین واما بشارة الشیخین بالجنة والاشارة الی انهما من السابقین المقربین فقد اخرج الترمذی من طریق سالم بن ابی حفصة والاعمش وجماعة کلهم عن عطیة عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اهل الدرجات العلی لیراهم من تحتهم کما ترون النجم الطالع فی افق السماء وان ابابکر وعمر منهم

ذكر الثناء وأما أنهما منتظر الإمارة وأن أمر الله يتم بهما فقد أخرج الترمذي من حديث أبي الجحاف عن عطية عن أبي
سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي إلا وله وزيران من أهل السماء ووزيران من أهل الأرض
فأما وزيراي من أهل السماء فجبرئيل وميكائيل وأما وزيراي من أهل الأرض فأبو بكر وعمر وأما الدليل على خلافتهم من جهة
وقوع خلافتهم في مرتبة أمراء الخير فقد أخرج أحمد من حديث عبد الله البهي عن أبي سعيد أن رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال يكون عليكم أمراء تطمئن إليهم القلوب وتلين لهم الجلود ثم يكون عليكم أمراء تشمئز منهم القلوب وتقشعر
منهم الجلود فقال رجل أفلا نقاتلهم يا رسول الله قال لا ما أقاموا الصلاة **ومن مسند جابر بن عبد الله**
رضي الله عنه أما أن الخلافة لقريش فقد أخرج أحمد من حديث ابن جريج عن أبي الزبير عن جابر أن النبي صلى الله
عليه وسلم قال الناس تبع لقريش في الخير والشر وأما الدليل على خلافة الخلفاء فقد أخرج أحمد والحاكم من حديث
الزبيدي عن ابن شهاب عن عمرو بن أبان بن عثمان عن جابر بن عبد الله أنه كان يحدث أن رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال أري الليلة رجل صالح أن أبا بكر رضي الله عنه نيط برسول الله صلى الله عليه وسلم ونيط عمر بأبي بكر ونيط
عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند النبي صلى الله عليه وسلم قلنا أما الرجل الصالح فرسول الله صلى الله عليه وسلم وأما
ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم من نوط بعضهم ببعض فهم ولاة هذا الأمر الذي بعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم وأما
بشارتهم بالجنة فقد أخرج أحمد من حديث عبد الله بن محمد بن عقيل بن أبي طالب عن جابر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من أهل الجنة قال فطلع أبو بكر رضي الله عنه فهنأناه بما قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم لبث هنيهة ثم قال يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من أهل الجنة قال فطلع عمر رضي الله عنه قال
فهنأناه بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من أهل الجنة قال فطلع عثمان رضي
الله عنه قال فهنأناه بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من أهل الجنة اللهم إن شئت
جعلته عليا ثلث مرات قال فطلع علي رضي الله عنه وأما مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه فقد أخرج الحاكم عن محمد
بن المنكدر عن جابر قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم إذ جاءه وفد عبد القيس فتكلم بعضهم بكلام لغا في الكلام
فالتفت النبي صلى الله عليه وسلم إلى أبي بكر وقال يا أبا بكر سمعت ما قالوا قال نعم يا رسول الله وفهمته قال فأجبهم قال
فأجابهم أبو بكر بجواب وأجاد الجواب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا أبا بكر أعطاك الله الرضوان الأكبر
فقال بعض القوم وما الرضوان الأكبر يا رسول الله قال يتجلى الله لعباده في الآخرة عامة ويتجلى لأبي بكر خاصة وأما
مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد أخرج البخاري من حديث عبد العزيز بن الماجشون عن محمد بن المنكدر
عن جابر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم رأيتني دخلت الجنة فإذا أنا بالرميصاء امرأة أبي طلحة وسمعت خشفة
فقلت من هذا فقال هذا بلال ورأيت قصرا بفنائه جارية فقلت لمن هذا فقال لعمر فأردت أن أدخله فأنظر
إليه فذكرت غيرتك فقال عمر رضي الله عنه بأبي وأمي يا رسول الله أعليك أغار وأما مناقب عثمان فقد أخرج الحاكم
عن جابر بن عبد الله قال بينا نحن في بيت في نفر من المهاجرين منهم أبو بكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وعبد الرحمن

بن عوف وسعد بن ابی وقاص وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لینہض کل رجل منکم الی کفوہ فنہض النبی صلی اللہ
علیہ وسلم الی عثمان فاعتنقہ وقال انت ولیی فی الدنیا والآخرۃ واما بشارۃ اہل الحدیبیۃ بالجنۃ فقد اخرج
ابوداؤد من حدیث اللیث عن ابی الزبیر عن جابر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یدخل النار احد ممن بایع
تحت الشجرۃ وقد اخرج احمد من حدیث سفیان عن عمرو عن جابر قال کنا یوم الحدیبیۃ الفا واربعمائۃ فقال لنا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انتم الیوم خیر اہل الارض **مسانید المہاجرین من اصحاب رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم** اولہا **مسند عمار بن یاسر** اما فضل الشیخین وکونہما من السابقین المقربین وان ابابکر افضل من
عمر فقد اخرج ابویعلی من طریق حماد بن ابی سلیمان عن ابراہیم عن علقمۃ عن عمار بن یاسر قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا عمار اتانی جبرئیل انفا فقلت یا جبرئیل حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فی السماء فقال
یا محمد لو حدثتک بفضائل عمر مثل ما لبث نوح فی قومہ الف سنۃ الا خمسین عاما ما نفدت فضائل عمر وان عمر لحسنۃ من
حسنات ابی بکر واما سوابق ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ فقد اخرج البخاری عن ہمام قال سمعت عمارا یقول رأیت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وما معہ الا خمسۃ اعبد وامرأتان وابوبکر **ومن مسند حذیفۃ بن الیمان** رض اما ما یدل
علی خلافتہم من معاملۃ منتظر الامارۃ فقد اخرج الحاکم من حدیث عبد الملک بن عمیر عن ربعی بن حراش عن حذیفۃ
بن الیمان قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لقد ہممت ان ابعث الی الآفاق رجالا یعلمون الناس السنن
والفرائض کما بعث عیسی بن مریم الحواریین قیل لہ فاین انت عن ابی بکر وعمر قال انہ لا غنی لی عنہما انہما من الدین
کالسمع والبصر واما ان قولہما حجۃ وانہ یجب الاقتداء بہما فقد اخرج الحاکم من حدیث مسعر بن کدام عن عبد الملک بن
عمیر عن ربعی بن حراش عن حذیفۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر وعمر واہتدوا
بہدی عمار واذا حدثکم ابن ام عبد فصدقوہ وفی روایۃ الترمذی من حدیث سفیان عن عبد الملک بن عمیر عن مولی لربعی
عن ربعی بن حراش عن حذیفۃ قال کنا جلوسا عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال انی لا ادری ما قدر بقائی فیکم فاقتدوا
باللذین من بعدی واشار الی ابی بکر وعمر واہتدوا بہدی عمار وما حدثکم ابن مسعود فصدقوہ واما الدلالۃ علی خلافۃ
عمر وانہ غلق الفتنۃ فقد اخرج البخاری من حدیث الاعمش قال حدثنا شقیق قال سمعت حذیفۃ یقول بینما نحن جلوس
عند عمر اذ قال ایکم یحفظ قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الفتنۃ قال قلت فتنۃ الرجل فی اہلہ ومالہ وولدہ و
جارہ تکفرہا الصلوۃ والصدقۃ والامر بالمعروف والنہی عن المنکر قال لیس عن ہذا اسألک ولکن التی تموج کموج
البحر قال لیس علیک منہا بأس یا امیر المؤمنین ان بینک وبینہا بابا مغلقا قال عمر ایکسر الباب ام یفتح قال لا بل یکسر
قال عمر اذا لا یغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذیفۃ اکان عمر یعلم الباب قال نعم کما اعلم ان دون غد اللیلۃ وذلک انی
حدثتہ حدیثا لیس بالاغالیط فہبنا ان نسألہ من الباب فامرنا مسروقا فسألہ فقال من الباب قال عمر واخرج الحاکم
من حدیث سفیان عن منصور عن ربعی عن حذیفۃ قال کان الاسلام فی زمان عمر کالرجل المقبل لا یزداد الا قربا فلما
قتل عمر کان کالرجل المدبر لا یزداد الا بعدا واما الدلالۃ علی خلافۃ عثمان رضی اللہ عنہ وانہ اذا قتل لا یستقیم

امر الخلافة ابدا فقد اخرج الترمذي عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاري الاشهلي عن حذيفة بن اليمان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة حتى تقتلوا امامكم وتجتلدوا باسيافكم ويرث دنياكم شراركم اما قوله في الفارين على عثمان فقد اخرج الحاكم عن ربعي بن حراش قال انطلقت الى حذيفة بالمدائن ليالي سار الناس الى عثمان فقال يا ربعي ما فعل قومك قلت عن اي حاليهم تسأل قال من خرج منهم الى هذا الرجل فسميت له رجالا ممن خرج فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعة واستذل الامارة لقي الله ولا حجة له عنده واما الدلالة على ان عليا حقيق بالخلافة ولكن الامة لا تجتمع عليه فلذلك لم يستخلفه النبي صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الحاكم من طريق شريك بن عبد الله عن عثمان بن عمير عن شقيق بن سلمة عن حذيفة قال قالوا يا رسول الله لو استخلفت علينا قال ان استخلف عليكم خليفة فتعصوه ينزل العذاب قالوا لو استخلفت علينا عليا قال انكم لا تفعلون وان تفعلوا تجدوه هاديا مهديا يسلك بكم الطريق المستقيم واما ما يدل على خلافتهم من الترتيب الذي بينه النبي صلى الله عليه وسلم ولم يبينه فقد اخرج احمد في مسند النعمان بن بشير من حديث حبيب بن سالم عن النعمان بن بشير عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تكون النبوة فيكم ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون خلافة على منهاج النبوة ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون ملكا عاضا فتكون ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله ثم تكون ملكا جبرية فتكون ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون خلافة على منهاج النبوة ثم سكت و

من مسند ابي ذر رضي الله عنه اما التعريض الظاهر على خلافة الثلثة فقد ذكر المحب الطبري بروايات شتى عن سويد بن يزيد السلمي قال دخلت المسجد فرأيت ابا ذر جالسا فيه وحده فاغتنمت ذلك فذكر بعض القوم عثمان فقال لا اقول لعثمان ابدا الا خيرا لا اقول لعثمان ابدا الا خيرا لا اقول لعثمان ابدا الا خيرا بعد شيء رأيته عند رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت اتبع خلوات رسول الله صلى الله عليه وسلم اتعلم منه فخرج ذات يوم حتى انتهى الى موضع كذا وكذا فجلس فاتيته فسلمت عليه وجلست اليه فقال يا ابا ذر ما جاء بك قلت الله ورسوله اذ جاء ابو بكر فسلم وجلس عن يمين رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ابا بكر ما جاء بك قال الله ورسوله ثم جاء عمر فسلم وجلس عن يمين ابي بكر فقال يا عمر ما جاء بك قال الله ورسوله ثم جاء عثمان فسلم وجلس عن يمين عمر فقال يا عثمان ما جاء بك قال الله ورسوله قال فتناول النبي صلى الله عليه وسلم سبع حصيات او تسع حصيات فوضعهن في كفه فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد ابي بكر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد عمر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن واما ان عمر محدث تقتدي به فيما امر وسن فقد اخرج الحاكم من حديث هشام بن الغاز عن ابن عجلان ومحمد بن اسحق عن مكحول عن غضيف ابن الحارث عن ابي ذر قال مر فتى على عمر فقال عمر نعم الفتى قال فتبعه ابو ذر فقال يا فتى استغفر لي فقال يا ابا ذر استغفر لك وانت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

استغفر لي قال لا او تخبرني فقال انك مررت على عمر فقال نعم الفتى واني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه **ومن مسند مقداد بن الاسود** اما مواعيد الله تعالى
الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج احمد من حديث سليم بن عامر قال سمعت المقداد بن الاسود يقول سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يبقى على ظهر الارض بيت مدر ولا وبر الا ادخله الله كلمة الاسلام بعز عزيز او ذل ذليل
اما يعزهم الله فيجعلهم من اهلها او يذلهم فيدينون لها **ومن مسند خباب بن الارت** اما مواعيد الله عز وجل
الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج ابو يعلى من حديث اسماعيل عن قيس عن خباب قال شكونا الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم وهو متوسد بردة له في ظل الكعبة فقلنا الا تستنصر لنا فجلس محمرا وجهه فقال قد كان من قبلكم يؤخذ الرجل
فيحفر له في الارض ثم يجاء بالمنشار فيجعل فوق راسه ما يصرفه عن دينه او يمشط بامشاط الحديد ما دون لحمه من عظم
وعصب ما يصرفه عن دينه وليتمن الله هذا الامر حتى يسير الراكب من صنعاء الى حضرموت لا يخشى الا الله عز وجل
والذئب على غنمه ولكنكم تعجلون **ومن مسند بريدة الاسلمي** اما ان ابا بكر صديق وهما شهيدان فقد
اخرج احمد عن الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان جالسا
على حراء ومعه ابو بكر وعمر وعثمان فتحرك الجبل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حراء فانما عليك نبي او
صديق او شهيدان واما حديث القرون فقد اخرج احمد عن عبد الله بن خولة قال كنت اسير مع بريدة الاسلمي
فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول خير هذه الامة القرن الذي بعثت انا فيه ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم
ثم يكون قوم تسبق شهادتهم ايمانهم وايمانهم شهادتهم واما حديث الامامة فقد اخرج احمد عن عبد الملك بن عمير عن ابن بريدة
عن ابيه قال مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس فقالت عائشة يا رسول الله ان ابي رجل رقيق فقال مروا ابا بكر يصلي
بالناس فانكن صواحبات يوسف فام ابو بكر الناس واما مناقب عمر رضي الله عنه فقد اخرج احمد عن حسين بن واقد
عن عبد الله بن بريدة قال سمعت ابي يقول اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم فدعا بلالا فقال يا بلال بم سبقتني
الى الجنة ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتك امامي اني دخلت البارحة الجنة فسمعت خشخشتك فاتيت
على قصر من ذهب مرتفع مشرف فقلت لمن هذا القصر قالوا لرجل من العرب قلت انا عربي لمن هذا القصر
قالوا لرجل من المسلمين من امة محمد صلى الله عليه وسلم قلت فانا محمد لمن هذا القصر قالوا لعمر بن الخطاب فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لولا غيرتك لدخلت القصر فقال يا رسول الله ما كنت لاغار عليك وقال لبلال
بم سبقتني الى الجنة فقال ما احدثت الا توضأت وصليت ركعتين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بهذا
واخرج احمد عن حسين عن عبد الله بن بريدة عن ابيه ان امة سوداء اتت رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجع
من بعض مغازيه فقالت اني كنت نذرت ان ردك الله صالحا ان اضرب عندك بالدف قال ان كنت فعلت
فافعلي وان كنت لم تفعلي فلا تفعلي فضربت ودخل ابو بكر وهي تضرب ودخل غيره وهي تضرب ثم دخل عمر فجعلت دفها
خلفها وهي مقنعة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشيطان ليفرق منك يا عمر انا جالس ههنا فدخل

يقولا وقلنا ان دخلت فعلت فعلت واخلفت **ومن مسند عقبة بن عامر** اما ان عمر محدث يقتدى برأيه فقد
اخرج الترمذي عن مشرح بن هاعان عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان نبي بعدي
لكان عمر بن الخطاب واما المواعيد الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج احمد عن ابي الخير عن عقبة بن عامر
الجهني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوما فصلى على اهل احد صلوته على الميت ثم خرج الى المنبر فقال
اني فرط لكم واني شهيد عليكم واني والله لأنظر الى حوضي الآن واني قد اعطيت مفاتيح خزائن الارض واني والله
ما اخاف عليكم ان تشركوا بعدي ولكني اخاف عليكم ان تنافسوا فيها واخرج احمد من حديث عمرو بن الحارث
عن ابي علي عن عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ستفتح عليكم ارضون ويكفيكم الله عز وجل
فلا يعجز احدكم ان يلهو باسهمه **ومن مسند سفينة** اما ما يدل على خلافة الاربعة من ضرب المدة الواقعة
عليهم فقد اخرج الترمذي من حديث سعيد بن جمهان قال حدثني سفينة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخلافة
في امتي ثلثون سنة ثم ملك بعد ذلك ثم قال لي سفينة امسك خلافة ابي بكر ثم قال وخلافة عمر وخلافة عثمان ثم
قال امسك خلافة علي فوجدناها ثلثين سنة قال سعيد فقلت له ان بني امية يزعمون ان الخلافة فيهم قال
كذبوا بنو الزرقاء بل هم ملوك شر الملوك واما ما يدل على خلافة الثلثة من رؤيا الميزان فقد اخرج الحاكم عن سعيد
بن جمهان عن سفينة مولى ام سلمة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى الصبح اقبل على اصحابه فقال ايكم
رأى رؤيا فقال رجل انا يا رسول الله كان ميزانا نزل به من السماء فوضعت في كفة ووضع ابو بكر في كفة اخرى فرجحت
بابي بكر فرفعت وترك ابو بكر مكانه فجيئ بعمر بن الخطاب فوضع في الكفة الاخرى فرجح ابو بكر ثم رفع ابو بكر ووضع
عثمان فرجح به ثم رفع عمر ورفع الميزان قال فتغير وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون
عاما ثم يكون ملك قال سعيد بن جمهان فقال لي سفينة امسك سنتي ابي بكر وعشر عمر وثنتي عشرة عثمان وستا علي
ومن مسند عرباض بن سارية اما وجوب اتباع سنن الخلفاء الراشدين فقد اخرج ابن ماجه من حديث
عبد الرحمن بن مهدي عن معاوية بن صالح عن ضمرة بن حبيب عن عبد الرحمن بن عمرو السلمي انه سمع العرباض بن سارية
يقول وعظنا رسول الله صلى الله عليه وسلم موعظة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فقلنا يا رسول الله ان
هذه لموعظة مودع فماذا تعهد الينا قال قد تركتكم على البيضاء ليلها كنهارها لا يزيغ عنها بعدي الا هالك من يعش
منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بما عرفتم من سنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ
وعليكم بالطاعة وان عبدا حبشيا فانما المؤمن كالجمل الانف حيثما قيد انقاد واما مواعيد الله الظاهرة على
ايدي الخلفاء فقد اخرج احمد من طريق اسماعيل بن عياش عن ضمضم عن شريح بن عبيد قال قال العرباض بن
سارية كان النبي صلى الله عليه وسلم يخرج الينا وعلينا الخوتكية فيقول لو تعلمون ما ذخر لكم ما حزنتم على ما زوي
عنكم وليفتحن لكم فارس والروم **ومن مسند عبد الرحمن بن غنم الاشعري** اما تصويب رأي الشيخين
وان رأيهما حجة والاشارة الى خلافتهما فقد اخرج احمد من حديث عبد الحميد بن بهرام عن شهر بن حوشب عن

عبد الرحمن بن غنم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر وعمر لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما واما ان الخلافة
حق المهاجرين الاولين دون الطلقاء فقد اخرج ابو عمر في الاستيعاب ان عبد الرحمن بن غنم عاتب ابا هريرة وابا
الدرداء بحمص اذ انصرفا من عند علي رسولين لمعوية وكان مما قال لهما عجبا منكما كيف جاز عليكما ما جئتما به تدعوان
عليا ان يجعلها شورى وقد علمتما انه قد بايعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق وان من رضيه
خير ممن كرهه ومن بايعه خير ممن لم يبايعه واي مدخل لمعوية في الشورى وهو من الطلقاء الذين لا يجوز لهم الخلافة
وهو وابوه من رؤس الاحزاب فندما على مسيرهما وتابا بين يديه **ومن مسند ابي اروى الدوسي** رضي الله عنه
اما ما يدل على فضلهما وان هما عيبة الله لنبيه يظهر على ايديهما فقد اخرج الحاكم من طريق سهيل بن ابي صالح
ومحمد بن ابراهيم عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي اروى الدوسي قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم
فاطلع ابوبكر وعمر رضي الله عنهما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحمد لله الذي ايدني بهما **ومن مسند ابي امامة
الباهلي** رض اخرج الحاكم من حديث موسى بن عمير قال سمعت مكحولا يقول وسأله رجل عن قول الله عز وجل فان الله
هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين قال حدثني ابو امامة انه قال الله مولاه وجبريل وصالح المؤمنين ابوبكر وعمر
ومن مسند سالم بن عبيد الاشجعي رض حديثه في امامة ابي بكر الصديق رض اخرج ابن ماجة من حديث
نبيط بن شريط عن سالم بن عبيد قال اغمي على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فقال احضرت الصلوة
قالوا نعم قال مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس ثم اغمي عليه فافاق فقال احضرت الصلوة قالوا نعم
قال مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة ان ابي رجل اسيف فاذا قام مقامك
يبكي لا يستطيع فلو امرت غيره ثم اغمي عليه فافاق فقال مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس فانكن
صواحب يوسف قال فامر بلال فاذن وامر ابوبكر فصلى بالناس ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وجد خفة فقال
انظروا الي من اتكئ عليه فجاءت بريرة ورجل آخر فاتكئ عليهما فلما راه ابوبكر ذهب لينكص فاومأ اليه ان اثبت مكانك
ثم جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم الى جنب ابي بكر حتى قضى ابوبكر صلوته ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبض **ومن
مسند عرفجة الاشجعي** رض اما حديث الوزن فقد اخرج ابو عمر عن قطبة بن مالك عن عرفجة الاشجعي قال صلى
بنا النبي صلى الله عليه وسلم الفجر ثم جلس فقال وزن اصحابي الليلة وزن ابوبكر فوزن ثم وزن عمر فوزن ثم
وزن عثمان فخف وهو رجل صالح **ومن مسند عياض بن حمار المجاشعي** رض حديثه في ان الله نظر
الى اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم فقد اخرج مسلم عن عياض بن حمار المجاشعي ان رسول الله صلى الله عليه و
سلم قال ذات يوم في خطبته الا ان ربي امرني ان اعلمكم ما جهلتم مما علمني يومي هذا كل مال نحلته عبدا حلال واني
خلقت عبادي حنفاء كلهم وانهم اتتهم الشياطين فاجتالتهم عن دينهم وحرمت عليهم ما احللت لهم وامرتهم ان
يشركوا بي ما لم انزل به سلطانا وان الله نظر الى اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقايا من اهل الكتاب
وقال انما بعثتك لابتليك وابتلي بك وانزلت عليك كتابا لا يغسله الماء تقرأه نائما ويقظان وان الله امرني

ان أخرني قريشاً فقلت رب اذا يثلغوا رأسي فيدعوه خبزة قال استخرجهم كما أخرجوك واغزهم نغزك وأنفق فسننفق
عليك وابعث جيشاً نبعث خمسة مثله وقاتل بمن أطاعك من عصاك الحديث ومن مسند ربيعة بن كعب الأسلمي
حديثه في منزلة أبي بكر الصديق رضي الله عنه عند النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه أخرج احمد من حديث أبي عمران
الجوني عن ربيعة الأسلمي فذكر حديثاً طويلاً آخره ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم أعطاني بعد ذلك ارضاً وأعطى
أبا بكر ارضاً وجاءت الدنيا فاختلفنا في عذق نخلة فقلت انها في حدي وقال ابو بكر هي في حدي فكان بيني وبين أبي بكر كلام فقال لي أبو بكر
كلمة كرهها وندم فقال لي يا ربيعة رد علي مثلها حتى تكون قصاصاً قال قلت لا أفعل فقال لي أبو بكر لتقولن لي
أو لأستعدين عليك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت ما أنا بفاعل قال ورفض الأرض وانطلق أبو بكر رضي الله عنه
الى النبي صلى الله عليه وسلم وانطلقت أتلوه فجاء ناس من أسلم فقالوا لي رحم الله أبا بكر في أي شيء يستعدي
عليك رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو قال لك ما قال فقلت أتدرون من هذا هذا أبو بكر الصديق هذا ثاني
اثنين وهذا ذو شيبة المسلمين اياكم لا يلتفت فيراكم تنصروني عليه فيغضب فيأتي رسول الله صلى الله عليه وسلم
فيغضب لغضبه فيغضب الله عز وجل لغضبهما فيهلك ربيعة قالوا ما تأمرنا قال ارجعوا فانطلق أبو بكر رضي الله عنه
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فتبعته وحدي حتى أتى النبي صلى الله عليه وسلم فحدثه الحديث كما كان فرفع
الي رأسه فقال يا ربيعة ما لك وللصديق قلت يا رسول الله كان كذا قال لي كلمة كرهها فقال لي قل كما
قلت حتى يكون قصاصاً فأبيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أجل فلا ترد عليه ولكن قل غفر الله لك يا أبا بكر
فقلت غفر الله لك يا أبا بكر قال الحسن فولى أبو بكر رضي الله عنه وهو يبكي ومن مسند أبي برزة الأسلمي رض
حديثه في امامة قريش أخرج احمد عن سيار بن سلامة قال دخلت مع أبي على أبي برزة الأسلمي فقال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الأمراء من قريش الأمراء من قريش الأمراء من قريش لكم عليهم حق ولهم عليكم
حق ما فعلوا ثلاثاً ما حكموا فعدلوا واسترحموا فرحموا وعاهدوا فوفوا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة
والناس أجمعين ومن مسند عمرو بن عبسة رض حديثه في تقدم أبي بكر الصديق في الاسلام أخرج احمد من حديث
سليم بن عامر وغيره عن عمرو بن عبسة قال أتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو بعكاظ فقلت من تبعك على
هذا الأمر فقال حر وعبد ومعه أبو بكر وبلال فقال لي ارجع حتى يمكن الله عز وجل لرسوله وأخرج احمد من طريق
عبد الرحمن بن أبي عبد الرحمن عن عمرو بن عبسة قال أتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت من تابعك على أمرك هذا
قال حر وعبد يعني أبا بكر وبلالاً وكان عمرو يقول بعد ذلك فلقد رأيتني واني لربع الاسلام ومن مسند سلمان
الفارسي رض قوله في فضل عمر رضي الله عنه أخرج الحاكم من طريق عمران بن خالد الخزاعي البناني عن انس بن
مالك قال دخل سلمان الفارسي على عمر بن الخطاب رضي الله عنهما وهو متكئ على وسادة فألقاها له فقال سلمان صدق الله
ورسوله فقال عمر حدثنا يا أبا عبد الله قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو متكئ على وسادة فألقاها الي
ثم قال لي يا سلمان ما من مسلم يدخل على أخيه المسلم فيلقي له وسادة اكراماً له الا غفر الله له ومن مسند

ذي مخمر حديثه في خلافة قريش أخرج احمد عن ابي حي عن ذي مخمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال كان هذا الامر في حمير فنزعه الله عز وجل منهم فجعله في قريش وسيعود اليهم ومن
مسند عوف بن مالك الاشجعي رض حديث في صفة الخلافة الراشدة أخرج مسلم عن عوف بن مالك
الاشجعي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خيار ائمتكم الذين تحبونهم ويحبونكم وتصلون عليهم ويصلون عليكم و
شرار ائمتكم الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم ويلعنونكم قال قلنا يا رسول الله أفلا ننابذهم عند ذلك قال لا ما أقاموا
فيكم الصلوة لا ما أقاموا فيكم الصلوة الا من ولي عليه وال فراه يأتي شيئا من معصية الله تعالى فليكره ما يأتي من معصية الله تعالى
ولا ينزعن يدا من طاعته واخرج ابو عمر عن عبد الملك بن عمير قال حدثني ابو بردة اخي عن عوف بن مالك الاشجعي
انه رأى في المنام كان الناس جمعوا فاذا فيهم رجل فرعهم فهو فوقهم ثلاث اذرع قال فقلت من هذا قال عمر
قلت لم قالوا لان فيه ثلاث خصال لانه لا يخاف في الله لومة لائم وانه خليفة مستخلف وشهيد مستشهد قال فاتى
ابا بكر فقصها عليه فارسل الى عمر فدعاه ليبشره قال فجاء عمر قال فقال لي ابو بكر اقصص رؤياك قال فلما
بلغت خليفة مستخلف زبرني عمر وكهرني وقال اسكت تقول هذا وابو بكر حي قال فلما كان بعد وولي عمر مررت
بالشام وهو على المنبر قال فدعاني وقال اقصص رؤياك فقصصتها فلما قلت له لا يخاف في الله لومة لائم قال
اني لارجوا ان يجعلني الله منهم قال فلما قلت خليفة مستخلف قال قد استخلفني الله فسأله ان يعينني على ما ولاني
فلما ان ذكرت شهيد مستشهد قال اني لي بالشهادة وانا بين اظهركم تغزون ولا اغزو ثم قال بلى يأتي الله
بها ان شاء الله ومن مسند عبد الله بن مغفل المزني حديثه في حب الصحابة أخرج احمد عن عبد الله بن عبد الرحمن
عن عبد الله بن مغفل المزني قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحابي لا تتخذوهم غرضا بعدي فمن احبهم
فبحبي احبهم ومن ابغضهم فببغضي ابغضهم ومن اذاهم فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله ومن اذى الله
اوشك ان يأخذه ومن مسند حفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم حديثها في فضل
عثمان أخرج احمد من حديث ابن جريج عن ابي خالد عن عبد الله بن ابي سعيد المزني قال حدثتني حفصة ابنة عمر
بن الخطاب قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم قد وضع ثوبا بين فخذيه فجاء ابو بكر فاستأذن
فاذن له وهو على هيئته ثم جاء عمر فاستأذن فاذن له ثم ناس من اصحابه والنبي صلى الله عليه وسلم على هيئته
ثم جاء عثمان فاستأذن فاذن له فاخذ ثوبه فتجلله فتحدثوا ثم خرجوا قلت يا رسول الله جاء ابو بكر وعمر وعلي و
سائر اصحابك وكنت على هيئتك فلما جاء عثمان تجللت بثوبك فقال الا استحيي ممن تستحيي منه الملئكة وحديثها في
بشارة اهل بدر والحديبية أخرج مسلم عن حفصة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لارجوا ان لا يدخل
النار ان شاء الله احد شهد بدرا والحديبية قلت يا رسول الله أليس قد قال الله وان منكم الا واردها قال فسمعته
يقول ثم ننجي الذين اتقوا وفي رواية لا يدخل النار ان شاء الله من اصحاب الشجرة احد الذين بايعوا تحتها
مسانيد الانصار من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من مسند معاذ بن جبل في استخلاف

من ابی ثعلبة ومعاذ بن جبل عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم ملكا عضوضا ثم كائن جبرية وعتوا وفسادا في الارض يستحلون الحرير والفروج والخمور ويرزقون على ذلك وينصرون حتى يلقوا الله رواه البيهقي في شعب الايمان **ومن مسند ابي بن كعب** حديثه في فضل عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم من حديث يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب عن ابي بن كعب قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اول من يعانقه الحق يوم القيامة عمر واول من يصافحه الحق يوم القيامة عمر واول من يؤخذ بيده فينطلق به الى الجنة عمر بن الخطاب رضي الله عنه **ومن مسند ابي ايوب الانصاري** حديثه في فتوح الامصار اخرج الحاكم عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن ابي ايوب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني رأيت في المنام غنما سودا دخلت فيها غنم عفر يا ابا بكر اعبرها فقال ابو بكر يا رسول الله هي العرب تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم هكذا عبرها الملك سحر **ومن مسند ابي الدرداء** حديثه في التعريض على خلافة الشيخين اخرج الحاكم عن سعيد بن جبير عن ابي الدرداء قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبة خفيفة فلما فرغ من خطبته قال يا ابا بكر قم فاخطب فقام ابو بكر فخطب فقصر دون النبي صلى الله عليه وسلم فلما فرغ ابو بكر من خطبته قال يا عمر قم فاخطب فقام عمر رضي الله عنه فخطب فقصر دون النبي صلى الله عليه وسلم ودون ابي بكر وحديثه في منزلة ابي بكر الصديق رضي الله عنه عند النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه اخرج البخاري عن بسر بن عبيد الله عن عائذ الله ابي ادريس عن ابي الدرداء قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ اقبل ابو بكر آخذا بطرف ثوبه حتى ابدى عن ركبته فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما صاحبكم فقد غامر فسلم وقال اني كان بيني وبين ابن الخطاب شيء فاسرعت اليه ثم ندمت فسألته ان يغفر لي فابى علي فاقبلت اليك فقال يغفر الله لك يا ابا بكر ثلثا ثم ان عمر ندم فاتى منزل ابي بكر فسأل أثم ابو بكر فقالوا لا فاتى النبي صلى الله عليه وسلم فجعل وجه النبي صلى الله عليه وسلم يتمعر حتى اشفق ابو بكر فجثا على ركبتيه فقال يا رسول الله والله انا كنت اظلم مرتين فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله بعثني اليكم فقلتم كذبت وقال ابو بكر صدق وواساني بنفسه وماله فهل انتم تاركو لي صاحبي مرتين فما اوذي بعدها **ومن مسند اسيد بن حضير** حديثه في منزلة ابي بكر رضي الله عنه عند الصحابة اخرج البخاري عن مالك عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة في قصة نزول آية التيمم فقال اسيد بن الحضير ما هي باول بركتكم يا آل ابي بكر وقوله ان الاثرة لا تكون الا بعد عمر اخرج ابو يعلى من طريق محمود بن لبيد عن ابن شفيع وكان طبيبا عن اسيد بن حضير سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انكم ستلقون اثرة بعدي فلما كان عمر بن الخطاب قسم حللا بين الناس فبعث الي منها بحلة فاستصغرتها فاعطيتها ابني فبينا انا اصلي اذ مر بي شاب من قريش عليه حلة من تلك الحلل يجرها فذكرت قول رسول الله صلى الله عليه وسلم انكم ستلقون اثرة بعدي فقلت صدق الله ورسوله فانطلق رجل الى عمر فاخبره فجاء وانا اصلي فقال صل يا اسيد فلما قضيت صلوتي قال كيف قلت فاخبرته فقال تلك حلة بعثت بها الى فلان وهو بدري احدي عقبي فاتاه هذا الفتى فابتاعها منه فلبسها فظننت ان ذلك يكون في زماني قلت قد والله يا امير المؤمنين

فليتمنت ان ذاك لا يكون في زمانك **ومن مسند زيد بن ثابت** رض قوله ان المهاجرين اولى بالخلافة من غيرهم اخرج الحاكم من حديث وهيب عن داود بن ابي هند عن ابي نضرة عن ابي سعيد الخدري قال لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا منا فنرى ان يلي هذا الامر رجلان احدهما منكم والآخر منا قال فتتابعت خطباء الانصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين ونحن انصاره كما كنا انصار رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام ابو بكر رضي الله عنه فقال جزاكم الله خيرا يا معشر الانصار وثبت قائلكم ثم قال اما لو فعلتم غير ذلك لما صالحناكم ثم اخذ زيد بن ثابت بيد ابي بكر فقال هذا صاحبكم فبايعوه ثم انطلقوا فلما قعد ابو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير عليا فسأل عنه فقام ناس من الانصار فاتوا به فقال ابو بكر ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وختنه اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام فسأل عنه حتى جاءوا به فقال ابن عمة رسول الله صلى الله عليه وسلم وحواريه اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل قوله فبايعاه هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه **ومن مسند زيد بن خارجة** رض تكلمه بعد موته بفضائل الثلثة اخرج ابو عمر من طريق سليمان بن بلال عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان زيد بن خارجة الانصاري ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي في زمن عثمان بن عفان فسجي بثوب ثم انهم سمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال احمد احمد في الكتاب الاول صدق صدق ابو بكر الصديق الضعيف في نفسه القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت اربع وبقيت سنتان اتت الفتن واكل الشديد الضعيف وقامت الساعة وسيأتيكم خبر بئر اريس وما بئر اريس قال يحيى بن سعيد قال سعيد بن المسيب ثم هلك رجل من بني خطمة فسجي بثوب فسمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال ان اخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق قال ابو عمر ذكر وفاته في خلافة عثمان وقد عرض مثل قصته لاخي ربعي بن حراش **ومن مسند رفاعة بن رافع الزرقي** حديثه في فضل اهل بدر اخرج البخاري عن رفاعة بن رافع قال جاء جبريل الى النبي صلى الله عليه وسلم قال ما تعدون اهل بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلمة نحوها قال وكذلك من شهد بدرا من الملئكة **ومن مسند رافع بن خديج** حديثه في فضل اهل بدر اخرج ابن ماجه من حديث سفيان عن يحيى بن سعيد عن عباية بن رفاعة عن جده رافع بن خديج قال جاء جبريل او ملك الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما تعدون من شهد بدرا فيكم قالوا خيارنا قال كذلك هم عندنا خيار الملئكة **ومن مسند ابي سعيد بن المعلى** حديثه في الخطبة التي خطبها النبي صلى الله عليه وسلم في مناقب ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج الترمذي عن عبد الملك بن عمير عن ابن المعلى عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب يوما فقال ان رجلا صالحا خيره ربه بين ان يعيش في الدنيا ما شاء ان يعيش ويأكل في الدنيا ما شاء ان يأكل وبين لقاء ربه فاختار لقاء ربه قال فبكى ابو بكر فقال اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم الا تعجبون

من هذا الشيخ اذ ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلا صالحا خيره ربه بين الدنيا وبين لقاء ربه فاختار لقاء ربه قال فكان ابو بكر
اعلمهم بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر بل نفديك بآبائنا وامهاتنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما من الناس احد امن الينا في صحبته وذات يده من ابن ابي قحافة ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابن ابي قحافة خليلا
ولكن ود واخاء ايمان مرتين او ثلثا وان صاحبكم خليل الله ومن **مسند براء بن عازب** رضي حديثه في فتوح الممالك
اخرج ابو يعلى عن ابي عبد الله ميمون عن البراء قال امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بحفر الخندق قال فعرض لنا صخرة
لا يأخذ فيها المعاول فشكوا ذلك الى النبي صلى الله عليه وسلم قال فاخذ المعول قال وأحسبه قال ووضع ثوبه فضرب ضربة وقال
بسم الله فكسر ثلث الصخرة ثم قال الله اكبر اعطيت مفاتيح الشام اني لانظر الى قصورها الحمر من مكاني هذا ثم قال
بسم الله وضرب اخرى فكسر ثلثها وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح فارس والله اني لانظر الى المدائن وقصرها الابيض
من مكاني هذا ثم قال بسم الله وضرب اخرى وكسر بقية الحجر وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح اليمن والله اني لانظر
الى مفاتيح صنعاء من مكاني هذا ومن **مسند ام حرام الانصارية** حديثها في الوعد بغزوة البحر التي
في زمن عثمان رضي الله عنه اخرج البخاري عن خالد بن معدان ان عمير بن الاسود العنسي حدثه انه اتى عبادة
بن الصامت رضي الله عنه وهو نازل في ساحل حمص وهو في بناء له ومعه ام حرام قال عمير فحدثتنا ام حرام
رضي الله عنها انها سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اول جيش من امتي يغزون البحر قد اوجبوا قالت
ام حرام قلت يا رسول الله انا فيهم قال انت فيهم قالت ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم اول جيش من امتي يغزون
مدينة قيصر مغفور لهم فقلت انا فيهم يا رسول الله قال لا ومن **مسند سهل بن سعد الساعدي** رضي حديثه في
اثبات الصديقية لابي بكر والشهادة لهما اخرج ابو يعلى عن عبد الرزاق عن معمر عن ابي حازم عن سهل بن
سعد ان احدا ارتج وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت
احد ما عليك الا نبي او صديق او شهيدان وحديثه في منزلة ابي بكر عند النبي صلى الله عليه وسلم اخرج ابو يعلى
عن حماد بن زيد عن ابي حازم عن سهل بن سعد قال كان قتال بين بني عمرو بن عوف فاتاهم النبي صلى الله عليه وسلم
ليصلح بينهم وقد صلى الظهر فقال لبلال ان حضرت صلوة العصر ولم آت فمر ابا بكر فليصل بالناس فلما حضرت صلوة
العصر اذن بلال ثم اقام وقال يا ابا بكر تقدم فتقدم ابو بكر فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم يشق الصفوف فلما رءاه
رسول الله صلى الله عليه وسلم صفحوا يعني التصفيق قال وكان ابو بكر اذا دخل في صلوة لم يلتفت فلما رأى التصفيق
لا يمسك عنه التفت فرأى رسول الله صلى الله عليه وسلم خلفه فاومأ اليه النبي صلى الله عليه وسلم ان امض فلبث ابو بكر
هنيهة يحمد الله على قول رسول الله صلى الله عليه وسلم امض ثم مشى ابو بكر القهقرى يعني على عقبيه فلما رأى ذلك
النبي صلى الله عليه وسلم تقدم فصلى بالقوم صلوتهم فلما قضى صلوته قال يا ابا بكر ما منعك اذ اومأت اليك الا
تكون مضيت قال ابو بكر لم يكن لابن ابي قحافة ان يؤم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال للناس اذا نابكم في صلوتكم شيء
فليسبح الرجال وليصفق النساء ومن **مسند نعمان بن بشير** حديثه في القرون الثلثة اخرج احمد من حديث

عاصم بن بهدلة عن خيثمة والشعبي عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يأتي قوم تسبق ايمانهم شهاداتهم وشهاداتهم ايمانهم **ومن مسند عويم بن ساعدة** حديثه في النهي عن سب الصحابة وبيان فضيلتهم اخرج الحاكم من حديث عبد الرحمن بن سالم بن عبد الرحمن ابن عويم بن ساعدة عن ابيه عن جده عن عويم بن ساعدة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى اختارني واختار لي اصحابا فجعل لي منهم وزراء وانصارا واصهارا فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين ولا يقبل منه يوم القيمة صرف ولا عدل **ومن مسند شداد بن اوس** حديثه في فتوح الامصار اخرج احمد عن عبد الرزاق عن معمر عن ايوب عن ابي الاشعث عن ابي اسماء الرحبي عن شداد بن اوس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز وجل زوى لي الارض حتى رايت مشارقها ومغاربها وان ملك امتي سيبلغ ما زوي لي منها واني اعطيت الكنزين الابيض والاحمر واني سألت ربي عز وجل ان لا يهلك امتي بسنة عامة وان لا يسلط عليهم عدوا من غيرهم فيهلكهم وان لا يلبسهم شيعا ولا يذيق بعضهم بأس بعض قال يا محمد اني اذا قضيت قضاء فانه لا يرد واني قد اعطيتك لامتك ان لا اهلكهم بسنة عامة ولا اسلط عليهم عدوا من غيرهم فيهلكوهم بعامة حتى يكون بعضهم يهلك بعضهم بعضا يقتل بعضهم بعضا ويسبي بعضهم بعضا قال وقال النبي صلى الله عليه وسلم واني لا اخاف على امتي الا الائمة المضلين فاذا وضع السيف في امتي لم يرفع عنهم الى يوم القيمة **ومن مسند حسان بن ثابت رض** شعره في الثناء على ابي بكر رضي الله عنه اخرج الحاكم من حديث غالب بن عبد الله عن ابيه عن جده حبيب بن حبيب قال شهدت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لحسان بن ثابت قلت في ابي بكر شيئا قل حتى اسمع قال قلت ؎ وثاني اثنين في الغار المنيف وقد + طاف العدو به اذ صعد الجبلا + وكان حب رسول الله قد علموا + من الخلائق لم يعدل به بدلا فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرج الحاكم من حديث مجالد بن سعيد قال سئل الشعبي من اول من اسلم فقال اما سمعت قول حسان ؎ اذا تذكرت شجوا من اخي ثقة + فاذكر اخاك ابا بكر بما فعلا + خير البرية اتقاها واعدلها + بعد النبي واوفاها بما حملا + الثاني التالي المحمود مشهده + واول الناس منهم صدق الرسلا + واخرج ابو عمر من حديث ابي بكر بن ابي شيبة قال حدثنا شيخ لنا قال حدثنا مجالد عن الشعبي قال سألت ابن عباس او سئل اي الناس كان اول اسلاما قال اما سمعت قول حسان بن ثابت ؎ اذا تذكرت شجوا من اخي ثقة + فاذكر اخاك ابا بكر بما فعلا + خير البرية اتقاها واعدلها + بعد النبي واوفاها بما حملا + الثاني التالي المحمود مشهده + واول الناس منهم صدق الرسلا + قال ابو عمر وروي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لحسان هل قلت في ابي بكر شيئا قال نعم وانشده هذه الابيات وفيها بيت رابع وهو ؎ وثاني اثنين في الغار المنيف وقد + طاف العدو به اذ صعد الجبلا + فسر النبي صلى الله عليه وسلم بذلك وقال احسنت يا حسان وقد روي فيها بيت خامس ؎ وكان حب رسول الله قد علموا + خير البرية لم يعدل به رجلا **ومن مسند ابي الهيثم بن التيهان** قال ابو عمر ومما قيل في ابي بكر قول ابي الهيثم بن التيهان فيما ذكروا ؎ واني لارجو ان يقوم بامرنا + ويحفظه الصديق والمرء من عدي + اولاك

اخياراً لتي فهين باب ويل فصاحتها الرحمن من كل متشدي ومن مسند كعب بن عجرة حديثه ان
عثمان على الحق اخرج احمد من حديث مطر الوراق عن ابن سيرين عن كعب بن عجرة قال ذكر رسول الله صلى الله عليه
وسلم فتنة فقربها وعظمها قال ثم مر رجل متقنع في ملحفة فقال هذا يومئذ على الحق فانطلقت مسرعاً وكبيراً فاخذت
بضبعيه فقلت هذا يا رسول الله قال هذا فاذا هو عثمان بن عفان مسانيد سائر الصحابة رضوان الله
عليهم اجمعين اولها مسند جابر بن سمرة اخرج البخاري وغيره عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول لا يزال الدين قائماً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش واخرج احمد عن
عامر بن سعد بن ابي وقاص قال كتبت الى جابر بن سمرة مع غلامي اخبرني بشيء سمعته من رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال فكتب الي سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة عشية رجم الاسلمي يقول لا
يزال الدين قائماً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش قال وسمعته يقول عصبة المسلمين يفتحون البيت الابيض
بيت كسرى او آل كسرى واخرج البخاري من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة يرفعه قال اذا هلك كسرى فلا كسرى
بعده واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده والذي نفس محمد بيده لتنفقن كنوزهما في سبيل الله ومن مسند عدي
بن حاتم حديثه في فتح الامصار اخرج البخاري من حديث محل بن خليفة عن عدي بن حاتم قال بينا انا عند النبي
صلى الله عليه وسلم اذ اتاه رجل فشكى اليه الفاقة ثم اتاه آخر فشكى اليه قطع السبيل فقال يا عدي هل رأيت الحيرة
قلت لم ارها وقد انبئت عنها قال فان طالت بك حيوة لترين الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لا تخاف
احداً الا الله قلت فيما بيني وبين نفسي فاين دعار طي الذين قد سعروا البلاد ولئن طالت بك حيوة لتفتحن كنوز كسرى
قلت كسرى بن هرمز قال كسرى بن هرمز ولئن طالت بك حيوة لترين الرجل يخرج ملء كفه من ذهب او فضة يطلب من
يقبله منه فلا يجد احداً يقبله منه وليلقين الله احدكم يوم يلقاه وليس بينه وبينه ترجمان يترجم فليقولن له الم ابعث
اليك رسولاً فيبلغك فيقول بلى فيقول الم اعطك مالاً وولداً وافضل عليك فيقول بلى فينظر عن يمينه فلا يرى
الا جهنم وينظر عن يساره فلا يرى الا جهنم قال عدي سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اتقوا النار ولو بشق تمرة فمن لم يجد
شق تمرة فبكلمة طيبة قال عدي فرأيت الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لا تخاف الا الله تعالى وكنت
فيمن افتتح كنوز كسرى بن هرمز ولئن طالت بكم حيوة لترون ما قال النبي ابو القاسم صلى الله عليه وسلم يخرج ملء كفه
ومن مسند كرز بن علقمة الخزاعي حديثه في الفتوح اخرج الحاكم من طريق سفيان ومعمر عن الزهري عن
عروة قال سمعت كرز بن علقمة يقول سأل رجل النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله هل للاسلام من منتهى فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم ايما اهل بيت من العرب او العجم اراد الله بهم خيراً ادخل عليهم الاسلام ثم تقع الفتن كانها
الظلل هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه قال الحاكم سمعت علي بن عمر الحافظ يقول مما يلزم مسلماً والبخاري
اخراج حديث كرز بن علقمة هل للاسلام من منتهى ومن مسند عبد الله بن حوالة حديثه في خلافة عثمان رضي
الله عنه اخرج الحاكم عن عبد الله بن شقيق عن عبد الله بن حوالة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تهجمون

يوم تهجمون على رجل معتجر ببردة يبايع الناس من اهل الجنة فهجمت على عثمان رضى الله عنه وهو معتجر ببردة حبرة يبايع
الناس وحديثه فى التحذير من الخروج عليه اخرج الحاكم من حديث الليث عن يزيد بن ابى حبيب عن ربيعة بن لقيط التجيبى
عن عبد الله بن حوالة الاسدى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من نجا من ثلث فقد نجا قالوا ماذا يا رسول الله قال
موتى وقتل خليفة مصطبر بالحق يعطيه وفتنة الدجال **ومن مسند هاشم بن عتبة بن ابى وقاص** رض حديثه فى الفتوح
اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة عن هاشم بن عتبة بن ابى وقاص قال سمعت رسول الله صلى
الله عليه وسلم يقول يظهر المسلمون على جزيرة العرب ويظهر المسلمون على فارس ويظهر المسلمون على الروم ويظهر
المسلمون على الاعور الدجال **ومن مسند نافع بن عتبة بن ابى وقاص** رض حديثه فى الفتوح اخرج الحاكم
من حديث موسى بن عبد الملك بن عمير عن ابيه عن جابر بن سمرة عن نافع بن عتبة قال قدم ناس من العرب على
رسول الله صلى الله عليه وسلم يسلمون عليه وعليهم الصوف فقمت فقلت لاحولن بين هؤلاء وبين رسول الله صلى الله
عليه وسلم ثم قلت فى نفسى هو نجى القوم ثم ابت نفسى الا ان اقوم اليه قال فسمعته يقول تغزون جزيرة العرب فيفتحها
الله ثم تغزون فارس فيفتحها الله ثم تغزون الروم فيفتحها الله **ومن مسند عبد الله بن هشام بن زهرة
القرشى** رض حديثه فى فضل عمر اخرج البخارى من حديث ابن وهب قال اخبرنى حيوة قال حدثنى ابو عقيل زهرة بن
معبد انه سمع عبد الله بن هشام قال كنا مع النبى صلى الله عليه وسلم وهو آخذ بيد عمر بن الخطاب وهذا حديث لم يطوله البخارى
واخرج الحاكم من حديث رشيد بن سعد وابن لهيعة عن زهرة بن معبد عن جده عبد الله بن هشام قال كنا مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم وهو آخذ بيد عمر بن الخطاب فقال عمر والله يا رسول الله انك لاحب الى من كل شئ الا نفسى التى
بين جنبى فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تكون مؤمنا حتى اكون احب اليك من نفسك فقال عمر والذى انزل
عليك الكتاب لانت احب الى من نفسى التى بين جنبى فقال النبى صلى الله عليه وسلم الآن يا عمر **ومن مسند عمران**
اى تم ايمانك
بن حصين الخزاعى رض حديثه فى القرون الثلثة من طرق كثيرة منها ما اخرج الحاكم من حديث الاعمش عن هلال
بن يساف قال انطلقت الى البصرة فدخلت المسجد فاذا شيخ مستند الى اسطوانة يحدث يقول قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم خير الناس قرنى ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ياتى اقوام يعطون الشهادة قبل ان يسألوها **ومن مسند
عبد الرحمن بن ابى بكر** رض حديثه فى الدليل على خلافة ابى بكر اخرج الحاكم من حديث ابن ابى مليكة عن عبد الرحمن بن
ابى بكر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ائتنى بدواة وكتف اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده ابدا ثم ولانا قفاه
ثم اقبل علينا فقال يابى الله والمؤمنون الا ابا بكر **ومن مسند عثمان بن ارقم بن ابى الارقم المخزومى** رض
حديثه فى سوابق عمر رضى الله عنه اخرج الحاكم عن عثمان بن الارقم انه كان يقول انا ابن سبع الاسلام اسلم ابى
سابع سبعة وكانت داره على الصفا وهى الدار التى كان النبى صلى الله عليه وسلم يكون فيها فى الاسلام وفيها دعا
الناس الى الاسلام فاسلم فيها قوم كثير وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة الاثنين فيها اللهم اعز الاسلام
باحب الرجلين اليك عمر بن الخطاب او عمرو بن هشام فجاء عمر بن الخطاب من الغد بكرة فاسلم فى دار الارقم وخرجوا

المنبر وكبّروا وطافوا بالبيت ظاهرين وقريش واتباعهم ... ذلك اسلام ومن مسند الاسود بن سريع حديثه في
فضل عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن سعد عن الزهري عن عبد الرحمن بن ابي بكرة عن الاسود بن سريع
التميمي قال قدمت على النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا نبي الله قد قلت شعرا اثنيت فيه على الله تبارك وتعالى ومدحتك
فقال اما ما اثنيت على الله تعالى فهاته وما مدحتني به فدعه فجعلت انشده فدخل رجل طوال اقنى فقال امسك فلما خرج
قال هات فعلت ذلك مرارا يا نبي الله من الذي اذا دخل قلت امسك واذا خرج قلت هات قال هذا عمر بن الخطاب ليس من
الباطل في شيء ومن مسند ابي جحيفة السوائي حديثه في خلافة قريش اخرج الحاكم من عون بن ابي جحيفة
عن ابيه قال كنت مع عمي عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال لا يزال امر امتي صالحا حتى يمضي اثنا عشر خليفة ثم قال
كلمة وخفض بها صوته فقلت لعمي وكان امامي ما قال يا عم قال يا بني كلهم من قريش وحديثه في فضل الشيخين اخرج ابن
ماجه من حديث مالك بن مغول عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر سيدا كهول
اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين ومن مسند عبد الله بن زمعة بن الاسود حديثه
في امامة ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج ابو داود والحاكم من حديث ابن اسحق عن الزهري عن عبد الملك
بن ابي بكر بن عبد الرحمن عن ابيه عن عبد الله بن زمعة بن الاسود قال لما استعز برسول الله صلى الله عليه وسلم وانا
عنده في نفر من المسلمين دعاه بلال الى الصلوة فقال مروا من يصلي بالناس فخرج عبد الله بن زمعة فاذا عمر في الناس
وكان ابو بكر غائبا فقلت يا عمر قم فصل بالناس فتقدم فكبر فلما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته وكان عمر رجلا
مجهرا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاين ابو بكر يأبى الله ذلك والمسلمون يأبى الله ذلك والمسلمون فبعث الى
ابي بكر فجاء بعد ان صلى عمر تلك الصلوة فصلى بالناس هذا لفظ الحاكم قال عبد الله بن زمعة فقال عمر ويحك ماذا صنعت بي يا
ابن زمعة والله ما ظننت حين امرتني الا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امرني بذلك ولولا ذلك ما صليت بالناس قلت
والله ما امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكن حين لم ار ابا بكر رأيتك احق من حضر بالصلوة بالناس وفي رواية
ابي داود من طريق ابن شهاب حدثني عبيد الله بن عبد الله عن عبد الله بن زمعة في هذا الخبر قال لما سمع النبي صلى الله
عليه وسلم صوت عمر خرج النبي صلى الله عليه وسلم حتى اطلع رأسه من حجرته ثم قال لا لا لا ليصل بالناس ابن ابي قحافة يقول ذلك مغضبا ومن
مسند ابي بكرة الثقفي حديثه في الرؤيا اخرج ابو داود عن الحسن عن ابي بكرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم من رأى منكم
رؤيا فقال رجل انا رأيت كأن ميزانا نزل من السماء فوزنت انت وابو بكر فرجحت انت بابي بكر ووزن عمر وابو بكر فرجح
ابو بكر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع الميزان فرأينا الكراهية في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي رواية
له من طريق عبد الرحمن بن ابي بكرة عن ابيه بمعناه ولم يذكر الكراهية قال فاستاء لها رسول الله صلى الله عليه وسلم
يعني فساءه ذلك فقال خلافة نبوة ثم يؤتي الله الملك من يشاء ومن مسند سمرة بن جندب رضه حديثه
في رؤيا دلو دلي من السماء اخرج ابو داود عن الاشعث بن عبد الرحمن عن ابيه عن سمرة بن جندب ان رجلا قال
يا رسول الله رأيت كأن دلوا دلي من السماء فجاء ابو بكر فاخذ بعراقيها فشرب شربا ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقيها فشرب

فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء علي فاخذ بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه
منها شيء ومن **مسند عباس بن المطلب** رض حديثه في امامة ابي بكر رضي الله عنه اخرج ابو يعلى عن ابن
شرحبيل عن ابن عباس عن العباس قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنده نساؤه فاستترن مني الا ميمونة
فدق له سعطة فلد قال لا يبقين في البيت احد الا لد الا العباس فانه لم تصبه يميني ثم قال مروا ابا بكر يصلي بالناس
فقالت عائشة لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام ذلك المقام بكى فقالت له فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس فصلى
ابو بكر ثم وجد رسول الله صلى الله عليه وسلم خفة فخرج فلما رآه ابو بكر تأخر فاومأ اليه بيده اي مكانك فجاء فجلس
الى جنبه فقرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم من حيث انتهى ابو بكر ومن **مسند ابي الطفيل** رض حديثه في
رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم في ابي بكر وعمر اخرج ابو يعلى من حديث حماد عن علي بن زيد عن ابي الطفيل عن النبي
صلى الله عليه وسلم وعن حبيب وحميد عن الحسن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينما انا انزع الليلة اذ وردت
علي غنم سود وغنم عفر فجاء ابو بكر فنزع ذنوبا او ذنوبين فيهما ضعف والله يغفر له ثم جاء عمر فاستحالت غربا فملأ
الحياض واروى الواردة فلم ار عبقريا من الناس احسن نزعا منه فاولت ان الغنم السود العرب وان العفر العجم
ومن **مسند مرة بن كعب** رض حديثه في ان عثمان على هدى في الفتنة اخرج الترمذي عن ابي قلابة عن ابي الاشعث
الصنعاني ان خطباء قامت بالشام وفيهم رجال من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقام آخرهم رجل يقال له مرة بن كعب
فقال لولا حديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قمت وذكر الفتن فقربها فمر رجل مقنع في ثوب فقال هذا يومئذ
على الهدى فقمت اليه فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجهه فقلت هذا قال نعم واخرج احمد من حديث جبير بن نفير
قال كنا معسكرين مع معاوية بعد قتل عثمان رضي الله عنه فقام كعب بن مرة او مرة بن كعب فقال لولا اني سمعت من رسول
الله صلى الله عليه وسلم ما قمت المقام فلما سمع بذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم جلس الناس فقال بينما نحن عند رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذ مر عثمان بن عفان مرجلا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لتخرجن فتنة من تحت قدمي او من بين رجلي
هذا يومئذ ومن اتبعه على الهدى قال فقام ابن حوالة الازدي من عند المنبر فقال انك لصاحب هذا قال نعم قال والله اني
لحاضر ذلك المجلس ولو علمت ان لي في الجيش مصدقا كنت اول من تكلم به ومن **مسند ابي رمثة** رض حديثه
في منزلة الشيخين عند النبي صلى الله عليه وسلم اخرج الحاكم من حديث ازرق بن قيس قال صلى بنا امام لنا يكنى
ابا رمثة قال صليت هذه الصلوة او مثل هذه الصلوة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وكان ابو بكر وعمر رضي الله
عنهما يقومان في الصف المقدم عن يمينه وكان رجل قد شهد التكبيرة الاولى من الصلوة فصلى نبي الله صلى الله
عليه وسلم ثم سلم عن يمينه وعن يساره حتى رأينا بياض خديه ثم انفتل كانفتال ابي رمثة يعني نفسه فقام الرجل الذي
ادرك معه التكبيرة الاولى من الصلوة يشفع فوثب اليه عمر فاخذ بمنكبه فهزه ثم قال اجلس فانه لم يهلك اهل الكتاب الا انه
لم يكن بين صلواتهم فصل فرفع النبي صلى الله عليه وسلم بصره فقال اصاب الله بك يا ابن الخطاب ومن **مسند
نافع بن عبد الحارث** رض حديثه في بشارة ابي بكر وعمر وعثمان بالجنة مثل حديث ابي موسى اخرج احمد من طريق

اي اراد ان يصلي الشفع

ذئب عن موسى بن عقبة قال سمعت ابا سلمة يحدث ولا احسبه الا عن نافع بن عبد الحارث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل حائطا من حوائط المدينة فجلس على قف البئر فجاء ابو بكر يستاذن فقال ائذن له وبشره بالجنة ثم جاء عمر يستاذن فقال ائذن له وبشره بالجنة ثم جاء عثمان يستاذن فقال ائذن له وبشره بالجنة وسيلقى بلاء واخرجه احمد ايضا عن يزيد بن هارون عن محمد بن عمرو عن ابي سلمة قال قال نافع بن عبد الحارث فذكر نحوه **ومن مسند جبير بن مطعم** رض حديثه في الدليل على خلافة ابي بكر رضي الله عنه اخرج البخاري عن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه قال اتت امرأة الى النبي صلى الله عليه وسلم فامرها ان ترجع اليه قالت ارايت ان جئت ولم اجدك كانها تقول الموت قال ان لم تجديني فأتي ابا بكر **ومن مسند عبد الله بن الزبير** حديثه في فضل ابي بكر الصديق اخرج البخاري من طريق حماد بن زيد عن ايوب عن عبد الله بن ابي مليكة قال كتب اهل الكوفة الى ابن الزبير في الجد فقال اما الذي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت متخذا من هذه الامة خليلا لاتخذته انزله ابا يعني ابا بكر رضي الله عنه وحديثه في فضل عمر رضي الله عنه اخرج البخاري من حديث نافع بن عمر عن ابن ابي مليكة قال كاد الخيران ان يهلكا ابو بكر وعمر رفعا اصواتهما عند النبي صلى الله عليه وسلم حين قدم عليه ركب بني تميم فاشار احدهما بالاقرع بن حابس اخي بني مجاشع واشار الآخر برجل آخر قال نافع لا احفظ اسمه فقال ابو بكر لعمر ما اردت الا خلافي قال ما اردت خلافك فارتفعت اصواتهما في ذلك فانزل الله يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم الاية قال ابن الزبير فما كان عمر يسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذه الاية حتى يستفهمه ولم يذكر ذلك عن ابيه يعني ابا بكر واخرج البخاري من طريق ابن جريج عن ابن ابي مليكة ان عبد الله بن الزبير اخبرهم انه قدم ركب من بني تميم على النبي صلى الله عليه وسلم فذكر نحوا من الحديث المتقدم **ومن مسند عبد الرحمن بن خباب السلمي** رض حديثه في فضل عثمان اخرج احمد من حديث الوليد بن ابي هشام عن فرقد بن طلحة عن عبد الرحمن بن خباب السلمي قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم فحث على جيش العسرة فقال عثمان بن عفان علي مائة بعير باحلاسها واقتابها قال ثم حث فقال عثمان علي مائة اخرى باحلاسها واقتابها ثم نزل مرقاة من المنبر ثم حث فقال عثمن علي مائة اخرى باحلاسها واقتابها قال فرايت النبي صلى الله عليه وسلم يقول بيده هكذا يحركها واخرج عبد الصمد يده كالمتعجب ما على عثمان ما عمل بعد هذا **ومن مسند عبد الرحمن بن سمرة القرشي** رض حديثه في فضل عثمان اخرج الحاكم من طريق ابن شوذب عن عبد الله بن القاسم عن كثير مولى عبد الرحمن بن سمرة عن عبد الرحمن بن سمرة قال جاء عثمان رضي الله عنه الى النبي صلى الله عليه وسلم بالف دينار حين جهز جيش العسرة ففرغها عثمان في حجر النبي صلى الله عليه وسلم قال فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يقلبها ويقول ما ضر عثمان ما عمل بعد هذا اليوم قالها مرارا **ومن مسند معاوية بن ابي سفيان** حديثه في خلافة قريش اخرج البخاري من حديث شعيب عن الزهري قال كان محمد بن جبير بن مطعم يحدث انه بلغ معاوية وهم عنده في وفد من قريش ان عبد الله بن عمرو يحدث انه سيكون ملك من قحطان فغضب فقام فاثنى على الله بما هو اهله ثم قال اما بعد فانه بلغني ان رجالا منكم يحدثون احاديث ليست في كتاب الله ولا تؤثر عن رسول الله صلى الله عليه

وسلم وادلتك حبالكم فاياكم والاماني التي تضل اهلها فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان هذا الامر في قريش لا يعاديهم احد الا كبه الله على وجهه ما اقاموا الدين وحديثه في فضل الاحاديث التي كانت في زمن عمر اخرج احمد عن عبد الرحمن بن مهدي عن معاوية بن صالح عن ربيعة بن يزيد عن عبد الله بن عامر اليحصبي قال سمعت معاوية يحدث وهو يقول اياكم واحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم الا حديثا كان على عهد عمر وان عمر رضي الله عنه اخاف الناس في الله عز وجل سمعت رسول الله يقول من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين وسمعته يقول انما انا قاسم وانما يعطي الله عز وجل فمن اعطيته عطاء بطيب نفس فهو ان يبارك لاحدكم ومن اعطيته بكراهية نفس فهو كالذي ياكل ولا يشبع وسمعته يقول لا تزال امة من امتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خالفهم حتى ياتي امر الله وهم ظاهرون على الناس **ومن مسند عمرو بن العاص رض** حديثه في فضل ابي بكر وعمر رضي الله عنهما اخرج البخاري من حديث ابي عثمان قال حدثنا عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه على جيش ذات السلاسل قال فاتيته فقلت اي الناس احب اليك قال عائشة فقلت من الرجال فقال ابوها فقلت ثم من قال ثم عمر بن الخطاب فعد رجالا **ومن مسند رجل من الصحابة** اخرج ابو يعلى من حديث قتادة عن محمد بن سيرين ان رجلا بالكوفة شهد ان عثمان رضي الله عنه قتل شهيدا فاخذه الزبانية فرفعوه الى علي رضي الله عنه وقالوا لولا ان تنهانا ونهيتنا ان لا نقتل احدا لقتلناه هذا زعم انه يشهد ان عثمان قتل شهيدا فقال الرجل لعلي وانت تشهد اتذكر اني اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فسالته فاعطاني واتيت ابا بكر فسالته فاعطاني واتيت عمر فسالته فاعطاني واتيت عثمان فسالته فاعطاني قال فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله ادع الله ان يبارك لي فقال النبي صلى الله عليه وسلم كيف لا يبارك لك وقد اعطاك نبي وصديق وشهيدان واعطاك نبي وصديق وشهيدان واعطاك نبي وصديق وشهيدان **ومن مسند رجل من الصحابة** حديثه في رؤيا الوزن اخرج احمد من حديث اسود بن هلال عن رجل من قومه كان يقول في خلافة عمر بن الخطاب لا يموت عثمان حتى يستخلف قلنا من اين تعلم ذلك قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول رايت الليلة في المنام كان ثلثة من اصحابي وزنوا فوزن ابو بكر ثم وزن عمر ثم وزن عثمان فنقص صاحبنا وهو صالح **ومن مسند عبد الله بن جعفر رض** حديثه في الثناء على ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج الحاكم من طريق يحيى بن سليم عن جعفر بن محمد عن ابيه عن عبد الله بن جعفر رضي الله عنهما قال ولينا ابو بكر فكان خير خليفة الله وارحمه بنا واحناه علينا **ومن مسند جرير بن عبد الله البجلي رض** حديثه في سبقة ابي بكر وعمر الى الخير اخرج احمد من حديث شعبة عن عون بن ابي جحيفة عن المنذر بن جرير عن ابيه قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم في صدر النهار قال فجاءه قوم حفاة عراة مجتابي النمار او العباء متقلدي السيوف عامتهم من مضر بل كلهم من مضر فتغير وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم لما راى بهم من الفاقة قال فدخل ثم خرج فامر بلالا فاذن واقام فصلى ثم خطب فقال ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة الاية والاية التي في الحشر ولتنظر نفس ما قدمت لغد تصدق رجل

من ديناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره حتى قال ولو بشق تمرة قال فجاء رجل من الانصار بصرة كادت كفه ان تعجز عنها بل قد عجزت ثم تتابع الناس حتى رايت كومين من طعام وثياب حتى رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يتهلل وجهه حتى كانه مذهبة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سن في الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها بعده من غير ان ينقص من اجورهم شئ ومن سن في الاسلام سنة سيئة كان عليه وزرها ووزر من عمل بها بعده من غير ان ينتقص من اوزارهم شئ واخرج احمد في هذه القصة من طريق عبد الرزاق عن معمر عن قتادة عن حميد بن هلال عن جرير بن عبد الله ان رجلا من الانصار جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم بصرة من ذهب تملأ ما بين اصابعه فقال هذه في سبيل الله ثم قام ابو بكر فاعطى ثم قام عمر فاعطى ثم قام المهاجرون فاعطوا فاشرق وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى رايت الاشراق في وجنتيه ثم قال من سن سنة صالحة في الاسلام الحديث ونحو من روى عمر وانهم لا يزالوا بخير اذا كانت الخلافة بالاجماع دون السيف اخرج احمد من طريق اسمعيل بن ابي خالد عن قيس بن ابي حازم عن جرير في قصة بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم اياه الى اليمن فذكر القصة حتى قال ثم لقيت ذا عمرو فقال لي يا جرير انكم لن تزالوا بخير ما اذا هلك امير تامرتم في آخر واذا كانت بالسيف غضبتم غضب الملوك ورضيتم رضى الملوك وحديث ان الطلقاء من قريش ليسوا اكفاء للمهاجرين في الدين واخرج احمد من طريق عاصم عن ابي وائل عن جرير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المهاجرون والانصار اولياء بعضهم بعض والطلقاء من قريش والعتقاء من ثقيف بعضهم اولياء بعض الى يوم القيامة **ومن مسند جندب بن عبد الله** حديث في خطبة النبي صلى الله عليه وسلم بمناقب ابي بكر الصديق اخرج مسلم عن جندب بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يموت بخمس وهو يقول اني ابرأ الى الله ان يكون لي منكم خليل وان الله قد اتخذني خليلا كما اتخذ ابراهيم خليلا ولو كنت متخذا من امتي خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا الا وان من كان قبلكم كانوا يتخذون قبور انبيائهم وصالحيهم مساجد الا فلا تتخذوا القبور مساجد اني انهاكم عن ذلك **ومن مسند محجن او ابي محجن** حديث في الثناء على جماعة من الصحابة منهم الاربعة اخرج ابو عمر من حديث عبد الحميد بن عبد الرحمن الحماني عن ابي سعيد مولى ابي حذيفة عن شيخ من الصحابة يقال له ابو محجن او محجن بن فلان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ارأف امتي بامتي ابو بكر واقواها في امر الله عمر واصدقها حياء عثمان واقضاها علي واقرؤها ابي وافرضها زيد واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل ولكل امة امين وامين هذه الامة ابو عبيدة بن الجراح وقال ابو عمر في ترجمة ابي بكر الصديق وقال فيه ابو محجن الثقفي ؎ وسميت صديقا وكل مهاجر سواك يسمى باسمه غير منكر ، سبقت الى الاسلام والله شاهد وكنت جليسا بالعريش المشهر ، وبالغار اذ سميت بالغار صاحبا وكنت رفيقا للنبي المطهر ، **ومن مسند زرارة بن عمرو النخعي والد عمرو بن زرارة** حديثه في رؤيا دل على ان عثمان على الحق قال ابو عمر تعليقا قدم على النبي صلى الله عليه وسلم في وفد النخع فقال يا رسول الله اني رايت في طريقي رؤيا افزعتني قال وما هي قال رايت اتانا خلفتها في اهلي ولدت جديا اسفع احوى ورايت نارا خرجت من الارض

فحالت بيني وبين ابني فقال له عمر وهي تقول بظني بظني بصري واسمعي فقال النبي صلى الله عليه وسلم أخلفت في
أهلك أمة مستترة حملا قال نعم قال فانها قد ولدت غلاما وهو ابنك قال فكأنه له استخرج وأخوي قال ادن مني
أيك نزمن كلمة قال والذي بعثك بالحق ما علمه احد قبلك قال فهو ذاك وانا النبي فتنة تكون بعدي قال وما الفتنة
يا رسول الله قال يقتل الناس امامهم ويتجردون اسيافهم يشتجرون اشتجار اطباق الرأس حتى تعقبني أصحابه وهم المؤمن عنده
المؤمن أحلى من الماء يحسب المسيئ انه محسن إن مت أدركت ابنك وإن مات ابنك أدركتك قال فادع الله ان لا
تدركني فدعا له **ومن مسند سعيد بن المسيب مرسلا** حديثه في فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه
أخرج الحاكم من حديث ربيعة بن أبي عبد الرحمن عن سعيد بن المسيب قال كان أبو بكر الصديق من النبي صلى الله
عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيه في الإسلام وكان ثانيه في الغار وكان ثانيه في
العريش يوم بدر وكان ثانيه في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا قال ابو عمر في ترجمة
أبي بكر الصديق تعليقا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لبعض من لم يشهد بدرا وقد رآه يمشي بين يدي أبي بكر تمشي
بين يدي من هو خير منك **ومن مسند عبد الله بن حنطب مرسلا** حديثه في فضيلة الشيخين رضي الله عنهما أخرج
الترمذي والحاكم من حديث عبد العزيز بن عبد المطلب عن أبيه عن جده عبد الله بن حنطب ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى
أبا بكر وعمر فقال هذان السمع والبصر **قول محمد بن سيرين** أخرج الترمذي من طريق حماد بن زيد عن أيوب عن محمد بن سيرين
قال ما أظن رجلا ينتقص أبا بكر وعمر يحب النبي صلى الله عليه وسلم **ذكر شئ من أقوال السادة الأشراف**
قول الحسن بن علي بن أبي طالب رضي الله عنهما أخرج أبو يعلى من طريق أبي مريم رضيع الجارود قال كنت بالكوفة فقام الحسن بن
علي خطيبا فقال يا أيها الناس رأيت البارحة في منامي عجبا رأيت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى قام عند قائمة من قوائم العرش فجاء أبو بكر فوضع يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على
منكب أبي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده رأسه فقال رب سل عبادك فيم قتلوني قال فانبعث من السماء ميزابان من دم
في الأرض قال فقيل لعلي ألا ترى ما يحدث به الحسن قال يحدث بما رأى وأخرج أبو يعلى من طريق آخر عن الحسن بن علي
قال لا أقاتل بعد رؤيا رأيتها رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم واضعا يده على العرش ورأيت أبا بكر واضعا يده على النبي
صلى الله عليه وسلم ورأيت عمر واضعا يده على أبي بكر ورأيت عثمان واضعا يده على عمر ورأيت دما دونهم فقلت ما هذه الدماء
فقيل دماء عثمان يطلب الله به وذكر المحب الطبري عن ابن السمان انه أخرج في كتابه عن الحسن بن علي قال لا أعلم عليا
خالف عمر ولا غير شيئا مما صنع حين قدم الكوفة وذكر أيضا عنه في كتاب الموافقة انه أخرج عن أبي جعفر قال بينما
عمر يمشي في طريق من طرق المدينة إذ لقيه علي ومعه الحسن والحسين رضي الله عنهم فسلم عليه علي وأخذ بيده فاكتنفاهما
الحسن والحسين عن يمينهما وشمالهما قال فعرض له من البكاء ما كان يعرض له فقال له علي ما يبكيك يا أمير المؤمنين قال
عمر ومن أحق مني بالبكاء يا علي وقد وليت أمر هذه الأمة أحكم فيها ولا أدري أمسيء أنا أم محسن فقال له علي والله
إنك لتعدل في كذا وتعدل في كذا قال فما منعه ذاك من البكاء ثم تكلم الحسن بما شاء الله فذكر من ولايته وعدله فلم يمنعه ذلك ثم تكلم

الحسين مثل كلام الحسين فما تقطع بكاؤه وعند انقطاع كلام الحسين فقال أشهد ان ذلك يا بني اخي فسكتا فنظر اليهما
فقال حي اشهد انا معكما شهيد **قول ولد حسن بن علي** اخرج عبد الله بن احمد في زوائد المسند عن الحسن
بن زيد بن حسن قال حدثني ابي عن ابيه عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر وعمر فقال يا علي
هذان سيدا كهول اهل الجنة وشبابها بعد النبيين والمرسلين وذكر المحب الطبري عن عبد الله بن الحسن
بن الحسن بن علي بن ابي طالب وقد سئل عن ابي بكر وعمر فقال افضلهما واستغفر لهما فقيل له لعل هذه تقية وفي نفسك
خلافه قال لا نالتني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم ان كنت اقول خلاف ما في نفسي وعنه وقد سئل عنهما فقال
صلى الله عليهما وسلم ولا صلى على من لم يصل عليهما وروي عن الحسن المثنى اخي عبد الله المذكور انه قال لرجل
ممن يغلو فيهم ويحكم احبونا بالله فان اطعنا الله فاحبونا وان عصينا الله فابغضونا فقال له رجل انكم ذوو قرابة
من رسول الله صلى الله عليه وسلم واهل بيته فقال ويحكم لو كان الله نافعا بقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم
بغير عمل بطاعته لنفع بذلك من هو اقرب اليه منا اباه وامه والله اني لاخاف ان يضاعف الله للعاصي منا العذاب
ضعفين والله اني لارجو ان يؤتى المحسن منا اجره مرتين ثم قال لقد اساء بنا اباؤنا وامهاتنا ان كان ما تقولون من
دين الله ثم لم يخبرونا به ولم يطلعونا عليه ولم يرغبونا فيه ونحن كنا اقرب منهم قرابة منكم واوجب عليهم واحق ان يرغبونا
فيه منكم ولو كان الامر كما تقولون ان الله جل وعلا ورسوله صلى الله عليه وسلم اختارا عليا لهذا الامر وللقيام على
الناس بعده فان عليا اعظم الناس خطيئة وجرما اذ ترك امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقوم فيه كما امره و
يعذر الى الناس فقال له الرافضي الم يقل النبي صلى الله عليه وسلم لعلي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال اما والله
لو يعني رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك الامر والسلطان والقيام على الناس لافصح به كما افصح بالصلوة والزكوة
والصيام والحج ولقال ايها الناس ان هذا الولي بعدي فاسمعوا واطيعوا **ومن قول ولد الحسين رضي الله عنهم**
اما مرفوعا فقد اخرج الترمذي عن الزهري عن علي بن الحسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذ طلع ابو بكر وعمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين
يا علي لا تخبرهما واما موقوفا فقد اخرج احمد في مسند ذي اليدين عن ابي حازم قال جاء رجل الى علي بن الحسين
فقال ما كان منزلة ابي بكر وعمر من النبي صلى الله عليه وسلم فقال منزلتهما الساعة واخرج الحاكم من طريق عبد الله
بن عمر بن ابان قال حدثنا سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو
مسجى فقال صلى الله عليك ثم قال ما من الناس احد احب الي ان القى الله بما في صحيفته من هذا المسجى واخرج محمد
بن الحسن عن ابي حنيفة قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي قال جاء علي بن ابي طالب الى عمر بن الخطاب حين طعن فقال
رحمك الله فوالله ما في الارض احد كنت القى الله بصحيفته احب الي منك وروي عن ابن ابي حفصة قال سالت محمد
بن علي وجعفر بن محمد عن ابي بكر وعمر فقالا يا سالم تولهما وتبرأ من عدوهما ثم التفت الى جعفر بن محمد فقال يا سالم
ايسب الرجل جده ابو بكر الصديق جدي لا نالتني شفاعة جدي محمد صلى الله عليه وسلم ان لم اكن اتولاهما وابرأ من

همد و نمیا و عن ابی جعفر انه قال من جهل فضل ابی بکر و عمر جهل السنة و قیل له ما ترى فی ابی بکر و عمر فقال انی اتولاهما و استغفر لهما فما رایت احدا من اهل بیتی الا و هو یتولاهما و سئل عن قوم یسبون ابا بکر و عمر فقال اولئک المراق و عنه قال من شک فیهما کمن شک فی السنة و بغض ابی بکر و عمر نفاق و بغض الانصار نفاق انه کان بین بنی هاشم و بین بنی عدی و بنی تیم شحنا فی الجاهلیة فلما اسلموا تحابوا و نزع الله ذلک من قلوبهم حتی ان ابا بکر اشتکى خاصرته فکان علی یسخن یده بالنار و یضمد بها خاصرة ابی بکر و نزلت فیهم هذه الآیة و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین

فذلکة الفصل و آن موقوف است بر تمهید مقدمه شرایع ملت محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام دو قسم است قسمی آنست که پرده از روی حقیقت دران قسم بر انداخته شد و تکلیف ناس بآن متحقق گشت اگر کسی بشبهه ضعیفه تمسک شد بخلاف آن قائل شود معذور نگردد و مقلد آن قائل نیز معذور نباشد فی الحقیقة مدار شریعت همان احکام است و سنن و ابتداع بقبول و رد آن منوط و عندکم من الله فیه برهان بر آن صادق و آن ماخوذ است از صریح کتاب یا صریح سنت مشهوره یا اجماع طبقه اولی یا قیاس جلی بر کتاب و سنت چون حکمی باین وجه ثابت شود مجال خلاف نماند و مخالف معذور نباشد مثل انکار زکوة بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه رضوان الله علیهم دران باب مذاکره کردند آخرها بقول حضرت صدیق رضی الله عنه رجوع نمودند همه باجمعهم قتال آنجماعه پیش گرفتند قدریه و مرجیه و خوارج و روافض در همین منزلت اند و در احادیث صحیحه ذم و تشنیع این هر چهار مذکور است قسم دیگر است که پرده از روی کار بر انداخته نشد و تکلیف ناس بآن بجهره تحقق نگشت بلکه اختلاف ادله یا عدم شیوع احادیث دران مسئله حجاب چهره مقصود آمد یا دلیلی صریح در آن باب یافته نشد استنباطات و اقیسه متعدد و متغایر رفتند و این قسم مجتهد فیه است جمعی گویند کل مجتهد مصیب و طائفه المصیب واحد و الآخر معذور گویند و تحقیق نزد یک بنده ضعیف عفی عنه تفصیل است اگر خبر واحد صادق بیکی رسید و بدیگری نرسید اول مصیب است و آخر معذور و اگر منشاء اختلاف تعدد طرق جمع بین الدلیلین است یا قیاس خفی هر دو مصیب اند زیرا که مراد حالت ... موافقت شارع است و گردن نهادن بحکم او هر یکی آن موافقت را بجا آورد و مذاهب فقهاء اهل سنت با هم همین قسم در ترددات افتاده اند و همه مقبول اند غرض درین فصل بلکه درین فصول بیان آنست که ثبوت قرشیت و سوابق اسلامیه و بشارت بجنت و غیر آن خلفای راشدین را از قسم اول است حجة الله بر منکران آنها قائم است و شبهات رکیکه ایشان عند الله معذور نساخت ایشان را و منکر ایشان مبتدع است دور از حق برهان الله و رانده از بساط محمدیین علی متبوعهم افضل الصلوات و امن التحیات مطرود و مدحور گردانید و بدعت مکفره عند البعض و مفسقه اشد الفسق عند الآخرین باز اشتراط قرشیت و سائر خصال سبعه مذکوره در خلافت خاصه بآیات و احادیث صحیحه و آثار صحابه ثابت است باز خلافت خلفاء در شریعت ثابت است صحابه و تابعین در اثبات آن مسالک متعدد و سلوک نموده اند و هر مسلکی دلالتی دارد اما قطعیه و اما ظنیه چون همه را باجمعها تامل کنیم متواتر بالمعنی گردد و عموم آیات و اشارات او قرائن آن چون بآن یار شود افاده قطع فرماید چون این مقدمه ممهد شد میگوئیم اما بودن خلفا از قریش و بودن ایشان از سابقین در اسلام و بودن ایشان از مهاجرین اولین و شهود ایشان در بدر و حدیبیه و سائر مشاهد خیر مقطوع به است

مخالف را مجال انکار نیست و درازالهٔ کلام دران شبهه بلغو منهاجه مع هذا تفصیله ازان در مآثر ایشان بالمبلغ وجوه مذکور خواهد
شد غیر آنکه ذو النورین رضی الله عنه در بیعت الرضوان و مرتضی کرم الله وجهه در تبوک حاضر نبودند لیکن حکم حاضرین
داشتند چنانکه بیاید اما آنکه قرشیت شرط خلافت اختیاریه است لیس الکلام فی الخلافة الضروریة پس باحادیث بسیار
ثابت است ازانجمله حدیث صدیق اکبر رضی الله عنه مرفوعا الائمة من قریش و موقوفا لن تعرف هذا الامر الا لهذا الحی
من قریش هم اوسط العرب دارا و حدیث حضرت ذی النورین رضی الله عنه و سعد بن ابی وقاص مرفوعا من اراد هوان قریش
اهانه الله و حدیث حضرت مرتضی مرفوعا الا ان الامراء من قریش ما اقاموا بثلاث ما حکموا فعدلوا و ما عاهدوا فوفوا
و ما استرحموا فرحموا و حدیث ابن عمر مرفوعا لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی فی الناس اثنان و حدیث ابن عباس مرفوعا
اللهم اذقت اول قریش نکالا فاذق آخرهم نوالا اخرجه الترمذی و حدیث ابی موسی مرفوعا ان هذا الامر فی قریش
ما داموا اذا استرحموا رحموا الخ و حدیث ابی هریرة مرفوعا الناس تبع لقریش فی هذا الشأن مسلمهم لمسلمهم و کافرهم
لکافرهم و ایضا حدیث ابی هریرة مرفوعا ان لقریش حقا ما حکموا فعدلوا و ائتمنوا فادوا و استرحموا فرحموا و ایضا
حدیث ابی هریرة مرفوعا الملک فی قریش و القضاء فی الانصار و الاذان فی الحبشة و الامانة فی الازد و حدیث جابر
مرفوعا الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر و حدیث انس مرفوعا الائمة من قریش ان لهم علیکم حقا و لکم علیهم حقا مثل ذلک
ما ان استرحموا رحموا و ان عاهدوا وفوا و ان حکموا عدلوا فمن لم یفعل ذلک منهم فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین
و حدیث ابی برزة الاسلمی مرفوعا الامراء من قریش لکم علیهم حق و لهم علیکم حق ما فعلوا ثلاثا کمثل حدیث انس و حدیث ذی
مخمر کان هذا الامر فی حمیر فنزعه الله منهم فجعله فی قریش الخ و حدیث معویة بن ابی سفیان مرفوعا ان هذا الامر فی قریش
لا یعادیهم احد الا کبه الله علی وجهه ما اقاموا الدین و حدیث جابر بن سمرة و ابی جحیفة مرفوعا لا یزال الاسلام عزیزا
الی اثنی عشرة خلیفة کلهم من قریش و حدیث عمرو بن العاص مرفوعا قریش ولاة الناس فی الخیر و الشر الی یوم القیمة
اخرجه الترمذی و اخرج الشافعی عن ابن ابی فدیک عن ابن ابی ذئب عن مشایخه احادیث منها عن ابن شهاب انه بلغه
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قدموا قریشا و لا تقدموها و تعلموا من قریش و لا تعالموها او تعلموها شک ابن ابی
فدیک و منها عن حکیم بن ابی حکیم انه سمع عمر بن عبد العزیز و ابن شهاب یقولان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
من اهان قریشا اهانه الله و منها عن الحارث بن عبد الرحمن انه قال بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لولا ان
تبطر قریش لاخبرتها بالذی لها عند الله عز و جل و منها عن شریک بن ابی نمر عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم قال لقریش انتم اولی الناس بهذا الامر ما کنتم مع الحق الا ان تعدلوا عنه فتلحون کما تلحی هذه الجریدة و تشیر
الی جریدة فی یده و اخرج الشافعی عن یحیی بن سلیم عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن اسمعیل بن عبید بن رفاعة
الانصاری عن ابیه عن جده رفاعة ان النبی صلی الله علیه و سلم نادی ایها الناس ان قریشا اهل امانة من بغاها
العواثر کبه الله لمنخریه یقولها ثلثا و اخرج الشافعی عن عبد العزیز بن محمد عن یزید بن الهاد عن محمد بن ابراهیم حدثه
ان قتادة بن النعمان وقع بقریش فکأنه نال منهم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم مهلا یا قتادة لا تشتم قریشا

فانک لعلک ترى فيها رجالاً او يأتي منهم رجال تحتقر عملک مع اعمالهم وتغبطهم اذا رأيتهم لولا ان تطغى قريش لاخبرتها
بالذي لها عند الله واخرج الشافعي عن سفيان بن عيينة عن ابن ابي نجيح عن مجاهد في قوله تعالى وانه لذكر لک و
لقومک قال يقال ممن الرجل فيقال من العرب فيقال من اي العرب فيقال من قريش وذكر الشافعي متن الحديث تعليقاً
ثم وصله البيهقي باسناده عن جبير بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للقرشي مثل قوة الرجلين من غيرهم
فقيل للزهري بم ذلک قال من نبل الرأي ذكر هذه الاحاديث كلها البيهقي في اوائل سننه الصغرى بالجمله جمعي كثير از
صحابه وتابعين اين مدعا را روايت كرده اند بالفاظ مختلفه وطرق متغائره بعض ازان صريح است در خلافت قريش وبعض
اشاره است بآن وبعض قرينه است كه ذهن را بآن نزديک ميگرداند بعد ازان نزديک وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم انصار
گفتند منا امير ومنكم امير ومهاجرين بهمين حديث ايشانرا از خلافت باز داشتند و برهمين معنى اجماع منعقد شد ومخالف
ساكت گشت واين قصه را طرق بسيار است بعض روايات آن در قصه انعقاد خلافت حضرت صديق بيان خواهيم كرد بالجمله
بعد آن مناظره اجماع منعقد شد ومجلس بر بيان اتفاق گذشت اما آنكه از مهاجرين اولين بودن شرط خلافت خاصه است
پس بقول خدا تعالى لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ
أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ الآيه وبقول وى عز وجل اَلَّذِيْنَ اِنْ مَّكَّنّٰهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ الآيه
وقول حضرت فاروق در خطبه آخره چون خلافت را شورى ساخت درميان شش كس واني قد علمت ان اقواماً سيطعنون
في هذا الامر انا ضربتهم بيدي هذه على الاسلام فان فعلوا فاولئک اعداء الله الكفرة الضلال وقول ابن عمر احق بهذا الامر
من قاتلک وقاتل اباک على الاسلام لمعاويه وقول زيد بن ثابت روز انعقاد خلافت حضرت صديق ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين ونحن انصاره كما كنا انصار رسول الله صلى الله عليه وسلم
وقول رفاعة بن رافع زرقي بدري في قصة خروج طلحة والزبير على علي وبلوغ الخبر الى علي في الاستيعاب فقال رفاعة بن رافع
الزرقي ان الله لما قبض رسوله صلى الله عليه وسلم ظننا انا احق الناس بهذا الامر لنصرتنا الرسول ومكانتنا من الدين
فقلتم نحن المهاجرون الاولون واولياء رسول الله صلى الله عليه وسلم الاقربون انا نذكركم الله ان لا تنازعونا مقامه
في الناس فخليناكم والامر فانتم اعلم وما كان بينكم غير انا لما راينا الحق معمولاً به والكتاب متبعاً والسنة قائمة رضينا و
لم يكن لنا الا ذلک فلما راينا الاثرة انكرنا الى آخرها قال وقول عبد الرحمن بن غنم الاشعري لابي هريرة وابي الدرداء
واني تدخل لمعوية في الشورى وهو من الطلقاء الذين لا تجوز لهم الخلافة وهو وابوه رؤس الاحزاب فندما على مسيرهما
وتابا بين يديه واز اينجا معلوم شد كه ابو دردا و ابو هريره آخراً بقول عبد الرحمن بن غنم رجوع كردند وحديث جرير بن
عبد الله مرفوعاً المهاجرون والانصار اولياء بعضهم بعض والطلقاء من قريش والعتقاء من ثقيف بعضهم اولياء بعض
الى يوم القيامة واز اوضح دلائل اين مدعا قول حضرت مرتضى است كه چندين مرة بطرف اهل شام نوشت كه امر خلافت
مفوض است بمهاجرين وانصار ديگرى را در حل وعقد آن مدخل نه چون ايشان بيعت كردند ديگرانرا مجال خلاف نماند
واز قرائن اين مدعا حديث آنحضرت است صلى الله عليه وسلم در امر بامامت صلوة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة وآیه کریمه انا احللنا لک ازواجک الی ان قال اللاتی هاجرن معک
واُم هانی بسبب نبود هجرت از شرف تزوج آنحضرت صلی الله علیه وسلم محروم ماند واز قرائن اینمعنی آنست که حضرت
عباس را با وجود عمومت پیغامبر صلی الله علیه وسلم ومقدم بنی هاشم بودن درامر خطیر خلافت دخل نبود وباو اعتدادی
نه وبعض دلیرا و باینمعنی اشاره کرده است اخرج الحاکم عن ابی اسحٰق قال سألت قثم بن العباس کیف ورث علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم دونکم قال لانه کان اولنا به لحوقا واشدنا به لزوقا بالجمله این دو امر که از مهاجرین اولین بودن
اعظم شرف هست در اسلام ومطلوبست در خلافت بأخذ لبیا ثابت است ودر مجلس انعقاد اجماع برخلافت صدیق اکبر
مذکور شده است قرشیت وهجرت اولیه باهم عموم وخصوص من وجه دارند وصدیق اکبر ونظرای او ماده اجتماع بودند
لهذا آخر شد انصار مهجور و وصف واقع شد ودر مناظره حضرت مرتضی ومعاویة بن ابی سفیان صفت هجرت مدار شرف
گشت وآنجا بحثی است شریف اخرج البخاری عن عاصم عن ابی عثمان النهدی عن مجاشع بن مسعود قال انطلقت بابی معبد
الی النبی صلی الله علیه وسلم لیبایعه علی الهجرة فقال مضت الهجرة لاهلها ابایعه علی الاسلام والجهاد فلقیت ابا معبد
فسألته فقال صدق مجاشع واخرج البخاری عن ابن عمر لا هجرة الیوم او بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم واخرج عن
مجاهد کان ابن عمر یقول لا هجرة بعد الفتح واخرج عن عائشة قالت لا هجرة الیوم کان المؤمن یفر احدهم بدینه الی الله
والی رسوله مخافة ان یفتن علیه فاما الیوم فقد اظهر الله الاسلام فالمؤمن یعبد ربه حیث شاء ولکن جهاد ونیة و
اخرج الطبرانی فی الصغیر من حدیث ابی هند یحیی بن عبد الله بن حجر بن عبد الجبار بن وائل بن حجر الحضرمی الکوفی
بالکوفة قال حدثنا عمی محمد بن حجر بن عبد الجبار قال حدثنی سعید بن عبد الجبار عن ابیه عبد الجبار عن امه ام یحیی عن
وائل بن حجر حدیثا طویلا فی قصة وفوده علی النبی صلی الله علیه وسلم ثم رجوعه الی بلده ثم اعتزاله الناس فی
فتنة عثمان ثم قدومه علی معاویة فقال له معاویة فما منعک من نصرنا وقد اتخذک عثمان ثقة وصهرا قلت انک
قاتلت رجلا هو احق بعثمان منک قال وکیف یکون احق بعثمان منی وانا اقرب الی عثمان فی النسب قلت ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان آخی بین علی وعثمان فالاخ اولی من ابن العم ولست اقاتل المهاجرین قال اولسنا مهاجرین
قلت او لسنا قد اعتزلناکما جمیعا وحجة اخری حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وقد رفع رأسه نحو المشرق وقد حضر
جمع کثیر ثم رد الیه بصره فقال اتتکم الفتن کقطع اللیل المظلم فشدد امرها وعجله وقبحه فقلت له من بین القوم یا رسول
الله وما الفتن فقال یا وائل اذا اختلف سیفان فی الاسلام فاعتزلهما فقال معاویة اصبحت شیعیا فقلت لا ولکنی اصبحت
ناصحا للمسلمین فقال معاویة لو سمعت ذا وعلمته لما اقدمتک قلت اولیس قد رأیت ما صنع محمد بن مسلمة عند مقتل عثمان
انتهی بسیفه الی الصخرة فضربه حتی انکسر فقال اولئک قوم یحملون علینا قلت فکیف نصنع بقول رسول الله صلی الله علیه
وسلم من احب الانصار فبحبی ومن ابغض الانصار فببغضی واخرج ابو یعلی عن معاویة بن ابی سفیان قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة قالها ثلاث مرات ولا تنقطع التوبة حتی تطلع
الشمس من مغربها ووجه تطبیق درمیان این دو حدیث مختلف آن است که هجرت در لغت انتقال است از وطن مالوف

خود و فردِ اکملِ آن ہجرتِ مسلمان ست در وقتِ غربتِ اسلام و غلبہ کفار بجانب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ نیت آنکہ بشرف ملازمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شود و در اعلاءِ کلمة اللہ تحت رایت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مساعی جمیلہ بکار برد و از سلطانِ کفار کہ مانع اقامتِ ارکان اسلام ست خلاص یابد و این فرد اکمل حقیقت شرعیہ لفظ ہجرة است کہ بغیر توسطِ قرینہ در عرفِ شرع فہمیدہ می شود و آں معنی بفتح مکہ منقضی شد لاہجرة بعد الفتح و بمعنی دیگر انتقال از وطن خود برای طلب فضیلت دینیہ از طلب علم و زیارتِ صالحین و فرار از فتن و این نیز از رغایب آنحضرتی ست ہرچند بہ نسبت معنیِ اول مفضول است ع آسمان نسبت بعرش آمد فرود ٭ ورنہ بس عالی ست پیش خاک تود ٭ و این معنی تا قیامت منقرض نیست و افضلِ اصناف این ہجرت انتقال است بجناب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای تحصیل علم و تادب بآداب او علیہ الصلوة والسلام و تہیا برای جہاد بر معویہ بن ابی سفیان تفریق بین المعنیین مشتبہ شد واللہ اعلم بحقیقة الحال

واما اشتراط خصال دیگر در خلافت پس سر در آن آن ست کہ خلافت خاصہ یا خلافت کاملہ ہرچہ گوئی چون تنقیح معنی آن کنیم راجع شود بآنکہ خلیفہ متصف بصفاتے باشد کہ مخصوص کاملان و مقربان است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بآن صفات متصف بوده اند من حیث انہ نبی مبعوث من اللہ تعالی و مصدر افعالی گردد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنرا انگیختہ من حیث انہ نبی مبعوث من اللہ تعالی و تحقیق این خلیفہ بدین افعال و صفات بوجہ تاکد از شریعت معلوم باشد و چون استقراء کلی بکار بریم این افعال را بر سہ قسم یابیم قسم اول حسن عبادات بینہ و بین اللہ و حسن معاملات با خلق اللہ قسم دوم اعانتِ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در جہادِ اعداء اللہ و اعلاء کلمة اللہ قسم سوم افعالی کہ بعد آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم بظہور آمد از قبیل تتمیم افعال جناب نبوی علیہ الصلوة والسلام و انجازِ موعود برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مثل برہم زدن ملت کسری و قیصر و فتح بلدان و نشرِ علم و مانند آن و ہم چنان صفات نفسانیہ ہم سہ قسم باشد قسم اول بودن شخص از سابقین و مقربین خدا تعالی مسلمین را سہ قسم ساختہ و قال عزوجل ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتٰبَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرٰتِ وقال تعالی وَكُنْتُمْ اَزْوَاجًا ثَلٰثَةً فَاَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ مَا اَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ وَاَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ مَا اَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ وَالسّٰبِقُوْنَ السّٰبِقُوْنَ اُولٰٓئِكَ الْمُقَرَّبُوْنَ وقال تعالی وَمَا اَدْرٰىكَ مَا عِلِّيُّوْنَ كِتٰبٌ مَّرْقُوْمٌ يَّشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُوْنَ ط اخبرنا شیخنا ابو طاہر محمد بن ابراہیم الکردی المدنی بداره بظاہر المدینة المشرفة سنة ۱۱۴۴ قراءة علیہ وانا اسمع قال اخبرنی ابی الشیخ ابراہیم الکردی قال اخبرنی الشیخ احمد القشاشی قال انبانا الشمس الرملی اجازة عن الزین زکریا عن ابن الفرات عن عمر بن حسن المراغی عن الفخر بن البخاری عن فضل اللہ بن سعد النوقانی عن محیی السنة ابی محمد الحسین بن مسعود البغوی قال فی تفسیره انا ابو سعید احمد بن ابراہیم الشریحی انا ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراہیم الثعلبی انا ابو عبد اللہ الحسین بن محمد بن فنجویہ یعنی الثقفی الدینوری ثنا محمد بن علی بن الحسین بن القاضی ثنا بکر بن محمد المروزی ثنا ابو قلابة ثنا عمرو بن الحصین عن الفضل بن عمیرة عن میمون الکردی عن ابی عثمان النہدی قال سمعت عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قرأ علی المنبر ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا الایة فقال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سابقنا سابق ومقتصدنا ناج وظالمنا مغفور لہ قال ابو قلابة فحدثت بہ یحیی بن معین فجعل

منصب مذکور خلیفه میباید که از قسم اول باشد و از شریعت قطعاً معلوم شود که وی از سابقین مقربین است و از صدیقین یا است ابدا یا صالحین و قسم دوم علم حکمت و با حکام الله بوجهی که نائب پیغامبر صلی الله علیه وسلم تبلیغ شرائع و حکم تواند شد و قسم سوم الفت بحزم وامورے که ریاست عالم بآن میسر آید از شجاعت وکفایت و مرتبه شناسی رعیت دروی ودرتدبیر و غیر آن باز تحقیق تشبه بانبیا من حیث النبوة بسه چیز است اول دادن بشارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجنت از جهت وحی دوم بیان فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم قولاً و فعلاً استحقاق امر خلافت را سوم تلویح و تصریح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآنکه افضل امت است بوجب وحی اما عبادات پس لازم مقربین است وحسن معامله با خلق الله لازم رعیت پروری و این هر دو صفت مندرج شد دران دو قسم و اما اعانت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اعلای کلمة الله بحضور آن حضرت و ایام حیوة او صلی الله علیه وسلم پس مسمی است بسوابق اسلامیه و آیة لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ اشاره باوست و هجرت نیز ازین باب است اما اشتراط سوابق اسلامیه پس ثابت است بوجوه بسیار از شریعت مطهره بالقطع معلوم است که مدار فضیلت عند الله و مدار شرف در اسلام سوابق اسلامیه بوده است چندین آیة درین باب نازل شد لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل و درود انعقاد خلافت صدیق اکبر چیزها گذشت که بالقطع دلالت میکنند بر اعتبار سوابق اسلامیه قال ابو بکر رضی الله عنه أَلَسْتُ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا أَلَسْتُ اول من اسلم الست صاحب کذا الست صاحب کذا و قال عمر رضی الله عنه ان ابا بکر صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم وثانی اثنین وانه اولی المسلمین باموركم فقوموا فبايعوه و عد عثمان رضی الله عنه سابقة الاسلامية حين قد حوا في خلافته اعترضوا عليه وباح على رؤ بسوابقه في ايام خلافته باصرح مايكون حين اراد اثبات خلافته وترجيح نفسه على غيره وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وقال ابو عبيدة تا تولّى وفيكم ثالث ثلثة وروى ابن عمر انه ذكر لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم وروى ابو هريرة اطلع الله على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وروت حفصة اني لارجو ان لا يدخل النار ان شاء الله احد شهد بدرا والحديبية وروى جابر لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وروي انه قال لنا النبي صلى الله عليه وسلم انتم اليوم خير اهل الارض وروى رفاعة بن رافع جاء جبرئيل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما تعدون اهل بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلمة نحوها فقال كذلك من شهد بدرا من الملئكة وروى رافع بن خديج نحوا من ذلك وقال سعيد بن المسيب كان ابو بكر الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام وكان ثانيه في الغار وكان ثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا واخرج ابو عمر تعليقا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لبعض من لم يشهد بدرا وقد رآه يمشي بين يدي ابي بكر تمشي بين يدي من هو خير منك قال العارف السهروردي في باب الخامس والخمسين من العوارف روي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان جالسا في صفة ضيقة فجاء قوم من البدريين فلم يجدوا موضعا يجلسون فيه فاقام رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يكن من اهل بدر فجلسوا مكانهم فاشتد ذلك عليهم فانزل الله تعالى وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا الآية باز حضرت عمر رضی الله عنه

اهل بدر را بعد ازان اهل حدیبیه را مقدم ساخت بر سائر صحابه چه باعتبار اثبات در دفتر غزاة و چه باعتبار اعطاء عطیات
و چه باعتبار تقدم در محافل و مجالس و چه در مشورهٔ استحقاق خلافت و چه در طلب دعا از ایشان و تبرک بایشان بعد ازان
امت مرحومه در تعظیم و توقیر ایشان گذشت الی الیوم واخرج الواقدی عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه فی وصیته عمرو بن
العاص اتق الله فی سر امرک و علانیته فانه یراک ویری عملک فقد رایت تقدمی لک علی من هو اقدم منک سابقة واعلم
یا عمرو ان معک المهاجرین والانصار من اهل بدر فاکرمهم واعرف لهم حقهم ولا تطاول علیهم بسلطانک ولا تداخلک
نخوة الشیطان فتقول انما ولانی ابو بکر لانی خیرهم منکم وایاک وخداع النفس فکن کاحدهم وشاورهم فیما ترید من امرک
واخرج البخاری عن قیس بن ابی حازم قال کان عطاء البدریین خمسة الاف خمسة الاف وقال عمر لافضلنهم علی من بعدهم
اما بشارت خلفا به بهشت پس ثابت است بطرق بسیار اول عمومات قران در باب مهاجرین و مجاهدین و حاضران مشاهد
حدیبیه و تبوک و غیرهما ثانی احادیث وارده در فضل اهل بدر حدیث لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم
فقد غفرت لکم از مسند عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابو هریره و حدیث جاء جبرئیل فقال ما تعدون اهل بدر فیکم قال
من افضل المسلمین از مسند رفاعة بن رافع و رافع بن خدیج و حدیث حفصه و جابر انی لارجو ان لا یدخل النار احد شهد البدر
والحدیبیة ثالث احادیث وارده در فضل اهل حدیبیه مانند حدیث لا یدخل النار احد من بایع تحت الشجرة و حدیث
انتم خیر اهل الارض از مسند جابر رابع احادیث وارده در بشارت عشره از مسند عبد الرحمن و سعید بن زید خامس احادیث
وارده در بشارت اربعه از انجمله حدیث جابر بن عبد الله سادس احادیث وارده در بشارت ثلثه مثل حدیث ابی موسی و
نافع بن عبد الحارث سابع احادیث وارده در بشارت شیخین از حدیث ابو سعید خدری ان اهل الدرجات العلی یراهم من تحتهم
کما ترون النجم الطالع فی افق السماء و ان ابا بکر و عمر منهم و انعما و حدیث مرتضی و انس هذان سیدا کهول اهل الجنة و حدیث
ابن مسعود یطلع علیکم رجل من اهل الجنة فیهما جمیعا ثامن احادیث وارده در بشارت صدیق اکبر از انجمله حدیث ابی هریره انه
یدعی من ابواب الجنة کلها و حدیث انس فی وصف طیر الجنة فی اخره قوله صلی الله علیه وسلم لابی بکر و انی لارجو ان تکون
ممن یاکل منها تاسع احادیث وارده در بشارت فاروق اعظم از انجمله حدیث رؤیا النبی صلی الله علیه وسلم قصرا من ذهب
من حدیث جابر و انس و ابی هریرة و بریدة الاسلمی عاشر احادیث وارده در بشارت ذی النورین از انجمله حدیث عبد الله
بن حوالة تهجمون علی رجل یبایع الناس و هو معتجر ببرد من اهل الجنة فکان عثمان حادی عشر احادیث وارده در بشارت
مرتضی از انجمله حدیث علی لک فی الجنة خیر منها اما بودن خلفا از سابقین مقربین پس ثابت است باحادیث بسیار از انجمله
حدیث تحرک الجبل و قوله صلی الله علیه وسلم اثبت فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان من طرق کثیرة جدا من مسند عثمان و سعید
بن زید و ابی هریرة و ابن عباس و انس و بریدة و سهل بن سعد و حدیث ان الشیخین من النجباء من مسند علی و حدیث
ان اهل الدرجات العلی یراهم من تحتهم الخ من مسند ابی سعید و حدیث تحدیث جبرئیل بفضائلهما من مسند عمار و حدیث
رؤیا رجحانهم فی المیزان من مسند ابی بکرة و عرفجة و غیرهما و حدیث تشبه الشیخین بملکین مقربین من حدیث ابن مسعود وغیره
و حدیث هما سیدا کهول اهل الجنة من مسند علی و انس و حدیث یدعی من ابواب الجنة کلها فی مناقب ابی بکر و حدیث

لقد كان فيما كان قبلكم ناس محدثون من غير ان يكونوا انبياء فان يكن في امتي احد فانه عمر و حدیث فرار الشیطان من
ظل عمر و حدیث رفیقی فی الجنة عثمان واما آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با خلفا معامله منتظر الاماره میکرد پس ثابت است
بطرق بسیار حدیث سهل بن سعد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای صلح قبیله بنی عمرو بن عوف رفتند و صدیق اکبر را
امامت صلوات تفویض نمودند و در وقت مرض موت امامت صلوات بتاکید فرمودند و این قصه متواتر المعنی است و
حدیث امارت حج از مشاهیر است و در حدیث ابو درداء فرمودند فهل انتم تارکون لی صاحبی مما اوذی بعدنا و در حدیث
ابوسعید خدری هر دو را وزیر گفته شد و قال علی کرم الله وجهه حین توفی ان کنت لارجو ان یجعلک الله معهما انی کنت لاسمع رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول جئت انا وابوبکر وعمر ودخلت انا وابوبکر وعمر وخرجت انا وابوبکر وعمر وسئل علی
بن الحسین عن منزلة ابی بکر وعمر من النبی صلی الله علیه وسلم فقال کمنزلتهما الیوم وهما ضجیعاه و در حدیث حضرات
صدیق را ارأف امت و عمر فاروق را اشدهم فی امر الله و ذی النورین را اصدقهم حیاء و مرتضی را اقضاهم گفته شد
و هر یکی ازین خصال باشاره جلیه ثابت است بآنکه ایشان استحقاق ریاست عظمی مسلمین دارند و در حدیث حذیفه و مرتضی ثابت شد
ان تؤمروا ابابکر الحدیث و در حدیث حذیفه و ابن مسعود اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر و در حدیث مطلب بن عبد الله
الحمد لله الذی ایدنی بهما و در حدیث حذیفه نزدیک حاکم لا غنی لی عنهما انهما من الدین کالرأس من الجسد و در حدیث
عبد الرحمن بن غنم اشعری لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما و در حدیث انس کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل
المسجد لم یرفع احد رأسه غیر ابی بکر و عمر فانهما کانا یتبسمان الیه ویتبسم الیهما واما آنکه موعود خدا تعالی برای
این امت مرحومه بر دست خلفا ظاهر شد پس متضمن سه مطلب است مطلب اول آنکه این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است
و آن از اجلی معلومات است زیرا که خلافت بمعنی جانشینی است و آن در عرف شرع راجع است بتصدی اقامت اموری که بهمت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم برای اقامت آن مبعوث بود و خلافت خاصه وقتی متحقق شود که با خلافت بمعنی اول زیادت مشابهت
بسیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل گردد و از جمله سیر و افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه عمده آنها فتح بلاد کفر
بوده است مطلب ثانی آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعده فرموده است امت خود را که بلاد شام و عراق فتح خواهند
کرد و این معنی ثابت است باحادیث متواترة المعنی از حدیث ابی هریرة و عقبة بن عامر و عدی بن حاتم و جابر و غیرهم
ممن لا یحصی عددهم مطلب سوم آنکه آن موعود بر دست خلفا ظاهر شد و نقل متواتر جماهیر مسلمین از فقها و محدثین و مورخین
در اثبات این مطلب کافی است مع هذا حدیث الحمد لله الذی ایدنی بهما و حدیث استبشار اهل سموات باسلام عمر
و غیر آن برین معنی دلالت میکند واما آنکه قول خلیفه حجت است چون آنرا امضا کنند و آن قول متمکن شود در مسلمین و آن
بالاثر قیاس است و این خصلت ثابت است درین بزرگواران بیش ثابت است بطرق بسیار قال الله تعالی وَلَيُمَكِّنَنَّ
لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وقال عز وجل الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ وفی حدیث عرباض بن ساریة علیکم بسنتی وسنة الخلفاء من بعدی
وفی حدیث ابن مسعود وحذیفة اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر وعمر وفی حدیث عبد الرحمن بن غنم الاشعری لو اجتمعتما

فی مشورة بما خالفتکما و ازآن دلّ دلائل انمعنی احادیث متواتره بالمعنی السکینة تنطق علی لسان عمر من طریق علی و
ابن مسعود و ابن عمر و غیرهم و احادیث متواتره بالمعنی در موافقات عمر فاروق با وحی الٰہی و ازآن دلّ دلائل انمعنی
مشورهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مصالح جهاد و اوضاع شریعت با شیخین و قبول مشاورهٔ ایشان و حدیث
متواتر بالمعنی علیکم بالسواد الاعظم با کثرت طرق خویش که امام شافعی آنرا در اثبات اجماع روایت کرد و علما در فقه
این احادیث مختلف اند جمعی بر وجوب طاعت خلیفه اذا لم یکن فی معصیة حمل نموده اند و طائفه بر وجوب قول با جماع
و فقیر میگوید عفی عنه مراد آنست که قول خلیفه حجت است چون متمکن شود در مسلمین پس معنی طاعت خلیفه و قول با جماع هر دو
مجموع است تفصیل این اجمال آنکه خدا تعالی در نفوس این عزیزان ملکه نهاده است و بعد ازان تائید از نزدیک خویش
داده است که بسبب آن در فهم حکم و احکام و مصالح سیاست ملک غالباً اصابت کنند و همچنان در حق این امت فضلی
خواست که مجتمع نشوند بر باطل و تائیدی درین باب نازل کرده پس چون هر دو فضیلت جمع شود آن رای حجت باشد در حق
نورٌ علی نورٍ یهدی الله لنوره من یشاء اخرج الحاکم حدیث عمر فی خطبته بالجابیة من طرق منها طریق عبد الله
بن دینار عن ابن عمر قال خطبنا عمر بالجابیة فقال انی قمت فیکم کمقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فینا فقال اوصیکم باصحابی
ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشوا الکذب حتی یحلف الرجل ولا یستحلف ویشهد الرجل ولا یستشهد فمن اراد منکم
بحبحة الجنة فیلزم الجماعة فان الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین ابعد الا لا یخلون رجل بامرأة الا کان ثالثهما
الشیطان فالها ثلثا و علیکم بالجماعة فان الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین ابعد الا و من سرته حسنته وساءته
سیئته فهو مومن و منها طریق عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال وقف عمر بن الخطاب بالجابیة فقال رحم الله
رجلا سمع مقالتی فوعاها انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فینا کمقامی فیکم ثم قال احفظونی فی
اصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یکثر الهرج ویظهر الکذب ویشهد الرجل ولا یستشهد ویحلف ولا یستحلف
من احب منکم بحبوحة الجنة فعلیه بالجماعة فان الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین ابعد لا یخلون رجل بامرأة
فان الشیطان ثالثهما من سرته حسنته وساءته سیئته فهو مومن واخرج البیهقی من طریق الشافعی عن ابن عیینة عن
عبد الله بن ابی لبید عن ابن سلیمان بن یسار عن ابیه ان عمر بن الخطاب قام بالجابیة للناس خطیبا فقال ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قام فینا کمقامی فیکم فقال اکرموا اصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یظهر الکذب حتی ان الرجل
لیحلف ولا یستحلف ویشهد ولا یستشهد الا فمن سره بحبحة الجنة فلیلزم الجماعة فان الشیطان مع الفذ وهو من الاثنین
ابعد ولا یخلون رجل بامرأة فان الشیطان ثالثهما ومن سرته حسنته وساءته سیئته فهو مومن قال الشافعی فی اثناء
کلامه فلم یکن للزوم جماعتهم معنی الا ما علیه جماعتهم من التحلیل والتحریم والطاعة فیهما من قال بما تقول جماعة المسلمین
فقد لزم جماعتهم وانما تکون الغفلة فی الفرقة فاما الجماعة فلا تمکن فیها کافة غفلة عن معنی کتاب الله ولا سنة ولا
قیاس ان شاء الله واخرج الحاکم من حدیث معتمر بن سلیمان عن رجل عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یجمع الله هذه الامة علی الضلالة ابدا و قال ید الله علی الجماعة فاتبعوا السواد

الا مظلم فانه من شذ شذ في النار واختلفت الرواة على معتمر بن سليمان في تسمية الرجل الواقع بينه وبين
عبد الله بن دينار بين الحاكم كل ذلك واخرج الحاكم من حديث عبد الله بن طاؤس عن ابيه عن ابن عباس ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال لا يجمع الله امتي او قال هذه الامة على الضلالة ابدا ويد الله على الجماعة واخرج الحاكم
عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم في حديث طويل وسألت ربي ان لا يجتمعوا على ضلالة فاعطانيه ذلك واخرج الحاكم
عن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه واخرج
الحاكم من حديث نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من خرج من الجماعة قيد شبر فقد
خلع ربقة الاسلام من عنقه حتى يراجعه وقال من مات وليس عليه امام جماعة فان موتته ميتة جاهلية واخرج الحاكم
من حديث الحارث الاشعري حديثا طويلا في آخره قال رسول الله صلى الله عليه وسلم آمركم بخمس كلمات امرني الله
بهن الجماعة والسمع والطاعة والهجرة والجهاد في سبيل الله فمن خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام
من عنقه الا ان يرجع واخرج الحاكم عن معاوية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة شبرا
دخل النار واخرج الحاكم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق امته او عاد اعرابيا بعد
هجرته فلا حجة له واخرج الحاكم من حديث حذيفة عن ربعي بن حراش قال اتيت حذيفة بن اليمان ليالي سار الناس الى
عثمان فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعة واستذل الامارة لقي الله ولا حجة له واخرج
الحاكم عن فضالة بن عبيد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ثلثة لا يسأل عنهم رجل فارق الجماعة وعصى امامه
فمات عاصيا وامة او عبد ابق من سيده فمات وامرأة غاب عنها زوجها وقد كفاها مؤنة الدنيا فتبرجت بعده فلا تسأل عنهم
واخرج الحاكم عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة المكتوبة الى الصلوة المكتوبة التي بعدها كفارة لما بينهما والجمعة
الى الجمعة وشهر رمضان الى شهر رمضان كفارة لما بينهما ثم قال بعد ذلك الا من ثلث الا من الاشراك بالله ونكث
الصفقة وترك السنة قلنا يا رسول الله اما الاشراك بالله فقد عرفناه فما نكث الصفقة وترك السنة قال اما نكث
الصفقة ان تبايع رجلا بيمينك ثم تخالف اليه فتقاتله بسيفك واما ترك السنة فالخروج من الجماعة واخرج الحاكم
في حديث حذيفة الطويل حين ذكر قوما يهتدون بغير هديه وقوما يدعون الى ابواب جهنم قلت فما تأمرني ان ادركت
ذلك قال تلزم جماعة المسلمين وامامهم قلت فان لم تكن لهم امام ولا جماعة قال فاعتزل تلك الفرق كلها واخرج
الشيخان من حديث عمر بطرق مختلفة انتم شهداء الله في الارض واخرج الحاكم من حديث ابي زهير الثقفي قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوشك ان تعرفوا اهل الجنة من اهل النار او قال خياركم من شراركم
قيل يا رسول الله بماذا قال بالثناء الحسن والثناء السيئ انتم شهداء بعضكم على بعض واخرج مسلم من حديث
ثوبان والمغيرة وجابر بن سمرة وجابر بن عبد الله ومعوية بن ابي سفيان والفاظهم متقاربة لا تزال طائفة من امتي
قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم او خالفهم حتى يأتي امر الله وهم ظاهرون على الناس محتمل است كه حديث لا يجتمع امتي
على الضلالة بر سواد اعظم و همين حديث محمول باشد بر آنكه طائفه بر حق باشد اگرچه اندك باشند و قائم بواجبات ملت نه بمعنى

حجیۃ اجماع لکن المعنی الاول ہو المشہور الذی حمل علیہ جماہیر الفقہاء واللہ اعلم و ازین طرق کثیرہ معلوم می شود
کہ احادیث نہی از مفارقت جماعت و امر باتباع سواد اعظم چون در الفاظ آن تامل کنیم ہر دو علت از بیان
آنہا می تراود و ہر دو مصلحت از اشارات آن مفہوم می شود یکے اقامت خلافت کہ منبع چندین فوائد ست دوم دیگر حفظ
ملت از اختلاف اہل آن پس متبادر بفہم آنست کہ صریح حکم درہمان محل ہست کہ خلیفہ راشد حکمی فرماید بعد مشاورت اہل علم
مثل الیشان یا جمہور ایشان و آن حکم ممکن شود در مسلمین اما اتفاقیات جمہور فقہا چون صولت خلافت با آن یار نباشد و ہمچنین
مذہب خلیفہ چون در فصلے مجتہد فیہ قضا کند واجب الاتباع ست ملحق بآن اصل منصوص از جہت مشارکت در احد شطری العلۃ
و این قصہ ہمان میماند کہ امام شافعی در آیۃ وَاِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوْا مِنَ الصَّلٰوۃِ
اِنْ خِفْتُمْ اَنْ یَّفْتِنَکُمُ الخ گفتہ است کہ منطوق آیت اباحت قصر ست در صورت اجتماع سفر و خوف ہر دو و سنت و
اجماع امت ملحق کردہ است با و قصر فی السفر من غیر خوف و سر درین مسئلہ آن ست کہ سفر و خوف ہر یکے از انہا مناسب
تخفیف است و در احکام خلفای راشدین ظن اصابت رای ایشان با این دو مصلحت جمع شد و امر متاکد گشت غایۃ
الوکادۃ و ظن اصابت عبد اللہ بن مسعود در سنت و قراءۃ و ابی بن کعب در قراءۃ و علی مرتضی در قضا و زید بن ثابت در
فرائض با خلفا ہمعنان اند از جہت ثنای جمیل ایشان کہ بزبان غیب ترجمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گذشتہ و
باعتبار دو مصلحت دیگر متخلف و اتفاقیات فقہای امصار الی حکم خلیفہ باعتبار مصلحت کہ امام شافعی بآن اشارہ
کردہ حیث قال انما الغفلۃ فی الفرقۃ فاما الجماعۃ فلا یمکن فیہا کافۃ غفلۃ عن معنی کتاب ولا سنۃ ولا قیاس
مظنہ اصابت است قال عمر رضی اللہ عنہ فاقض بما قضی بہ الصالحون و این نیز معلوم بالقطع ست کہ اگر در فصل مجتہد
فیہ حکم خلیفہ را قبول نکنند و ہر یکے برای خود رود حکم خلافت مضبوط نگردد و مصلحت اقامت خلافت متحقق نشود
بملاحظہ ہمین مراتب امام شافعی گفتہ واذا رجعنا الی التقلید فقول الائمۃ ابی بکر و عمر و عثمان قال فی القدیم و علی
احب الینا و توقف در قول مرتضے بمذہب جدید از جہت عدم تمکین ست و عدم اجتماع امت بر قول او کہ یکی از اوصاف
مؤثرہ است اما آنکہ ہر یکی از خلفا در وقت خلافت خویش افضل امت بودہ است از حدیث ابن عمر کنا نخیر فی
زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فنقول ابوبکر خیر ہذہ الامۃ ثم عمر ثم عثمان و حدیث مرتضی ہذان سیدا کہول
اہل الجنۃ و حدیث وزن و ظہور رجحان ابوبکر بروایۃ ابی بکرۃ ثقفی و عرفجہ و غیر ایشان و عمر فاروق افضلیت ابوبکر
صدیق را بیان کرد و آن متواتر است ازو و صدیق گفت اقول اللہم استخلفت علیہم خیر خلقک و عبد الرحمن بن عوف
در وقت عقد خلافت برای ذی النورین گفتہ واللہ علیہ ان لا یالو عن افضلہم فی نفسہ و مرتضی بر سر منبر کوفہ فرمود
خیر ہذہ الامۃ ابوبکر ثم عمر سفیان ثوری بملاحظہ ہمین اجماعیات گفتہ است من زعم ان علیا کان احق بالولایۃ منہما
فقد خطأ ابابکر و عمر والمہاجرین والانصار وما اراہ یرتفع مع ہذا لہ عمل الی السماء و شافعی گفتہ اضطر الناس
بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی ابی بکر فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوہ رقابہم و چندین صحابہ
و تابعین گفتہ اند کہ صدیق اکبر در قتال مرتدین بجیزی قائم شد کہ کار انبیا بود اما اثبات خلافت خلفا بطرق

بسیار دارد و از انجمله اجماع صحابه بر خلافت صدیق اکبر و این مسلک را عبد الله بن مسعود اختیار نموده است قال عبد الله ما رأى المسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما رآه سيئا فهو عند الله سيئ وقد رأى الصحابة جميعا ان يستخلفوا ابا بكر و از اجماع بر استخلاف صدیق اکبر در خلافت فاروق اعظم قال عبد الله بن مسعود افرس الناس ثلثة ابو بكر حين استخلف عمر الحديث و اتفاق ناس بر خلافت عمر فاروق بوجهی که هیچکس را دران اشکالی نماند اظهر است از آنکه احتیاج بیان داشته باشد پس معنی اجماع اینجا هم متحقق شد لیکن بعد از استخلاف و تسلط و همچنین قصهٔ اتفاق بر ذی النورین معلوم و مشهور است متاخرین اشاعره همین مسلک را اختیار نموده اند و بر همان مسلک اکتفا کرده و از انجمله تفویض امامت صلوة بصدیق اکبر در ایام مرض در عین وقت استخلاف برین دلیل اعتماد نموده اند و جماعهٔ مهاجرین و انصار اذعان آن کرده اند و اصل قصهٔ امامت صدیق از متواترات است و استدلال بامامت بر خلافت مستفیض از اکابر فقهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود رضی الله عنهم و قصهٔ ذکر امامت در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر و اذعان مخالف و باز ماندن انصار بسبب همین حدیث صحیح شده است از حدیث ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عبد الله بن مسعود و توجیه استدلال اما اجمالا پس از انجهت که اکابر صحابه بان استدلال فرموده اند و جمیع امت این استدلال را بالتلقی بالقبول نموده اند و سبب الزام مخالف همان دلیل آمد پس اجماع بر صحت استدلال منعقد گشت اما تفصیلا پس باید دانست که اقامت شخصی شخص آخر را بر مقام خود گاهی بقول می باشد و گاهی بفعل و میباید که فعل مفهم باشد و افهام در هر طبقه و در هر زمان مختلف میباشد محترف خلیفه خود را بر دکان می نشاند و مدرس در حلقهٔ درس و پادشاهان عجم بر تخت می نشانند چون در اسلام اشد طاعات صلوة آمد و همیشه آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامت میفرمودند تفویض امامت صلوة بصدیق اکبر دلیل جلی بر استخلاف او آمد و از انجمله حدیث عائشه و عبد الرحمن لقد هممت ان ادعوا ابا بكر فاعهد اليه و از انجمله خطبهٔ آخره که قبل از وفات به پنج شب بوده است رواها جماعة من الصحابة منهم ابن مسعود و ابو سعید و جندب بن عبد الله و ابو هریرة و غیرهم ابو عمر صاحب استیعاب این طریقه اختیار نموده است و بران اعتماد کرده و از انجمله رؤیاهای بسیار که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیده اند یا صحابه بحضور آنحضرت عرض کرده اند و تعبیر جمله آنها خلافت خلفا بوده است و آنهمه تفسیر آیهٔ استخلاف است و آیهٔ تمکین فی الارض علی رؤیا قلیب رواها ابو هریرة و ابن عمر دیگر رؤیا وزن در حدیث ابو بکره ثقفی شخصی دیده است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعبیر فرموده اند بخلافت و عرفجه و جماعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دیده دور نیست که هر دو صورت واقع شده باشد سوم حدیث نوط بعضهم ببعض من حدیث جابر چهارم رؤیا دلو من حدیث سمرة بن جندب پنجم رؤیا ظله و حبل که از آسمان فرود آمد من حدیث ابی هریرة و ابن عباس ششم مرسل حسن بصری و از انجمله تعریض جلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخلافت خلفای ثلثه بحواله اموری که تعلق به بیت المال دارد باین بزرگان حدیث جبیر بن مطعم ان امرأة اتت رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه الشيخان قال الشافعي وفيه دليل على خلافة ابي بكر و حدیث انس بعثني بنو المصطلق و حدیث سهل بن

ابن ابی حثمة بایع اعرابی النبی صلی الله علیه وسلم حدیث ابی هریرة قریباً من معناه واز انجمله تعریض جلی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بخلافت خلفای ثلثه ببعض خواص خلافت خاصه در حق این بزرگان حدیث ابی ذر در قصه تسبیح الحصیات
فی ایدی الخلفاء الثلثة علی الترتیب وحدیث انس نحواً من ذلک وحدیث ابی الدرداء فی امره صلی الله علیه وسلم
للصدیق بالخطبة ثم امره لعمر بالخطبة وحدیث ابی موسی الاشعری فی قصة الحایط واز انجمله فرمودن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خلفای ثلثه را که هم الخلفاء بعدی در قصه تاسیس مسجد من حدیث عائشة وسفینة واز انجمله احادیث
داله بر معامله منتظر الامارة وقتیکه خلافت برای ایشان منعقد شد دلالت نمود بر صحت خلافت ایشان حدیث علی
مرتضی وحذیفه ان تؤمروا ابا بکر الحدیث وحدیث حذیفه وغیره لا غنی بی عنهما هما من الدین بمنزلة السمع والبصر وفی
لفظ بمنزلة الرأس من الجسد وحدیث ابی سعید خدری وأما وزیرای فی الارض فابوبکر وعمر واز انجمله احادیث داله بر آنکه
ترتیب دولت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدینطریق خواهد بود که نبوة ورحمة ثم خلافة ورحمة وفی لفظ خلافة
علی منهاج النبوة ثم یکون ملک عضوض ودر خارج بعد زمان نبوت خلافت خلفا حاصل شد وبعد از ان ملک عضوض
پس دانسته شد که خلافت ایشان خلافة علی منهاج النبوة است وخلافت ورحمت است از حدیث ابو عبیده ومعاذ بن
جبل وحذیفه وغیر ایشان واز انجمله اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآنکه خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین
یلونهم ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهاداتهم وشهاداتهم ایمانهم بروایة جماعة عظیمة منهم عمر وابن مسعود وعمران و
حذیفة وغیرهم قرن اول زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم از هجرت تا وفات وقرن ثانی زمان شیخین و
قرن ثالث زمان ذی النورین بعد از ان اختلافها پدید آمد وفتنها ظاهر گردیدند تفصیل این اجمال آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه که بعد مقتل حضرت عثمان بظهور پیوست در احادیث متواتره متکثرة الطرق بیان
فرمودند چنانکه عن قریب مذکور میگردد وما قبل آنرا بوجوه متعدده از صفات مدح مخصوص گردانیدند وما بعد آنرا
بانواع بسیار از صفات ذم نکوهیدند چون ملاحظه آنهمه طرق مینمائیم مختلف اند در تعبیر ومتحد اند در اصل مقصود
حدس قوی بهم رسید که مراد از قرون ثلثه تفصیل همان مدت است وتقسیم بقرون ثلثه ومدح آن قرون نیست الا
باعتبار کمال مدبران آن قرون وقائمان بالامر در آنها ویا اعتبار شیوع اعمال خیر وظهور دولت اسلامیه وانجاز
موعود الله عز وجل در ظهور دین حق واز انجمله احادیث داله بر آنکه ملت اسلامیه انتشار وتمامی خواهد بود تا غایتی بعد از ان
متناقص شدن گیرد مثل حدیث علقمة بن کرز وحدیث یکون ثنیاً ثم رباعیاً ثم سدیساً ثم بازلاً الی غیر ذلک وهم چنین شد
اما در خارج که تا زمان حضرت عثمان اسلام متزاید بود بعد از ان متناقص دانسته شد که خلافت ایشان خلافت راشده
بشرها است واز انجمله حدیث ابن مسعود تدور رحی الاسلام لخمس وثلثین سنة بعد از ان بظهور فتنه عظیمه اشاره نمود
که فان یهلکوا فسبیل من قد هلک پس دوران رحی الاسلام دلالت میکند بر استقامت امور وغلبه اعدا وبر سایر ادیان
وکثرت فتوح وآن معنی خلافت راشده است پس خلافت این عزیزان خلافت راشده آمد واز انجمله حدیث ابی هریرة
الخلافة بالمدینة والملک بالشام از ینجا دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود ودر خارج بجز خلفای ثلثه

در حدیث ان مت نموده‌اند و از آنجمله احادیث دال بر آنکه عمر بن الخطاب غلق فتنه است و لهذا بیان امت از فتن مثلا حدیث حذیفه و آن اصح این باب است و حدیث عبد الله بن سلام و ابی ذر و غیر ایشان و بر خارج همین آنچه شد که در زمان حضرت عمر هیچ فتنه بر نخاست و این اشاره هست بخلافت راشده عمر بن الخطاب و از آنجمله احادیث دال بر آنکه حضرت عثمان در وقت فتنه بر حق باشد و مخالفان او بر باطل و در طرق این احادیث کثرت است از مسند ابن عمر و عبد الله بن حواله و مره بن کعب و کعب بن عجره و ابو هریره و حذیفه و عائشه و غیر ایشان که حضرت عثمان در آن فتنه خلیفه بود و مخالفان او منازع خلافت او و هجوم استدلیس خلافت او عند الله و عند رسوله ثابت بود و از آنجمله احادیث دال بر لوازم خلافت خاصه با کثرت آن و تشعب طرق آن و استدلال باین لوازم در صورت داده‌ایم یکی آنکه معنی خلافت خاصه منقح کنیم و معانی که خلافت خاصه بآن از خلافت عامه صحیحه و خلافت جابره مستمیز شود دریافته باشیم باز هر یکی را از آن معانی بادله متکاثره در خلفا اثبات نمائیم و این صورت بالقطع دلالت میکند بر مقصود و صورت دیگر آنکه بر بعض لوازم اکتفا نمائیم و آنرا با دله او در خلفا اثبات کنیم و هر لازمی را دلیلی علی حده تقریر نمائیم و اکثر صحابه و تابعین باین نوع سلوک کرده‌اند و حقیقت خلافت خلفا باین مسلک شناخته و این آثار محتمل دو وجه است یکی آنکه بعض را ذکر کردند و بعض آخر را حذف نمودند اعتمادا علی ما هو معلوم عندهم چنانکه در بعض اوقات اند مقدمتی الدلیل یکی را ذکر کنند و از دیگری سکوت ورزند و چنین کنند اصل استدلال تمام باشد در تقریر ما معنی بکار برده باشند وجه دیگر آنکه غرض ایشان استدلال باشد بیک لازم فقط چون هر یکی مناسب است با اصل غرض مورث مظنه مطلوب چه سند دلیل ظنی باشد یا خطابی چنانچه از صحابه بسوابق اسلامیه فقط استدلال کردند و جمعی به بشارة بالجنة فقط و جمعی بآنکه حضرت صدیق در ایام مرض معالم مستقر الاماة تعیین فرمودند و از این قبیل است استدلال بقول حضرت عائشه لو کان رسول الله صلی الله علیه وسلم مستخلفا لاستخلف ابا بکر ثم عمر و جمعی بآنکه علماء او در شرع وصف سابقین مقربین اثبات نمود. اند و از این قبیل است استدلال شیخ محی الدین بن عربی بر خلافت راشده عمر فاروق اعظم باین مضمون که حقیقت نبوت وحی و عصمت است و حقیقت خلافت نبوت جزء نمونه از وحی در خلیفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون فرمودند که فاروق محدث است و سکینه بر زبان او نطق مینماید و فرمودند که شیطان از ظل فاروق میگریزد و اثبات کردند خلافت نبوت او را و جمعی بافضلیت هر یکی که ماخوذ از حدیث موزون است و از حدیث کتاب تعبیر و درین مسلک کثرتی است که در احصا نیاید و منوطن الیسب بود از کلام ما طرح کنیم درآکردن فلا نطول الکلام **فصل پنجم** در تقریر مشتے که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان فرموده‌اند که بعد انقضاء ایام خلافت خاصه بظهور رسید و آن مشتمل است بر دو مقصد یکی بیان فتنه که متصل بانقضاء خلافت خاصه پیش آمد دوم بیان فتن دیگر که تا قیام قیامت پیدا شود **مقصد اول** باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث متواتره بالمعنی افاده فرمودند که حضرت عثمان مقتول خواهد شد و روز یک بقتل او فتنه عظیمه خواهد برخاست که تعبیر او ضایع در سوم مردم کند و علامات آن مستطیر باشد بر ما لی که پیش از آن فتنه است آنرا تا وقت ساعت منتج شود و ندو العیاذ با با شایت دم نگو هیدند و استقسام نمودند در بیان آن فتنه تا آنکه بمطابقت مو بموی بر آنچه واقع شد صریح

بر وی مخفی نماند و بابلغ بیان واتضح ساختند که انتظام خلافتِ خاصه تا آن فتنه منقطع خواهد شد و بقیهٔ برکات
ایامِ نبوت روی باختفا خواهد آورد و این معنی را تا بحدی ایضاح کردند که پرده و لنگر وی کاذبر خاست و حجة الله بثبوت
آن قائم شد و آن خبر در خارج متحقق گشت بآنوجه که حضرت مرتضی با وجود رسوخِ قدم در سوابقِ اسلامیه و وفورِ اوصاف
خلافتِ خاصه و انعقادِ بیعت برای او و وجوبِ انقیادِ رعیت فی حکم الله بنسبت او متمکن نشد در خلافت و در اقطار ارض
حکم او نافذ نگشت و تمامهٔ مسلمین تحت حکم او سر فرو نیاوردند و جهاد در زمانِ وی رضی الله عنه بالکلیه منقطع شد و
افتراقِ کلمهٔ مسلمین بظهور پیوست و ایتلافِ ایشان رخت بعدم کشید و مردم بحروب عظیمه با وی پیش آمدند و دست او را از نصرت ملک
کوتاه ساختند و هر روز دائرهٔ سلطنت او لاسیما بعد تحکیم تنگ‌تر شدن گرفت تا آنکه در آخر بجز کوفه و ما حول آن برای
ایشان باقی نماند و هر چند این خللها در صفات کاملهٔ نفسانیهٔ ایشان خللی نینداخت لیکن مقاصد خلافت علی وجهها
متحقق نگشت و بعد حضرت مرتضی چون معاویة بن ابی سفیان متمکن شد و اتفاق ناس بر وی بحصول پیوست و فرقت
جماعهٔ مسلمین از میان برخاست وی سوابق اسلامیه نداشت و لوازم خلافت خاصه در وی متحقق نبود و بعد از آن بادشاهان دیگر
از مرکز حق دورتر افتادند کما لایخفی پس خبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بانقطاع خلافت خاصه منتظمه نافذه ازینجهت متحقق گشت
اما آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار فرمودند بمقتول شدن حضرت عثمان و آنکه او بر حق خواهد بود پس ثابت است بطرق
بسیار عن ابن عمر ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنة فقال یقتل هذا فیها مظلوما اخرجه الترمذی و عن عائشة
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا عثمان لعل الله یقمصک قمیصا فان ارادوک علی خلعه فلا تخلعه لهم اخرجه الترمذی
و عن مرة بن کعب و عبد الله بن حوالة و کعب بن عجرة والفاظهم متقاربة ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنة فقربها
فمر رجل مقنع رأسه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا یومئذ علی الهدی فوثبت فاخذت بضبعی (بازو) عثمان فاستقبلت
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت هذا قال هذا و هذا لفظ ابن ماجة من حدیث کعب بن عجرة و اخرجه الترمذی والحاکم
عن آخرین قریبا منه و فی حدیث ابی هریرة ستکون فتنة و اختلاف او اختلاف و فتنة قالوا فما تأمرنا قال
علیکم بالامیر و اصحابه و اشار الی عثمان و من حدیث عثمان یوم الدار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عهد الی
عهدا و انا صابر علیه و فی حدیث ابی موسی لعثمان و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه اما تعیین زمان این فتنه پس
در حدیث ابن مسعود آمده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رحی الاسلام ستزول بعد خمس و ثلثین او ست و
ثلثین او سبع و ثلثین سنة فان یهلکوا فسبیل من قد هلک و ان یقم لهم دینهم یقم سبعین سنة قال عمر رضی
الله عنه یا نبی الله بما مضی او بما بقی قال لا بل بما بقی و مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیراکه در سن خمس و ثلثین
حضرت عثمان مقتول شد و امر جهاد برهم خورد و باز در زمان معاویة بن ابی سفیان امر جهاد قائم گشت و از آن تاریخ
بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد اما تعیین جهتی که این فتنه آنجا خواهد بود پس در حدیث ابن عمر و جماعه
من الصحابة و هذا حدیث مستفیض الا ان الفتنة ههنا حیث تطلع قرن الشیطان و در خارج هم چنان واقع شد
فتنهایی که بعد قتل حضرت عثمان پیدا شد همه در عراق بوده است و آن شرقی مدینه است و اما تعیین صورت

و منها حدیث اخرجه الترمذی عن حذیفة بن الیمان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده لا تقوم
الساعة حتی تقتلوا امامکم وتجتلدوا باسیافکم ویرث دنیاکم شرارکم هذا حدیث حسن واخرج احمد عن ابن ابی
الانصاری ان عثمان قال لابن مسعود ویحک انی قد سمعت وحفظت ولیس کما سمعت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال سیقتل امیر وینتزی منتز وانی انا المقتول ولیس عمر انما قتل عمر واحد وانه یجتمع علی وذکر ابو عمر
زرارة بن عمرو قص علی النبی صلی الله علیه وسلم رؤیاه فقال رأیت نارا خرجت من الارض فحالت بینی وبین
ابن لی یقال له عمرو وهی تقول لظی لظی بصیر واعمی فقال النبی صلی الله علیه وسلم فی تعبیره اما النار فهی فتنة تکون
بعدی قال وما الفتنة یا رسول الله قال یقتل الناس امامهم ویشتجرون اشتجار اطباق الرأس وخالف بین اصابعه
ودم المؤمن علی المؤمن احلی من الماء یحسب المسیء انه محسن ان مت ادرکت ابنک وان مات ابنک ادرکتک قال
فادع الله ان لا تدرکنی فدعا له اما تعیین جمعی که تهیج این فتنه خواهند کرد فقد اخرج الحاکم من حدیث ابن مسعود رفعه
انذرتکم سبع فتن تکون من بعدی وعد اولها فتنة تقبل من المدینة قال الراوی فکانت فتنة المدینة من قبل طلحة
والزبیر اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان فرمودند که جمعی که خلافت ایشان منتظم شود و بعد از ایشان منقطع گردد
چند شخص خواهند بود و اسامی ایشان چیست فی حدیث ابی هریرة وابن عباس فی رؤیا رجل رأی فیها ظلة تنطف
سمنا وعسلا وسببا واصلا من السماء الی الارض فاخذ به النبی صلی الله علیه وسلم فعلا ثم رجل آخر ثم رجل آخر
ثم انقطع بالثالث ثم وصل له فعبره الصدیق بما یدل علی انقطاع الثالث واخرج ابو داود عن الحسن عن ابی بکرة ان
النبی صلی الله علیه وسلم قال ذات یوم من رأی منکم رؤیا فقال رجل انا رأیت کأن میزانا نزل من السماء فوزنت
انت وابو بکر فرجحت انت بابی بکر ووزن ابو بکر وعمر فرجح ابو بکر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان فرأینا الکراهیة
فی وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم واخرج ابو داود عن سمرة بن جندب ان رجلا قال یا رسول الله کان دلوا دلی
من السماء فجاء ابو بکر فاخذ بعراقیها فشرب شربا ضعیفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقیها فشرب حتی تضلع ثم جاء عثمان فاخذ
بعراقیها فشرب حتی تضلع ثم جاء علی فاخذ بعراقیها فانتشطت وانتضح علیه منها شیء وعن سهل بن ابی حثمة قال
بایع اعرابی النبی صلی الله علیه وسلم فقال علی للاعرابی ائت النبی صلی الله علیه وسلم فسأله ان اتی علیه اجله
من یقضیه فاتی الاعرابی النبی صلی الله علیه وسلم فسأله فقال یقضیک ابو بکر فخرج الی علی فاخبره فقال ارجع
فسأله ان اتی علی ابی بکر اجله من یقضیه فاتی الاعرابی النبی صلی الله علیه وسلم فسأله فقال یقضیک عمر فقال
علی للاعرابی سله من بعد عمر فقال یقضیک عثمان فقال علی للاعرابی ائت النبی صلی الله علیه وسلم فسله ان اتی
علی عثمان اجله من یقضیه فقال صلی الله علیه وسلم اذا اتی علی ابی بکر اجله وعمر اجله وعثمان اجله فان استطعت ان تموت
فمت واخرج الحاکم عن انس قال بعثنی بنو المصطلق الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالوا سل لنا رسول الله
صلی الله علیه وسلم الی من ندفع صدقاتنا بعدک قال فاتیته فسألته فقال الی ابی بکر فاتیتهم فاخبرتهم
فقالوا ارجع الیه فسله فان حدث بابی بکر حدث فالی من فاتیته فاخبرته فقال الی عمر فقالوا ارجع الیه فسله

فان حدث بعمر حدث فاتی من فاتیۃ فسألتہ فقال الی عثمان فاتیتہم فاخبرتہم فقالوا ارجع فسألہ فان حدث بعثمان
حدث فاتے من فاتیۃ فسألتہ فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لکم الدہر فتبا باز آنحضرت صلے اللہ علیہ
وسلم خبر دادند کہ ابتدا بر حضرت مرتضی جمع نشود و تا الم خاطر مبارک خود تقریر نمودند اخرج الحاکم عن علی رضی اللہ
قال ان مما عہد الی النبی صلے اللہ علیہ وسلم ان الامۃ ستغدر بی بعدہ واخرج الحاکم عن ابن عباس قال
قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم لعلی اما انک ستلقی بعدی جہدا قال فی سلامۃ من دینی قال فی سلامۃ من دینک
واخرج ابو یعلی عن علی ابن ابی طالب قال بینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخذ بیدی ونحن نمشی فی بعض
سکک المدینۃ اذا اتینا علی حدیقۃ فقلت یا رسول اللہ ما احسنہا من حدیقۃ قال لک فی الجنۃ احسن منہا ثم
مررنا باخرے فقلت یا رسول اللہ ما احسنہا من حدیقۃ قال لک فی الجنۃ احسن منہا حتی مررنا بسبع حدائق کل
ذلک اقول ما احسنہا ویقول لک فی الجنۃ احسن منہا فلما خلا لہ الطریق اعتنقنی ثم اجہش باکیا قال قلت یا رسول اللہ
ما یبکیک قال ضغائن فی صدور اقوام لا یبدونہا لک الا من بعدی قلت یا رسول اللہ فی سلامۃ من دینی قال فی
سلامۃ من دینک واخرج احمد عن علی حدثنا فی آخرہ وان تؤمروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوہ ہادیا مہدیا
یاخذ بکم الطریق المستقیم واخرج الطبرانی عن جابر بن سمرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعلی انک
مؤمر مستخلف وانک مقتول وان ہذہ مخضوبۃ من ہذہ یعنی لحیتہ من راسہ باز آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم برای قعود
ازان فتنہ فرمودند و درینباب تاکید تمام نمودند و فرمودند شمشیرہا را دران فتنہ بشکنید وزہ کمانہا قطع کنید
من حدیث سعد بن ابی وقاص قال عند فتنۃ عثمان بن عفان اشہد ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال انہا
ستکون فتنۃ القاعد فیہا خیر من القائم والقائم خیر من الماشی والماشی خیر من الساعی قال قلت افرایت ان
دخل علی بیتی وبسط یدہ الی لیقتلنی قال کن کابن آدم ومن حدیث ابی موسی انہ قال فی الفتنۃ کسروا فیہا
قسیکم وقطعوا فیہا اوتارکم والزموا فیہا اجواف بیوتکم وکونوا کابن آدم ومن حدیث ام مالک البہزیۃ ذکر رسول
اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فتنۃ فقربہا قالت قلت یا رسول اللہ من خیر الناس فیہا قال رجل فی ماشیتہ یؤدی
حقہا ویعبد ربہ ورجل آخذ براس فرسہ یخوف العدو ویخوفونہ ومن حدیث اہبان بن صیفی حین دعاہ علی الی
الخروج معہ ان خلیلی وابن عمک عہد الی اذا اختلف الناس ان اتخذ سیفا من خشب ومن حدیث خباب بن الارت
عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم انہ ذکر فتنۃ القاعد فیہا خیر من القائم والقائم فیہا خیر من الماشی والماشی
فیہا خیر من الساعی فان ادرکت ذلک فکن عبد اللہ المقتول ولا تکن عبد اللہ القاتل ومن حدیث عبد اللہ بن مسعود
عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم تکون فتنۃ المضطجع فیہا خیر من القاعد والقاعد فیہا خیر من القائم والقائم
خیر من الماشی والماشی خیر من الراکب والراکب خیر من المجری قلت یا رسول اللہ ومتی ذلک قال ذلک ایام الہرج
حین لا یامن الرجل جلیسہ قلت فیم تامرنی ان ادرکت ذلک الزمان قال اکفف نفسک ویدک وادخل دارک الحدیث
ومن حدیث ابی ہریرۃ قال ایہا الناس اظلتکم فتن کانہا قطع اللیل المظلم خیر الناس فیہا صاحب شاء یاکل من

راس غنمة و رجل آخذ بعنان فرسه وراء العدو یاکل من سیفه و من حدیث ابی بکرة قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الا انها ستکون فتن الا ثم تکون فتنة القاعد فیها خیر من القائم والقائم فیها خیر من الماشی والماشی فیها
خیر من الساعی فاذا نزلت الا من کان له ابل فلیلحق بابله ومن کان له غنم فلیلحق بغنمه ومن کانت له ارض فلیلحق
بارضه فقال له رجل یا رسول الله ارایت ان لم یکن له ابل ولا غنم ولا ارض قال فلیاخذ حجرا فلیدق به علی سیفه ثم
لینج ان استطاع النجاء ثم قال هل بلغت ثلثا ومن حدیث محمد بن مسلمة قلت یا رسول الله کیف اصنع اذا اختلف المصلون
قال تخرج بسیفک الی الحرة فتضربها به ثم تدخل بیتک حتی تاتیک منیة قاضیة او ید خاطئة ومن حدیث
وائل بن حجر حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وقد رفع راسه نحو المشرق وقد حضره جمع کثیر ثم رد الیه بصره فقال
اتتکم الفتن کقطع اللیل المظلم فشد دامرها وعجله وقبحه فقلت له من بین القوم یا رسول الله وما الفتن فقال یا وائل
اذا اختلف سیفان فی الاسلام فاعتزلهما باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیریت حال مسلمین پیش از فتنه و شرّ
حال ایشان بعد فتنه با فصح بیان ادا فرمودند و در بیان استقصا نمودند بوجوه بسیار یکی آنکه فرمودند تزول رحی
الاسلام بخمس وثلثین سنة فان یهلکوا فسبیل من قد هلک پس دوران رحی اسلام عبارت است از وجود جهاد
و غلبهٔ دین حق را و این کلها بایتلاف نفوس و اجتماع جموع بر خیر و هلاک لفظی است جامع جمیع انواع شرور که عمده آن
انقطاع جهاد و وقوع فرقت است در میان مسلمین دوم در حدیث ابی هریرة آمده الخلافة بالمدینة والملک بالشام
و فی المشکوة عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت عمودا من نور خرج من تحت راسی ساطعا حتی استقر
بالشام پس ریاست را بدو قسم تقسیم نمودن و یکی را بخلافت مسمی کردن و دیگری را بملک مع بالقدم من حدیث ان هذا
الامر بدا نبوة ورحمة ثم یکون خلافة ورحمة ثم یکون ملکا عضوضا من قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم
اول دلیل است بر تباین حالتین و تغایر منزلتین و در خارج چنان واقع شد که خلفای ثلثه بمدینه اقامت نمودند
و من بعد هیچ بادشاهی بمدینه متوطن نگشت و اگر حال ملک شام واضح تر میخواهی حدیثی دیگر بشنو عن عبد الله بن
حوالة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابن حوالة اذا رایت الخلافة قد نزلت الارض المقدسة فقد دنت
الزلازل والبلابل والامور العظام والساعة یومئذ اقرب من الناس من یدی هذه الی راسک سوم نزع امانت از
صدور رجال اخرج البغوی من حدیث حذیفة قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثین قد رایت احدهما و
انا انتظر الآخر حدثنا ان الامانة نزلت فی جذر قلوب الرجال ونزل القرآن فقرؤا من القرآن وعلموا من السنة ثم
حدثنا عن رفعها قال ترفع الامانة فینام الرجل ثم یستیقظ وقد رفعت الامانة من قلبه ویبقی اثرها کالوکت او
کالمجل کجمر دحرجته علی رجلک فهو یری ان فیه شیئا ولیس فیه شیئ و ترفع حتی یقال ان فی بنی فلان رجلا
امینا ولقد اتی علی وما ابالی ایکم ابایع لئن کان مسلما لیردنه علی اسلامه ولئن کان نصرانیا لیردنه علی ساعیه فاما الیوم
لم اکن ابایع منکم الا فلانا و فلانا شک نیست که مشاهده کردن حذیفه اضمحلال امانت را بعینه همین فتنه منتظره بود
است چهارم ظهور کذب خصوصا در حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آثار سلف صالح فی خطبة عمر رضی الله عنه بالجابیة

عن النبی صلی الله علیه وسلم اوصیکم باصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب حتی یحلف الرجل ولا یستحلف ویشهد الرجل ولا یستشهد اخرج مسلم عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال سیکون فی آخر امتی اناس یحدثونکم بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم فایاکم وایاهم واخرج مسلم عن مجاهد قال جاء بشیر بن کعب العدوی الی ابن عباس فجعل یحدث ویقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل ابن عباس لا یأذن لحدیثه ولا ینظر الیه فقال یا ابن عباس ما لی لا اراک تسمع لحدیثی احدثک عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا تسمع فقال ابن عباس انا کنا مرة اذا سمعنا رجلا یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابتدرته ابصارنا واصغینا الیه باذاننا فلما رکب الناس الصعبة والذلول لم نأخذ من الناس الا ما نعرف وشک نیست که اول عصر ابن عباس که با ثبات وصدق وصف نموده است پیش ازین فتنه بوده واخر آن که بوصف رکبوا الصعب والذلول بیان کرده است بعد وقوع این فتنه است واکثر این کذب در عراق شیوع یافته در احادیث حضرت مرتضی مرفوعها وموقوفها اخرج مسلم عن ابی اسحق قال لما احدثوا تلک الاشیاء بعد علی قال رجل من اصحاب علی قاتلهم الله ای علم افسدوا واخرج مسلم عن ابی بکر بن عیاش قال سمعت المغیرة یقول لم یکن یصدق علی علی فی الحدیث عنه الا من اصحاب عبد الله بن مسعود واخرج مسلم عن ابن ابی ملیکة قال کتبت الی ابن عباس اسأله ان یکتب لی کتابا ویخفی عنی فقال ولد ناصح انا اختار له الامور اختیارا واخفی عنه قال فدعا بقضاء علی رضی الله عنه فجعل یکتب منه اشیاء ویمر به الشیء فیقول والله ما قضی بهذا علی الا ان یکون ضل واخرج مسلم عن طاوس قال اوتی ابن عباس بکتاب فیه قضاء علی فمحاه الا قدر واشار سفیان بن عیینة بذراعه واخرج مسلم عن سالم بن عبد الله بن عمر قال یا اهل العراق ما اسألکم عن الصغیرة وارکبکم للکبیرة سمعت ابی عبد الله بن عمر یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الفتنة تجیء من ههنا واومی بیده نحو المشرق من حیث یطلع قرنا الشیطان وانتم یضرب بعضکم رقاب بعض وانما قتل موسی الذی قتل من آل فرعون خطأ فقال عز وجل وقتلت نفسا فنجیناک من الغم وفتناک فتونا ولهذا ابو اسحق سبیعی وامثال او از علمای کوفه که در حفظ احادیث حضرت مرتضی جد بلیغ دارند اخذ حدیث نمیکردند از لشکریان حضرت مرتضی بلکه از اصحاب عبد الله بن مسعود ولهذا السبب بعینه اهل مدینه از اهل عراق اخذ نمی نمودند قال مالک لم یأخذ عنهم اولنا فلا یأخذ عنهم آخرنا وابنهمه بجهت آنست که قبل جمع احادیث بلاد وپیشتر تمییز رجال وضبط احوال رواة علی ما ینبغی پس راه احتیاط گرفتند وترک آن احادیث نمودند بالمرة وبحدیث اهل مدینه وفتواهای ایشان اکتفا کردند چون امام شافعی وامام احمد پیدا شدند احادیث بلاد مجموع گشت ودر بحث احوال رواة متمکن شدند پس حدیث ثقات ضابطین اخذ نمودند بشرط اتصال وتسمیه رواة واحادیث مرسله واخبار متهمین ومبهمین ترک کردند وجمیع اهل حدیث همان راه اختیار نمودند وبهمین سبب اهل حدیث واهل رأی از هم ممتاز شدند پنجم تعمق مردم در تجوید قرآن زیاده از آنچه بر زبان عرب جاری بود واکتفا بر قراءة وعدم تفقه در آن اخرج ابو داود عن جابر بن عبد الله قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نقرأ القرآن وفینا الاعرابی والعجمی فقال اقرؤا فکل حسن وسیجیء اقوام یقیمونه کما یقام القدح یتعجلونه ولا یتأجلونه واخرج ابو داود عن سهل بن سعد الساعدی قال خرج علینا رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم ونحن نقترئ فقال الحمد للہ کتاب اللہ واحد وفیکم الاحمر وفیکم الابیض وفیکم الاسود اقرءوہ قبل
ان یقرأہ اقوام یقیمونہ کما یقوم السہم یتعجلونہ ولا یتأجلونہ واخرج البغوی عن عبد اللہ بن مسعود انہ قال
انکم فی زمان قلیل قراؤہ کثیر فقہاؤہ یحفظ فیہ حدود القرآن وتضیع حروفہ قلیل من یسأل کثیر من یعطی یطیلون
فیہ الصلوٰۃ ویقصرون فیہ الخطبۃ یبدؤن فیہ باعمالہم قبل اہوائہم وسیأتی علی الناس زمان کثیر قراؤہ قلیل
فقہاؤہ یحفظ فیہ حروف القرآن وتضیع حدودہ کثیر من یسأل قلیل من یعطی یطیلون فیہ الخطبۃ ویقصرون الصلوٰۃ
یبدؤن باہوائہم قبل اعمالہم ششم تعمق مردم در تاویلات متشابہ قرآن اخرج الدارمی عن عائشۃ رضی اللہ عنہا
قالت تلا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہو الذی انزل علیک الکتاب منہ آیات محکمات ہن ام الکتاب واخر متشابہات
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رأیتم الذین یتبعون ما تشابہ منہ فاحذروہم واخرج الدارمی عن سلیمان
بن یسار ان رجلا یقال لہ صبیغ قدم المدینۃ فجعل یسأل عن متشابہ القرآن فارسل الیہ عمر وقد اعد لہ عراجین النخل
فقال من انت قال انا عبد اللہ صبیغ فاخذ عمر عرجونا من تلک العراجین فضربہ فقال انا عبد اللہ عمر فجعل لہ ضربا حتی
دمی رأسہ فقال یا امیر المؤمنین حسبک قد ذہب الذی کنت اجد فی رأسی واخرج الدارمی عن عمرو بن الاشج ان
عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال انہ سیأتی ناس یجادلونکم بشبہات القرآن فخذوہم بالسنن فان اصحاب السنن اعلم
بکتاب اللہ ہفتم تعمق مردم در مسائل فقہیہ وتکلم بر صور مفروضہ کہ ہنوز واقع نشدہ است وسابق ایمعنی را جائز نمیداشتند
واستراع فقہا در تعبیر سوالات وسابق از فتوی ہیبت بسیار میکرد وہذا اخرج الدارمی عن وہب بن عمرو الجمحی ان
النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تعجلوا بالبلیۃ قبل نزولہا فانکم ان لا تعجلوہا قبل نزولہا لا ینفک المسلمون وفیہم اذا
نزلت من اذا قال وفق وسدد وانکم ان تعجلوہا تختلف بکم الاہواء فتاخذوا ہکذا وہکذا واشار بین یدیہ وعن
یمینہ وعن شمالہ اخرج الدارمی عن طاؤس قال قال عمر علی المنبر احرج باللہ علی رجل سأل عما لم یکن فان اللہ
قد بین ما ہو کائن واخرج الدارمی عن ابن عمر سألہ رجل عن شیء فقال لا تسأل عما لم یکن فانی سمعت عمر بن الخطاب
یلعن من سأل عما لم یکن واخرج الدارمی عن الزہری قال بلغنا ان زید بن ثابت الانصاری کان یقول اذا سئل
عن الامر أکان ہذا فان قالوا نعم قد کان حدث فیہ بالذی یعلم والذی یری وان قالوا لم یکن قال فذروہ حتی
یکون واخرج الدارمی عن عامر الشعبی قال سئل عمار بن یاسر عن مسئلۃ فقال ہل کان ہذا بعد قالوا لا قال دعونا حتی
یکون فاذا کان تجشمناہا لکم واخرج الدارمی عن مسروق قال کنت امشی مع ابی بن کعب فقال فتی یا عماہ ما تقول
فی کذا وکذا قال یا ابن اخی کان ہذا قال لا قال فاعفنا حتی یکون واخرج الدارمی عن سعید بن جبیر قال ما رأیت
قوما کانوا خیرا من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما سألوہ الا عن ثلث عشرۃ مسئلۃ حتی قبض کلہن فی القرآن
یسئلونک عن الشہر الحرام ویسئلونک عن المحیض قال ما کانوا یسئلون الا عما ینفعہم واخرج الدارمی عن عبادۃ
بن نسی وسئل عن امرأۃ ماتت مع قوم لیس لہا ولی فقال ادرکت اقواما ما کانوا یشددون تشدیدکم ولا
یسألون مسائلکم واخرج الدارمی عن عطاء بن السائب قال سمعت عبد الرحمن بن ابی لیلی یقول لقد ادرکت

فی ہذا المسجد عشرین ومائۃ من الانصار ما منہم من احد یحدث بحدیث الا ودّ ان اخاہ کفاہ الحدیث ولا یسأل عن
فتیا الا ودّ ان اخاہ کفاہ الفتیا واخرج الدارمی عن داؤد قال سألت الشعبی کیف کنتم تصنعون اذا سئلتم قال
علی الخبیر وقعت کان اذا سئل الرجل قال لصاحبہ افتہم فلا یزال حتی یرجع الی الاول واخرج الدارمی
عن ابن المنکدر قال ان العالم یدخل فیما بین اللہ وبین عبادہ فلیطلب لنفسہ المخرج واخرج الدارمی عن مسعر
قال اخرج الی معن بن عبد الرحمن کتابا فحلف لی باللہ انہ خط ابیہ فاذا فیہ قال عبد اللہ والذی لا الٰہ الا ہو
ما رأیت احدا کان اشد علی المتنطعین من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولا رأیت احدا کان اشد علیہم من ابی بکر
رضی اللہ عنہ وانی لاری عمر رضی اللہ عنہ کان اشد خوفا علیہم او لہم ہشتم فاش شدن سوالات مردم در الٰہیات تا آنکہ
گویند من خلق اللہ و آن معنی در زمان ابوہریرہ متحقق شد اخرج مسلم من حدیث محمد بن سیرین عن ابی ہریرۃ عن النبی
صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یزال الناس یسألونکم عن العلم حتی یقولوا ہذا اللہ فمن خلق اللہ قال وہو آخذ بید رجل
فقال صدق اللہ ورسولہ قد سألنی اثنان وہذا الثالث او قد سألنی واحد وہذا الثانی واخرج مسلم من حدیث
ابی سلمۃ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزالون یسألونک یا ابا ہریرۃ حتی یقولوا ہذا اللہ
فمن خلق اللہ قال فبینا انا فی المسجد اذ جاءنی ناس من الاعراب فقالوا یا ابا ہریرۃ ہذا اللہ فمن خلق اللہ قال فاخذ حصی
بکفہ فرماہم ثم قال قوموا صدق خلیلی نہم فاش شدن اخبار بنی اسرائیل و روایت آن از اہل کتاب آن اول علم
بیگانہ است کہ با علوم دینیہ مختلط شد اخرج الدارمی عن جابر ان عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ اتی رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بنسخۃ من التوراۃ فقال یا رسول اللہ ہذہ نسخۃ من التوراۃ فسکت فجعل یقرأ ووجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم یتغیر فقال ابوبکر رضی اللہ عنہ ثکلتک الثواکل ما تری بوجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فنظر عمر الی وجہ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال اعوذ باللہ من غضب اللہ ومن غضب رسولہ رضینا باللہ ربا وبالاسلام دینا و
بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم نبیا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفس محمد بیدہ لو بدا لکم موسی فاتبعتموہ وترکتمونی
لضللتم عن سواء السبیل ولو کان حیا وادرک نبوتی لاتبعنی واخرج البخاری عن عبد اللہ بن عباس انہ قال یا معشر
المسلمین کیف تسألون اہل الکتب عن شیء وکتابکم الذی انزل اللہ علی نبیکم صلی اللہ علیہ وسلم احدث الاخبار
باللہ محضا لم یشب وقد حدثکم اللہ ان اہل الکتب قد بدلوا من کتب اللہ وغیروا وکتبوا بایدیہم الکتب قالوا ہو من
عند اللہ لیشتروا بذلک ثمنا قلیلا ولا ینہاکم ما جاءکم من العلم من مسألتہم فلا واللہ ما رأینا رجلا منہم یسألکم عن
الذی انزل علیکم دہم اختراع ادراد واحزاب بنیت تقرب الی اللہ عزوجل زیادہ بر سنت ماثورہ والتزام
مستحبات مانند التزام واجبات و ظہور دعوی نفس ور دعوت مردمان بآن اخرج الدارمی عن الحکم بن المبارک انا
عمرو بن یحیی قال سمعت ابی یحدث عن ابیہ قال کنا نجلس علی باب عبد اللہ بن مسعود قبل صلوٰۃ الغداۃ فاذا خرج
مشینا معہ الی المسجد فجاءنا ابو موسی الاشعری فقال اخرج الیکم ابو عبد الرحمن بعد قلنا لا فجلس معنا حتی خرج
فلما خرج قمنا الیہ جمیعا فقال لہ ابو موسی یا ابا عبد الرحمن انی رأیت فی المسجد آنفا امرا انکرتہ ولم ارو الحمد للہ

له ای بنای اعتقاد سخن متعمقان وسلامت از سخن متشددان از اقتصار خلق

الاخير قال فما هو قال ان عشت فستراه قال رايت في المسجد قوما حلقا جلوسا ينتظرون الصلوة في كل حلقة رجل
وفي ايديهم حصاً فيقول كبروا مائة فيكبرون مائة ويقول هللوا مائة فيهللون مائة ويقول سبحوا مائة فيسبحون مائة
قال فماذا قلت لهم قال ما قلت لهم شيئا انتظار رايك او انتظار امرك قال افلا امرتهم ان يعدوا سيئاتهم وضمنت لهم
ان لا يضيع من حسناتهم ثم مضى ومضينا معه حتى اتى حلقة من تلك الحلق فوقف عليهم فقال ما هذا الذي اراكم
تصنعون قالوا يا ابا عبد الرحمن حصى نعد به التكبير والتهليل والتسبيح قال فعدوا سيئاتكم فانا ضامن ان لا يضيع من
حسناتكم شيء ويحكم يا امة محمد صلى الله عليه وسلم ما اسرع هلكتكم هؤلاء صحابة نبيكم صلى الله عليه وسلم متوافرون
وهذه ثيابه لم تبل وآنيته لم تكسر والذي نفسي في يده انكم لعلى ملة هي اهدى من ملة محمد صلى الله عليه وسلم او
مفتتحو باب ضلالة قالوا والله يا ابا عبد الرحمن ما اردنا الا الخير قال وكم من مريد للخير لن يصيبه ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم حدثنا ان قوما يقرؤن القران لا يجاوز تراقيهم وايم الله ما ادري لعل اكثرهم منكم ثم تولى عنهم فقال عمرو بن
سلمة راينا عامة اولئك الحلق يطاعنونا يوم النهروان مع الخوارج وفي مصنف ابي بكر بن ابي شيبة قيل لابن عمر اتصلي
الضحى قال لا قيل صلاها عمر قال لا قيل صلاها ابو بكر قال لا قيل صلاها رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا اخاله وفي
شرح السنة كان ابن عمر اذا سئل عن سبحة الضحى قال لا آمر بها ولا انهى عنها ولقد اصيب عثمان وما ارى احدا يسبحها
وانها لمن احب ما احدث الناس الي واخرج الدارمي عن سعيد بن يزيد قال قال معاذ بن جبل رضي الله عنه ليفتحن القران
على الناس حتى يقرأه المرأة والصبي والرجل فيقول الرجل قد قرأت القران فلم اتبع والله لاقومن به فيهم لعلي اتبع
فيقوم به فيهم فلا يتبع فيقول قد قرأت القران فلم اتبع وقد قمت به فيهم فلم اتبع لاحتظرن في بيتي مسجدا لعلي اتبع فيحتظر في بيته
مسجدا فلا يتبع فيقول قد قرأت القران فلم اتبع وقد قمت به فلم اتبع وقد احتظرت في بيتي مسجدا فلم اتبع والله
لآتينهم بحديث لا يجدونه في كتاب الله ولم يسمعوه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي اتبع قال معاذ فاياكم وما جاء به فان ما
جاء به ضلالة بالجمله در عصر سابق وعظ وفتوى موقوف بود بر راى خليفه بدون امر خليفه وعظ نميگفتند وفتوى نميدادند
و آخر بعد توقف بر راى خليفه وعظ ميگفتند وفتوى ميدادند ودرين وقت مشاوره جماعه صالحين در فتوى موقوف ماند
اخرج ابو داود عن عوف بن مالك الاشجعي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقص الا امير او مامور او مختال
واخرج الدارمي عن ابن عون عن محمد قال قال عمر لابن مسعود الم انبأ او انبئت انك تفتي ولست بامير ول حارها من تولى
قارها واخرج الدارمي عن المسيب بن رافع قال كانوا اذا نزلت بهم قضية ليس فيها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
اثر اجتمعوا لها واجمعوا فالحق فيما راوا فالحق فيما راوا وتحقيق آنست كه تا زمان حضرت عثمان اختلاف مسائل فقهيه
واقع نميشد ودر محل اختلاف بخليفه رجوع ميكردند وخليفه بعد مشاوره امرى اختيار ميكرد وهمان امر مجمع عليه مى شد
وبعد وجود فتنه هر عالمى براى خود فتوى ميداد ودرين زمانه اختلاف واقع شد وآنچه شهرستانى در كتاب ملل و
نحل گفته كه بمجرد وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم اختلاف پديد آمد خطاست اختلاف آن نيست كه در اثناى مشاورت
اقوال متغايره گويند وبآخر امرى منقح شود وبر همان امر اجماع كنند اختلاف آنست كه هر دو قول مستقر ميداشود و

برسبیل تجارب خود کشت و بتدریج و نفع مخالف خواهد باَلجمله همین هفت نوع تغیر در بهترین امت که علما و عباد و قراند پیدا شد
و مفسد و عظیمه که بران مترتب گشت آنست که طبقات متاخر این تغیر را بهیتها و منفعتها سنت خیال کردند از نجهت که
اصل او ماخوذ از سنت بود و در ائمه قائم نمودند بر تارک آن یا منقصر وران آخرج الدارمی عن ابراہیم عن علقمة عن
عبد الله قال کیف انتم اذا لبستکم فتنة یہرم فیہا الکبیر و یربو فیہا الصغیر اذا ترک منہا شیئ قیل ترکت السنة قالوا ومتی
ذلک قال اذا ذہبت علماؤکم و کثرت جہلاؤکم و کثرت قراؤکم و قلت فقہاؤکم و کثرت امراؤکم و قلت امناؤکم والتمست
الدنیا بعمل الآخرة و تفقه لغیر الدین دوازدہم وقوع قتال درمیان مسلمین آخرج ابن ماجة من حدیث اسید بن المتشمس قال
حدثنا ابو موسیٰ حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بین یدی الساعة لہرجاً قال قلت یا رسول الله ما الہرج قال
القتل فقال البعض المسلمین یا رسول الله انا نقتل الآن فی العام الواحد من المشرکین کذا و کذا فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیس بقتل المشرکین ولکن یقتل بعضکم بعضاً حتی یقتل الرجل جاره وابن عمه و ذا قرابته فقال البعض القوم یا
رسول الله ومعنا عقولنا ذلک الیوم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تنزع عقول اکثر ذلک الزمان ویخلف له ہباء من
الناس لا عقول لہم ثم قال الاشعری وایم الله انی لاظنہا مدرکتی وایاکم وایم الله ما لی ولکم منہا مخرج ان ادرکتنا فیما
عہد الینا نبینا صلی الله علیه وسلم الا نخرج منہا کما دخلنا فیہا و آخرج ابن ماجة من حدیث عبد الله بن شداد بن الہاد
عن معاذ بن جبل قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوماً صلوٰة فاطال فیہا فلما انصرف قلنا او قالوا یا رسول الله اطلت
الیوم الصلوٰة قال انی صلیت صلوٰة رغبة ورہبة سالت الله عز وجل لامتی ثلثاً فاعطانی اثنتین ورد علی واحدة
سالته ان لا یسلط علیہم عدواً من غیرہم فاعطانیہا وسالته ان لا یہلکہم غرقاً فاعطانیہا وسالته ان لا یجعل بأسہم بینہم
فردہا علی و آخرج ابن ماجة من حدیث ابی قلابة الجرمی عن ابی اسماء الرحبی عن ثوبان مولیٰ رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال زویت لی الارض حتی رایت مشارقہا ومغاربہا واعطیت الکنزین الاصفر
والاحمر والابیض یعنی الذہب والفضة وقیل ان ملکک سیبلغ حیث زوی لک وانی سالت الله عز وجل ثلثاً ان لا یسلط
علی امتی جوعاً فیہلکہم به عامة وان لا یلبسہم شیعاً ویذیق بعضہم بأس بعض وانه قیل لی اذا قضیت قضاءً فلا مرد له
وانی لن اسلط علی امتک جوعاً فیہلکہم ولن اجمع علیہم من بین اقطارہا حتی یفنی بعضہم بعضاً ویقتل بعضہم
بعضاً واذا وضع السیف فلن یرفع عنہم الی یوم القیامة وان مما اتخوف علی امتی ائمة مضلین وستعبد قبائل من
امتی الاوثان وستلحق قبائل من امتی بالمشرکین وان بین یدی الساعة دجالین کذابین قریباً من ثلثین کلہم
یزعم انه نبی ولن تزال طائفة من امتی علی الحق منصورین لا یضرہم من خالفہم حتی یاتی امر الله عز وجل دو نوع
قتال و شدت آن بعد مقتل حضرت ذی النورین اظہر است از انکه به بیان محتاج باشد سیزدہم شیوع سب سلف صالح فی
الترمذی فی تعداد علامات القیامة وان لعن آخر ہذہ الامة اولہا و آخرج ابن ماجة من حدیث محمد بن المنکدر عن
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لعن آخر ہذہ الامة اولہا فمن کتم حدیثاً فقد کتم ما انزل الله عز وجل
و ظاہر است که بعد مقتل حضرت عثمان رضی الله عنه اہل شام مبتلا شدند بسب حضرت مرتضیٰ و در مستدرک مذکور است که در

لشکر حضرت مرتضیٰ سبب تشغیب ظاہر شد و حضرت مرتضیٰ چندین کس را ہمین گناہ از لشکر اخراج کردند و ہمچنین سنت حضرت عثمان تسویح تمام پیدا کرد و چہار دہم افتراق مسلمین اخرج ابن ماجة من حدیث ابی سلمة عن ابی ہریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تفرقت الیہود علی احدی وسبعین فرقة وتفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة واخرج ابن ماجة من حدیث راشد بن سعد عن عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افترقت الیہود علی احدی وسبعین فرقة فواحدة فی الجنة وسبعون فی النار وافترقت النصاری علی ثنتین وسبعین فرقة فاحدی وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة والذی نفس محمد بیده لتفترقن امتی علی ثلث وسبعین فرقة فواحدة فی الجنة وثنتان وسبعون فی النار قیل یا رسول الله من هم قال الجماعة واخرج ابن ماجة من حدیث قتادة عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بنی اسرائیل افترقت علی احدی وسبعین فرقة وان امتی ستفترق علی ثنتین وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة وهی الجماعة پانزدهم ظهور خوارج اخرج الحفاظ ذکر الخوارج من حدیث جماعة عظیمة من الصحابة وهذا حدیث متواتر بالمعنی اخرج ابن ماجة من حدیث زر عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج فی آخر الزمان قوم احداث الاسنان سفهاء الاحلام یقولون من خیر قول الناس یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمیة فمن لقیهم فلیقتلهم فان قتلهم اجر عند الله لمن قتلهم واخرج ابن ماجة من حدیث ابی سلمة قال قلت لابی سعید الخدری هل سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یذکر فی الحروریة شیئا فقال سمعته یذکر قوما یتعبدون یحقر احدکم صلوته مع صلوتهم وصومه مع صومهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة اخذ سهمه فنظر فی نصله فلم یر شیئا فنظر فی رصافه فلم یر شیئا فنظر فی قدحه فلم یر شیئا فنظر فی القذذ فتماری هل یری شیئا ام لا واخرج ابن ماجة عن عبد الله بن الصامت عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بعدی من امتی او سیکون بعدی من امتی قوم یقرؤن القرآن لا یجاوز حلوقهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة ثم لا یعودون فیه هم شرار الخلق والخلیقة قال عبد الله بن الصامت فذکرت ذلک لرافع بن عمرو اخی الحکم الغفاری فقال انا ایضا قد سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم واخرج ابن ماجة عن ابی الزبیر عن جابر بن عبد الله قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بالجعرانة وهو یقسم التبر والغنائم وهو فی حجر بلال فقال رجل اعدل یا محمد فانک لم تعدل فقال ویلک ومن یعدل بعدی اذا لم اعدل فقال عمر دعنی یا رسول الله حتی اضرب عنق هذا المنافق فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هذا فی اصحاب او اصیحاب یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة واخرج ابن ماجة من حدیث نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ینشأ نشء یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم کلما خرج قرن قطع قال ابن عمر سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کلما خرج قرن قطع اکثر من عشرین مرة حتی یخرج فی عراضهم الدجال واخرج ابن ماجة من حدیث قتادة عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج قوم فی آخر الزمان او فی هذه الامة یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم او حلوقهم سیماهم التحلیق اذا رأیتموهم او اذا لقیتموهم فاقتلوهم شانزدهم و هفدهم قدریه و مرجیه پیدا شدند اخرج ابن ماجة من حدیث جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مجوس هذه الامة المکذبون باقدار الله ان مرضوا فلا تعودوهم

وان ماتوا فلا تشهدوهم وان لقیتموهم فلا تسلموا علیهم واخرج ابن ماجة من حدیث عکرمة عن ابن عباس قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صنفان من هذه الامة لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة هژدهم روافض پیدا شد اخرج الحاکم عن علی رضی الله عنه قال دعانی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا علی ان فیک من عیسی علیه السلام مثلا ابغضته الیهود حتی بهتوا امه واحبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی لیس لها قال وقال علی الا وانه یهلک فی محب مطری بما لیس فی ومبغض مفتری یحمله شنآنی علی ان یبهتنی الا وانی لست بنبی ولا یوحی الی ولکنی اعمل بکتاب الله وسنة نبیه صلی الله علیه وسلم ما استطعت فما امرتکم به من طاعة الله فحق علیکم طاعتی مما احببتم او کرهتم وما امرتکم بمعصیة انا وغیری فلا طاعة لاحد فی معصیة الله عز وجل انما الطاعة فی المعروف واین چهار مذهب باطل منشاء تولد سایر مذاهب باطله شد بمنزله چهار خلط نسبت تولد امراض شتی نوزدهم استحلال فروج بنابر آنکه متعه است واستحلال خمور بنابر آنکه نبیذ است واستحلال معازف و درین مائه پیدا شد اخرج البخاری عن ابی عامر وابی مالک الاشعری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لیکونن فی امتی اقوام یستحلون الحر والحریر والخمر والمعازف ولینزلن اقوام الی جنب علم تروح علیهم سارحة لهم فیاتیهم رجل لحاجة فیقول ارجع الینا غدا فیبیتهم الله ویضع العلم ویمسخ آخرین قردة وخنازیر الی یوم القیمة اخرج ابن ماجة من حدیث خالد بن معدان عن ابی امامة الباهلی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تذهب اللیالی والایام حتی تشرب طائفة من امتی الخمر یسمونها بغیر اسمها واخرج ابن ماجة من حدیث ثابت بن السمط عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یشرب ناس من امتی الخمر باسم یسمونها ایاه ووجدت فی کتب تخریج احادیث الرافعی للحافظ ابن حجر العسقلانی قال روی عبد الرزاق عن معمر لو ان رجلا اخذ بقول اهل المدینة فی استماع الغناء واتیان النساء فی ادبارهن وبقول اهل مکة فی المتعة والصرف وبقول اهل الکوفة فی المسکر کان شر عباد الله بیستم ارتفاع امن از مسلمانان درمیان خود بسبب آنکه یکی پدر یکی کشته بود و یکی برادر یکی تا آنکه مختفی شدند از یکدیگر و نماز در مسجد نتوانستند خواند اخرج مسلم من حدیث شقیق عن حذیفة قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال احصوا لی کم یلفظ الاسلام قال فقلنا یا رسول الله اتخاف علینا ونحن ما بین الستمائة الی السبعمائة قال انکم لا تدرون لعلکم ان تبتلوا قال فابتلینا حتی جعل الرجل منا لا یصلی الا سرا بیست و یکم ریاست جمعی که استحقاق ریاست نداشتند یا مفضول بودند نسبت مستحقین خلافت کما مر من حدیث حذیفة و یرث دنیاکم شرارکم اخرج البخاری وغیره من حدیث ابی هریرة قال بینما النبی صلی الله علیه وسلم فی مجلس یحدث القوم جاءه اعرابی قال متی الساعة قال اذا ضیعت الامانة فانتظر الساعة قال کیف اضاعتها قال اذا وسد الامر الی غیر اهله فانتظر الساعة واخرج البغوی من حدیث عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مشت امتی المطیطاء وخدمتهم ابناء الملوک ابناء فارس والروم سلط الله شرارها علی خیارها و این معنی در زمان حضرت عثمان رض متحقق شد بیست و دوم فتور عظیم افتاد در اقامت ارکان اسلام اخرج ابن ماجة من حدیث عثمان بن خثیم عن القاسم بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود عن ابیه عن جده

عبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال سيلي امورکم بعدي رجال يطفئون السنة ويعملون بالبدعة
ويؤخرون الصلاة عن مواقيتها فقلت يا رسول الله ان ادركتهم كيف افعل قال تسألني يا ابن ام عبد كيف تفعل
لا طاعة لمن عصى الله واخرج البخاري وغيره وهذا لفظ البغوي عن ثابت عن انس قال لا اعرف منكم شيئا كنت اعهده
على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس قولكم لا اله الا الله قلنا يا ابا حمزة الصلاة فقال قد صليتم حين تغرب الشمس
افكانت تلك صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال على اني لم ار زمانا خيرا للعامل من زمانكم هذا الا ان يكون زمانا
مع نبي وقد مر حديث انس وغيره اذا مات ابو بكر وعمر وعثمان فمتا الكم وفي لفظ فان استطعت ان تموت فمت ومعلوم
است از تاريخ كه اقامت حج بعد حضرت عثمان هيچ خليفه بذات خود نكرده است بلكه نائبے را مقرر ميكردند وحضرت مرتضى
براي آن اقامت حج بذات خود نتوانست نمود بلكه در بعض سنين نائب هم نتوانست فرستاد كما هو مذكور في المستدرك و
معويه بن ابي سفيان ابان بن عثمان را امير الحج ساخته بود در ايام خلافت خود وحال آنكه خلفاي سابق اقامت حج بنفس خود
ميكردند الا بعذر واقامت حج ضميمه خلافت بود بلكه از خواص خليفه چنانكه بر تخت نشستن وتاج بر سر نهادن يا در كوست
پادشاهان پيشين اقامت نمودن در اكاسره وقياصره علامت پادشاهي بوده است وسوم اختيار تشدد در عبادات در امر مخصوص
غير عبادت شدن في المصابيح قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الدين يسر ولن يشاد الدين احد الا غلبه فسددوا وقاربوا
وابشروا واستعينوا بالغدوة والروحة وشيء من الدلجة ذكر البغوي عن ... قال من ادركت من اصحاب النبي
صلى الله عليه وسلم اكثر من سبعين فما رايت قوما ايسر سيرة ولا اقل تشديدا منهم قال ابراهيم اذا لك في
الاسلام امران فخذ ايسرهما وقال الشعبي اذا اختلف عليك في امرين فخذ ايسرهما فان ايسرهما اقربهما من الحق
لان الله سبحانه وتعالى يقول يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر واز ين آثار مفهوم مي شود كه لفظ مخصوص از مذاهب
اربعه بعد از انكه نص قران وحديث مشهور واجماع سلف وقياس جلي وحديث صحيح ازان باز داشته باشد حسن جيلانا
للفقهاء المتاخرين بل نسبه بعضهم الى الفسق بيست وچهارم آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو فتنه را ذكر فرموده
اخرج البغوي من حديث حذيفة قال قلت يا رسول الله ايكون بعد هذا الخير شر كما كان قبله شر قال نعم قلت فما العصمة
يا رسول الله قال السيف قلت وهل بعد السيف بقية قال نعم يكون امارة على اقذاء وهدنة على دخن قال قلت ثم
ماذا قال ثم ينشأ دعاة الضلالة فان كان لله في الارض خليفة جلد ظهرك واخذ مالك فالزمه والا فمت وانت عاض
على جذل شجرة وفي لفظ قلت يا رسول الله انا كنا في جاهلية وشر فجاءنا الله بهذا الخير فهل بعد هذا الخير من شر قال نعم
قلت وهل بعد ذلك الشر من خير قال نعم وفيه دخن قال قلت وما دخنه قال قوم يستنون بغير سنتي ويهدون بغير هديي تعرف منهم
وتنكر قلت فهل بعد ذلك الخير من شر قال نعم دعاة على ابواب جهنم من اجابهم اليها قذفوه فيها قلت يا رسول الله صفهم
لنا قال هم من جلدتنا ويتكلمون بالسنتنا قلت فما تأمرني ان ادركني ذلك قال تلزم جماعة المسلمين وامامهم قلت فان
لم يكن لهم جماعة ولا امام قال فاعتزل تلك الفرق كلها ولو ان تعض باصل شجرة حتى يدركك الموت وانت على ذلك
واخرج مسلم عن عتبة بن غزوان ان الدنيا قد آذنت بصرم وولت حذاء ... وانها لم تكن نبوة قط الا تناسخت حتى يكون عاقبتها ملكا فستجربون

وتجربون الامراء بعدنا ولفت بیان دو فتنہ در کلام سعید بن المسیب است قال سعید بن المسیب ثارت الفتنة الاولی فلم یبق ممن شهد بدرًا احد ثم کانت الثانیة فلم یبق ممن شهد الحدیبیة احد قال واظن لو کانت الثالثة لم ترتفع وفی الناس طباخ قال البغوی اراد بالفتنة الاولی مقتل عثمان وبالثانیة الحرة وقوله طباخ ای خیر ونفع یقال فلان لاطباخ له ای لاعقل له پس فتنہ اولی مقتل حضرت عثمان وما بعد اوست تا آنکه خلافت معاویة بن ابی سفیان مستقر شد وفتنۂ ثانیه بعد فوت معاویة بن ابی سفیان تا استقرار خلافت عبد الملک در روایة آولی واقعه رده ذکر که در زمان حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه واقع شده بود فتنه شمرده اند باعتبار شدت بر مسلمین و در روایت ثانیه رده را فتنه نشمرده اند زیرا که این واقعه بین المسلمین نبود بلکه درمیان مسلمین وکفار بیست و پنجم آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای نشو ونمای ملت اسلامیه صورتی معین فرمودند که تا آخر عهد حضرت عثمان متحقق شد وبعد از ان انذار بفتن نمودند

اخرج البغوی عن عروة بن الزبیر عن کرز بن علقمة الخزاعی قال قال اعرابی یا رسول الله هل للاسلام منتهی قال نعم ایما اهل بیت من العرب والعجم اراد الله بهم خیرًا ادخل الله علیهم الاسلام قال ثم ماذا یا رسول الله قال ثم تقع الفتن کانها الظلل قال فقال الاعرابی کلا یا رسول الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم بلی والذی نفسی بیده ثم لتعودن فیها اساود صبًا یضرب بعضکم رقاب بعض قوله اساود ای حیات وقوله صبًا جمع صابئ وصبا اذا مال من دین الی دین ۲۶ بیست وششم آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تعداد فتن بیان فرمودند اخرج البغوی عن عوف بن مالک الاشجعی قال اتیت النبی صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک وهو فی قبة ادم فقال اعدد ستًا بین یدی الساعة موتی ثم فتح بیت المقدس ثم موتان یاخذ فیکم کقعاص الغنم ثم استفاضة المال حتی یعطی الرجل مائة دینار فیظل ساخطًا ثم فتنة لایبقی بیت من العرب الا دخلته ثم هدنة تکون بینکم وبین بنی الاصفر فیغدرون فیاتونکم تحت ثمانین غایة تحت کل غایة اثنا عشر الفًا بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم برفیق اعلی فتح بیت المقدس واقع شد بعد ازان طاعون عمواس بعد ازان کثرت مال در زمان حضرت عثمان بعد ازان فتنۂ مستطیرۂ عامه که بسبب شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه پدیدار گشت ۲۷ بیست وهفتم اخرج البغوی من حدیث جبیر بن نفیر عن مالک بن یخامر عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عمران بیت المقدس خراب یثرب وخراب یثرب خروج الملحمة وخروج الملحمة فتح القسطنطینیة وفتح القسطنطینیة خروج الدجال ثم ضرب علی فخذ الذی حدثه یعنی معاذًا او علی منکبه ثم قال ان هذا لحق کما انت ههنا او کما انت قاعد بیت المقدس اینجا کنایه از اقلیم شام است زیرا که بیت المقدس افضل واقدم بقاع اوست ونشست انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام وملوک ایشان آنجا بود وعمران شام در زمان خلافت حضرت عثمان در امارت معاویة بن ابی سفیان از جانب حضرت عثمان واقع شد وخراب یثرب قتل حضرت عثمان وبرآمدن حضرت مرتضی بجانب عراق وخروج ملحمه حرب جمل وصفین است وفتح قسطنطینیه در زمان امارت معویة بن ابی سفیان بظهور آمد اینجا حیرتی بخاطر میرسد که خروج دجال را متعاقب قسطنطینیه آورده حالانکه زیاده از هزار سال از فتح قسطنطینیه گذشت وهنوز بوئی از خروج دجال بمشام نرسید وهمچنین در حدیث حذیفه مذکور شد که لاتقوم الساعة حتی تقاتلوا امامکم وتجتلدوا باسیافکم این لفظ نسبت

از آنکه واقعهٔ قتل امام در اجلاد با سباب علامت قیامت است حالانکه زیاده از هزار سال منقضی شد و هنوز اثر قیامت
ظهور نکرد و همچنین بعثت انا والساعة کهاتین و همچنین آیه اقتربت الساعة وانشق القمر الی غیر ذلک من احادیث
وآیات فی هذا المعنی مما لا یحصی و جوابش آنست که خروج دجال و قیام ساعت با هر فتنه که مذکور شد ربطی دارد مانند ربط
نشاندن نهال جهت بار آوردن آن نهال گویا ابتدای حرکت این فتنه است و غایة آن خروج دجال و قیام ساعت و لهذا
حضرت نوح علیه السلام انذار قوم خود فرموده بدجال با وجود بُعد عهد حضرت نوح بزبان ظهور دجال و تنی که شخصی نهالی
می نشاند میگوید که عقب نشاندن آن نهال بار آوردن است و هر سعیی که میکند از سقی و ساختن شربت نگاهبانی
آن غایتش بار آوردن است سخن هرجا منتهی می شود آخر آن خروج دجال است اینجا سری است دقیق که بدون تمهید
مقدمات نتوان آن زبان کشاد و لیس هذا محله بیست و هشتم حدیث ابی عبیدة بن الجراح و معاذ بن جبل قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انه بدأ هذا الامر نبوة ورحمة ثم کائن خلافة ورحمة ثم کائن ملکا عضوضا ثم کائن
عتوا وجبریة وفسادا فی الامة یستحلون الحریر والخمور والفروج والفساد فی الامة ینصرون علی ذلک ویرزقون
ابدا حتی یلقوا الله بیست و نهم اخرج ابن ماجة من حدیث زید بن وهب عن عبد الرحمن بن عبد رب الکعبة قال انتهیت
الی عبد الله بن عمرو بن العاص وهو جالس فی ظل الکعبة والناس مجتمعون علیه فسمعته یقول بینا نحن مع رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی سفر اذ نزل منزلا فمنا من یضرب خباءه ومنا من ینتضل ومنا من هو فی جشره
اذ نادی منادیه الصلوة جامعة فاجتمعنا فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فخطبنا فقال انه لم یکن نبی قبلی
الا کان حقا علیه ان یدل امته علی ما یعلمه خیرا لهم وینذرهم ما یعلمه شرا لهم وان امتکم هذه جعلت عافیتها فی اولها وان آخرهم
یصیبهم بلاء وامور ینکرونها ثم تجیء فتن یرقق بعضها بعضا فیقول المؤمن هذه مهلکتی ثم تنکشف ثم تجیء فتنة
فیقول المؤمن هذه مهلکتی ثم تنکشف فمن سره ان یزحزح عن النار ویدخل الجنة فلتدرکه موتته وهو یؤمن بالله
والیوم الآخر ولیأت الی الناس الذی یحب ان یأتوا الیه ومن بایع اماما فاعطاه صفقة یمینه وثمرة قلبه فلیطعه
ما استطاع فان جاء آخر ینازعه فاضربوا عنق الآخر قال فادخلت رأسی من بین الناس فقلت انشدک الله انت
سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فاشار بیده الی اذنیه فقال سمعته اذنای ووعاه قلبی سی ام اخرج البغوی
من حدیث قیس بن ابی حازم عن مرداس الاسلمی قال النبی صلی الله علیه وسلم یذهب الصالحون الاول فالاول
ویبقی حفالة کحفالة الشعیر او التمر لا یبالیهم الله بالة و در تفسیر هذا الحدیث من قول سعید بن المسیب و همچنین
قیاس چیزهای بسیاری را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان فرموده اند که در باب فتن و باب تغیر الناس و در ابواب
متفرقه میتوان یافت لیکن درینجا بر همین قدر اکتفا کنیم الغریزة تنبئ عن الغدیر والحفنة تحکی عن البیدر الکبیر
باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زبان ظهور شرور احکام و مصالح علی حده تشریع نموده اند در احادیث باب
فرموده اند که چون زمان کذا و کذا ظاهر شود باید که شما چنین کار کنید و چنان عمل نمائید اول غیر مستحق خلافت
چون مسلط شود واجب است طاعت او فیما وافق الشرع لا فیما خالفه و دوم خروج کرده نشود بروی و قتال نموده

نشود بادے مگر آنکہ کفر صریح ازوے ظاہر گردد واین مضمون متواتر بالمعنی است فمن حدیث انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لابی ذر اسمع واطع ولو لعبد حبشی کان راسہ زبیبۃ ومن حدیث ام الحصین انہا سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخطب فی حجۃ الوداع وہو یقول ولو استعمل علیکم عبد یقودکم بکتاب اللہ اسمعوا لہ واطیعوا ومن حدیث عبد اللہ بن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال السمع والطاعۃ علی المرء المسلم فیما احب وکرہ ما لم یؤمر بمعصیۃ فاذا امر بمعصیۃ فلا سمع ولا طاعۃ ومن حدیث علی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا طاعۃ فی معصیۃ انما الطاعۃ فی المعروف ومن حدیث النواس بن سمعان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا طاعۃ لمخلوق فی معصیۃ الخالق ومن حدیث عبادۃ بن الصامت قال دعانا النبی صلی اللہ علیہ وسلم فبایعنا فقال فیما اخذ علینا ان بایعنا علی السمع والطاعۃ فی منشطنا ومکرہنا وعسرنا ویسرنا واثرۃ علینا وان لا ننازع الامر اہلہ الا ان تروا کفرا بواحا (ظاہرا) عندکم من اللہ فیہ برہان ومن حدیث ام سلمۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکون علیکم امراء تعرفون وتنکرون فمن انکر فقد برئ ومن کرہ فقد سلم ولکن من رضی وتابع قالوا افلا نقاتلہم قال لا ما صلوا لا ما صلوا ومن حدیث الحارث الاشعری ان نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ تعالی امر یحیی بن زکریا بخمس کلمات ان یعمل بہن وان یامر بنی اسرائیل ان یعملوا بہن فکاد یبطئ فقال لہ عیسی انک قد امرت بخمس کلمات ان تعمل بہن وان تامر بنی اسرائیل ان یعملوا بہن فاما ان تبلغہم واما ان ابلغہم فقال یا اخی انی اخشی ان سبقتنی ان اعذب او یخسف بی فجمع بنی اسرائیل فی بیت المقدس حتی امتلا المسجد وقعدوا علی الشرف فحمد اللہ واثنی علیہ ثم قال ان اللہ امرنی بخمس کلمات ان تعملوا بہن اولہن ان تعبدوا اللہ ولا تشرکوا بہ شیئا فان مثل ذلک کمثل رجل اشتری عبدا من خالص مالہ بورق او ذہب فقال ہذہ داری وہذا عملی فاعمل وادّ الی عملی فجعل یعمل ویؤدی عملہ الی غیر سیدہ فایکم یسرہ ان یکون عبدہ کذلک وان اللہ عز وجل خلقکم ورزقکم فاعبدوہ ولا تشرکوا بہ شیئا وامرکم بالصلوۃ فان اللہ ینصب وجہہ لعبدہ ما لم یلتفت فاذا صلیتم فلا تلتفتوا وامرکم بالصیام فان مثل الصیام کمثل رجل معہ صرۃ من مسک فی عصابۃ کلہم یحب ان یجد ریح المسک وامرکم بالصدقۃ فان مثل ذلک مثل رجل اسرہ العدو فشدوا یدیہ الی عنقہ فقدموہ لیضربوا عنقہ فقال ہل لکم الی ان افتدی نفسی فجعل یفتدی نفسہ وامرکم بذکر اللہ کثیرا فان مثل ذلک کمثل رجل طلبہ العدو سراعا فی اثرہ فاتی حصنا حصینا فتحصن فیہ فان العبد احصن ما یکون من الشیطان اذا کان فی ذکر اللہ عز وجل قال وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وانا امرکم بخمس اللہ امرنی بہ بالجماعۃ والسمع والطاعۃ والہجرۃ والجہاد فی سبیل اللہ وانہ من خرج من الجماعۃ قید شبر فقد خلع ربقۃ الاسلام من عنقہ الا ان یراجع ومن حدیث ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من فارق الجماعۃ وخرج من الجماعۃ فمات فمیتتہ جاہلیۃ ومن خرج علی امتی بسیفہ یضرب برہا وفاجرہا لا یتحاشی مومنہا لایمانہ ولا یفی لذی عہد بعہدہ فلیس من امتی ومن حدیث عبد اللہ بن مسعود قال قال لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انکم سترون بعدی اثرۃ وامورا تنکرونہا قالوا فما تامرنا یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ادوا الیہم حقہم وسلوا اللہ حقکم ومن حدیث وائل بن حجر قال سال سلمۃ بن یزید الجعفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا نبی اللہ ارایت ان قامت علینا امراء یسألونا حقہم ویمنعونا

...سمعوا واطيعوا فانما عليهم ما حُمّلوا وعليكم ما حُمّلتم اخرج هذه الاحاديث كلها البغوي سوم چون بیعت برای
شخصی منعقد شد و ثابت گشت اگر دیگری بروی خروج نماید قتال کند او را وبا ید کشت اگر چه افضل باشد از وی
یا مساوی یا مفضول اخرج البغوي عن عرفجة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من خرج على امتي وهم مجتمعون يريد ان يفرق
بينهم فاقتلوه كائنا من كان واخرج البغوي من حديث ابي نضرة عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا بويع لخليفتين فاقتلوا الآخر منهما واخرج البغوي من حديث ابي حازم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كان
بنو اسرائيل تسوسهم الانبياء كلما هلك نبي خلفه نبي وانه لا نبي بعدي وسيكون خلفاء فيكثرون قالوا فما تأمرنا قال فوا ببيعة الاول
فالاول اعطوهم حقهم فان الله سائلهم عما استرعاهم واخرج ابن ماجة من حديث عبد الله بن عمرو بن العاص في قصة طويلة
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من بايع اماما فاعطاه صفقة يمينه وثمرة قلبه فليطعه ما استطاع فان جاء آخر ينازعه فاضربوا
عنق الآخر چهارم چون در زمان فتنه خلفا صلوات را تاخیر کنند چه باید کرد اخرج مسلم عن ابي ذر قال قال لي رسول الله
صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كانت عليك امراء يميتون الصلوة او يؤخرون عن وقتها قلت فما تأمرني قال صل الصلوة
لوقتها فان ادركتها معهم فصل فانها لك نافلة پنجم چون از امرا زمان فتن تعدی در اخذ زکوة واقع شود تدبیر چیست
اخرج ابو داود عن جابر بن عتيك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيأتيكم ركيب مبغضون فاذا جاءوكم فرحبوا
وخلوا بينهم وبين ما يبتغون فان عدلوا فلانفسهم وان ظلموا فعليهم وارضوهم فان تمام زكوتكم رضاهم وليدعوا لكم
اخرج ابو داود عن جرير بن عبد الله قال جاء ناس يعني من الاعراب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ان ناسا
من المصدقين يأتونا فيظلمونا فقال ارضوا مصدقيكم قالوا يا رسول الله وان ظلمونا قال ارضوا مصدقيكم وان ظلمتم ششم
تخلّی برای عبادت در زمان اول ممنوع بود و در زمان فتنه محبوب و مطلوب است اخرج الترمذي عن ابي هريرة قال مر رجل
من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بشعب فيه عيينة من ماء عذبة فاعجبته فقال لو اعتزلت الناس فاقمت في
هذا الشعب فذكر ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تفعل فان مقام احدكم في سبيل الله افضل من صلاته في
بيته سبعين عاما الا تحبون ان يغفر الله لكم ويدخلكم الجنة اغزوا في سبيل الله من قاتل في سبيل الله فواق ناقة
وجبت له الجنة واخرج احمد عن ابي امامة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية فمر رجل بغار فيه
شيء من ماء فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى من الدنيا فاستأذن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لم ابعث باليهودية ولا بالنصرانية ولكني بعثت بالحنيفية السمحة والذي نفس محمد
بيده لغدوة او روحة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها ولمقام احدكم في الصف خير من صلاته ستين
سنة اخرج البغوي عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوشك ان يكون خير مال المسلم الغنم يتبع
بها شعف الجبال ومواقع القطر يفر بدينه من الفتن واخرج البغوي عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي
من تشرف لها تستشرفه فمن وجد ملجأ او معاذا فليعذ به هفتم کسی را که بیعت بر هجرت کرده باشد تعرب در زمن

زمان جائز باشد اخرج النسائی عن سلمة بن الاکوع انه دخل علی الحجاج فقال یا ابن الاکوع ارتددت علی عقبیک و ذکر کلمة
معناها و بدوت قال لا و لکن رسول الله صلی الله علیه و سلم اذن لنا فی البدو هشتم امر معروف و نهی از منکر از واجبات
اسلام بود و در زمان فتنه ساقط شد اخرج الترمذی و ابن ماجة عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال یا ایها الناس انکم تقرؤن
هذه الآیة یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا عَلَیْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لَا یَضُرُّكُمْ مَّنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَیْتُمْ فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه
و سلم یقول ان الناس اذا راوا المنکر فلم یغیروه یوشک ان یعمهم الله بعقابه و اخرج الترمذی و ابن ماجة عن ابی
ثعلبة الخشنی فی قوله تعالی علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم قال اما والله لقد سالت عنها رسول الله صلی الله
علیه و سلم فقال بل ائتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر حتی اذا رایت شحا مطاعا و هوی متبعا و دنیا موثرة و اعجاب کل ذی
رای برایه و رایت امرا لا بد لک منه فعلیک نفسک و دع امر العوام فان ورائکم ایام الصبر فمن صبر فیهن کان کمن قبض
علی الجمر للعامل فیهن اجر خمسین رجلا یعملون مثل عمله قالوا یا رسول الله اجر خمسین منهم قال اجر خمسین منکم و اخرج الترمذی
عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه و سلم قال کیف بک اذا ابقیت فی حثالة من الناس مرجت عهودهم
و اماناتهم و اختلفوا فکانوا هکذا و شبک بین اصابعه قال فبم تامرنی قال علیک بما تعرف و دع ما تنکر و علیک بخاصة نفسک و ایاک و
عوامهم و فی روایة الزم بیتک و املک علیک لسانک و خذ ما تعرف و دع ما تنکر و علیک بامر خاصة نفسک و دع امر العامة نهم چون قریش بر
ملک تجاحف کنند حصه از فئ نباید گرفت اخرج ابو داود من حدیث ذی الزوائد صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
سمعت رسول الله فی حجة الوداع امر الناس و نهاهم ثم قال هل بلغت قالوا اللهم نعم ثم قال اذا تجاحفت قریش الملک فیما
بینها و عاد العطاء او کان رشا فدعوه دهم صحبت خلفا در زمان اول سعادتی عظیم بود و در عهد فتنه احتراز از صحبت ملوک
لازم است فی المشکوٰة عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انه تصیب امتی فی آخر الزمان
من سلطانهم شدائد لا ینجو منه الا رجل عرف دین الله فجاهد علیه بلسانه و یده و قلبه فذلک الذی سبقت له السوابق و رجل
عرف دین الله فصدق به و رجل عرف دین الله فسکت علیه فان رای من یعمل الخیر احبه علیه و ان رای من یعمل بباطل
ابغضه علیه فذلک ینجو علی ابطانه کله یازدهم امضای قول خلیفه در زمان سابق حجتی بود و در ایام فتنه این معنی منقطع شد
اخرج مسلم عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من نبی بعثه الله فی امة قبلی الا کان له من امته
حواریون و اصحاب یاخذون بسنته و یقتدون بامره ثم انها تخلف من بعدهم خلوف یقولون ما لا یفعلون و یفعلون
ما لا یؤمرون فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن و من جاهدهم بلسانه فهو مؤمن و من جاهدهم بقلبه فهو مؤمن و لیس
وراء ذلک من الایمان حبة خردل فی المشکوٰة عن ابن مسعود قال من کان مستنا فلیستن بمن قد مات فان الحی لا یؤمن
علیه الفتنة اولئک اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم کانوا افضل هذه الامة ابرها قلوبا و اعمقها علما و اقلها تکلفا
اختارهم الله لصحبة نبیه و لاقامة دینه فاعرفوا لهم فضلهم و اتبعوهم و تمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم و سیرهم
فانهم کانوا علی الهدی المستقیم رواه رزین اخرج ابن ماجة عن العرباض بن ساریة یقول قام فینا رسول الله صلی
الله علیه و سلم ذات یوم فوعظنا موعظة بلیغة وجلت منها القلوب و ذرفت منها العیون فقیل یا رسول الله وعظتنا

موعظة مودع فاعهد الينا بعهد فقال عليكم بتقوى الله والسمع والطاعة وان عبدا حبشيا وسترون من بعدي اختلافا
شديدا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ واياكم والامور المحدثات فان كل بدعة
ضلالة اخرج الدارمي عن الاعمش قال قال عبد الله ايها الناس انكم ستحدثون ويحدث لكم فاذا رايتم محدثة فعليكم
بالامر الاول و اخرج الدارمي عن سفيان عن واصل عن امرأة يقال لها عائذة قالت رايت ابن مسعود يوصي الرجال والنساء
يقول ومن ادرك منكم من امرأة او رجل فالسمت الاول السمت الاول فانا على الفطرة ومعلوم است كه وفات عبد الله
بن مسعود در آخر ايام خلافت حضرت عثمان رضي الله عنه واقع شده و از دهم در حالت اولى كه خدا تعالى فرموده است ستدعون
الى قوم اولي باس شديد تقاتلونهم او يسلمون و در حالت ثانيه آنحضرت صلى الله عليه وسلم منع نمودند از قتال امرا
و تاكيد فرمودند بقعود بايد ديد چه قدر فرق است در آنكه دعوت خليفه سبب وجوب امتثال امر گردد و تحريم تخلف و آنكه واجب
باشد قعود و حرام باشد خروج و در لمعه سیزدهم تضاعف اجر آنكه درين زمان تمسك بسنت باشد اخرج الترمذي عن
بلال بن الحارث قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احيى سنة من سنتي قد اميتت بعدي فان له من الاجر
مثل اجور من عمل بها من غير ان ينقص من اجورهم شيئا ومن ابتدع بدعة ضلالة لا يرضاها الله ورسوله كان عليه
من الاثم مثل آثام من عمل بها لا ينقص ذلك من اوزارهم شيئا واخرج الترمذي وابن ماجة عن ابي ثعلبة الخشني
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فان من ورائكم ايام الصبر فمن صبر فيهن كان كمن قبض على الجمر للعامل فيهن اجر خمسين
رجلا يعملون مثل عمله قالوا يا رسول الله اجر خمسين منهم قال اجر خمسين منكم مختصر واخرج البغوي عن معقل بن يسار
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العبادة في الهرج كهجرة الي چهاردهم مرگ دران ايام بهتر باشد از زندگانی
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان امراؤكم خياركم واغنياؤكم سمحاءكم وامركم شورى
بينكم فظهر الارض خير لكم من بطنها واذا كان امراؤكم شراركم واغنياؤكم بخلاءكم وامركم الى نسائكم فبطن
الارض خير لكم من ظهرها پانزدهم اظهار كلمه حق نزديك سلطان جابر افضل از جهاد باشد اخرج البغوي عن ابي
امامة ان رجلا قال يا رسول الله اي الجهاد افضل ورسول الله صلى الله عليه وسلم يرمي الجمرة الاولى فاعرض عنه ثم سأله
عند الجمرة الوسطى فاعرض عنه فلما رمى جمرة العقبة ووضع رجله في الغرز قال اين السائل قال انا ذا يا رسول الله قال
افضل الجهاد من قال كلمة حق عند سلطان جائر شانزدهم وقايع عجيبه واقع شد كه بلسان حال دلالت كردند بر آنكه بعد از
تاريخ بركات ايام نبوت منتفي شد في المشكاة عن ابي هريرة قال اتيت النبي صلى الله عليه وسلم بتمرات فقلت يا رسول
الله ادع الله فيهن بالبركة فضمهن ثم دعا لي فيهن بالبركة قال خذهن فاجعلهن في مزودك كلما اردت ان تاخذ منه
شيئا فادخل فيه يدك فخذه ولا تنثره نثرا فقد حملت من ذلك التمر كذا وكذا من وسق في سبيل الله فكنا ناكل منه
ونطعم وكان لا يفارق حقوي حتى كان يوم قتل عثمان فانه انقطع و قد قال ابو هريرة في ذلك يوم قتل عثمان رضي
للناس هم ولي اليوم همان * هم الجراب وهم الشيخ عثمان * اخرج البخاري عن نافع عن ابن عمر قال اتخذ
رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من ورق وكان في يده ثم كان بعد في يد ابي بكر ثم كان بعد في يد عمر ثم كان

بعد نے بید عثمان حتےٰ وقع بعد نے بیر اریس نقشہ محمد رسول اللہ واخرج البخاری عن انس رضی اللہ عنہ قال کان
خاتم النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی یدہ وفی ید ابی بکر بعدہ وفی ید عمر بعد ابی بکر قال فلما کان عثمان جلس علی بئر اریس
فاخرج الخاتم فجعل یعبث بہ فسقط قال فاختلفنا ثلثۃ ایام مع عثمان فننزح البئر فلم نجدہ واخرج ابو عمر قال قام عامر
بن ربیعۃ یصلی من اللیل حین نشب الناس فی الطعن علی عثمان فصلی من اللیل ثم نام فاتی فی المنام فقیل لہ قم فاسال اللہ
ان یعیذک من الفتنۃ التی اعاذ منہا صالح عبادہ فقام فصلی ودعا ثم اشتکی فما خرج بعد الا بجنازتہ اخرج ابو یعلی
من اقوال السید المجتبی الحسن بن علی رضی اللہ عنہما انہ قام خطیبا فقال ایہا الناس رایت البارحۃ فی منامی عجبا
رایت الرب تعالی فوق عرشہ فجاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی قام عند قائمۃ من قوائم العرش فجاء ابو بکر
فوضع یدہ علی منکب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم جاء عمر فوضع یدہ علی منکب ابی بکر ثم جاء عثمان فکان بیدہ
راسہ فقال رب سل عبادک فیم قتلونی فانبعث من السماء میزابان من دم فی الارض قال فقیل لعلی الا تری ما یحدث
بہ الحسن قال یحدث بما رای اخرج ابو عمر عن سعید بن المسیب ان زید بن خارجۃ توفی زمن عثمان بن عفان فسجی بثوب
ثم انہم سمعوا جلجلۃ فی صدرہ ثم تکلم فقال احمد احمد فی الکتاب الاول صدق صدق ابو بکر الصدیق الضعیف فی نفسہ
القوی فی امر اللہ فی الکتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی الکتاب الاول صدق صدق عثمان
بن عفان علی منہاجہم مضت اربع وبقیت سنتان اتت الفتن واکل الشدید الضعیف وقامت الساعۃ وسیاتیکم
خبر بئر اریس وما بئر اریس ثم ہلک رجل من بنی خطمۃ فسجی بثوب فسمعوا جلجلۃ فی صدرہ ثم تکلم فقال ان اخا
بنی الحارث بن الخزرج صدق صدق ومر قول سعید بن المسیب قریبا فی ذہاب الصالحین بسبب الفتن باز احبار اہل
کتاب باین مضمون خبر دادند اخرج الطبرانی ان عمر بن الخطاب قال لکعب الاحبار کیف تجد نعتی فی التوریۃ قال خلیفۃ قرن
من حدید امیر شدید لا یخاف فی اللہ لومۃ لائم ثم یکون من بعدک خلیفۃ تقتلہ امۃ ظالمون ثم یقع البلاء بعدہ
وفی الریاض عن کعب قال والذی نفسی بیدہ ان فی کتاب اللہ المنزل محمد صلی اللہ علیہ وسلم ابو بکر الصدیق
عمر الفاروق عثمان الامین فاللہ اللہ یا معویۃ فی امر ہذہ الامۃ ثم نادی الثانیۃ ان فی کتاب اللہ المنزل ثم اعاد
الثالثۃ اخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن عبد اللہ بن سلام قال لقد فتح الناس علی انفسہم بقتل عثمان باب فتنۃ لا یغلق
علیہم الی قیام الساعۃ واخرج ابو بکر عن یوسف بن عبد اللہ بن سلام عن ابیہ عن جدہ قال لا تسلوا سیوفکم فلئن سللتموہا
لا تغمد الی یوم القیمۃ اخرج احمد عن جریر فی قصۃ بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایاہ الی الیمن حتی قال ثم لقیت
ذا عمرو فقال لی یا جریر انکم لن تزالوا بخیر ما اذا ہلک امیر تامرتم فی آخر واذا کانت بالسیف غضبتم غضب الملوک ورضیتم
رضی الملوک باز اصحاب آنحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خبر دادند بعظم این قضیہ ورقت نمودند اخرج ابو بکر عن ابی
سعید مولی ابن مسعود قال قال عبد اللہ واللہ لئن قتلوا عثمان لا یصیبوا منہ خلفا اخرج البغوی قال ابو الدرداء
ان الناس کانوا ورقا لا شوک فیہ فاصبحوا شوکا لا ورق فیہ اخرج ابو عمر ان ثمامۃ بن عدی امیر عثمان علی الصنعاء
خطب یوم بلغہ موت عثمان فاطال البکاء ثم قال ہذا حین انتزعت خلافۃ النبوۃ من امۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم

وعمارت ملک و تدبیر من غلب علی سته آنکه سخن در بیان اختلاف زمان سابق و لاحق بطول انجامید و در در باب آورد رشته ترتیب از هم گسسته شد و سخن از قید خود بگذشت بس کن ✿ نفس آتشین سبط نفس کن ✿ اکنون باصل مقصد عود کنیم بنقل متواتر که در عبارات مختلفه مفید تواتر آن یافته میشود ثبوت پیوسته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطلع آن شمرده اند و آنرا بتفصیلی که زیاده ازان در شرح یافته نشود بیان فرموده اند و آنرا حد فاصل نهاده اند میان زمان خیر و زمان شر و گواهی داده اند که درین وقت خلافت علی منهاج النبوة منقطع شود و ملک عضوض پیدا آید و معنی لفظ عضوض دلالت میکند بر حسد و مقاتلات و تجبیدن یکی بر دیگری و منازعت یکی با دیگری در ملک و آنچه در احادیث بسیار خلفای ثلثه را در یک حکم جمع کردند تا آنکه ظن قوی بهم رسید که هر سه بزرگ در یک مرتبه من المراتب متفق اند و غیر ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعض احادیث لفظی که مشعر بانقطاع خلافت باشد ارشاد فرموده اند حدیث تحرک جبل بروایت حضرت عثمان و انس ذکر هر سه بزرگ رفت و در قصه چاه بروایت ابو موسی مذکور هر سه فقط و در حدیث وزن بالامت بروایت جمعی ذکر هر سه و در بعض الفاظ ثم رفع المیزان و در رؤیا ظله هم چنان و در حدیث ابن عمر کنا نخیر الحدیث بیان همین سه بزرگ بعد ازان ابن عمر گفته است فسکت و در رؤیا نوط بعضهم ببعض ذکر همین هر سه و در رؤیا دلو و سبب من السماء مذکور هر سه و در مرتبه چهارم انتشاط مرقوه ظاهر گردید و در قصه سوال ... بعد ذکر هر سه فقد فتنا لکم و در قصه تاسیس مسجد و وضع احجار بلفظ حصر که هم الخلفاء وارد شد و در قصه ... قلائص بعد ذکر هر سه عزیز گفته شد فسنبالکه و در قصه تسبیح حصی بر همین سه کس اکتفا رفت و در قصه تدور رحی الاسلام زمان معین گشت که آنجز موجه برین فتنه دلالت نمودند بعد ازان فرمودند فان یهلکوا فسبیل من هلک وان یقم لهم دینهم یقم لهم سبعین عاما قال الخطابی اراد بالدین الملک قال ابو سلیمان ویشبه ان یکون ارید بهذا ملک بنی امیة وانتقاله عنهم الی بنی العباس وکان ما بین ان استقر الملک لبنی امیة الی ان ظهرت الدعاة بخراسان وضعف امر بنی امیة ودخل الوهن فیه نحو من سبعین سنة و در حدیث الخلافة بالمدینة والملک بالشام تعیین مکان واقع شد الی غیر ذلک مما لا یحصی باقیماند آنکه در حدیث ابی بکرة ثقفی وارد شده الخلافة بعدی ثلثون سنة حقیقت معنی آن نیز باید دانست که خلافت خاصه منتظمه مرکب است از دو وصف وصف اول وجود خلیفه خاص و وصف ثانی نفاذ تصرف و اجتماع کلمه مسلمین و از مجموع حاصل میشود و بفوت یکی ازین دو وصف و بقای دیگری ... و حکمت الهی مقتضی تدریج است بین کل شیئین پس در حالت اولی این مجموع مفقود شد بفقد وصف اجتماع کلمه مسلمین و عدم انتظام ملک پس حضرت مرتضی بصفات کامله خلافت خاصه اتصاف داشتند و خلافت ایشان شرعا منعقد شد لیکن تفرقه مسلمین پیدا گشت و تصرف ایشان در اقطار ارض نفاذ نیافت چنانکه پادشاهی عادل مدرسی را در مدرسه نصب میفرماید و طلبه علم را امر کند که از جناب او استفاده کنند لیکن طلبه علم را باتفاقات بسیار که بعض آن باختیار ایشان باشد و بعض بغیر اختیار و چه پیش آید و بالفعل صورت نگرفت درین وقت هر دو استعمال صحیح باشد میتوان گفت درین مدرسه مدرسی هست اما مردم بر وی نمی خوانند و جمع نمیشوند و نیز میتوان گفت که درین مدرسه مدرسی نیست یعنی منصب مدرسی بالفعل ... هم چنان خلیفه ... است و خلافت او بالفعل نیست

ثانیاً مردم مجتمع شدند و فرقت از میان برخاست لیکن خلیفه باوصاف معتبره در خلیفه خاص متصف نبود و صلح علی دخن
همین معنی دارد و در فتنهٔ ثانیه نه اتصاف باوصاف خلافت خاصه بود و نه اجتماع مسلمین مردم شذر و مذر شدند و
هر یکی دعوی خلافت نمود و جنود مجنده پیدا شدند و دعاة علی ابواب جهنم حکایت این فرقه است بعد ازان حجاج بن عبد الملک
تسلط یافت فرقت از میان رفت و احکام خلافت جابره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چندین احادیث تشریع
آن فرموده بودند بر منصهٔ ظهور آمد این مسئله کسی را که جملهٔ صالحه از احادیث یاد دارد و سلیقهٔ تطبیق بعض با بعض و فرود
آوردن هر چیزی در محل آن داشته باشد مقطوع به است و اگر شخصی سلیقهٔ استنباط احکام از احادیث متفرقه نداشته باشد میباید
که خود را از دخول در معارک استنباط معذور دارد و کسیکه دانسته را نادانسته می نماید و دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده
بسبب داء خفی که یُعرَف الاقوال بالرجال ولا یُعرَف الرجال بالاقوال بحث ما با او نیست و خطاب ما متوجه باو نه چون این مبحث تمام
شد تنبیهاتی چند بنویسیم و مقصد را بران ختم نمائیم **تنبیه اول** سبب حقیقی در تغیر احوال عالم و اختلاف زمان
سابق و لاحق ارادهٔ حضرت مبدا است که هر طبقه را بوصفی مخصوص ساخته است و در هر زمانی حکمی جاری فرموده که کل یوم
هو فی شان در ازل الآزال سلسلهٔ کائنات را در عنایت اولی مبسوط ساخته اند و در هر موضعی وضعی خاص و وصفی معین
نهاده اند و آنرا اصلا تغیر و تبدیل نتواند بود ما یبدل القول لدی وما انا بظلام للعبید و تشریع عبارت ازان است
که تظالم در افراد بشر شایع شود بوجهی که انتظام عالم برهم خورد و اعمال سیئه و اخلاق رذیله در میان ایشان فاش گردد
بنحوی که اگر بهمین کیفیت از عالم انتقال کنند همه معذب شوند الا ما شاء الله و غیر الله را عبادت نمایند تا آنکه غیرت الهی
بجوش شد و مدبر السموات والارض رحمتی در حق ایشان اراده میفرماید و در قلب اذکی خلق الله و اعدل ایشان داعیهٔ ارشاد و انداز
و قوانینی مبسوط سازد که موجب صلاح ایشان گردد بالجمله حکم این عنایت موزع بر آجال غالب تر است بر حکم تشریع پس اگر
اصلاح عالم خواهند بعث پیغامبری یا نصب خلیفهٔ راشدی آنرا موقوف میگذارند تا آن اجزاء زمان که مناسب بعث و
نصب باشد لکل اجل کتاب و اگر عقوبت کفار خواهند این نیست که بغیر تراخی عقوبت کنند بلکه انتظار اجل موعود نمایند ع
مهلتی بایست تا خون شیر شد * یا عقوبت گوناگون میباشد بر قواعد عنایت موزعه بر آجال و چون تشریع ضوابطی خواهند
که سبب عدل باشد در میان افراد بنی آدم نظر کنند بجبلت این قوم و بمقتضای مقدرات آن زمان پس اصلاح هیئات
فاسده بوجهی فرمایند که از مقتضای عنایت بیرون نرود و تغیرات عالم و بعث انبیاء و نصب خلفاء راشدین و تسلیط ملوک جابره همه
نیرنگ همان عنایت است که منبسط است بر اجزاء زمان و موزع است بر قرون و طبقات و تشریع ابطال آن حکمت نخواهد کرد
نه خرم آن نظام آری چون زمان بعثت آمد تدبیر الهی پیغامبر را جارحهٔ فیوض خواهد ساخت و چون وقت نصب خلیفه
راشد رسید تدبیر الهی آن خلیفه را جارحهٔ خود در اتمام مواعید پیغامبر خواهد گردانید و در هر زمانی شریعتی که مصلحت آن
زمان است تعیین خواهند فرمود لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان شریعت زمان خود فرمودند و بعد ازان حکم ایام فتن
نیز ارشاد نمودند و این مسئله ایست بس دقیق اگر آنرا در دل بنده انداختند حل بسیاری از مشکلات خواهد شد والا عقدها
افتاد که حل آن بس مشکل گشت موضعی که بحسب ظاهر تدبیر این تغیر دائر است فقه خلیفهٔ راشد است زیرا که خلیفهٔ راشد

(حاشیه: متفرق ۱۲ — منقسمه ۱۲ — گسستن ۱۲)

را اگر وصیتهای زمانه و معنی تغیر و سبب آن بشناسد که بسبب آن تغیر رسوم و اوضاع ایشان تراوید شد و حیثیتی که ترک آن موجب
چندین مرض زمانه خواهد بود تعلیم پیغمبر بند و دست او در اکثار و میسازند در تصرفات تامه ایست عالم جهت رمی را ستو و چنانکه طبیب
حاذق تدبیر صحت مریض و ازالهٔ مواد مرض او مینماید همچنین پیغمبر باید همچنان این خلیفهٔ راشد جلب صحت طبیعت عالم میکند و ازالهٔ
مادهٔ مرض بسیار و در ارشاد و حسبه مینماید و اینهمه از کلام خلیفهٔ راشد و بشارات او مستفاد و کل اناء یترشح بما فیه غیر خلیفه هر چند
ولی باشد از اولیاء الله باین تدبیر تطبیق میکند و اگر کند تصرف در خلق بر وفق آن نمی تواند ع هر کسی را بهر کاری ساختند
میل آن را در دلش انداختند داشته این رمز از سخن مرو در حرکات و سکنات او می شناسد که اینهمه از کجاست و تخصص تا دان علمی را
لعلی مخلوط میگرداند در مرز ابر مرزی و منصبی را بمنصبی و بعد از آن وجود اخلاق شهویه و سبعیه که در نفوس غیر معتدله مخلوق شده
و کثرت مال آن رذایل را از قوه بفعل آورده که ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی و اعجاب کل ذی رأی برأیه اگر چه حق
طلب خاطر او مشغول شده باشد جنس اول را فتنهٔ مال گویند و جنس ثانی را بهواپرستی نامند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بسیاری
از احادیث از این دو جنس خبر داده اند اخرج ابن ماجه عن انس بن مالک قال قیل یا رسول الله متی نترک الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
قال اذا ظهر فیکم ما ظهر فی الامم قبلکم قلنا یا رسول الله وما ظهر فی الامم قبلنا قال الملک فی صغارکم والفاحشة فی کبارکم
والعلم فی رذالتکم قال زید تفسیر معنی قول النبی صلی الله علیه وسلم والعلم فی الفساق واخرج الدارمی عن حبیبة
بنت ابی حبة عن ابی بکر الصدیق فی قصة طویلة قالت فذکرت خبرنا خشما وعروة لبعضنا بعضا فی الجاهلیة وما جاء الله
به من الالفة والخناب النساء علیه فقلت یا عبد الله حتی متی تری امر الناس هذا قال ما استقامت الائمة قلت ما الائمة
قال ما رأیت السید یکون فی الحواء فیتبعونه ویطیعونه فما استقام اولئک واخرج ابن ماجه عن عیاض بن عبد الله انه
سمع ابا سعید الخدری یقول قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فخطب الناس فقال لا والله ما اخشی علیکم ایها الناس
الا ما یخرج الله لکم من زهرة الدنیا فقال له رجل یا رسول الله ایاتی الخیر بالشر فصمت رسول الله صلی الله علیه وسلم ساعة
ثم قال کیف قلت قال قلت وهل یاتی الخیر بالشر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الخیر لا یاتی الا بخیر او خیر هو ان
کل ما ینبت الربیع یقتل حبطا او یلم الا آکلة الخضر اکلت حتی اذا امتلأت خاصرتاها استقبلت الشمس فثلطت وبالت ثم اجترت
فعادت فاکلت فمن یاخذ مالا بحقه یبارک له ومن یاخذ مالا بغیر حقه فمثله کمثل الذی یاکل ولا یشبع واخرج ابن ماجه
عن عبد الله بن عمرو بن العاص عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس والروم ای
قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نقول کما امرنا الله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم او غیر ذلک تتنافسون ثم
تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون او نحو ذلک ثم تنطلقون فی مساکین المهاجرین فتجعلون بعضهم علی رقاب
بعض واخرج ابن ماجه عن عروة بن الزبیر ان المسور بن مخرمة اخبره عن عمرو بن عوف وکان شهد بدرا مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث ابا عبیدة بن الجراح الی البحرین یاتی بجزیتها وکان النبی
صلی الله علیه وسلم هو صالح اهل البحرین وامر علیهم العلاء بن الحضرمی فقدم ابو عبیدة بمال من البحرین فسمعت الانصار
بقدوم ابی عبیدة فوافوا صلاة الفجر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم انصرف

فتعرضوا له فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم حين رآهم ثم قال أظنكم انكم سمعتم ان ابا عبيدة قدم بشيء من البحرين قالوا اجل يا رسول الله قال ابشروا وأملوا ما يسركم فوالله ما الفقر اخشى عليكم ولكني اخشى عليكم ان تبسط الدنيا كما بسطت على من كان قبلكم فتنافسوها كما تنافسوها فتهلككم كما اهلكتهم وفي المشكوة انه سيخرج في امتي اقوام تتجارى بهم تلك الاهواء كما تتجارى الكلب لصاحبه لا يبقى منه عرق ولا مفصل الا دخله **تنبيه دوم** گمان مبر که در زمان شر در همه کس شریر بوده اند و عنایت های الٰهی در تهذیب نفوس بیکار افتاد بلکه اینجا اسرار عجیبست ع عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو + نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند + در هر زمانه طائفه را مهبط انوار و برکات ساخته اند اخرج مسلم بروایة جماعة لا تزال طائفة من امتي قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم او خالفهم حتى يأتي امر الله وهم ظاهرون على الناس اخرج ابن ماجة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الاسلام بدأ غريبا وسيعود غريبا فطوبى للغرباء واخرج ابن ماجة عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الاسلام بدأ غريبا وسيعود غريبا فطوبى للغرباء واخرج ابن ماجة عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الاسلام بدأ غريبا وسيعود غريبا فطوبى للغرباء قال قيل ومن الغرباء قال النزاع من القبائل واخرج ابن ماجة عن عمر بن الخطاب انه خرج يوما الى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجد معاذ بن جبل قاعدا عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم يبكي فقال ما يبكيك قال يبكيني شيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان يسير الرياء شرك وان من عادى لله وليا فقد بارز الله بالمحاربة ان الله يحب الابرار الاتقياء الاخفياء الذين اذا غابوا لم يفتقدوا وان حضروا لم يدعوا ولم يعرفوا قلوبهم مصابيح الهدى يخرجون من كل غبراء مظلمة و هر چند درین زمانه این مردم کمیاب اند اما بوجهی از وجوه بهتر اند از اشخاص بسیاری از زمان سابق اخرج الترمذي وابن ماجة وغيرهما عن ابي ثعلبة الخشني في حديث طويل آخره فان من ورائكم ايام الصبر فمن صبر فيهن كان كمن قبض على الجمر للعامل فيهن اجر خمسين رجلا يعملون مثل عمله قالوا يا رسول الله اجر خمسين منهم قال اجر خمسين منكم وفي المشكوة عن حذيفة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تعرض الفتن على القلوب كالحصير عودا عودا فاي قلب اشربها نكتت فيه نكتة سوداء واي قلب انكرها نكتت فيه نكتة بيضاء حتى تصير على قلبين ابيض بمثل الصفا فلا تضره فتنة ما دامت السموات والارض والآخر اسود مربادا كالكوز مجخيا لا يعرف معروفا ولا ينكر منكرا الا ما اشرب من هواه اخرجه مسلم باز آنحضرت صلى الله عليه وسلم این غربا را که در هر طبقه اقل قلیل میباشند تقسیم فرمودند به پنج طبقه و در هر طبقه خاصیتی نهادند معنی این کلام بغایت دقیق است اخرج ابن ماجة عن انس بن مالك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال امتي على خمس طبقات فاربعون سنة اهل بر وتقوى ثم الذين يلونهم الى عشرين ومائة سنة اهل تراحم وتواصل ثم الذين يلونهم الى ستين ومائة اهل تدابر وتقاطع ثم الهرج الهرج النجا النجا وفي رواية عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امتي على خمس طبقات كل طبقة اربعون عاما فاما طبقتي وطبقة اصحابي فاهل علم وايمان واما الطبقة الثانية ما بين الاربعين الى الثمانين فاهل بر وتقوى ثم ذكر نحوه تفصیل این اجمال آنکه در هر زمان جمعی بر سنت سنیه قایم خواهند بود و ان قلوا باز این قایمین على الحق بر یک صفت نیستند در هر طبقه وجه قرب دیگر خواهد بود و صورت قیام بر سنت سنیه دیگر طبقه اولے چهل سال است از هجرت حضرت خیر البشر صلى الله تعالى علیه وآله وسلم تا وفات حضرت مرتضى رضی الله عنه و وجه قرب

دربن طبقه ایمان و علم است یعنی قوت تصدیق شرایع و اعتنا و تمام بحفظ مسموعات از جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنرا نیت گفته می‌توانیم و از همه گسستن و بجانب او متوجه شدن و اصل درین وجه آن است که قبل بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عالم بکفر و جاهلیت مملو شده بود و اوضاع فاسده ظاهر و باطن ایشان را درگرفته و هیآت وحشیه خسیسه دل ایشان را مشغوف ساخته تا که آن مدبر السموات والارض داعیه هدایت در قلب شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرو ریخت و علومی که آن هدایت را بآن توان بود بر قلب مبارک وی صلی الله علیه وسلم نازل فرمود و هر کرا فطرت سلیمه بود آن داعیه در دل او منطبع شد و آن علم در عقل او منعکس گشت و آن جماعه سلیم الفطرت بر منازل شتی بوده اند طائفه مخلوق بر استعدادی که شبیه باستعداد انبیا بود و نمونه از نبوت در جوهر طبیعت ایشان مودع ایشان سر و فراست آمدند و بشهادت دل آن داعیه و آن علوم را تلقی نموده اند و پاره از تحقیق نصیب ایشان شد و طائفه استعداد تقلید تمام داشتند و قبول انعکاس آن داعیه و آن علوم نموده و حصه از سعادت یافتند و کلا وعد الله الحسنی هر که از انطباع و دور تر ازین رحمت کامله محروم شد اینجا اعمال و اخلاق مقصود بالتبع بود و ملحوظ بالعرض و در طبقه ثانیه وجه قرب عمل بشرائع اسلامیه بود فرائض آن و نوافل آن و اجتناب از محرمات و مکروهات و دل ایشان از همه گسسته باین اعمال متوجه شد ازین اعمال نوری برخاست و بر دل ایشان مستولی گشت بلا نور بودند و همراه آن نور گذشتند و هم اهل البر والتقوی و در طبقه ثالثه اعمال خیر بر سبیل عادت دریافاش شد و هر کس تا کسی بصور اعمال متلبس گشت و فرق در میان محق و مبطل باعتبار صورت اعمال نماند هر که حسن اخلاق و لین جانب و صفائی دل منظور بود و لو این اعمال تنویر و تهذیب او نمود و هر که چنین نبود صرف اعمال او را باین قرب نرسانید زیرا که اعمال ایشان از نیت قویه برنخاست و نور آن اعمال بقلب آنجماعه عائد نشد و هر که باین صفت بود موانع قبول اعمال را نتوانست از خود دفع کردن بخلاف طبقه پیشین که مسابقت در نیت عادت آن قوم نبود و در یاد در اعمال رسم ایشان و هم اهل التواصل والتراحم و در طبقه رابعه اوضاع فاسده و نیات کاسده ظاهرتر شد نور اعمال بوین گوشه گیری و خلوت نشینی و انقطاع از قبائل و عشائر و از صحبت خلق دور شدن میسر گشت هر که درین طبقه نوری حاصل کرد بغیر اعتزال و ترک صحبت با انام دست نداد و هم اهل التبتل والتقاطع و در طبقه خامسه دوره برگشت و نظر الهی بر ملکات نفس افتاد که باعمال و اذکار مکتسب گردد و در جذر لطیفه عقل و نفس و قلب پای محکم میکند و هم اهل المقامات والاحوال و همچنین در هر طبقه صنفی که مدار نظر الهی همان میباشد علیحده است والکلام فی هذا یطول ولنقتصر ههنا علی تفسیر الطبقات الخمس ازین بحث میتوان شناخت که عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و عائشه صدیقه و امثال ایشان رضی الله عنهم در کدام منزلت بوده اند و سعید بن المسیب و فقهای سبعه و معاصران ایشان در کدام مرتبه تنبیه سوم باید دانست که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه یکی از اصحاب آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و صاحب فضیلت جلیله در زمره صحابه رضوان الله علیهم زنهار در حق او سوء ظن نکنی و در ورطه سب او نه افتی تا مرتکب حرام نشوی اخرج ابو داود عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا اصحابی فو الذی نفسی بیده لو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه واخرج ابو داود عن ابی بکرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للحسن بن علی ان ابنی هذا سید وانی ارجو ان یصلح الله به بین فئتین من امتی وفی روایة لعل الله

ان یصلح به بین فئتین من المسلمین عظیمتین و اخرج الترمذی من حدیث عبد الرحمن بن عمیرة و کان من اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لمعویة اللهم اجعله هادیا مهدیا واهد به و اخرج ابن سعد و ابن عساکر
عن مسلمة بن مخلد قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لمعویة اللهم علمه الکتاب و مکن له فی البلاد وقه العذاب و اخرج
الترمذی من حدیث عمیر بن سعید سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اهد به و عقل نیز بران دلالت میکند زیرا که از طرق
کثیره معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم فرمودند که وی فی وقت من الاوقات خلیفه خواهد شد و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چون شفقت وافره برامت داشتند کما قال الله تعالی حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم پس رافت کامله آنجناب
صلی الله علیه وسلم نسبت امت اقتضا فرمود که خلیفه ایشانرا دعا بهدایت و اهتدا نماید اخرج الدیلمی عن الحسن بن علی
قال سمعت علیا یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تذهب الایام و اللیالی حتی یملک معاویة و اخرج الآجری
فی کتاب الشریعة عن عبد الملک بن عمیر قال قال معاویة رضی الله عنه ما زلت فی طمع من الخلافة منذ سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول یا معاویة ان ملکت فاحسن و قد صح من حدیث ام حرام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
اول جیش من امتی یغزون البحر قد اوجبوا و کان اول من غزا فی البحر معاویة فی زمن عثمان بن عفان و کانت ام
حرام فی جیشه و ماتت بعد ما خرجت من البحر و قد استفاض ان النبی صلی الله علیه وسلم استکتبه و هو لا یستکتب الا عدلا امینا
و قد روی الآجری من طرق متعددة ان ذلک کان باشارة من جبرئیل و معاویة بن ابی سفیان میگفت لست بخلیفة و
لکنی اول ملوک الاسلام و ستجربون الملوک بعدی و از تشعرات شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی با خود داشت وقت وفات
وصیت نمود که آنرا در مناخر او بگذارند و بعض مقاصد خلافت خاصه مسیده النسب لیکن بمضای آن نتوانست اخرج احمد
عن عبد الله بن عامر الیحصبی قال سمعت معاویة یحدث و هو یقول ایاکم و احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم الا حدیثا کان
علی عهد عمر وان عمر رضی الله عنه اخاف الناس فی الله عز و جل تنبیه چهارم تغیر اوضاع با وضاع دیگر چند قسم است
و هر قسمی را حکمی است علیحده بعض از ان قبیل است که اختیار بشر را در ان راه نیست مثل قحط و زلازل و کثرت نسا و قلت رجال
و کثرت اشرار خبیث النفس و قلت اخیار معتدل الاخلاق ذوی الحکم اخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم انما الناس کالابل المائة لا تکاد تجد فیها راحلة و حکم این قسم آنست که تکلیف بر طاقت دائرست و مو... منوط
باختیار در ین تغیرات ماخوذ نیستند لیکن درین قسم قصور اشخاص بنی آدم از وصول کمال مطلوب متحقق است اگرچه باختیار نباشد
بعض از ان قبیل است که باختیار آدمی واقع می شود و منقسم باقسام چند منقسم است یکی آنکه ارتکاب کنند منهی عنه را مثل
شرب خمور و کثرت زنا یا ترک نمایند مفروضات را مثل صلوة و شک نیست که آن محل مواخذه است دیگر آنکه التزام کنند
مستحبی را مانند التزام سنن موکده یا صورتی و هیئتی خاص از امور ممدوحه لازم گیرند و آنرا بنواجذ خود عض نمایند و این قسم را
بدعت حسنه گویند مثل اختراع احزاب و اوراد و درین قسم ترتیب ثواب متحقق می شود و اعتقاد تاکد آن باطل و مدار
ثواب همان قدرست که معروف از شرع شده و آن هیئت و صورت مباح است متعلق مدح و ذم نمیتواند شد و محتمل که بعض
مفاسد بران التزام مترتب شود در قرن ثانی آنچه را سنت انکار زند و تحریف شریعت حقه لازم آید اما این شخص شعور

با آن مقاسد جابر ذو خطا گردد بست تو هم آید لازم گیرد هر فریق مباحی را که شعار خویش ساخته است و همچنین در عصر زمانی رسمی خاش
شود و وضعی رائج گردد و آنهمه باقی بر اباحت خود است گو هم مدح بران عائد نیست الا با عرض که تعصب بمیان آید ترجیح
وضعی بر وضع دیگر متحقق گردد و یا قرنی تالی ابن اسنت داهند و در ورطه تحریف افتند باز بعض اشیا قبیحه گاهی بنص کتاب یا بسنة
یا احادیث مشهوره یا قیاس جلی یا اجماع امت مردود خصوصاً ایام خلافت خاصه که بقایای برکات نبوت است و عند
کثیر من الشدید بران کی برین اقسام صادق است درین صورتها شخص بجهل آن اصول معذور نیست و استدلال الشبهة ایده یا التقلید
عالمی در خلافت آن غیر مسموع و عند الله آن مخالف را مفازة و گاهی قباحت این اشیا بخبر واحد صحیح بغیر معارض ثابت
شود درینصورت تا وقتیکه آن حدیث نرسیده است ویرد و از روی کار مرتفع نگشته بسبب جهل خود معذور است چون برؤ
برخاست و پردگی متجلی شد جای گفت و شنید نماند و گاهی قبح آن با دلۀ ظنیه متنازعه متعارضه ثابت گردد و اینجا
اختلاف سلف که المجتهد ان مصیبا او المصیب احد و الاخر مخطی معذور جاری است اجون این مقدمات معلوم شد میباید که در
مبحث تغیر اوضاع رسوم و در اختلاف امت که درین ایام پیدا شده و بیک صابه را سوق نکنی و در یکمرتبه نازل نگردانی
ع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد مقصد دوم از ان ذو مقصد که فصل پنجم را بران موضوع گردانیده
شد در بیان تغیرات کلیه که درین امت واقع شد غیر آن تغیر عظیم که در مقصد اول تقریر نمودیم و این مبحث بغایت
طویل الذیل است و استیعاب آن درین موضع متصور نیست مقصود ما درین فصل شرح بعض احادیث متعلقه بمبحث است
اند حدیث قرون ثلثه و حدیث فان یقم لهم دینهم یقم سبعین سنة و حدیث اثنا عشر خلیفة و حدیث خمس مائة سنة
اول تغیری که درین امت واقع شد انتقال آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از دار دنیا برفیق اعلی و کدام حادثهٔ
حائکا . تر و تغیر هولناک تر ازین خواهد بود که وحی الهی جلشانه منقطع گردد و برکات متواتره سماویه که همدوش نبوت است
رو بانتشار آرد اخرج الدارمی عن عکرمة فی آخر حدیث طویل فی وفات النبی صلی الله علیه وسلم وجعلت ام ایمن تبکی فقیل لها یا ام ایمن
تبکی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت انی والله ما ابکی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اکون اعلم انه قد ذهب الی ما هو خیر له من الدنیا
ولکنی ابکی علی خبر السماء انقطع واخرج الدارمی عن انس وذکر النبی صلی الله علیه وسلم قال شهدته یوم دخل المدینة فما رایت یوما قط
کان احسن ولا اضوء من یوم دخل علینا فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة وشهدته یوم موته فما رایت یوما کان اقبح ولا اظلم من
یوم مات فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم واخرج الترمذی عن انس قال لما کان الیوم الذی دخل فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم
المدینة اضاء منها کل شیء فلما کان الیوم الذی مات فیه اظلم منها کل شیء وما نفضنا ایدینا من التراب وانا لفی
دفنه حتی انکرنا قلوبنا واخرج الدارمی عن مکحول ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم مصیبة
فلیذکر مصیبته بی فانها من اعظم المصائب تغیر ثانی موت حضرت فاروق اعظم است در احادیث بسیار وارد شده که
عمر قفل باب فتنه است از انجمله حدیث حذیفه لیس علیک منها بأس یا امیر المؤمنین که مذکور شد و اکثر وقایع و سیر شیخین مشابه
بود در مناقب ایشان همچنان متوافق و سوابق ایشان متعانق و غزواتی که در ایام ایشان واقع شد تتمۀ نقش اول
صدیق اکبر است و اتمام آن بدست فاروق اعظم بحصول انجامید تمام مسلمین در زمان ایشان باهم مؤتلف و با یکدیگر

مقصد دوم فصل پنجم

بتراحم و بر کفار شدید بر جهاد متوافق باہم مخالفت در میان ایشان واقع نہ سپاہ و رعایا خلیفہ را از جان خود دوست دارتر و خلیفہ بر رعایا و سپاہ از پدر
مشفق و مهربان تر و در دین خویش و امرای امصار اہل سوابق از مہاجرین اولین و انصار اخرج الترمذی فی کتاب
الشمایل عن عتبة بن غزوان فی حدیث طویل آخره قال عتبة بن غزوان لقد رأیتنی وانی لسابع سبعة مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما لنا طعام الا ورق الشجر حتی تقرحت اشداقنا فالتقطت بردة فقسمتها بینی وبین سعد فما منا من اولئک السبعة
زخمی شد ۱۲ — کرانه دهن ۱۲
الا وهو امیر مصر من الامصار و ستجربون الامراء بعدنا امیر دو بزرگ در عهد شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم وزیر و
مشیر و مشورت ایشان را در امور عظام و تدبیرات کلیه از ملت و دولت پذیرائی تمام و فاروق اعظم در خلافت حضرت صدیق
وزیر و مشیر و ناصر خلافت و ظهیر و معین چون نوبت خود بشان رسید کارہا سرانجام دادند و تایید دین بوجوه بسیار از ایشان
بروی کار آمد که مقدور دیگری نشد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بملاحظه همین تقارب باعتبار سوابق و سیر و باعتبار
تحمل اعباء مشاوره ملکیه و ملیه و باعتبار آنچه برای ایشان در پرده غیب مقدر بود از کشور کشائی و ترویج دین متین
هر دو عزیز را در احادیث بسیار جمع ساختند مانند توأمین و مثل فرقدین قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی قصة تکلم
البقرة وفی قصة الذئب آمنت به انا وابوبکر وعمر وقال علی کثیرا ما کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
کنت انا وابوبکر وعمر وفعلت انا وابوبکر وعمر وخرجت انا وابوبکر وعمر وانطلقت انا وابوبکر وعمر ودخلت انا و
ابوبکر وعمر وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اهل الجنة لیترأون اهل علیین کما ترون الکوکب الدری فی
افق السماء وان ابابکر وعمر منهم وانعما وقال صلی الله علیه وسلم ابوبکر وعمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین
الا النبیین والمرسلین وقال انی لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر وعمر وقال انس کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا دخل المسجد لم یرفع احد رأسه غیر ابی بکر وعمر کانا یتبسمان الیه ویتبسم الیهما وخرج صلی الله
علیه وسلم ذات یوم ودخل المسجد وابوبکر وعمر احدهما عن یمینه والآخر عن شماله وهو آخذ بایدیهما وقال هکذا نبعث
یوم القیمة وقال صلی الله علیه وسلم لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما وقال هذان السمع والبصر وقال اما وزیرای
من اهل السماء فجبرئیل ومیکائیل واما وزیرای من اهل الارض فابوبکر وعمر وقال الحمد لله الذی ایدنی بهما ورأی
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رؤیا القلیب شأنهما ورئی رجحانهما فی رؤیا الرجحان فی الوزن فعبر النبی صلی الله علیه
وسلم بالخلافة واخبر ان حسنات عمر کعدد نجوم السماء ثم قال جمیع حسنات عمر کحسنة واحدة من حسنات ابی بکر وفی
حدیث الا استحیی ممن تستحیی منه الملئکة فی منقبة عثمان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عامل الصدیق والفاروق معاملة
واحدة وفی حدیث ابی موسی انه بشرهما بالبشارة واعد بخلاف عثمان ثم هما ضجیعاه صلی الله علیه وسلم وقال علی بن الحسین
منزلتهما فی حیوته کمنزلتهما بعد موته الی احادیث کثیرة علی هذا الاسلوب لاجرم هر دو در یک قرن بودند و قرن
ثانی بانقراض هر دو منقرض شد اینجا مناسب دیده می شود که خطبه ابن الاهتم خطیب شام را که داد فصاحت داده برنگاریم
اخرج الدارمی من حدیث خالد بن معدان قال دخل عبد الله بن الاهتم علی عمر بن عبد العزیز مع العامة فلم یفجأ عمر
الا وهو بین یدیه یتکلم فحمد الله تعالی واثنی علیه ثم قال اما بعد فان الله خلق الخلق غنیا عن طاعتهم آمنا لمعصیتهم

والناس يومئذ في المنازل والمراتب مختلفون والحبث لشر تلك المنازل اهل الحجر واهل الوبر تمتاز دونهم طيبات الدنيا ورخاء عيشها لا يسألون الله جماعة ولا يتلون كتابا ميتهم في النار وحيهم اعمى نجس مع ما لا يحصى من المرغوب عنه والمزهود فيه فلما اراد الله تعالى ان ينشر عليهم رحمته بعث اليهم رسولا من انفسهم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم صلى الله عليه وسلم وعليه السلام ورحمة الله وبركاته فلم يمنعهم ذلك ان جرحوا في جسمه ولقبوا في اسمه ومعه كتاب من الله ناطق لا يقدم الا باذنه ولا يؤخر الا باذنه فلما امر بالعزمة وحمل على الجهاد انبسط لامر الله لونه فافلج الله حجته واجاز كلمته واظهر دعوته وفارق الدنيا تقيا نقيا ثم قام بعده ابو بكر رضي الله عنه فسلك سنته واخذ سبيله وارتدت العرب او من فعل ذلك منهم فابى ان يقبل منهم بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم الا الذي كان قابلا انتزع السيوف من اغمادها واوقد النيران في شعلها ثم نكب باهل الحق اهل الباطل فلم يبرح يقطع اوصالهم ويسقي الارض دماءهم حتى ادخلهم في الذي خرجوا منه وقررهم بالذي نفروا عنه وقد كان اصاب من مال الله بكرا يرتوي عليه وحبشية ارضعت ولدا له فراى ذلك عند موته غصة في حلقه فادى ذلك الى الخليفة من بعده وفارق الدنيا تقيا نقيا على منهاج صاحبه ثم قام بعده عمر بن الخطاب رضي الله عنه فمصر الامصار وخلط الشدة باللين حسر عن ذراعيه وشمر عن ساقيه واعد للامور اقرانها وللحرب آلتها فلما اصابه فتى المغيرة بن شعبة امر ابن عباس يسأل الناس هل يثبتون قاتله فلما قيل فتى المغيرة بن شعبة استهل بحمد ربه ان لا يكون اصابه ذو حق في الفيء يحتج عليه بانه انما استحل دمه بما استحل من حقه وقد كان قد اصاب من مال الله بضعة وثمانين الفا فكسر لها رباعه وكره بها كفالة اولاده فاداها الى الخليفة من بعده وفارق الدنيا تقيا نقيا على منهاج صاحبيه ثم انك يا عمر بني الدنيا ولدتك ملوكها والقمتك ثديها ونبت فيها تلتمسها مظانها فلما وليتها القيتها حيث القاها الله تعالى هجرتها وجفوتها وقذرتها الا ما تزودت منها فالحمد لله الذي جلا بك حوبتنا وكشف بك كربتنا فامض ولا تلتفت فانه لا يعز على الحق شيء ولا يذل على الباطل شيء اقول قولي هذا واستغفر الله لي وللمؤمنين والمؤمنات قال ابو ايوب وكان عمر بن عبد العزيز يقول في الشيء قال لي ابن الاهتم امض ولا تلتفت تغير ثالث قتل حضرت ذي النورين وانچه بران مترتب شد واين اعظم تغيرات است آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنرا حد فاصل نهاده در ميان زمان خير و زمان شر ومطلع شارت همان تغير را ساختند در احاديث بسيار كه همه بهيئت اجتماعيه متواتر باشد وانجا خلافت خاصه منتظمه منقطع شد كما نص النبي صلى الله عليه وسلم على ذلك في احاديث كثيرة وآن حضرت صلى الله عليه وسلم در بسيارى از احاديث بر شه مشايخ را جمع فرموده اند چنانكه در مقصد اول نوشتيم واگر بچشم تامل درنگرى هر جا ذكر خلافت خاصه منتظمه بالفعل مذكور شده ذكر هر سه بزرگ يكجا آمده وخلافت خاصه با مدّ اخلت در امور عظام بحضور آنحضرت وبعد آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر جا كه مذكور است ذكر شيخين است لا غير وانجا قرون ثلثه مشهود بالخير منقطع شد وقرن ثالث مدت خلافت ذي النورين بود كه قريب دوازده سال بوده است سيرت حضرت ذي النورين نسبت بسيرت شيخين متميز داشت زيراكه گاهى از عزيمت

برخصت تنزل طیمودوآمرا حضرت ذی النورین نه بر سنت امرای شیخین بودند و انقیا و رعیت مراد را نه مثل انقیا و رعیت با حضرت صدیق و فاروق بود هر چند آن خشونت ها از قوه بفعل نیامد و از دل و زبان بدست و سلاح انتقال نکرده بود الا شهدا تمام هذا القرن و هذا لامیناز ع فیه الائمکا نه بد آن اسعد کرا الله تعالے اگر در تاویل حدیثے اشکالے بہم رسد بر جوع بحدیث دیگر کن تا مطلع لنظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن حدیث پیش تو منقح شود که حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل قران است لیشبه بعضه بعضاً قال الله تعالے کتٰباً متشابهاً مثانی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم غالباً هر مضمون را بعبارات مختلفه و اسالیب متنوعه بیان فرموده اند در حدیث خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم ینشاء قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهادتهم ایمانهم دفی لفظ ثم یفشوا الکذب انچه از خیریت قرون اولے و شریت قرون آخره فهمیده در گوشه خاطر خود نگاہدار بعد از ان حدیث تدور رحی الاسلام بخمس و ثلثین سنته فان یہلکوا ابر خوان و مفهوم آنرا منقح کن و در گوشه دیگر بدار و لفظ رحی الاسلام با خیریتی که از حدیث اول دانسته بسنج و لفظ ہلاک که عقب آن واقع شد بلفظ تسبق ایمانهم الخ و بلفظ یفشوا الکذب بسنج مضمون یکی را عین مضمون دیگر خواهی یافت و تاریخ خمس و ثلثین از ین موازنه در نظر سرسری زیاده نماید لیکن چون نیک بنگاے عین بعضی قرون ثلثه است بتا ویلی که ما آنرا بیان نمودیم نزد یک تو اتفاق اکثر امور میتوان قید میکے در مطلق دیگر افزود و بحکم یکے عنوان متشابه دیگر را ماول ساخت باز از ین همه بگذر حدیث دیگر بخوان الخلافة بالمدینة والملک بالشام لفظ خلافت را که با ملک قسیم ساختند ببین که از میان این مقابله چه میزاید پس بشناس این قرون ثلثه ممدوحه یکی قرن نبوت است و دو قرن خلافت و آنهمه در مدینه بوده است و بعد آن قرنهے گاه در مدینه سلطنت مستقر نشد پس تعین بمدت خمس و ثلثین و تعین بودن خلافت در مدینه مصداق آن هر دو یکی است هر دو نشان یک مدعا ست و هر دو متوجه بیک مرطی باز این را بگذار و حدیث ابی عبیده و معاذ بن جبل بخوان ان هذا الامر بدأ نبوة و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة ثم یکون ملکاً عضوضاً و با حدیث قرون ثلثه و حدیث تدور رحی الاسلام و حدیث الخلافة بالمدینة والملک بالشام بسنج شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت هم سنگ است و عضوض با فتنه هم تراز و باز این را بگذار و حدیث کرز بن علقمه را بخوان که اسلام را شیوعی خواهد بود ثم یعودون اساود صبا بدنیک تامل نما روز افزونی تا کدام وقت بوده است و فتنه اساود صبا در کدام زمان متحقق شد و این را با خیریت قرون و رحی الاسلام و خلافت و رحمت بسنج شک نداریم که همه متوازن است باز اساود صبا با حدیث هرج و یفشوا الکذب و یہلکوا و ملکاً عضوضاً بسنج یقین داریم که همه بیک نسق خواهی یافت باز این را نیز بگذار و حدیث حذیفه بخوان لا تقوم الساعة حتی تقتلوا امامکم و تجتلدوا باسیافکم و یرث دنیاکم شرارکم و تامل کن که اشاره بکدام واقعه است و زمان آن واقعه کدام بوده است الی غیر ذلک من احادیث بالجمله ذهن خود را مصفی کن از شوب کدورات و بعض احادیث را با بعض منطبق ساز تا مقصد کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر تو روشن شود بعد از ان اخبار احبار اهل کتاب بر خوان و آثار صحابه کرام بیاد آر تا اطمینان حاصل گردد و اگر با وجود استعمال این طریق کاری نکشود و معنی منقح نشد از تتبع معانی سنت خود را معذور باید داشت که درین مبحث بهتر ازین طریق چیزی بدست نخواهد آمد و درین مبحث زیاده ترازین

قرون ثلاثہ متوافرہ بیشتر نخواہند شد حتی درباب صلوٰۃ و زکوٰۃ ہم از الم تستطع اقرا قد شد + و جابجا والی تا تابعین
بالجملہ اختلاف درین قرون مانند اختلاف اصناف است درمیان نوع واحد بیک حساب ہمہ اصناف اند و بیک حساب مختلف
و متعدد و لہذا در حدیث رحی الاسلام ہمہ را دریک مرتبہ شمردہ اند و در حدیث الخلافۃ بالمدینۃ والملک بالشام ہمہ را
بیک منزلت نہادہ اند و در حدیث نبوت و رحمت و خلافت و رحمت ہمہ را یک صفت اثبات نمودند و در حدیث قرن کہ
از مسند قتدلفہ است ہمہ را از زمان استقامت گفتہ اند و در حدیث کرز بن علقمہ ہمہ را در مراتب ریادت و نوگہ داشتہ اند چون
تغیر اعظم بظہور پیوست شکل عالم برگشت و تغایر نوعی بنسبت زمان اول بظہور انجامید و در زمان این تغیر سہ فتنہ
دہشت واقع شد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شرح و تفصیل آن ہیچ حادثہ فرمودہ اند بما لا مزید علیہ اخرج الشیخان
عن حذیفۃ قال کان الناس یسألون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الخیر وکنت اسألہ عن الشر مخافۃ ان یدرکنی قال
قلت یا رسول اللہ انا کنا فی جاہلیۃ وشر فجاءنا اللہ بہذا الخیر فہل بعد ہذا الخیر من شر قال نعم قلت فہل بعد ذلک الشر
من خیر قال نعم وفیہ دخن قلت وما دخنہ قال یستنون بغیر سنتی ویہدون بغیر ہدیی تعرف منہم وتنکر قلت فہل بعد
ذلک الخیر من شر قال نعم دعاۃ علی ابواب جہنم من اجابہم الیہا قذفوہ فیہا قلت یا رسول اللہ صفہم لنا قال ہم من
جلدتنا ویتکلمون بالسنتنا قلت فما تامرنی ان ادرکنی ذلک قال تلزم جماعۃ المسلمین وامامہم قلت فان لم تکن لہم
جماعۃ ولا امام قال فاعتزل تلک الفرق کلہا ولو ان تعض باصل شجرۃ حتی یدرکک الموت وانت علی ذلک وفی روایۃ
قلت یا رسول اللہ انا کنا فی جاہلیۃ وشر فجاءنا اللہ بہذا الخیر فہل بعد ہذا الخیر من شر قال نعم قلت وہل بعد ذلک
الشر من خیر قال نعم وفیہ دخن قال قلت وما دخنہ قال قوم یہدون بغیر ہدیی تعرف منہم وتنکر قلت فہل بعد ذلک الخیر
من شر قال نعم دعاۃ علی ابواب جہنم من اجابہم الیہا قذفوہ فیہا قلت یا رسول اللہ صفہم لنا قال ہم من
جلدتنا ویتکلمون بالسنتنا قلت فما تامرنی ان ادرکنی ذلک قال تلزم جماعۃ المسلمین وامامہم قلت فان لم تکن لہم
جماعۃ ولا امام قال فاعتزل تلک الفرق کلہا ولو ان تعض باصل شجرۃ حتی یدرکک الموت وانت علی ذلک وفی روایۃ قلت
فما العصمۃ یا رسول اللہ قال السیف قلت وہل بعد السیف بقیۃ قال نعم یکون امارۃ علی اقذاء وہدنۃ علی دخن قال
قلت ثم ماذا قال ثم یخرج الدجال بعد ذلک معہ نہر ونار فمن وقع فی نارہ وجب اجرہ وحط وزرہ ومن وقع فی
نہرہ وجب وزرہ وحط اجرہ قال البغوی قولہ فما العصمۃ قال السیف کان قتادۃ یضعہ علی اہل الردۃ کانت فی زمن
الصدیق رضی اللہ عنہ وقولہ ہدنۃ علی دخن معناہ صلح علی بقایا من الضغن وذلک ان الدخان اثر من النار قال
ابو عبید اصل الدخن ان یکون فی لون الدابۃ او الثوب او غیر ذلک کدورۃ الی سواد وفی بعض الروایات قلت
یا رسول اللہ الہدنۃ علی الدخن ما ہی قال لا یرجع قلوب بنی آدم عن الذی کانت علیہ ویردی وجماعۃ علی اقذاء یقول
یکون اجتماعہم علی فساد من القلوب شبہہ باقذاء العین فتنۃ اولی مشتمل بر سہ حادثہ عظیمہ بود اول فتنہ خلافت
حضرت مرتضی است آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نخست از خلافت حضرت مرتضی خبر دادند کہ منتظم نشود و ازان متالم شدند
فی الخصائص اخرج الطبرانی وابو نعیم عن جابر بن سمرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعلی انک مؤمر مستخلف

وانک مقتول و ان هذه مخضوبة من هذه یعنی لحیته من رأسه واخرج الحاکم عن علی رضی الله عنه قال ان مما عهد الی النبی صلی الله علیه وسلم ان الامة ستغدر بی بعده واخرج الحاکم عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی اما انک ستلقی بعدی جهدا قال فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینک واخرج احمد عن ایاس بن عمرو الاسلمی عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه سیکون بعدی اختلاف او امر فان استطعت ان تکون السلم فافعل حادثه اولی حرب جمل و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در خبر واحد غریب بیان فرموده‌اند اخرج ابو یعلی عن قیس بن ابی حازم قال مرت عائشة بماء لبنی عامر یقال له الحوأب فنبحت علیه الکلاب فقالت ما هذا قالوا ماء لبنی عامر فقالت ردونی ردونی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کیف باحدکن اذا نبحت علیها کلاب الحوأب واخرج الحاکم من حدیث یحیی بن سعید عن الولید بن عیاش عن ابراهیم عن علقمة قال ابن مسعود رضی الله عنه قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم احذرکم سبع فتن تکون بعدی فتنة تقبل من المدینة وفتنة بمکة وفتنة تقبل من الیمن وفتنة تقبل من الشام وفتنة تقبل من المشرق وفتنة تقبل من المغرب وفتنة من بطن الشام وهی السفیانی قال فقال ابن مسعود منکم من یدرک اولها ومن هذه الامة من یدرک آخرها قال الولید بن عیاش فکانت فتنة المدینة من قبل طلحة والزبیر وفتنة الشام من قبل بنی امیة وفتنة المشرق من قبل هؤلاء حادثه ثانیه حرب صفین و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان خبر داده‌اند در خبر صحیح اخرج الشیخان عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یقتتل فئتان عظیمتان دعوتهما واحدة و این کلمه اشاره است بانکه اهل شام مصحف بر داشتند که درمیان ما و شما این قرآن است و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن قرآن صامت است و من قرآن ناطقم و اخرج البخاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعمار تقتلک الفئة الباغیة و آن منتهی شد بتحکیم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم این قصه را بلفظی بیان فرموده‌اند که مشعر باشد بآنکه مبدأ مفاسد شتی گردد و مرضی شارع نبود حادثه ثالثه حرب نهروان و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در خبر متواتر بیان فرموده‌اند و ارشاد نموده‌اند که در حین فرقت مسلمین بظهور خواهد آمد و متولی قتل آن فریق اولیهما بالحق باشد و آن یکی از حسنات عظیمه آن جماعه خواهد بود و بعد ازین حادثه واقعه حضرت مرتضی بظهور آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان آن در حدیث مستفیض فرموده‌اند قاتل حضرت مرتضی را باشقی الآخرین نکوهیده‌اند اخرج الحاکم فی حدیث طویل عن عمار بن یاسر رضی الله عنه قال کنت انا و علی رفیقین فی غزوة ذی العشیرة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا احدثکما باشقی رجلین قلنا بلی یا رسول الله قال احیمر ثمود الذی عقر الناقة والذی یضربک یا علی هذه یعنی قرنه حتی تبتل من الدم لحیته و حادثه اولی بعد ازان صلح حضرت امام حسن بود با معویة بن ابی سفیان و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در حدیث صحیح بیان فرموده‌اند اخرج البخاری عن الحسن قال لقد سمعت ابا بکرة رضی الله عنه قال بینا النبی صلی الله علیه وسلم یخطب جاء الحسن فقال ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین بعد ازان آنحضرت این حادثه خبر داده‌اند که امارة علی اقذاء و هدنة علی دخن باز استقلال معاویة بن ابی سفیان بپادشاهی بیان فرموده‌اند اخرج ابن ابی شیبة عن معاویة قال ما زلت اطمع فی الخلافة منذ قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا معاویة

ان ثلث فانیس فتنۂ ثانیہ مشتمل بر حوادث چند یکے شہادت حضرت امام حسین ہست فی المشکوٰۃ معزواً الی البیہقی عن ام
الفضل بنت الحارث انہا دخلت علی رسول اللہ فقال یا رسول اللہ انی رایت حلما منکرا اللیلۃ قال وما ہو قالت انہ شدید
قال وما ہو قالت رایت کان قطعۃ من جسدک قطعت ووضعت فی حجری فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رایت خیرا
تلد فاطمۃ ان شاء اللہ غلاما یکون فی حجرک فولدت فاطمۃ الحسین فکان فی حجری کما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فدخلت یوما علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فوضعتہ فی حجرہ ثم کانت منی التفاتۃ فاذا عینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
تہریقان الدموع قالت فقلت یا نبی اللہ بابی انت وامی مالک قال اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی ہذا
فقلت ہذا قال نعم واتانی بتربۃ من تربتہ حمراء دوم واقعۂ حرہ اخرج ابو داؤد عن ابی ذر قال کنت ردیفا خلف
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما علی حمار فلما جاوزنا بیوت المدینۃ قال کیف بک یا ابا ذر اذا کان بالمدینۃ جوع تقوم عن
فراشک ولا تبلغ مسجدک حتی یجہدک الجوع قال قلت اللہ ورسولہ اعلم قال تعفف یا ابا ذر قال کیف بک یا ابا ذر اذا کان بالمدینۃ
موت یبلغ البیت العبد حتی انہ یباع القبر بالعبد قال قلت اللہ ورسولہ اعلم قال تصبر یا ابا ذر قال کیف بک یا ابا ذر اذا کان
بالمدینۃ قتل تغمر الدماء احجار الزیت قال قلت اللہ ورسولہ اعلم قال تاتی من انت منہ قال قلت والبس السلاح قال شارکت
القوم اذا قلت فکیف اصنع یا رسول اللہ قال ان خشیت ان یبہرک شعاع السیف فالق ناحیۃ ثوبک علی وجہک لیبوء باثمک واثمہ
سوم استحلال کعبہ بسبب خروج عبد اللہ بن الزبیر وازان نیز خبر دادند چہارم خروج ابراہیم بن اشتر برای جنگ عبید اللہ بن زیاد
پنجم تسلط مختار در کوفہ وازان حال نیز خبر دادند کہ فی ثقیف کذاب ومبیر اخرج الترمذی عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فی ثقیف کذاب ومبیر قال عبد اللہ بن عصمۃ یقال الکذاب ہو المختار بن ابی عبید والمبیر ہو الحجاج بن یوسف ودر
مسلم فی الصحیح حین قتل الحجاج عبد اللہ بن الزبیر قالت اسماء ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حدثنا ان فی ثقیف کذابا
ومبیرا ششم قتال مصعب با مختار ہفتم قتال ضحاک بن قیس با مروان ہشتم قتال عبد الملک با مصعب نہم ظہور حجاج وظلم او وآنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم آنرا بیان فرمودند وآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین معاملات خبر دادند بدعاۃ علی ابواب جہنم ملحمۂ ثانیہ
آنکہ بعد اللتیا والتی امر سلطنت بر عبد الملک مستقر شد وہمہ اہل اسلام تحت حکم او درآمدند واولاد واحفاد او نیز در عالم بہیرہ
فسق فرمانروائی کردند ودر حدیث شریف بیان حکومت این فریق آمدہ است اخرج البخاری من حدیث ابی ہریرۃ ہلکۃ امتی
علی ایدی غلمۃ من قریش واخرج الحاکم عن ابی ذر سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا بلغت بنو امیۃ اربعین اتخذوا
عباد اللہ خولا ومال اللہ نحلا وکتاب اللہ دغلا واخرج ابو یعلی والحاکم عن ابی ہریرۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال
رایت فی النوم بنی الحکم ینزون علی منبری کما تنزو القردۃ قال فما رئی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ضاحکا مستجمعا حتی توفی
واخرج البیہقی عن ابن المسیب قال رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم بنی امیۃ علی منبرہ فساءہ ذلک فاوحی الیہ انما ہی دنیا اعطوہا
فقرت عینہ واخرج الترمذی والحاکم والبیہقی عن الحسن بن علی قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قد رای بنی امیۃ یخطبون علی
منبرہ رجلا رجلا فساءہ ذلک فنزلت انا اعطیناک الکوثر ونزلت انا انزلناہ فی لیلۃ القدر وما ادراک ما لیلۃ
القدر لیلۃ القدر خیر من الف شہر یملکہا بنو امیۃ قال القاسم بن الفضل فحسبنا ملک بنی امیۃ فاذا ہی الف شہر لا تزید ولا تنقص

اخرج ابو داؤد عن عبد الله بن حوالة قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم یا ابن حوالة اذا رایت الخلافة قد نزلت الارض المقدسة فقد دنت الزلازل والبلابل والامور العظام والساعة یومئذ اقرب من الناس من یدی هذه الی راسک و انجبا لهذه الیست یاریک آنرا نیز باید فهمید که در باب خلافت شام احادیث مختلفه آمده بعض ناظر بذم و بعض ناظر بمدح مانند حدیث دیگر از مسند ابن حوالة اخرج احمد وابو داؤد عن ابن حوالة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سیصیر الامر ان تکونوا جنودا مجندة جند بالشام وجند بالیمن وجند بالعراق فقال ابن حوالة خر لی یا رسول الله ان ادرکت ذلک فقال علیک بالشام فانها خیرة الله من ارضه یجتبی الیها خیرته من عباده فاما ان ابیتم فعلیکم بیمنکم واسقوا من غدرکم فان الله عز وجل توکل لی بالشام واهله و وجه حل این تعارض آنست که این قوم در حد ذات خویش استحقاق خلافت نداشتند و خلافت برایشان مستقر شد و عنایت تشریعیه متوجه تمشیت امر جهاد و تعاون بر آن گشت لهذا هر جا ذم است متوجه بذوات آنجماعه است و هر جا مدح و حث است متوجه بامور ملکیه مانند آن از میان اینها عمر بن عبد العزیز خلیفه راشد بود بحلیه علم و فضل و زهد آراسته و از وی آثار محموده در عالم باقیماند یکی کتابت علم حدیث و جمع آن دیگر ترک سب اهل بیت و بروی صادق آمد مضمون حدیث یبعث الله علی راس کل مائة من یجدد لها دینها **فتنه ثالثه** آنکه چون این مدت نزدیک بانقضا رسید دعاة بنی عباس از طرف خراسان سر بر آوردند و جنگها واقع شد و مظلمها بروی کار آمد هر کرا از نفس بنی امیه یا اعوان ایشان یافتند کشتند و مصادره نمودند و اینمعنی در همه اطراف و نواحی فاش گردید و صار ما صار بعد اینهمه هنگامها امر بنی عباس استقرار یافت و تغیر ثالث تمام و تغیر رابع ظاهر گشت اگرچه این تغیر حوادث عظام در بغل داشت و در زمان طویل سپری شد و حدتی داشت چنانکه تغیرات متقدمه و حدتی داشتند پس بیک اعتبار میتوان گفت که دو دولت بیش نیست اول در مدینه بود و ثانی در شام قال النبی صلے الله علیه وسلم الخلافة بالمدینة والملک بالشام و در کتب الاسرائیلیات فی وصف النبی صلے الله علیه وسلم مهاجره طیبة وملکه بالشام اول بلفظ خیریت و خلافت و رحمت و مدت شیوع اسلام معتبر شد و ثانی بوصف تشیع ایمانهم شهادتهم ویفشوا الکذب و ملک عضوض و اسار و صبار موصوف گشت اول مورخ بتزول رحی الاسلام لخمس وثلثین و ثانی بعد قیام امر سلطنت بهذه اولی مورخ لسبعین سنة در اول زمان سب سلف صالح نبود و در ثانی سلف صالح را سب میکردند علی اختلاف اهوائهم و آرائهم در اول جمیع امور دینی ایشان راجع بود به پیغامبر و خلیفه خاص و اختلاف معتدبه در دین آنجا موجود نه در زمان ثانی اختلافها و مذهبهای پراگنده در اصول عقاید که مرجیه و قدریه و خوارج و روافض پیدا شدند و در فتاوی و احکام جمعی مذهب اهل مدینه داشتند و طایفه مذهب اهل عراق لیکن هنوز این اختلافها مدون نشده و این نزاع محکم الاساس نگشته این حالت با حالت اولے بمنزله دو نوع مختلف الحقیقة تحت جنس تصور باید کرد و باعتبار آن امر جامع آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش وفی روایة لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش اخرجه الشیخان من حدیث جابر بن سمرة تحقیق این امر جامع که مشترک است در میان این دو دولت دولتی که در مدینه بود و دولتی که در شام استقرار یافت تفصیلی میطلبد ظهور دین دو جناح دارد یکی خلافت و دیگر علم آنحضرت صلے الله علیه وسلم ایا اتفاق هردو دولت باعتبار خلافت از انجهت است که در هر دو دولت خلیفه مستقل بود متصرف

در عالم بغیر مزاحمت خارجیان و بدون اعتماد کلی بر امرای لشکر بخلاف دولت بنی عباس بالاتفاق این هر دو باعتبار علم
از انجهت است که تا آنوقت تدوین مذاهب نشده بود و هیچکس نمیگفت که من تابع فلان شخصم بلکه ادلهٔ کتاب و سنت را بر وفق مذهب
اصحاب خود تاویل مینمودند و هیچ یکی دعوی میکرد که مقتضای نظام شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام حکم چنین و چنین است لا
اختلاف فی هذا و اصحاب فقه این زمانه مخلوط بود بآثار صحابه و تابعین مسند و مرسل همه را اخذ میکردند حالت ثالثه استقرار خلافت بنی
عباس در عراق و این دولت قریب بچهار صد سال ماند آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان خبر داده اند اخرج الترمذی عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تخرج من خراسان رایات سود فلا یردها شیء حتی تنصب بایلیا و همین است فتنة السراء و هم
مسلسل ثم یکون جبریة و عتوا اخرج ابو داود من حدیث عبد الله بن عمر قال کنا قعودا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر
الفتن فاکثر فی ذکرها حتی ذکر فتنة الاحلاس فقال قائل یا رسول الله وما فتنة الاحلاس قال هی هرب و حرب ثم فتنة
السراء دخنها من تحت قدمی رجل من اهل بیتی یزعم انه منی ولیس منی انما اولیائی المتقون ثم یصطلح الناس علی رجل کورک
علی ضلع ثم فتنة الدهیماء لا تدع احدا من هذه الامة الا لطمته لطمة فاذا قیل انقضت تمادت یصبح الرجل فیها مؤمنا
ویمسی کافرا حتی یصیر الی فسطاطین فسطاط ایمان لا نفاق فیه و فسطاط نفاق لا ایمان فیه فاذا کان ذلکم فانتظروا الدجال
من یومه او من غده قال الخطابی قوله فتنة الاحلاس انما اضیفت الفتنة الی الاحلاس لدوامها و طول لبثها یقال
للرجل اذا کان یلزم بیته لا یبرح هو حلس بیته وقد یحتمل ان یکون شبهها بالاحلاس لسواد لونها و ظلمتها والحرب ذهاب المال
والاهل یقال حرب الرجل فهو حریب اذا سلب ماله واهله والدخن یرید انها تثور کالدخان من تحت قدمیه و قوله کورک
علی ضلع مثل و معناه الامر الذی لا یثبت ولا یستقیم و ذلک ان الضلع لا یقوم بالورک ولا یحمله و انما یقال فی باب الملائمة
والموافقة اذا وصفوا هو ککف فی ساعد و ساعد فی ذراع و نحو ذلک یرید ان هذا الرجل غیر خلیق للملک ولا مستقل به والدهیماء
تصغیر الدهماء و صغرها علی مذهب المذمة لها انچه در معنی این حدیث پیش فقیر محقق شده آنست که فتنة الاحلاس فتنه بنی
امیه است در شام و هرب اشارت است بگریختن عبد الله بن الزبیر از مدینه بمکه و حرب بانچه بعد ازان از مقاتلات ضحاک بن قیس
و غیر آن واقع شد و فتنة السراء فتنه بنی عباس است قصه محمد ابراهیم عباسی بسعی ابو مسلم در کتب تاریخ خوانده باشی و فتنة
الدهیماء فتنه ترک است فاذا قیل انقضت تمادت اشاره باستقلال طوائف اتراک طبقه بعد طبقه در زمین روم و فارس
باقیماند مسئله در غایت اشکال در حدیث ابن ماجه اشاره بقصه خروج ابو مسلم از خراسان واقع شده و آن خلیفه را
مهدی گفته اند و ترغیب بر نصرت او نموده اند و بطرف آن خارجیان شدنی حواله کرده اند اخرج ابن ماجه من حدیث
علقمة عن عبد الله بن مسعود قال بینما نحن عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ اقبل فتیة من بنی هاشم فلما رآهم النبی
صلی الله علیه وسلم اغرورقت عیناه و تغیر لونه قال فقلت ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه فقال انا اهل بیت اختار
الله لنا الآخرة علی الدنیا و ان اهل بیتی سیلقون بعدی بلاء و تشریدا و تطریدا حتی یاتی قوم من قبل المشرق
معهم رایات سود فیسالون الخیر فلا یعطونه فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سالوا فلا یقبلونه حتی یدفعوها الی رجل من اهل
بیتی فیملاها قسطا کما ملئوها جورا فمن ادرک ذلک منکم فلیاتهم ولو حبوا علی الثلج و اخرج ابن ماجه عن ثوبان قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقتتل عند کنزکم ثلثة کلهم ابن خلیفة ثم لا یصیر الی واحد منهم ثم تطلع الرایات السود
من قبل المشرق فیقتلونکم قتلا لم یقتله قوم ثم ذکر شیئا لا احفظه فقال فاذا رایتموه فبایعوه ولو حبوا علی الثلج فانه
خلیفة الله المهدی واخرج ابن ماجة عن عبد الله بن الحارث بن جزء الزبیدی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یخرج ناس من المشرق فیوطئون للمهدی یعنی سلطانه تحقیق این هر دو حدیث پیش فقیر آن است که مراد از مهدی خلیفه بنی
عباس است نه امام مهدی که در آخر زمان ظهور نماید اینجا مهدی گفتن و خلیفة الله نامیدن و حث بر نصرت او نمودن بجهت آن است
که خلافت این فریق در پرده تقدیر مصمم شد آن را تغیر و تبدیل نیست پس او مهدی است راه نموده شده بسوی تدبیری
که منفضی باشد باستقرار خلافت نه چون خارجیان دیگر که تدبیر آنها متلاشی شد و بجز هرج و مرج چیزی بدست ایشان
نیامد و او خلیفة الله است بمعنی آنکه خلافت او در قدر الهی مصمم گشت و با او باید بود و مدد او باید نمود زیرا که مطلوب اهم
در شریعت قطع نزاع است و تقلیل هرج و مرج خلافت مستقره بهتر است اگرچه صاحب آن کورک علی ضلع باشد از خلافت متلاشیه
گو صاحب آن افضل بود ثمره تشریع تقلیل مفسده و تعیین راهی که موافق تقدیر زود تر حاصل شود در اول دولت عباسیه
امر خلیفه در اطراف عالم نافذ بود و بعد معتصم حکم ایشان ضعیف شد سلجوقیان مستقل شدند تا آنکه سلطنت صورتی ماند بغیر حقیقت
و عبیدیان بمصر خروج کردند و از پهلوی آنها فتنه عظیمه برخاست نصاری بر شام تسلط یافتند اخرها هم عبیدیان برهم
خوردند و هم نصاری از ارض شام برآورده شدند بعد از ان اتراک جنگیزیه بر خراسان تغلب کردند و آخرا خلیفه عباسی
برهم خورد دران حالت دولت عرب منقرض شد و عجمیان در هر ناحیه بریاست سر برآوردند و این ابتدای تغیر خامس بود
در ایام دولت بنی عباس مذاهب اصول و فروع محکم الاساس گشت حنفی و شافعی و مالکی تصانیف پرداختند و در اصول معتزله
و شیعه و جهمیه از هم ممتاز گشتند و درهمین عصر علوم یونانیان بلغت عرب نقل کرده شد و تاریخ فارسیان را معرب ساختند و هر یکی
بمذهب خود خرسند گردید تا انقراض دولت شام هیچکس خود را حنفی و شافعی نمیگفت بلکه ادله را بروفق مذاهب اصحاب خود
تاویل میکردند و در دولت عراق هر کسی برای خود نامی معین نمود و نص اصحاب خود را میدید برادله کتاب و سنت حکم نکنند اختلافی
که از مقتضای تاویل کتاب و سنت لازم می آید الحال محکم الاساس گشت هرچند دولت بنی عباس اول و اوسط و آخر مختلف بود
اما همه بر تاسیس مذاهب و تفریع آن و تخریج بر آن گذشت و اینحالت نسبت حالتین اولیین مانند نوع تحت جنس عالی تصور
باید کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم باعتبار همان امر مشترک فرمود اخرج ابو داود من حدیث سعد بن ابی وقاص عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال انی لارجو ان لا تعجز امتی عند ربها ان یؤخرهم نصف یوم قیل لسعد وکم نصف یوم قال خمس مائة
سنة تفصیل این معنی آنکه خلافت در دولت مدینه و شام و عراق همه در قریش بود و از ملک عرب با طراف و نواحی احکام
جاری میشد ولو بحسب الصورة و امت درین حدیث بمعنی قوم و قبیله است ازین تاریخ باز دولت قریش منقرض شد بلکه دولت
عرب برهم خورد رؤسا و محافل و ملوک عالم عجمیان شدند چون دولت عرب منقضی شد و مردم در بلاد مختلفه افتادند هر یکی
آنچه از مذاهب یاد گرفته بود همانرا اصل ساخت و آنچه مذهب مستنبط سابقا بود الحال سنت مستقره شد علم ایشان تخریج
بر تخریج و تفریع بر تفریع ماند و دولت مجوس الا آنکه نماز میگذاردند و تکلم بکلمه شهادت می شدند مردم

دادیم بس تعبیر جید است که ما خدا تعالی بعد از پیغمبر چه خواسته است و هو آخر الفصل الخامس فصل ششم
قرآن و تعریضات آن که دلالت میکنند بر صفات خلافت خاصه و بر خلافت خلفا و فضائل و سوابق ایشان بدانکه
منقولات فنها اند و آیاتی که سبب نزول آنها خلفا بوده اند هم حدیث بطبیعت خود منقسم میشود به چند فن اول فن احکام
مستنبط فن جمیع است مثل موطا و جامع سفیان بعد از آن فن سیرت مثل کتاب محمد بن اسحق و کتاب موسی بن عقبه و ابواب
مشتمل بر آن نیز داخل در آنست و فن تفسیر مانند تفسیر عبد الرزاق و تفسیر بخاری و ترمذی و ابن ماجه و حاکم و غیر ایشان آن فن
رقایق مانند کتاب الزهد لابن المبارک در متقدمین و کتاب قوت القلوب قدرے از آن در متاخرین و ابواب فتن و غیرها
قیامت و بعث و بهشت و دوزخ نیز در رقایق داخل است و فن معرفة الصحابه مثل استیعاب و مناقب صحابه نیز در آن فن داخل
اکثر احادیث مناسبت هر فن با هر فن دارد و از این فنون در هر فنی عنوان تخریج کرده و بعض کتب مصنف اند برای یک فن
تحقیق بعض برای فن دیگر و غرض اصلی ما درین فصل آنست که دلائل صفات خلافت خاصه و دلائل خلافت خلفا و سوابق
ایشان از احادیث و آثار هر چه در علم تفسیر بیان کرده شود و آنچه از خلفا در تفسیر قرآن و در مواعظ و غیر آن منقول شده ذکر
سورتهٔ قرآن و تعریضات آن ذکر کرده آید شرط استدلال تعریض آنست که قرائن بسیار قالیه و حالیه جمع شود که مفسر گرداند
آیه را بجزم بآنکه اینجا شخصی هست کنایه کرده که اشاره و نمی بکار است اگر سخن بحسب عموم خود تمام باشد و قرائن حال تخصیص
را بعد از این مشابه بجمیع نشود استدلال از آن نتوان کرد لیکن گاهی بآنچه مذکور میکنیم لقصد آنکه صاحب این اثر از صحابه و
تابعین مثل خلفا قائل است و اثرا منسلک است در سلک جامع کل بر تعظیم و تبجیل خلفا قال ابو العالیة و الحسن فی تفسیر
قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم رسول الله و صاحباه فقیر گوید عفی عنه توجیه این کلام آنست که خدا تعالی در بیان
صراط مستقیم میفرماید صراط الذین انعمت علیهم باز الذین انعم علیهم را جای دیگر بیان میکند که من النبیین و الصدیقین
و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا باز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث مستفیض بیان فرمودند که ابو بکر
صدیق است و عمر شهید باز آنجناب صلی الله علیه و سلم اصل غرض را بیان فرمود که اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر
و عمر ازین آیه میتوان استدلال کرد که خدا تعالی عباد خود را تعلیم میفرماید که وقت مناجات از من طلب کنید هدایت بسوی صراط
مستقیم چون همه انبیا و الثنی منقح شد که صراط مستقیم طریقه شیخین است لازم آمد که شیخین خلیفه خاص باشند زیرا که خلیفه خاص اوست
که صراط مستقیم طریقه او باشد و مطلوب و در شریعت توجه بسوی او دعا الی الله تعالی قال الله تعالی وقال لهم نبيهم ان الله قد بعث
لكم طالوت ملكا قالوا انى يكون له الملك علينا ونحن احق بالملك منه ولم يؤت سعة من المال قال
ان الله اصطفاه عليكم وزاده بسطة في العلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء والله واسع عليم
فقیر میگوید عفی عنه خدا تعالی قصص پیغمبران را بیان فرموده است الا برای آنکه عبرت باشد برای پیغمبران پس ازین
آیه چند از مسائل خلافت خاصه مفهوم میشود یکی آنکه چون غلبه کفار بر مسلمین پدید آمد در صورت وجوب جهاد و قتال
اجلای موعود و فتح ... در صورت وجوب جهاد ابتدا ... هیچ احتیاج ... سلطنت ... و جمعه و کفایت
نمیکنند ... اتمام امر مقصود در قضای الهی لازم میشود حکم ملک شخصی که در غیب فتح بنام او نوشته اند و چون نوبت تا

بسبب فرض میگردد و استخلاف او و او خلیفه خاص باشد من عند الله و فی قضایه و حکمه چنانکه بنی اسرائیل چون مغلوب شدند در دست عمالقه و اولاد ایشان در دیار ایشان منهوب گشت حالتی که در آن توقت داشتند کفایت نمیکرد و برای فتح خدا تعالی مستخلف ساخت طالوت را و به نبی زمان فرمود که بعلامت کذا و کذا او را بشناسید و خلافت را بنام او کنند دیگر آنکه بعد استقرار خلافت او بنص شارع سر باز زدن از قبول خلافت او و شکوک و اهیه پیدا کردن در استحسان تقدیم او معصیت است چنانکه بنی اسرائیل چون گفتند اَنّٰی یَكُوْنُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَیْنَا یعنی طالوت هر چند از نسب بنی اسرائیل بود ولیکن سابقه در ملک نداشت و تاجر یا سقایی بود خدا تعالی این سخن را از ایشان نپسندید و بآن التفات نفرمود سوم آنکه اصل در باب استخلاف منعم شدن قدرت در غیب که فتح بتدبیر او و بنام او واقع شود و استخلاف خدا تعالی مستلزم اصطفاست و مدار این اصطفا بر صفاتی است که مدار مدح باشد نزدیک عامه مانند کثرت مال و زیادت حسب بلکه مدار آن بر صفات مقربه بمصلحت استخلاف است مع هذا سنة الله آنست که فضیلت جزئی برای او معین فرمایند تا نفوس قوم مطمئن شود چنانکه در استخلاف طالوت بقلت مال التفات نکردند و به سقایی او اثر در او ننمودند بلکه بسطاء او در علم و جسم بر منصه اعتبار آوردند تا نفوس قوم بر تقدم او مطمئن گردد والله اعلم قال الله تعالی وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْرٰهٖمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَاِسْمٰعِیْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ ۝ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِنَآ اُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَاَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَیْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ ۝ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِیْهِمْ رَسُوْلًا مِّنْهُمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِكَ وَیُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَیُزَكِّیْهِمْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ ۝ وقال تعالی وَكَذٰلِكَ جَعَلْنٰكُمْ اُمَّةً وَّسَطًا لِّتَكُوْنُوْا شُهَدَآءَ عَلَی النَّاسِ وَیَكُوْنَ الرَّسُوْلُ عَلَیْكُمْ شَهِیْدًا ۝ وقوله تعالی كُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ الآیة اخرج البغوی عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان هذه الامة توفی سبعین امة هی خیرها واکرمها علی الله عز وجل واخرج الدارمی عن کعب فی السطر الاول محمد رسول الله عبدی المختار لا فظ ولا غلیظ ولا سخاب فی الاسواق ولا یجزی بالسیئة السیئة ولکن یعفو ویغفر مولده بمکة وهجرته بطیبة وملکه بالشام وفی السطر الثانی محمد رسول الله امته الحمادون یحمدون الله فی السراء والضراء یحمدون الله فی کل منزلة ویکبرونه علی کل شرف رعاة الشمس یصلون الصلوة اذا جاء وقتها ولو کانوا علی رأس کناسة ویأتزرون علی اوساطهم ویوضئون اطرافهم اصواتهم باللیل فی جو السماء کاصوات النحل واخرج الدارمی عن ابن عباس انه سال کعب الاحبار کیف تجد نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی التوراة قال کعب نجده محمد بن عبد الله یولد بمکة ویهاجر الی طابة ویکون ملکه بالشام ولیس بفحاش ولا سخاب فی الاسواق ولا یکافی بالسیئة السیئة ولکن یعفو ویغفر امته الحمادون یحمدون الله فی کل السراء والضراء ویکبرون الله علی کل نجد یوضئون اطرافهم ویأتزرون فی اوساطهم یصفون فی صلوتهم کما یصفون فی قتالهم دویهم فی مساجدهم کدوی النحل یسمع منادیهم فی جو السماء قوله تعالی لِتَكُوْنُوْا شُهَدَآءَ از خدا تعالی خواست که پاک کند بر دست پیغامبر صلی الله علیه وسلم مهاجرین و انصار را و پاک گرداند بر دست مهاجرین و انصار سائر امم را قال الله تعالی اٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَآ اُنْزِلَ اِلَیْهِ مِنْ رَّبِّهٖ وَالْمُؤْمِنُوْنَ الآیتین اخرج البغوی عن النعمان بن بشیر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام

لا یقرئن منه آیتین حین ثم بها سورة البقرة فلا یقرآن في دار ثلث لیالي فیقربها شیطان واخرج المنذري عن عبد الله بن مسعود
قال لما اسری برسول الله صلی الله علیه وسلم انتهی به الی السدرة المنتهی وهي في السماء السادسة الیها ینتهي ما یعرج به من
الارض فیقبض منها والیها ینتهي ما یهبط به من فوقها فیقبض منها قال اذ یغشی السدرة ما یغشی قال فراش من ذهب قال فاعطی
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثا الصلوات الخمس واعطی خواتیم سورة البقرة وغفر لمن لا یشرک بالله من امته شیئا
المقحمات فقیر گوید عفی عنه چون صورت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات در ازل الازال برای نبوت معین شد برای لوازم
او امت نیز ظاهر شدند زیرا که نبوت امری است اضافی تا امت نباشد نبوت صورت نگیرد دست تشریف دست سلطان چوگان
بزد ولیکن بی گوی روز میدان چوگان چه کار دارد واما آنکه وسایط بودند در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم وامت او
بصورت دستگی ظاهر شدند وهم الشهداء علی الناس ونشو ونما باز انحطاط ونقصان دین بظهور رسید مثل آنکه اگر کره متحرکه
تصور کنی محور وقطبین ودایره عظیمه از حصول این تصور لازم آید من حیث تدری او لا تدری لهذا در کتب الهیه جائی که ذکر آنحضرت
آمده است ذکر امت او نیز آمده واین نیز در همان موطن مشخص شد که آخر کار ایشان مغفرت باشد وبشریعت سهله سمحه
ایشان را مکلف ساختند واینهمه در صورت دعا واجابت متمثل گشت خدای عز وجل این دو آیه را از همان موطن فرود آورده
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از این سر خبر دادند بالجمله آنچه در ازل الازال مقصود بود همان صورت ظهور نمود وآنچه ظاهر نشد مقصود نبود
بلکه دمی بیش نیست کما قیل به الغول والانسان فی تعشر رؤس وای بر کسی که گمان میکند که مقرر در شرع خلافت شخصی بود و
واقع دست تنها حین تکسر شد اگر گویی فتن در قضای الهی داخل اند اینجا حکم الهی دیگر میباشد وواقع در خارج دیگر جواب گوئیم
صورتی که ما در تقریر آنیم صورت تشریع است که از محض رحمت امتنانیه بر آمده وصورت رسالت آنحضرت است صلی الله علیه
وسلم وقیام امت مرحومه باقتدای او دینی ومعاشی وخلاف مرضی شان نا بینها قال الله تعالی وَمِنَ النَّاسِ مَنْ
يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ وقال تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وقال سبحانه الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ فقیر گوید عفی عنه فضائل
اعمالی که مقرب است بشر را بجناب قدس دو قسم است قسمی آنست که جمیع ملل در آن متساوی الاقدام اند وافراد بشر در جمیع
اعصار تقرب الی الله بآن می نمایند وآن بر حقیقی است قال الله تعالی لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ الآیة وقسمی آنست که در بعض
ملل بواسطه فضل وضابطه قرب می شود دون بعضها واز آن جمله است هجرت وجهاد قرآن عظیم این نوع فضائل را بخصوصها
شرح وتفصیل تمام داده وعلو مراتب در دنیا وآخرة بران دایر ساخته واین معنا از بسیاری دلائل مستغنی است از آنکه
بذکر آن احتیاج داشته باشد لیکن چون علوم اجنبیه در مسلمین داخل شد وحق مختفی گشت لازم آمد که آن دلائل قوله تعالی
ومن الناس من یشری الخ خدای تعالی دو فرقه متضاد را ذکر میفرماید یکی را می ستاید ودیگری را می نکوهد ومعتقد
ستوده گان میفرماید که بذل میکنند نفوس خود را در طلب مرضات رب جل شانه یعنی در مهالک می اندازند قوله تعالی

إنّ الذین آمنوا والذین هاجروا وجاهدوا نص صریح است در فضیلت مجاهدان و مهاجران قوله الذین ینفقون الآیه مفهوم
بحسب فن کثرت انفاق است در مصارف خیر مرة بعد اخری و کرة بعد اولی شک نیست که خلفاء رضوان الله علیهم
قبل نفوس خود را کرده اند بطلب مرضات الله صدیق اکبر رضی الله عنه در مکه دعوت اسلام نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و ایذاها
رسانیدند و همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیار هجرت کرد حالانکه کفار در طلب ایشان مردم فرستادند و دیت برای
یابندهٔ ایشان مقرر نمودند و عمر فاروق رضی الله عنه قبل از هجرت اظهار توحید نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و در هجرت
جانبازی عظیم از وی ظاهر شد و علی مرتضی رضی الله عنه وقت هجرت بر فراش آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواب کرد بوجهی
که اگر کفار حمله میکردند بر وی می افتاد و ذی النورین رضی الله عنه از عم خود و قوم خود ایذاها کشید و عقد ایمان او در ان
میان نگسست دو بار هجرت نمود هجرت حبشه و هجرت مدینه بعد از ان همه این عزیزان با قلت احبا و کثرت اعدا در
معارک و ملاحم تحت رایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم داد قتال دادند بعد از ان همه این بزرگان در مشاهد خیر بذل
اموال فرمودند پس ایشان همه از اهل این آیات باشند بلکه سر دفتر آنها او هو المقصود و اگر متعصبی گوید که اینهمه کلمات عموم
است محتمل که مراد بعض افراد دیگر باشد گوئیم قصر عام بر بعض افراد حدی دارد تا آنکه در ان وصف ابلغ و اشهر باشند
و از همه پیشقدم و در اول سماع کلام نظر مخاطبان بر آنان افتد عدول این جماعه از میان عموم لغت عرب نیست و نمیگوید آنرا
مگر غیر بلیغ و نفهمد آنرا مگر اهیج سبحانک هذا بهتان عظیم و اگر متعصب عود کند و گوید اول اینهمه فضائل ثابت بود و بعد از ان
حبط گشت بسبب بعض سیئات گوئیم این بدتر است از اول از ابتدای نشو و نمای اسلام تا قیام قیامت این آیات در صلوات
و محافل و محاضر تلاوت میکنند و میخواهند که اگر ظاهر معنا را مراد نباشد تلبیس عظیم در هر زمان و هر طبقه پیدا میشود
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و روی عن ابن عباس فی قوله تعالی آمنوا کما آمن الناس قال ابوبکر و عمر و عثمان و علی
فقیر میگوید این اثر ضعیف است از جهت سند قوی است از جهت معنی و در معنی اهدنا الصراط المستقیم مفصل بیان کردیم
قوله تعالی قل من کان عدوا لجبریل الآیة هذه الآیة من موافقات عمر رضی الله عنه روی ذلک عن الشعبی و عکرمة و قتادة
و عبد الرحمن بن ابی لیلی و السدی و ذلک من المراسیل الصحیحة لاستفاضة طرقها عن عکرمة قال کان عمر یأتی یهود فیکلمهم
فقالوا انه لیس من اصحابک احد اکثر اتیانا الینا منک فاخبرنا من صاحب صاحبک الذی یأتیه بالوحی فقال جبرئیل قالوا
ذاک عدونا من الملائکة ولو ان صاحبه صاحب صاحبنا لاتبعناه فقال عمر من صاحب صاحبکم قالوا میکائیل قال و
ما هما قالوا اما جبرئیل فینزل بالعذاب والنقمة و اما میکائیل فینزل بالغیث والرحمة واحدهما عدو لصاحبه فقال عمر و ما منزلتهما قالوا
هما من اقرب الملائکة منه احدهما عن یمینه و کلتا یدیه یمین والآخر عن الشق الآخر قال عمر لئن کانا کما تقولون ما هما بعدوین ثم خرج من
عندهم فمر بالنبی صلی الله علیه وسلم قد جاءه فقرأ علیهم من کان عدوا لجبریل الآیة فقال عمر والذی بعثک بالحق انه الذی
خاصمتهم به آنفا واخرج الحاکم عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وزیرای من اهل السماء جبرئیل
و میکائیل و من اهل الارض ابوبکر و عمر واخرج الطبرانی بسند حسن عن ام سلمة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان
فی السماء ملکین احدهما یأمر بالشدة والآخر یأمر باللین وکل مصیب و ذکر جبرئیل و میکائیل و نبیین احدهما یأمر باللین

والآخر يأمر بالشدة وكل مصيب وذكر إبراهيم ونوحا ولي صاحبان أحدهما يأمر باللين والآخر بالشدة وكل مصيب وذكر
أبا بكر وعمر أخرج البزار والطبراني في الأوسط والبيهقي في الأسماء والصفات عن عبد الله بن عمرو قال جاء نفر من
الناس إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا يا رسول الله زعم أبو بكر أن الحسنات من الله والسيئات من العباد وقال عمر
الحسنات والسيئات من الله فتابع هذا قوم وتابع هذا قوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لأقضين بينكما بقضاء
إسرافيل بين جبريل وميكائيل إن ميكائيل قال بقول أبي بكر وقال جبريل بقول عمر فقال جبريل لميكائيل إنا متى
يختلف أهل السماء يختلف أهل الأرض فلنتحاكم إلى إسرافيل فتحاكما إليه فقضى بينهما بحقيقة القدر خيره وشره
وحلوه ومره كله من الله ثم قال يا أبا بكر إن الله لو أراد أن لا يعصى لم يخلق إبليس فقال أبو بكر صدق الله ورسوله قوله تعالى
واتخذوا من مقام إبراهيم مصلى هذه الآية من موافقات عمر فقد أخرج البخاري والترمذي وغيرهما عن عمر قال
وافقت ربي في ثلاث أو وافقني ربي في ثلاث قلت يا رسول الله لو اتخذت من مقام إبراهيم مصلى فنزلت واتخذوا من
مقام إبراهيم مصلى الحديث ومن قيام عمر بحفظ شعائر الله عز وجل إعادته المقام في مقامه بعد ما أخرجه السيل عن
سفيان بن عيينة عن حبيب بن أبي الأشرس قال كان سيل أم نهشل قبل أن يعمل عمر الردم بأعلى مكة فاحتمل المقام عن
مكانه فلم يدر أين موضعه فلما قدم عمر سأل من يعلم موضعه فقال عبد المطلب بن أبي وداعة أنا يا أمير المؤمنين قد كنت قدرته
وذرعته بمقاط وتخوفت عليه هذا من الحجر والركن إليه ومن وجه الكعبة فقال ائت به فجاء به فوضعه موضعه هذا وعمل
عمر الردم عند ذلك قال سفيان فذلك الذي حدثنا هشام بن عروة عن أبيه أن المقام كان على سقع البيت
فأما موضعه الذي هو موضعه الآن وأما ما يقول الناس إنه كان هناك موضعه فلا قلت القاط بالكسر حبل صغير شديد
الفتل والجمع مقط وعن عمر في قوله تعالى يتلونه حق تلاوته قال إذا مر بذكر الجنة سأل الله الجنة وإذا مر بذكر النار
تعوذ بالله من النار وروي من طرق متعددة أن المصريين لما دخلوا على عثمان كان المصحف بين يديه فضربوه
بالسيف على يديه فجرى الدم على فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم فقال عثمان والله إنها لأول يد خطت المفصل
قيل فما مات منهم رجل سويا وروى أحمد وأبو داود من حديث معاذ بن جبل كان عمر أصاب من النساء بعد ما نام فأتى
النبي صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك له فأنزل الله تعالى أحل لكم ليلة الصيام الرفث إلى نسائكم إلى قوله
وأتموا الصيام إلى الليل وأخرج الطبراني في الأوسط عن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ذاكر الله تعالى في رمضان مغفور له وسائل الله لا يخيب وعن عمر في قوله تعالى الحج أشهر معلومات قال شوال وذو القعدة
وذو الحجة وعن عمر افصلوا بين حجكم وعمرتكم اجعلوا الحج في أشهر الحج واجعلوا العمرة في غير أشهر الحج أتم لحجكم وعمرتكم وعن أبي بكر
الصديق أنه قال في خطبته الصدق أمانة والكذب خيانة أكيس الكيس التقي وأعجز العجز الفجور وعن عمر أنه كتب إلى ابنه عبد الله
أما بعد فإني أوصيك بتقوى الله فإنه من اتقاه وقاه ومن أقرضه جزاه ومن شكره زاده واجعل التقوى نصب عينيك وجلاء
قلبك واعلم أنه لا عمل لمن لا نية له ولا أجر لمن لا حسنة له ولا مال لمن لا رفق له ولا جديد لمن لا خلق له وأخرج الشافعي
في الأم عن عروة بن الزبير أن عمر بن الخطاب حين دفع من عرفة قال إليك تعدو قلقا وضينها مخالفا دين النصارى دينها

واخرج البيهقي عن ابي هريرة ان رجلا اتى عمر بن الخطاب وقد قضى نسكه فقال له عمر أحججت قال نعم فقال له اجتنبت
ما نهيت قال ما الوت قال عمر استقبل عملك قيل لعطاء بن ابي رباح أبلغك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يستأنفون
العمل يعني الحجاج قال لا ولكن بلغني عن عثمان بن عفان وابي ذر الغفاري يستقبلون العمل وعن سالم عن ابيه عن عمر
سمعت النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله تبارك وتعالى من شغله ذكري عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين وعن ابن
ابي نجيح سئل ابن عمر عن صوم عرفة فقال حججت مع النبي صلى الله عليه وسلم فلم يصمه ومع عمر فلم يصمه ومع عثمان فلم يصمه
وانا لا اصومه ولا آمر به ولا انهى عنه وعن صهيب ان المشركين لما اطافوا برسول الله صلى الله عليه وسلم وجدت في نفسي
فكرهت ان اقطع عليه صلاته فقال اصبت وخرجا من ليلتهما فلما اصبح خرج حتى اتى ام رومان زوجة ابي بكر فقالت الا اراك
ههنا وقد خرج اخوك ووضع لك شيئا من زاد وقال صهيب خرجت حتى دخلت على زوجتي ام عمرو فاخذت سيفي وجعبتي و
قوسي حتى اقدم على رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة فاجده وابا بكر جالسين فلما رآني ابو بكر قام الي فبشرني بالآية
التي نزلت في فاخذ بيدي فلمته بعض اللائمة فاعتذر وربحني رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ربح البيع ابا يحيى وعن عكرمة ان عمر
بن الخطاب كان اذا تلا هذه الآية ومن الناس من يعجبك الى ومن الناس من يشري نفسه قال اقتتل الرجلان غرض ازين كلام
آنست كه حضرت عمر رضي الله عنه بفراست دريافت كه درميان امت مرحومه شهر سيف خواهد شد باين نوع كه خليفه جابر باشد
ومومني كه يشري نفسه صفت اوست بانكار برخيزد واز انكار او آن جماعه حساب نگيرند وبمقاتله انجامد اين نوع از مقاتله بوقوع
خواهد آمد اگرچه اكثر صور مقاتلات آنست كه از هر دو جانب اتباع هوا پيش آيد وعن ابي بكر الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال من اغبرت قدماه في سبيل الله حرم الله عليه النار وعن عثمان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حرس ليلة في سبيل الله
افضل من الف ليلة يقام ليلها ويصام نهارها وعن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترك قوم الجهاد
الا عمهم الله تعالى بالعذاب وعن عمر بن الخطاب ان الله لا يستحيي من الحق لا تأتوا النساء في ادبارهن وعن زيد بن اسلم قال
بلغني انه جاءت امرأة الى عمر بن الخطاب فقالت ان زوجها لا يصيبها فارسل اليه فسأله فقال كبرت وذهبت قوتي فقال
عمر في كم تصيبها قال في كل طهر مرة فقال عمر اذهبي فان فيه ما يكفي المرأة وعن الحسن قال سأل عمر ابنته حفصة كم تصبر المرأة
عن الرجل فقالت ستة اشهر فقال لا جرم لا اجمر رجلا اكثر من ستة اشهر وعن عمر قال والله اني لاكره نفسي في الجماع رجاء
ان يخرج مني نسمة تسبح وعن اشعث بن اسلم البصري قال بينا عمر يصلي ويهوديان خلفه قال احدهما لصاحبه اهو هو قال لا
انا نجده في كتابنا قرنا من حديد يعطى ما يعطى حزقيل الذي احيا الموتى باذن الله فقال عمر ما نجد في كتاب الله حزقيل ولا
احيا الموتى باذن الله الا عيسى قالا انا نجد في كتاب الله ورسلا لم نقصصهم عليك فقال عمر بلى قالا اما احياء الموتى فنحدثك
ان بني اسرائيل وقع عليهم الوباء فخرج منهم قوم حتى اذا كانوا على رأس ميل اماتهم الله فبنوا عليهم حائطا حتى اذا بليت عظامهم
بعث الله حزقيل فقام عليهم فقال ما شاء الله فبعثهم الله فانزل الله في ذلك ألم تر الى الذين خرجوا من ديارهم
وهم الوف الآية وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب خرج ذات يوم الى الناس فقال ايكم يخبرني باعظم آية في القرآن واعدلها
واخوفها وارجاها فسكت القوم فقال ابن مسعود على الخبير سقطت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اعظم آية في القرآن الله

كان إلى الأمور التي تعنيهم أجمع آية في القرآن إنّ الله يأمر بالعدل والإحسان وأشدّ آية رجاءً وأخوف آية في القرآن
فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره وأرجى آية في القرآن يا عبادي الذين أسرفوا على أنفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله وعن أبي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر فإنهما
حبل الله الممدود من تمسك بهما فقد تمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها عن ابن عباس قال قال عمر يوماً لأصحاب النبي صلى الله
عليه وسلم فيم ترون هذه الآية نزلت أيود أحدكم أن تكون له جنة قالوا الله أعلم فغضب عمر فقال قولوا نعلم أو لا نعلم فقال
ابن عباس ضربت مثلاً للعمل قال عمر أي عمل قال ابن عباس لعمل قال عمر لرجل غني يعمل بطاعة الله ثم بعث له الشيطان فعمل بالمعاصي
حتى أغرق الأعمال وعن ابن عباس قال قال عمر بن الخطاب قرأت الليلة آية أسهرتني أيود أحدكم أن تكون له جنة من
نخيل وأعناب فقرأها كلها ما عنى بها فقال بعض القوم الله أعلم فقال إني أعلم أن الله أعلم ولكن إنما سألت إن كان
عند أحد منكم علم فيها وسمع فيها شيئاً أن يخبر بما سمع فسكتوا فرآني وأنا أهمس قال قل يا ابن أخي ولا تحقر نفسك قلت عنى
بها العمل قال وما عنى بها العمل قلت شيء ألقي في روعي فقلته فتركني وأقبل هو يفسرها صدقت يا ابن أخي عنى بها العمل ابن آدم أفقر ما يكون إلى
جنته إذا كبرت سنه وكثر عياله وابن آدم أفقر ما يكون إلى عمله يوم القيامة صدقت يا ابن أخي أخرج الدارقطني عن
عمر بن الخطاب قال إنما سن رسول الله صلى الله عليه وسلم الزكوة في هذه الأربعة الحنطة والشعير والزبيب والتمر وعن
أبي بكر الصديق قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على أعواد المنبر يقول اتقوا النار ولو بشق تمرة فإنها تقيم العوج
وتدفع ميتة السوء وتقع من الجائع موقعها من الشبعان وأخرج أبو داود والترمذي عن عمر قال أمرنا رسول الله صلى الله
عليه وسلم أن نتصدق فوافق ذلك مالاً عندي فقلت اليوم أسبق أبا بكر إن سبقته يوماً فجئت بنصف مالي فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما أبقيت لأهلك قلت مثله وأتى أبو بكر بكل ما عنده فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أبقيت
لأهلك قال أبقيت لهم الله ورسوله فقلت لا أسابقك إلى شيء أبداً وعن الشعبي قال نزلت هذه الآية إن تبدوا الصدقات فنعما
هي الآية في أبي بكر وعمر جاء عمر بنصف ماله يحمله إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على رؤس الناس وجاء
أبو بكر بماله أجمع يكاد أن يخفيه من نفسه فقال له النبي صلى الله عليه وسلم ما تركت لأهلك قال عدة الله وعدة رسوله فقال
عمر لأبي بكر ما استبقنا إلى باب خير قط إلا سبقتنا إليه وأخرج أحمد عن ابن أبي مليكة قال ربما سقط الخطام من يد أبي بكر
الصديق فيضرب بذراع ناقته فينيخها فيأخذه فقالوا له أفلا أمرتنا نناولكه فقال إن حبي صلى الله عليه وسلم أمرني
أن لا أسأل الناس شيئاً وأخرج أحمد وأبو يعلى عن أبي سعيد الخدري قال قال عمر يا رسول الله لقد سمعت فلاناً يحمد لما
لقد أعطيته ما بين عشرة إلى مائة فما يقول ذلك قال أما والله إن أحدكم ليخرج مسألته من عندي يتأبطها ناراً قال عمر يا
رسول الله لم تعطيها إياهم قال فما أصنع يأبون إلا مسألتي ويأبى الله لي البخل وأخرج البخاري ومسلم عن ابن عمر قال كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطيني العطاء فأقول أعطه من هو أفقر إليه مني فقال خذه إذا جاءك من هذا المال شيء وأنت
غير مشرف ولا سائل فخذه فتموله إن شئت كله وإن شئت تصدق به وما لا فلا تتبعه نفسك قال سالم بن عبد الله فلأجل
ذلك كان عبد الله لا يسأل أحداً شيئاً ولا يرد شيئاً أعطيه وعن ابن إسحق قال لما قبض أبو بكر واستخلف عمر خطب الناس

فیحمد اللہ واثنے علیہ بما ہو اہلہ ثم قال ایہا الناس ان بعض الطمع فقر وان بعض الیاس غنی وانکم تجمعون ما لا تاکلون وتاملون ما لا تدرکون واعلموا ان بعض الشح شعبۃ من النفاق فانفقوا خیرا لانفسکم فاین اصحاب ہذہ الایۃ الذین ینفقون اموالہم باللیل والنہار سرا وعلانیۃ فلہم اجرہم عند ربہم ولا خوف علیہم ولا ہم یحزنون وعن عمر قال من آخر ما انزل اللہ آیۃ الربوا وان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قبض قبل ان یفسرہا لنا فدعوا الربو والریبۃ وعن ابی بکر الصدیق قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من احب ان یسمع اللہ دعوتہ ویفرج کربتہ فی الدنیا والاخرۃ فلینظر معسرا ولیدع لہ ومن سرہ ان یظلہ اللہ من فور جہنم یوم القیامۃ ویجعلہ فی ظلہ فلا یکونن علے المومنین غلیظا ولیکن بہم رحیما وعن عثمان بن عفان سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یقول اظل اللہ عبدا فی ظلہ یوم القیمۃ یوم لا ظل الا ظلہ انظر معسرا او ترک لغارم

قال اللہ تعالے یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰتِهٖ وَ لَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ۝ وَ اعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِیْعًا وَّ لَا تَفَرَّقُوْا وَ اذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَآءً فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوْبِكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهٖۤ اِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِّنْهَا كَذٰلِكَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰیٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ۝ وَ لْتَكُنْ مِّنْكُمْ اُمَّةٌ یَّدْعُوْنَ اِلَى الْخَیْرِ وَ یَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝ وَ لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِیْنَ تَفَرَّقُوْا وَ اخْتَلَفُوْا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْبَیِّنٰتُ وَ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ یَّوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوْهٌ وَّ تَسْوَدُّ وُجُوْهٌ فَاَمَّا الَّذِیْنَ اسْوَدَّتْ وُجُوْهُهُمْ اَكَفَرْتُمْ بَعْدَ اِیْمَانِكُمْ فَذُوْقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ وَ اَمَّا الَّذِیْنَ ابْیَضَّتْ وُجُوْهُهُمْ فَفِیْ رَحْمَةِ اللّٰهِ هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ۝ تِلْكَ اٰیٰتُ اللّٰهِ نَتْلُوْهَا عَلَیْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللّٰهُ یُرِیْدُ ظُلْمًا لِّلْعٰلَمِیْنَ ۝ وَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ۝

فقیر گوید عفی عنہ خدای عز وجل درین آیات بیان فرمودہ است حقیقتِ خلافتِ خاصہ و حقیقتِ فتنہ را کہ بعد از ایامِ خلافتِ خاصہ بظہور آید و در ضمنِ حضرتِ خود بآن یکحالت و بخطِ جنابِ خود از ان حالتِ دیگر ارشاد نمود و اولاً امر میفرماید بتقوی و رسوخ قدم دران بعد ازان حکم میفرماید باجتماع در اعتصام بحبل اللہ و نہی میکند از تفرق دران باز اشارت میفرماید کہ مراد از اجتماع دو امر است یکی آنکہ در فہمِ شرایع الہیہ از کتاب اللہ مختلف نشوند یعنی یکے مذہبِ خود این را گیرد و دیگری چیز دیگر را و این مضمون در آیۃ واعتصموا بحبل اللہ جمیعا بطریق اجمال مبین شد و در آیہ ولا تکونوا کالذین تفرقوا بوجہ تفصیل پس اگر ادنا ان این در فہم معانی شنذر و ندر افتد باید کہ با یکدیگر مشاورہ کنند و اختلاف را از میانِ خود تا بر اندازند و در فضاء الفاق و اجماع داخل شوند و عادت اللہ آنست کہ اجماع در رفع اختلاف واقع نمی شود الا بتصدی خلیفۂ راشد عالم مسلم الفضل فیما بینہم دیگر آنکہ ہمہ براعلای کلمۃ اللہ میباید کہ ہمہ خود را متفق سازند و احقادِ دیرینہ کہ در جاہلیت میان ایشان بود ہمہ را فراموش گردانند و برین مضمون بشارت نمودہ شد در آیہ واذکروا نعمت اللہ علیکم اذ کنتم اعداء الخ بعد ازان ارشاد میفرماید کہ بسبب این اجتماع بحسب جری سنۃ اللہ آنست کہ جماعۂ از ایشان باحیاءِ علومِ دین و قیام بجہاد و اقامتِ حدود و امر معروف و نہی منکر قائم شوند و دیگران امتثالِ امر ایشان کنند و این یکی از واجبات بالکفایۂ اسلام است و عادت اللہ آنست کہ امر این امت منتظم نشود بدون تصدی شخصی مسلم الفضل فیما بینہم بدین اقامت صورت نگیرد و بعد ازان تشدید میفرماید در تفرق فی الدین مانند اہل کتاب

نباشند که بعد نسخ حق و ثبوت حجة الله و لزوم تکلیف مختلف شدند و بعد از وقوع اختلاف حال ایشان روز قیامت آنست
که بعضی وجوه سفید و جوه بعد از ان فضیلت این جماعه که درمیان امت محمدیه قایم باحیاء دین باشند برجماعتی که در امم سابقه
باین امر قیام مینمودند ارشاد میفرماید و سبب موخر داشتن یهود و نصاری ازین منزلت بیان مینماید که کنتم خیر امة بالجمله حاصل فایده
ناجعه آنست که اجماع مسلمین هر دو معنی متحقق گردد و اتفاق در مذاهب داشته باشند و اعتقاد که بسبب شورش نفس کسی بعضی از بدعتها
ایشان را مشحون سازد از میان خود دفع کنند و آن قرن خیر القرون باشد قال النبی صلی الله علیه وسلم خیر القرون قرنی الحدیث
و ایام فتنه آنکه اختلاف در مذاهب پدید آید و جماعات مسلمین از جهت اعتقاد مجموع مجتمع شوند و جمهور مختلف گردند شرح
و بسط این معانی و آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان باب اخبار مشهوره بیان فرموده اند سابق تقریر نمودیم فلنرجع
بار میگوییم که درین آیه ثابت شد که جماعه عظیمه از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیر امة اخرجت للناس بوده اند و متواتر شد
که این جماعه در تعیین اقامت دین شخصی را رئیس خود ساختند ثم و ثم و بر وفق حکم ایشان دعوت الی الخیر کردند و همین است
معنی خلافت پس اگر اتفاق ایشان بر باطل باشد و غیر مستحق ریاست را رئیس کردند خیر امت نباشند و اگر جمعی غیر مستحق ریاست
را رئیس کردند و جمعی دیگر سکوت نمودند و بانکار منکر برنخاستند هر دو از خیریت معزول باشند سبحانک هذا بهتان عظیم
قال الله سبحانه الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ
الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ
مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ
يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فقیر گوید عفی عنه مفسرین در تفسیر این آیات مختلف اند اکثری
میل بآن دارند که الذین استجابوا و الذین قال لهم الناس در بدر صغری نازل شد بالجمله خلفا از حاضران بدر صغری بودند
فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله در شان ایشان متحقق بود و ناهیک به من الشرف قال الله تعالی
إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ
النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ
فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ
وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ
مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَ
قُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ
فقیر گوید عفی عنه این آیات در فضائل مهاجرین اولین نازل شده هر چند در اول آیات عنوان مهاجرین مذکور نشده است
اما چون در آخر مذکور شد انی لا اضیع عمل عامل منکم فالذین هاجروا و اخرجوا معلوم شد که این جماعه مهاجرین اولین است
که از دیار خود برآورده شده و ایشان اند که تشدید فی الله ایذا داده شده ایشان را در قتال کردند و بعض ایشان مقتول شدند

وبعض دیگر در صدد مقتولیت آمده و بذل نفوس نمودند وحفظ الهی ایشانرا ازان مهلکه محفوظ داشت کما قال فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰى
نَحْبَهٗ وَمِنْهُمْ مَنْ يَّنْتَظِرُ و بدعاهای خاص و باخلاص تمام متصف اند و اگر ازین جماعه سیئه صادر شده باشد بحکم لعل الله
اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم مغفورست و مآل و حال ایشان دخول جنت است وما اعظمه من بشارة وعن
عمر بن الخطاب قال من قرأ البقرة والنساء وآل عمران کتب عند الله من الحکماء واخرج الدارمی عن سلیمان بن یسار ان رجلا
یقال له صبیغ قدم المدینة فجعل یسأل عن متشابه القران فارسل الیه عمر وقد اعد له عراجین النخل فقال له من انت قال
انا عبد الله صبیغ فقال وانا عبد الله عمر فاخذ عمر عرجونا من تلک العراجین فضربه حتی دمی راسه فقال یا امیر المومنین حسبک
قد ذهب الذی کنت اجد فی راسی وعن ابی عثمان النهدی ان عمر کتب الی اهل البصرة ان لا تجالسوا صبیغا قال فلو جاء ونحن
مائة لتفرقنا وعن محمد بن سیرین قال کتب عمر بن الخطاب الی ابی موسی الاشعری بان لا یجالس صبیغ وان یحرم عطاءه ورزقه
قال الشافعی حکمی فی اهل الکلام حکم عمر فی صبیغ ان یضربوا بالجرید ویحملوا علی الابل ویطاف بهم فی العشائر والقبائل وینادی
علیهم هذا جزاء من ترک الکتاب والسنة واقبل علی علم الکلام واخرج الدارمی عن عمر بن الخطاب قال انه سیاتیکم ناس یجادلونکم
بشبهات القرآن فخذوهم بالسنن فان اصحاب السنن اعلم بکتاب الله وعن ابی هریرة قال کنا عند عمر بن الخطاب اذ جاءه
رجل یسأل عن القران مخلوق هو ام غیر مخلوق فقام عمر فاخذ بمجامع ثوبه حتی قاده الی علی بن ابی طالب فقال یا ابا الحسن اما تسمع
ما یقول هذا قال وما یقول قال جاء یسألنی عن القران امخلوق هو ام غیر مخلوق فقال علی هذه کلمة وستکون لها ثمرة لو ولیت
من الامر ما ولیت ضربت عنقه عن قتادة فی هذه الآیة قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ ذکر لنا ان عمر بن الخطاب کان یقول اللهم
زینت لنا الدنیا وانبأتنا ان ما بعدها خیر منها فاجعل حظنا فی الذی هو خیر وابقی وعن عمر قال لو ترک الناس الحج لقاتلتهم
علیه کما نقاتلهم علی الصلوة والزکوة وعن عثمان انه قرأ وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَيَسْتَعِينُونَ عَلٰى مَا أَصَابَهُمْ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فقیر گوید معنی این حدیث آنست که حضرت عثمان این کلمه را از قران میدانست
زیرا که متواتر نشد در ملت که این کلمه در مصاحف عثمانیه نبود بلکه معنی این سخن آنست که این کلمه از فحوای این آیت مفهوم میشود
مانند آنکه مفسر میگوید وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ یقول واسأل اهل القریة و توجیه این کلمه آنست که منصب خلیفه راشد نه دعوت ظاهرا
بزبان فقط بلکه همت بستن در دفع بلاهای امت در پیش حق عز وجل تا ایدن حاصل آنکه از متممات خلافت راشده است که دفع
بلای امت بدعای او شود وعن عمر قال لو شاء الله لقال انتم فکنا کلنا ولکن قال کنتم فی خاصة اصحاب محمد ومن صنع مثل
صنیعهم کانوا خیر امة اخرجت للناس وعن عمر فی قوله تعالی کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ قال تکون لاولنا ولا تکون لاخرنا وعن
قتادة قال ذکر لنا ان عمر بن الخطاب تلا هذه الآیة کنتم خیر امة ثم قال ایها الناس من سره ان یکون من الامة التی اخرجت
للناس فلیؤد شرط الله فیها وعن عیاض الاشعری قال شهدت الیرموک وعلینا خمسة امراء ابو عبیدة ویزید بن ابی سفیان
وابن حسنة وخالد بن الولید وعیاض ولیس عیاض هذا قال وقال عمر اذا کان قتال فعلیکم ابو عبیدة فکتبنا الیه انه قد جاش
الینا الموت واستمددناه فکتب الینا انه قد جاءنی کتابکم تستمدونی وانی ادلکم علی من هو اعز نصرا واحضر جندا الله عز
وجل فاستنصروه فان محمدا صلی الله علیه وسلم قد نصر یوم بدر فی اقل من عدتکم فاذا جاءکم کتابی هذا فقاتلوهم

ولو تراجعوا في فقه هذا هم فهذا هم اربع فوائد اخرج ابو داود والترمذي عن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما اصر من استغفر وان عاد في اليوم سبعين مرة ومن موافقات عمر قوله تعالى وما محمد الا رسول عن كليب قال خطبنا
عمر فكان يقرأ على المنبر آل عمران ثم قال تفرقنا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم احد فصعدت الجبل فسمعت يهوديا
يقول قتل محمد فقلت لا اسمع احدا يقول قتل محمد الا ضربت عنقه فنظرت فاذا هو رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس
يتراجعون اليه فنزلت هذه الآية وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اخرج البخاري عن ابي سلمة عن ابن عباس ان
ابا بكر خرج وعمر يكلم الناس فقال اجلس يا عمر فقال ابو بكر اما بعد من كان يعبد محمدا فان محمدا قد مات ومن كان يعبد الله
فان الله حي قال الله وما محمد الا رسول الى قوله الشاكرين قال والله لكانهم لم يعلموا ان الله انزل هذه الآية حتى تلاها
ابو بكر فتلقاها منه الناس كلهم فما اسمع بشرا من الناس الا يتلوها اخرجه عن ابي هريرة وعروة وغيرهما نحو ذلك وقال ابراهيم
قال ابو بكر لو منعوني عقالا مما اعطوا رسول الله صلى الله عليه وسلم لجاهدتهم ثم تلا وما محمد الا رسول قد خلت من قبله
الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم وعن علي بن ابي طالب في قوله وسيجزي الشاكرين قال الثابتين على دينهم ابا بكر
واصحابه فكان علي يقول ابو بكر امير الشاكرين ويروى عن ابن عباس وشاورهم في الامر ابو بكر وعمر وفي رواية عن ابن عباس
قال نزلت هذه الآية في ابي بكر وعمر فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما درين موضع اشكالي
بهم ميرسد زيرا كه سوق آيات براي جماعتي است كه در غزوهٔ احد از ايشان تقصيري رو داده و آنحضرت صلى الله عليه وسلم جبايد
كه از سر تقصير ايشان در گذرند و بانواع ملاطفات عبارت است از جبر حال ايشان ازاله غبار بنمايند از انجمله است مشاوره در
امور حرب الشيخين تقصيري دران واقعه ظاهر نشده تا مصداق اين آيت توانند بود جواب آن است كه ذكر كردن عبد الله بن
عباس شيخين را درين موضع مذهبي دارد غير مذهب مشهور و در تفسير آن آن است كه عرب گويند انما ذكر الشيء بالشيء واين
نشاء ديگر كه در بسياري از مواضع كار آيد حل مشكلات تفسير خواهد بود وعن ابن عمر قال كتب ابو بكر الصديق الى عمرو ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان يشاور في الحرب فعليك به وعن الضحاك قال كان عمر بن الخطاب يشاور حتى المرأة قوله تعالى
ولقد عفى الله عنهم اخرج البخاري من حديث ابن عمر اما فراره من احد فاشهد ان الله قد عفى عنه وعن الحسن في
قصة البدر الصغرى فخرج النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان وعلي وناس من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
فتبعوهم الحديث وقالت عائشة في قصة حمراء الاسد فانتدب منهم سبعون رجلا فيهم ابو بكر والزبير ومن موافقات ابي بكر
الصديق قوله تعالى لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء روي ذلك من طرق متعددة
منها ما يدل على موافقته ومنها ما يدل على تصديق مقالته روى عن عكرمة ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر الى فنحاص اليهودي يستمده
وكتب اليه وقال لابي بكر لا تفتات علي بشيء حتى ترجع الي فجاء فقرأ فنحاص الكتاب قال قد احتاج ربكم قال ابو بكر فهممت
ان امده بالسيف ثم ذكرت قول النبي صلى الله عليه وسلم لا تفتت علي بشيء فنزلت لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله
فقير الآية وقوله ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم وما بين ذلك في يهودي فنحاص وفي رواية فغضب ابو بكر
فضرب وجهه ضربة شديدة وقال والذي نفسي بيده لولا العهد الذي بيننا وبينك لضربت عنقك يا عدو الله

فذهب فنحاص الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد انظر ما صنع بي صاحبك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر
ما حملك على ما صنعت قال يا رسول الله قال قولا عظيما يزعم ان الله فقير وانهم عنه اغنياء فلما قال ذلك غضبت لله مما قال
فضربت وجهه فجحد فنحاص فقال ما قلت ذلك فانزل فيما قال فنحاص تصديقا لابي بكر لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله
فقير الآية ونزل في ما بلغه في ذلك من الغضب لتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم ومن الذين اشركوا اذى كثيرا الآية
وعن السدي في قوله لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير قالها فنحاص اليهودي من بني مرثد لقيه ابو بكر فكلمه فقال له
يا فنحاص اتق الله وآمن وصدق واقرض الله قرضا حسنا فقال فنحاص يا ابا بكر تزعم ان ربنا فقير يستقرضنا اموالنا وما يستقرض
الا الفقير من الغني ان كان ما تقول حقا فان الله اذا لفقير فانزل الله هذا فقال ابو بكر فلولا هدنة كانت بين النبي صلى الله عليه وسلم
وبين بني مرثد لقتلته وعن مجاهد قال صك ابو بكر رجلا منهم الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء لم يستقرضنا وهو غني وهم يهود
اخرج الترمذي عن عثمان بن عفان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول موقف ساعة في سبيل الله خير من الف يوم
فيما سواه من المنازل ولفظ ابن ماجه من رابط في سبيل الله كانت كالف ليلة صيامها وقيامها فقير گوید عفی عنه سابق
بیان کردیم فضایلی که بآن عباد الله نزدیک شوند به پروردگار خویش دو قسم است یکی آنکه خلاص کردن انها افراد بشر را
از سجن طبیعت و نزدیک ساختن آنها ایشان را بحظیرة القدس بمنزله مذهب طبیعی است لاجرم در جمیع ادیان و ملل آن قسم مرعی بوده
اند مثل توکل و یقین و صبر و صلوات و صوم و صدقه و ذکر باری جل مجده و قسم ثانی آنکه تاثیر آنها در افراد بشر باعتبار عنایت
الهی مخصوص بزمان خاص است مانند هجرت و جهاد و حج و این قسم در بعض ملل مقرب میباشد افراد بشر را بحظیرة القدس و در بعض ملل
نه مثلا در شریعت ما اراده الهیه متعلق شد بکبت ملل ضاله مثل مشرکین و یهود و نصاری و مجوس و صورت ایشان در
حظیرة القدس باین صفت متمثل گشت که لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض الآیة درین حالت جماعه از افراد بشر زود
داعیه الهیه بواسطه صحبت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فانی شدند مانند جبرئیل در وقت صیحه ثمود و متعرض نفحات الهیه گشتند
و در میان ایشان و در میان ملاء اعلی مشابهتی و مناسبتی واقع شد و آن حالت فتح کرد بابی عظیم را از قرب که اگر صد سال ریاضت بدنیه و نفسانیه
میکشیدند بعشر عشیر آن مشابهت فائز نمیگشتند و در ملل دیگر این داعیه و اراده متعلق نگشت و امم را باین معرض در میان
نیاورد و تدلیس هجرت و جهاد در ملل ایشان از اعمال مقربه نبود در قرآن عظیم و سنت سنیه هر دو فضل را مبین فرموده اند و فضل
ثانی را بمزید اهتمام افاده نموده اند و مناط تفاضل مراتب گردانیده تا مرد بهر دو فضل متصف نباشد تقدم بر افراد بشر
و استحقاق ریاست عامه مسلمین میسرش نیست خدای عز و جل در سوره نساء هر دو فضل را بیان میفرماید و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم صحابه را بآن هر دو می ستایند تا حجت باشد امت را و تکلیف بتقدم ایشان شان پرده ظاهر شود قال الله تعالی
وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا در اول افاده میفرماید که ایمان مسلمان بکلمه توحید درست
نمیشود تا آنکه وقت مشاجرات که حالت ظهور نفس سبعی است تسلیم تمام از ایشان ظاهر گردد بعد ازان میفرماید که اهل اطاعت با
پیغامبران و صدیقان و شهیدان خواهند بود و حسن اولئک رفیقا و این آیه شبیه است بآیه دیگر که کتب [illegible]

الْمُقَرَّبُوْنَ ط وَمِزَاجُهٗ مِنْ تَسْنِيْمٍ عَيْنًا يَّشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُوْنَ ۝ کمال این جماعه ابرار آنست که با این چهار فرقه محشور شوند
و در ذیل ایشان معدود گردند و این چهار طائفه سرافراز اهل نجات اند و طبقهٔ علیا از طبقات امت مرحومه و ازین جماعه گروهی
دیگر بمقربین و سابقین تعبیر نموده اند از آیهٔ کریمه واضح گشت و نصوص لا یبقی معه خفاء باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث
مشهوره که تکلیف آنها قطعی است عملاً و اعتقاداً اخبار داده اند که ابوبکر صدیق است و عمر و عثمان و علی شهید پس ثابت شد منتسبی
ایشان بر سایر طبقات مبرهن گشت و در ملت اسلامیه خفائی درین معنی نماند قال الله تعالی لَا يَسْتَوِي الْقٰعِدُوْنَ مِنَ
الْمُؤْمِنِيْنَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجٰهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ ط فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰهِدِيْنَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
عَلَى الْقٰعِدِيْنَ دَرَجَةً ط وَكُلًّا وَّعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى ط وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰهِدِيْنَ عَلَى الْقٰعِدِيْنَ أَجْرًا عَظِيْمًا ۝ دَرَجٰتٍ
مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَّرَحْمَةً ط وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا ۝ خدا تعالی درین آیت افاده میفرماید که صحابه بر یک طبقه نیستند بلکه
بعض ایشان افضل اند از بعض و مناط فضل جهاد است فی سبیل الله بالنفس خویش یعنی مباشرت قتال کفار و باموال خویش
یعنی بانفاق فی سبیل الله ازین آیت واضح گشت که مجاهدان بانفس خویش و باموال خویش سرور امت اند و از طبقهٔ
علیای امت و ایشان افضل اند از غیر خود باز در احادیث مشهوره که تکلیف آن قایم است و عذری بعد ثبوت آنها باقی نمی ماند
ثابت شد که همه این بزرگان در جمیع مشاهد خیر در رکاب سعادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر بودند الا لعذر فی بعض الاوقات
و از جمعی مباشرت قتال بیشتر بوقوع آمد و از بعض دیگر انفاق زیاده تر بظهور انجامید و از جمعی هر دو بوجه
کمال متحقق گشت قال الله تعالی وَمَنْ يُّهَاجِرْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرٰغَمًا كَثِيْرًا وَّسَعَةً ط وَمَنْ يَّخْرُجْ مِنْ بَيْتِهٖ
مُهَاجِرًا إِلَى اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهٗ عَلَى اللّٰهِ ط وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا ۝ خدای عز و جل در
اول بحث فرض میگرداند هجرت را از دیار کفر و بیان میفرماید عقوبت تارکان هجرت و مستثنی میسازد ضعفا را که حیلهٔ هجرت
نمیدانند و از خانه خود برآمدن نمیتوانند بعد از آن فضیلت هجرت بیان میکند و اجر آن در دنیا و آخرت ارشاد مینماید کسی
را که بقصد هجرت از خانه خود برآید و بمقصد نارسیده از عالم میگذرد و ثواب جزیل وعده میدهد بنا برین از آیه فضیلت مهاجران
باید شناخت والله اعلم وعن عمر بن الخطاب قال انی انزلت نفسی من مال الله بمنزلة والی الیتیم ان استغنیت استعففت
وان افتقرت اخذت منه بالمعروف فاذا ایسرت قضیت وعن ابن مسعود قال کان عمر بن الخطاب اذا سلک بنا طریقا فاتبعنا
وجدناه سهلا وانه سئل عن امرأة وابوین فقال للمرأة الربع وللام ثلث ما بقی وما بقی فللاب وعن ابن عباس انه
دخل علی عثمان فقال ان الاخوین لا یردان الام عن الثلث قال الله فان کان له اخوة والاخوان لیسا بلسان قومک
اخوة فقال عثمان لا استطیع ان ارد ما کان قبلی ومضی فی الامصار وتوارث به الناس واجاب زید بن ثابت بجواب آخر
قالوا یا ابا سعید ان الله یقول فان کان له اخوة وانت تحجبها باخوین قال ان العرب تسمی الاخوین اخوة فقیر گوید این اختلاف
نیست بلکه حضرت عثمان رضی الله عنه تمسک نمود بآن اصل که حکم خلیفهٔ راشد چون مستتبع شود و سبیل المسلمین گردد حجت است
در دین و زید بن ثابت معنی را که صحابه در وقت مشاوره فهمیده بودند تقریر نمود وعن ابن شهاب قال قضی عمر بن الخطاب
ان میراث الاخوة من الام للذکر مثل الانثی ولا ادری عمر بن الخطاب قضی بذلک حتی علمه من رسول الله صلی الله علیه وسلم

ولهذه الآية قال الله تعالى فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث وعن عمر وعلي وابن مسعود وزيد في ام وزوج واخوة
لاب وام واخوة لام ان الاخوة من الاب والام شركاء للاخوة من الام في ثلثهم وذلك انهم قالوا هم بنو ام كلهم ولم تزدهم
الاب الا قربا فهم شركاء في الثلث وكتب عمر الى ابي موسى اذا لهوتم فالهوا بالرمي واذا تحدثتم فتحدثوا بالفرائض وعن
عمر قال تعلموا الفرائض واللحن (اللغة) والسنة كما تعلمون القرآن وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افرض امتي زيد بن ثابت فقير گويد
درين حديث معجزه ايست عظيمه افاده است از اصول مسائل تا خلاف ابن عباس وغيره از ميان برانداخته شود وعن الزهري
قال لولا ان زيد بن ثابت كتب الفرائض لرأيت انها ستذهب من الناس وعن عمر انه كان يقول عجبا للعمة تورث ولا ترث
وعن قبيصة بن ذويب قال جاءت الجدة الى ابي بكر فقالت ان لي حقا ابن ابن او ابن ابنة لي مات قال ما علمت
لك في كتاب الله حقا ولا سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه شيئا وسأسأل فشهد المغيرة بن شعبة ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم اعطاها السدس قال من سمع ذلك معك فشهد محمد بن مسلمة فاعطاها ابو بكر السدس وعن زيد بن ثابت ان عمر لما
استشارهم في ميراث الجد والاخوة قال زيد كان رأيي ان الاخوة اولى بالميراث وكان عمر يرى يومئذ ان الجد اولى
من الاخوة فحاورته وضربت له مثلا وضرب علي وابن عباس له مثلا يومئذ السيل يضربانه ويصرفانه على نحو تصريف زيد فقير گويد
كلمة
بعد ازان از حضرت فاروق وحضرت مرتضى كلماتے نقل كرده شد كه ازين رائے رجوع كردند ودرين مسئله قولی ثابت ترازقول
حضرت صديق نيست انزله ابا اخرجه البخاري وعن ابن عباس قال اول من اعال الفرائض عمر تدافعت عليه وركب بعضها
بعضا قال ما ادري كيف اصنع بكم والله ما ادري ايكم قدم الله ولا ايكم اخر وما اجد في هذا المال شيئا احسن من ان اقسمه عليكم بالحصص ثم قال
ابن عباس وايم الله لو قدم من قدم الله واخر من اخر الله ما عالت فريضة فقيل له وايها قدم الله قال كل فريضة لم يهبطها الله عن فريضة
الا الى فريضة فهذا ما قدم الله وكل فريضة اذا زالت عن فرضها لم يكن لها الا ما بقي فتلك التي اخر الله فالذي قدم كالزوجين والام والذي
اخر كالاخوات والبنات فاذا اجتمع من قدم الله واخر بدئ بمن قدم فاعطي حقه كاملا فان بقي شيء كان لهن وان لم يبق شيء فلا شيء
لهن وذكر عند عمر الثلث في الوصية فقال الثلث وسط لا بخس ولا شطط (زيادة، كم) وعن ابي عبد الرحمن السلمي قال قال عمر بن الخطاب لا تغالوا في
مهور النساء فقالت امرأة ليس لك ذلك يا عمر ان الله يقول وآتيتم احداهن قنطارا من ذهب قال وكذلك في قراءة ابن مسعود
فقال عمر ان امرأة خاصمت عمر فخصمته وعن بكر بن عبد الله المزني قال قال عمر خرجت وانا اريد ان انهاكم عن كثرة الصداق فعرضت
لي آية من كتاب الله وآتيتم احداهن قنطارا وروي ان رجلا تزوج امرأة ولم يدخل بها ثم رأى امها فاعجبته فاستفتى
ابن مسعود فامره ان يفارقها ثم يتزوج امها ففعل وولدت له اولادا ثم اتى ابن مسعود المدينة فسأل عمر وفي لفظ فسأل
اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا لا تصلح فلما رجع الى الكوفة قال للرجل انها عليك حرام ففارقها وسئل عمر عن جاريتين
اختين توطأ احداهما بعد الاخرى فقال عمر ما احب ان اجيزهما جميعا ونهاه واخرج مالك والشافعي عن قبيصة بن ذويب
ان رجلا سأل عثمان بن عفان عن الاختين في ملك اليمين هل تجمع بينهما فقال احلتهما آية وحرمتهما آية وما كنت لاصنع ذلك
فخرج من عنده فلقي رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اراه علي بن ابي طالب فسأله عن ذلك فقال لو كان لي من الامر
شيء ثم وجدت احدا فعل ذلك لجعلته نكالا وروي نحو ذلك عن علي ايضا من طريق ابي صالح عن علي قال في الاختين

المسركين اخشى آية ولم تمنعها آية ولا آمر ولا انهى ولا احل ولا احرم ولا افعل انا ولا اهل بيتي وعن عمران خطب فقال الا ان رجالا يقولون من المتعة وقد نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عنها الا لا اوتى باحد نكحها الا رجمته وسئل ابن عمر عن المتعة فقال حرام فقيل له ان ابن عباس يفتي بها قال فهلا ترمرم بها في زمان عمر وعن قاسم بن عبد الله ان مسروقا اتى صفين فقام بين الصفين فقال يا ايها الناس انصتوا ارايتم لو ان مناديا ناداكم من السماء فرايتموه وسمعتم كلامه فقال ان الله ينهاكم عما انتم فيه اكنتم منتهين قالوا سبحان الله قال فوالله نزل بذلك جبرئيل على محمد صلى الله عليه وسلم وما ذاك باَبين عندي منه ان الله قال ولا تقتلوا انفسكم ان الله كان بكم رحيما ثم رجع الى الكوفة وعن داود بن الحصين قال كنت اقرأ على ام سعيد ابنة الربيع وكانت يتيمة في حجر ابي بكر فقرأت عليها والذين عاقدت ايمانكم فقالت لا ولكن والذين عقدت ايمانكم انما نزلت في ابي بكر وابنه عبد الرحمن حين ابى ان يسلم فحلف ابو بكر لا يورثه فلما اسلم امره الله ان يورثه نصيبه وعن عمر قال ما استفاد رجل بعد الايمان بالله خيرا من امرأة حسنة الخلق ودود ولود وما استفاد رجل بعد الكفر بالله شرا من امرأة سيئة الخلق حديدة اللسان وعن عمر بن الخطاب قال النساء ثلث امرأة عفيفة مسلمة هينة لينة ودود ولود تعين اهلها على الدهر ولا تعين الدهر على اهلها وقليل ما تجدها وامرأة لم تزد على ان تلد الولد والثالثة غل قمل يجعلها الله في عنق من يشاء واذا اراد ان ينزعه نزعه وعن ابن عباس بعثت انا ومعاوية حكمين فقيل لنا ان رايتما ان تجمعا جمعتما وان رايتما ان تفرقا فرقتما والذي بعثهما عثمان وعن ابي بكر الصديق قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يدخل الجنة سيئ الملكة وقال عمران القبلة من اللمس فتوضؤا منها وقال عثمان اللمس باليد وعن عمر قال الجبت الساحر والطاغوت الشيطان قرئ عند عمر كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها فقال معاذ عندي تفسيرها تبدل في ساعة مائة مرة فقال عمر هكذا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي رواية ابي مكان معاذ وقال عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم اول ما يرفع من الناس الامانة واخر ما يبقى الصلوة ورب مصل لا خير فيه وعن عكرمة في قوله تعالى واولي الامر منكم قال ابو بكر وعمر وعن الكلبي واولي الامر قال ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وابن مسعود وعن عكرمة انه سئل عن امهات الاولاد فقال هن احرار قيل باي شيء تقول قال بالقران قالوا بماذا من القران قال قول الله اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم وكان عمر من اولي الامر قال عتقت وان كان سقطا عن عمران بن الحصين قال كان عمر اذا استعمل رجلا كتب في عهده اسمعوا له واطيعوا ما عدل فيكم وعن عمر قال اسمع واطع وان امر عليك عبد حبشي مجدع ان ضربك فاصبر وان حرمك فاصبر وان اراد امرا ينتقص دينك فقل دمي دون ديني واخرج الثعلبي عن ابن عباس في قوله الم تر الى الذين يزعمون انهم امنوا بما انزل اليك وما انزل من قبلك الاية قال نزلت في رجل من المنافقين يقال له بشر خاصم يهوديا فدعاه اليهودي الى النبي صلى الله عليه وسلم ودعاه المنافق الى كعب بن الاشرف ثم انهما احتكما الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقضى لليهودي فلم يرض المنافق وقال تعال نتحاكم الى عمر بن الخطاب فقال اليهودي لعمر قضى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يرض بقضائه فقال للمنافق كذلك قال نعم فقال عمر مكانكما حتى اخرج اليكما فدخل عمر فاشتمل على سيفه ثم خرج فضرب عنق المنافق حتى برد ثم قال هكذا اقضي لمن لم يرض بقضاء الله ورسوله فنزلت وله طرق متعددة منها عن ابن لهيعة عن ابي الاسود وعن عتبة بن ضمرة عن ابيه وعن مكحول وغير ذلك واخرج مسلم

فی حدیث ابن عباس عن عمر بن الخطاب قال لما اعتزل النبی صلی اللہ علیہ وسلم نساءہ دخلت المسجد فنادیت باعلی صوتی
لم یطلق نساءہ ونزلت ہذہ الآیۃ وَاِذَا جَآءَهُمْ اَمْرٌ مِّنَ الْاَمْنِ اَوِ الْخَوْفِ اَذَاعُوْا بِهٖ ط وَلَوْ رَدُّوْهُ اِلَى الرَّسُوْلِ وَاِلٰٓى
اُولِى الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِيْنَ يَسْتَنْۢبِطُوْنَهٗ مِنْهُمْ فکنت انا استنبطت ذلک الامر وعن یعلی بن امیۃ قال سالت عمر بن
الخطاب فقلت لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوْا مِنَ الصَّلٰوةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَّفْتِنَكُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا قد امن الناس فقال لی عمر عجبت
مما عجبت منہ فسالت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن ذلک فقال صدقۃ تصدق اللہ بہا علیکم فاقبلوا صدقتہ وعن عمرو بن
دینار ان رجلا قال لعمر احکم بیننا بما اراک اللہ قال مہ انما ہذہ للنبی صلی اللہ علیہ وسلم خاصۃ یعنی ان اجتہاد النبی معصوم
عن الخطاء قطعا دون غیرہ وعن ابن وہب قال قال لی مالک الحکم الذی یحکم بہ بین الناس علی وجہین فالذی حکم بالقرآن
والسنۃ الماضیۃ فذلک الحکم الواجب والصواب والحکم الذی یجتہد فیہ العالم لنفسہ فیما لم یات فیہ شیء فلعلہ ان یوفق وا
ثالث المتکلف لما لا یعلم فما اشبہ ذلک ان لا یوفق وروی من طرق متعددۃ عن علی قال سمعت ابا بکر یقول سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضا فاحسن وضوءہ ثم قام فصلی واستغفر من ذنبہ
الا کان حقا علی اللہ ان یغفر لہ لانہ یقول وَمَنْ يَّعْمَلْ سُوْٓءًا اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهٗ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا ۝
وعن زید بن اسلم عن ابیہ ان عمر بن الخطاب اطلع علی ابی بکر وہو یمد لسانہ قال ما تصنع یا خلیفۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال ان ہذا الذی اوردنی الموارد ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لیس شیء من الجسد الا یشکو ذرب اللسان علی حدتہ
عن مالک قال کان عمر بن عبد العزیز یقول سن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وولاۃ الامر من بعدہ سننا الاخذ بہا
تصدیق لکتاب اللہ واستکمال لطاعۃ اللہ وقوۃ علی دین اللہ لیس لاحد تغییرہا ولا تبدیلہا ولا النظر فیما خالفہا من اہتدی
بہا مہتد ومن استنصر بہا منصور ومن خالفہا اتبع غیر سبیل المومنین وولاہ اللہ ما تولی واصلاہ جہنم وساءت مصیرا
وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب کان ینہی عن اختصاء البہائم ویقول ہل النماء الا فی الذکور وقد صح من طرق متعددۃ
عن ابی بکر الصدیق انہ قال کیف الفلاح یا رسول اللہ بعد ہذہ الآیۃ لَيْسَ بِاَمَانِيِّكُمْ وَلَآ اَمَانِيِّ اَهْلِ الْكِتٰبِ ط مَنْ
يَّعْمَلْ سُوْٓءًا يُّجْزَ بِهٖ فکل سوء عملنا جزینا بہ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم غفر اللہ لک یا ابا بکر الست تمرض الست
تحزن الست تصیبک اللاواء (مصیبت ۱۲) قال بلی قال فہو ما تجزون بہ وفی روایۃ عن ابی بکر الصدیق قال کنت عند النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فنزلت ہذہ الآیۃ مَنْ يَّعْمَلْ سُوْٓءًا يُّجْزَ بِهٖ وَلَا يَجِدْ لَهٗ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلِيًّا وَّلَا نَصِيْرًا فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یا ابا بکر الا اقرئک آیۃ نزلت علی قلت بلی یا رسول اللہ فاقرانیہا فلا اعلم الا انی وجدت انقصاما فی ظہری
حتی تمطات لہا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما لک یا ابا بکر قلت بابی انت وامی یا رسول اللہ وایّنا لم یعمل السوء
وانا لمجزیون بکل سوء عملناہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما انت واصحابک یا ابا بکر المومنون فتجزون بذلک
فی الدنیا حتی تلقوا اللہ لیس لکم ذنوب واما الآخرون فیجمع لہم ذلک حتی یجزون یوم القیمۃ وعن محمد بن المنتشر قال
قال رجل لعمر بن الخطاب انی لاعرف اشد آیۃ فی کتاب اللہ فاہوی عمر فضربہ بالدرۃ وقال ما لک نقبت عنہا حتی تعلمہا فانصرف
حتی اذا کان الغد قال لہ عمر الآیۃ التی ذکرت بالامس فقال مَنْ يَّعْمَلْ سُوْٓءًا يُّجْزَ بِهٖ فما منا احد یعمل سوءا الا جزی بہ

فقال عمر لبثنا حين نزلت ما ينفعنا طعام ولا شراب حتى انزل الله بعد ذلك ورخص وقال فمن اضطر في
مخمصة غير متجانف لاثم فان الله غفور رحيم ۝ واخرج مالك ومسلم عن عمر قال ما سالت النبي صلى الله عليه وسلم
عن شيء اكثر مما سالته عن الكلالة فقال يكفيك آية الصيف التي في آخر النساء واخرج البخاري ومسلم عن عمر قال ثلث وددت
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان عهد الينا فيهن عهدا ننتهي اليه الجد والكلالة وابواب من ابواب الربا وعن سعيد بن
جبير ان عمر كتب في الجد والكلالة كتابا فمكث يستخير الله يقول اللهم ان علمت ان فيه خيرا فامضه حتى اذا طعن دعا بالكتاب فمحي
فلم يدر احد ما كتب فيه فقال اني كنت كتبت في الجد والكلالة كتابا وكنت استخير الله فيه فرايت ان اترككم على ما كنتم عليه وعن
الشعبي قال سئل ابو بكر عن الكلالة فقال اني ساقول فيها برأيي اراه ما خلا الوالد والولد فلما استخلف عمر قال الكلالة
ما عدا الولد فلما طعن عمر قال اني لاستحيي الله ان اخالف ابا بكر رضي الله عنه وعن ابي بكر الصديق انه قال من مات وليس له
ولد ولا والد فورثته كلالة فتشنع منه علي ثم رجع الى قوله وعن قتادة قال ذكر لنا ان ابا بكر الصديق قال في خطبته
الا ان الآية التي انزلت في اول سورة النساء في شان الفرائض انزلها الله في الولد والوالد والآية الثانية انزلها
في الزوج والزوجة والاخوة من الام والآية التي ختم بها سورة الانفال انزلها في اولي الارحام بعضهم اولى ببعض في
كتاب الله مما جرت به الرحم من العصبة قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف ياتي
الله بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون ربع
لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم ۝ انما وليكم الله ورسوله والذين
آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون ۝ ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا
فان حزب الله هم الغالبون ۝ فقير گويد معنی عنه اين آيت اول دليل است بر خلافت خليفه ابو بكر صديق و
بر فضائل ومناقب او وتا بيان او بوجهي كه جاهل آن معذور نباشد ومنكر آن منقطع الحجة باشد در اسلام تفصيل اين اجمال
آنكه خدا تعالى درين آيات خبر داد كه جماعه از متكلمين بكلمه اسلام مرتد خواهند شد وبود وعده فرمود كه جماعه از محبين ومحبوبين
كذا وكذا را خواهيم آورد ومعنى آوردن آنست كه از ميان قبائل عرب گروه گروه برآمده محض توفيق الهي مجتمع شوند و
در برابر مرتدين داد قتال دهند واين وعده بهيئتها وصورتها در زمان صديق اكبر واقع شد گروه گروه از قبائل عرب آمده
زير رايات حضرت صديق جمع شدند وبا مرتدين مقاتله نمودند تا آنكه نائره فتنه فرو نشست وعالم بحال اول بازگشت وبعد ازان
حادثه اى بود مانند آنكه مدت مديد منطاول گذشته باين صفت قتال مرتدين واقع نشد پس صديق اكبر واتباع او باين فضائل
عظيمه كه در اسلام فضيلتى بالاتر ازان نمى باشد متصف بودند وهمين است معنى خلافت خاصه وهو المقصود واخرج البخاري
ومسلم عن طارق بن شهاب قال قالت اليهود لعمر انكم تقرؤن آية في كتابكم لو نزلت علينا معشر اليهود لاتخذنا ذلك اليوم عيدا
قال واي آية قالوا اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي قال عمر والله اني لاعلم اليوم الذي نزلت على
رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه والساعة التي نزلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية عرفة في يوم الجمعة وعن عنترة قال لما نزلت
اليوم اكملت لكم دينكم وذلك يوم الحج الاكبر بكى عمر فقال له النبي صلى الله عليه وسلم ما يبكيك قال ابكاني انا كنا في زيادة من ديننا فاما اذا كمل

فانہ لم یکمل شئ قط الا نقص قال صدقت وعن علقمۃ بن عبد اللہ المزنی قال کنت فی مجلس عمر بن الخطاب فقال عمر
لرجل من القوم کیف سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول قال ان الاسلام بدا جذعا ثم ثنیا ثم رباعیا ثم سدیسا
ثم بازلا قال عمر فما بعد البزول الا النقصان وعن عمر بن الخطاب قال المسلم یتزوج النصرانیۃ ولا تتزوج المسلمۃ النصرانی
اخرج مسلم عن بریدۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتوضا عند کل صلوٰۃ فلما کان یوم الفتح توضا ومسح
علی خفیہ وصلی الصلوات بوضوء واحد فقال لہ عمر یا رسول اللہ انک فعلت شیئا لم تکن تفعلہ قال انی عمدا فعلتہ یا عمر
وعن علی انہ قرأ وارجلکم قال عاد الی الغسل وعن ابن مسعود انہ قرأ وامسحوا برؤسکم وارجلکم بالنصب وعن عروۃ انہ
کان یقرأ وارجلکم یقول رجع الامر الی الغسل وعن ابی عبد الرحمن السلمی قال قرأ الحسن والحسین وارجلکم الی الکعبین فسمع
علی ذلک وکان یقضی بین الناس فقال وارجلکم ہذا من المقدم والمؤخر من الکلام وعن الاعمش قال کانوا یقرؤنہا
برؤسکم وارجلکم بالخفض وکانوا یغسلون وعن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال اجتمع اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فی غسل القدمین وعن الحکم قال مضت السنۃ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والمسلمین بغسل القدمین وعن انس قال
نزل القران بالمسح والسنۃ بالغسل قلت خالفہم ابن عباس فقال بالمسح وکان عملہ علی الغسل عن ابن عباس قال ابی الناس
الا الغسل ولا اجد فی کتاب اللہ الا المسح وعن ابن عباس قال الوضوء غسلتان ومسحتان وعن ابن عباس قال افترض اللہ
غسلتین ومسحتین الا ترى انہ ذکر التیمم فجعل مکان الغسلتین مسحتین وترک المسحتین واخرج البخاری عن عائشۃ قالت سقطت
قلادۃ لی بالبیداء ونحن داخلون المدینۃ فاناخ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ونزل فثنی راسہ فی حجری راقدا و
اقبل ابو بکر فلکزنی لکزۃ شدیدۃ وقال حبست الناس فی قلادۃ فبی الموت لمکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وان النبی صلی اللہ علیہ وسلم استیقظ وحضرت الصبح فالتمس الماء فلم یجد فنزلت ہذہ الایۃ یا ایہا الذین امنوا اذا
قمتم الی الصلوٰۃ فاغسلوا وجوہکم الایۃ فقال اسید بن الحضیر لقد بارک اللہ للناس فیکم یا آل ابی بکر ذکر عکرمۃ
فی حدیث طویل ان رجلین من المسلمین قتلا رجلین کان بین قومہما وبین النبی صلی اللہ علیہ وسلم مواعدۃ[١] فقدم قومہما
علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم یطلبون عقلہما[٢] فانطلق النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومعہ ابو بکر وعمر وعثمان وعلی
وطلحۃ والزبیر وعبد الرحمن بن عوف حتی دخلوا علی بنی النضیر یستعینوہم فی عقلہما فقالوا نعم فاجتمعت یہود لقتل
النبی صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ فاعتلوا لہ بصنعۃ الطعام فاتاہ جبریل بالذی اجتمعت لہ یہود من الغدر فخرج
ثم دعا علیا فقال لا تبرح مکانک ہذا فمن مر بک من اصحابی فسألک عنی فقل توجہ الی المدینۃ فادرکوہ فجعلوا
یمرون علی علی فیقول لہم الذی امرہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم حتی اتی علیہ آخرہم ثم تبعہم ففی ذلک نزلت اذ ہم
قوم ان یبسطوا الیکم ایدیہم حتی ولا تزال تطلع علی خائنۃ منہم وعن مسروق قال قلت لعمر بن الخطاب
ارایت الرشوۃ فی الحکم من السحت[٣] ہی قال لا ولکن کفر انما السحت ان یکون للرجل عند السلطان جاہ ومنزلۃ ویکون
للآخر الی السلطان حاجۃ فلا یقضی حاجتہ حتی یہدی الیہ ہدیۃ وعن عمر قال بابان من السحت یاکلہما الناس الرشا فی
الحکم ومہر الزانیۃ عن لیث قال تقدم الی عمر بن الخطاب خصمان فاقامہما ثم عادا فاقامہما ثم عادا ففصل بینہما فقیل لہ

[١] صلح
[٢] دیتہما
[٣] الحرام

في ذلك فقال لقد نأ اسلي فوجدت لأحدهما ألم أجده لصاحبه فكرهت أن أفصل بينهما على ذلك ثم عادا فوجدت لبعض ذلك فكرهت ثم عادا وقد ذهب ذلك ففصلت بينهما عن عياض أن عمر أمر أبا موسى الأشعري أن يرفع إليه ما أخذ وما أعطى في أديم واحد وكان له كاتب نصراني فرفع إليه ذلك فعجب عمر وقال إن هذا لحفيظ هل أنت قارئ لنا كتابا في المسجد جاء من الشام فقال إنه لا يستطيع أن يدخل المسجد فقال عمر أجنب هو قال لا بل نصراني قال فانتهرني وضرب فخذي ثم قال أخرجوه ثم قرأ لا تتخذوا اليهود والنصارى أولياء الآية عن قتادة قال أنزل الله هذه الآية وقد علم أنه سيرتد مرتدون من الناس فلما قبض الله نبيه ارتد عامة العرب عن الإسلام إلا ثلاثة مساجد أهل المدينة وأهل مكة وأهل الجواثا من عبد القيس قال الذين ارتدوا نصلي الصلاة ولا نزكي والله لا تغصب أموالنا فكلم أبو بكر في ذلك ليتجاوز عنهم وقيل له إنهم لو قد فقهوا أدوا الزكاة فقال والله لا أفرق بين شيء جمعه الله ولو منعوني عقالا مما فرض الله ورسوله لقاتلتهم عليه فبعث الله عصائب مع أبي بكر فقاتلوا حتى قتلوا وأقروا بالماعون وهو الزكاة قال قتادة فكنا نتحدث أن هذه الآية في أبي بكر وأصحابه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه إلى آخر الآية وعن الضحاك قال أبو بكر وأصحابه لما ارتد من ارتد من العرب عن الإسلام جاهدهم أبو بكر بأصحابه حتى ردهم إلى الإسلام عن الحسن في قوله فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه قال هم الذين قاتلوا أهل الردة من العرب بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبو بكر وأصحابه عن القاسم بن مخيمرة قال أتيت عمر فرحب بي ثم تلا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه ثم ضرب على منكبي وقال أحلف بالله إنهم لمنكم أهل اليمن ثلاثا عن أبي موسى الأشعري قال تليت عند النبي صلى الله عليه وسلم فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه قال هم قوم من أهل اليمن ثم من كندة ثم من السكون ثم من تجيب فقير گويد اين امر واقع شد وقتال مرتدين بهذا دال بر تحقق كشيت عن عمر بن الخطاب قال إني أحلف لا أعطي أقواما ثم يبدو لي أن أعطيهم فأطعم عشرة مساكين صاعا صاعا من شعير أو صاعا من تمر أو نصف صاع من قمح وعن عائشة كان أبو بكر إذا حلف لم يحنث حتى نزلت آية الكفارة فكان بعد ذلك يقول لا أحلف على يمين فأرى غيرها خيرا منها إلا أتيت الذي هو خير وقبلت رخصة الله وأخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب أنه قال اللهم بين لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت التي في البقرة يسألونك عن الخمر والميسر قل فيهما إثم كبير الآية فدعي عمر فقرئت عليه ثم قال اللهم بين لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت التي في النساء يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلاة وأنتم سكارى فدعي عمر فقرئت عليه ثم قال اللهم بين لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت التي في المائدة إنما يريد الشيطان أن يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر إلى قوله فهل أنتم منتهون فدعي عمر فقرئت عليه فقال انتهينا انتهينا وأخرج النسائي عن عبد الرحمن بن الحارث قال سمعت عثمان رضي الله عنه يقول اجتنبوا الخمر فإنها أم الخبائث إنه كان رجل ممن خلا قبلكم يتعبد فعلقته امرأة غوية فأرسلت إليه جاريتها فقالت له إنا ندعوك للشهادة فانطلق مع جاريتها فطفقت كلما دخل بابا أغلقته دونه حتى أفضى إلى امرأة وضيئة عندها غلام وباطية خمر فقالت إني والله ما دعوتك للشهادة ولكن دعوتك لتقع علي أو تشرب من هذا الخمر كأسا أو تقتل هذا الغلام قال فاسقيني من هذا الخمر كأسا فسقته كأسا قال زيدوني فلم يرم حتى وقع عليها وقتل النفس فاجتنبوا الخمر فإنها والله لا يجتمع الإيمان وإدمان الخمر إلا ليوشك أن يخرج أحدهما صاحبه عن ابن عباس

ان الشراب كانوا يضربون على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالايدي والنعال والعصي حتى توفي رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر لو فرضنا لهم حدا فتوخى نحو ما كانوا يضربون في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان
ابو بكر جلدهم اربعين حتى توفي ثم كان عمر من بعده يجلدهم كذالك اربعين حتى اتي برجل من المهاجرين الاولين و
قد شرب فامر به ان يجلد فقال لم تجلدني بيني وبينك كتاب الله قال وفي اي كتاب الله تجد ان لا اجلدك فقال
ان الله يقول في كتابه ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا فانا من الذين امنوا وعملوا الصالحات ثم
اتقوا واحسنوا شهدت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرا واحدا والخندق والمشاهد فقال عمر الا تردون عليه فقال
ابن عباس هؤلاء الايات نزلت عذرا للماضين وحجة على الباقين عذرا للماضين لانهم لقوا الله قبل ان تحرم عليهم الخمر وحجة
على الباقين لان الله يقول انما الخمر والميسر والانصاب والازلام حتى بلغ الآية الاخرى وكان من الذين امنوا
وعملوا الصالحات ثم اتقوا واحسنوا فان الله قد نهى ان نشرب الخمر فقال عمر فماذا ترون فقال علي بن ابي طالب نرى انه
اذا شرب سكر واذا سكر هذى واذا هذى افترى وعلى المفتري ثمانون جلدة فامر عمر فجلد ثمانين وعن الحكم في آية
جزاء الصيد ان عمر كتب ان يحكم عليه في الخطاء والعمد عن ميمون بن مهران ان اعرابيا اتى ابا بكر قال قتلت صيدا
وانا محرم فما ترى علي من الجزاء فقال ابو بكر لابي بن كعب وهو جالس عنده ما ترى فيها فقال الاعرابي اتيتك
وانت خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم اسألك فاذا انت تسأل غيرك قال ابو بكر وما تنكر يقول الله يحكم به ذوا عدل
منكم فشاورت صاحبي حتى اذا اتفق على شيء امرناك به عن بكر بن عبد الله المزني قال كان رجلان محرمين فحاش احدهما
ظبيا فقتله الاخر فاتيا عمر وعنده عبد الرحمن بن عوف فقال له عمر وما ترى قال شاة قال وانا ارى ذلك اذهبا فاهديا شاة
فلما مضيا قال احدهما لصاحبه ما ادري امير المؤمنين ما يقول حتى يسأل صاحبه فسمعها عمر فردهما واقبل على القائل ضربا
بالدرة قال تقتلون الصيد وانتم حرم وتغمصون الفتيا ان الله تعالى يقول يحكم به ذوا عدل منكم ثم قال ان الله
لم يرض بعمر وحده فاستعنت بصاحبي هذا عن ابن عباس قال خطب ابو بكر الناس وقال احل لكم صيد البحر وطعامه قال وطعامه
ما قذف به وعن انس عن ابي بكر الصديق في الآية قال صيده ما حويت عليه وطعامه ما لفظه اليك عن ابي هريرة قال قدمت
البحرين فسألني اهل البحرين عما يقذف البحر من السمك فقلت لهم كلوا فلما رجعت سألت عمر بن الخطاب عن ذلك فقال بم افتيتهم
قلت افتيتهم ان يأكلوا قال لو افتيتهم بغير ذلك لعلوتك بالدرة ثم قال احل لكم صيد البحر فصيده ما صيد منه وطعامه ما قذف
وعن الحارث بن نوفل قال حج عثمان بن عفان فاتي بلحم صيد صاده حلال فاكل منه عثمان ولم يأكل علي فقال عثمان والله
ما صدنا ولا امرنا ولا اشرنا فقال علي وحرم عليكم صيد البر ما دمتم حرما فقير گويد عفي عنه صيد گاهي اطلاق كرده ميشود بمعنى
مصدر صاد يصيد و گاهي اطلاق كرده ميشود بمعنى حيواني كه صيد كرده شد ولكل وجهة هو موليها عن الحسن ان عمر بن الخطاب
لم يكن يرى بأسا بلحم الصيد للمحرم اذا صيد لغيره وكرهه علي بن ابي طالب عن الحسن ان ابا بكر الصديق حين حضرته الوفاة قال
الم تر ان الله ذكر آية الرجاء عند آية الشدة وآية الشدة عند آية الرجاء ليكون المؤمن راغبا راهبا لا يتمنى على الله غير الحق ولا يلقي بيده
الى التهلكة وعن ابي هريرة قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو غضبان محمار وجهه حتى جلس على المنبر فقام اليه

رجل فقال این ابی قال فی النار فقام آخر فقال من ابی قال ابوک فلان فقام عمر بن الخطاب فقال رضینا بالله ربا وبالاسلام
دینا وبمحمد نبیا وبالقرآن اماما یا رسول الله حدیث عهد بالجاهلیة والشرک والله اعلم من ابونا فسکن غضبه ونزلت هذه الآیة
یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَسْئَلُوْا عَنْ اَشْیَآءَ عن قیس قال قام ابوبکر فحمد الله واثنی علیه وقال یا ایها الناس انکم تقرؤن
هذه الآیة یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا عَلَیْکُمْ اَنْفُسَکُمْ لَا یَضُرُّکُمْ مَّنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَیْتُمْ وانکم تضعونها علی غیر موضعها وانی سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الناس اذا رأوا المنکر ولم یغیروه اوشک ان یعمهم الله بعقاب عن ابی ذر قال قلت للنبی
صلی الله علیه وسلم بابی انت وامی یا رسول الله قمت اللیلة بآیة من القرآن ومعک قرآن لو فعل هذا بعضنا وجدنا علیه قال
دعوت لامتی قال فماذا اجبت قال اجبت بالذی لو اطلع کثیر منهم لترکوا الصلوٰة قال افلا ابشر الناس قال عمر یا رسول الله
انک ان تبعث الی الناس بهذا اتکلوا عن العبادة فناداه ان ارجع فرجع وتلا الآیة التی تلو اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ
عِبَادُکَ وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ ۝ قال الله تعالی وَلَا تَطْرُدِ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیْدُوْنَ
وَجْهَهٗ مَا عَلَیْکَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَیْءٍ وَّمَا مِنْ حِسَابِکَ عَلَیْهِمْ مِّنْ شَیْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُوْنَ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ
وقال سبحانه اَوَمَنْ کَانَ مَیْتًا فَاَحْیَیْنٰهُ وَجَعَلْنَا لَهٗ نُوْرًا یَّمْشِیْ بِهٖ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَّثَلُهٗ فِی الظُّلُمٰتِ
لَیْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِلْکٰفِرِیْنَ مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝ وَکَذٰلِکَ جَعَلْنَا فِیْ کُلِّ قَرْیَةٍ اَکٰبِرَ مُجْرِمِیْهَا
لِیَمْکُرُوْا فِیْهَا وَمَا یَمْکُرُوْنَ اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ وَمَا یَشْعُرُوْنَ ۝ وَاِذَا جَآءَتْهُمْ اٰیَةٌ قَالُوْا لَنْ نُّؤْمِنَ حَتّٰی نُؤْتٰی
مِثْلَ مَآ اُوْتِیَ رُسُلُ اللّٰهِ اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ سَیُصِیْبُ الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا صَغَارٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَعَذَابٌ
شَدِیْدٌۢ بِمَا کَانُوْا یَمْکُرُوْنَ ۝ فَمَنْ یُّرِدِ اللّٰهُ اَنْ یَّهْدِیَهٗ یَشْرَحْ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ وَمَنْ یُّرِدْ
اَنْ یُّضِلَّهٗ یَجْعَلْ صَدْرَهٗ ضَیِّقًا حَرَجًا کَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَآءِ کَذٰلِکَ یَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِیْنَ
لَا یُؤْمِنُوْنَ ۝ وَهٰذَا صِرَاطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیْمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ یَّذَّکَّرُوْنَ ۝ لَهُمْ دَارُ السَّلٰمِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِیُّهُمْ بِمَا
کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝ خدای عزوجل در سورهٔ انعام سه آیه نازل فرمود متضمن تفضیل سه فرقه از مهاجرین اولین فرقهٔ اولی جماعه از اذکیاء صحابه
که در اول مبعث آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایمان آورده بودند وبه بهادت علوم اجمالیه که در صدور ایشان موجود بود تصدیق نمودند
واز آنجماعه است عثمان بن عفان وسرور فرق ایشان صدیق اکبر است که ترک عبادت اصنام واثبات توحید واجتناب از زنا و
نفرت از خمر وسائر قبائح در جبلت او مفطور بود وخوابها بسیار که دلالت بر رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مینمود دیده لاجرم مجرد
دعوت ایمان آورد ومحتاج بتکرار دعوت یا اظهار معجزات بانواع محاجات نشد خدا تعالی تعریض بحال ایشان بلکه بحال سرور فرق
ایشان میفرماید ومقابله می نهد درمیان ایشان ودرمیان جماعه از کفار که درطرف مقابل ایشان افتاده اند مانند مقابلهٔ نور
با ظلمت وروز با شب قال الله تعالی فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام فرقهٔ ثانیه جماعه که عمری در کفر وعداوت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسر بردند وزمانی دراز در موت معنوی که عبارت از انکار پیغامبر است صلی الله علیه وسلم بعد
بعثت او گرفتار بودند باز توفیق الهی دستگیری ایشان نمود وایشان را حیات معنوی عطا فرمود وعمدهٔ زمرهٔ مسلمانان ساخت مثل
حمزة بن عبد المطلب وعمر بن الخطاب وسرور فرق ایشان عمر بن الخطاب است خدا تعالی بحال ایشان تعریض میفرماید بلکه بحال سرور فرق ایشان

و مقابله می نهد در میان ایشان و در میان مُصّرین که بر کفر بودند و بر کفر گذشتند مانند ابو جهل و اضراب او فرقهٔ ثالثه ضعفای مسلمین از موالی
قریش و امثال ایشان که رؤسای قریش را الله تعالی مجالست ایشان استنکاف و کراهت تمام بود و در باب ایشان نازل شد ولا تطرد الذین یدعون
ربهم الآیة باید دانست که حقیقت تعریض تمام نمی شود تا آنکه قرائن بسیار قالیه و حالیه بر شخص واحد منطبق شود والا غیر و منفعت از عام
یا مطلق پے بآن خاص توان برد پس اول قرینه آن است که سورهٔ انعام دفعةً نازل شد در مکه باجماع مفسرین قریب باسلام حضرت
عمر رضی الله عنه و صدیق اکبر رضی الله عنه پیش از ان بمدت دراز مسلمان شده بود پس لفظ او من کان میتاً و من یرد الله
ان یهدیه یشرح صدره للاسلام مستنا ول نیست متاخرین مهاجرین را و نه انصار را و نه من تبعهم باحسان را همان پنجاه شصت کس که
در وقت نزول آیات مسلمان بودند مراد توانند شد لا غیر و ثانیاً آنکه من کان میتاً دلالت میکند بر آنکه زمانی دراز از بعثت پیغامبر گذشته
باشد و آن عزیز مشار الیه ایمان نیاورد و بعد از ان ایمان آورد و قدم راسخ زد در اسلام و در مسلکی محکم و توسلی وثیق است تا
او را در مقابله اکابر مجرمیها توان سنجید و من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره بر وجه اتم در ان صورت متحقق تواند بود که شخص از ته
دل خود بغیر تکرار دعوت و بغیر مخاصمت ایمان آورده باشد و شکوک و شبهات لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله و
امثال آن گرد خاطر او نگردد و در شرائع باکمل وجوه از خود بخود بفهمد باین قرینه تقلیل شرکاء جداً لازم آمد ثالثاً خدا تعالی میفرماید
و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس و این دلالت بران میکند که هم مهتدی است و هم هادی و بسبب او نفع عظیم بمسلمانان عائد شود
و آن منحصر است ازین فریق در ذات عمر بن الخطاب رضی الله عنه کما لا یخفی رابعاً عدیل میساز د این مرد مشار الیه را با کابر مجرمیها
و قد قال النبی صلی الله علیه و سلم لاتی جهل حین قتل مات الیوم فرعون هذه الامة و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کرده بود
که اللهم اید هذا الدین باحب هذین الرجلین الیک عمر بن الخطاب او عمرو بن هشام پس دعای آنجناب در حق عمر بن الخطاب مستجاب شد چون اینهمه قراین
جمع آمد ذهن سبقت نمود بشیخین در اول نظر باز باید دانست که خدا تعالی یکی را بشرح صدر للاسلام که حقیقت صدیقیت است ستایش
و دیگری را بحیات معنوی و نوری که در میان مردمان اثر آن افتد که حقیقت خلافت خاصه و حقیقت محدثیت است وصف میکند
باز ایشان را جمیعاً وعده دار السلام میدهد و صراط مستقیم برای ایشان اثبات میفرماید و هو ولیهم میگوید و ناهیک به من الشرف
و اینها صفات خلافت خاصه است او فرقهٔ سوم را می ستاید و میگوید یدعون ربهم بالغداة والعشی بعد از ان تخصیص میفرماید بر اخلاص
ایشان که یریدون وجهه و وعدهٔ مغفرت میدهد کدام فضیلت بهتر ازین فضائل خواهد بود و عن عمر بن الخطاب قال الانعام من
نواجب القرآن قلت فی الدر النثیر الانعام من نجایب القرآن او نواجبه ای افاضل سوره جمع نجیبة والنواجب جمع ناجبة
و عن قیس قال دخل عثمان بن عفان علی عبد الله بن مسعود فقال کیف تجدک قال مردود الی مولای الحق قال الجنة و اخرج
الترمذی عن سعد بن ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه و سلم فی هذه الآیة قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ
عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ فقال النبی صلی الله علیه و سلم اما انها کائنة و لم یات تاویلها بعد فقیر گوید
یعنی یذیق بعضکم بأس بعض در قتال مسلمین وارد شده و آن بود دنی است بعد القضای خمس و ثلثین و در حدیث متواتر ظاهر شد
که عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم بدعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرتفع شد و یذیق بعضکم بأس بعض باقی است قوله ولا تطرد
الذین الآیة اخرج مسلم عن سعد بن ابی وقاص قال کنا مع النبی صلی الله علیه و سلم ستة نفر فقال المشرکون للنبی صلی الله

عليه وسلم أطرد هولاء لا يجترؤن علينا قال كنت أنا وابن مسعود ورجل من هذيل وبلال ورجلان لست أسميهما فوقع في نفس
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما شاء الله ان يقع فحدث نفسه فانزل الله عز وجل ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي
يريدون وجهه عن أبي بكر الصديق انه سئل عن هذه الآية الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم قال ما تقولون قالوا لم
يظلموا قال حملتم الامر على اشده بظلم بشرك الم تسمع الى قول الله ان الشرك لظلم عظيم وعن عمر بن الخطاب
ولم يلبسوا ايمانهم بظلم قال بشرك عن عكرمة قال لما تزوج عمر ام كلثوم بنت علي اجتمع له اصحابه فبركوا له ودعوا له فقال تزوجتها
وما بي حاجة الى النساء ولكني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان كل نسب وسبب ينقطع يوم القيامة الا نسبي وسببي
فاحببت ان يكون بيني وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم سبب عن ابن عباس في قوله أو من كان ميتا فاحييناه قال كان
كافرا ضالا فهديناه وجعلنا له نورا هو القرآن كمن مثله في الظلمات في الكفر والضلالة عن زيد بن اسلم في قوله او من كان ميتا
فاحييناه وجعلنا له نورا يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات قال نزلت في عمر بن الخطاب و ابي جهل بن هشام كانا ميتين في
ضلالتهما فاحيا الله عمر بالاسلام واعزه واقر ابا جهل في ضلالته وموته وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا فقال
اللهم اعز الاسلام بابي جهل بن هشام او بعمر بن الخطاب وعن الحسن مثله عن الضحاك في قوله او من كان ميتا فاحييناه قال
عمر بن الخطاب كمن مثله في الظلمات قال ابو جهل بن هشام وعن ابي سنان او من كان ميتا فاحييناه قال نزلت في عمر بن
الخطاب فقير گويد این آیه تعریض است بحال عمر بن الخطاب و ابو جهل نزدیک جمهور مفسرین عن ابن مسعود قال ان الله نظر
في قلوب العباد فوجد قلب محمد خير القلوب فاصطفاه لنفسه فابتعثه برسالته ثم نظر في قلوب العباد بعد قلب محمد صلى الله
عليه وسلم فوجد قلوب اصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه يقاتلون على دينه فما رأى المسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما رأوه
سيئا فهو عند الله سيئ عن ابي الصلت الثقفي ان عمر بن الخطاب قرأ هذه الآية ومن يرد ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا
بتسكين الراء وقرأها بعض من عنده من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حرجا بالخفض فقال عمر ابغوني رجلا من كنانة واجعلوه
راعيا فاتوا به فقال له عمر يا فتى ما الحرجة فيكم قال الحرجة فينا الشجرة التي تكون بين الاشجار التي لا تصل اليها راعية ولا وحشية
ولا شيء فقال عمر كذلك قلب المنافق لا يصل اليه شيء من الخير وعن علي بن ابي طالب قال لما امر الله نبيه صلى الله عليه وسلم
ان يعرض نفسه على قبائل العرب خرج الى منى وانا معه وابو بكر وكان ابو بكر رجلا نسابة فوقف على منازلهم ومضاربهم بمنى فسلم
عليهم وردوا السلام وكان في القوم مفروق بن عمرو وهاني بن قبيصة والمثنى بن حارثة والنعمان بن شريك وكان اقرب
القوم الى ابي بكر مفروق وقد غلب عليهم بيانا ولسانا فالتفت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له الى ما تدعونا يا اخا قريش
فتقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلس وقام ابو بكر يظله بثوبه فقال النبي صلى الله عليه وسلم ادعوكم الى شهادة ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له واني رسول الله والى ان تؤوني وتنصروني وتمنعوني حتى اؤدي عن الله الذي امرني به فان قريشا قد تظاهرت على
امر الله وكذبت رسوله واعانت الباطل على الحق والله هو الغني الحميد قال له والى ما تدعو ايضا يا اخا قريش فتلا رسول الله
صلى الله عليه وسلم قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الا تشركوا به شيئا الى قوله تتقون قال له مفروق والى ما تدعو
ايضا يا اخا قريش فوالله ما هذا من كلام اهل الارض ولو كان من كلامهم لعرفناه فتلا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله

يأمر بالعدل والاحسان الآية فقال له مفروق دعوت والله يا قريشي الى مكارم الاخلاق ومحاسن الاعمال ولقد افك قوم كذبوك وظاهروا عليك وقال هاني ابن قبيصة قد سمعت مقالتك واستحسنت قولك يا اخا قريش واعجبني ما تكلمت به ثم قال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم لن تلبثوا الا يسيرا حتى يمنحكم الله بلادهم واولادهم يعني ارض فارس وانهار كسرى ويفرشكم بناتهم تسبحون الله وتقدسونه قال له النعمان بن شريك اللهم وانى ذلك لك يا اخا قريش فتلا له رسول الله صلى الله عليه وسلم انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا وداعيا الى الله باذنه وسراجا منيرا الآية ثم نهض رسول الله صلى الله عليه وسلم قابضا على يد ابي بكر عن ابن عباس قال خطبنا عمر فقال ايها الناس سيكون قوم من هذه الامة يكذبون بالرجم ويكذبون بالدجال ويكذبون بطلوع الشمس من مغربها ويكذبون بعذاب القبر ويكذبون بالشفاعة ويكذبون بقوم يخرجون من النار بعد ما امتحشوا قال الله تعالى

وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ ۚ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ ۖ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۚ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۚ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۙ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

مضمون این آیات آنست که حضرت موسی علیه السلام بدرگاه مجیب الدعوات مناجات نمود که اکتب لنا في هذه الدنيا حسنة وفي الآخرة انا هدنا اليك خداوند ابنویس یعنی مقدر کن و در ملکوت قضای ثبوت حسنه نازل گردان و صورت مثالیه ثبوت حسنه در دنیا و آخرت برای امت من مخلوق فرما از جناب رب الارباب خطابش در رسید که یهود در ایک حال نخواهد بود عذابي اصيب به من اشاء ورحمتي وسعت كل شيء از ایشان جمعی باشند که عقوبت دنیا بدیشان رسد کما قال عز من قائل وقضينا الى بني اسرائيل في الكتاب لتفسدن في الارض مرتين الآية وجمعی باشند که رحمت الهی بایشان رسد کما قال عز من قائل اذكروا نعمة الله عليكم اذ جعل فيكم انبياء وجعلكم ملوكا وآتاكم ما لم يؤت احدا من العالمين فساكتبها للذين يتقون الخ خواهم نوشت حسنه دنیا و آخرت را در زمان آینده برای جمعی که صفت ایشان اینست که متقیان باشند و ادای زکوة می‌نمایند و بآیات ما ایمان می‌آرند ازینجا مفهوم گشت که در زمان آینده پیدا خواهد شد متصف باین صفات و خدا تعالی حسنه دنیا که عبارت از فتح و نصرت ست و اتساع ارزاق و آنکه ریاست عالم میان ایشان باشد دیگران همه با جزیه و خراج گذار ایشان یا اسیر و بنده در دست ایشان باشند و حسنه آخرت که عبارت از مغفرت است و نجات و رفع درجات هر دو ایشان را بخشد باز خدا تعالی ارشاد میفرماید که امت موعوده تابعان نبی امی اند آن موعود برایشان رسید آمد و آن حسنه دنیا و آخرت برای ایشان نوشتیم یعنی در ملکوت قضای آن مصمم نمودیم آنانکه پیروی نبی امی میکنند ایمان آورند باو و تقویت دادند او را و یاری نمودند و پیروی نوری که همراه او نازل شد یعنی پیروی قرآن کردند ایشان اند رستکار و صفت نبی امی آن است که می‌یابند نعت او در توریت و انجیل یهود در توریت خواندند و نصاری در انجیل و بر سایر امم نیز حجت ثابت شد از جهت ظهور معجزات موسی و عیسی علیهما السلام و ثبوت نبوت ایشان و شهرت آن پس چون در دنیا نعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کتب الهیه

مع وجود بعثت وانبیا اثبات الصدق بآن میدادند حجت بر کافه ناس متحقق گشت اگر آنرا معترف نشوند عند الله سند و رجست
واین نعت آنست که پیغمبر باید بکار پسندیده و نهی میکند از ناپسندیده و حلال میگرداند برای ایشان چیزهای پاکیزه را و حرام
می نماید بر ایشان چیزهای ناپاکیزه را و از سر ایشان فرو می آرد بارگران ایشانرا و طوق گردنها را که سابق بر ایشان بود و نیز
شرایع شاقه نسخ پیغمبر باید و ملت حنیفیه سمحه ارشاد میکند و نبوت که باین صفت باشد کمال رحمت الهی است و تمام رأفت
او و درین آیات خدا تعالی یاران پیغمبر را مفلحون فرمود اثبات فلاح پیغمبر باید و مفهوم حسنه دنیا و آخرت را ثابت میکند و شک
نیست که خلفا ایمان آوردند و تقویت نمودند چه در ایام حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چه بعد وفات او پس باتفاق
که بالاتر از ان فضلی متصور نیست متصف باشند و هو المقصود عن عمر بن الخطاب قال اعطیت ناقة فی سبیل الله فاردت ان
اشتری من نسلها فسألت النبی صلی الله علیه وسلم فقال دعها تأتی یوم القیامة هی واولادها جمیعا فی میزانک عن الحسن
قال رأیت عثمان علی المنبر قال یا ایها الناس اتقوا الله فی هذه السرائر فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
والذی نفس محمد بیده ما عمل احد عملا قط سرا الا البسه الله رداء علانیته ان خیرا فخیر وان شرا فشر ثم تلا هذه الآیة وریشا
ولم یقل وریاشا ولباس التقوی ذلک خیر قال السمت الحسن عن الحسن قال دخل عمر علی ابنه عبد الله واذا عندهم لحم فقال
ما هذا اللحم قال اشتهیته قال وکلما اشتهیت شیئا اکلته کفی بالمرء اسرافا ان یأکل کلما اشتهی وعن عمر بن الخطاب قال
ایاکم والبطنة فی الطعام والشراب فانها مفسدة للجسد مورثة للسقم مکسلة عن الصلوة وعلیکم بالقصد فیهما فانه اصلح
للجسد وابعد من السرف وان الله لیبغض الحبر السمین وان الرجل لن یهلک حتی یؤثر شهوته علی دینه وعن ابن المسیب قال
لما طعن عمر قال کعب لو دعا الله عمر لأخر فی اجله فقیل له الیس قد قال الله فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون
فقال کعب وقد قال الله وما یعمر من معمر ولا ینقص من عمره الا فی کتاب فان الله یؤخر ما یشاء وینقص فاذا جاء اجله فلا
یستأخرون ساعة ولا یستقدمون عن ابن ابی ملیکة قال لما طعن عمر جاء کعب فجعل یبکی بالباب یقول والله لو ان امیر المؤمنین
یقسم علی الله ان یؤخره لاخره فدخل ابن عباس فقال یا امیر المؤمنین هذا کعب یقول کذا وکذا قال اذن والله لا اسأله
عن سالم بن عبد الله وابان بن عثمان وزید بن حسن ان عثمان بن عفان اتی برجل قد فجر بغلام من قریش فقال عثمان أحصن
قالوا قد تزوج بامرأة ولم یدخل بها بعد فقال علی لعثمان لو دخل بها لحل علیه الرجم فاما اذ لم یدخل بها فاجلده الحد
فقال ابو ایوب اشهد انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الذی ذکر ابو الحسن فامر به عثمان فجلد مائة عن
ابی بکر الصدیق قال قال موسی علیه السلام یا رب ما لمن عزی الثکلی قال اظله فی ظلی یوم لا ظل الا ظلی عن خالد الربعی
قال قرأت فی کتاب الله المنزل ان عثمان یأتی رافعا یدیه الی الله یقول یا رب قتلنی عبادک المؤمنون عن مسلم بن یسار الجهنی ان عمر
بن الخطاب سئل عن هذه الآیة واذ اخذ ربک من بنی آدم فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عنها فقال ان الله خلق آدم ثم
مسح ظهره بیمینه فاستخرج منه ذریة فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة یعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة فقال خلقت هؤلاء للنار وبعمل
اهل النار یعملون فقال رجل یا رسول الله ففیم العمل فقال ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتی یموت علی عمل من اعمال
اهل الجنة فیدخله به الجنة واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتی یموت علی عمل من اعمال اهل النار فیدخله به النار عن عمر بن الخطاب

انه خطب بالجابية فحمد الله واثنى عليه ثم قال من يهد الله فلا مضل له ومن يضلل الله فلا هادي له فقال له قس بين يديه كلمة بالفارسية فقال عمر لمترجم له ما يقول قال يزعم ان الله لا يضل احدا فقال عمر كذبت يا عدو الله بل الله خلقك وهو اضلك وهو يدخلك النار ان شاء الله تعالى ولولا ان بيننا عقدا لضربت عنقك فتفرق الناس وما يختلفون في القدر واخرج البخاري عن ابن عباس قال قدم عيينة بن حصن بن بدر فنزل على ابن اخيه الحر بن القيس وكان من النفر الذين يدنيهم عمر وكان القراء اصحاب مجالس عمر ومشاورته كهولا كانوا او شبانا فقال عيينة لابن اخيه يا ابن اخي هل لك وجه عند الامير فتستاذن لي فاستاذن لعيينة فاذن له عمر فلما دخل قال يا ابن الخطاب والله ما تعطينا الجزل ولا تحكم بيننا بالعدل فغضب عمر حتى هم ان يوقع به فقال له الحر يا امير المومنين ان الله عز وجل قال لنبيه صلى الله عليه وسلم خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلين وان هذا من الجاهلين والله ما جاوزها عمر حين تلاها عليه وكان وقافا عند كتاب الله عز وجل قال الله تعالى وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً ۖ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ وَاذْكُرُوا إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ فقیر گوید مفسران در معنی این فتنه اختلاف دارند جمعی گویند این فتنه آنست که طائفه از مسلمانان مرتکب معاصی شوند و دیگران از نهی منکر توقف نمایند پس عذاب خدا همه را در گیرد عاصیان بعصیان خود ماخوذ شوند و تارکان نهی از منکر بترک نهی منکر معذب گردند و فیه بحث زیرا که چون هر یکی ماخوذ شد بظلم خود از فعل یا کف معنی صحیح آنست که این فتنه فتنه خلافت است و هی الفتنة التی تموج کموج البحر چون مسلمین متعدد و مجتهد شوند و هر یکی برای طلب خلافت برخیزد افناء نفوس و نهب اموال و غلبه کفار که همیشه در انتهاز این فرصت میباشند بظهور آید و این فتنه شاخها برکشد که هر مسلمانی را رسد از اهل حضر و اهل بوادی چه خامل چه مشهور چه معتزل چه مختلط خدا تعالی از همین قسم فتنه تهویل و تهدید میفرماید و عقب آن ارشاد میکند واذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض یعنی شما مغلوب کفار بودید گرسنه و تشنه خدای تبارک و تعالی از آن حالت بحالت تائید و نصر و اتساع رزق نقل فرمود شکر این نعمت آنست که کاری نکنید که موجب غلبه کفار شود و سبب بر هم خوردن مکاسب ارزاق شما گردد قال الله تعالى إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوا وَّنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّن وَلَايَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا ۚ وَإِنِ اسْتَنصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوا وَّنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ۚ لَّهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنكُمْ ۚ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ فقیر گوید خدای عز و جل درین آیات فضیلت مهاجرین اولین بیان میفرماید در دنیا و آخرت و میگوید که مهاجرین اولین و انصار باهم آنگفار اند و ناصر یکدیگر چون یکی از ایشان بشیء گرفتار آید بر دیگری لازم است قیام بنصرت او و این معامله بالمسلمین

قبر مهاجرین لازم نیست الا چون میان ایشان و میان حربیان تاره حرب مرتفع شود اگرچه بسبب عداوت دنیاوی باشد
انجا لازم هست نصرت ایشان زیراکه کفار با مسلمین کید کرده اند اگر مسلمین بنصرت انها قیام ننمایند غلبه کفر لازم آید و مردمان
از اسلام نکول کنند و ذلک قوله الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض و فساد کبیر بعد ازان فضیلت مهاجرین اولین و انصار بیان
میفرماید والذین آمنوا الآیة و کدام تفضیل بالاتر ازین تفضیل تواند بود بعد ازان مهاجرین متاخر الهجرة را بدلیل والذین آمنوا
منتسب بایشان میگرداند قوله و اولوا الارحام الآیة درینجا اثبات وجوب تناصر مینماید بقرابت رحم و آن با آیات سابق منافات
ندارد و بدین توجیه درین آیات منسوخ نیست و این اصح توجیهات است نزدیک فقیر عفی عنه عن عمر بن الخطاب قال لو وزن ایمان
ابی بکر بایمان اهل الارض لرجح ایمان ابی بکر فقیر گوید روز بدر موافقات عظیمه و فراسات صادقه از شیخین رضی الله عنهما
ظاهر گردید ذکر موسی بن عقبة قصة بدر مفصلا فذکر من فراستهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اشیروا علینا
فی امرنا و مسیرنا فقال ابو بکر انا اعلم الناس بمسافة الارض اخبرنا عدی ان العیر کانت بوادی کذا و کذا فکانا و ایاهم
فرسی رهان الی بدر ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشیروا علی فقال عمر بن الخطاب انها قریش و عزها والله ما ذلت
منذ عزت و لا آمنت منذ کفرت والله لتقاتلنک فتاهب لذلک اهبته و اعدد له عدته و ذکر من فراسة ابی بکر الصدیق
فقال لما طلع المشرکون قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم هذه قریش قد جاءت بخیلائها و فخرها تحاربک و تکذب
رسولک اللهم انی اسألک ما وعدتنی و رسول الله صلی الله علیه وسلم ممسک بعضد ابی بکر یقول اللهم انی اسألک ما وعدتنی
فقال ابو بکر ابشر فوالذی نفسی بیده لینجزن الله ما وعدک فاستنصر المسلمون الله و استغاثوه فاستجاب الله لنبیه صلی الله
علیه وسلم و للمسلمین ثم ذکر انه عج المسلمون الی الله یسألونه النصر حین رأوا القتال قد نشب و رفع رسول الله صلی الله علیه وسلم
یدیه الی الله یسأله النصر و یقول اللهم ان ظهروا علی هذه العصابة ظهر الشرک و لم یقم لک دین و ابو بکر یقول یا رسول الله
والذی نفسی بیده لینصرنک الله و لیبیضن وجهک فانزل الله من الملائکة جندا فی اکتاف العدو فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم قد انزل الله نصره و نزلت الملائکة ابشر یا ابا بکر فانی قد رأیت جبریل معتجرا یقود فرسا بین السماء و الارض فلما
هبط الی الارض جلس علیها فتغیب علی ساعة ثم رأیت علی ثنایاه غبارا و عن علی قال نزل جبریل فی الف من الملائکة عن
میمنة النبی صلی الله علیه وسلم و فیها ابو بکر و نزل میکائیل عن میسرة النبی صلی الله علیه وسلم و انا فی المیسرة و عن
عمر بن الخطاب فی قوله تعالی و من یولهم یومئذ دبره قال لا تغرنکم هذه الآیة فانما کانت یوم بدر و انا فئة لکل مسلم
اخرج مسلم و ابو داود و الترمذی عن عبد الله بن عباس قال حدثنی عمر بن الخطاب قال لما کان یوم بدر نظر النبی صلی الله
علیه وسلم الی اصحابه و هم ثلثمائة و بضعة عشر رجلا و نظر الی المشرکین فاذا هم الف و زیادة فاستقبل نبی الله
القبلة ثم مد یدیه و جعل یهتف بربه مادا یدیه مستقبل القبلة حتی سقط رداؤه فاتاه ابو بکر فاخذ رداءه و القاه علی
منکبیه ثم التزمه من ورائه و قال یا نبی الله کفاک مناشدتک ربک فانه سینجز لک ما وعدک فانزل الله اذ تستغیثون
ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین فلما کان یومئذ و التقوا هزم الله المشرکین فقتل
منهم سبعون رجلا و اسر منهم سبعون رجلا و استشار رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر و عمر و علیا فقال ابو بکر یا

يا رسول الله هولاء بنو العم والعشيرة والاخوان انى ارى ان تاخذ منهم الفدية فيكون ما اخذنا منهم قوة لنا على الكفار وعسى الله
ان يهديهم فيكونوا لنا عضدا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترى يا ابن الخطاب قلت والله ما ارى ما رأى
ابو بكر ولكنى ارى ان تمكنني من فلان قريب عمر فاضرب عنقه وتمكن عليا من عقيل فيضرب عنقه وتمكن حمزة من فلان اخيه
فيضرب عنقه حتى يعلم الله انه ليست في قلوبنا مودة للمشركين هولاء صناديدهم وائمتهم وقادتهم فهوى رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما قال ابو بكر ولم يهو ما قلت واخذ منهم الفداء فلما كان من الغد قال عمر فغدوت الى النبى صلى الله عليه وسلم
فاذا رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر قاعدان يبكيان فقلت يا رسول الله اخبرنى ماذا يبكيك انت وصاحبك فان
وجدت بكاء بكيت وان لم اجد بكاء تباكيت لبكائكما قال النبى صلى الله عليه وسلم ابكى للذى عرض على اصحابك من اخذ الفداء
ثم قال عرض على عذابهم ادنى من هذه الشجرة لشجرة قريبة وانزل الله ما كان لنبى ان يكون له اسرى حتى يثخن
فى الارض الى قوله لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما اخذتم من الفداء ثم احل لهم الغنائم فلما كان يوم احد من العام المقبل
عوقبوا بما صنعوا يوم بدر من اخذهم الفداء فقتل منهم سبعون وفر اصحاب النبى صلى الله عليه وسلم عن النبى صلى الله
عليه وسلم وكسرت رباعيته وهشمت البيضة على رأسه وسال الدم على وجهه فانزل الله اولما اصابتكم مصيبة قد
اصبتم مثليها قلتم انى هذا قل هو من عند انفسكم باخذكم الفداء قال ابن عباس بينما رجل من المسلمين يشتد
فى اثر رجل من المشركين امامه اذ سمع ضربة بالسوط فوقه وصوت الفارس فوقه يقول اقدم حيزوم اذ نظر الى المشرك
امامه خر مستلقيا فنظر اليه فاذا هو قد خطم انفه وشق وجهه لضربة السوط فاخضر ذلك اجمع فجاء الانصارى فحدث ذلك
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدقت وذلك من مدد السماء الثالثة فقتلوا يومئذ سبعين واسروا سبعين وعن عمر
بن الخطاب انه سمع غلاما يدعو اللهم انك تحول بين المرء وقلبه فحل بينى وبين الخطايا فلا اعمل بسوء منها فقال رحمك الله ودعا له
بخير عن مطرف قال قلنا للزبير يا ابا عبد الله ضيعتم الخليفة حتى قتل ثم جئتم تطلبون بدمه قال الزبير انا قرأنا على عهد
رسول الله صلى الله عليه وسلم وابى بكر وعمر وعثمان واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة ولم نكن نحسب انا
اهلها حتى وقعت فينا حيث وقعت وعن قتادة فى الآية قال علم والله ذوو الالباب من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم حين نزلت هذه الآية
انه ستكون فتن وعن الحسن فى الآية نزلت فى على وعثمان وطلحة والزبير وعن الضحاك نزلت فى اصحاب النبى صلى الله عليه وسلم
خاصة وعن السدى اخبرت انهم اصحاب الجمل وعن رفاعة بن رافع ان النبى صلى الله عليه وسلم قال لعمر رضى الله عنه
اجمع لى قومك فجمعهم فلما حضروا باب النبى صلى الله عليه وسلم دخل عمر عليه فقال قد جمعت الآن قومى
فسمع ذلك الانصار فقالوا قد نزل فى قريش الوحى فجاء المستمع والناظر ما يقال لهم فخرج النبى صلى الله عليه وسلم فقام
بين اظهرهم فقال هل فيكم من غيركم قالوا نعم فينا حليفنا وابن اختنا وموالينا قال النبى صلى الله عليه وسلم حليفنا
منا وابن اختنا منا وموالينا منا انتم تسمعون ان اوليائى منكم الا المتقون فان كنتم اولئك فذاك والا فانظروا لا يأتى
الناس بالاعمال يوم القيمة وتأتون بالاثقال فيعرض عنكم وعن عبد الرحمن بن ابى ليلى قال سألت عليا فقلت يا
امير المومنين اخبرنى كيف كان صنيع ابى بكر وعمر فى الخمس نصيبكم فقال اما ابو بكر رحمه الله فلم تكن فى ولايته اخماس وما

وسلم بذل بدفعها اليه فی کل خمس سنة کان خمس السوس وجندیسابور فقال وانا عنده وہذا نصیبکم اہل البیت
من الخمس وقد احل ببعض المسلمین واشتدت حاجتهم فقلت نعم فوثب العباس بن عبد المطلب فقال لا تعرض فی الذی
لنا فقلت السنا احق من ارفق المسلمین وشفع امیر المومنین فقبضه فواللہ ما قبضناه ولا قدرت علیه فی ولایة عثمان ثم
انشا علی یحدث فقال ان اللہ حرم الصدقة علی رسوله فعوضه سهما من الخمس عوضا مما حرم وحرمها علی اہل بیته
خاصة دون امته فضرب لهم مع رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم سهما عوضا مما حرم علیهم ورغب لکم عن غسالة الایدی
لان لکم فی خمس الخمس الغنیکم او یکفیکم وعن علی قال ولانی رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم خمس الخمس فوضعته
مواضعه حیوة رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم وابی بکر وعمر وعن قتادة ان ابا بکر اوصی بالخمس وقال ارضی بما رضی اللہ
لنفسه ثم تلا واعلموا انما غنمتم من شیء فان للہ خمسه وعن حبان بن واسع بن حبان عن اشیاخ من قومه ان رسول اللہ صلی
علیه وسلم عدل صفوف اصحابه یوم بدر ورجع الی العریش فدخل ابو بکر وقد تحقق رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم خفقة وهو
فی العریش ثم انتبه فقال ابشر یا ابا بکر اتاک نصر اللہ هذا جبرئیل اخذ بعنان فرسه یقوده علی ثنایاه النقع وعن ابی
هریرة قال انزل اللہ علی نبیه بمکة سیهزم الجمع ویولون الدبر فقال عمر بن الخطاب یا رسول اللہ ای جمع ذلک قبل بدر فلما کان
یوم بدر وانهزمت قریش نظرت الی رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فی آثارهم مصلتا بالسیف یقول سیهزم الجمع ویولون الدبر
وعن حرام بن معاویة قال کتب الینا عمر بن الخطاب ان لا یجاورنکم خنزیر ولا یرفع فیکم صلیب ولا تاکلوا علی مائدة یشرب
علیها الخمر وادبوا الخیل وامشوا بین الغرضین قال اللہ تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن امن
باللہ والیوم الاخر وجاهد فی سبیل اللہ لا یستوون عند اللہ واللہ لا یهدی القوم الظلمین الذین امنوا و
هاجروا وجاهدوا فی سبیل اللہ باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند اللہ واولئک هم الفائزون یبشرهم
ربهم برحمة منه ورضوان وجنت لهم فیها نعیم مقیم خلدین فیها ابدا ان اللہ عنده اجر عظیم

تفسیر کردیه عفی عنه سبب نزول این آیات آنست که کفار قریش با مهاجران خصوصا با علی مرتضی مفاخرت نمودند که ما آباد میداریم
مسجد حرام را وآشامیدنی میدهیم حاجیان را پس ما بهتر باشیم و مهاجران جواب دادند که ما ایمان آورده‌ایم به پیغامبر و بروز آخر
وهجرت وجهاد نموده‌ایم پس ما بهتریم خدای عز وجل حکم فصل درمیان مشاجره نازل فرمود ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد اللہ
شاهدین علی انفسهم بالکفر اولئک حبطت اعمالهم وفی النار هم خالدون انما یعمر مساجد اللہ من امن باللہ والیوم
الاخر واقام الصلوة واتی الزکوة ولم یخش الا اللہ فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین یعنی عمارت مسجد حرام علی است
انواع اعمال صالحه وشرط قبول عمل صالح ایمان است بخدا و بروز آخر واقامت صلوة وایتاء زکوة ونیک جهت و یکرنگی بودن
در خشیت حق جل وعلا وچون در کفار قریش این صفات مفقود است اعمال ایشان حبط شد وکان لم یکن ماند پس این جماعه را بسبب
آن اعمال فضیلتی حاصل نشد تا بمهاجران چه رسد باز میفرماید که اگر بفرض آن اعمال را حقیقی مید دنیا بود ونیگشت سنجیدن آن
بمقابله هجرت وجهاد خطا است لا یستوون عند اللہ بعد از ان تسجیل وتاکید همین میفرماید که الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا الخ کسانیکه ایمان
آوردند وهجرت کردند وجهاد فی سبیل اللہ باموال وانفس خویش بجا آوردند بزرگترند باعتبار درجه نزدیک خدا تعالی یعنی از

عمارت مسجد حرام و سقایت حاج و سائر اعمال ایشان اند بمطلب رسندگان بشارت میدهد ایشانرا پروردگار ایشان
به بخشایشی از جانب خود و بخوشنودی و به بهشتها که ایشانرا باشد آنجا نعیم دایم جاوید ان آنجا همیشه هر آئینه خدا تعالی
نزدیک اوست اجر بزرگ یعنی بدست اوست هر کرا خواهد عطا فرماید و بر هر عملی که خواهد میدهد از این آیة فضیلت مهاجران مجاهدان
معلوم شد و زیادت آن عمل از سائر اعمال خیر و مآل حال این جماعه شرح مایکون بظهور رسید و هو المقصود قال الله تعالی اِلَّا تَنۡصُرُوۡهُ
فَقَدۡ نَصَرَهُ اللّٰهُ اِذۡ اَخۡرَجَهُ الَّذِیۡنَ كَفَرُوۡا ثَانِیَ اثۡنَیۡنِ اِذۡ هُمَا فِی الۡغَارِ اِذۡ یَقُوۡلُ لِصَاحِبِهٖ لَا تَحۡزَنۡ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا ۚ فَاَنۡزَلَ
اللّٰهُ سَكِیۡنَتَهٗ عَلَیۡهِ وَاَیَّدَهٗ بِجُنُوۡدٍ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِیۡنَ كَفَرُوا السُّفۡلٰی ؕ وَكَلِمَةُ اللّٰهِ هِیَ الۡعُلۡیَا ؕ وَاللّٰهُ عَزِیۡزٌ حَكِیۡمٌ ۝ فقیر گوید عفی
عنه خدا تعالی توبیخ میکند مسلمانانرا که اگر شما نصرت ندهید پیغامبر را از زبان نکرده باشید مگر نفس خود را و هیچ ضرر بامر پیغامبر
نرسیده نیست زیرا که او را خدا تعالی وقتیکه بیرون کردند او را کافران حالانکه دوم دو کس بود وقتیکه آن دو کس در غار بودند وقتی که
میگفت آن یار خود را اندوه مخور هر آئینه خدا تعالی با ماست پس فرود آورد خدا تعالی آرام دل را بر وی و تائید داد او را با لشکرها
که ندیدید شما آنرا یعنی ملائکه را در غزوه بدر و غیر آن نازل فرمود و ساخت خدا تعالی سخن کافران پست تر و سخن خدا تعالی
همان ست بلند تر و خدا غالب با حکمت است اخبار متواتره و اتفاق امت مرحومه حتی اهل تواتر متفق اند دال است بر آنکه آن یار
دیگر ابوبکر صدیق بود و این فضیلت عظیمه است او را و تنویه است بحال او و اشاره جلیه است بسوی قبول آن عمل از وجه آن عمل گردد
اعلی مرتبه عز قبول نمیبود این تشریف و اینقدر تعظیم نمیفرمود و هو المقصود قال الله تعالی وَعَدَ اللّٰهُ الۡمُؤۡمِنِیۡنَ وَالۡمُؤۡمِنٰتِ
جَنّٰتٍ تَجۡرِیۡ مِنۡ تَحۡتِهَا الۡاَنۡهٰرُ خٰلِدِیۡنَ فِیۡهَا وَمَسٰكِنَ طَیِّبَةً فِیۡ جَنّٰتِ عَدۡنٍ ؕ وَرِضۡوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ اَكۡبَرُ ؕ ذٰلِكَ هُوَ الۡفَوۡزُ
الۡعَظِیۡمُ ۝ فقیر گوید عفی عنه خدا تعالی درین آیات حال و مآل منافقان و مؤمنان بیان میفرماید صفت منافقان امر است بمنکر و
نهی از معروف و بخل در حقوق مالیه واجبه و مآل ایشان آنکه بموافقت کفار همیشه در نار باشند و باشد ایشانرا لعنت و عذاب دائمی
بعد از ان تشبیه میدهد ایشانرا با کفار پیشین و انذار مینماید بهمان پاداش که آنجماعه را بوده است و صفت مؤمنان نصرت یکدیگر
دادن در حق و امر بمعروف و نهی از منکر و برپا داشتن نماز و دادن زکوة و فرمانبرداری خدا و رسول او و مآل ایشان آن است
که وعده داده است خدا تعالی بهشتها میرود زیر آن جویها جاوید ان آنجا و خانهای پاکیزه در باغهای جاوید و از همه نعمتها
بزرگتر خوشنودی خدای تبارک و تعالی است و آن ایشانرا باشد شک نیست که خلفا متصف بودند باین اوصاف از جهت اخبار
متواتره که هیچ شبهه در ان نتوان نمود پس باین بشارت فخیمه مبشر باشند و هو المقصود قال الله تعالی وَالسّٰبِقُوۡنَ الۡاَوَّلُوۡنَ
مِنَ الۡمُهٰجِرِیۡنَ وَالۡاَنۡصَارِ وَالَّذِیۡنَ اتَّبَعُوۡهُمۡ بِاِحۡسَانٍ ۙ رَّضِیَ اللّٰهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُوۡا عَنۡهُ وَاَعَدَّ لَهُمۡ جَنّٰتٍ تَجۡرِیۡ
تَحۡتَهَا الۡاَنۡهٰرُ خٰلِدِیۡنَ فِیۡهَاۤ اَبَدًا ؕ ذٰلِكَ الۡفَوۡزُ الۡعَظِیۡمُ ۝ فقیر گوید عفی عنه خدای عز و جل بیان میفرماید درین آیت حسن حال
و مآل اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میگوید پیشینیان نخستینان از مهاجرین و انصار که قبل بدر یا قبل از برگشتن قبله از
بیت المقدس بجانب کعبه و هر دو نزدیک یکدیگر بوده است و آنانکه تابع ایشان شدند به نیکوکاری که هجرت کردند و نصرت داد
راضی شد خدا تعالی از ایشان و راضی شدند ایشان از وی جل شانه و مهیا کرد خدا تعالی برای ایشان بهشت ها میرود زیر
آن جویها جاوید ان آنجا همیشه این ست کامیابی بزرگ درین آیة تشریف عظیم ست صحابه را و اخبار ست بآنکه خدا تعالی

از ایشان راضی شد و ایشان از وی جلشانه راضی شده و نا بیک + من فضیلة قال الله تعالی لقد تاب الله علی النبی
والمهاجرین الذین اتبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ثم تاب علیهم انه
بهم رءوف رحیم لقد کره فقیر گوید این آیه در غزوه تبوک نازل شد که خدایتعالی برحمت بازگشت یعنی تلطف و مهربانی زیاده
از آنچه سابق بود انعام فرمود به پیغامبر و مهاجران و انصار که پیروی او کردند در وقت تنگدستی بعد از آنکه نزدیک بود که کج
شود دل جماعه از ایشان از جهت کمال شدت حال یعنی با وجود آنکه یک طائفه از ایشان از ضعف صبر برگشتند رحمت نمود بر
ایشان هر آینه خدای در حق ایشان مهربان است درین آیه فضیلت عظیمه ست حاضران تبوک را بچند وجه یکی آنکه ایشانرا با پیغامبر در یک
نسق جمع فرمود دوم آنکه نص نمود بر جرم خود برحمت بر ایشان سوم آنکه صبورینا صبور از انجماعه همه صاحب فضل اند والله اعلم
بالصواب قال الله تعالی ما کان لاهل المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله ولا یرغبوا
بانفسهم عن نفسه ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطئون موطئا یغیظ الکفار ولا
ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة
ولا یقطعون وادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون خدای عزوجل لوم میکند متخلفان از غزو
تبوک که لائق نبود ایشانرا که تخلف نمایند این بسبب آنست که نمیرسد بغازیان لشکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشنگی و نه رنجی و
نه گرسنگی در راه خدا و نمی سپرند قدمی که بخشم می آرد کفار را سپردن آن و بدست نمی آرند از کفار هیچ دست بردی یعنی قتل
کنند کفار را یا نهب نمایند اموال ایشانرا یا جرم رسانند بیکی از کفار یا اسیر گیرند بعض ایشانرا هر قسمی که باشد مگر نوشته میشود
برای غازیان بعوض آن عمل نیک هر آینه خدایتعالی ضایع نمیگرداند مزد نیکوکاران را و انفاق نمیکنند هیچ نفقه خورد یا بزرگ
و قطع نمی نمایند هیچ وادی را مگر نوشته میشود عمل خیر برای ایشان آخر کار آنکه جزا دهد ایشانرا خدایتعالی بر بهترین آنچه بعمل
می آوردند درین آیه فضائل جهاد تبوک خصوصا و سائر مجاهدات عموما بصریح ترین وجهی معلوم شد و بالقطع معلوم است که خلفای
کرام از حاضران این وقعه و سائر مشاهد خیر بودند پس این حسنات ایشانرا باشد و هو المقصود اخرج الترمذی عن ابن عباس قال قلت
لعثمان بن عفان ما حملکم علی ان عمدتم الی الانفال وهی من المثانی والی براءة وهی من المئین فقرنتم بینهما ولم تکتبوا سطر
بسم الله الرحمن الرحیم ووضعتموها فی السبع الطوال ما حملکم علی ذلک فقال عثمان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
مما یأتی علیه الزمان وهو ینزل علیه السور ذوات العدد فکان اذا نزل علیه الشیء دعا من کان یکتبه فیقول ضعوا هؤلاء
الآیات فی السورة التی یذکر فیها کذا وکذا وکانت الانفال من اوائل ما نزل بالمدینة وکانت براءة من آخر القرآن
نزولا وکانت قصتها شبیها بقصتها فظننت انها منها فقبض رسول الله صلی الله علیه وسلم ولم یبین لنا فمن اجل ذلک
قرنت بینهما ولم اکتب بینهما سطر بسم الله الرحمن الرحیم ووضعتها فی السبع الطوال وعن عثمان بن عفان قال کانت الانفال وبراءة یدعیان
فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم القرینتین فلذلک جعلتهما فی السبع الطوال وعن ابی عطیة الهمدانی قال کتب عمر بن
الخطاب تعلموا سورة براءة وعلموا نساءکم سورة النور وعن الشعبی ان ابا ذر والزبیر بن العوام سمع احدهما من النبی صلی الله
علیه وسلم انه یقرأ وهو علی المنبر یوم الجمعة فقال لصاحبه متی انزلت هذه الآیة فلما قضی صلوته قال له عمر بن الخطاب لا جمعة

لک فاتی النبی صلے اللہ علیہ وسلم فذکر ذلک لہ فقال صدق عمر وعن ابن عمر ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم استعمل
ابابکر علی الحج ثم ارسل علیا ببراءۃ علی اثرہ ثم حج النبی صلے اللہ علیہ وسلم العام المقبل ثم رجع فتوفی فولی ابوبکر فاستعمل
عمر علی الحج ثم حج ابوبکر عام قابل ثم مات ثم ولی عمر بن الخطاب فاستعمل عبد الرحمن بن عوف علی الحج ثم کان یحج بعد ذلک ہو حتی
مات ثم ولی عثمان فاستعمل عبد الرحمن بن عوف علی الحج ثم کان ہو یحج حتی قتل اخرج الدارمی والنسائی عن جابر ان النبی
صلے اللہ علیہ وسلم بعث ابابکر علی الحج ثم ارسل علیا ببراءۃ یقراہا علی الناس فی مواقف الحج حتی ختمہا وعن عروۃ قال بعث
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابابکر امیرا علی الناس سنۃ تسع وکتب سنن الحج وبعث معہ علی بن ابی طالب بآیات من
براءۃ فامرہ ان یؤذن بمکۃ ومنی وبعرفۃ وبالمشاعر کلہا بانہ برئت ذمۃ اللہ وذمۃ رسولہ من کل مشرک حج بعد العام او طاف
بالبیت عریانا واجل من کان بینہ وبین رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم عہد اربعۃ اشہر وسار علی راحلتہ والناس کلہم یقرأ علیہم
القرآن براءۃ من اللہ ورسولہ وقرأ علیہم یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد الآیۃ فقیر گوید درین قصہ بعض رواۃ را خطا واقع
شدہ است کہ میگویند ابوبکر صدیق را باز گردانید حاصل قصہ آنست کہ ابوبکر صدیق بلا نزاع امیر الحج بود وسورۂ براءۃ اول بدست
ابوبکر صدیق دادہ بودند بعد ازان جبرئیل فرود آمد وامر کرد کہ آنرا بدست حضرت مرتضی باید فرستاد اخرج الترمذی عن انس
قال بعث النبی صلی اللہ علیہ وسلم ببراءۃ مع ابی بکر ثم دعاہ فقال لا ینبغی لاحد ان یبلغ ہذا الا رجل من اہلی فدعا علیا واعطاہ ایاہا وعن
سعد بن ابی وقاص ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعث ابابکر ببراءۃ الی اہل مکۃ ثم بعث علیا علی اثرہ فاخذہا منہ فقال ابوبکر وجد فی نفسہ
فقال النبی صلے اللہ علیہ وسلم یا ابابکر لا یؤدی عنی الا انا او رجل منی اخرج البخاری ومسلم عن ابی ہریرۃ قال بعثنی ابوبکر فی تلک الحجۃ
فی مؤذنین بعثہم یوم النحر یؤذنون بمنی ان لا یحج بعد ہذا العام مشرک ولا یطوف بالبیت عریان ثم اردف النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی بن
ابی طالب فامرہ ان یؤذن ببراءۃ فاذن معنا علی فی اہل منی یوم النحر ببراءۃ ان لا یحج بعد ہذا العام مشرک ولا یطوف بالبیت
عریان واخرج الترمذی وحسنہ والحاکم وصححہ عن ابن عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعث ابابکر وامرہ ان ینادی بہؤلاء
الکلمات ثم اتبعہ علیا وامرہ ان ینادی بہؤلاء الکلمات فانطلقا فحجا فقام علی فی ایام التشریق فنادی ان اللہ بریء
من المشرکین ورسولہ فسیحوا فی الارض اربعۃ اشہر ولا یحجن بعد العام مشرک ولا یطوف بالبیت عریان ولا یدخل الجنۃ
الا مؤمن فکان علی ینادی فاذا عیی قام ابوبکر فنادی بہا عن الحسن انہ سئل عن یوم الحج الاکبر فقال ذاک عام حج
فیہ ابوبکر استخلفہ رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فحج بالناس واجتمع فیہ المسلمون والمشرکون فلذلک سمی الحج الاکبر ووافق
عید الیہود والنصاری وعن عمر بن الخطاب قال الحج الاکبر یوم عرفۃ عن ابن ابی ملیکۃ قال قدم اعرابی فی زمان عمر بن الخطاب
فقال من یقرئنی مما انزل اللہ علی محمد فاقرأہ رجل براءۃ فقال ان اللہ بریء من المشرکین ورسولہ بالجر فقال الاعرابی لقد
بریء اللہ من رسولہ ان یکن اللہ بریء من رسولہ فانا ابرأ منہ فبلغ عمر مقالۃ الاعرابی فدعاہ فقال یا اعرابی اتبرأ من
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال یا امیر المؤمنین انی قدمت المدینۃ ولا علم لی بالقرآن فسالت من یقرئنی
فاقرأنی ہذہ السورۃ براءۃ فقال ان اللہ بریء من المشرکین ورسولہ فقال الاعرابی وانا واللہ ابرأ مما بریء اللہ
منہ فامر عمر بن الخطاب ان لا یقرئ الناس الا عالم باللغۃ وامر ابا الاسود فوضع النحو وعن عمر بن الخطاب سمعت رسول اللہ

صلی الله علیه وسلم یقول من بنی مسجدا یذکر فیه اسم الله بنی الله له بیتا فی الجنة وعن عبد الله بن هشام قال کنا مع النبی
صلی الله علیه وسلم وهو آخذ بید عمر بن الخطاب فقال والله لانت یا رسول الله احب الی من کل شیء الا نفسی فقال النبی صلی الله
علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لئن لقیت لقابل
لاخرجن المشرکین من جزیرة العرب فلما ولی عمر اخرجهم وعن جعفر عن ابیه ان عمر بن الخطاب استشار الناس فی المجوس
فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سنوا بهم سنة اهل الکتاب وعن سعید بن ابی سعید
ان رجلا باع دارا له علی عهد عمر فقال له عمر اخذت ثمنها احفر تحت فراش امرأتک فقال یا امیر المؤمنین ولیس بکنز قال
لیس بکنز ما ادی زکوته وعن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآیة والذین یکنزون الذهب والفضة کبر ذلک علی المسلمین قالوا
ما یستطیع احد منا لولده ما یبقی بعده فقال عمر انا افرج عنکم فانطلق عمر واتبعه ثوبان فاتی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال یا نبی الله قد کبر علی اصحابک هذه الآیة فقال ان الله لم یفرض الزکوة الا لیطیب بها ما بقی من اموالکم وانما فرض
المواریث من مال یبقی بعدکم فکبر عمر ثم قال له النبی صلی الله علیه وسلم الا اخبرک بخیر ما یکنز المرء المرأة الصالحة التی اذا
نظر الیها سرته واذا امرها اطاعته واذا غاب عنها حفظته وعن بریدة قال لما نزلت والذین یکنزون الذهب والفضة الآیة
قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل الیوم فی الکنز ما نزل فقال ابو بکر یا رسول الله او نکنز الیوم قال
لسانا ذاکرا وقلبا شاکرا وزوجة صالحة تعین احدکم علی ایمانه واخرج البخاری ومسلم عن البراء بن عازب قال اشتری
ابو بکر من عازب رحلا بثلاثة عشر درهما فقال لعازب مر البراء فلیحمله الی منزلی فقال لا حتی تحدثنا کیف صنعت حین خرج
رسول الله صلی الله علیه وسلم وانت معه فقال ابو بکر خرجنا فادلجنا فاحثثنا یومنا ولیلتنا حتی اظهرنا وقام قائم الظهیرة و
ضربت ببصری هل اری ظلا نأوی الیه فاذا انا بصخرة فاهویت الیها فاذا بقیة ظلها فسویته لرسول الله صلی الله علیه وسلم وفرشت
له فروة وقلت اضطجع یا رسول الله فاضطجع ثم خرجت انظر هل اری احدا من الطلب فاذا انا براعی غنم فقلت لمن انت یا
غلام فقال لرجل من قریش سماه فعرفته فقلت هل فی غنمک من لبن قال نعم قلت هل انت حالب لی قال نعم قال فامرته
فاعتقل شاة منها ثم امرته فنفض ضرعها فحلب کثبة ثم صببت الماء علی القدح حتی برد اسفله ثم اتیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم فوافیته قد استیقظ فقلت اشرب یا رسول الله فشرب حتی رضیت ثم قلت الم یأن للرحیل فارتحلنا والقوم
یطلبونا فلم یدرکنا منهم الا سراقة بیننا وبینه قدر رمح او رمحین او ثلثة قلت یا رسول الله هذا الطلب قد لحقنا فقال
لا تحزن ان الله معنا حتی اذا دنی فکان بیننا وبینه قدر رمح له فقلت یا رسول الله هذا الطلب قد لحقنا وبکیت قال
لم تبکی قال قلت اما والله لا ابکی علی نفسی ولکن ابکی علیک فدعا علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اللهم اکفناه بما شئت
فساخت قوائم فرسه الی بطنها فی ارض صلد ووثب عنها فقال یا محمد ان هذا عملک فادع الله ان ینجینی مما انا فیه فوالله لاعمین
علی من ورائی من الطلب وهذه کنانتی فخذ منها سهما فانک ستمر بابلی وغنمی فی موضع کذا وکذا فخذ منها حاجتک فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا حاجة لی بها فانطلق فرجع الی اصحابه ومضی رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا معه حتی قدمنا المدینة
فتلقاه الناس فخرجوا فی الطریق علی الاجاجیر واشتد الخدم والصبیان فی الطریق الله اکبر جاء رسول الله صلی الله علیه

وسلم نزل الليلة على بني النجار اخوال عبد المطلب لاكرامهم بذلك فلما اصبح غدا حيث امر وعن ضبة بن محصن قال قلت
لعمر بن الخطاب انت خير من ابي بكر فبكى وقال والله لليلة من ابي بكر ويوم خير من عمر عمر هل لك ان احدثك عن ليلته
ويومه قال قلت نعم يا امير المؤمنين قال اما ليلته فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم هاربا من اهل مكة خرج ليلا فتبعه
ابو بكر فجعل يمشي مرة امامه ومرة خلفه ومرة عن يمينه ومرة عن يساره فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هذا
يا ابا بكر من فعلك قال يا رسول الله اذكر الرصد فاكون امامك واذكر الطلب فاكون خلفك ومرة عن يمينك ومرة عن يسارك
لا آمن عليك قال فمشى رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلته على اطراف اصابعه حتى حفيت رجلاه فلما رآها ابو بكر رضي الله عنه
انها قد حفيت حمله على كاهله وجعل يشتد به حتى اتى به فم الغار فانزله ثم قال له والذي بعثك بالحق لا تدخله حتى ادخله
فان كان فيه شيء نزل بي قبلك فدخل فلم ير شيئا فحمله فادخله وكان في الغار خرق فيه حيات وافاعي فخشي ابو بكر ان
يخرج منهن شيء فيؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فالقمه قدمه فجعلن يضربنه وتلسعه الحيات والافاعي وجعلت دموعه
تنحدر ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له يا ابا بكر لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته الاطمانينة لابي بكر فهذه
ليلته واما يومه فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وارتدت العرب فقال بعضهم نصلي ولا نزكي وقال بعضهم
لا نصلي ولا نزكي فاتيته ولا آلوه نصحا فقلت يا خليفة رسول الله تالف الناس وارفق بهم فقال جبار في الجاهلية خوار
في الاسلام فبماذا اتالفهم بشعر مفتعل او بشعر مفترى قبض النبي صلى الله عليه وسلم وارتفع الوحي فوالله
لو منعوني عقالا مما كانوا يعطون رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلتهم عليه قال فقاتلنا معه فكان والله رشيد الامر
فهذا يومه وعن علي بن ابي طالب قال ان الله ذم الناس كلهم ومدح ابا بكر فقال الا تنصروه فقد نصره
الله اذ اخرجه الذين كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا وعن ابي بكر قال دخلني
اشفاق من الشيء ولا دخلني في الدين وحشة الى احد بعد ليلة الغار فان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين راى اشفاقي عليه
وعلى الدين قال لي هون عليك فان الله قد قضى لهذا الامر بالنصر والتمام وعن انس بن مالك قال لما كانت ليلة الغار
قال ابو بكر يا رسول الله دعني فلادخل قبلك فان كانت حية او شيء كانت بي قبلك قال ادخل فدخل ابو بكر فجعل يلمس
بيديه فكلما راى جحرا قال بثوبه فشقه ثم القمه الجحر حتى فعل ذلك بثوبه اجمع وبقي جحر فوضع عليه عقبه وقال ادخل فلما اصبح
قال له النبي صلى الله عليه وسلم فاين ثوبك يا ابا بكر فاخبره بالذي صنع فرفع النبي صلى الله عليه وسلم يديه وقال اللهم
اجعل ابا بكر معي في درجتي يوم القيمة فاوحى الله اليه ان الله استجاب لك وعن جندب بن سفيان قال لما انطلق ابو بكر مع
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الغار قال له ابو بكر لا تدخل يا رسول الله حتى ادخل استبريه فدخل ابو بكر الغار فاصاب
يده شيء فجعل يمسح الدم عن اصبعه وهو يقول هل انت الا اصبع دميت وفي سبيل الله ما لقيت وعن عمرو بن الحارث
عن ابيه ان ابا بكر الصديق قال ايكم يقرا سورة التوبة قال رجل انا قال اقرا فلما بلغ اذ يقول لصاحبه لا تحزن بكى وقال والله
انا صاحبه وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر اخي وصاحبي في الغار فاعرفوا ذلك له فلو كنت
متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا سدوا كل خوخة في هذا المسجد غير خوخة ابي بكر وعن عبد الله بن الزبير ان النبي صلى الله عليه

وسلم قال لو اتخذت خليلا غير ربي لاتخذت ابا بكر خليلا ولكن اخي وصاحبي في الغار واخرج البخاري عن انس قال
قال اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى المدينة وهو مردف ابا بكر وهو شيخ يعرف والنبي صلى الله عليه وسلم
لا يعرف فكانوا يقولون يا ابا بكر من هذا الغلام بين يديك قال هذا يهديني الى السبيل قال فلما دنا من المدينة نزل في الحرة
وبعث الى الانصار فجاؤا قال فشهدته يوم دخل المدينة فما رايت يوما كان احسن ولا اضوء من يوم دخل علينا
فيه وشهدته يوم مات فما رايت يوما كان اقبح ولا اظلم من يوم مات فيه صلى الله عليه وسلم عن ابن عباس في قوله
تعالى فانزل الله سكينته عليه قال على ابي بكر ان النبي صلى الله عليه وسلم لم تزل السكينة معه وعن حبيب بن
ابي ثابت فانزل الله سكينته عليه قال على ابي بكر فاما النبي صلى الله عليه وسلم فقد كانت عليه سكينة ومن موافقات
عمر رضي الله عنه آية ومنهم من يلمزك في الصدقات اخرج البخاري والنسائي عن ابي سعيد الخدري قال بينا النبي
صلى الله عليه وسلم يقسم قسما اذ جاءه ذو الخويصرة التميمي فقال اعدل يا رسول الله فقال ويلك ومن يعدل اذا لم
اعدل فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله ائذن لي فاضرب عنقه فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعه فان له اصحابا
يحقر احدكم صلوته مع صلوتهم وصيامه مع صيامهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فينظر في قذذه فلا
يوجد فيه شيء ثم ينظر في نصله فلا يوجد قد سبق الفرث والدم آيتهم رجل اسود احدى يديه او قال ثدييه مثل ثدي المرأة
او مثل البضعة تدردر يخرجون على حين فترة من الناس قال فنزلت فيهم ومنهم من يلمزك في الصدقات الآية قال ابو سعيد
اشهد اني سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم واشهد ان عليا حين قتلهم وانا معه جيء بالرجل على النعت
الذي نعت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عمر بن الخطاب انه مر رجل من اهل الكتاب مطروح على باب فقال استكدوني
واخذوا مني الجزية حتى كف بصري فليس احد يعود علي بشيء فقال عمر ما انصفناك اذا ثم قال هذا من الذين قال الله
انما الصدقات للفقراء والمساكين ثم امر له برزق يجري عليه وعن عمر في قوله تعالى انما الصدقات للفقراء قال
هم زمنا اهل الكتاب عن الشعبي قال ليس اليوم يعني تولة والمؤلفة قلوبهم انما كان رجال يتالفهم النبي صلى الله
عليه وسلم على الاسلام فلما ان كان ابو بكر قطع الرشي في الاسلام وعن عبيدة السلماني قال جاء عيينة بن
حصين والاقرع بن حابس الى ابي بكر فقالا يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم عندنا ارض سبخة ليس فيها
كلأ ولا منفعة فان رايت ان تقطعناها لعلنا نحرثها ونزرعها ولعل الله ان ينفع بها فاقطعها اياهما وكتب لهما بذلك
كتابا واشهد لهما فانطلقا الى عمر ليشهداه على ما فيه فلما قرئ على عمر ما في الكتاب تناوله من ايديهما فتفل فيه فمحاه فتذمرا
وقالا له مقالة سيئة فقال عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتالفكما والاسلام يومئذ قليل وان الله قد
اعز الاسلام فاذهبا فاجهدا جهدكما لا ارعى الله عليكما ان رعيتما عن يزيد بن هارون قال خطب ابو بكر الصديق فقال
في خطبته يؤتى بالعبد قد انعم الله عليه وبسط له في رزقه واصح بدنه وقد كفر نعمة ربه فيوقف بين يدي الله تعالى
فيقال له ماذا عملت ليومك هذا وما قدمت لنفسك فلا يجده قدم خيرا فيبكي حتى تنفد الدموع ثم يعير ويخزى بما ضيعه
من طاعة الله فيبكي حتى يسقط حدقاته على وجنتيه وكل واحدة منها فرسخ في فرسخ ثم يعير ويخزى حتى يقول يا رب ابعثني

الى النار واخرجني من مقامي هذا فذلك قوله انه من يحاد الله ورسوله فان له نار جهنم الى قوله العظيم ومن موافقات
عمر رضي الله عنه عن شريح بن عبيد ان رجلا قال لابي الدرداء يا معشر القراء ما بالكم اجبن منا وابخل اذا سئلتم واعظم
لقما اذا اكلتم فاعرض عنه ابو الدرداء ولم يرد عليه شيئا فاخبر بذلك عمر بن الخطاب فانطلق عمر الى الرجل الذي قال
ذلك فقال بثوبه وخنقه وقاده الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال الرجل انما كنا نخوض ونلعب فاوحى الله الى نبيه
صلى الله عليه وسلم ولئن سألتهم ليقولن انما كنا نخوض ونلعب ومن موافقات عمر استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآية اخرج
البخاري عن ابن عباس قال سمعت عمر يقول لما توفي عبد الله بن ابي دعي رسول الله صلى الله عليه وسلم للصلوة عليه
فقام عليه فلما وقف قلت اعلى عدو الله عبد الله بن ابي القائل كذا وكذا اعدد ايامه ورسول الله صلى الله عليه وسلم
يتبسم حتى اذا اكثرت قال يا عمر اخر عني اني خيرت قد قيل لي استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلو اعلم
اني ان زدت على السبعين غفر له لزدت عليها ثم صلى عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ومشى معه حتى قام على قبره حتى فرغ منه فعجبت لي ولجرأتي
على رسول الله صلى الله عليه وسلم والله ورسوله اعلم فوالله ما كان الا يسيرا حتى نزلت هاتان الآيتان ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا
تقم على قبره فما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على منافق بعد حتى قبضه الله عز وجل اخرج البخاري ومسلم عن ابن عمر قال لما توفي عبد الله
بن ابي بن سلول اتى ابنه عبد الله رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله ان يعطيه قميصه ليكفنه فيه فاعطاه ثم سأله ان يصلي عليه فقام
عمر بن الخطاب فاخذ ثوبه فقال يا رسول الله اتصلي عليه وقد نهاك الله ان تصلي على المنافقين قال ان ربي خيرني وقال
استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم وسازيد على السبعين وقال انه منافق فصلى عليه
فانزل الله ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره فترك الصلوة عليهم وعن حبيب بن الشهيد عن عمرو بن عامر الانصاري
ان عمر بن الخطاب قرأ والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار الذين اتبعوهم باحسان فرفع الانصار ولم يلحق الواو
في الذين فقال له زيد بن ثابت والذين فقال عمر الذين فقال زيد امير المؤمنين اعلم فقال ايتوني بابي بن كعب فاتاه
فسأله عن ذلك فقال ابي والذين فقال فنعم اذا فتابع ابيا عن ابي صخر حميد بن زياد قال قلت لمحمد بن كعب القرظي
اخبرني عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وانما اريد الفتن فقال ان الله قد غفر لجميع اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
واوجب لهم الجنة في كتابه محسنهم ومسيئهم قلت له وفي اي موضع اوجب الله لهم الجنة في كتابه قال الا تقرأ والسابقون
الاولون الآية اوجب لجميع اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم الجنة والرضوان وشرط على التابعين شرطا لم يشرطه
فيهم قلت وما اشترط عليهم قال اشترط عليهم ان يتبعوهم باحسان يقول يقتدوا بهم في اعمالهم الحسنة ولم يقتدوا بهم
في غير ذلك قال ابو صخرة فوالله لكأني لم اقرأها قبل ذلك وما عرفت تفسيرها حتى قرأتها على محمد بن كعب وعن ابن عمر في
قوله تعالى وكونوا مع الصادقين قال مع محمد واصحابه وقال سعيد بن جبير مع ابي بكر وعمر وقال الضحاك امروا ان يكونوا مع
ابي بكر وعمر واصحابهما وقال ابن عباس مع علي بن ابي طالب وقال ابو جعفر مع علي بن ابي طالب وعن سفيان قال ليس
في تفسير القرآن اختلاف انما هو كلام جامع يراد به هذا وهذا وعن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب قال اراد عمر بن
الخطاب ان يجمع القرآن فقام في الناس فقال من كان تلقى في زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا من القرآن

فیاتینا به وکانوا کتبوا ذلک فی الصحف والالواح والعسب وکان لایقبل من احد شیئا حتی یشهد به شاهدان فعل هو
یجمع ذلک الیه فقام عثمان بن عفان فقال من کان عنده شیئ من کتاب الله فلیأتنا به وکان لایقبل من ذلک حتی
یشهد به شاهدان فجاء خزیمة بن ثابت فقال انی رایتکم ترکتم آیتین لم تکتبوها فقالوا ما هما قال تلقیت من رسول الله
صلی الله علیه وسلم لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم الی آخر الآیة فقال عثمان وانا اشهد انهما من
عند الله فاین تری ان نجعلهما قال اختم بها آخر ما نزل من القرآن فختمت بها براءة قال الله تعالی الا ان
اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ۝ الذین آمنوا وکانوا یتقون ۝ لهم البشری فی
الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم ۝ فقیر گوید عفی عنه که این آیت
نص است در تفضیل اولیاء الله اولاً بیان حال ایشان میفرماید که لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در آخرت پریشانی
ترسی نباشد از هیچ مخوف ومکروه اند وغمگین نشوند بر هیچ فایت ثانیاً حقیقت ولایت با مصداق آن ذکر میفرماید که الذین آمنوا
وکانوا یتقون پس حقیقت ولایت در انجام متحقق شود که بوصف ایمان حقیقی که شرح آن در سورهٔ انفال مذکور است انما المؤمنون
الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم وبوصف تقوی متصف اند ثالثاً بعض لوازم ولایت ارشاد میفرماید لهم البشری الخ واین
بشارت است بجنت بر السنه رسل صلوات الله وسلامه علیهم واین اعظم انواع بشارة است یا بر رؤیا وفراست صادقه
وان دون اوست اینقدر بوجه عموم از آیة مفهوم شد باقیماند آنکه اولیاء که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین اوصاف
سنیه متصف بودند کیانند اند کے تامل را کار فرماباید شد ولی بدو معنی مستعمل میشود یکی آنکه ولایت بمعنی دوستی ومحبت پس
معنی ولی دوست ودوست داشته شده باشد ودیگر معنی ولایت کارسازی کردن پس معنی ولی کارسازنده وکارساخته
شده باشد مانند لفظ حبیب که بر هر دو شخص اطلاق کرده میشود فاعل ومفعول واگر معنی اول مراد است خدا تعالی میفرماید در حق
صدیق رضی الله عنه وتابعان او که یحبهم ویحبونه واگر معنی ثانی مراد است حق تعالی میفرماید وهو یتولی الصالحین بعد از آن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث متواتره که شبهه را در ان مدخل نباشد این جماعه را بوصف صدیق وشهید ستودند
و بر ایمان وتقوی ایشان گواهی دادند وبشارت عظیمه بهشت بلکه باعلی درجات بهشت دادند وهو المقصود عن الاحنف
قال صلیت خلف عمر الغداة فقرأ بیونس وهود وغیرهما وعن قتادة قوله تعالی ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم
لننظر کیف تعملون قال ذکر لنا ان عمر بن الخطاب قرأ هذه الآیة فقال صدق ربنا ما جعلنا خلائف فی الارض الا لینظر
الی اعمالنا فاروا الله خیرا اعمالکم باللیل والنهار والسر والعلانیة عن ابن عمر ان تمیما الداری سأل عمر بن الخطاب
عن رکوب البحر فامر بتقصیر الصلوة قال یقول الله تعالی هو الذی یسیرکم فی البر والبحر وعن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من عباد الله ناسا یغبطهم الانبیاء والشهداء قیل من هم یا رسول الله قال قوم
تحابوا فی الله من غیر اموال ولا انساب لا یفزعون اذا فزع الناس ولا یحزنون اذا حزنوا ثم تلا رسول الله صلی الله
علیه وسلم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون قال الله تعالی افمن کان علی بینة من ربه
ویتلوه شاهد منه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة اولئک یؤمنون به ومن یکفر به

مِنَ الْاَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهٗ ۚ فَلَا تَكُ فِیْ مِرْیَةٍ مِّنْهُ ۗ اِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا یُؤْمِنُوْنَ ۝ خدای عز وجل در اول کلام تهدید کفار و تغلیظ برایشان مینماید مَنْ كَانَ یُرِیْدُ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا وَزِیْنَتَهَا الآیة بعد از این بیان میکند حال جماعه از مومنین محققین تا فرق در میان ظلمت کفر و نور ایمان روشن شود مانند فرق لیل نسبت نهار و تباعد مشرق نسبت بمغرب و این سنة الله است در تمام قران عظیم غالباً تفاوت درجتین و تباین مرتبتین در هر سورے بیان میفرماید و انما یعرف الشیئ بضده چون نوبت مومنین محققین رسید فرمود اَفَمَنْ كَانَ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّهٖ مفسرین در معنی این کلمه اختلاف داشته اند اما آنچه محقق و منقح است و آنچه بعد تعمق نظر احتمالے غیر آن نمی ایستد آنست که بعض محققین اصول شرایع را پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشهادت دل خود تلقی نموده بودند لهذا عبادت اصنام نکرده سید و قبح خمر و زنا از خود در دل خود می یافتند و تعیین پیغامبرے که دران زمان مبعوث شد بطریق رؤیا و فراست ادراک مینمودند و نفوس ایشان بآن همه مطمئن گشت و عقل ایشان این همه را باور داشت و این علم اجمالے منفوخ در صدور ایشان بینه است از جانب پروردگار تبارک و تعالے بعد ازان قرآن نازل شد و شهادت بران علم اجمالی داد و آن مجمل را مفصل ساخت و آن مظنون را کالمشاهد نمود پس شاهدی که از طرف حق جل و علا اظهار حق بر وجه اکمل نمود قران است و پیش از قران کتاب حضرت موسے علیه السلام بود مقتدای اهل دین و رحمتی از جانب خدا تعالی که مثل این شهادت او امیفرمود جماعه از عظمای صحابه باین وصف متصف بودند ازانجمله صدیق اکبر رضی الله عنه و ابو ذر غفاری و غیر ایشان و حضرت صدیق اکمل آن همه است و اسبق ایشان و از جهت همین مناسبت باطنی توقف نکرد در ایمان آوردن و معجزه نطلبید پس در سیر فرا اهل این آیة است بلکه اغلب رای آنکه تعریض است باو و اشاره است بجانب او والله اعلم اخرج الترمذی عن ابن عباس قال قال ابو بکر یا رسول الله قد شبت قال شیبتنی هود والواقعة والمرسلات وعم یتساءلون واذا الشمس کورت وعن ابی سعید الخدری قال عمر بن الخطاب یا رسول الله اسرع الیک الشیب قال شیبتنی هود واخواتها الواقعة وعم یتساءلون واذا الشمس کورت عن عمر بن الخطاب قال لما استقرت السفینة علی الجودی لبث ما شاء الله ثم انه اُذِنَ له فهبط علی الجبل فدعا الغراب فقال ائتنی بخبر الارض فانحدر الغراب علی الارض وفیها الغرقی من قوم نوح فابطأ علیه فلعنه ودعا الحمامة فوقع علی کف نوح فقال اهبطی فائتینی بخبر الارض فلم یلبث الا قلیلا حتی جاء ینفض ریشه فی منقاره فقال اهبط فقد انبتت الارض قال نوح بارک الله فیک وفی بیت یؤویک وحببک الی الناس لولا ان یغلبک الناس علی نفسک لدعوت الله ان یجعل رأسک من ذهب وعن محمد بن المنکدر ویزید بن خصیفة وصفوان بن سلیم ان خالد بن الولید کتب الی ابی بکر الصدیق انه قد وجد رجلا فی بعض نواحی العرب ینکح کما تنکح المرأة وقامت علیه بذلک البینة فاستشار ابو بکر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علی بن ابی طالب ان هذا ذنب لم یعص الله به امة من الامم الا امة واحدة فصنع الله بها ما قد علمتم اری ان تحرقه بالنار فاجتمع اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم علی ان تحرقوه بالنار فکتب ابو بکر الی خالد ان احرقه بالنار ثم حرقهم ابن الزبیر فی امارته ثم حرقهم هشام بن عبد الملک عن عمر بن الخطاب قال لما نزلت فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَّسَعِیْدٌ قلت یا رسول الله فعلی ما نعمل علی شیئ قد فرغ منه او علی شیئ لم یفرغ منه قال علی شیئ قد فرغ منه وجرت به الاقلام یا عمر

ولكن كل ميسّر لما خلق له عن ابي بكر الصديق قال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سلوا الله العافية فانه لم يعط
احد افضل من معافاة بعد اليقين واياكم والريبة فانه لم يؤت احد اشد من ريبة بعد كفر عن ابي اليسر اتتني امرأة
تبتاع تمرا فقلت ان في البيت تمرا اطيب منه فدخلت معي البيت فاهويت اليها فقبلتها فاتيت ابا بكر فذكرت ذلك له فقال
استر على نفسك وتب ولا تخبر احدا فلم اصبر فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له فقال اخلفت غازيا في
سبيل الله في اهله بمثل هذا حتى تمنى انه لم يكن اسلم الا تلك الساعة حتى ظن انه من اهل النار واطرق رسول الله صلى الله
عليه وسلم طويلا حتى اوحى الله اليه واقم الصلوة طرفي النهار الى قوله للذاكرين قال ابو اليسر فاتيته فقرأها علي فقال
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم الهذا خاصة ام للناس كافة قال بل للناس كافة وعن سليمان التيمي قال ضرب رجل على
كفل امرأة ثم اتى ابا بكر وعمر فسألهما عن كفارة ذلك فقال كل منهما لا ادري ثم اتى النبي صلى الله عليه وسلم فسأله
فقال لا ادري حتى انزل الله واقم الصلوة الاية عن عثمان قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ ثم
قال من توضأ وضوئي هذا ثم قام فصلى صلوة الظهر غفر له ما كان بينه وبين صلوة الصبح ثم صلى العصر غفر له ما كان بينه وبين صلوة الظهر
ثم صلى المغرب غفر له ما كان بينه وبين صلوة العصر ثم صلى العشاء غفر له ما كان بينه وبين صلوة المغرب ثم لعله يبيت يتمرغ ليلته ثم
ان قام فتوضأ وصلى الصبح غفر له ما بينها وبين صلوة العشاء وهن الحسنات يذهبن السيئات قالوا هذه الحسنات فما الباقيات يا عثمان قال
هي لا اله الا الله وسبحان الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله واخرج مالك عن عثمان بن عفان قال لاحدثنكم حديثا لولا انه
في كتاب الله ما حدثتكموه ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من امرء يتوضأ فيحسن الوضوء ثم يصلي الصلوة
الا غفر الله له ما بينه وبين الصلوة الاخرى حتى يصليها قال مالك اراه يريد هذه الاية واقم الصلوة طرفي النهار
وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات قال الله تعالى وقال الملك ائتوني به
استخلصه لنفسي فلما كلمه قال انك اليوم لدينا مكين امين قال اجعلني على خزائن
الارض اني حفيظ عليم فقير گوید مخفی نماند که حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام طلب کرد از
ملک مصر امارت بیت المال را وبیان نمود استحقاق خود را بآن امارت که انی حفیظ علیم پس ازینجا معلوم شد که شرط تصرف
در بیت المال حفظ است از ضیاع واز خیانت خائنین وعلم است بآنکه از کجا باید گرفت وکجا باید صرف نمود وچون تصرف
در بیت المال کار خلیفه است لازم آمد که خلافت خاصه مرضیه وقتی متحقق گردد که خلیفه حافظ وعلیم باشد وآن در لوازم خلافت
خاصه داخل است چنانکه سابق تحریر نمودیم عن خالد بن عرفطة قال كنت جالسا عند عمر اذ اتى برجل من عبد القيس فقال له
عمر انت فلان العبدي قال نعم فضربه بقناة معه فقال الرجل ما لي يا امير المؤمنين قال اجلس فجلس فقرأ عليه
بسم الله الرحمن الرحيم الر تلك ايات الكتاب المبين الى قوله لمن الغافلين فقرأها عليه ثلثا وضربه ثلثا فقال له
الرجل ما لي يا امير المؤمنين فقال انت الذي نسخت كتاب دانيال قال مرني بامرك اتبعه قال انطلق فامحه بالحميم
والصوف ثم لا تقرأه ولا تقرئه احدا من الناس فلئن بلغني عنك انك قرأته او اقرأته احدا من الناس لانهكنك
عقوبة ثم قال له اجلس فجلس بين يديه فقال انطلقت انا فانتسخت كتابا من اهل الكتاب ثم جئت به في اديم فقال لي

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما ہذا الذی فی یدک یا عمر قلت یا رسول اللہ کتابا نسخته لنزداد به علما الی علمنا فغضب رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم حتی احمرت وجنتاہ ثم نودی بالصلوۃ جامعۃ فقالت الانصار اغضب نبیکم السلاح السلاح
فجاؤا حتی احدقوا بمنبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ایہا الناس انی اعطیت جوامع الکلم وخواتیمه واختصر
لی اختصارا ولقد اتیتکم بہا بیضاء نقیۃ فلا تتہوکوا ولا یغرنکم المتہوکون قال عمر فقمت وقلت رضیت باللہ ربا
وبالاسلام دینا وبک رسولا ثم نزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعن ابراہیم النخعی قال کان بالکوفۃ رجل یطلب
کتب دانیال وذلک العصر فجاء فیه کتاب من عمر بن الخطاب ان یرفع الیه فلما قدم علی عمر علاہ بالدرۃ ثم جعل یقرأ
علیه الر تلک ایات الکتب المبین حتی بلغ الغافلین قال فعرفت ما یرید فقلت یا امیر المؤمنین دعنی فواللہ لا ادع عندی
شیئا من تلک الکتب الا حرقته قال فترکه وعن عبد الرحمن بن کعب بن مالک عن ابیه قال سمع عمر رجلا یقرأ ہذا الحرف
لیسجننه حتی حین فقال له عمر من اقرأک ہذا قال ابن مسعود فقال عمر لیسجننه حتی حین ثم کتب الی ابن مسعود
سلام علیک اما بعد فان اللہ انزل القران فجعله قرانا عربیا مبینا وانزله بلغۃ ہذا الحی من قریش فاذا اتاک
کتابی ہذا فاقرئ الناس بلغۃ قریش ولا تقرئہم بلغۃ ہذیل وعن عمر انه استاذن علیه رجل فقال استاذنوا لابن
الاخیار فقال عمر ائذنوا له فلما دخل قال من انت قال فلان بن فلان بن فلان فعد رجالا من اشراف الجاہلیۃ
فقال له عمر انت یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراہیم قال لا قال ذاک ابن الاخیار وانت ابن الاشرار انما تعد
علی خبال اہل النار وعن ابی ہریرۃ قال استعملنی عمر علی البحرین ثم نزعنی وغرمنی اثنی عشر الفا ثم دعانی بعد
الی العمل فابیت فقال لم وقد سال یوسف العمل وکان خیرا منک فقلت ان یوسف نبی بن نبی بن نبی بن نبی وانا
ابن امیمۃ وانا اخاف ان اقول بغیر حلم وان افتی بغیر علم وان یضرب ظہری ویشتم عرضی ویؤخذ مالی وعن عبد اللہ
بن شداد قال سمعت نشیج عمر بن الخطاب وانی لفی آخر الصفوف فی صلوۃ الصبح وہو یقرأ انما اشکو بثی وحزنی
الی اللہ وعن علقمۃ بن وقاص قال صلیت خلف عمر بن الخطاب العشاء فقرأ سورۃ یوسف فلما اتی علی ذکر یوسف
نشج حتی سمعت نشیجه وانا فی مؤخر الصفوف قال اللہ تعالی وان ما نرینک بعض الذی نعدہم او نتوفینک
فانما علیک البلغ وعلینا الحساب ۝ اولم یروا انا نأتی الارض ننقصہا من اطرافہا
واللہ یحکم لا معقب لحکمه وہو سریع الحساب ۝ فقیر گوید ترجمہ آیت آنست کہ اگر بنمائیم ترا بعض آنچہ
وعدہ میدہیم ترا از فتوح وغلبہ اسلام یا قبض روح تو کنیم پیش از فتوح بعض آنچہ وعدہ میدہیم از باب فتوح
وغلبہ اسلام در ہر دو شق ہیچ باک نیست جز این نیست کہ لازم بر تو پیغام رسانیدن است ولازم بر ما حساب است بعد از آن
تسجیل میفرماید کہ مراد وعدہ فتوحات اسلامیہ است آیا نمی بینند کہ ما می آئیم بسوی زمین مشرکان ناقص میگردانیم آنرا
از اطراف آن یعنی در مدینہ ودر قبائل اسلم وغفار وجہینہ ومزینہ ونحو ایشان اسلام در آمد وجمعی مسلمان شدند ودر
شوکت کفر رخنہ عظیمہ پدید آمد واین از مقدمات وارہاصات اوست فقیر گوید درین آیۃ اشارۂ جلیہ است بسوی آنکہ
بعض فتوح اسلام کہ وعدہ بآن رفتہ است در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بظہور خواہد آمد بعد از ان بعد وفات

آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولابد آن مواعید بر دست شخصی از نواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهور خواهد نمود و آن یکی
از لوازم خلافت خاصه است والله اعلم قال الله تعالی لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ ۚ وَالَّذِينَ
لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَ
مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۚ إِنَّمَا
يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۝ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ۝ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ
بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ۝ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا
الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ۝
جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ ۖ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ
مِنْ كُلِّ بَابٍ ۝ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ ۚ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ۝ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ
وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ۙ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ۝
فقیر گوید عفی عنه حق سبحانه تعالی تباین مراتب سعدا و اشقیا بیان میفرماید چنانکه سنت مستمرهٔ اوست تعالی در
جمیع قرآن برای جمعی که قبول کردند دعوت حق را حسنی که کلمه جامعهٔ جمیع خیرات است اثبات مینماید و برای فرقه که قبول
ننمودند دعوت او را عقوبت عظیم ایعاد میکند که لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا الخ باز فرق دیگر بین الفریقین تقریر
میفرماید که آن یک گروه اهل علم است بحقیت کتاب منزل و آن دیگر اعمی باز اشاره میکند که اینجا مراد از علم علمی است که مقرون
با صلاح قوت عامله باشد از آنجهت که تذکر یعنی پند پذیرفتن و بعلم حق متاثر شدن است و آن بدون صحت عمل میسر نیست
از جمله تصحیح عمل چند خصلت را بذکر تخصیص میفرماید وفا بعهد خدا تعالی و رسول او و صله ارحام و وصل جیران و غیر آن و اعظم
آن همه وصل پیغامبر است صلی الله علیه وسلم و ترسیدن از خدای عز و جل و باور داشتن حساب آخرت و صبر بر مشاق طاعات
و تحمل بر شدت مصائب محض بطلب مرضات پروردگار تعالی و اقامت صلوات و انفاق مال فی سبیل الله و حلم نمودن
بمقابله سیئه تیسیر حسنه بجا آوردن باز مآل حال این سعدا بیان میفرماید أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ جَنَّاتُ عَدْنٍ الآیه بعد از ان
ذمائم افعال اشقیا ارشاد مینماید از آنجمله است نقض عهدی که با خدا تعالی بسته اند و قطع ارحام و عقوق آبا و امهات و اشد
از همه عقوق پیغامبر است صلی الله علیه وسلم که مبعوث من عند الله است و منصوب برای هدایت خلق و خدا تعالی طاعت خود را
بطاعت او باز بسته و از آنجمله افساد فی الارض است باز مآل حال آن اشقیا تقریر میفرماید أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ
باز فقیر میگوید که در عد این صفات بخصوصها از میان صفات سعدا تعریض است بکمال جماعهٔ از سابقین مهاجرین که اتصاف
ایشان باین صفات مشهور گشته مثل صدیق اکبر و عمر فاروق و اضراب ایشان که چون ایمان آوردند با نحضرت صلی الله علیه
وسلم و میثاق نصرت و قیام باعلای کلمة الله بستند بر همان بودند و ذرهٔ از ان کوتاهی ننمودند و صله آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و اصحاب او بجا آوردند بوجهی که لسان نبوت باین کلمه نطق فرمود که أَمَنُّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ و خشیت
خدا تعالی و صبر بر ایذای قوم و اکثار صلوة و انفاق بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر فقرای صحابه و حلم در برابر جهل

جاہلان سے علی اکمل الوجہ از ایشان ظہور نمود چنانکہ دفتر و فتر از احوال آن بزرگواران شاہد عدل است بر آن و ہو المقصود عن کنانۃ العدوی قال دخل عثمان بن عفان علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ اخبرنی عن العبد کم معہ من ملک فقال ملک علی یمینک علی حسناتک و ہو امیر علی الذی علی الشمال اذا عملت حسنۃ کتبت عشراً فاذا عملت سیئۃ قال الذی علی الشمال للذی علی الیمین اکتب قال لعلہ یستغفر اللہ ویتوب فاذا قال ثلثاً قال نعم اکتب اراحنا اللہ منہ فبئس القرین ما اقل مراقبتہ للہ واقل استحیاءہ منہ یقول اللہ ما یلفظ من قول الا لدیہ رقیب عتید وملکان من بین یدیک ومن خلفک یقول اللہ لہ معقبات من بین یدیہ ومن خلفہ یحفظونہ من امر اللہ وملک قابض علی ناصیتک فاذا تواضعت للہ رفعک واذا تجبرت علی اللہ قصمک وملکان علی شفتیک لیس یحفظان علیک الا الصلوۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم وملک قائم علی فیک لا یدع ان تدخل الحیۃ فی فیک وملکان علی عینیک فہولاء عشرۃ املاک علی کل بنی آدم ینزلون ملائکۃ اللیل علی ملائکۃ النہار لان ملائکۃ اللیل سوی ملائکۃ النہار فہولاء عشرون ملکا علی کل آدمی وابلیس بالنہار وولدہ باللیل عن ابن جریج فی قولہ ام جعلوا للہ شرکاء خلقوا کخلقہ قال اخبرنی لیث بن ابی سلیمان عن ابی محمد عن حذیفۃ بن الیمان عن ابی بکر اما حفظ حذیفۃ ذلک من النبی صلی اللہ علیہ وسلم مع ابی بکر واما حدثہ ایاہ ابوبکر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الشرک فیکم اخفی من دبیب النمل قال ابوبکر یا رسول اللہ وہل الشرک الا ما عبد من دون اللہ او ما دعی مع اللہ قال ثکلتک امک الشرک فیکم اخفی من دبیب النمل الا اخبرک بقول یذہب صغارہ وکبارہ او قال صغیرہ وکبیرہ قال بلی قال تقول کل یوم ثلث مرات اللہم انی اعوذ بک ان اشرک بک وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم والشرک ان تقول اعطانی اللہ وفلان والند ان تقول لولا فلان قتلنی فلان وعن معقل بن یسار قال انطلقت مع ابی بکر الصدیق الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ابابکر للشرک فیکم اخفی من دبیب النمل فقال ابوبکر وہل الشرک الا من جعل مع اللہ الہاً آخر فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ للشرک اخفی من دبیب النمل الا ادلک علی شیء اذا قلتہ ذہب عنک قلیلہ وکثیرہ قال قل اللہم انی اعوذ بک ان اشرک بک وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم عن مجاہد قال قرأ عمر علی المنبر جنات عدن فقال ایہا الناس ہل تدرون ما جنات عدن قصر فی الجنۃ لہ عشرۃ آلاف باب علی کل باب خمسۃ وعشرون الفاً من الحور العین لا یدخلہ الا نبی او صدیق او شہید وروی نحو ذلک عن عبد اللہ بن عمرو رفعہ وعن ابن مسعود والحسن والضحاک وکعب الاحبار موقوفاً علیہم وایں شاہد عدل است بر نتیجہ تقریر کردیم از تعریض واللہ اعلم عن ابن عمر قال ذکر عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم طوبی فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا ابابکر ہل بلغک ما طوبی قال اللہ ورسولہ اعلم قال طوبی شجرۃ فی الجنۃ لا یعلم طولہا الا اللہ فیسیر الراکب تحت غصن من اغصانہا سبعین خریفاً ورقہا الحلل یقع علیہا الطیر کامثال البخت قال ابوبکر ان ذلک الطیر ناعم فقال انعم منہ من اکلہ وانت منہم یا ابابکر ان شاء اللہ عن عمر بن الخطاب انہ قال وہو یطوف بالبیت اللہم ان کنت کتبت علی شقوۃ او ذنباً فامحہ فانک تمحو ما تشاء وتثبت وعندک ام الکتاب فاجعلہ سعادۃ ومغفرۃ وعن السائب بن ملحان من اہل الشام وکان قد ادرک الصحابۃ قال لما دخل عمر رضی اللہ عنہ الشام حمد اللہ واثنی علیہ ووعظ وذکر وامر بالمعروف ونہی عن المنکر ثم قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قام فینا خطیباً کقیامی فیکم فامر بتقوی اللہ

وصلة الرحم وصلاح ذات البين وقال عليكم بالجماعة فان يد الله على الجماعة وان الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين ابعد لا يخلون
رجل بامرأة فان الشيطان ثالثهما ومن ساءته سيئته وسرته حسنته فهو امارة المسلم المؤمن وامارة المنافق الذي لا تسوءه
سيئته ولا تسره حسنته ان عمل خيرا لم يرج من الله في ذلك ثوابا وان عمل شرا لم يخف من الله في ذلك الشر عقوبة واجملوا
في طلب الدنيا فان الله قد تكفل بارزاقكم وكل ميسر لما خلق له عمله الذي كان عاملا استعينوا الله على اعمالكم فانه يمحو ما يشاء و
يثبت وعنده ام الكتاب صلى الله على نبينا محمد وآله وعليه السلام ورحمة الله السلام عليكم عن الزهري
قال كان عمر بن الخطاب يشتد يدا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فانطلق يوما حتى دنا من رسول الله صلى الله
عليه وسلم وهو يصلي فسمعه وهو يقرأ وما كنت تتلوا من قبله من كتاب حتى بلغ الظالمون وسمعه وهو يقرأ ويقول الذين
كفروا لست مرسلا الى قوله علم الكتاب فانتظره حتى سلم فاسرع في اثره فاسلم قال الله تعالى الم تر كيف
ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين
باذن ربها ويضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت
من فوق الارض ما لها من قرار يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا و
في الآخرة ويضل الله الظالمين ويفعل الله ما يشاء الم تر الى الذين بدلوا نعمت الله كفرا
واحلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها وبئس القرار مفسر گوید عفی عنه خدای تعالی تباین ظلمت کفر و نور ایمان
باسالیب متنوعه بیان میفرماید از انجمله میگوید صفت کلمه حق و دین اسلام که بحکم الهی از فوق سبع سموات مستصحب
الهامات و تقریبات ملکوت در ارض نازل شد و انجا شیوع تمام پیدا نمود و اکثر اقالیم صالحه معتدله را در گرفت مانند
صفت درخت پاک نافع میوه دار است که بیخش در زمین محکم است و شاخهاش بجانب آسمان سر بالا کشیده و صفت
کلمه ناپاک که عبارت از شرک و یهودیت و نصرانیت و مجوسیت محرفه متغیره است بحکم الهی و وحی ربانی محکم الاساس
نگشته و ملکوت در تائید آن کوشش ننمودند بلکه بسبب شبهات واهیه ناشیه از صدور بنی آدم و مساعی ایشان بکسب آن
شبهات صورت گرفت و در اندک زمانی بعنایت الهی به بعثت رسل و اشاعت دین ایشان برهم خورد مانند درخت ناپاک
غیر نافع که برکنده شد از بالای زمین بغیر آنکه محتاج بکافتن زمین شوند و از زیر زمین آن بیخ را برآرند بعد از ان
او سبحانه بیان میفرماید حال جماعه از رؤسای مسلمین و ائمه ایشان که بکلمه حق آویختند و بنصرت آن کمر بسته اند و بر دست
ایشان اشاعت آن واقع شود و حال گروهی از رؤسای کفار که در ترویج کلمه باطل سعی مینمایند در فرقه اولی را تثبیت
بسبب این قول ثابت و آن کلمه حق اثبات میفرماید در حیات دنیا بنصرت تائید و غلبه بر سائر امم و در آخرت بنجات و رفع
درجات و سابقیت در دخول جنت و رؤسای کفار را مبتلا به نعمت ایزدی بکفران و سوق قوم خویش بدار البوار می نکوهد
فقیر میگوید این کلمه ایست مجمل چون مهاجرین اولین بسبب اند بقول ثابت در دنیا و آخرت سرآمد اهل نجات گشتند
و ملت حقه بسبب ایشان رواج کلی یافت و عاقبت قریش در مقابل ایشان گرفتار نکال و وبال گشتند آن مجمل مفصل
گشت و آن معنی صورت گرفت و تفصیلت آن جمع کالشمس فی رابعة النهار هویدا گردید و هو المقصود باقیماند آنکه در

حدیثِ صحیح تفسیرِ این آیت واقع شده که مراد ازان تثبیت توفیقِ الہی ست که مومن را عطا میفرماید تا منکر و نکیر را جواب درست گوید و آن باسبحث ما یتضاد نمی آویزد بلکه بیانِ بعض انواع تثبیت است که اہم الانواع تواند بود مانند تفسیر
وَاَعِدُّوْا لَهُمْ مَّا اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ برمی حالا دوانیدنِ اسپ گردانیدنِ نیزه ہمه در قوت داخل ست ولیکن اینجا فردِ اکمل را بمزید اہتمام تخصیص فرمودند عن عدی بن حاتم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله قَلَّبَ العِبادَ ظهراً و بطناً فکان خیرَ عبادِهِ العربُ قلَّبَ العربَ ظهراً و بطناً فکانَ خیرَ العربِ قریشاً وہی الشجرةُ المبارکة التی قال الله فی کتابه مَثَلُ کَلِمَةٍ طَیِّبَةٍ یعنی القرآن کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ یعنے بہا قریشاً اَصْلُهَا ثَابِتٌ یقول اصلہا کبیر وَفَرْعُهَا فِی السَّمَآءِ یقول الشرف الذی شرّفہم الله بالاسلام الذی ہداہم الله له وجعلہم من اہله عن ابن عباس قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم کیف انت یا عمر اذا انتہی بک الی الارض فحفر لک ثلثة اذرع وشبر فی ذراع وشبر ثم اتاک منکر ونکیر اسودان یجرّانِ اشعارَہما کانّ اصواتہما الرعدُ القاصف وکانّ اعینہما البرقُ الخاطف یحفرانِ الارضَ بانیابہما فاَجلساک فزعاً فتَلْتَلاک وتوہّلاک قال یا رسول الله وانا یومئذٍ علی ما انا علیه قال نعم قال اکفیکہما باذنِ الله یا رسول الله وروی نحو ذلک من حدیث عبد الله بن عمرو وابی ہریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعمر الحدیث وعن عثمان بن عفان قال مرّ رسول الله صلے الله علیه وسلم بجنازةٍ عند قبرہ وصاحبه یُدفن فقال استغفروا لاخیکم واسألوا له التثبیت فانه الآن یُسأل عن عمر بن الخطاب فی قوله تعالی اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ کُفْرًا قال ہما الافجران من قریش بنو المغیرة وبنو امیة فاما بنو المغیرة فکفیتموہم یوم بدر واما بنو امیة فمُتِّعوا الی حین وعن ابن عباس انه قال لعمر یا امیر المومنین ہذه الآیة الذین بدّلوا نعمتَ الله کفراً قال ہما الافجرانِ من قریش اخوالی واعمامک فاما اخوالی فاستاصلہم الله یوم بدر واما اعمامک فاملی الله لہم الی حین عن عمر بن الخطاب انه قال اللہم اغفر لی ظلمی وکفری قال قائل یا امیر المومنین ہذا الظلم فما بال الکفر قال اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُوْمٌ کَفَّارٌ قال الله تعالی اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَاِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ فقیر گوید خدا یتعالی وعده فرموده که قرآن را از تغیر و تبدیل و نسیان محفوظ دارد و معنی حفظ الہی آنست که سببی پیدا فرماید که در خارج حفظ قرآن منوط بآن سبب گردد و در خارج اول سبب برای حفظ آن سعی شیخین ثلثه بود که دران باب مساعی جمیله بکار بردند و تمام ایام خلافت خویش درہمان اہتمام صرف نمودند تا این مجموع بین الدفتین منضبط شد و ہمه عالم برآن متفق گشت چنانکه نقل متواتر شاہد است بران ازینجا معلوم گردید که وعده حفظ بردست ایشان بانجاز رسید و آن یکی از خصالِ خلافتِ راشده است عن الحسن البصری قال قال علی بن ابیطالب فینا والله اہل بدر نزلت وَنَزَعْنَا مَا فِیْ صُدُوْرِهِمْ مِّنْ غِلٍّ اِخْوَانًا عَلٰی سُرُرٍ مُّتَقٰبِلِیْنَ وعن کثیر النوّاء قال قلت لابی جعفر ان فلاناً حدثنی عن علی بن الحسین ان ہذه الآیة نزلت فی ابی بکر وعمر وعلی وَنَزَعْنَا مَا فِیْ صُدُوْرِهِمْ مِّنْ غِلٍّ قال والله انہا لفیہم اُنزلت وفیمن تنزل الا فیہم قلت وای غلّ ہو قال غلّ الجاہلیة ان بنی تیم وبنی عدی وبنی ہاشم کان بینہم فی الجاہلیة فلما اسلم ہؤلاء القوم تحابّوا فاخذت ابا بکر الخاصرة فجعل علی یسخن یده فیکمد بہا خاصرة

اسنے بکر فنزلت ہذہ الآیۃ وروی من طرق کثیرۃ عن علی انہ قال لابن طلحۃ انی لارجو ان اکون انا وابوک من
الذین قال اللہ ونزعنا ما فی صدورہم من غل اخوانا علی سرر متقابلین فقال رجل من ہمدان اللہ اعدل من ذلک
فصاح علی علیہ صیحۃ تداعی لہا القصر وقال فمن اذا ان لم نکن نحن اولئک وعن علی قال انی لارجو ان
اکون انا وعثمان والزبیر وطلحۃ ممن قال اللہ ونزعنا ما فی صدورہم من غل وعن عمر بن الخطاب فی قولہ ولقد
آتیناک سبعا من المثانی قال السبع الطوال وروی ذلک ایضا عن ابن عمر وابن عباس ومجاہد وسفیان وغیرہم
وتوجیہہ فی قول الضحاک المثانی القرآن یذکر اللہ القصۃ الواحدۃ مرارا قال اللہ تعالی اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ
فَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ قُلُوْبُهُمْ مُّنْكِرَةٌ وَّهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ ۝ لَا جَرَمَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّوْنَ وَمَا يُعْلِنُوْنَ ط
اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِيْنَ ۝ وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ مَّاذَا اَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوْا اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ۙ لِيَحْمِلُوْا اَوْزَارَهُمْ
كَامِلَةً يَّوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمِنْ اَوْزَارِ الَّذِيْنَ يُضِلُّوْنَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ اَلَا سَاۗءَ مَا يَزِرُوْنَ ۝ قَدْ مَكَرَ الَّذِيْنَ مِنْ
قَبْلِهِمْ فَاَتَى اللّٰهُ بُنْيَانَهُمْ مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَاَتٰىهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُوْنَ ۝ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُخْزِيْهِمْ وَيَقُوْلُ اَيْنَ شُرَكَاۗءِيَ الَّذِيْنَ كُنْتُمْ تُشَاۗقُّوْنَ فِيْهِمْ ط قَالَ الَّذِيْنَ
اُوْتُوا الْعِلْمَ اِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوْۗءَ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ ۙ الَّذِيْنَ تَتَوَفّٰىهُمُ الْمَلٰۗىِٕكَةُ ظَالِمِيْٓ اَنْفُسِهِمْ
فَاَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوْۗءٍ ط بَلٰٓى اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌۢ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ فَادْخُلُوْٓا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ
خٰلِدِيْنَ فِيْهَا ط فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِيْنَ ۝ وَقِيْلَ لِلَّذِيْنَ اتَّقَوْا مَاذَآ اَنْزَلَ رَبُّكُمْ ط قَالُوْا خَيْرًا ط لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا
فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ ط وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ ط وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِيْنَ ۙ جَنّٰتُ عَدْنٍ يَّدْخُلُوْنَهَا تَجْرِيْ مِنْ
تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ لَهُمْ فِيْهَا مَا يَشَاۗءُوْنَ ط كَذٰلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ الْمُتَّقِيْنَ ۙ الَّذِيْنَ تَتَوَفّٰىهُمُ الْمَلٰۗىِٕكَةُ طَيِّبِيْنَ ۙ
يَقُوْلُوْنَ سَلٰمٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ فقیر گوید عفی عنہ خدا تعالی تباین مراتب کفر و ایمان بیان میکند
در قال و حال و مآل آن یک فریق را وصف میفرماید کہ قرآن را اساطیر الاولین گفتند و تشبیہ میدہد باقوام انبیاء
ماضین علیہم السلام کہ بسبب کفر بانواع عقوبات مبتلا شدند و خزی آخرت اثبات مینماید و آن مخاطبات عنیفہ کہ در وقت
قبض ارواح از ملائکہ شنوند ذکر میفرماید و آن فریق دیگر را می ستاید کہ در حق قرآن انزل اللہ خیرا گفتند و ایشانرا
حسنہ دنیا کہ عبارت از نصر و غلبہ بر امم عالم است و خلافت و تسلط بر ہمہ و حسنہ آخرت کہ عبارت از ثواب عظیم و
جنات عدن است اثبات میکند و مخاطبات لطف کہ در وقت قبض ارواح از ملائکہ شنوند ذکر میفرماید باز فقیر گوید عفی
عنہ این سورہ مکیہ است در حال کشاکش مہاجرین اولین با کفار قریش و مخاصمہ ایشان و مجادلہ و مقاولہ ہمراہ
ایشان نازل شد پس حکایت این اقوال و احوال تعریض ظاہرست بجماعتی کہ در آنوقت بمجادلہ کفار و مخاصمۃ ایشان
مشہور بودند و ہو المقصود قال اللہ تعالی وَالَّذِيْنَ هَاجَرُوْا فِي اللّٰهِ مِنْۢ بَعْدِ مَا ظُلِمُوْا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا
حَسَنَةً ط وَلَاَجْرُ الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ م لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ۙ الَّذِيْنَ صَبَرُوْا وَعَلٰي رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ ۝ فقیر گوید عفی عنہ خدا تعالی
میفرماید آنانکہ ہجرت کردند در راہ خدا بطلب مرضات او بعد از انکہ مظلوم شدند البتہ جای خواہیم داد ایشانرا بدنیا

در حالت حسنه که عبارت از غلبه بر اعدا است و بدست آوردن غنایم کثیره و بودن بفراغ خاطر هر جا که خواهند هر آینه اجر آخرت بزرگتر است اگر مید انستند بکشادگی پیشانی میکردند باز فقیر گوید این آیة نص است در وعد مهاجرین بحسنه دنیا و اجر آخرت بعد از آن گویا بچشم دیدیم که جماعه را از مهاجرین حسنه دنیا بهم آمد و یقین کردیم که این جماعه در آخرت اجر عظیم خواهند یافت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث مستفیض تعیین اسماء آن جماعه نمودند و هو الصادق المصدوق فیما قال و هو المبین لکلام الملک المتعال عن عمر بن الخطاب رفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم قال یقول الله من تواضع لی هکذا و اشار بباطن کفه الی الارض و ادناها من الارض رفعته هکذا و اشار بباطن کفه الی السماء و رفعها نحو السماء و عن عمر انه قال علی المنبر یا ایها الناس تواضعوا فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من تواضع لله رفعه الله و قال انتعش رفعک الله فهو فی نفسه صغیر و فی اعین الناس عظیم و من تکبر وضعه الله و قال اخسأ خفضک الله فهو فی اعین الناس صغیر و فی نفسه کبیر حتی لهو اهون علیهم من کلب او خنزیر عن عمر بن الخطاب انه کان اذا اعطی الرجل من المهاجرین عطاءه یقول خذ بارک الله لک هذا ما وعدک الله فی الدنیا و ما ذخر لک فی الآخرة افضل ثم قرأ هذه الآیة لنبوئنهم فی الدنیا حسنة و لاجر الآخرة اکبر لو کانوا یعلمون عن عمر انه سألهم عن هذه الآیة او یأخذهم علی تخوف فقالوا ما نری الا عند تنقص ما یردده من الایات فقال عمر ما اری الا انه علی ما تنتقصون من معاصی الله فخرج رجل ممن کان عند عمر فلقی اعرابیا فقال یا فلان ما فعل ربک قال قد تخیفته یعنی انتقصته فرجع الی عمر فاخبره فقال قدر الله ذلک فقیر گوید این تفسیر ملازم کلمه است معنی تخوف آنست که متعاقب پیش از وقوع عقوبت قرابین عقوبت ببیند و از آن اندیشه تمام بر دل او مستولی گردد و چون عبد عاصی بعد رسیدن وعید خدا تعالی عصیان میکند اندیشه عقوبت بخاطرش میگذرد و پیش از رسیدن عقوبت عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع قبل الظهر بعد الزوال تحسب بمثلهن من صلوة السحر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و لیس من شیء الا و هو یسبح الله تلک الساعة ثم قرأ یتفیؤا ظلاله عن الیمین و الشمائل سجدا لله الایة کلها عن ابن عباس قال نزلت هذه الآیة و ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم فی رجلین عثمان بن عفان و مولی له کافر و هو اسید بن ابی العیص کان یکره الاسلام و کان عثمن ینفق علیه و یکفله و یکفیه المؤنة و کان الآخر ینهاه عن الصدقة و المعروف فنزلت فیهما عن سلیم بن عمر قال صحبت حفصة زوج النبی صلی الله علیه وسلم و هی خارجة من مکة الی المدینة فاخبرت ان عثمن قد قتل فرجعت و قالت ارجعوا بی فو الذی نفسی بیده انها للقریة التی قال الله قریة کانت آمنة مطمئنة الی آخر الآیة عن ابی البصیرة قال قرأت هذه الآیة فی سورة النحل و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام الی آخر الآیة فلم ازل اخاف الفتیا الی یومی هذا عن ابن مسعود قال عسی رجل ان یقول ان الله امر بکذا و نهی عن کذا فیقول الله عز و جل کذبت او یقول ان الله حرم کذا و احل کذا فیقول الله له کذبت قال الله تعالی و قل لعبادی یقولوا التی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا ربکم اعلم بکم ان یشأ یرحمکم او ان یشأ یعذبکم و ما ارسلناک علیهم وکیلا فقیر گوید یعنی [illegible] کفار را لعن و طعن می ساختند و ازین جهت فتنه زود بالا می شد و عداوت مستحکم میگشت و هنوز اسلام [illegible]

این آیت نازل فرمود وقل لعبادی یقولوا التی هی احسن الآیه بگو بندگان مرا که بگویند آنکلمه که نیکوترست و بکلمه نزدیک نزد
بمصلحت دعوت آینده تر بر آینه شیطان تحریک مینماید درمیان ایشان یعنی تهیج غضب میکند بر آینه شیطان دشمن ظاهر است
آدمی را آنکلمه که نیکوترست اینست ربکم اعلم بکم پروردگار شما داناترست باحوال شما اگر خواهد ببخشاید بر شما واگر خواهد عقوبت
کند شما را ونفرستادیم ترا بر ایشان گماشته باز تفسیر میگوید که سورهٔ بنی اسرائیل از قدیم آنچه در مکه نازل شده واست پس مراد
بکلمه عبادی ہستند گر جماعتی از سابق مومنین مهاجرین که بتذاکره کفار مشهور بودند و باعصاة قریش جدال میکردند و در کلمه
عبادی اضافت تشریف محلی دارد و عظیم از لطف و رحمت و اختصاص پس این بزرگواران متصف اند باین اختصاص للطف هو المقصود
اخرج ابو یعلی وابن عساکر عن ام هانی قالت دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم بغلس وانا علی فراشی فقال شعرت
انی نمت اللیلة فی المسجد الحرام فاتانی جبرئیل فذهب بی الی باب المسجد فاذا دابة ابیض فوق الحمار ودون البغل
مضطرب الاذنین فرکبته فکان یضع حافره مد بصره اذا اخذ بی فی هبوط طالت یداه وقصرت رجلاه واذا اخذ بی فی
صعود طالت رجلاه وقصرت یداه وجبرئیل لا یفوتنی حتی انتهینا الی بیت المقدس فاوثقته بالحلقة التی کانت الانبیاء
توثق بها فنشر لی رهط من الانبیاء منهم ابراهیم وموسی وعیسی فصلیت بهم وکلمتهم واتیت باناءین احمر وابیض فشربت
الابیض وقال لی جبرئیل شربت اللبن وترکت الخمر لو شربت الخمر لارتدت امتک ثم رکبته فاتیت المسجد الحرام فصلیت
به الغداة فتعلقت بردائه وقلت انشدک الله یا ابن عم ان تحدث بهذا قریشا فیکذبک من صدقک فضرب بیده علی
ردائه فانتزعه من یدی فارتفع عن بطنه فنظرت الی عکنه فوق ازاره کانها طی القراطیس واذا نور ساطع عند فؤاده
کاد یختطف بصری فخررت ساجدة فلما رفعت رأسی اذا هو قد خرج فقلت لجاریتی ویحک اتبعیه فانظری ماذا یقول وماذا
یقال له فلما رجعت اخبرتنی انه انتهی الی نفر من قریش فیهم المطعم بن عدی وعمرو بن هشام والولید بن المغیرة فقال انی
صلیت اللیلة العشاء فی هذا المسجد وصلیت به الغداة واتیت فیما بین ذلک بیت المقدس فنشر لی رهط من الانبیاء فیهم
ابراهیم وموسی وعیسی فصلیت بهم وکلمتهم فقال عمرو بن هشام کالمستهزئ صفهم لی فقال اما عیسی ففوق الربعة
ودون الطویل عریض الصدر ظاهر الدم جعد الشعر تعلوه صهبة کانه عروة بن مسعود الثقفی واما موسی فضخم آدم طوال
کانه من رجال شنوءة کثیر الشعر غائر العینین متراکب الاسنان مقلص الشفة خارج اللثة عابس واما ابراهیم
فوالله لاشبه الناس بی خلقا وخلقا فضجوا واعظموا ذلک فقال المطعم کل امرک قبل الیوم کان امما غیر قولک الیوم
انا اشهد انک کاذب نحن نضرب اکباد الابل الی بیت المقدس مصعدا شهرا ومنحدرا شهرا تزعم انک اتیته فی
لیلة واللات والعزی لا اصدقک فقال ابو بکر یا مطعم بئس ما قلت لابن اخیک جبهته وکذبته انا اشهد انه صادق
فقالوا یا محمد صف لنا بیت المقدس قال دخلته لیلا وخرجت منه لیلا فاتاه جبرئیل بصورته فی جناحه فجعل یقول باب
منه کذا فی موضع کذا وباب منه کذا فی موضع کذا وابو بکر یقول صدقت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یومئذ یا ابا بکر ان الله قد سماک الصدیق قالوا یا محمد اخبرنا عن عیرنا فقال اتیت علی عیر بنی فلان بالروحاء
قد اضلوا ناقة لهم فانطلقوا فی طلبها فانتهیت الی رحالهم لیس بها منهم احد واذا قدح ماء فشربت منه ثم

انتہیت الی عیر بنی فلان فنفرت منی الابل وبرک منہا جمل احمر علیہ جوالق مخطط ببیاض لا ادری اکسر البعیر ام لا ثم انتہیت الی عیر بنی
فلان فی التنعیم یقدمہا جمل اورق وہا ہی ہذہ تطلع علیکم من الثنیۃ فقال الولید بن المغیرۃ ساحر فانطلقوا فنظروا فوجدوا کما قال
فرموہ بالسحر وقالوا صدق الولید فانزل اللہ وما جعلنا الرءیا التی اریناک الا فتنۃ للناس وفی روایۃ اخری قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لجبریل ان قومی لا یصدقونی قال یصدقک ابو بکر وہو الصدیق وعن عمر قال لما اسری برسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم رای مالکا خازن النار فاذا رجل عابس یعرف الغضب فی وجہہ وعن عبید بن ادم ان عمر بن الخطاب کان
بالجابیۃ فذکر فتح بیت المقدس فقال لکعب این تری ان اصلی قال خلف الصخرۃ قال لا ولکن اصلی حیث صلی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فتقدم الی القبلۃ فصلی وعن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ اسری بی رایت علی العرش
مکتوبا لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ابو بکر الصدیق عمر الفاروق عثمان ذو النورین وعن ابی الدرداء عن النبی صلی اللہ علیہ
وسلم قال رایت لیلۃ اسری بی فی العرش فرندۃ خضراء فیہا مکتوب بنور ابیض لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ابو بکر الصدیق
عمر الفاروق وعن انس قال قال رسول اللہ لما عرج بی رایت علی ساق العرش مکتوبا لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ایدتہ بعلی
وعن ابی ہریرۃ قال لما رجع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ اسری بہ فکان بذی طوی قال یا جبریل ان قومی لا یصدقونی
قال یصدقک ابو بکر وہو الصدیق واخرج الحاکم عن عائشۃ قالت لما اسری بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم الی المسجد الاقصی
اصبح یحدث الناس بذلک فارتد ناس ممن کانوا امنوا بہ وصدقوہ وسعوا بذلک الی ابی بکر فقالوا ہل لک فی صاحبک یزعم انہ
اسری بہ اللیلۃ الی بیت المقدس قال او قال ذلک قالوا نعم قال لئن قال ذلک لقد صدق قالوا فتصدقہ انہ ذہب اللیلۃ
الی بیت المقدس وجاء قبل ان یصبح قال نعم انی لاصدقہ بما ہو ابعد من ذلک اصدقہ بخبر السماء فی غدوۃ او روحۃ فلذلک سمی
ابو بکر الصدیق وعن زید بن اسلم قال کان للعباس بن عبد المطلب دار الی جنب مسجد المدینۃ فقال لہ عمر بعنیہا واراد عمر
ان یزیدہا فی المسجد فابی العباس ان یبیعہا ایاہ فقال عمر فہبہا لی فابی فقال عمر فوسعہا انت فی المسجد فابی فقال عمر لا بد من
احدہن فابی علیہ قال فخذ بینی وبینک رجلا فاخذ ابی بن کعب فاختصما الیہ فقال ابی لعمر ما اری ان تخرجہ من دارہ حتی ترضیہ
فقال لہ عمر ارایت قضاءک ہذا فی کتاب اللہ وجدتہ ام سنۃ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ابی بل سنۃ من رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فقال عمر وما ذاک فقال انی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان سلیمان بن داود لما بنی بیت المقدس
جعل کلما بنی حائطا اصبح منہدما فاوحی اللہ الیہ ان لا تبن فی حق رجل حتی ترضیہ فترکہ عمر فوسعہا العباس بعد ذلک فی المسجد
وروی نحو من ذلک عن سعید بن المسیب وابن عباس وسالم ابی النضر وعن کعب قال اوحی اللہ الی داود ابن لی بیت المقدس
فعارضہ بیتا لہ فاوحی اللہ الیہ یا داود امرتک ان تبنی بیتا لی فعارضتہ بیتا لک لیس لک ان تبنیہ قال یا رب ففی عقبی قال فی
عقبک فلما ولی سلیمان اوحی اللہ الیہ ان ابن بیت المقدس فبناہ فلما دخلہ خر ساجدا شکرا للہ قال یا رب من دخلہ من خائف
فامنہ او من داع فاستجب لہ او مستغفر فاغفر لہ فاوحی اللہ الیہ انی قد خصصت لال داود والدعاء قال فذبح اربعۃ آلاف بقرۃ
وسبعۃ آلاف شاۃ وصنع طعاما ودعا بنی اسرائیل الیہ وفی روایۃ رافع بن عمیر ثم اخذ فی بناء المسجد فلما تم السور سقط ثلاثا فشکی
ذلک الی اللہ فاوحی اللہ الیہ انک لا تصلح ان تبنی لی بیتا قال ولم یا رب قال لما جری علی یدیک من الدماء قال یا رب اولم یکن

ذلك في هواك ومحبتك قال بلى ولكنهم عبادي وأنا أرحمهم فشق ذلك عليه فأوحى الله إليه لا تحزن فإني سأقضي بناءه على يد
ابنك سليمان فلما مات داود أخذ سليمان في بنائه فلما تم قرب القرابين وذبح الذبائح وجمع بني إسرائيل فأوحى الله إليه قد أرى
سرورك ببنيان بيتي فسلني أعطك قال أسألك ثلاث خصال حكماً يصادف حكمك وملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي ومن أتى
هذا البيت لا يريد إلا الصلوة فيه خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أما الاثنين فقد أعطيهما
وأنا أرجو أن يكون قد أعطي الثالثة أخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب أنه لبس ثوباً جديداً فقال الحمد لله الذي كساني ما أواري
به عورتي وأتجمل به في حياتي ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من لبس ثوباً جديداً فقال الحمد لله الذي
كساني ما أواري به عورتي وأتجمل به في حياتي ثم عمد إلى الثوب الذي خلق فتصدق به كان في كنف الله وفي حفظ الله وفي
ستر الله حياً وميتاً فانها تمنا عن عطاء بن السائب قال أخبرني غير واحد أن قاضياً من قضاة الشام أتى عمر فقال يا أمير
المؤمنين رأيت رؤيا أفظعتني قال وما رأيت قال رأيت الشمس والقمر يقتتلان والنجوم معهما نصفين قال فمع أيهما كنت قال
مع القمر على الشمس فقال عمر وجعلنا الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل وجعلنا آية النهار مبصرة فانطلق فوالله لا تعمل لي عملاً أبداً قال
عطاء فبلغني أنه قتل مع معاوية يوم صفين عن ابن عباس قال إنه لما كان من أمر هذا الرجل ما كان يعني عثمان قلت لعلي اعتزل
فلو كنت في جحر طلبت حتى تستخرج فعصاني وايم الله ليتأمرن عليكم معاوية وذلك أن الله يقول ومن قتل مظلوماً
فقد جعلنا لوليه سلطاناً فلا يسرف في القتل إنه كان منصوراً ○ وعن عمر قال لا تلطموا وجوه الدواب
فإن كل شيء يسبح بحمده ○ وعن ميمون بن مهران قال أتي أبو بكر الصديق بغراب وافر الجناحين فجعل ينشر جناحه ويقول ما صيد
من صيد ولا عضدت من شجرة إلا بما ضيعت من التسبيح وروي نحوه عن الزهري قال أتي أبو بكر الصديق بغراب الحديث عن ابن
عباس قال لما نزلت تبت يدا أبي لهب جاءت امرأة أبي لهب فقال أبو بكر يا رسول الله لو تنحيت عنها فإنها امرأة بذية فقال
سيحال بيني وبينها فلم تره فقالت يا أبا بكر هجانا صاحبك قال والله ما ينطق بالشعر ولا يقوله فقالت إنك لمصدق فاندفعت
راجعة فقال أبو بكر يا رسول الله ما رأتك قال كان بيني وبينها ملك يسترني بجناحه حتى ذهبت وروي نحو ذلك عن أسماء بنت
أبي بكر الصديق عن أبي بكر الصديق ○ وعن ابن عمر أن النبي صلى الله عليه وسلم قال رأيت ولد الحكم بن أبي العاص على المنابر
كأنهم القردة وأنزل الله في ذلك وما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنة للناس والشجرة الملعونة يعني الحكم وولده وروي قريب
من ذلك عن سهل بن سعد ويعلى بن مرة والحسين بن علي وسعيد بن المسيب عائشة عن عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وسلم
في قوله أقم الصلوة لدلوك الشمس قال لزوال الشمس عن قتادة في قوله رب أدخلني مدخل صدق الآية أخرجه الله من مكة مخرج صدق
وأدخله المدينة مدخل صدق قال وعلم نبي الله صلى الله عليه وسلم أنه لا طاقة له بهذا الأمر إلا بسلطان فسأل سلطاناً نصيراً
لكتاب الله وحدوده وفرائضه ولإقامة كتاب الله فإن السلطان عزة من الله جعلها بين أظهر عباده لولا ذلك لأغار
بعضهم على بعض وأكل شديدهم ضعيفهم وعن عمر بن الخطاب قال والله لما يزع الله بالسلطان أعظم مما يزع بالقرآن
عن محمد بن سيرين قال نبئت أن أبا بكر كان إذا قرأ خفض وكان عمر إذا قرأ جهر فقيل لأبي بكر لم تصنع هذا قال أناجي ربي
وقد عرف حاجتي وقيل لعمر لم تصنع هذا قال أطرد الشيطان وأوقظ الوسنان فلما نزلت ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت

بها قیل لابی بکر ارفع شیئا وقیل لعمر اخفض شیئا و روی مثله عن الربیع بن انس قال الله تعالی وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ
يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ۝ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ
فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ
كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ۝ فقیر گوید عفی عنه خدای تعالی پیغامبر خود را صلی الله
علیه وسلم آداب زهد تعلیم میفرماید هرچند وی صلی الله علیه وسلم بخلق عظیم متصف بود لیکن تا دستور باشد امت را اولا
ارشاد میکند تلاوت کتاب الله ثانیا می فرماید حبس کن نفس خود را با آن جماعه که میخوانند پروردگار خود را طلب کنان فرمان
او را باید که تجاوز نکنند چشمان تو از ایشان طلب کنان زینت زندگانی دنیا را و فرمان مبر کسی را که غافل ساختیم دل او را
از ذکر خود پس روی کرد خواهش نفس خود را پس شد کار او از حد گذشته حاصل کلام آنست که با جماعه از فقرای مؤمنین
که بطاعت الهی صبح و شام مشغول اند صحبت دار و با اهل تنعم مجالست مکن الا بقدر ضرورت دعوت و تنعمات دنیویه ایشان را
نیک مپندار و آن تنعمات را بنظر استحسان مبین ثالثا خدای تعالی عذاب تنعین کفار و ثواب فقرای مؤمنین بیان میفرماید
إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا وَإِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا الخ رابعا مثلی ضرب میکند که قصه
کافر متنعم و مؤمن فقیر است وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ وخامسا تشبیه میدهد تنعمات حیات دنیا را بسبزه زمین که عنقریب خشک
شود و از هم ریزد و همچنین مال و بنون عنقریب زوال پذیرد و باقیات صالحات را که عبارت از ذکر خدای تعالی است
بقای سرمد اثبات میفرماید باز فقیر میگوید این سوره مکیه است پس جمعی که خدای تعالی پیغامبر خود را صلی الله علیه وسلم بمجالست
ایشان امر مینماید و بذکر صبح و شام میستاید و وعده نعیم مقیم میدهد نیستند الا مهاجرین اولین که بکثرت ذکر موصوف بودند
و از اول فقیر بودند یا بر فقر ایشان فی الله صرف اموال نموده فقیر گشتند پس این اعظم انواع تشریف است آن جماعه را هو المقصود
عن زید بن وهب ان عمر قرأ فی الفجر بالکهف وعن صفیه بنت ابی عبید نحو ذلک وعن عثمان بن عفان انه سئل ما الباقیات الصالحات
قال هن لا اله الا الله وسبحان الله والحمد لله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله وعن عمر بن الخطاب انه سمع رجلا ینادی
یا ذا القرنین فقال له عمر ما انتم قد سمیتم باسماء الانبیاء فما بالکم واسماء الملئکة وروی عن خالد بن معدان مرسلا عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه سئل عن ذی القرنین فقال ملک یمسح الارض من تحتها بالاسباب عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قرأ فی لیلة فمن کان یرجو لقاء ربه الایه کان له نور من عدن ابین الی مکة حشوه الملئکة قال الله تعالی أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ
إِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۝ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ
خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ۝ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا
فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ۝ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ
كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ۝ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ۝ تِلْكَ الْجَنَّةُ

الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ۝ تفسیر گوید خدای تعالی آثار انبیا صلوات الله علیهم بیان میفرماید بعد از آن میگوید
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ایشان اند آن گروه که انعام کرد خدا بر ایشان از جمله پیغامبران چون خوانده میشد بر ایشان آیات خدای
تعالی بر روی می افتادند سجده کنان و گریان فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پی در آمدند ایشان را جانشینان که ضایع ساختند نماز را
یعنی حقوق صلوة را ادا نکردند و پیروی نمودند خواهش نفس را پس نزدیک است که برخورند بجزای گمراهی إِلَّا مَنْ تَابَ لیکن کسی که
توبه کرد از اعمال زشت خود و بعمل آورد کار شایسته پس ایشان در آیند به بهشت کم کرده نشود از اجر عمل ایشان چیزی آن بهشت
هست باغهای همیشه ماندن آن باغهای که وعده داده است خدای تعالی بندگان خود را نادیده هرآینه هست وعده او آمدنی
نشنوند آنجا سخن بیهوده ولیکن بشنوند سلام بر یکدیگر و ایشان راست روزی ایشان بگاه و بیگاه اینست آن بهشت که وارث آن میسازیم
از بندگان خود کسی را که باشد پرهیزگار حاصل کلام آن است که بعد انقراض عصر انبیا جماعتی پیدا شدند که برخلاف سیرت ایشان
رفتند و این اشارت است بیهود و نصاری که در دین خود تحریف و تبدیل کردند و معانی دین را از دست دادند و تنها
باسم یهودیت و نصرانیت اکتفا کرده طمع لحوق بانبیا صلوات الله علیهم نمودند و جزای ایشان اینست که برخورند روز قیامت بجزای
گمراهی خود بعد از آن میستاید مومنان امت مرحومه محمدیه را و ایشان را جنات عدن وعده میدهد و در ضمن کلام اشاره میفرمود
که دعوی یهود و نصاری که ما تابع انبیاء ماضیین هستیم باطل است تابعان انبیاء ماضیین مؤمنین این امت مرحومه اند باز فقیر
میگوید که ظاهر حال دال بر آن است که جمعی در وقت نزول سوره مریم باین صفات متصف بودند تا این سخن بر آنان شد نه فرض
محض و شک نیست که در وقت نزول سوره غیر سُبّاق مؤمنین از مهاجرین اولین موجود نبودند پس ایشان اند مشرف باین
تشریف و متوقع باین مواعید جمیله و هو المقصود قال الله تعالی وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ
آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ۝ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا ۝
قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا ۚ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ
مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ۝ وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى ۗ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ
رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ۝ تفسیر گوید حق عزّ خدای تعالی شبهه از شبهات کافران را ذکر میفرماید و آن را ازاله مینماید و تحقیق این
شبهه همه اصحاب جهل است در هر طبقه و در هر زمان یعنی چون تلاوت کرده میشود بر کافران آیات واضح آمده میگویند کافران خطاب
میکنند مسلمانان را کدام یک ازین دو فریق بهتر است باعتبار منزلت و نیکوتر است باعتبار مجلس حاصل کلام این است که براه حسب
و زیادت جاه و کثرت اعوان و انصار را مدار فضل و خیریت میگیرند و خود را احسن و اخیر میشمارند و مستحق بشارات عظیمه و فوز بدرجات
اخرویه می انگارند خدای عز و جل رد این شبهه مینماید اول بذکر قصه قرون پیشین که احسن بودند باعتبار متاع خانه و باعتبار
دیدار خدای تعالی ایشان را بجزای کردار زشت ایشان هلاک نمود ثانیا می فرماید قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ یعنی سنت الهی چنین
جاری شده که اهل ضلالت را در ضلالت میگذارند زمان دراز و ایشان در جهل و گمراهی خود می افزایند تا آنکه میبینند آنچه
بیم کرده میشدند عقوبت دنیا یا عذاب آخرت آنگاه با فاقه می آیند و میدانند کسی را که وی بدتر است در منزلت و ناتوان
تر است باعتبار لشکر و زیاده میدهد خدای تعالی آنان را که راه یافتند راه یابی و اذکار شایسته که باقی است در نامه اعمال ایشان

بهتر است نزدیک خدای تعالی باعتبار ثواب و بهتر است باعتبار مرجع کار حاصل کلام آنکه نزدیک خدای تعالی تفاضل بنی آدم باعتبار حسب و زیادتی جاه و باعتبار کثرت اعوان و انصار نیست بلکه باعتبار اعمال خیر است باز فقیر گوید اسقاط تفاضل بحیثیت حسب و نسب و اعتبار آن از حیثیت سوابق اسلامیه اصل عظیم است در باب تفاضل صحابه فیما بینهم فتدبر عن الشعبی قال کتب قیصر الی عمر بن الخطاب ان رسلی اتتنی من قبلک فزعمت ان فیکم شجرة لیست بخلیقة لشیء من الخیر تخرج مثل آذان الحمیر ثم تشقق عن مثل اللؤلؤ الابیض ثم تصیر مثل الزمرد الاخضر ثم تصیر مثل الیاقوت الاحمر ثم تینع وتنضج فتکون کاطیب فالوذج اکل ثم تیبس فتکون عصمة للمقیم وزادا للمسافر فان یکن رسلی صدقتنی فلا اری هذه الشجرة الا من شجر الجنة فکتب الیه عمر ان رسلک قد صدقتک هذه الشجرة عندنا هی الشجرة التی انبتها الله علی مریم حین نفست بعیسی وعن عمر بن الخطاب انه قرأ مریم فسجد ثم قال هذا السجود فاین البکاء وعن عبد الله بن عامر بن ربیعة قال انفسلت انا واخر قرأنا عمر بن الخطاب واحدنا ینظر الی صاحبه فقال انی اخشی ان تکونا من الخلف الذین قال الله فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا عن ابی بکر الصدیق قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی دبر الصلوة بعد ما یسلم هؤلاء الکلمات کتبه ملک فی رق فختم بخاتم ثم رفعه الی یوم القیمة فاذا بعث الله العبد من قبره جاءه الملک ومعه الکتاب ینادی این اهل العهود حتی یدفع الیهم والکلمات ان یقول اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم انی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا بانک انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک فلا تکلنی الی نفسی فانک ان تکلنی الی نفسی تقربنی من الشر وتباعدنی من الخیر وانی لا اثق الا برحمتک فاجعل رحمتک عهدا لی عندک تؤدیه الی یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد قال الله تعالی قال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا فقیر گوید رب العزة تبارک و تعالی حضرت موسی را بجانب فرعون فرستاد و آنحضرت بعض سوالات ضروریه که بغیر آن تحمل اعباء رسالت متعذر باشد طلب نمودند الحال تفصیل آن باید شنید از جمله سوالات سوالی هست که بنفس حضرت موسی تعلق دارد رب اشرح لی صدری و این از جمله ضروریات تحمل اعباء رسالت است تا شرح صدر نباشد هر سوال را جواب باصواب میسر نیاید و تا تیسیر امور از جهت غیب نباشد مکافحه اعدا که پادشاهان زمین باشند بوجود نیاید و تا فصاحت لسان نباشد تبلیغ رسالت رب العزت بابلغ وجوه صورت نگیرد و از جمله آنها سوالی هست که باعانت دیگری در امر رسالت تعلق دارد و این را بوزارت تعبیر رفته و در جای دیگر ردءا یصدقنی تقریر کرده شد باز اینجا صفت در باب وزارت طلب کردند کی من اهلی هرون اخی و این صفت از جهت خصوص حال بود که حضرت موسی را غیر حضرت هارون در آن وقت کسی باین نصرت قیام نمی توانست نمود نه شرط وزارت مطلقا بقرینه آنکه حضرت موسی حضرت یوشع را که نه از سبط موسی بود خلیفه خود ساخت و خلافت ابلغ است از وزارت آنچه در وزارت مطلوب مشهور مردی صاحب قوت و مروت است که قوم از حل و عقد وی حساب میگرفته باشند و در خلافت زیاده از آن اشتراک با پیغمبر در جد اعلی که قبیله بوی منسوب باشد مطلوب است تا مردمان در خلیفه بچشم حقارت ننگرند لهذا خدای تعالی در بنی اسرائیل پیغامبری نفرستاد مگر از بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی باشد یا غیر آن

همین معنی را آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خلفای خود جاری ساختند که الائمة من قریش تا موافقت سنة الله فی انبیاء بنی اسرائیل
واقع شود دیگر آنکه وزیرا من اهلی واشرکه فی امری و این حقیقت وزارت است که در کارهای مطلوب از بعثت پیغامبر مثل مجاهده و جهاد
با اعداء و فتح بلدان و جمع قرآن اعانتی نمایان داشته باشد و این مضمون اجمالی که بایی عبارت ادا کرده شد که کی نسبحک
کثیرا ونذکرک کثیرا یعنی فائده مترتب بر وزارت وزیر آن است که چون تحمل اعباء دعوت بره و شخص افتاد هذا مرة وذاک مرة هر دو متصدی
باشند در تسبیح و ذکر آنرا نیز میگوید چون حقیقت وزارت شناخته شد باید دانست که حضرت شیخین بالیقین بشرف وزارت حضرت
خیر الرسل صلی الله علیه وسلم دریافته اند بموجب حدیث اما وزیرای من اهل الارض فابو بکر و عمر و از جهت حدیث الحمد لله الذی
ایدنی بهما و از جهت نقل متواتر که معانی مطلوبه وزارت از ایشان متحقق گشت و نا مناسب بهمین فضیلة عن انس قال خرج عمر متقلدا
بالسیف فلقیه رجل من بنی زهرة فقال له این تعمد یا عمر قال ارید ان اقتل محمدا قال وکیف تأمن من بنی هاشم وبنی زهرة فقال له
عمر ما اراک الا قد صبوت وترکت دینک قال افلا ادلک علی العجب ان اختک وختنک قد صبوا وترکا دینک فمشی عمر ذامرا حتی
اتاهما وعندهما خباب فلما سمع خباب بحس عمر توارى فی البیت فدخل علیهما فقال ما هذه الهینمة التی سمعتها عندکم وکانوا یقرءون طه فقالا
ما عدا حدیثا تحدثناه قال فلعلکما قد صبوتما فقال له ختنه یا عمر ان کان الحق فی غیر دینک فوثب عمر علی ختنه فوطئه وطئا شدیدا
فجاءت اخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحة بیده فدمی وجهها فقال عمر اعطونی الکتاب الذی هو عندکم فاقرأه فقالت اخته انک
رجس وانه لا یمسه الا المطهرون قم فتوضأ فقام فتوضأ ثم اخذ الکتاب فقرأ طه حتی انتهی الی انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم
الصلوة لذکری فقال عمر دلونی علی محمد فلما سمع خباب قول عمر خرج من البیت فقال ابشر یا عمر فانی ارجو ان تکون دعوة رسول
الله صلی الله علیه وسلم لک لیلة الخمیس اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بعمرو بن هشام فخرج حتی اتی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فاسلم وعن ابن عباس انه قال لعمر بن الخطاب یا امیر المؤمنین ثم ذکر الرجل وهم ینسی فقال ان علی القلب طخاءة کطخاءة القمر فاذا
تجلت القلب نسی ابن آدم ما کان یذکر فاذا انجلت ذکر النبی قال الله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان
الارض یرثها عبادی الصالحون ○ فقیر گوید در معنی این آیت بعضی زمین جنت را مراد داشته اند وبهم جا شاهد آن نخواهی یافت
که در قرآن بهشت لفظ ارض گفته باشند و جنت عدن اراده کرده بلکه معنی صحیح آن است که از ارض اراضی معتدله صالحه برای
انشاء اشخاص معتدلة الاخلاق اراده کرده اند یا ارض شام تنها بسبب آنکه انبیاء بنی اسرائیل در شام بودند و ذکر وقائع ارض شام
جلیل الشان مهم بود و این سخن بدان ماند که تاجر از لفظ مال سرمایه خود را میخواهد و راسته مواشی و زارع زراعت خود را میگیرد و
چندین آثار بر همین معنی دلالت میکند عن ابن عباس فی قصة بخت نصر قال انه رأی رؤیا فاقلقته فاصبح قد نسیها قال علی بالسحرة
والکهنة قال اخبرونی عن رؤیا رأیتها اللیلة والله لتخبرنی بها او لاقتلنکم قالوا ما هی قال قد نسیتها قالوا ما عندنا من هذا علم الا
ان ترسل الی ابناء الانبیاء فارسل الی ابناء الانبیاء قال اخبرونی عن رؤیا رأیتها قالوا وما هی قال نسیتها قالوا غیب ولا یعلم
الغیب الا الله قال والله لتخبرنی بها او لاضربن اعناقکم قالوا فدعنا حتی نتوضأ ونصلی وندعوا الی ربنا قال فافعلوا فانطلقوا فا
توضؤا واتوا صعیدا طیبا فدعوا الله فاخبرهم بها ثم رجعوا فقالوا رأیت کان رأسک من ذهب وصدرک من نحاس ووسطک من نحاس
ورجلیک من حدید قال نعم قال اخبرونی بتعبیرها او لاقتلنکم قالوا فدعنا ندعوا ربنا قال اذهبوا فدعوا ربهم فاستجاب لهم ثم جعلوا الیه

قالوا ایة ذلک قال ذہب ملککم ہذا اذ ذہب عند رأس الحول من ہذہ اللیلة قال ثم مہ قال لا اتجہ یکون بعدک ملک یقہر علی
الناس ثم یکون ملک یتخشی علی الناس اشدتہ ثم یکون ملک لا یقلہ شئ انما ہو مثل الحدید یعنی الاسلام در منصورت این بشارت
بر شیخین صادق آمد کہ فتح شام بتدبیر ایشان واقع شد و در حوزۂ تصرف ایشان درآمد پس صلاح صفت ایشان باشد و انجاز وعدِ
انبیا بر دست خلیفہ یکی از خصالِ خلیفہ خاص است عن ابن عمر قال لما قبض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان ابو بکر فی ناحیة المدینة
فجاء فدخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہو مسجّی فوضع فاہ علی جبین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فجعل یقبلہ ویبکی ویقول بابی وامی
طبت حیا وطبت میتا فلما خرج مر بعمر بن الخطاب وہو یقول ما مات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولا یموت حتی یقتل اللہ
المنافقین وحتی یخزی اللہ المنافقین قال وکانوا قد استبشروا بموت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فرفعوا رؤسہم فقال ایہا الرجل اربع
علی نفسک فان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قد مات الم تسمع اللہ یقول انک میت وانہم میتون وقال وما جعلنا لبشر من
قبلک الخلد افائن مت فہم الخالدون ۝ قال ثم اتی المنبر فصعدہ فحمد اللہ واثنی علیہ قال یا ایہا الناس ان کان محمد
صلی اللہ علیہ وسلم الہکم الذی تعبدون فان محمدا قد مات وان کان الہکم الذی فی السماء فان الہکم لم یمت ثم تلا وما محمد الا رسول
قد خلت من قبلہ الرسل افائن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم حتی ختم الآیة ثم نزل وقد استبشر المسلمون بذلک واشتد فرحہم واخذت
المنافقین الکآبة قال عبد اللہ بن عمر فو الذی نفسی بیدہ لکانما کانت علی وجوہہم اغطیة فکشفت عن محمد بن حاطب قال سئل علی
عن ہذہ الآیة ان الذین سبقت لہم منا الحسنی قال ہو عثمان واصحابہ قال اللہ تعالی ان اللہ یدافع عن الذین امنوا
ان اللہ لا یحب کل خوان کفور ۝ اذن للذین یقاتلون بانہم ظلموا وان اللہ علی نصرہم لقدیر الذین
اخرجوا من دیارہم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا اللہ ولو لا دفع اللہ الناس بعضہم ببعض لہدمت
صوامع وبیع وصلوات ومسجد یذکر فیہا اسم اللہ کثیرا ولینصرن اللہ من ینصرہ ان اللہ
لقوی عزیز ۝ الذین ان مکنہم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونہوا عن
المنکر وللہ عاقبة الامور ۝ فقیر گوید عفی عنہ این آیات اوّل دلیل است بر خلافت خلفا زیراکہ ممکن شدند در ارض آفاق
موافق ومخالف واز مہاجرین بودند بلا شک پس اقامتِ صلوة وایتاءِ زکوة وامر معروف ونہی منکر از ایشان متحقق گشت وہمین است
معنی خلافتِ خاصہ ودر فصل سیوم در تفسیر این آیت بسط نمودیم فراجع قال اللہ تعالی قل یایہا الناس انما انا لکم نذیر مبین ۝
فالذین امنوا وعملوا الصلحت لہم مغفرة ورزق کریم ۝ والذین سعوا فی ایتنا معجزین اولئک اصحب الجحیم ۝
فقیر گوید یعنی ای مردمان جزین نیست کہ من برای شما ترسانندہ آشکارا ام پس آنانکہ ایمان آوردند وعملہای شایستہ کردند ایشان راست
آمرزش ورزق گرامی وآنانکہ سعی کردند در آیاتِ ما غلبہ طلب کنان ایشان اند اہلِ دوزخ مقابلہ کردہ شد درمیان دو فریق کہ بعد
انذار مختلف شدند وآیہ کلیہ است پس مراد از فریق مومنین ہمان سُبّاق مومنین اند از مہاجرین اولین فتدبر قال اللہ تعالی الملک
یومئذ للہ یحکم بینہم فالذین امنوا وعملوا الصلحت فی جنت النعیم ۝ والذین کفروا وکذبوا بایتنا فاولئک
لہم عذاب مہین ۝ والذین ہاجروا فی سبیل اللہ ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنہم اللہ رزقا حسنا وان اللہ لہو
خیر الرزقین ۝ لیدخلنہم مدخلا یرضونہ وان اللہ لعلیم حلیم ۝ ذلک ومن عاقب بمثل ما عوقب بہ ثم

أي علينا لننصرنه الذين إن الله لعفو غفور ٥ فقير گوید یعنی پادشاهی آنروز خاص برای خداست حکم خواهد کرد در میان ایشان پس آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند در بهشتهای نعیم باشند و آنانکه کافر شدند و دروغ شمردند آیات ما را ایشان راست عذاب خوار کننده و آنانکه هجرت کردند در راه خدا بعد از آن کشته شدند یا بموت طبیعی مردند البته روزی خواهد داد خدا تعالی ایشان را رزق نیک و هرآینه خدا همونست بهترین روزی دهندگان البته درآرد ایشان را بجائی که پسند کنند آنرا و هرآینه خدا دانای بردبار است این است حال و هرکه پاداش دهد بمثل آنچه معامله کرده شد با او باز تعدی کرده شود بر وی البته یاری خواهد داد او را خدای تعالی هرآینه خدا تعالی درگذرنده آمرزنده است یعنی مهاجرین اولین از دست کفار ایذای بسیار چشیدند اگر بمقابله آن ایذائی بکفار رسانند عین عدل است و اگر کفار باز مجتمع شوند و انتقام این ایذا کشند نصرت الهی شامل حال مهاجرین اولین خواهد بود و این آیه هم بمعنی همان آیه است که اذن للذین یقاتلون بعد از آن خدای تعالی تقویه میکند وعده نصر را به بیان قدرت خویش در آفاق والنفس و بذکر تصرف خود در عالم برحسب اراده خود باز فقیر گوید این آیه نص است در بشارت مهاجرین بهشت در آخرت و نصر در دنیا و هو المقصود وعن عمر انه كان يسجد سجدتين في الحج وقال ان هذه السورة فضلت على سائر القرآن بسجدتين عن ابی بکر الصدیق قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا اصبح الصبح مرحبا بالنهار الجديد والكاتب والشهيد اكتبا بسم الله الرحمن الرحيم اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان الدين كما وصف والكتاب كما انزل واشهد ان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور وعن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لبس الحرير في الدنيا لم يلبسه في الآخرة عن ابن سيرين ان عمر نهى ان تغلق ابواب دور مكة فان الناس كانوا ينزلون منها حيث وجدوا حتى كانوا يضربون فساطيطهم في الدور وعن عمر بن الخطاب ان رجلا قال له عند المروة يا امير المؤمنين اقطعني مكانا لي ولعقبي فاعرض عنه عمر وقال هو حرم الله سواء العاكف فيه والباد وعن عمر بن الخطاب قال احتكار الطعام بمكة الحاد بظلم عن عبيد بن عمير قال لقي عمر بن الخطاب ركبا يريدون البيت فقال من انتم فاجابه احدثهم سنا فقال عباد الله المسلمون قال من اين جئتم قال من الفج العميق قال اين تريدون قال البيت العتيق فقال عمر تاولها لعمر والله فقال عمر من اميركم فاشار الى شيخ منهم فقال عمر بل انت اميرهم لاحدثهم سنا الذي اجابه وعن ابن عباس قال رايت عمر بن الخطاب قبل الحجر وسجد عليه ثم قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فعل هذا عن محمد بن سيرين قال اشرف عليهم عثمان من القصر فقال ائتوني برجل تالي كتاب الله فاتوه بصعصعة بن صوحان فتكلم بكلام فقال اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير فقال له عثمان كذبت ليست لك ولا لاصحابك ولكنها لي ولاصحابي عن ابن عباس الذين اخرجوا من ديارهم اي من مكة الى المدينة بغير حق يعني محمدا صلى الله عليه وسلم واصحابه وعن عثمان بن عفان قال فينا نزلت هذه الآية الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الآية بعد ما اخرجنا من ديارنا بغير حق ثم مكنا في الارض فاقمنا الصلوة وآتينا الزكوة وامرنا بالمعروف ونهينا عن المنكر فهي لي ولاصحابي وعن ثابت بن عوسجة الحضرمي قال حدثني سبعة وعشرون من اصحاب علي وعبد الله منهم لاحق بن الاقمر والعيزار بن جرول وعطية القرظي ان عليا قال انما نزلت هذه الآية في اصحاب محمد ولولا دفع الله الناس الآية قال لولا دفع باصحاب محمد عن التابعين لهدمت صوامع عن ابن ابی اوفى قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسجد المدينة فجعل يقول اين فلان اين فلان فلم يزل يتفقدهم ويبعث اليهم حتى اجتمعوا عنده فقال اني محدثكم بحديث فاحفظوه وعوه وحدثوا به من بعدكم

ان الله اصطفى من خلقه خلقا ثم تلا هذه الآية الله يصطفي من الملائكة رسلا ومن الناس خلقا يدخلهم الجنة واني مصطفي منكم من احب
ان اصطفيه ومؤاخي بينكم كما آخى الله بين الملائكة ثم قال يا ابا بكر فقام فجثى بين يديه فقال ان لك عندي يدا ان الله يجزيك بها
فلو كنت متخذا خليلا لاتخذتك خليلا وانت مني بمنزلة قميصي من جسدي وحرك قميصه بيده ثم قال ادن يا عمر فدنا فقال قد كنت
شديد الشغب علينا ابا حفص فدعوت الله ان يعز الدين بك او بابي جهل ففعل الله ذلك بك وكنت احبهما الي فانت معي في الجنة
ثالث ثلاثة من هذه الامة ثم تنحى وآخى بينه وبين ابي بكر ثم دعا عثمان بن عفان فقال ادن يا عثمان ادن يا عثمان فلم يزل
يدنو منه حتى الصق ركبته بركبة رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم نظر اليه ثم نظر الى السماء فقال سبحان الله العظيم ثلث مرات ثم
نظر الى عثمان فاذا ازراره محلولة فزرها رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده ثم قال اجمع عطفي ردائك على نحرك فان لك شانا
في اهل السماء انت ممن يرد على الحوض واوداجه تشخب دما فاقول له من فعل هذا بك فتقول فلان وفلان وذلك كلام
جبريل وذلك اذ هتف من السماء الا ان عثمان امير على كل خاذل ثم دعا عبد الرحمن بن عوف ثم قال ادن يا امين الله والامين
في السماء يسلط الله على مالك بالحق اما ان لك عندي دعوة وقد اخرتها قال خر لي يا رسول الله قال حملتني يا عبد الرحمن امانة
اكثر الله مالك وجعل يحرك يده ثم تنحى وآخى بينه وبين عثمان ثم دخل طلحة والزبير فقال ادنوا مني فدنوا منه فقال انتما حواري
كحواري عيسى بن مريم ثم آخى بينهما ثم دعا سعد بن ابي وقاص وعمار بن ياسر فقال يا عمار تقتلك الفئة الباغية ثم آخى بينهما
ثم دعا ابا الدرداء وسلمان الفارسي فقال يا سلمان انت منا اهل البيت وقد آتاك الله العلم الاول والعلم الآخر والكتاب الاول
والكتاب الآخر ثم قال الا ارشدك يا ابا الدرداء قال بلى يا رسول الله قال ان تنقدهم ينقدوك وان تتركهم لا يتركوك وان
تهرب منهم يدركوك فاقرضهم عرضك ليوم فقرك فآخى بينهما ثم نظر في وجوه اصحابه فقال ابشروا وقروا عينا فانتم اول من يرد
على الحوض وانتم في اعلى الغرف ثم نظر الى عبد الله بن عمر فقال الحمد لله الذي يهدي من الضلالة فقال علي يا رسول الله ذهب
روحي وانقطع ظهري حين رايتك فعلت ما فعلت باصحابك غيري فان كان من سخط علي فلك العتبى والكرامة فقال والذي بعثني
بالحق ما اخرتك الا لنفسي فانت عندي بمنزلة هارون من موسى ووارثي فقال يا رسول الله ما ارث منك قال ما اورث الانبياء
قال وما اورث الانبياء قبلك قال كتاب الله وسنة نبيهم وانت معي في قصري في الجنة مع فاطمة ابنتي وانت اخي ورفيقي ثم تلا رسول
الله صلى الله عليه وسلم هذه الآية اخوانا على سرر متقابلين الاخلاء في الله ينظر بعضهم الى بعض عن عبد الرحمن بن عوف قال لي
عمر السنا كنا نقرأ فيما نقرأ وجاهدوا في الله حق جهاده في آخر الزمان كما جاهدتم في اوله قلت بلى فمتى هذا يا امير المؤمنين قال اذا كانت
بنو امية الامراء وبنو المغيرة الوزراء وعن محمد بن زيد بن عبد الله بن عمر قال قرأ عمر بن الخطاب هذه الآية ما جعل عليكم في الدين
من حرج ثم قال ادعوا لي رجلا من بني مدلج قال عمر ما الحرج فيكم قال الضيق قال الله تعالى قد افلح المؤمنون الذين هم
في صلاتهم خاشعون والذين هم عن اللغو معرضون والذين هم للزكوة فاعلون والذين هم لفروجهم حافظون الا
على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون والذين هم لاماناتهم
وعهدهم راعون والذين هم على صلوتهم يحافظون اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون
وقال تعالى ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون ان الذين هم من خشية

رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا
وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ۝ نیز گوید معنی عندمؤ
مومنین کیست چون وصف مومنین بصفات کذا وکذا نموده آمد که در سیاق مومنین از مهاجرین اولین بود بلکه ایشان بآن
صفات مشهور بودند و آن جماعه را وصف صلاح و وعدهٔ جنت و مسارعت در خیر اثبات کرده شد تعریض ظاهر آمد بر فضائل
جماعهٔ خاص که خلفا درین جماعه داخل اند وهو المقصود اخرج الترمذی عن عمر بن الخطاب قال کان اذا انزل علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم الوحی یسمع عند وجهه کدوی النحل فانزل علیه یوما فمکثنا ساعة فسری عنه فاستقبل القبلة فرفع یدیه فقال
اللهم زدنا ولا تنقصنا واکرمنا ولا تهنا واعطنا ولا تحرمنا وآثرنا ولا تؤثر علینا وارض عنا وارضنا ثم قال لقد انزلت
علی عشر آیات من اقامهن دخل الجنة ثم قرأ قد افلح المؤمنون حتی ختم العشر عن ابی بکر الصدیق قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم تعوذوا بالله من خشوع النفاق قالوا یا رسول الله وما خشوع النفاق قال خشوع البدن ونفاق القلب وعن مجاهد
عن عبد الله بن الزبیر انه کان یقوم فی الصلوة کانه عود وکان ابو بکر یفعل ذلک وقال مجاهد هو الخشوع فی الصلوة وعن اسماء
بنت ابی بکر عن ام رومان والدة عائشة قالت رأنی ابو بکر الصدیق اتمیل فی صلوتی فزجرنی زجرة کدت انصرف من صلوتی
ثم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا قام احدکم فی الصلوة فلیسکن اطرافه لا یتمیل تمیل الیهود فان سکون الاطراف
فی الصلوة من تمام الصلوة عن قتادة قال تسررت امرأة غلاما لها فذکرت لعمر فسألها ما حملک علی هذا فقالت کنت اری انه یحل
لی ما یحل للرجل من ملک الیمین فاستشار عمر فیها اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا تأولت کتاب الله علی غیر تأویله فقال
عمر لا جرم والله لا احلک لحر بعده ابدا کانه عاقبها بذلک ودرأ الحد عنها وامر العبد ان لا یقربها عن صالح ابی الخلیل قال لما
نزلت هذه الآیة علی النبی صلی الله علیه وسلم وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ الی قوله ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ قال عمر
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ قال والذی نفسی بیده انها ختمت بالذی تکلمت به یا عمر عن الحسن ان عمر بن الخطاب اتی بفروة
کسری بن هرمز فوضعت بین یدیه وفی القوم سراقة بن مالک فاخذ عمر سواریه فرمی بهما الی سراقة فاخذهما فجعلهما فی یدیه فبلغتا
منکبیه فقال الحمد لله سواری کسری بن هرمز فی یدی سراقة بن مالک بن جعشم اعرابی من بنی مدلج ثم قال اللهم انی قد علمت
ان رسولک قد کان حریصا علی ان یصیب مالا ینفقه فی سبیلک وعلی عبادک فزویت عنه ذلک اللهم انی اعوذ بک ان یکون هذا
مکرا منک بعمر ثم تلا أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَّا يَشْعُرُونَ وعن عمر بن الخطاب سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول کل سبب ونسب منقطع یوم القیمة الا سببی ونسبی عن ابی بکر الصدیق انه قال یا رسول الله
علمنی دعاء ادعو به فی صلوتی قال قل اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا وانه لا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک
وارحمنی انک انت الغفور الرحیم قال الله تعالی فی قصة براءة عائشة رضی الله عنها وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَةِ أَن يُؤْتُوا
أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ
الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ۝ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ

والطیبون للطیبات اولئک مبرءون مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم ۵ فقیر گوید عفی عنه که در کلمه اولوا الفضل والسعة تعریض ظاهر است
بصدیق اکبر رضی الله عنه بشهادة سیاق وسباق وسبب نزول وظاهر آن است که از فضل فضل فی الدین مراد باشد تا تکرار
لازم نیاید بلکه فی الحقیقت نهی خاص برای محسنین است اگر شخصی شخصی را رنجانیده باشد بغیر حق واو بر رنجاننده خود بذل مال خود
نکند آثم نباشد باتفاق پس مراد اینجا نهی باعتبار منزلت محسنین است ۵ در کلمه اولئک مبرءون آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صدیق
اکبر وحضرت عائشه وصفوان بن معطل همه داخل اند و دخول عائشه وصفوان خود ظاهر است اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وصدیق اکبر ازان سبب که اگر خدا نکرده تحقیق دران افک می بود لوثے ازان بدامن پاک آنحضرت صلی الله علیه وسلم میرسید
بجهت نسبت فراش ولوثے بصدیق اکبر عائد میشد بجهت نسبت ولادت قال الله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون
بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون فقیر گوید این آیه نص است در اثبات خلافت خلفا و تاویلات بعیده که اهل اهوا
میکنند ایشان را از وادی عصیان برنمی آرد چنانکه در فصل سیوم بسط نموده ایم عن حارثة بن مضرب قال کتب الینا عمر بن الخطاب
ان تعلموا سورة النساء والاحزاب والنور عن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا قال توبتهم
اکذابهم انفسهم فان کذبوا انفسهم قبلت شهادتهم عن سعید بن المسیب قال شهدت عمر بن الخطاب حین جلد قذفة المغیرة بن شعبة
منهم ابو بکرة ونافع وشبل ثم دعا ابا بکرة فقال ان تکذب نفسک تجز شهادتک فابی ان یکذب نفسه ولم یکن عمر یجیز شهادتهما
حتی هلکا فذلک قوله الا الذین تابوا وتوبتهم اکذابهم انفسهم وعن عمر بن الخطاب قال لا یجتمع المتلاعنان ابدا عن عائشة قالت
انزل الله عذری وکادت الامة تهلک فی سببی فلما سری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم وعرج الملک قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لابی اذهب الی ابنتک فاخبرها ان الله قد انزل عذرها من السماء قالت فاتانی ابی وهو یعدو یکاد ان یعثر
فقال البشری یا بنیة بابی وامی فان الله قد انزل عذرک قلت بحمد الله لا بحمدک ولا بحمد صاحبک الذی ارسلک ثم دخل رسول الله
صلی الله علیه وسلم فتناول ذراعی فقلت بیده هکذا فاخذ ابو بکر النعل لیعلونی به فمنعته فضحک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اقسمت لا تفعل
وعن عائشة لما نزل عذرها قبل ابو بکر رأسها فقالت الا عذرتنی قال ای سماء تظلنی وای ارض تقلنی ان قلت مالا اعلم عن قتادة
فی قوله ولا یأتل اولوا الفضل منکم الایة قال نزلت هذه الآیة فی رجل من قریش یقال له مسطح کان بینه وبین ابی بکر قرابة وکان
یتیما فی حجره وکان فیمن اذاع علی عائشة ما اذاع فلما انزل الله براءتها وعذرها تألی ابو بکر لا یرزؤه خیرا فانزل الله هذه الآیة فذکر لنا
ان نبی الله صلی الله علیه وسلم دعا ابا بکر فتلاها علیه فقال الا تحب ان یغفر الله لک قال بلی قال فاعف عنه وتجاوز فقال ابو بکر لا جرم
والله لا امنعه معروفا کنت اولیه قبل الیوم وقد روی ذلک عن جماعة منهم عائشة وابن عمر وابن عباس والحسن ومحمد بن سیرین
وغیرهم عن ابی بکر الصدیق قال اطیعوا الله فیما امرکم به من النکاح ینجز لکم ما وعدکم من الغنی قال تعالی ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله
وعن قتادة قال ذکر لنا ان عمر بن الخطاب قال ما رأیت کرجل لم یلتمس الغنی فی الباءة وقد وعد الله فیها ما وعد فقال ان یکونوا
فقراء یغنهم الله من فضله عن عمر بن الخطاب قال ابتغوا الغنی فی الباءة وفی لفظ اطلبوا الفضل فی الباءة وتلا ان یکونوا فقراء
یغنهم الله من فضله عن انس بن مالک قال سألنی سیرین المکاتبة فابیت علیه فاتی عمر بن الخطاب فاقبل علی بالدرة وقال کاتبه فتلا

له ای اقسمت بالذی
محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم

فكاتبوهم ان علمتم فيهم خيرا كاتبه عن عمر انه كاتب عبدا له يكنى ابا امية فجاء بنجمه حين حل قال يا ابا امية اذهب فاستعن به في مكاتبتك قال يا امير المؤمنين لو تركته حتى يكون من آخر نجم قال اخاف ان لا ادرك ذلك ثم قرأ واتوهم من مال الله الذي اتاكم عن السدي قال كان لعبد الله بن ابي جارية تدعى معاذة فكان اذا نزل ضيف ارسلها اليه ليواقعها ارادة الثواب منه والكرامة له فاقبلت الجارية الى ابي بكر فشكت ذلك اليه فذكره ابو بكر للنبي صلى الله عليه وسلم فامره بقبضها فصاح عبد الله بن ابي من يعذرنا من محمد يغلبنا على مملوكتنا فنزلت الآية يعني ولا تكرهوا فتياتكم على البغاء اخرج الترمذي عن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ائتدموا بالزيت وادهنوا به فانه يخرج من شجرة مباركة عن شريك بن نملة قال ضفت عمر بن الخطاب ليلة فاطعمني كسورا من رأس بعير بارد واطعمنا زيتا وقال هذا الزيت المبارك الذي قال الله لنبيه عن ابي العالية قال كان النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه بمكة نحوا من عشرين سنة يدعون الى الله وحده وعبادته وحده لا شريك له سرا وهم خائفون لا يؤمرون بالقتال حتى امروا بالهجرة الى المدينة فقدموا المدينة فامرهم الله بالقتال وكانوا بها خائفين يمسون في السلاح ويصبحون في السلاح فغبروا بذلك ما شاء الله ثم ان رجلا من اصحابه قال يا رسول الله ابد الدهر نحن خائفون هكذا اما يأتي علينا يوم نأمن فيه ونضع السلاح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لن تغبروا الا يسيرا حتى يجلس الرجل في الملأ العظيم محتبيا ليست فيهم حديدة فانزل الله وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما الى آخر الآية فاظهر الله نبيه على جزيرة العرب فامنوا ووضعوا السلاح ثم ان الله قبض نبيه فكانوا كذلك آمنين في زمان ابي بكر وعمر وعثمان حتى وقعوا فيما وقعوا وكفروا النعمة فادخل الله عليهم الخوف الذي كان رفع عنهم واتخذوا الحجر والشرط وغيروا فغير ما بهم قال الله تعالى وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ۝ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ۝ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ۝ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ۝ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَامًا ۝ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ۝ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ۝ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللّٰهِ مَتَابًا ۝ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۝ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ۝ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ۝ أُولٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ۝ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ۝ فقیر گوید عفی عنه سنة الله در قرآن عظیم چنان جاری شده که اهل نجات را با اهل ضلال هرجا در میزان اعتبار سنجند و اوصاف هر فریق را بیان میکنند آن یکی را بعذاب الیم ایعاد مینمایند و آن دیگر را بنعیم مقیم وعده میدهند در وعد و وعید اوصاف فریقین بغرض و احوال اکتفا نمی نمایند بلکه اوصاف موجوده در فریقین بلکه اوصافیکه آن هر دو فریق مشهور شده باشند ذکر میفرمایند مانند آنکه از شبهات کفار غیر آنچه بر زبان ایشان گذشت در مجالس و محافل بآن نطق مینمودند ذکر نمیشود و بسؤالات مقدره و احتمالات بعیده متوجه نمیشوند

آیات سورهٔ فرقان

دمانند آنکه در بابِ احکام نکاح وطلاق وغیر آن بصورِ مختلفه خبر واقعه نمی پردازند چون این اصل را فهمیدی بدانکه خدا تعالی در سوره فرقان شبهات کفار وجهلیات ایشان نیز میشمارد وپاداش هر یکی وقطع مادهٔ هر اشکالی بیان مینماید بعد ازان صفات عباد الله المقربین ذکر میفرماید واخبار بر صفات ثابته مشهوره در اشخاص موجودین یومئذ اکتفا میکند تا با دلالتِ عامه خود تعریض باشد بحاضرین وعباد الرحمن الذین الآیه وآن صفاتِ وقار ست وحلم بنسبت جاهلان مواظبت بر نماز تهجد وخشیت از عذاب آخرت وپناهیدن ازان برب العزت تبارک وتعالی واقتصاد در صرف اموال وتوحید عبادت وترکِ قتل نفس واجتناب از زنا واحتراز از حضورِ مجالس زور وبصیرت ودنیا لیش در وقتِ استماع آیات الله ودعا بجناب الهی بقرة عین در اولاد وازواج وایشان را غرفه که اعلی موضع است در بهشت وعده میدهد وحاضرین آن وقت بودند الا السّبّاقِ مؤمنین از مهاجرین اولین وناهیک من فضیلة اخرج مالک والشیخان عن عمر بن الخطاب قال سمعتُ هشام بن حکیم یقرأ سورة الفرقان فی حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم فاستمعتُ لقراءته فاذا هو یقرأ علی حروف کثیرة لم یُقرِئنیها رسولُ الله صلی الله علیه وسلم فکدتُ اُساوِره فی الصلوة فتصبّرت حتی سلّم فلبّبته بردائه فقلتُ من اقرأک هذه السورة التی سمعتُک تقرأ قال اقرأنیها رسولُ الله صلی الله علیه وسلم فقلتُ کذبتَ فان رسولَ الله صلی الله علیه وسلم قد اقرأنیها علی غیر ما قرأتَ فانطلقتُ به اقوده الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلتُ انی سمعت هذا یقرأ سورة الفرقان علی حروفٍ لم تُقرِئنیها فقال رسولُ الله صلی الله علیه وسلم اقرأ یا هشامُ فقرأ علیه القراءة التی سمعتُه یقرأ فقال رسولُ الله صلی الله علیه وسلم کذلک اُنزلت ثم قال اقرأ یا عمر فقرأتُ القراءة التی اقرأنی فقال رسولُ الله صلی الله علیه وسلم کذلک اُنزلت ان هذا القرآن اُنزل علی سبعة احرفٍ فاقرؤا ما تیسّر عن عبد الله بن المغیرة قال سُئل عمر بن الخطاب عن نسب وصهر فقال ما اراکم الا وقد عرفتم النسب فاما الصهر فالاختان والصحابة عن الحسن ان عمر اطال صلوة الضحی فقیل له صنعتَ الیوم شیئاً لم تکن تصنعه فقال انه بقی علیّ من وردی شیئ فاحببت ان اتمّه او قال اقضیه وتلا هذه الآیة وهو الذی جعل اللیل والنهار خلفة الآیة وعن عمر انه رای غلاما یتبختر فی مشیته فقال له ان البختریة مشیة تکره الا فی سبیل الله وقد مدح الله اقواما فقال وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا فاقصد فی مشیتک قال الله تعالی وَاَنْذِرْ عَشِیْرَتَكَ الْاَقْرَبِیْنَ ۝ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝ فَاِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ اِنِّیْ بَرِیْٓءٌ مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝ وَتَوَكَّلْ عَلَی الْعَزِیْزِ الرَّحِیْمِ ۝ الَّذِیْ یَرٰىكَ حِیْنَ تَقُوْمُ ۝ وَتَقَلُّبَكَ فِی السّٰجِدِیْنَ ۝ اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ ۝ فقیر گوید عفی عنه خدای تعالی در سوره شعرا قصهٔ هفت پیغامبر علیهم الصلوة والسلام بیان میفرماید بعد ازان اثباتِ نزول قرآن بر دل مبارکِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب حق بواسطه جبرئیل مینماید ودلیل حقیت آن می آرد که علمای اهل کتاب بسبب مذکور بودن آن در زبر اولین حقیت آن را میشناسند باز فائدهٔ نزول قرآن بر مرد عربی بلسان عرب نه بر شخص عجمی بزبان عجم ارشاد میکند ولو نزّلناه باز مستحکم بودن انکار در قلوب اهل شقاق افاده میفرماید کذلک سلکناه بعد ازان تقویت میدهد حقیتِ قرآن را بآنکه قرآن از بابِ القای شیاطین نیست بدو وجه یکی آنکه شیاطین از وصول بملاء اعلی که محل انعقادِ احکام الهیه است برای مصالح جمهور بنی آدم محروم اند دوم آنکه سنت الله چنان جاری شده که القای شیاطین نمیباشد مگر بر نفوس دنیه خبیثه زیرا که مناسبت درمیان مفید ومستفید شرط است ونفس مبارکِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نفوس عالیه قدسیه است در غایتِ طهارتِ اعمال واخلاق ونیز از باب شعر نیست که کار شعرا غالبا افراط است در مدح وتشبیب وهجو و

سلہ از ساوره جبی بر یکیگر جستن ۱۲

سلہ از تلبیب جمع گریبان گرفتن وکشیدن در خصومت ۱۲

سلہ جمع ختن بمعنی داماد وعند العرب کل من کان من قبل المرأة مثل الاب والاخ فهما الاختان والاصهار عامة فیهم زوج الابنة ۱۲

آیات سورهٔ شعرا

سلہ غزل گفتن ۱۲

واشال آن و باصلاح اخلاق و اعمال و ہدایت خلق اللہ مناسبتی ندارند وایشان در پرسش مرا و اصلاح اخلاق و اعمال تو
کما لایخفی در ضمن این تقریر شریف نیز فرماید فلذلک فادع یعنی بر توحید عبادت مستمر باش و نزد دیگران تبلیغ تو را تخصیص انذار کن
و باشد که پیروی تو کرده اند بتواضع پیش آیی و اگر آن امت دعوت فرمان تو بجای نیارند توکل کن بر خدای عز و جل
و غبار تشویش از انکار ایشان باید که بر خاطر تو ننشیند تا آنکه فقیر میگوید که خدای تعالی پیغامبر خود را صلی اللہ علیہ وسلم بتخفیف جناح
بر نسبت طائفہ که بایمان مشرف شده و انذار شاد میفرماید و این مورد بی شبهه کیست و آنانکه در آن وقت مؤمن بودند و اتباع
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کرده اند نیستند مگر سباق مؤمنین از مہاجرین اولین و ناہیک بہ من فضیلۃ عن ابن عباس الا الذین
امنوا وعملوا الصالحات وذکروا اللہ کثیرا قال ابو بکر و عمر و علی و عبد اللہ بن رواحۃ وروی من طرق متعددۃ ان حسان
بن ثابت لما استاذن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی ہجاء قریش قال اذہب الی ابی بکر فلیحدثک حدیث القوم وایامہم واحسابہم
عن عائشۃ قالت کتب ابی فی وصیتہ سطرین بسم اللہ الرحمن الرحیم ہذا ما اوصی ابو بکر بن ابی قحافۃ عند خروجہ من الدنیا حین یؤمن الکافر
ویتقی الفاجر ویصدق الکاذب انی استخلفت علیکم عمر بن الخطاب فان یعدل فذلک ظنی بہ ورجائی فیہ وان یجر ویبدل فلا اعلم
الغیب وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون قال اللہ تعالی قل الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی آللہ خیر اما یشرکون
تفسیرش بگو یعنی خدا تعالی در سورۂ نمل ہلاک ثمود و قوم لوط بسبب طغیان و کفر ایشان ذکر میفرماید بعد از ان ارشاد میکند قل
الحمد للہ بگو ہمہ ستایش مر خدای راست بر نصرت انبیا و ہلاک اشقیا و سلامت از آفات دنیا و آخرت بر آن بندگان او که برگزید
ایشان را و برگزیدن او سبحانہ بندگان خود را درجات دارد مرتبۂ اعلی آن علی الاطلاق اصطفاء انبیاست علیہم السلام بر سائر
خلق بعد از ان جماعتیکه از میان مسلمین برای اعلای کلمۃ اللہ و نصر رسل اللہ ایشان را برگزید سباق مومنین اند و بیک معنی اصطفاء تمام
امت مرحومہ را شامل ست قال تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الآیہ ظاہر آیہ آن ست که در مقابلہ
اشقیا که ساعی در اعلاء کلمۂ کفر بودند سباق مؤمنین را که مساعی جمیلہ در اعلای کلمۂ حق صرف نموده اند مراد داشته اند ولہذا اکثر
مفسرین باصحاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تفسیر کرده اند برین تقدیر منقبت عظیمہ ست سباق مؤمنین را از مہاجرین اولین عن
ابن عباس فی قولہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی قال ہم اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وسلم اصطفاہم اللہ لنبیہ عن سفیان الثوری فی قولہ
وسلام علی عبادہ الذین اصطفی قال نزلت فی اصحاب محمد خاصۃ عن عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالی عنہ قال ان موسی لما ورد ماء مدین وجد
علیہ امۃ من الناس یسقون فلما فرغوا اعادوا الصخرۃ علی البیر ولا یطیق رفعہا الا عشرۃ رجال فاذا ہو بامرأتین قال ما خطبکما
فحدثتاہ فاتی الحجر فرفعہ وحدہ ثم استقی فلم یستق الا ذنوبا واحدا حتی رویت الغنم فرجعت المرأتان الی ابیہما فحدثتاہ وتولی
موسی الی الظل فقال رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر قال فجاءتہ احدہما تمشی علی استحیاء واضعۃ ثوبہا علی وجہہا لیست بسلفع
من النساء خراجۃ ولاجۃ قالت ان ابی یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت لنا فقام معہا موسی فقال لہا امشی خلفی وانعتی لی الطریق فانی
اکرہ ان تصیب الریح ثیابک فتصف لی جسدک فلما انتہی الی ابیہا قص علیہ فقالت احدہما یا ابت استاجرہ ان خیر من استاجرت
القوی الامین قال یا بنیۃ ما علمک بامانتہ وقوتہ قالت اما قوتہ فرفعہ الحجر ولا یطیقہ الا عشرۃ رجال واما امانتہ فقال امشی خلفی وصفی
لی الطریق فانی اکرہ ان تصیب الریح ثیابک فتصف لی جسدک فزادہ ذلک رغبۃ فیہ فقال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی ہاتین الی قولہ ستجدنی

اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّالِحِيْنَ اى فى حسن الصحبة والوفاء بما قلت قَالَ ذٰلِكَ بَيْنِيْ وَبَيْنَكَ اَيَّمَا الْاَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُوْلُ وَكِيْلٌ فزوجه واقام معه يكفيه ويعمل له فى رعاية غنمه وما يحتاج اليه وزوجه صفورة واختها شرفا وهما اللتان كانتا تذودان و عن عمر بن الخطاب فى قوله تمشى على استحياء قال جاءت مستترة بكم درعها على وجهها قال الله تعالى يٰعِبَادِيَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنَّ اَرْضِيْ وَاسِعَةٌ فَاِيَّايَ فَاعْبُدُوْنِ ٥ كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ اِلَيْنَا تُرْجَعُوْنَ ٥ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا نِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِيْنَ ٥ الَّذِيْنَ صَبَرُوْا وَعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ ٥ وَكَاَيِّنْ مِّنْ دَآبَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللّٰهُ يَرْزُقُهَا وَاِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ٥

يعنى اى بندگان من كه ايمان آورده ايد هرآينه زمين من فراخ است پس خاص مرا عبادت كنيد يعنى اگر قوم شما از اخلاص در عبادت مانع ميشوند هجرت كنيد تا اخلاص عبادت ميسر آيد هر نفس چشنده مرگ است باز بسوى ما گردانيده شويد و آنانكه ايمان آورده اند و كردند كارهاى شايسته البته جاى دهيم ايشان را از بهشت بمجلسهاى مرتفع كه ميرود زير آن جويها جاويدان آنجا نيكو مزد كار نيك كنندگان است آن مجلسها آن كارنيك كنندگان كه صبر كردند يعنى بر مشاق هجرت و توكل ميكنند بر پروردگار خويش و بسا جانور كه بر نميدارد روزى خود را خدا روزى ميدهد او را و نيز شما را و اوست شنوا دانا فقير گويد اين آيه امر است به هجرت از دار كفر و وعده است به بهشت آنانرا كه شكيبائى ورزيدند بر مشاق هجرت و جهاد و غير هما و بر خدا توكل كردند و تشجيع است مومنان را بر هجرت و ترك اسباب معاش كه هر يكى در وطن خود مهيا داشت بتذكر حال دواب كه ذخيره نهادن و زراعت كردن و تجارت نمودن شان ايشان نيست معهذا خداى تعالى هر يكى را روزى ميرساند باز فقير گويد بنقل متواتر ثابت است بوجهيكه شك را دران مدخل نيست كه جماعه از سباق مومنين هجرت كردند و بر مشاق هجرت و جهاد صبر نمودند و اسباب معاش كه در مكه ميسر داشتند بطلب رضاى الهى ترك نمودند و انواع اعمال خير از ايشان بظهور انجاميد پس وعده غرف كه اعلى درجات است در بهشت براى ايشان مقرر باشد و هو المقصود و عن الشعبى فى قوله الم اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ يُّتْرَكُوْا الآية قال انزلت فى اناس كانوا بمكة قد اقروا بالاسلام فكتب اليهم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة لما نزلت آية الهجرة انه لا يقبل منكم اقرار ولا اسلام حتى تهاجروا قال فخرجوا عامدين الى المدينة فاتبعهم المشركون فردوهم فنزلت فيهم هذه الآية فكتبوا اليهم انه قد انزل فيكم آية كذا وكذا فقالوا نخرج فان اتبعنا احد قاتلناه فخرجوا فاتبعهم المشركون فقاتلوهم فمنهم من قتل ومنهم من نجا فانزل الله فيهم ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِيْنَ هَاجَرُوْا مِنْۢ بَعْدِ مَا فُتِنُوْا ثُمَّ جٰهَدُوْا وَصَبَرُوْٓا اِنَّ رَبَّكَ مِنْۢ بَعْدِهَا لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ عن ابن مسعود قال اول من اظهر اسلامه سبعة رسول الله وابو بكر وسمية ام عمار وعمار وصهيب وبلال والمقداد فاما رسول الله صلى الله عليه وسلم فمنعه الله بعمه ابى طالب واما ابو بكر فمنعه الله بقومه واما سائرهم فاخذهم المشركون فالبسوهم ادراع الحديد وصهروهم فى الشمس فما منهم احد الا قد واتاهم على ما ارادوا الا بلال فانه هانت عليه نفسه فى الله وهان على قومه فاخذوه فاعطوه الولدان فجعلوا يطوفون به فى شعاب مكة وهو يقول احد احد عن انس قال اول من هاجر من المسلمين الى الحبشة باهله عثمان بن عفان فقال النبى صلى الله عليه وسلم صحبهما الله ان عثمان لاول من هاجر الى الله باهله بعد لوط عن اسماء بنت ابى بكر قالت هاجر عثمان الى الحبشة فقال النبى صلى الله عليه وسلم انه لاول من هاجر بعد ابراهيم ولوط و عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان بين عثمان وبين رقية وبين لوط من مهاجر عن ابن عباس قال اول من هاجر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان بن عفان كما هاجر لوط

ای تشغان انفسہما عن المار د ولا تقیان بہ حم الخ الفرم ۱۲

آیات سورۂ عنکبوت

ف

الی ابراہیم عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخلت انا وابو بکر الغار فاجتمعت العنکبوت فنسجت بالباب فلا تقتلوہن
عن ابی قلابة ان عمر بن الخطاب مر برجل یقرأ کتابا فاستمعه ساعة فاستحسنه فقال للرجل اکتب لی من ہذا الکتاب قال نعم فاشتری ادیما
فہیأه ثم جاء به الیه فنسخ له فی ظہره وبطنه ثم اتی به النبی صلی اللہ علیہ وسلم فجعل یقرأه علیه وجعل وجه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یتلون فضرب رجل من الانصار بیده الکتاب وقال ثکلتک امک یا ابن الخطاب الا تری وجه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
منذ الیوم وانت تقرأ علیه ہذا الکتاب فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم عند ذلک انما بعثت فاتحا وخاتما واعطیت جوامع الکلم
وفواتحه واختصر لی الحدیث اختصارا فلا یہلکنکم المتہوکون قال اللہ تعالی الٓمّٓ ۚ غُلِبَتِ الرُّومُ ۙ فِيٓ اَدْنَى الْاَرْضِ وَهُمْ مِّنۢ بَعْدِ
غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُوْنَ ۙ فِيْ بِضْعِ سِنِيْنَ ؕ لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْۢ بَعْدُ ؕ وَيَوْمَئِذٍ يَّفْرَحُ الْمُؤْمِنُوْنَ ۙ بِنَصْرِ اللّٰهِ ؕ
يَنْصُرُ مَنْ يَّشَآءُ ؕ وَهُوَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ ۙ اینجا قراء مختلف اند بعضی غلبت بصیغه معلوم وسیغلبون بصیغه مجهول خوانده وبعضی
غلبت بصیغه مجهول وسیغلبون بصیغه معلوم تلاوت کنند در وجه اول بشارت است بفتح مسلمین بر روم را وآن در زمان آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم واقع نشد بلکه در زمان شیخین صورت گرفته وانجاز مواعید الهی بر دست خلیفه یکی از خواص خلافه خاصه است
اخرج الترمذی والحاکم وصححه عن ابن عباس فی قوله الٓم غلبت الروم قال غلبت وغلبت قال کان المشرکون یحبون ان تظہر فارس
علی الروم لانہم اصحاب اوثان وکان المسلمون یحبون ان تظہر الروم علی فارس لانہم اصحاب کتاب فذکروہ لابی بکر فذکرہ ابو بکر لرسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما انہم سیغلبون فذکرہ ابو بکر لہم فقالوا اجعل بیننا وبینک اجلا فان
ظہرنا کان لنا کذا وکذا وان ظہرتم کان لکم کذا وکذا فجعل بینہم اجلا خمس سنین فلم یظہروا فذکر ذلک ابو بکر لرسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فقال الا جعلته اراه قال دون العشرة فظہرت الروم بعد ذلک فذلک قوله الٓم غلبت الروم فغلبت ثم غلبت بعد
لقول اللہ للہ الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر اللہ قال سفیان سمعت انہم ظہروا علیہم یوم بدر ولہذا الحدیث
طرق متعددة مستفیضة عن ابن مسعود والبراء بن عازب ودینار بن مکرم الاسلمی ورواه ایضا مرسلا الزہری وقتادة وعکرمة
عن ابن عباس قال قال عمر اما الحمد فقد عرفناه فقد تحمد الخلائق بعضہم بعضا واما لا الہ الا اللہ فقد عرفناہا فقد عبدت الالہة من دون اللہ
واما اللہ اکبر فقد یکبر المصلی واما سبحان اللہ فما ہو فقال رجل من القوم اللہ اعلم فقال عمر قد شقی عمر ان لم یکن یعلم ان اللہ اعلم فقال
علی یا امیر المؤمنین اسم ممنوع ان ینتحله احد من الخلائق والیه مفزع الخلق واحب ان یقال له فقال ہو کذلک اخرج مسلم عن
انس بن مالک ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ترک قتلی بدر ثلثة ایام حتی جیفوا ثم اتاہم فقام ینادیہم فقال یا امیة بن خلف یا ابا جهل
بن ہشام یا عتبة بن ربیعة ہل وجدتم ما وعد ربکم حقا فسمع عمر صوته فجاء فقال یا رسول اللہ تنادیہم بعد ثلث وہل یسمعون یقول اللہ
انک لا تسمع الموتی فقال والذی نفسی بیده ما انتم باسمع منہم ولکنہم لا یطیقون ان یجیبوا وروی نحوہ عن ابن عمر قال اللہ تعالی الٓمّٓ ۚ
تِلْكَ اٰيٰتُ الْكِتٰبِ الْحَكِيْمِ ۙ هُدًى وَّرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِيْنَ ۙ الی اربع آیات بعد ما فقیر گوید خدا تعالی در سوره لقمان تبایین مراتب سعداء واشقیا بیان میفرماید ولا
تحت هر دو فریق در وقت نزول سوره لقمان موجود بودند وابن سوره مکیه است مجتبی احسان کرد صفت کاشفه آن اقامت صلوة است وایتاء زکوة ویقین کردن است بآخرت اثبات میفرماید
وقرآن را هدایت ورحمت برای ایشان میسازد وفلاح وعده جنت ایشانرا امید میدهد وجمعی دیگر را اشتراء لهو الحدیث واضلال
واستهزاء بآیات اللہ واستکبار از قبول قرآن بر دامن میبندد وباز فقیر میگوید که این آیات تشریف عظیم است برای سابقین مؤمنین

آیات سورة الروم

آیات سورة لقمان

ازمهاجرین اولین که در وقت نزول سورهٔ لقمان بشرف اسلام و معارضه با کفار موصوف و مشهور بودند و نا صیاب بهره من فضیلة قال الله تعالی وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ۝ فقیر گوید عفی عنه خدای تعالی میفرماید درین آیه دادیم موسی را کتاب پس مباش در شبهه از برخوردن کتاب مراد از کتاب اول توریت است و از کتاب ثانی قرآن عظیم و اینجا استخدام که صنعتیست از بدیع بکار برده شد وَجَعَلْنَاهُ هُدًى و ساختیم توریت را هدایت برای بنی اسرائیل و ساختیم از بنی اسرائیل پیشوایان که راه مینمودند بتوفیق ما چون صبر کردند و بآیات ما یقین می آوردند باز فقیر میگوید خدای تعالی در اول کلام ذکر مؤمنین کاملین فرمود اِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا الاية بعد ازان فرق در معاد این جماعه و معاد جماعه که طرف مقابل ایشان واقع شده اند ارشاد نمود اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ بعد ازان تشبیه داد حالت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بحالت حضرت موسی که پیش ازین بحضرت موسی توریت دادیم و آنرا سبب هدایت بنی اسرائیل گردانیدیم پس اگر ترا قرآن دادیم و آن را هدایت امت مرحومه گردانیدیم محل استبعاد نیست و از بنی اسرائیل جمعی را ائمه ساختیم چون استحقاق امامت پیدا کردند و بصبر بر مشاق جهاد و مخاصمه کفار و بقوة یقین سید اگر از مؤمنین کاملین جمعی را از امت تو امام سازیم و بدست ایشان عالمی را مهتدی گردانیم جای تعجب نیست و درین آیه بحسب سباق و سیاق اشارتیست خفی بآنکه جماعه از امت مرحومه ائمه خواهند بود و ست تدرحسن دارد شیان در هر بن خاری و سے هر دیده کی بیند شکار چشم باز ستاین ؛ قال الله تعالی وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ۝ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ۝ لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ فقیر گوید عفی عنه این آیه در قصهٔ احزاب نازل شده وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ و چون دیدند مسلمانان افواج مشرکین را گفتند این ست آنچه وعده داده بود ما را خدا و رسول او و درست فرمود خدا و رسول او و زیاده نکرد آمدن افواج مشرکین در حق ایشان مگر باور داشتن و گردن نهادن را یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود که چندروز از دست کافران سختی پیش خواهد آمد بعد ازان فتح و نصرت نصیب ما خواهد شد وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ چون مؤمنان آن کفار دیدند دانستند که نصفی از موعود با نجاز رسید و توقع نصف ثانی در دلهای ایشان مستحکم شد مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ از مسلمانان جمعی هستند که راست کردند با خدا آنچه بران عهد بسته بودند با خدای عز و جل یعنی ثبات قدم در مواطن حرب اختیار نمودند پس از ایشان کسی هست که بتمام رسانید نذر خود را و از ایشان کسی هست که انتظار میکشد تمامی نذر خود را یعنی محققین مؤمنین با خدا عهد بستند که در اعلاء کلمة الله سعی جمیل بکار برند و در مواقع حرب ثابت قدم باشند پس گروهی از ایشان آنچه کردنی بود کردند و بانجام رسانیدند یعنی شهید شدند یا غیر از اعلاء کلمة الله که بوقوع آمد نصیب ایشان چیزی دیگر نبود و اگرچه باقیماندند و گروهی هنوز بار دیگر در انتظار اعلای کلمة الله هستند یعنی باقیماندند بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعد از وفات وی صلی الله علیه وسلم در اعلای کلمة الله داد اسلام دادند باز فقیر گوید درین آیات تشریف عظیم است برای جمعیکه در غزوهٔ احزاب ظاهرا و باطنا استقامت نمودند و بذل جهد در جهاد کردند و بشارت خلفا ازان جماعه بودند و اشارهٔ خفیه است بآنکه هنوز کارها در پیش است و از جمعی سعی بلیغ دران کارها بظهور خواهد رسید اخرج البخاری و مسلم عن انس

ابن عباس ان عمر قام فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ايها الناس لا تخدعن عن آية الرجم فانها انزلت في كتاب الله وقراناها ولكنها ذهبت
في قرآن كثير ذهب مع محمد صلى الله عليه وسلم وآية ذلك ان النبي صلى الله عليه وسلم قد رجم وان ابا بكر قد رجم ورجمت بعدهما وانه
سيجيء قوم من هذه الامة يكذبون بالرجم وروي ذلك عن عبد الرحمن بن عوف وسعيد بن المسيب وزيد بن اسلم عن كثير بن عبد الله
بن عمرو بن عوف المزني عن ابيه عن جده قال خط رسول الله صلى الله عليه وسلم الخندق عام الاحزاب فخرجت لنا من الخندق صخرة
بيضاء مدورة فكسرت حديدنا وشقت علينا فشكونا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخذ المعول من سلمان فضرب الصخرة ضربة
صدعها وبرقت منها برقة اضاء ما بين لابتي المدينة حتى لكان مصباحا في جوف بيت مظلم فكبر رسول الله صلى الله عليه وسلم تكبير
فتح وكبر المسلمون ثم ضربها الثانية فصدعها وبرق منها برقة اضاء ما بين لابتيها فكبر وكبر المسلمون ثم ضربها الثالثة فكسرها وبرق منها برقة اضاء ما بين لابتيها فكبر وكبر المسلمون
فسألناه فقال اضاء لي في الاولى قصور الحيرة ومدائن كسرى كانها انياب الكلاب فاخبرني جبريل ان امتي ظاهرة عليها واضاء لي في الثانية القصور الحمر من ارض الروم
كانها انياب الكلاب اخبرني جبريل ان امتي ظاهرة عليها واضاء لي في الثالثة قصور صنعاء كانها انياب الكلاب واخبرني جبريل ان
امتي ظاهرة عليها فابشروا بالنصر فاستبشر المسلمون وقالوا الحمد لله موعد صادق بان وعدنا النصر بعد الحصر فطلعت الاحزاب فقال
المسلمون هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادهم الا ايمانا وتسليما وقال المنافقون الا تعجبون يحدثكم ويعدكم
ويمنيكم الباطل انه يبصر من يثرب قصور الحيرة ومدائن كسرى وانها تفتح لكم وانتم تحفرون الخندق ولا تستطيعون ان تبرزوا وانزل
القرآن واذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا وعن البراء بن عازب نحوه عن قتادة قال هم عمر
بن الخطاب ان ينهى عن الحبرة من صباغ البول فقال له رجل اليس قد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبسها قال عمر بلى قال الرجل
الم يقل الله لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة وعن ابن عباس ان عمر اكب على الركن فقال اني لاعلم انك حجر ولو لم ار حبي صلى
الله عليه وسلم قبلك واستلمك ما استلمتك ولا قبلتك لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة وعن يعلى بن امية قال طفت مع عمر فلما كنت
عند الركن الذي يلي الباب مما يلي الحجر اخذت بيده ليستلم فقال اما طفت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت بلى قال فهل رايته يستلمه قلت لا قال فابعد
عنك فان لك في رسول الله صلى الله عليه وسلم اسوة حسنة عن عيسى بن طلحة قال دخلت على ام المؤمنين عائشة وعائشة بنت طلحة
وهي تقول لامها اسماء انا خير منك ابي خير من ابيك فجعلت اسماء تشتمها وتقول انت خير مني فقالت عائشة الا اقضي بينكما قالت
بلى قالت فان ابا بكر دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له انت عتيق الله من النار قالت فمن يومئذ سمي عتيقا ثم دخل
طلحة فقال انت يا طلحة ممن قضى نحبه عن جابر قال اقبل ابو بكر يستاذن على رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس ببابه جلوس
والنبي صلى الله عليه وسلم جالس فلم يؤذن له ثم اقبل عمر فاستاذن فلم يؤذن له ثم اذن لابي بكر وعمر فدخلا والنبي صلى الله عليه وسلم
جالس وحوله نساؤه وهو ساكت فقال عمر لاكلمن النبي صلى الله عليه وسلم لعله يضحك فقال عمر يا رسول الله لو رايت ابنة زيد امرأة عمر
سألتني النفقة آنفا فوجأت عنقها فضحك النبي صلى الله عليه وسلم حتى بدا ناجذه وقال هن حولي يسألنني النفقة فقام ابو بكر الى عائشة
ليضربها وقام عمر الى حفصة كلاهما يقولان تسألان النبي صلى الله عليه وسلم ما ليس عنده فنهاهما رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلن
نساؤه والله لا نسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذا المجلس ما ليس عنده وانزل الله الخيار فبدأ بعائشة فقال اني ذاكر لك
امرا ما احب ان تعجلي فيه حتى تستأمري ابويك قالت ما هو قال فتلا عليها يا ايها النبي قل لازواجك الآية قالت عائشة افيك استأمر ابوي

بل اختار الله ورسوله واسالك ان لا تذكر الى امراة من نسائك ما اخترت فقال ان الله لم يبعثني معنتا ولكن بعثني معلما ميسرا لا تسألني امراة منهن عما اخترت الا اخبرتها عن عمر قال استعينوا على النساء بالعرى ان احداهن اذا كثرت ثيابها وحسنت زينتها اعجبها الخروج عن معاذ عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلا ساله فقال اى المجاهدين اعظم اجرا قال اكثرهم لله ذكرا قال فاى الصائمين اعظم اجرا قال اكثرهم لله ذكرا ثم ذكر الصلوة والزكوة والحج والصدقة كل ذلك ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اكثرهم لله ذكرا فقال ابو بكر لعمر يا ابا حفص ذهب الذاكرون بكل خير فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجل عن مجاهد قال لما نزلت ان الله وملائكته يصلون على النبي قال ابو بكر يا رسول الله ما انزل الله عليك خيرا الا اشركنا فيه فنزلت هو الذي يصلي عليكم وملائكته خرج الترمذي وحسنه والحاكم وصححه عن ام هانى بنت ابي طالب قالت خطبني رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعتذرت اليه فعذرني (قبل عذري ۱۲) فانزل الله يا ايها النبي انا احللنا لك الى قوله هاجرن معك قالت فلم اكن احل له لاني لم اهاجر معه كنت من الطلقاء وعن ابي صالح مولى ام هانى قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم ام هانى بنت ابي طالب فقالت يا رسول الله اني مؤتمة وبني صغار فلما ادرك بنوها عرضت نفسها عليه فقال اما الآن فلا ان الله انزل على يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك الى قوله اللاتي هاجرن معك ولم تكن (ام هانى ۱۲) من المهاجرات عن انس قال قال عمر بن الخطاب يا رسول الله يدخل عليك البر والفاجر فلو امرت امهات المؤمنين بالحجاب فانزل الله آية الحجاب عن ابن عباس قال دخل رجل على النبي صلى الله عليه وسلم فاطال الجلوس فقام النبي صلى الله عليه وسلم مرارا كي يتبعه ويقوم فلم يفعل فدخل عمر فرأى الرجل فعرف الكراهية في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم لمقعده فقال لعلك آذيت النبي صلى الله عليه وسلم ففطن الرجل فقام فقال النبي صلى الله عليه وسلم لقد قمت مرارا كي يتبعني فلم يفعل فقال عمر لو اتخذت حجابا فان نساءك لسن كسائر النساء وهو اطهر لقلوبهن فانزل الله يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الآية فارسل الى عمر فاخبره بذلك وعن عائشة قالت كنت آكل مع النبي صلى الله عليه وسلم في قعب فمر عمر فدعاه فاكل فاصاب اصبعه اصبعي فقال عمر اوه لو اطاع فيكن ما رأتكن عين فنزلت آية الحجاب وعن عائشة ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم كن يخرجن بالليل اذا تبرزن الى المناصع وهو صعيد افيح وكان عمر بن الخطاب يقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم احجب نساءك فلم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعل فخرجت (خرجن ۱۲) سودة بنت زمعة ليلة العشاء وكانت امراة طويلة فناداها عمر بصوته الاعلى قد عرفناك يا سودة حرصا على ان ينزل الحجاب فانزل الله الحجاب قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبي الآية عن ابن مسعود قال فضل الناس عمر بن الخطاب باربع بذكره الاسارى يوم بدر امر بقتلهم فانزل الله لولا كتاب من الله سبق الآية وبذكره الحجاب امر نساء النبي صلى الله عليه وسلم ان يحتجبن فقالت له زينب وانك لتغار (غيرت ميكنى ۱۲) علينا يا ابن الخطاب والوحي ينزل في بيوتنا فانزل الله واذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب وبدعوة النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ايد الاسلام بعمر وبرأيه في ابي بكر كان اول الناس بايعه عن ابي بكر الصديق قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فجاء رجل فسلم فرد النبي صلى الله عليه وسلم واطلق وجهه واجلسه الى جنبه فلما قضى الرجل حاجته نهض فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر هذا الرجل يرفع له كل يوم كعمل اهل الارض قلت ولم ذاك قال انه كلما اصبح صلى على عشر مرات كصلوة الخلق اجمع قلت وما ذاك قال يقول اللهم صل على محمد النبي عدد من صلى عليه من خلقك وصل على محمد النبي كما ينبغي لنا ان نصلي عليه وصل على محمد النبي كما امرتنا ان نصلي عليه وعن ابي بكر الصديق قال الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم امحق للخطايا من الماء للنار والسلام على النبي صلى الله عليه وسلم افضل من عتق الرقاب وحب رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل من مهج الانفس او قال من ضرب السيف في سبيل الله وعن

ای از نا محرم کرده و رہا کرده شده بود ۱۲

ايتمت المرأة في موقع موته يتيم دار شد زن ۱۲

اي مواضع تخلى فيها لقضاء الحاجة و قال الازهري اراها مواضع مخصوصة خارج المدينة وقد يقع لها اسم موضع واسع اي ازبع ۱۲

مهج جمع مهجة بالضم يعنى خون و جان دل ۱۲

قتادة في الآية قال اياكم واذى المؤمنين فان الله يحوطه ويغضب له وقد زعموا ان عمر بن الخطاب قرأها ذات يوم فافزعه ذلك
حتى ذهب الى ابي بن كعب فدخل عليه فقال يا ابا المنذر اني قرأت آية من كتاب الله فوقعت مني كل موقع والذين يؤذون المؤمنين
والمؤمنات والله اني لاعاقبهم واضربهم فقال له انك لست منهم انما انت مؤدب انما انت معلم وعن الشعبي ان عمر بن الخطاب قال
اني لابغض فلانا فقيل للرجل ما شأن عمر يبغضك فلما كثر القوم في الدار جاء فقال يا عمر افتقت في الاسلام فتقا قال لا قال فجنيت
جناية قال لا قال احدثت حدثا قال لا قال فعلى م تبغضني وقال الله والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا
بهتانا واثما مبينا فقد اذيتني فلا غفرها الله لك فقال عمر صدق والله ما فتق فتقا ولا ولا فاغفرها لي فلم يزل به حتى غفر له وعن ابي قلابة
قال كان عمر بن الخطاب لا يدع في خلافته امة تقنع ويقول انما القناع للحرائر لكيلا يؤذين وعن انس رأى عمر جارية متقنعة فضربها
بدرته وقال القي القناع لا تشبهين بالحرائر قال الله تعالى وما ارسلنا في قرية من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم
به كفرون وقالوا نحن اكثر اموالا واولادا وما نحن بمعذبين ۝ قل ان ربي يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر
ولكن اكثر الناس لا يعلمون ۝ وما اموالكم ولا اولادكم بالتي تقربكم عندنا زلفى الا من امن وعمل صالحا
فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم في الغرفت امنون ۝ والذين يسعون في ايتنا معجزين اولئك في
العذاب محضرون ۝ فقیر گوید عفی عنه خدای تعالی درین آیات بیان میفرماید شبهه از شبهات کفار که اکثر اهل دنیا در هر طبقه
گرفتار آن شبهه اند یعنی نظر باموال واولاد خود کردن وفضیلت را بوجود آن دانستن ونجات آخرت بفضیلت نفسانی بران دائر
ساختن وجواب این شبهه ارشاد مینماید قل ان ربي يبسط الرزق بگو هر آینه پروردگار من فراخ میسازد روزی را برای هر که خواهد
وتنگ میکند بر هر که خواهد لیکن اکثر مردمان نمیدانند حقیقت حال را ونیست مالهای شما ونه اولاد شما باین مثابه که نزدیک گردانند شما
پیش ما بمنزلت قرب لیکن هر که ایمان آورد وکار شایسته کرد این جماعه راباشند جزای دوچند بعوض آنچه عمل کردند وایشان در غرفهای
بهشت از جمیع مخوفات ایمن باشند وآنانکه سعی میکنند در آیات ما غلبه کنان ایشان در عذاب حاضر کرده شدگانند فقیر میگوید اسقاط
اعتبار مال واولاد وجاه وحسب ونسب در فضائل مسلمین فیما بینهم واعتبار وصف ایمان قلب واعمال جوارح در فضیلت مسلمانان
اصلی عظیم است از اصول اسلام عن ابراهيم التيمي قال قال رجل عند عمر اللهم اجعلني من القليل فقال عمر ما هذا الدعاء الذي تدعوه قال اني
سمعت الله يقول وقليل من عبادي الشكور فانا ادعو الله ان يجعلني من ذلك القليل فقال عمر كل الناس اعلم من عمر وعن سعيد
قال سمع عمر رجلا يقول اللهم اجعلني من القليل فقال يا عبد الله ما هذا قال سمعت الله يقول وما امن معه الا قليل وقليل من عبادي
الشكور وذكر آية اخرى فقال عمر كل احد افقه من عمر قال الله تعالى ثم اورثنا الكتب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم
ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرت باذن الله ذلك هو الفضل الكبير ۝ فقیر گوید عفی عنه
خدای تعالی در اول کلام فضیلت جمعی که تلاوت کتاب الله میکنند واقامت صلوة وانفاق در سر وعلانیه بعمل می آرند بیان میفرماید واجر عظیم
برای ایشان مقرر مینماید بعد ازان ارشاد میکند که قرآن عظیم حق است بسوی تو وحی فرستادیم آنرا موافق کتابهای پیشین بعد ازان
میفرماید ثم اورثنا الکتب یعنی بعد ازانکه قرآن را بتو وحی نمودیم وارث قرآن ساختیم امت برگزیده را از بندگان خود پس از ایشان کسی
که ظلم کرده است بر نفس خود بارتکاب بعض معاصی وباز ازان ندامت میکشند وبعض از ایشان میانه رو است وبعض از ایشان پیشی گیرنده

گزیده است بجانب بهترین حالتی یا خصلتی بتوفیق خدای تعالی اینست فضل بزرگ بعد ازان ثواب امت مرحومه بیان میفرماید جنات
عدن یدخلونها و عقوبت اضداد ایشان که بر طرف مقابل افتاده اند ارشاد میفرماید والذین کفروا لا یقضی علیهم باز فقیر گوید
این آیه با آیات دیگر نص ست در تقسیم امت مرحومه بسه قسم اعلی همه سابقین اند یعنی صدیقین و شهدا و صالحین و ایشان را مقربین
نیز گویند و قسم اوسط مقتصد یعنی اصحاب الیمین و ابرار و فروترین همه ظالم است یعنی کسیکه اعتقاد ایمان درست کرده است
و در اعمال تقصیری ازوی واقع شد و بندامت و بازگشت بجناب الهی تدارک آن مینماید و سابقاً بیان کردیم که خلافت خاصه وقتی
متحقق شود که خلیفه از سابقین مقربین باشد فیما یتعلق بنفسه و از سابقین اولین باشد در طبقات مؤمنین باعتبار سوابق اسلامیه
فتدبر عن الضحاک عن ابن عباس قال نزلت هذه الآیة افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا حیث قال النبی صلی الله علیه وسلم اللهم
اعزّ دینک بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام فهدی الله عمر و اضل اباجهل ففیهما انزلت عن سعید بن المسیب قال وضع عمر بن
الخطاب للناس ثمانی عشر کلمة حکم کلها ما عاقبت[۱] من عصی الله فیک بمثل ان تطیع الله فیه وضع امر اخیک علی احسنه حتی یجیئک منه
ما یغلبک ولا تظنن بکلمة خرجت من مسلم شرا وانت تجد لها فی الخیر محملا ومن عرض نفسه للتهمة فلا یلومن من اساء به الظن ومن کتم
سره کانت الخیرة فی یده وعلیک باخوان الصدق تعش فی اکنافهم فانهم زینة فی الرخاء عدة فی البلاء وعلیک بالصدق وان قتلک
ولا تعرض فیما لا یعنی ولا تسأل عما لم یکن فان فیما کان شغلا عما لم یکن ولا تطلبن حاجتک الی من لا یحب نجاحها لک ولا تهاون بالحلف
الکاذب فیهلکک الله ولا تصحب الفجار لتعلم من فجورهم واعتزل عدوک واحذر صدیقک الا الامین ولا امین الا من خشی الله و
تخشع[۲] عند القبور وذل عند الطاعة واستعصم عند المعصیة واستشر فی امرک الذین یخشون الله فان الله تعالی یقول انما یخشی الله
من عباده العلماء عن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سابقنا سابق ومقتصدنا ناج وظالمنا مغفور له وقرأ
عمر فمنهم ظالم لنفسه الآیة وعن عثمان بن عفان انه افزع[۳] بهذه الآیة ثم قال الا ان سابقنا اهل جهادنا الا وان مقتصدنا اهل حضرنا
وظالمنا اهل بدونا وعن صهیب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی المهاجرین هم السابقون الشافعون المدلون علی
ربهم والذی نفس محمد بیده انهم لیأتون یوم القیمة وعلی عواتقهم السلاح فیقرعون باب الجنة فیقول لهم الخزنة من انتم فیقولون نحن
المهاجرون فیقول لهم الخزنة هل حوسبتم فیجثون علی رکبهم ویرفعون ایدیهم الی السماء فیقولون ای رب ابهذه نحاسب قد خرجنا و
ترکنا الاهل والمال والولد فیمثل الله لهم اجنحة من ذهب مخوصة بالزبرجد والیاقوت فیطیرون حتی یدخلون الجنة فذلک قوله وقالوا الحمد لله
الذی اذهب عنا الحزن الی قوله ولا یمسنا فیها لغوب قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فهم بمنازلهم فی الجنة اعرف بمنازلهم
فی الدنیا قال الله تعالی وجاء من اقصا المدینة رجل یسعی قال یٰقوم اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یسألکم اجرا
وهم مهتدون ○ فقیر گوید خدای تعالی درین آیات ارشاد میکند که جمعی از غیر انبیا کلمهٔ حق را بشهادت قلب خود میشناسند و متابعت
انبیا جمهور بنی آدم را بآن کلمة الحق دعوت مینمایند و در آخر اجر جزیل که بتلو مراتب انبیا میتوان گفت می یابند و این یکی از صفات
خلافة خاصه است فتدبر عن ابی بکر الصدیق قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سورة یٰس تدعی فی التورٰة المعمة تعم صاحبها بخیر الدنیا
والآخرة وتکابد عنه بلوی الدنیا والآخرة وتدفع عنه اهاویل الآخرة وتدعی الدافعة والقاضیة تدفع عن صاحبها کل سوء وتقضی
له کل حاجة من قرأها عدلت عشرین حجة ومن سمعها عدلت له الف دینار فی سبیل الله ومن کتبها ثم شربها ادخلت جوفه الف دواء والف

[۱] یعنی اگر درباره تو خلاف علم خدا کند جزای آن بهتر ازین نیست که دربارهٔ وی بموجب علم خدا کنی ۱۲
[۲] از خشوع یعنی زاری کنیدن ۱۲
[۳] از فزع یعنی دوختن و تعبیر کردن ۱۲ از سورهٔ یٰس
[۴] از عموم مبتلغ (؟) و از نزدن عموم را یعنی سورهٔ یس جامعه است که جمع میسازد خیر دارین برای قاری ۱۲ منه

الا ان يعيذك عن دينك واخرجوك منه وقتلوه فافتتن قال فرلت يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
قال فكتب بها الى هشام فقدم واخرج ابن مردويه عن ابن عمر قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات غداة
فقال اني رأيت في غداتي هذه كاني اعطيت بالمقاليد والموازين فاما المقاليد فهي المفاتيح واما الموازين فهي التي تزنون بها
وجي بالموازين فوضعت فيما بين السماء والارض ثم وضعت في كفة وجي بالامة فوضعت في الكفة الاخرى فرجحت بهم ثم جي
بابي بكر فوضع في كفة والامة في كفة فوزنهم ثم جي بعمر فوضع في كفة والامة في كفة فوزنهم ثم جي بعثمان فوضع في كفة والامة في
كفة فوزنهم ثم رفعت الميزان عن ابن عباس ان عثمان بن عفان جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال له اخبرني عن مقاليد
السموات والارض فقال سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم الاول
والاخر والظاهر والباطن بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير من قالها اذا اصبح عشر مرات واذا امسى اعطاه الله
ست خصال اما اولهن فيحرس من ابليس وجنوده واما الثانية فيعطى قنطارا في الجنة واما الثالثة فيزوج من الحور العين واما
الرابعة فيغفر له ذنوبه واما الخامسة فيكون مع ابراهيم في قبته واما السادسة فيحضره اثنا عشر ملكا عند موته يبشرونه بالجنة
ويزفونه من قبره الى الموقف فان اصابه شيء من اهاويل يوم القيمة قالوا لا تخف انك من الامنين ثم يحاسبه الله حسابا يسيرا
ثم يؤمر به الى الجنة يزفونه الى الجنة من موقفه كما يزف العروس حتى يدخلونه الجنة باذن الله والناس في شدة الحساب وعن
ابي هريرة قال سئل عثمان بن عفان عن مقاليد السموات والارض فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر مقاليد السموات والارض ولا حول ولا قوة الا بالله من كنوز العرش وعن ابن عمر ان
عثمان سال النبي صلى الله عليه وسلم عن تفسير مقاليد السموات والارض فقال له النبي صلى الله عليه وسلم ما سالني عنها احد تفسيرها
لا اله الا الله والله اكبر وسبحان الله وبحمده استغفر الله لا حول ولا قوة الا بالله الاول والاخر والظاهر والباطن بيده الخير
يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير اخرج البخاري ومسلم عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من انفق
زوجين من ماله في سبيل الله دعي من ابواب الجنة وللجنة ابواب فمن كان من اهل الصلوة دعي من باب الصلوة ومن كان
من اهل الصيام دعي من باب الريان ومن كان من اهل الصدقة دعي من باب الصدقة ومن كان من اهل الجهاد دعي من
باب الجهاد فقال ابو بكر يا رسول الله فهل يدعى احد منها كلها قال نعم وارجو ان تكون منهم فقير گويد خداى تعالى در سوره مؤمن
ذكر ميفرمايد قصه مؤمن آل فرعون كه داعيه جدال براى حضرت موسى عليه الصلوة والسلام در قلب او ريختند وعزيمه اعلاء
كلمة الله والزام حجة الله بر عقل او فرود آوردند تا دستور باشد صديقين ومحدثين امت مرحومه را وازينجا دانند و خبر دار باشند
كه خداى تعالى در وقت هر پيغامبرى كسى را مانند مؤمن آل فرعون داعيه جدال براى رسل الله واعلاء كلمة الله در دل
ميريزند وآن جماعه بهترين امت مى باشند و آنچه در آيات سابقه گفته شد الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم
ويؤمنون به ويستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلما . و آنچه بعد اين قصه گفته ميشود انا
لننصر رسلنا والذين آمنوا همه برين جماعه شريفه منطبق است باز فقير گويد جمعى از سباق مؤمنين از مهاجرين اولين بالقطع معلوم
شد كه همين اسلوب جدال كفار ميكردند و نصرت دين بر دست ايشان واقع شد پس مطلع اين اشارات ايشان اند ومصداق

این بشارت ایشان وهو المقصود عن یزید بن الاصم ان رجلا کان ذا بأس وکان یفد الی عمر لبأسه وکان من اهل الشام وان
عمر فقده فسأل عنه فقیل له تتابع فی هذا الشراب فدعا عمر کاتبه فقال اکتب من عمر بن الخطاب الی فلان بن فلان سلام علیکم فانی
احمد الیک الله الذی لا اله الا هو غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر ثم دعا وامّن من
عنده فدعوا له ان یقبل الله علیه بقلبه وان یتوب علیه فلما اتت الصحیفة الرجل جعل یقرأها ویقول غافر الذنب قد وعدنی الله
ان یغفر لی وقابل التوب شدید العقاب قد حذرنی الله عقابه ذی الطول والطول الخیر الکثیر الیه المصیر فلم یزل یرددها علی
نفسه حتی بکی ثم نزع فاحسن النزع فبلغ عمر امره قال هکذا فاصنعوا اذا رأیتم اخا لکم زل زلة فسددوه ووفقوه وادعوا الله
له ان یتوب علیه ولا تکونوا اعوانا للشیطان علیه وعن قتادة قال کان شاب بالمدینة صاحب عبادة وکان عمر محبا له فانطلق
الی مصر ففسد فجعل لا یمتنع من شیء فقدم علی عمر بعض اهله فسأله عن الشاب فقال لا تسألنی عنه قال لم قال انه فسد وخلع فکتب
الیه عمر من عمر الی فلان حٰمٓ تَنْزِیْلُ الْکِتٰبِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِیْدِ الْعِقَابِ ذِی الطَّوْلِ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
اِلَیْهِ الْمَصِیْرُ فجعل یقرأها علی نفسه فاقبل بخیر عن ابی اسحق السبیعی قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب فقال یا امیر المؤمنین انی قتلت
فهل لی من توبة فقرأ علیه حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب قال اعمل ولا تیأس عن قتادة فی
قوله وَاَدْخِلْهُمْ جَنّٰتِ عَدْنٍ قال ان عمر بن الخطاب قال یا کعب ما عدن قال قصور من ذهب فی الجنة یسکنها النبیون والصدیقون
وائمة العدل واخرج البخاری عن عروة قال قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص اخبرنی باشد شیء صنعه المشرکون برسول الله
صلی الله علیه وسلم قال بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی بفناء الکعبة اذ اقبل عقبة بن ابی معیط فاخذ بمنکب رسول الله
صلی الله علیه وسلم ولوی ثوبه فی عنقه فخنقه خنقا شدیدا فاقبل ابو بکر فاخذ بمنکبیه ودفعه عن النبی صلی الله علیه وسلم ثم قال
اَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا اَنْ یَّقُوْلَ رَبِّیَ اللّٰهُ وَقَدْ جَآءَکُمْ بِالْبَیِّنٰتِ مِنْ رَّبِّکُمْ وعن عمرو بن العاص قال ما تنول من رسول الله صلی
الله علیه وسلم شیء کان اشد من ان طاف بالبیت ضحی فلقوه حین فرغ فاخذوا بمجامع ردائه وقالوا انت الذی تنهانا عما کان
یعبد اباؤنا قال انا ذاک فقام ابو بکر فالتزمه من ورائه ثم قال اَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا اَنْ یَّقُوْلَ رَبِّیَ اللّٰهُ وَقَدْ جَآءَکُمْ بِالْبَیِّنٰتِ
مِنْ رَّبِّکُمْ وَاِنْ یَّکُ کَاذِبًا فَعَلَیْهِ کَذِبُهٗ وَاِنْ یَّکُ صَادِقًا یُّصِبْکُمْ بَعْضُ الَّذِیْ یَعِدُکُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِیْ
مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذَّابٌ ۝ رافعا صوته بذلک وعیناه تسیحان حتی ارسلوه وعن انس بن مالک قال قد ضربوا رسول الله
صلی الله علیه وسلم حتی غشی علیه فقام ابو بکر فجعل ینادی ویلکم اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله فقالوا من هذا قالوا هذا ابن ابی قحافة
واخرج الحکیم الترمذی وابن مردویه عن اسماء بنت ابی بکر نحوه وعن علی انه قال ایها الناس اخبرونی باشجع الناس
قالوا لا نعلم فمن قال ابو بکر لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم واخذ قریش فهذا یجبه وهذا یتلتله وهم یقولون انت الذی
جعلت الالهة الها واحدا قال فوالله ما دنا منا احد الا ابو بکر یضرب هذا ویجئ هذا ویتلتل هذا وهو یقول ویلکم اتقتلون
رجلا ان یقول ربی الله ثم رفع علی بردة کانت علیه فبکی حتی ابتلت لحیته ثم قال انشدکم بالله آمؤمن آل فرعون خیر ام ابو بکر
فسکت القوم فقال الا تجیبونی فوالله لساعة من ابی بکر خیر من مثل مؤمن آل فرعون ذاک رجل یکتم ایمانه وهذا رجل اعلن
ایمانه عن ابی بکر الصدیق قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدجال یخرج فی ارض بالمشرق یقال لها خراسان

بسعادة اقرارهم كانت وجوههم كالجنان المنورة قال الله تعالى إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا
تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي
أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ۝ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَ
قَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ یعنی گویند عند خدای تعالی ثواب جمعی راکه اقرار بتوحید کردند بعد ازان استقامت نمودند بران بیان
سیفرماید بعد ازان اثبات مینماید حیثیت جماعه که از جملهٔ موحدین بدعوت الی الحق وعمل صالح متصف اند وظاهر و باطن ایشان
انقیاد رب العزت است این کلیه از کتاب الله معلوم شد باز اگر شخصی را عقل ممیز باشد از احوال و اوصاف اشخاص معینه که بتواتر
ثابت شده دخول آن اشخاص در یکلیه بلکه سر دفتر این جماعه بودن میتواند فهمید بعد ازان احادیث مستفیضه ومشهوره
در مناقب همان اشخاص شاهد آن فهم میگردد و در زمرهٔ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ داخل میتوا
شد عن عمر بن الخطاب فی قوله وقالوا قلوبنا فی اکنة الآیة قال اقبلت قریش الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ما یمنعکم من الاسلام
فتسودوا العرب فقالوا یا محمد ما نفقه ما تقول ولا نسمعه وان علی قلوبنا لغلفا واخذ ابو جهل ثوبا فما بینه وبین النبی صلی الله علیه
وسلم فقال یا محمد قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه وفی آذاننا وقر ومن بیننا وبینک حجاب فقال لهم النبی صلی الله علیه وسلم ادعوکم
الی خصلتین ان تشهدوا ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وانی رسول الله فلما سمعوا شهادة ان لا اله الا الله ولوا
علی ادبارهم نفورا وقالوا اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب وقال بعضهم لبعض امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء
یراد ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق وانزل علیه الذکر من بیننا وهبط جبریل فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام
الیس یزعم هؤلاء ان علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا فلیس یسمعون قولک کیف واذا ذکرت ربک فی القرآن
وحده ولوا علی ادبارهم نفورا لو کان کما زعموا لم ینفروا ولکنهم کاذبون یسمعون ولا ینتفعون بذلک کراهیة له فلما کان
من الغد اقبل منهم سبعون رجلا الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا یا محمد اعرض علینا الاسلام فلما عرض علیهم الاسلام اسلموا من آخرهم
فتبسم النبی صلی الله علیه وسلم قال الحمد لله بالامس تزعمون ان علی قلوبکم غلفا وقلوبکم فی اکنة مما ندعوکم الیه وفی آذانکم وقرا
واصبحتم الیوم مسلمین فقالوا یا رسول الله کذبنا بالامس لو کان کذلک ما اهتدینا ابدا ولکن الله الصادق والعباد الکاذبون علیه
وهو الغنی ونحن الفقراء الیه عن ابی بکر الصدیق فی قوله ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا قال الاستقامة ان لا یشرکوا بالله
شیئا وعن ابی بکر الصدیق انه قال ما تقولون فی هاتین الآیتین ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا والذین آمنوا ولم
یلبسوا ایمانهم بظلم فقالوا الذین قالوا ربنا الله ثم عملوا بها واستقاموا علی امره فلم یذنبوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم لم یذنبوا قال
لقد حملتموها علی امر شدید الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم یقول بشرک والذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلم یرجعوا الی
عبادة الاوثان وعن عمر بن الخطاب ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا قال استقاموا بطاعته ولم یروغوا روغان الثعلب
عن عمر بن الخطاب قال لو اطقت الاذان مع الخلافة لاذنت عن عمر بن الخطاب قال ان هذا القرآن کلام الله فضعوه علی مواضعه
ولا تتبعوا فیه اهواءکم عن ابن عباس فی قوله افمن یلقی فی النار خیر قال ابو جهل بن هشام ام من یاتی آمنا یوم القیمة ابو بکر الصدیق
عن بشیر بن تمیم قال نزلت هذه الآیة فی ابی جهل وعمار بن یاسر افمن یلقی فی النار خیر ابو جهل ام من یاتی آمنا یوم القیمة عمار

از سورهٔ شوری

عن عکرمة مثله عن ابن عباس فی قوله اعملوا ما شئتم قال هذا لاهل بدر خاصة وعن ابراهیم النخعی قال ذکر ان اسمار فرجت یوم
بدر فقیل اعملوا ما شئتم قال اللہ تعالی فَمَآ اُوْتِيْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ۚ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ وَّاَبْقٰى لِلَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا وَعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ ۚ وَالَّذِيْنَ يَجْتَنِبُوْنَ كَبٰٓئِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَاِذَا مَا غَضِبُوْا هُمْ يَغْفِرُوْنَ ۚ وَالَّذِيْنَ
اسْتَجَابُوْا لِرَبِّهِمْ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ ۪ وَاَمْرُهُمْ شُوْرٰى بَيْنَهُمْ ۪ وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ يُنْفِقُوْنَ ۚ وَالَّذِيْنَ اِذَآ اَصَابَهُمُ الْبَغْيُ
هُمْ يَنْتَصِرُوْنَ ۝ وَجَزٰٓؤُا سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا ۚ فَمَنْ عَفَا وَاَصْلَحَ فَاَجْرُهٗ عَلَى اللّٰهِ ۭ اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِيْنَ ۝ وَ
لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهٖ فَاُولٰٓئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيْلٍ ۭ اِنَّمَا السَّبِيْلُ عَلَى الَّذِيْنَ يَظْلِمُوْنَ النَّاسَ وَيَبْغُوْنَ
فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۭ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۝ وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ اِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ۝ نقیر گوید
عفی عنه درین آیات تعریض ست بحال صحابهٔ کرام خصوصًا خلفای ذوی الاحترام واین مسئله از دقایق فهم قرآن ست نخست
این مقدمه را بخاطر مستحضر بباید ساخت که تعریض بافراد معینه حاصل میشود بآنکه لفظ نص عام باشد متضمن اوصافی عامه و شخصی از میان
افراد آن مفهوم عام مشهور باشد بوصفی چندانکه اول نظر سامع بآن فرد رفته بعد از آن باید دانست که وصف اٰمَنُوْا وَعَلٰى رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُوْنَ از اوصاف مشهورهٔ مهاجرین اولین ست زیراکه در وقت غربت اسلام ایشان از مالوفات قوم خود گذشتند واز عشایر خود
بریدند محض برای ایمان بعد از آن هجرت کردند و ترک مکاسبی که هریک برای خود آماده داشت نمودند و در مهالک مشاق
تن دردادند بجز داعتماد بر وعدهٔ الٰهی و بصرف توکل بر خبر رب العزت تبارک و تعالی و وصف وَالَّذِيْنَ يَجْتَنِبُوْنَ كَبٰٓئِرَ
الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَاِذَا مَا غَضِبُوْا هُمْ يَغْفِرُوْنَ از اوصاف صالحین مهتدین ست از انصار والذین اتبعوهم باحسان زیراکه معنی
تهذیب آن ست که قوهٔ بهیمیه زیر حکم عقل مطمئن شود و بغی نکند يجتنبون كبائر الاثم والفواحش اشاره بآن ست و قوه سبعیه
تحت فرمان عقل رام گردد واذا ما غضبوا هم يغفرون رمز ست بدان و کلمهٔ وَالَّذِيْنَ اسْتَجَابُوْا لِرَبِّهِمْ تعریض ست بصدیق
اکبر زیراکه اشهر اوصاف او آن بود که دعوة الحق را اول مرتبه شنیده و بقوة تصدیق و کمال یقین تلقی نموده ودر اقامت صلوة
پایه بلند پیدا کرد تا آنکه آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم او را از میان صحابه بامامت صلوة برگزید و کلمهٔ اَمْرُهُمْ شُوْرٰى بَيْنَهُمْ اشاره ست
بفاروق اعظم زیراکه اشهر اوصاف او آن بود که در زمان خلافت او جمیع امور بمشورهٔ علمای صحابه نافذ میشد و معظم اجماعیات ملت
اسلامیه همان ست که اجماع و اتفاق بران بتدبیر فاروق اعظم و برای او منعقد شد و کلمهٔ وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ يُنْفِقُوْنَ کنایه ست
بحال ذی النورین زیراکه اشهر اوصاف او در اسلام کثرت انفاق ست فی سبیل اللہ و بهمین انفاقات به بشارات عظیمه فایز گشت و
بدرجات عالیات ترقی یافت و کلمهٔ وَالَّذِيْنَ اِذَآ اَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُوْنَ منطبق ست بر علی مرتضی زیراکه در ایام خلافت او امری که
وی بآن متفرد بود قتال بغاة ست و قوله تعالی وَجَزٰٓؤُا سَيِّئَةٍ الی فَاُولٰٓئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيْلٍ حاصل معنی آن تجویز انتقام ست
و تفضیل عفو و اصلاح و صفتی که حسن مجتبی مخصوص ست بآن و لسان نبوت در استحسان آن وصف از و باین کلمه نطق فرموده وَلَدِی هذا
سید و سیصلح اللہ به بین فئتین عظیمتین من المسلمین امر صلح ست در دفع نزاع و لفظ فَمَنْ عَفَا وَاَصْلَحَ دلالت میکند بر وجود اتفاق مسلمین و ارتفاع
تفرقه از میان ایشان و این اشاره ست بخلافت معویة بن ابی سفیان اِنَّمَا السَّبِيْلُ عَلَى الَّذِيْنَ يَظْلِمُوْنَ اشاره ست بجوانان بنی امیه
که آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم در باب ایشان فرموده اند هلاک امتی علی ایدی غلمة من قریش وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ اشاره ست بجمعی علمای

اجابر که رئیس ایشان امام علی بن الحسین الملقب بزین العابدین است رضی الله عنه وعن آبائه الکرام که او را که آن زمان کردند برعایت
حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم که از سل سیف بر خلیفه وقت نهی فرموده ساکت شدند وتن زدند باوجود کراهیت آن افعال و اطوار
والله اعلم بحقایق کتابه عن ابی هریرة ان رجلا شتم ابا بکر والنبی صلی الله علیه وسلم جالس فجعل النبی صلی الله علیه وسلم یتعجب ویتبسم
فلما اکثر رد علیه بعض قوله فغضب النبی صلی الله علیه وسلم وقام فلحقه ابو بکر فقال یا رسول الله کان یشتمنی وانت جالس فلما رددت علیه
بعض قوله غضبت وقمت قال انه کان معک ملک یرد عنک فلما رددت علیه بعض قوله وقع الشیطان فلم اکن لاقعد مع الشیطان ثم قال
یا ابا بکر ثلاث کلهن حق ما من عبد ظلم بمظلمة فیغضی عنها لله الا اعزه الله بها نصره وما فتح رجل باب عطیة یرید بها صلة الا زاده الله
بها کثرة وما فتح رجل باب مسئلة یرید بها کثرة الا زاده الله بها قلة عن قیلان بن انس قال ابتاع ابو بکر جاریة الحبشیة من رجل قد
کان اصابها فحملت له فاراد ابو بکر ان یطأها فابت علیه واخبرت انها حامل فرفع ذلک الی النبی صلی الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم انها حفظت
لحق الله لها ان احدکم اذا اشتری ذلک المشتری فلیس بالخیار علی الله فردها الی صاحبها الذی باعها قال الله تعالی فاما نذهبن
بک فانا منهم منتقمون ۝ او نرینک الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون ۝ فاستمسک بالذی اوحی الیک
انک علی صراط مستقیم ۝ وانه لذکر لک ولقومک وسوف تسئلون ۝ یعنی اگر نقل کنیم ترا از دنیا برفیق اعلی
قبل از انجاز وعده فتح پس باک نیست هر آئینه ما انتقام کشنده ایم از اصناف کفار و اگر بنمائیم ترا آنچه وعده میدهیم دور نیست پس هر آئینه
ما بر ایشان توانائیم پس چنگ محکم کن بآنچه وحی فرستادیم بسوی تو هر آئینه تو بر راه راستی و هر آئینه آن وحی فرستادن شرف است ترا
و قوم ترا و نزدیک است که ازان سوال کرده خواهید شد گوئیم معنی چنین است و هر آئینه قرآن پند است ترا و قوم ترا الی آخره باز
فقیر گوید بظاهر تردید کرده شد درآنکه خدای تعالی پیغامبر خود را پیش از انجاز موعود از عالم دنیا بردارد و خود متصدی انتقام
شود که مضمون وعده است یا بحضور او بنماید آنچه وعده میدهد و در هر دو صورت تشویش را بجا طرراه نباید داد زیراکه تو بر راه راستی
آنچه پیغامبر راست است و آنچه وعده میدهیم بودنی است و در علم خدای تعالی تردید نیست پس مراد توزیع است که بعض موعود
بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم بانجاز رسد وبعض آن بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بظهور آید و از احادیث متواتره که شک را در آن
راه نیست ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ابتدای بعثت تا آخر حیات وعده فتح عجم و روم میداد و بجهره میفرمود که خدای تعالی
دین خود را بر اهل ملل دیگر غالب خواهد ساخت بذل ذلیل و عز عزیز چون این صورت در عهد مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهور نیافت
لازم شد که بعد انتقال وی صلی الله علیه وسلم برفیق اعلی بر دست بعض نواب آن جناب واقع شود و وقوع آن متمم مراد حق شد
از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این یکی از لوازم خلافت خاصه است حالا در فکر آن باید افتاد که آن معانی بر دست کدام کس
ظاهر شد و اوست خلیفه خاص و معنی لذکر لک ولقومک بر یک تاویل آن است که جماعه از قریش این شرف ظاهر و باطن بیابند
و به نیابت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رؤسای عالم شوند و احراز فضیلت اعلاء کلمة الله نمایند عن محمد بن عثمان المخزومی ان قریشا
قالت قیضوا لکل رجل من اصحاب محمد رجلا یأخذه فقیضوا لابی بکر طلحة بن عبید الله فاتاه وهو فی القوم فقال ابو بکر الی ما تدعونی قال
ادعوک الی عبادة اللات والعزی قال ابو بکر وما اللات قال ربنا قال وما العزی قال بنات الله فقال ابو بکر فمن امهن فسکت طلحة
فلم یجبه فقال طلحة لاصحابه اجیبوا الرجل فسکت القوم فقال طلحة قم یا ابا بکر اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فانزل الله

عشا البصر شبکوری ۱۲

ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا الآية عن عبد الرحمن بن مسعود العبدي قال قرأ علي بن ابي طالب هذه الآية فاما نذهبن
بك فانا منهم منتقمون قال قد ذهب نبيه عليه السلام وبقيت نقمته في عدوه عن مجاهد في قوله وانه لذكر لك ولقومك قال يقال
ممن هذا الرجل فيقال من العرب فيقال من اي العرب فيقال من قريش فيقال من اي قريش فيقال من بني هاشم وعن علي وابن
عباس قالا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعرض نفسه على القبائل بمكة ويعدهم الظهور فاذا قالوا لمن الملك بعدك امسك
فلم يجبهم بشيء لانه لم يؤمر في ذلك بشيء حتى نزلت وانه لذكر لك ولقومك فكان بعد اذا سئل قال لقريش فلا يجيبوه حتى قبلته
الانصار على ذلك وعن عدي بن حاتم قال كنت قاعدا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الا ان الله علم ما في قلبي
من حبي لقومي فسرني فيهم فقال وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسئلون فجعل الذكر والشرف لقومي في كتابه ثم قال وانذر
عشيرتك الاقربين واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين يعني قومي فالحمد لله الذي جعل الصديق من قومي والشهيد من قومي
والائمة من قومي ان الله قلب العباد ظهرا وبطنا فكان خير العرب قريشا وهي الشجرة المباركة التي قال الله في كتابه ومثل كلمة طيبة كشجرة
طيبة يعني قريشا اصلها ثابت يقول اصلها بحرم وفرعها في السماء يقول الشرف الذي شرفهم الله بالاسلام الذي هداهم له
وجعلهم اهله ثم انزل فيهم سورة من كتاب الله بمكة لايلاف قريش الى آخرها قال عدي بن حاتم ما رأيت رسول الله صلى الله
عليه وسلم ذكر عنده قريش بخير قط الا سره حتى يستبين ذلك السرور للناس كلهم في وجهه وكان كثيرا ما يتلو هذه الآية وانه
لذكر لك ولقومك وسوف تسئلون عن القاسم بن محمد عن ابي بكر او عن عمه عن جده ابي بكر الصديق عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال ينزل الله الى السماء الدنيا ليلة النصف من شعبان فيغفر لكل شيء الا رجل مشرك او في قلبه شحناء عن قتادة عن ابي
حرب بن ابي الاسود الدؤلي قال رفع الى عمر امرأة ولدت لستة اشهر فسأل عنها اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي
لا رجم عليها الا ترى انه يقول وحمله وفصاله ثلثون شهرا وقال وفصاله في عامين وكان الحمل ههنا ستة اشهر فتركها عمر
قال ثم بلغنا انها ولدت آخر لستة اشهر وعن نافع بن جبير ان ابن عباس اخبره قال اني لصاحب المرأة التي اتي بها عمر وضعت
لستة اشهر فانكر الناس ذلك فقلت لعمر كيف تظلم قال كيف قلت اقرأ وحمله وفصاله ثلثون شهرا والوالدات يرضعن اولادهن
حولين كاملين قلت كم الحول قال سنة قلت كم السنة قال اثنا عشر شهرا قلت فاربعة وعشرون شهرا حولان كاملان ويؤخر الله
من الحمل ما شاء ويقدم قال فاستراح عمر الى قولي وعن ابي عبيدة مولى عبد الرحمن بن عوف قال رفعت امرأة الى عثمان
ولدت لستة اشهر فقال عثمان قد رفعت الي امرأة ما اراها الا جاءت بشر فقال ابن عباس اذا كملت الرضاعة كان الحمل
ستة اشهر وقرأ وحمله وفصاله ثلثون شهرا فدرأ عثمان عنها وعن ابن عباس انه كان يقول اذا ولدت المرأة لتسعة اشهر
كفاه من الرضاع احد وعشرون شهرا واذا ولدت لسبعة اشهر كفاه من الرضاع ثلثة وعشرون شهرا واذا وضعت لستة اشهر
فحولين كاملين لان الله يقول وحمله وفصاله ثلثون شهرا عن ابن عباس قال انزلت هذه الآية في ابي بكر الصديق حتى اذا بلغ
اشده وبلغ اربعين سنة قال رب اوزعني الآية فاستجاب الله له فاسلم والداه جميعا واخوانه وولده كلهم ونزلت
فيه فاما من اعطى واتقى الى آخر السورة عن مجاهد قال دعا ابو بكر عمر رضي الله عنهما فقال له اني موصيك بوصية ان تحفظها ان لله
في الليل حقا لا يقبله بالنهار وحقا بالنهار لا يقبله بالليل انه ليس لاحد نافلة حتى يؤدي الفريضة انه انما ثقلت موازين من ثقلت

(حواشی: کینہ ۱۲ — الغلبة ۱۲ — عداوت ۱۲ — ای کنت حاضرا وقت الاتیان بہا ۱۲ — الکمان ۱۲ — دفع الحد ۱۲)

از سورۂ احقاف

موازينه يوم القيمة باتباعهم الحق في الدنيا وثقل ذلك عليهم وحق لميزان لا يوضع فيه الا الحق ان يثقل وخفت موازين من خفت
موازينه يوم القيامة لاتباعهم الباطل في الدنيا وخفته عليهم وحق لميزان لا يوضع فيه الا الباطل ان يخف الم تر ان الله
ذكر اهل الجنة بصالح اعمالهم فيقول القائل اين يبلغ عملك من عمل هؤلاء وذلك ان الله تعالى تجاوز عن سوء اعمالهم وان الله تعالى
ذكر اهل النار بسوء اعمالهم حتى يقول القائل انا خير عملا من هؤلاء وذلك بان الله رد عليهم احسن اعمالهم الم تر ان الله انزل آية الشدة
عند آية الرخاء وآية الرخاء عند آية الشدة ليكون المؤمن راغبا راهبا لئلا يلقي بيده الى التهلكة ولا يتمنى على الله امنية يتمنى فيها غير الحق وعن
ابن عمر ان عمر رأى في يد جابر بن عبد الله درهما فقال ما هذا الدرهم قال اريد ان اشتري لاهلي به لحما قرموا اليه فقال اكلما اشتهيتم شيئا
اشتريتموه اين تذهب عنكم هذه الآية اذهبتم طيباتكم في حيوتكم الدنيا واستمتعتم بها وعن سالم بن عبد الله بن عمر ان عمر
كان يقول والله ما نعبأ بلذات العيش ان نأمر بصغار المعزى تسمط ونأمر بلباب الحنطة فيخبز لنا ونأمر بالزبيب فينبذ لنا في الاسعان
حتى اذا صار مثل عين اليعقوب اكلنا هذا وشربنا هذا ولكنا نريد ان نستبقي طيباتنا لانا سمعنا الله يقول اذهبتم
طيباتكم في حيوتكم الدنيا الآية وعن قتادة اذهبتم طيباتكم في حيوتكم الدنيا واستمتعتم بها قال تعلمون ان اقواما يسترون حسناتهم
في الدنيا استغاثة رجل طيباته ان استطاع ولا حول ولا قوة الا بالله قال وذكر لنا ان عمر بن الخطاب كان يقول لو شئت
لكنت اطيبكم طعاما والينكم لباسا ولكني استبقي طيباتي وذكر لنا ان عمر بن الخطاب لما قدم الشام صنع له طعام لم ير قبله مثله
قال هذا لنا فما لفقراء المسلمين الذين ماتوا وهم لا يشبعون من خبز الشعير فقال خالد بن الوليد لهم الجنة فاغرورقت عينا
عمر فقال لئن كان حظنا من هذا الحطام وذهبوا بالجنة لقد باينونا بونا بعيدا وعن جابر بن عبد الله قال رأى عمر وانا معلق
لحما فقال يا جابر ما هذا قلت لحم اشتريته بدرهم لنسوة عندي قرمن اليه فقال اما يشتهي احدكم شيئا الا صنعه اما يجد احدكم
ان يطوي بطنه لجاره وابن عمه اين تذهب هذه الآية اذهبتم طيباتكم في حيوتكم الدنيا قال فما انفلت منه حتى
كدت ان لا انفلت وعن حميد بن هلال قال كان حفص يكثر غشيان امير المؤمنين عمر رضي الله عنه وكان اذا قرب
طعامه اتقاه فقال له عمر ما لك ولطعامنا فقال يا امير المؤمنين ان اهلي يصنعون لي طعاما هو الين من طعامك فاختار
طعامهم على طعامك فقال ثكلتك امك اما تراني لو شئت امرت بشاة فتية سمينة فالقي عنها شعرها ثم امرت بدقيق
فينخل في خرقة فجعل خبزا مرققا وامرت بصاع من زبيب فجعل في سعن حتى يكون كدم الغزال فقال حفص اني اراك تعرف
لين الطعام فقال عمر ثكلتك امك والذي نفسي بيده لولا كراهية ان ينتقص من حسناتي يوم القيمة لاشركتكم في لين طعامكم
وعن الحسن قال قدم وفد اهل البصرة على عمر مع ابي موسى فكان له كل يوم خبز يلت فربما وافقناها مأدومة بلبن وربما
وافقنا القديد اليابسة قد دقت ثم اغلي بها وربما وافقنا اللحم الغريض وهو قليل قال وقال لنا عمر اني والله لقد
ارى تعذيركم وكراهيتكم طعامي اما والله لو شئت لكنت اطيبكم طعاما وادعكم عيشا اما والله ما اجهل عن كراكر واسنمة
ومن صلاء وصناب وسلائق ولكن وجدت الله عير قوما بامر فعلوه فقال اذهبتم طيباتكم في حيوتكم الدنيا واستمتعتم بها
تفسير گوید حق تعالى سوره قتال نازل فرمود برای تمیز مومنین حقا از كفار و منافقین اینجا باسالیب متنوعه بیان
فریق سعداء آن دو فریق اشقیاء این منازل و تباعد مراتب ذکر میفرماید در اقوال و افعال آن در ضمن این سمت اشارات

بلوازم خلافت خاصه واضداد آن مذکور میشود و تلویح نموده می آید بآنکه این هر دو فریق در زمان مبارک آنحضرت صلی الله
علیه وسلم موجود بودند و هرچند عموم آیات شامل هر مؤمن و منافق هست تعریض کرده شد بحال حاضرین نیز
قوله الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا و قوله وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ دلالت میکند بر وجود هر دو طائفه قوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ چون وجود نصر و ثبات قدم در حق قومی دیدیم ظن قومی بهم رسید که تنصروا الله در ایشان متحقق
بود و ثواب إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا الآیة برای ایشان مترتب چون در مقابله قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ ذکر این لفظ
سوء عمله گفته شد أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ معلوم گشت که مهاجرین وانصار حاضرین مراد اند و مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ
ثواب ایشان است و نیز درین آیات اشاره واقع است بآنکه ضد خلافت راشده که منافقین و فاسقین را میباشد آن است که فَهَلْ عَسَيْتُمْ
إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ و بطریق مفهوم مخالف پی توان برد بآنکه خلافت راشده آن است
که مفضی شد باصلاح فی الارض و وصل ارحام و هر چیزی را در محل خود نگاهداشتن و هو المقصود وعن ابی بکر الصدیق
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال علیکم بلا اله الا الله والاستغفار فاکثروا منهما فان ابلیس قال اهلکت الناس بالذنوب
واهلکونی بلا اله الا الله والاستغفار فلما رأیت ذلک اهلکتهم بالاهواء وهم یحسبون انهم مهتدون وعن یحیی بن طلحة بن
عبید الله قال رأی عمر طلحة حزینا فقال له مالک قال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انی لاعلم کلمة لا یقولها عبد
عند موته الا نفس الله عنه کربته واشرق لونه ورأی ما یسره وما منعنی ان اسأله عنها الا القدرة علیه حتی مات فقال عمر انی اعلمها
قال لا تعلم کلمة هی اعظم من کلمة امر بها عمه لا اله الا الله قال فهی والله وعن عثمان بن عفان قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من مات وهو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة وعن بریدة قال کنت جالسا عند عمر اذ سمع صائحا فقال یا یرفا انظر
ما هذا الصوت فنظر ثم جاء فقال جاریة من قریش تباع امها فقال عمر ادع المهاجرین والانصار فلم یمکث الا ساعة حتی امتلأت
الدار والحجرة فحمد الله واثنی علیه قال اما بعد فهل تعلمونه کان فیما جاء به محمد صلی الله علیه وسلم القطیعة قالوا لا قال فانها
قد اصبحت فیکم فاشیة ثم قرأ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ثم قال وای قطیعة اقطع من ان تباع
ام امرئ فیکم وقد اوسع الله لکم قالوا فاصنع ما بدا لک فکتب فی الآفاق ان لا تباع ام حر فانها قطیعة رحم وانه لا یحل عن
عروة قال تلا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا فقال شاب من اهل الیمن بل
علیها اقفالها حتی یکون الله یفتحها او یفرجها فقال النبی صلی الله علیه وسلم صدقت فما زال الشاب فی نفس عمر حتی ولی فاستعان به
وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها فقال شاب عند النبی صلی
الله علیه وسلم بلی والله علیها اقفالها حتی یکون الله هو الذی یفکها فلما ولی عمر سأل عنه لکان الشاب لیستعمله فقیل قد مات خدای تعالی
در سوره فتح دلائل باهره بر فضل اهل حدیبیه که خلفا از آنجماعه اند ذکر میفرماید از آنجمله هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ الآیتین واز آنجمله إِنَّ
الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ الآیة واز آنجمله قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ الآیة که دلالت
میکند بر وجود داعی بسوی جهاد در زمان مستقبل و ترتب اجر جمیل بر اطاعت آن داعی و عذاب الیم بر عصیان آن و این معنی از لوازم خلافت
خاصه است و این علامت متحقق نشد الا در حق خلفای ثلثه اعظم الله لهم الاجور و این مبحث مفصلا در فصل سیوم ذکر گشت

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ الآیۃ واین صفات مرضیه از لوازم خلافت خاصه است و از ان جمله
می فرماید کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ الآیۃ چون حالات مشبه بر حالات ممثل له منطبق سازیم احوالی بر لوح خاطر منتقش میشود که در خلفاء ثلثه
معانی ظاهر و هویدا است عن عمر بن الخطاب قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر فسالته عن شیء ثلاث مرات فلم یرد
علیّ فقلت لنفسی ثکلتک امک یا ابن الخطاب نزرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاث مرات فلم یرد علیک فحرکت بعیری ثم
تقدمت امام الناس وخشیت ان ینزل فیّ القرآن فما نشبت ان سمعت صارخا یصرخ بی فرجعت وانا اظن انه نزل فیّ شیء فقال
النبی صلی الله علیه وسلم لقد انزلت علیّ اللیلة سورة هی احب الیّ من الدنیا وما فیها إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ عن ابراهیم بن محمد بن المنتشر عن ابیه عن جده قال کانت بیعة النبی صلی الله علیه وسلم حین انزل علیه إِنَّ الَّذِينَ
يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ الآیۃ فکانت بیعة النبی صلی الله علیه وسلم التی بایع علیها الناس البیعة لله والطاعة للحق و
کانت بیعة ابی بکر بایعونی ما اطعت الله فاذا عصیته فلا طاعة لی وکانت بیعة عمر بن الخطاب البیعة لله والطاعة للحق وکانت
بیعة عثمان البیعة لله والطاعة للحق قوله أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ قال الحسن هم فارس والروم وعن مجاهد فی الآیۃ قال اعراب فارس
واکراد العجم عن ابن جریج فی قوله قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ قال عمر بن الخطاب دبا اعراب المدینة جهینة ومزینة
الذین کان النبی صلی الله علیه وسلم دعاهم الی خروجه الی مکة دعاهم عمر بن الخطاب الی قتال فارس قال فَإِنْ تُطِيعُوا اذا دعاکم عمر
تکن توبة لتخلفکم عن النبی صلی الله علیه وسلم يُؤْتِكُمُ اللّٰهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا اذا دعاکم عمر كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ اذ دعاکم
النبی صلی الله علیه وسلم يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا عن ابن عباس سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ قال فارس والروم عن سلمة
بن الاکوع قال بینا نحن قائلون اذ نادی منادی رسول الله صلی الله علیه وسلم ایها الناس البیعة نزل روح القدس فثرنا
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو تحت شجرة فبایعناه فذلک قول الله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ
الشَّجَرَةِ فبایع لعثمان احدی یدیه علی الاخری فقال الناس هنیئا لابن عفان یطوف بالبیت ونحن ههنا فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لو مکث کذا وکذا سنة ما طاف حتی اطوف عن نافع قال بلغ عمر بن الخطاب ان ناسا یاتون الشجرة التی بویع تحتها فامر بها
فقطعت وعن جابر بن عبد الله قال کنا یوم الحدیبیة الفا واربعمائة فقال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم انتم خیر اهل الارض
عن عروة قال لما نزل النبی صلی الله علیه وسلم الحدیبیة فزعت قریش لنزوله علیهم فاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبعث
الیهم رجلا من اصحابه فدعا عمر بن الخطاب لیبعثه الیهم فقال یا رسول الله انی لا آمنهم ولیس بمکة احد من بنی کعب یغضب لی ان اوذیت
فارسل عثمان بن عفان فان عشیرته بها وانه یبلغ لک ما اردت فدعا رسول الله صلی الله علیه وسلم عثمان فارسله الی قریش
وقال اخبرهم انا لم نات لقتال وانما جئنا عمارا وادعهم الی الاسلام وامره ان یاتی رجالا بمکة مؤمنین ونساء مؤمنات فیدخل
علیهم ویبشرهم بالفتح ویخبرهم ان الله وشیکا ان یظهر دینه بمکة حتی لا یستخفی فیها بالایمان فانطلق عثمان الی قریش فاخبرهم
فارتهنه المشرکون ودعا رسول الله صلی الله علیه وسلم الی البیعة ونادی منادی رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ان روح
القدس قد نزل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فامره بالبیعة فاخرجوا علی اسم الله فبایعوه فثار المسلمون الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو تحت الشجرة فبایعوه علی ان لا یفروا ابدا فرعبهم الله فارسلوا من کانوا ارتهنوا من المسلمین ودعوا الی الموادعة والصلح

وعن جابر قال كنا يوم الحديبية الفا واربع مائة فبايعناه وعمر آخذ بيده وهو تحت الشجرة وهي سمرة وقال بايعناه على ان لا نفر
ولم نبايعه على الموت وعن انس قال لما امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببيعة الرضوان كان عثمان بن عفان رسول رسول الله صلى
الله عليه وسلم الى اهل مكة فبايع الناس فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم ان عثمان في حاجة الله وحاجة رسوله فضرب باحدى
يديه على الاخرى فكانت يد رسول الله صلى الله عليه وسلم لعثمان خيرا من ايديهم لانفسهم عن جابر ومسلم عن ام مبشر عن النبي صلى
الله عليه وسلم قال لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة عن ابي امامة الباهلي قال لما نزلت لقد رضي الله عن المؤمنين اذ
يبايعونك تحت الشجرة قلت يا رسول الله انا ممن بايعك تحت الشجرة قال يا ابا امامة انت مني وانا منك عن عكرمة واثابهم فتحا
قريبا قال خيبر حيث رجعوا من صلح الحديبية عن مجاهد وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها قال المغانم الكثيرة التي وعدوا ما يأخذون
حتى اليوم فعجل لكم هذه وقال عجلت لهم خيبر عن ابن عباس وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه يعني الفتح وعن ابن
عباس وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه يعني خيبر وكف ايدي الناس عنكم يعني اهل مكة ان يستحلوا حرم الله ويستحل
بكم وانتم حرم ولتكون آية للمؤمنين قال سنة لمن بعدكم عن مروان والمسور بن مخرمة قالا انصرف رسول الله صلى الله عليه
وسلم عام الحديبية فنزلت عليه سورة الفتح فيما بين مكة والمدينة فاعطاه الله فيها خيبر وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل
لكم هذه خيبر فقدم النبي صلى الله عليه وسلم في ذي الحجة فاقام بها حتى سار الى خيبر في المحرم فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم
بالرجيع واد بين غطفان وخيبر فتخوف ان يمدهم غطفان فبات به حتى اصبح فغدا عليهم وعن قتادة فعجل لكم هذه قال هي خيبر
وكف ايدي الناس عنكم قال عن بيضتهم وعن عيالهم بالمدينة حين ساروا من المدينة الى خيبر وعن عطية فعجل لكم هذه قال
فتح خيبر وعن ابن جريج في قوله وكف ايدي الناس عنكم قال اجتمع الحليفان اسد وغطفان عليهم عيينة بن حصن معه مالك بن عوف النصري
ابو النصر واهل خيبر على بير معونة فالقى الله في قلوبهم الرعب فانهزموا ولم يلقوا النبي صلى الله عليه وسلم وفي قوله ولو قاتلكم الذين
كفروا اسد وغطفان لولوا الادبار حتى لا تجد لسنة الله تبديلا يقول سنة الله في الذين خلوا من قبل ان لا يقاتل احد نبيه الا
اخذه الله فقتله او رعبه فانهزم ولم يسمع به عدو الا انهزموا واستسلموا وعن ابن عباس واخرى لم تقدروا عليها قال هذه الفتوح التي
تفتح الى اليوم عن ابي الاسود الديلي ان الزبير بن العوام لما قدم البصرة دخل بيت المال فاذا هو بصفراء وبيضاء فقال يقول الله
وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه واخرى لم تقدروا عليها قد احاط الله بها فقال هذا لنا عن علي وابن عباس قالا
في قوله تعالى وعدكم الله مغانم كثيرة فتوح من لدن خيبر تلونها وتغنمون ما فيها فعجل لكم هذه من ذلك خيبر وكف ايدي الناس قريش
عنكم بالصلح يوم الحديبية ولتكون آية للمؤمنين شاهدا على ما بعدها ودليلا على انجازها واخرى لم تقدروا عليها علم وقتها افتتحها عليكم
فارس والروم قد احاط الله بها قضى الله بها انها لكم وعن عبد الرحمن بن ابي ليلى واخرى لم تقدروا عليها قال فارس والروم وعن عطية
واخرى لم تقدروا عليها قال فتح فارس عن سهل بن حنيف انه قال يوم صفين اتهموا انفسكم فلقد رأيتنا يوم الحديبية يعني الصلح
الذي كان بين النبي صلى الله عليه وسلم وبين المشركين ولو نرى قتالا لقاتلنا فجاء عمر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا
رسول الله السنا على الحق وهم على الباطل قال بلى قال اليس قتلانا في الجنة وقتلاهم في النار قال بلى قال ففيم نعطي الدنية في
ديننا ونرجع ولما يحكم الله بيننا وبينهم فقال يا ابن الخطاب اني رسول الله ولن يضيعني الله ابدا فرجع متغيظا فلم يصبر حتى جاء ابا بكر

له بفتح السين وضم الميم شجر الطلح ١٢

له اي التي وقعت يوم الحديبية تحت شجرة السمرة وسمي بها لنزول القرآن برضاء الله تعالى كما قال الله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة ١٢

فقال یا ابا بکر السنا علی الحق وهم علی الباطل قال بلی قال الیس قتلانا فی الجنة وقتلاهم فی النار قال بلی قال ففیم نعطی الدنیة فی
دیننا قال یا ابن الخطاب انه رسول الله ولن یضیعه الله ابدا فنزلت سورة الفتح فارسل رسول الله صلی الله علیه وسلم الی عمر
فاقرأه ایاها فقال یا رسول الله افتح هو قال نعم عن ابی ادریس عن ابی بن کعب انه کان یقرأ اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة
حمیة الجاهلیة ولو حمیتم کما حموا لفسد المسجد الحرام فانزل الله سکینته علی رسوله فبلغ ذلک عمر فاشتد علیه فبعث الیه وهو ینزل
فدعا ناسا من اصحابه فیهم زید بن ثابت فقال من یقرأ منکم سورة الفتح فقرأ زید علی قراءتنا الیوم فغلظ له عمر فقال ابی أأتکلم
قال تکلم فقال لقد علمت انی کنت ادخل علی النبی صلی الله علیه وسلم ویقرئنی وانت بالباب فان احببت ان اقرئ الناس
علی ما اقرأنی اقرأت والا لم اقرئ حرفا ما حییت قال بل اقرئ الناس عن حمران ان عثمان قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول
انی لاعلم کلمة لا یقولها عبد حقا من قلبه الا حرم علی النار فقال عمر بن الخطاب انا احدثکم ما هی کلمة الاخلاص التی الزمها الله محمدا
واصحابه وهی کلمة التقوی التی الاص علیها نبی الله عمه ابا طالب عند الموت شهادة ان لا اله الا الله عن عمایة قال لها سعد بن
سنان وحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وابو بکر وعمر قال والذی نفس محمد بیده انی لاعرف مکان ابی بکر من مکان عمر وانا فی حجری وکانا
کما قال رحماء بینهم قیل فکیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصنع قال کانت عینه لا تدمع علی احد ولکنه کان اذا وجد
فانما اخذ بلحیته عن ابن عباس ذلک مثلهم فی التوراة یعنی نعتهم مکتوب فی التوراة والانجیل قبل ان یخلق السموات والارض عن
عطاء مولی بنی هاشم قال سألت ابا هریرة عن القیدیة قال الکتب آخر سورة الفتح محمد رسول الله والذین معه الی آخرها یعنی
ان الله نعتهم قبل ان یخلقهم عن ابن عباس فی قوله کزرع قال اصل الزرع عبد المطلب اخرج شطأه محمد صلی الله علیه وسلم فآزره
بابی بکر فاستغلظ بعمر فاستوی بعثمان علی سوقه لیغیظ بهم الکفار بعلی وعن ابن عباس محمد رسول الله والذین معه ابو بکر
اشداء علی الکفار عمر رحماء بینهم عثمان تراهم رکعا سجدا علی یبتغون فضلا من الله ورضوانا طلحة والزبیر سیماهم فی وجوههم من
اثر السجود عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وابو عبیدة بن الجراح ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه محمد فآزره بابی
بکر فاستغلظ بعمر فاستوی علی سوقه بعثمان یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار بعلی وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات
جمیع اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خدا تعالی در سورۀ حجرات دلائل باهره بر فضل خلفا ذکر میفرماید آنجمله ان الذین
یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم
وشیخین سبب ورود آیه ومصداق آن بوده اند نقل مستفیض آنجمله انما المؤمنون الذین آمنوا بالله الآیة ومقابله
اعراب دخول ایشان ان اثنا عن عبد الله بن الزبیر قال قدم رکب من بنی تمیم علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ابو بکر
امر القعقاع بن معبد قال عمر بل امر الاقرع بن حابس فقال ابو بکر ما اردت الا خلافی فقال عمر ما اردت خلافک فتماریا
حتی ارتفعت اصواتهما فانزل الله یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله حتی انقضت الآیة عن ابن ابی ملیکة
قال کاد الخیران ان یهلکا ابو بکر وعمر رفعا اصواتهما عند النبی صلی الله علیه وسلم حین قدم علیه رکب بنی تمیم فاشار احدهما
بالاقرع بن حابس واشار الآخر برجل فقال ابو بکر لعمر ما اردت الا خلافی قال ما اردت خلافک فارتفعت اصواتهما فی ذلک
فانزل الله یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیة قال ابن الزبیر فما کان عمر یسمع رسول الله صلی الله

عليه وسلم بعد هذه الآية حتى يستفهمه عن ابي بكر الصديق قال لما نزلت هذه الآية يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق
صوت النبي قلت يا رسول الله والله لا اكلمك الا كاخي السرار عن ابي هريرة قال لما نزلت ان الذين يغضون اصواتهم
عند رسول الله قال ابو بكر والذي انزل عليك الكتاب يا رسول الله لا اكلمك الا كاخي السرار حتى القى الله عن عطاء
الخراساني قال قدمت المدينة فلقيت رجلا من الانصار قلت حدثني حديث ثابت بن قيس بن شماس قال قم بي فانطلقت
معه حتى دخلنا على امراة فقال الرجل هذه ابنة ثابت بن قيس بن شماس فسلها عما بدا لك فقلت حدثيني قالت سمعت
ابي يقول لما انزل الله على رسوله صلى الله عليه وسلم يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الآية دخل بيته
واغلق عليه بابه وطفق يبكي فافتقده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما شان ثابت فقالوا يا رسول الله ما ندري
ما شانه غير انه اغلق باب بيته فهو يبكي فيه فارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه فسأله ما شانك قال يا رسول الله
انزل الله عليك هذه الآية وانا شديد الصوت فاخاف ان اكون قد حبط عملي فقال لست منهم بل تعيش بخير وتموت بخير
قالت ثم انزل الله على نبيه ان الله لا يحب كل مختال فخور فاغلق عليه بابه وطفق يبكي فيه فافتقده رسول الله صلى الله
عليه وسلم وقال ما شان ثابت قالوا يا رسول الله ما ندري ما شانه غير انه اغلق عليه باب بيته وطفق يبكي فيه فارسل اليه رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال ما شانك فقال يا رسول الله انزل الله عليك ان الله لا يحب كل مختال فخور والله اني لاحب الجمال و
احب ان اسود قومي قال لست منهم بل تعيش حميدا وتقتل شهيدا ويدخلك الله الجنة بسلام قالت فلما كان يوم اليمامة خرج مع
خالد بن الوليد الى مسيلمة الكذاب فلما التقى اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فانكشفوا فقال ثابت لسالم مولى ابي حذيفة
ما هكذا كنا نقاتل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم حفر كل واحد منهما لنفسه حفرة وحمل عليهم القوم فثبتا حتى قتلا وكانت
على ثابت يومئذ درع له نفيسة فمر به رجل من المسلمين فاخذها فبينا رجل من المسلمين نائم اذ اتاه ثابت بن قيس في منامه فقال اني اوصيك
بوصية اياك ان تقول هذا حلم فتضيعه اني لما قتلت امس مر بي رجل من المسلمين فاخذ درعي ومنزله في اقصى العسكر وعند خبائه فرس
يستن في طوله وقد كفا على الدرع برمة وجعل فوق البرمة رحلا فائت خالد بن الوليد فمره ان يبعث الى درعي فياخذها واذا قدمت
الى خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره ان علي من الدين كذا وكذا ولي من الدين كذا وكذا وفلان من رقيقي عتيق و
فلان فاياك ان تقول هذا حلم فتضيعه فاتى الرجل خالد بن الوليد فاخبره فبعث الى الدرع فنظر الى خباء في اقصى العسكر فاذا عنده فرس
يستن في طوله فنظر في الخباء فاذا ليس فيه احد فدخلوا فرفعوا الرحل فاذا تحته برمة ثم رفعوا البرمة فاذا الدرع تحتها فاتوا به خالد بن الوليد
فلما قدموا المدينة حدث الرجل ابا بكر برؤياه فاجاز وصيته بعد موته فلم نعلم احدا من المسلمين جوزت وصيته بعد موته غير ثابت بن قيس بن
شماس عن مجاهد قال كتب الى عمر يا امير المؤمنين رجل لا يشتهي المعصية ولا يعمل بها افضل ام رجل يشتهي المعصية ولا يعمل بها
فكتب عمر ان الذين يشتهون ولا يعملون بها اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى لهم مغفرة واجر عظيم وعن عمر بن الخطاب قال
من تعرض للتهمة فلا يلومن من اساء به الظن ومن كتم سره كان الخيار اليه ومن افشاه كان الخيار عليه وضع امر اخيك على احسنه
حتى ياتيك منه ما يغلبك ولا تظنن بكلمة خرجت من اخيك سوءا وانت تجد لها في الخير محملا واكثر في اكتساب الاخوان فانهم جنة عند الرخاء
وعدة عند البلاء وآخ الاخوان على قدر التقوى وشاور في امرك الذين يخافون الله عن عبد الرحمن بن عوف انه حرس مع عمر بن الخطاب

ليلة بالمدينة فبينما هم يمشون شب لهم سراج في بيت فانطلقوا يؤمونه فلما دنوا منه اذا باب مجاف على قوم لهم فيه اصوات مرتفعة
ولغط فقال عمر واخذ بيد عبد الرحمن بن عوف اتدري بيت من هذا قال هذا بيت ربيعة بن امية بن خلف وهم الآن شرب فما ترى قال
ارى ان قد اتينا ما نهى الله عنه قال الله ولا تجسسوا فقد تجسسنا فانصرف عمر عنهم وتركهم وعن الشعبي ان عمر بن الخطاب فقد رجلا
من اصحابه فقال لابن عوف انطلق الى منزل فلان فننظر فلما اتيا منزله فوجدا بابه مفتوحا وهو جالس وامرأته تصب له في اناء
فتناوله اياه فقال عمر لابن عوف هذا الذي شغله عنا فقال ابن عوف لعمر وما يدريك ما في الاناء فقال عمر اتخاف ان يكون هذا
التجسس قال بل هو التجسس قال وما التوبة من هذا قال لا تعلمه بما اطلعت عليه من امره ولا يكونن في نفسك الا خير ثم انصرفا
وعن الحسن قال اتى عمر بن الخطاب رجل فقال ان فلانا لا يصحو فدخل عليه عمر فقال استنكه اني لاجد ريح شراب يا فلان انت بهذا فقال
الرجل يا ابن الخطاب وانت بهذا الم ينهك الله ان تجسس فعرفها عمر فانطلق وتركه وعن ثور الكندي ان عمر بن الخطاب كان يعس
بالمدينة من الليل فسمع صوت رجل في بيت يتغنى فتسور عليه فوجد عنده امرأة وعنده خمر فقال يا عدو الله اظننت ان الله يسترك
وانت على معصيته فقال وانت يا امير المؤمنين لا تعجل علي ان اكن عصيت الله واحدة فقد عصيت الله في ثلاث قال الله ولا
تجسسوا وقد تجسست وقال وأتوا البيوت من ابوابها وقد تسورت علي ودخلت علي بغير اذن وقال الله تعالى لا تدخلوا بيوتا
حتى تستأنسوا وتسلموا على اهلها قال عمر فهل عندك من خير ان عفوت عنك قال نعم فعفا عنه وخرج وتركه وعن انس قال كانت
العرب تخدم بعضها بعضا في الاسفار وكان مع ابي بكر وعمر رجل يخدمهما فناما فاستيقظا ولم يهيئ لهما طعاما فقالا ان هذا لنؤوم
فايقظاه فقالا ائت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقل له ان ابا بكر وعمر يقرئانك السلام ويستأدمانك فقال انهما ائتدما
فجاءا فقالا يا رسول الله باي شيء ائتدمنا قال بلحم اخيكما والذي نفسي بيده اني لارى لحمه بين ثناياكما فقالا استغفر لنا يا
رسول الله قال مراه فليستغفر لكما وعن يحيى بن ابي كثير ان نبي الله صلى الله عليه وسلم كان في سفر ومعه ابو بكر وعمر فارسلوا الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم يسألونه لحما فقال اوليس قد ظللتم من اللحم شباعا قالوا من اين فوالله ما لنا باللحم عهد منذ ايام فقال
من لحم صاحبكم الذي ذكرتم قالوا يا نبي الله انما قلنا والله انه لضعيف ما يعيننا على شيء قال وذلك فلا تقولوا فرجع اليهم الرجل
فاخبرهم بالذي قال فجاء ابو بكر فقال يا نبي الله طأ على صماخي واستغفر لي ففعل وجاء عمر فقال يا نبي الله طأ على صماخي واستغفر لي
ففعل وعن عائشة قالت لما حضرت ابا بكر الوفاة قلت **شعر** وابيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للارامل فقال
ابو بكر ذاك رسول الله ثم قالت **شعر** ... وجاءت سكرة الحق بالموت ذلك ما كنت منه تحيد قدم الحق واخر الموت وعن عبد الله البهي مولى الزبير بن العوام قال لما حضر
ابو بكر رضي الله عنه تمثلت عائشة بهذا البيت **شعر** لعمرك ما يغني الثراء عن الفتى اذا حشرجت يوما وضاق بها الصدر فقال ابو بكر ليس كذلك
يا بنية ولكن قولي وجاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد وعن عثمان بن عفان انه قرأ وجاءت كل نفس معها سائق
وشهيد قال سائق يسوقها الى امر الله وشهيد يشهد عليها بما عملت وعن عمر بن الخطاب في قوله وادبار السجود قال ركعتان بعد المغرب
وادبار النجوم قال ركعتان قبل الفجر وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اول من تنشق عنه الارض ثم ابو بكر ثم عمر
ثم آتي اهل البقيع فيحشرون معي ثم انتظر اهل مكة وتلا ابن عمر يوم تشقق الارض عنهم سراعا الآية وعن سعيد بن المسيب قال جاء صبيغ
التميمي الى عمر بن الخطاب فقال اخبرني عن الذاريات ذروا قال هي الرياح ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله

ما قلته قال فاخبرني عن الحاملات وقرا قال هي السحاب ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته قال فاخبرني
عن الجاريات يسرا قال هي السفن ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته قال فاخبرني عن المقسمات امرا
قال هي الملائكة ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته ثم امر به فضرب مائة وجعل في بيت فلما برأ دعا به فضربه
مائة اخرى وحمله على قتب وكتب الى ابي موسى الاشعري امنع الناس من مجالسته فلم يزالوا كذلك حتى اتى ابا موسى
فحلف له بالايمان المغلظة ما يجد في نفسه مما كان يجد شيئا فكتب في ذلك الى عمر فكتب عمر ما اخاله الا قد صدق فخل بينه وبين مجالسة الناس
وعن الحسن قال سال صبيغ التميمي عمر بن الخطاب عن الذاريات ذروا وعن المرسلات عرفا وعن النازعات غرقا فقال عمر اكشف راسك فاذا
له ضفيرتان فقال والله لو وجدتك محلوقا لضربت عنقك فكتب الى ابي موسى الاشعري حتى ان لا يكلمه مسلم ولا يجالسه عن الحسن
از سورهٔ طور
ان عمر بن الخطاب قرا ان عذاب ربك لواقع فربا لها ربوة عيد لها عشرين يوما وعن مالك بن مغول قال قرا عمر والطور وكتاب مسطور
في رق منشور قال قسم الى قوله ان عذاب ربك لواقع فبكى ثم بكى حتى عيد من وجعه ذلك عن عمر بن الخطاب قال اتهموا
از سورهٔ نجم
الرأي على الدين فانما كان الرأي من رسول الله صلى الله عليه وسلم مصيبا لان الله كان يريه وانما هو منا تكلف وظن وان الظن
لا يغني من الحق شيئا عن سبرة قال صلى بنا عمر بن الخطاب الفجر فقرا في الركعة الاولى بسورة يوسف ثم قرا في الثانية النجم
از سورهٔ قمر
فسجد ثم قام فقرا اذا زلزلت ثم ركع عن ابي هريرة قال انزل الله على نبيه بمكة قبل يوم البدر سيهزم الجمع ويولون الدبر قال عمر
بن الخطاب قلت يا رسول الله اي جمع يهزم فلما كان يوم بدر وانهزمت قريش نظرت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم في
آثارهم مصلتا بالسيف وهو يقول سيهزم الجمع ويولون الدبر فكان ليوم بدر فانزل الله فيهم حتى اذا اخذنا مترفيهم بالعذاب
الآية وانزل الله الم تر الى الذين بدلوا نعمة الله كفرا الآية ورماهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فوسعتهم الرمية وملأت
اعينهم وافواههم حتى ان الرجل ليقتل وهو يقذي عينيه وفاه فانزل الله وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى وعن عكرمة قال
لما نزلت سيهزم الجمع ويولون الدبر قال عمر جعلت اقول اي جمع يهزم فلما كان يوم بدر رايت النبي صلى الله عليه وسلم يثب
از سورهٔ رحمن
في الدرع وهو يقول سيهزم الجمع ويولون الدبر فعرفت تاويلها يومئذ عن ابن شوذب في قوله ولمن خاف مقام ربه جنتان
قال نزلت في ابي بكر الصديق وعن عطاء ان ابا بكر الصديق ذكر ذات يوم وفكر في القيمة والموازين والجنة والنار وصفوف
الملائكة وطي السموات ونسف الجبال وتكوير الشمس وانتثار الكواكب فقال وددت اني كنت خضرا من هذه الخضر تاتي علي بهيمة فتاكلني
واني لم اخلق فنزلت هذه الآية ولمن خاف مقام ربه جنتان عن الحسن قال كان شاب على عهد عمر بن الخطاب ملازم المسجد والعبادة
فعشقته جارية فاتته في خلوة فكلمته فحدثت نفسه بذلك فشهق شهقة فغشي عليه فجاء عم له فحمله الى بيته فلما افاق قال يا عم انطلق
الى عمر فاقرئه مني السلام وقل له ما جزاء من خاف مقام ربه فانطلق عمه فاخبر عمر وقد شهق الفتى شهقة اخرى فمات منها
فوقف عليه عمر فقال لك جنتان لك جنتان عن عمر بن الخطاب قال جاء ناس من اليهود الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا
يا محمد افي الجنة فاكهة قال نعم فيها فاكهة ونخل ورمان قالوا افيأكلون كما ياكلون في الدنيا قال نعم واضعافه قالوا فيقضون
از سورهٔ واقعه
الحوائج قال لا ولكنهم يعرقون ويرشحون ويذهب الله ما في بطونهم من اذى خداى تعالى در سورهٔ واقعه مكلفين را سه قسم ميسازد
سابقين مقربين واصحاب اليمين واصحاب الشمال باز اصحاب الشمال شامل دو فريق است كفار وفاسقين اينجا ذكر كفار مى نمايد وذكر فاسقان

موقوف میگرداند و بالجمله سابقین مقربین را اعلی مرتبه در مؤمنین می نهد ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین میگوید و اصحاب
الیمین را اکثر از ایشان بیان میکند و ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین میگوید خلیفه خاص پیغمبر صلی الله علیه وسلم میباید که از طبقه
علیا نامت باشد هر چند ایشان را در میان خود مراتب مشتی باشد عن ابن عباس قال [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم بالواقعة والحاقة
وعم یتساءلون والنازعات واذا الشمس کورت واذا السماء انفطرت فاستطار فیه القتیر فقال له ابو بکر قد اسرع فیک القتیر
قال شیبتنی هود وصواحباتها هذه • وعن جابر بن عبد الله قال لما نزلت اذا وقعت الواقعة ذکر فیها ثلة من الاولین وقلیل من
الآخرین قال عمر یا رسول الله ثلة من الاولین وقلیل منا قال فامسکت آخر السورة سنة ثم نزل ثلة من الاولین وثلة من الآخرین
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عمر تعال فاسمع ما قد انزل الله ثلة من الاولین وثلة من الآخرین الا وان من آدم الیّ ثلة
ومنی ثلة ولن نستکمل ثلتنا حتی نستعین بالسودان من رعاة الابل ممن شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له • عن ابی سعید
الخدری قال ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم طیر الجنة فقال ابو بکر انها لناعمة قال ومن یاکل انعم منها وانی لارجو ان
تاکل منها • وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان طیر الجنة کامثال البخت ترعی فی شجر الجنة فقال ابو بکر یا رسول الله
ان هذه الطیر لناعمة فقال آکلها انعم منها وانی لارجو ان تکون ممن یاکل • وعن حذیفة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان فی الجنة طیرا امثال البخاتی قال ابو بکر انها لناعمة یا رسول الله قال انعم منها من یاکلها وانت ممن یاکلها • عن عمر بن الخطاب
من طرق متعددة قال احضروا موتاکم وذکروهم فانهم یرون ما لا ترون • خدای تعالی در سوره حدید میفرماید وما لکم الا تنفقوا
فی سبیل الله ولله میراث السموات والارض لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل
اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی والله بما تعملون
خبیر • وچیست شما را در آنکه انفاق نکنید در راه خدا و خدای راست میراث اهل آسمانها و زمین برابر نیست از جمله
شما آنکه انفاق کرد و قتال نمود پیش از فتح ایشان بزرگتر اند در درجه از آنانکه انفاق کردند و قتال نمودند بعد از آن و هر یکی را
وعده داده است خدا حالت نیک و خدا بآنچه میکنید آگاه است ظاهر از فتح فتح مکه است پس آیه نص است در تفضیل جمعیکه پیش
از فتح انفاق کردند و قتال نمودند بر جمعیکه بعد فتح مکه این اعمال بجا آورده باشند و چون خلافت خاصه یا خلافت کامله مرتب گردید
با فضیلت خلیفه از دیگران باعتبار اصناف و اوصاف عامه خواهد بود پس خلیفه خاص نباشد مگر از جماعه که پیش از فتح ایمان
آورده اند و انفاق کرده و جهاد نموده • عن عمر قال کنت اشد الناس علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فبینا انا فی یوم حار
بالهاجرة فی بعض طریق مکة اذ لقینی رجل فقال عجبا لک یا ابن الخطاب انک تزعم وانک قد دخل علیک الامر فی بیتک قلت
وما ذاک قال اختک قد اسلمت فرجعت مغضبا حتی قرعت الباب فقیل من هذا قلت عمر فتبادروا فاختفوا منی وقد کانوا
یقرءون صحیفة فی ایدیهم ترکوها او نسوها فدخلت حتی جلست علی السریر فنظرت الی الصحیفة فقلت ما هذه ناولینیها قالت انک
لست من اهلها انک لا تغتسل من الجنابة ولا تتطهر وهذا کتاب لا یمسه الا المطهرون فما زلت بها حتی ناولتنیها ففتحتها فاذا
فیها بسم الله الرحمن الرحیم فلما قرأت الرحمن ذعرت فالقیت الصحیفة من یدی ثم رجعت الی نفسی فاخذتها فاذا فیها بسم الله
الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم فکلما مررت باسم من اسماء الله ذعرت ثم رجعت الی نفسی حتی بلغت

آمنوا بالله ورسوله وانفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه فقلت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فخرج القوم مستبشرين فكبروا
عن مجاهد في قوله لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح يقول من اسلم وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد يعني اسلموا
يقول ليس من هاجر كمن لم يهاجر وكلا وعد الله الحسنى وعن قتادة في قوله لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح الآية قال كان
قتالان احدهما افضل من الآخر وكانت نفقتان احدهما افضل من الاخرى كانت النفقة والقتال قبل الفتح فتح مكة افضل من النفقة
والقتال بعد ذلك وكلا وعد الله الحسنى قال الجنة وعن زيد بن اسلم قال قال رسول الله صلے الله عليه وسلم يأتيكم قوم من ههنا واشار الى اليمن
تحقرون اعمالكم عند اعمالهم قالوا فنحن خير ام هم قال بل انتم لو ان احدهم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك مد احدكم ولا نصيفه
وفصلت هذه الآية بيننا وبين الناس لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد
وقاتلوا وعن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري قال خرجنا مع رسول الله صلے الله عليه وسلم عام الحديبية حتى
اذا كان بعسفان قال رسول الله صلے الله عليه وسلم يوشك ان ياتي قوم تحقرون اعمالكم مع اعمالهم قلنا يا رسول الله اقريش قال لا
ولكن هم اهل اليمن هم ارق افئدة والين قلوبا فقلنا اهم خير منا يا رسول الله قال لو كان لاحدهم جبل من ذهب فانفقه ما ادرك
مد احدكم ولا نصيفه الا ان هذا فصل ما بيننا وبين الناس لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح الآية وقد استفاضت الاخبار في
تفضيل القدماء من اصحاب النبي صلے الله عليه وسلم على من بعدهم فعن انس قال كان بين خالد بن الوليد وبين عبد الرحمن بن عوف كلام
فقال خالد لعبد الرحمن بن عوف تستطيلون علينا بايام سبقتمونا بها فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقال دعوا لي اصحابي فو الذي نفسي
بيده لو انفقتم مثل احد او مثل الجبال ذهبا ما بلغتم اعمالهم وعن يوسف بن عبد الله بن سلام قال سئل رسول الله صلے الله عليه وسلم
انحن خير ام من بعدنا فقال رسول الله صلے الله عليه وسلم لو انفق احدهم احدا ذهبا ما بلغ مد احدكم ولا نصيفه وعن ابي سعيد قال
قال رسول الله صلے الله عليه وسلم لا تسبوا اصحابي فو الذي نفسي بيده لو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك مد احدهم ولا نصيفه
وعن ابن عمر قال لا تسبوا اصحاب محمد صلے الله عليه وسلم فلمقام احدهم ساعة خير من عمل احدكم عمره عن ابن مسعود قال ما كان بين اسلامنا
وبين ان عاتبنا الله بهذه الآية الم يأن للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله الا اربع سنين وعن ابن مسعود قال
لما نزلت الم يأن للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله الآية اقبل بعضنا على بعض اي شيء احدثنا اي شيء صنعنا عن ابن عباس
قال ان الله استبطأ قلوب المهاجرين فعاتبهم على رأس ثلثة عشر سنة من نزول القرآن فقال الم يأن للذين امنوا الآية عن الاعمش
قال لما قدم اصحاب النبي صلے الله عليه وسلم المدينة فاصابوا من لين العيش ما اصابوا بعد ما كان بهم من الجهد فكانهم فتروا عن بعض
ما كانوا عليه فعوتبوا فنزلت الم يأن الآية عن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلے الله عليه وسلم من فر بدينه من ارض الى ارض
مخافة الفتنة على نفسه ودينه كتب عند الله صديقا فاذا مات قبضه الله شهيدا وتلا هذه الآية والذين آمنوا بالله ورسله
اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم ثم قال هذه فيهم ثم قال والفرارون بدينهم من ارض الى ارض يوم
القيامة مع عيسى بن مريم في درجته في الجنة وعن البراء بن عازب سمعت رسول الله صلے الله عليه وسلم يقول مؤمنو امتي شهداء
ثم تلا النبي صلى الله عليه وسلم والذين امنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن ابن مسعود قال ان الرجل ليموت على فراشه
وهو شهيد ثم تلا والذين امنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن ابي هريرة قال انما الشهيد الذي لو مات

على فراشه دخل الجنة يعني الذي يموت على فراشه ولا ذنب له وعن مجاهد قال كل مؤمن صديق وشهيد ثم تلا والذين آمنوا بالله
ورسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن عمرو بن ميمون قال كل مؤمن صديق وشهيد ثم قرأ والذين آمنوا بالله
ورسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن ابن عباس والذين آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون قال هذه مفصولة
والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم وعن الضحاك في قوله والذين آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون قال هذه مفصولة سماهم
صديقين ثم قال والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم عن الحسن في الآية قال انه ليقضي بالشيء في السماء وهو كل يوم في شان ثم
يضرب لها اجلا فيحبسها الى اجلها فاذا جاء اجلها ارسلها فليس له مرد وتقديره انه كائن في يوم كذا من شهر كذا من سنة كذا في بلد كذا
من مصيبة في القحط او الرزق او المصيبة في الخاصة والعامة حتى ان الرجل يأخذ العصا يتوكأ بها وقد كان لها كارها ثم يعتادها
حتى ما يستطيع تركها عن ابي يزيد قال لقي امرأة عمر بن الخطاب يقال لها خولة وهو يسير مع الناس فاستوقفته فوقف لها ودنا منها
واصغى اليها رأسه ووضع يديه على منكبيها حتى قضت حاجتها وانصرفت فقال له رجل يا امير المؤمنين حبست رجال قريش على هذه العجوز
قال ويحك وتدري من هذه قال لا قال امرأة سمع الله شكواها من فوق سبع سموات فهذه خولة بنت ثعلبة والله لو لم تنصرف
حتى الليل ما انصرفت حتى تقضي حاجتها عن ثمامة بنت جرير قالت بينا عمر بن الخطاب يسير على حمار فلقيته امرأة فقالت قف يا عمر
فوقف فاغلظت له القول فقال رجل يا امير المؤمنين ما رأيت كاليوم فقال وما يمنعني ان استمع اليها وهي التي استمع الله لها وانزل ربع
فيها ما انزل قد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها عن مقاتل بن حيان قال انزلت هذه الآية يوم جمعة ورسول الله صلى الله عليه مجادلہ
وسلم يومئذ في الصفة وفي المكان ضيق وكان يكرم اهل بدر من المهاجرين والانصار فجاء ناس من اهل بدر وقد سبقوا الى المجالس
فقاموا حيال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا السلام عليك ايها النبي ورحمة الله تعالى وبركاته فرد النبي صلى الله عليه وسلم ثم سلموا
على القوم بعد ذلك فردوا عليهم فقاموا على ارجلهم ينتظرون ان يوسع لهم فعرف النبي صلى الله عليه وسلم ما يحملهم على القيام فلم يفسح لهم فشق
ذلك عليه فقال لمن حوله من المهاجرين والانصار من غير اهل بدر قم يا فلان وانت يا فلان فلم يزل يقيمهم بعدة النفر الذين هم قيام من اهل بدر فشق ذلك على من اقيم من مجلسه فنزلت هذه
الآية يا ايها الذين آمنوا اذا قيل لكم تفسحوا في المجالس فافسحوا يفسح الله لكم الآية عن عبد الله بن شوذب قال جعل والد ابي عبيدة بن الجراح يتصدى
لابي عبيدة يوم بدر وجعل ابو عبيدة يحيد عنه فلما اكثر قصده ابو عبيدة فقتله فنزلت لا تجد قوما يؤمنون بالله الآية عن ابن جريج قال
حدثت ان ابا قحافة سب النبي صلى الله عليه وسلم فصكه ابو بكر صكة فسقط فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم قال افعلت يا ابا بكر
فقال والله لو كان السيف قريبا مني لضربته فنزلت لا تجد قوما الآية قال الله تعالى في سورة الحشر مَا أَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰى رَسُوْلِهٖ مِنْ
أَهْلِ الْقُرٰى فَلِلّٰهِ وَلِلرَّسُوْلِ وَلِذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِيْنِ وَابْنِ السَّبِيْلِ خدای تعالی در بعض قرآن ربع
چیزی را که بفئی حاصل شد از اهل قری یعنی بغیر ایجاف خیل ورکاب بدون مباشرت قتال معین میکرد برای مصارف مذکوره که خدا حشر
ورسول وذو قرابت رسول ویتامی ومساکین وابن سبیل باشند بعد از ان میفرماید للفقراء یعنی آن فئی برای فقرای مهاجرین ست وبرای
انصار وبرای تابعان ایشان باحسان که بوصف نصیحت وخیرخواهی ودعای خیر برای پیشینیان متصف اند چون فئی برای جماعه غیر محصورین
مقرر شد ملک یمین کسی نباشد بلکه هر کسی را قدر ما یحتاج او باید داد ومعنی خلیفه نیست الا آنکه تصرف کند در بیت المال مسلمین موافق
سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم به نیابت او علیه الصلوة والسلام پس خلیفه متصرف در فئی شد وآنچه ملک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود تا

مبحث میراث در آن جاری نشد و نیز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تخصیص خاص را از اقارب خود دہید او نتوانند کرد و ہو المقصود وعن عمر بن الخطاب
قال کانت اموال بنی النضیر مما افاء اللہ علی رسولہ مما لم یوجف المسلمون علیہ بخیل ولا رکاب وکانت لرسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم خاصۃ وکان ینفق علی اہلہ منہا نفقۃ سنۃ ثم یجعل ما بقی فی السلاح والکراع عدۃ فی سبیل اللہ عن مالک بن اوس بن الحدثان
قال قرأ عمر بن الخطاب انما الصدقات للفقراء والمساکین حتی بلغ علیم حکیم ثم قال ہذہ لہؤلاء ثم قرأ واعلموا انما غنمتم من شیء فان للہ خمسہ الآیۃ ثم قال ہذہ لہؤلاء
ثم قرأ ما افاء اللہ علی رسولہ من اہل القری حتی بلغ للفقراء المہاجرین الی آخر الآیۃ ثم قال ہذہ للمہاجرین ثم تلا والذین تبوؤا
الدار والایمان من قبلہم الی آخر الآیۃ فقال ہذہ للانصار ثم قرأ والذین جاؤا من بعدہم الی آخر الآیۃ ثم قال استوعبت ہذہ المسلمین عامۃ
ولیس احد الا لہ فی ہذا المال حق الا ما تملکون من رقیقکم ثم قال لئن عشت لیاتین الراعی وہو بسرو حمیر نصیبہ منہا لم یعرق فیہا جبینہ
وعن زید بن اسلم عن ابیہ قال سمعت عمر بن الخطاب یقول اجتمعوا لہذا المال فانظروا لمن ترونہ ثم قال لہم انی امرتکم ان تجتمعوا
لہذا المال فتنظروا لمن ترونہ وانی قرأت آیات من کتاب اللہ فکفتنی سمعت اللہ یقول ما افاء اللہ علی رسولہ من اہل القری
فللہ وللرسول الی قولہ اولئک ہم الصادقون واللہ ما ہو لہؤلاء وحدہم والذین تبوؤا الدار والایمان الی قولہ المفلحون واللہ
ما ہو لہؤلاء وحدہم والذین جاؤا من بعدہم یقولون ربنا اغفر لنا الی قولہ رحیم واللہ ما احد من المسلمین الا لہ حق فی ہذا المال اعطی
منہ او منع منہ حتی راع بعدن عن سعید بن المسیب قال قسم عمر ذات یوم قسما من المال فجعلوا یثنون علیہ فقال ما احمقکم لو کان لی
ما اعطیتکم منہ درہما عن سمرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوشک ان یملأ اللہ ایدیکم من العجم ثم یجعلہم اسدا لا یفرون
فیقتلون مقاتلتکم ویاکلون فیئکم عن السائب بن یزید قال سمعت عمر بن الخطاب یقول والذی لا الہ الا ہو ثلثا ما من الناس احد
الا لہ فی ہذا المال حق اعطیہ او منعہ وما احد احق بہ من احد الا عبد مملوک وما انا فیہ الا کاحدہم ولکنا علی منازلنا من کتاب اللہ
وقسمنا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فالرجل وبلاؤہ فی الاسلام والرجل وقدمہ فی الاسلام والرجل وغناؤہ فی الاسلام والرجل
وحاجتہ واللہ لئن بقیت لیاتین الراعی بجبل صنعاء حظہ من ہذا المال وہو مکانہ وعن الحسن قال کتب عمر الی حذیفۃ ان اعط الناس
اعطیتہم وارزاقہم فکتب الیہ انا قد فعلنا وبقی شیء کثیر فکتب الیہ عمر انہ فیئہم الذی افاء اللہ علیہم لیس ہو لعمر ولا لآل عمر اقسمہ بینہم
عن قتادہ فی قولہ للفقراء المہاجرین الذین اخرجوا من دیارہم الی آخر الآیۃ قال ہؤلاء المہاجرون ترکوا الدیار والاموال والاہلین والعشائر
وخرجوا حبا للہ ولرسولہ واختاروا الاسلام علی ما کانت فیہ من شدۃ حتی لقد ذکر لنا ان الرجل کان یعصب الحجر علی بطنہ لیقیم
بہ صلبہ من الجوع وکان الرجل یتخذ الحفیرۃ فی الشتاء ما لہ دثار غیرہا وعن قتادہ فی قولہ والذین تبوؤا الدار والایمان الی آخر
الآیۃ قال ہم ہذا الحی من الانصار اسلموا فی دیارہم وابتنوا المساجد قبل قدوم النبی صلی اللہ علیہ وسلم بسنتین واحسن اللہ الثناء
علیہم فی ذلک ہاتان الطائفتان الاولیان من ہذہ الامۃ اخذتا بفضلہما واثبت اللہ حظہما فی ہذا الفیء ثم ذکر الطائفۃ الثالثۃ
فقال والذین جاؤا من بعدہم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الی آخر الآیۃ قال انما امروا ان یستغفروا لاصحاب النبی صلی اللہ علیہ
وسلم ولم یؤمروا بسبہم عن الحسن قال فضل اللہ المہاجرین علی الانصار فلم یجدوا فی صدورہم حاجۃ قال الحسد عن عمر انہ قال
اوصی الخلیفۃ بعدی بالمہاجرین الاولین ان یعرف لہم حقہم ویحفظ لہم حرمتہم واوصیہ بالانصار الذین تبوؤا الدار والایمان من قبل
ان یہاجر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یقبل من محسنہم ویعفو عن مسیئہم عن سعد بن ابی وقاص قال الناس علی ثلث منازل قد مضت منزلتان

وبقيت منزلة فاحسن ما انتم كائنون عليه ان تكونوا بهذه المنزلة التي بقيت ثم قرأ للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم
واموالهم الآية ثم قال هؤلاء المهاجرون وهذه منزلة وقد مضت ثم قرأ والذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم الآية ثم قال هؤلاء
الانصار وهذه منزلة وقد مضت ثم قرأ والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان فقد مضت
هاتان المنزلتان وبقيت هذه المنزلة فاحسن ما انتم كائنون عليه ان تكونوا بهذه المنزلة عن الضحاك في الذين جاءوا من بعدهم الآية
قال امروا بالاستغفار لهم وقد علم ما احدثوا عن عائشة قالت امروا ان يستغفروا لاصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فسبوهم ثم قرأت
هذه الآية والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان عن ابن عمر انه سمع رجلا وهو
يتناول بعض المهاجرين فقرأ عليه للفقراء المهاجرين الآية ثم قال هؤلاء المهاجرون افمنهم انت قال لا
ثم قرأ عليه والذين تبوؤا الدار والايمان الآية قال هؤلاء الانصار افمنهم انت
قال لا ثم قرأ عليه والذين جاءوا من بعدهم الآية قال افمن هؤلاء انت قال ارجو قال لا ليس من هؤلاء من سب هؤلاء
ومن وجه آخر عن ابن عمر انه بلغه ان رجلا نال من عثمان فدعاه فاقعده بين يديه فقرأ عليه للفقراء المهاجرين الآية قال من
هؤلاء انت قال لا ثم قرأ والذين تبوؤا الدار والايمان الآية ثم قال من هؤلاء انت قال لا ثم قرأ والذين جاءوا من
بعدهم الآية قال امن هؤلاء انت قال ارجو ان اكون منهم قال لا والله ما يكون منهم من تناولهم وكان في قلبه الغل عليهم عن نعيم
بن محمد الرحبي قال كان في خطبة ابي بكر الصديق واعلموا انكم تغدون وتروحون في اجل قد غيب عنكم علمه فان استطعتم ان تنقضي الآجال
وانتم على حذر فافعلوا ولن تستطيعوا ذلك الا بالله وان اقواما جعلوا آجالهم لغيرهم فنهاكم الله ان تكونوا امثالهم فقال
ولا تكونوا كالذين نسوا الله فانساهم انفسهم اولئك هم الفاسقون ۝ اين من كنتم تعرفون من اخوانكم قد
انتهت عنهم اعمالهم ووردوا على ما قدموا اين الجبارون الاولون الذين بنوا المدائن وحصنوها بالحوائط وقد صاروا تحت الصخر
والآكام هذا كتاب الله لا تفنى عجائبه ولا يطفأ نوره فاستضيئوا منه ليوم الظلمة وانتصحوا كتابه وتبيانه فان الله قد اثنى على قوم فقال كانوا
يسارعون في الخيرات ويدعوننا رغبا ورهبا وكانوا لنا خاشعين لا خير في قول لا يبتغى به وجه الله ولا خير في مال لا ينفق في سبيل الله ولا خير فيمن يغلب جهله
حلمه ولا خير في رجل يخاف في الله لومة لائم عن علي قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم انا والزبير والمقداد فقال انطلقوا
حتى تأتوا روضة خاخ فان بها ظعينة معها كتاب فخذوه منها فاتوني به فخرجنا حتى اتينا الروضة فاذا نحن بالظعينة فقلنا اخرجي
الكتاب قالت ما معي من كتاب فقلنا لتخرجن الكتاب او لتلقين الثياب فاخرجته من عقاصها فاتينا به النبي صلى الله عليه وسلم فاذا
فيه من حاطب بن ابي بلتعة الى اناس من المشركين بمكة يخبرهم ببعض امر النبي صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم ما هذا
يا حاطب قال لا تعجل علي يا رسول الله اني كنت امرأ ملصقا في قريش ولم اكن من انفسها وكان من معك من المهاجرين لهم
قرابات يحمون بها اهليهم واموالهم بمكة فاحببت اذ فاتني ذلك من النسب فيهم ان اصطنع اليهم يدا يحمون بها قرابتي وما فعلت
ذلك كفرا ولا ارتدادا عن ديني فقال النبي صلى الله عليه وسلم صدق فقال عمر دعني يا رسول الله فاضرب عنقه فقال انه
شهد بدرا وما يدريك لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وانزلت فيه يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوي
وعدوكم اولياء تلقون اليهم بالمودة عن عمر بن الخطاب قال كتب حاطب بن ابي بلتعة الى المشركين بكتاب فجيء به الى النبي صلى الله عليه وسلم

فقال یا حاطب ما دعاک الی ما صنعت قال یا رسول اللہ کان اہلی فیہم فخشیت ان یضرموا علیہم فقلت اکتب کتابا لا یضر اللہ
ولا رسولہ فقلت اضرب عنقہ یا رسول اللہ فقد کفر فقال وما یدریک یا ابن الخطاب ان یکون اللہ اطلع علی اہل ہذہ العصابۃ
من اہل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم عن ابن شہاب ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم استعمل ابا سفیان بن حرب علی بعض
الیمن فلما قبض رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اقبل فلقے ذا الخمار مرتدا فقاتلہ فکان اول من قاتل فی الردۃ وجاہد عن الدین قال
ابن شہاب وہو فیمن انزل اللہ فیہ عسے اللہ ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم منہم مودۃ وعن ابی ہریرۃ قال اول من قاتل اہل
الردۃ علے اقامۃ دین اللہ ابو سفیان بن حرب وفیہ نزلت ہذہ الآیۃ عسی اللہ ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم منہم مودۃ
عن ابن عباس فی قولہ عسی اللہ ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم منہم مودۃ قال نزلت فی تزویج النبی صلے اللہ علیہ وسلم ام حبیبۃ
عن ابن عباس قال اسلم عمر بن الخطاب وتاخرت امرأتہ فی المشرکین فانزل اللہ ولا تمسکوا بعصم الکوافر عن مقاتل قال نزلت ہذہ
الآیۃ یوم الفتح فبایع رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الرجال علے الصفا وعمر یبایع النساء تحتہا عن رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم وعن
ای یا ایہا الذین آمنوا اذا جاءکم المومنات یبایعنک الآیۃ — ای من طرف
اسمعیل بن عبد الرحمن بن عطیۃ عن جدتہ ام عطیۃ قالت لما قدم رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم المدینۃ جمع نساء الانصار فی
بیت فارسل الیہن عمر بن الخطاب فقام علے الباب فسلم فقال انا رسول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الیکن تبایعن علے ان لا تشرکن
باللہ شیئا ولا تسرقن ولا تزنین الآیۃ قلنا نعم فمد یدہ من خارج البیت ومددنا ایدینا من داخل البیت قال اسمعیل فسالت جدتی
عن قولہ ولا یعصینک فی معروف قالت نہانا عن النیاحۃ عن ابن عباس ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم امر عمر بن الخطاب فقال
قل لہن ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یبایعکن علے ان لا تشرکن باللہ شیئا وکانت ہند متنکرۃ فی النساء فقال لعمر قل لہن ولا
متوحشۃ
تسرقن قالت ہند واللہ انی لاصیب من ابی سفیان الہنۃ فقال ولا تزنین فقالت وہل تزنی الحرۃ فقال ولا تقتلن اولادکن
الشی الحقیر
قالت ہند انت قتلتہم یوم بدر قال ولا یاتین ببہتان یفترینہ بین ایدیہن وارجلہن ولا یعصینک فی معروف قال منعہن ان ینحن وکان اہل الجاہلیۃ یمزقن الثیاب و
یخدشن الوجوہ ویقطعن الشعور ویدعون بالویل والثبور خدای تعالی در سورۂ صف میفرماید یا ایہا الذین آمنوا کونوا انصار
اللہ کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی اللہ قال الحواریون نحن انصار اللہ فآمنت طائفۃ
من بنی اسرائیل وکفرت طائفۃ فایدنا الذین آمنوا علی عدوہم فاصبحوا ظاہرین ۝ امر میکند مومنان را
کہ شوید یاری دہندگان خدا چنانکہ از اصحاب عیسی علیہ السلام بعمل آمد گفت عیسے پسر مریم حوارین را کیست یاری دہندہ من در
نحو خدا آوردہ گفتند حواریان مائیم یاری دہندگان خدا پس ایمان آورد طائفہ از بنی اسرائیل وکافر گشت طائفہ پس تقویت دادیم
مسلمانان را بر دشمنان ایشان پس گشتند غالب درین سورہ رمزی ہست باینکہ خدا تعالی غلبۂ دین حق بر جمیع ادیان خواستہ است
واین معنے بتمام در زمان آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم ظاہر نخواہد شد بلکہ بعد آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم مجاہدات خواہد بود و فتوح بسیار ظہور
خواہد نمود چنانکہ بعد حضرت عیسی حواریان بآن دین غالب شدند بر اعدای خویش واللہ اعلم وعن قتادۃ فی قولہ تعالے یا ایہا الذین آمنوا
کونوا انصار اللہ قال قد کان ذلک بحمد اللہ جاءہ سبعون رجلا فبایعوہ عند العقبۃ فنصروہ وآووہ حتے اظہر اللہ دینہ ولم یسم حی
من السماء قط باسم ولم یکن لہم ذلک غیرہم وذکر لنا ان بعضہم قال ہل تدرون علے ما تبایعون ہذا الرجل انکم تبایعونہ علی محاربۃ العرب
ای الانصار — التسمیۃ
کلہا او یسلموا وذکر لنا ان رجلا قال یا نبی اللہ اشترط لربک ولنفسک ما شئت قال اشترط لربی ان تعبدوہ ولا تشرکوا بہ شیئا

جمع عصمۃ بمعنی العصم ای لا تمسکوا بعقد نکاح النساء الکافرات والمراد فی المؤمنین من نکاح المشرکات ۱۲

از سورۂ صف

وحشر والنفس ان تعوسن فيما شئتم انفسكم ثم تجابهم يقولون ما نعلمنا وكذلك لما ينبغي الله تعالى لكم الخير في الدنيا والجنة في الآخرة
فعلوا وفعل الله ذلك والحواريون لهم من قريش ابو بكر وعمر وعلي وحمزة وجعفر وابو عبيدة بن الجراح وعثمان بن مظعون و
عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص وعثمان بن عفان وطلحة بن عبيد الله والزبير بن العوام عن ابن عباس فايدنا الذين آمنوا محمد صلى الله
عليه وسلم وامته على عدوهم فاصبحوا اليوم ظاهرين عن السائب بن يزيد قال كان النداء الذي ذكر الله في القرآن يوم الجمعة في
زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعامة خلافة عثمان ان ينادي المنادي اذا جلس الامام على المنبر فلما تباعدت المساكن و
كثر الناس احدث النداء الاول فلم يعب الناس ذلك عليه وقد عابوا عليه حين اتم الصلوة بمنى قال فكنا في زمان عمر نصلي فاذا
خرج عمر وجلس على المنبر قطعنا الصلوة وتحدثنا وربما اقبل عمر على بعض من يليه فسألهم عن سوقهم واهليهم والمؤذن يؤذن فاذا
سكت المؤذن قام عمر فتكلم ولم يتكلم احد حتى يفرغ من خطبته عن خرشة بن الحر قال رأى معي عمر بن الخطاب لوحا مكتوبا فيه اذا نودي للصلوة
من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله فقال من املى عليكم هذا قلت ابي بن كعب قال ان ابيا اقرأنا للمنسوخ اقرأها فامضوا الى ذكر الله عن
الحسن انه سئل عن قوله تعالى فاسعوا الى ذكر الله قال ليس السعي على الاقدام ولقد نهوا ان يأتوا الصلوة الا وعليهم السكينة والوقار
ولكن بالقلوب والنية والخشوع عن جابر بن عبد الله قال بينما النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم الجمعة قائما اذ قدمت عير المدينة فابتدرها
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى لم يبق منهم الا اثنا عشر رجلا انا فيهم وابو بكر وعمر فانزل الله واذا رأوا تجارة او لهوا
انفضوا اليها الى آخر السورة وعن الحسن بينما النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم الجمعة اذ قدمت عير المدينة فانفضوا اليها
وتركوا النبي صلى الله عليه وسلم فلم يبق معه الا رهط منهم ابو بكر وعمر فنزلت هذه الآية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي
بيده لو تتابعتم حتى لا يبقى منكم احد لسال بكم الوادي نارا عن طاوس قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم قائما وابو بكر وعمر
وعثمان وان اول من جلس على المنبر معوية بن ابي سفيان عن الشعبي قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صعد المنبر يوم
الجمعة استقبل الناس بوجهه فقال السلام عليكم ويحمد الله ويثني عليه ويقرأ سورة ثم يجلس ثم يقوم فيخطب ثم ينزل وكان ابو بكر وعمر
يفعلانه في قصة زيد بن ارقم فبينما انا اسير قد خفقت براسي من الهم اذ اتاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فعرك اذني وضحك
في وجهي ثم ان ابا بكر لحقني فقال ما قال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت ما قال لي شيئا الا انه عرك اذني وضحك في وجهي
فقال ابشر فلما اصبحنا قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله حتى بلغ ليخرجن الاعز
منها الاذل عن جابر بن عبد الله قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في غزاة قال سفيان يرون انها غزوة بني المصطلق فكسع رجل
من المهاجرين رجلا من الانصار فقال المهاجري يا للمهاجرين وقال الانصاري يا للانصار فسمع ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فقال
ما بال دعوى الجاهلية قالوا رجل من المهاجرين كسع رجلا من الانصار فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعوها فانها منتنة فسمع ذلك عبد الله
بن ابي فقال اوقد فعلوها والله لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقام عمر فقال يا رسول الله
دعني اضرب عنق هذا المنافق فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعه لا يتحدث الناس ان محمدا يقتل اصحابه زاد الترمذي فقال له ابنه
عبد الله لا تنقلب حتى تقر انك الذليل ورسول الله العزيز ففعل عن ابن عمر انه طلق امرأته وهي حائض على عهد النبي صلى الله
عليه وسلم فانطلق عمر فذكر ذلك له فقال مره فليراجعها ثم ليمسكها حتى تطهر ثم يطلقها ان بدا له فانزل الله عند ذلك يا ايها النبي اذا

طلقتم النساء فطلقوهن في قبل عدتهن قال ابو الزبير كذا سمعت ابن عمر يقرأ وفي رواية عن ابن عمر انه طلق امرأته وهي حائض فذكر ذلك عمر لرسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال ليراجعها ثم يمسكها حتى تحيض فتطهر فان بدا له ان يطلقها فليطلقها طاهرا قبل ان يمسها فتلك العدة التي امر الله ان تطلق لها النساء وقرأ النبي صلى الله عليه وسلم يا ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن في قبل عدتهن عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده قال اجتمع ابو بكر وعمر وابو عبيدة بن الجراح رضي الله عنهم فتماروا في شيء فقال لهم علي انطلقوا بنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما وقفوا عليه قالوا يا رسول الله جئنا نسألك عن شيء فقال ان شئتم فاسألوا وان شئتم خبرتكم بما جئتم له فقال لهم جئتم تسألوني عن الرزق من اين يأتي وكيف يأتي ابى الله ان يرزق عبده المؤمن الا من حيث لا يعلم عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو انكم تتوكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا وتروح بطانا وعن قتادة قال كان عمر يقول لو وضعت ذا بطنها وهو موضوع على سريره من قبل ان يقبر لحلت عن سعيد بن المسيب قال قضى عمر في المرأة التي يطلقها زوجها تطليقة ثم تحيض حيضة او حيضتين ثم ترفعها حيضتها لا يدري ما الذي رفعها انها تربص بنفسها ما بينها وبين تسعة اشهر فان استبان حمل فهي حامل وان مرت تسعة اشهر ولا حمل بها اعتدت ثلثة اشهر بعد ذلك ثم حلت وعن سعيد بن المسيب ان عمر استشار علي بن ابي طالب وزيد بن ثابت قال زيد رأيت ان كانت نفساء قال علي فآخر الاجلين قال عمر لو وضعت ذا بطنها وزوجها على نعشه لم يدخل حفرته لكانت قد حلت عن ابي سنان قال سأل عمر بن الخطاب عن ابي عبيدة فقيل له انه يلبس الغليظ من الثياب ويأكل اخشن الطعام فبعث اليه بالف دينار وقال للرسول انظر ما يصنع بها اذا هو اخذها فما لبث ان لبس الين الثياب واكل اطيب الطعام فجاء الرسول فاخبره فقال رحمه الله تأول هذه الآية لينفق ذو سعة من سعته ومن قدر عليه رزقه فلينفق مما آتاه الله عن ابن عباس قال قلت لعمر بن الخطاب من المرأتان اللتان تظاهرتا قال عائشة وحفصة وكان بدء الحديث في شأن مارية ام ابراهيم القبطية اصابها النبي صلى الله عليه وسلم في بيت حفصة في يومها فوجدت حفصة فقالت يا نبي الله لقد جئت الي شيئا ما جئته الى احد من ازواجك في يومي وفي دوري وعلى فراشي قال الا ترضين ان احرمها فلا اقربها قالت بلى فحرمها وقال لا تذكري ذلك لاحد فذكرته لعائشة فانزل الله يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك الآيات كلها فبلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفر عن يمينه واصاب جاريته عن ابن عباس في قوله واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال دخلت حفصة على النبي صلى الله عليه وسلم فقال لها لا تخبري عائشة حتى ابشرك ببشارة فان اباك يلي الامر بعد ابي بكر اذا انا مت فذهبت حفصة فاخبرت عائشة وعن عائشة في قوله واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال اسر اليها ان ابا بكر خليفتي من بعدي وعن علي وابن عباس قالا والله ان امارة ابي بكر وعمر لفي الكتاب واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال لحفصة ابوك وابو عائشة واليا الناس بعدي فاياك ان تخبري احدا وعن ميمون بن مهران في قوله واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال اسر اليها ان ابا بكر خليفتي من بعدي وعن حبيب بن ابي ثابت واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال اخبر عائشة ان اباها الخليفة من بعده وعن ابا حفصة الخليفة من بعد ابيها وعن الضحاك في قوله واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال اسر الى حفصة بنت عمر ان الخليفة من بعده ابو بكر ومن بعد ابي بكر عمر وعن مجاهد في قوله عرف بعضه واعرض عن بعض قال الذي عرف امر مارية واعرض قوله ان اباك واباها يليان الناس بعدي مخافة ان يفشو اخرج مسلم عن عبد الله بن عباس قال حدثني عمر بن الخطاب قال لما اعتزل رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه دخلت المسجد فاذا الناس ينكتون بالحصى ويقولون طلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه وذلك قبل ان يؤمر بالحجاب

سورة التحريم

يوم فدخلت على عائشة فقلت يا بنت ابي بكر قد بلغ من شأنك ان تؤذي رسول الله صلى الله عليه
وسلم [illegible] مالي ولك يا ابن الخطاب فدخلت على حفصة فقلت لها يا حفصة اقد بلغ من شأنك ان تؤذي رسول الله صلى الله
عليه وسلم والله لقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحبك ولولا انا لطلقك رسول الله صلى الله عليه وسلم فبكت اشد البكاء فقلت لها اين رسول الله
صلى الله عليه وسلم قالت هو في خزانته في المشربة فدخلت فاذا انا برباح غلام رسول الله صلى الله عليه وسلم قاعدا على اسكفة المشربة مدل رجليه على نقير من خشب
وهو جذع يرقى عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وينحدر فناديت يا رباح استاذن لي عندك على رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر رباح الى الغرفة ثم نظر الي فلم يقل شيئا
ثم قلت فاني اظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ظن اني جئت من اجل حفصة والله لئن امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم
بضرب عنقها لاضربن عنقها ورفعت صوتي فاومأ الي بيده ان ارقه فدخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو مضطجع على
حصير فجلست فاذا عليه ازاره ليس عليه غيره واذا الحصير قد اثر في جنبه ونظرت في خزانة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا انا
بقبضة من شعير نحو الصاع ومثلها من قرظ في ناحية الغرفة واذا افيق معلق فابتدرت عيناي فقال ما يبكيك يا ابن الخطاب قلت يا نبي
الله ومالي لا ابكي وهذا الحصير قد اثر في جنبك وهذه خزانتك لا ارى فيها الا ما ارى وذاك كسرى وقيصر في الثمار والانهار وانت
رسول الله صلى الله عليه وسلم وصفوته وهذه خزانتك قال يا ابن الخطاب الا ترضى ان تكون لنا الآخرة ولهم الدنيا قلت بلى ودخلت
عليه حين دخلت وانا ارى في وجهه الغضب فقلت يا رسول الله ما يشق عليك من شأن النساء فان كنت طلقتهن فان الله معك وملائكته
وجبريل وميكائيل وانا وابو بكر والمؤمنون معك وقلما تكلمت واحمد الله الا رجوت ان يكون الله يصدق قولي الذي اقوله ونزلت هذه
الآية وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ
عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ وكانت عائشة بنت ابي بكر وحفصة تظاهران على سائر نساء
النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله اطلقتهن قال لا قلت يا رسول الله اني دخلت المسجد والمسلمون ينكتون بالحصا يقولون
طلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه افانزل فاخبرهم انك لم تطلقهن قال نعم ان شئت ثم لم ازل احدثه حتى تحسر الغضب
عن وجهه وحتى كشر وضحك وكان من احسن الناس ثغرا فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم ونزلت اتشبث بالجذع ونزل نبي الله
صلى الله عليه وسلم كانما يمشي على الارض ما يمسه بيده فقلت يا رسول الله انما كنت في الغرفة تسعا وعشرين فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ان الشهر قد يكون تسعا وعشرين فقمت على باب المسجد فناديت باعلى صوتي لم يطلق رسول الله صلى الله
عليه وسلم نساءه قال ونزلت هذه الآية وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ
وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ فكنت انا استنبطت الامر وانزل الله آية التخيير عن ابن
عباس قال كان ابي يقرؤها وصالح المؤمنين ابو بكر وعمر وعن عبد الله بن بريدة عن ابيه في قوله وصالح المؤمنين قال ابو بكر وعمر
وعن عكرمة وميمون بن مهران مثله وعن الحسن البصري في قوله وصالح المؤمنين قال عمر بن الخطاب وعن مقاتل بن سليمان في قوله وصالح
المؤمنين قال ابو بكر وعمر وعلي وعن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم في قول الله وصالح المؤمنين قال صالح المؤمنين ابو بكر وعمر
وعن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم من صالح المؤمنين ابو بكر وعمر وعن ابن عمر وابن عباس في قوله وصالح المؤمنين قال انزلت في
في ابي بكر وعمر وعن سعيد بن جبير في قوله وصالح المؤمنين قال نزلت في عمر بن الخطاب خاصة وعن ابي امامة عن النبي صلى الله عليه وسلم

في قوله وصالح المؤمنين قال ابو بكر وعمر عن النعمان بن بشير ان عمر بن الخطاب سئل عن التوبة النصوح قال ان يتوب الرجل من العمل
السيئ ثم لا يعود اليها ابدا عن معوية بن قرة قال مر عمر بن الخطاب بقوم فقال من انتم قالوا المتوكلون قال انتم المتاكلون
انما المتوكل رجل القى حبه في بطن الارض وتوكل على ربه عن ابي عثمان النهدي قال قال مروان بن الحكم لما بايع الناس ليزيد
سنة ابي بكر وعمر فقال عبد الرحمن بن ابي بكر انها ليست بسنة ابي بكر وعمر ولكنها سنة هرقل فقال مروان هذا الذي انزلت فيه
والذي قال لوالديه اف لكما الآية فسمعت ذلك عائشة فقالت انها لم تنزل في عبد الرحمن ولكن نزل في ابيك ولا تطع كل
حلاف مهين هماز مشاء بنميم عن عمر بن الخطاب قال خرجت اتعرض رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان اسلم فوجدته قد
سبقني الى المسجد فقمت خلفه فاستفتح بسورة الحاقة فجعلت اعجب من تاليف القرآن فقلت هذا والله شاعر كما قالت قريش
فقرأ انه لقول رسول كريم وما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون ○ قلت كاهن قال ولا بقول كاهن
قليلا ما تذكرون ○ تنزيل من رب العالمين ○ الى آخر السورة فوقع الاسلام في قلبي كل موقع عن عمر انه قال حاسبوا
انفسكم قبل ان تحاسبوا فانه ايسر لحسابكم وزنوا انفسكم قبل ان توزنوا وتجهزوا للعرض الاكبر يومئذ تعرضون لا تخفى منكم خافية
عن السدي قال قال عمر وان لو استقاموا على الطريقة لاسقيناهم ماء غدقا لنفتنهم فيه قال حيث ما كان الماء كان
المال وحيثما كان المال كان الفتنة عن عمر بن الخطاب قال ما من حال ياتيني عليه الموت بعد الجهاد في سبيل الله احب الي من ان
ياتيني وانا بين شعبتي رحل التمس من فضل الله ثم تلا هذه الآية وآخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل الله
وآخرون يقاتلون في سبيل الله عن عمر بن الخطاب انه سمع رجلا يقرأ هل اتى على الانسان حين من الدهر
لم يكن شيئا مذكورا ○ فقال عمر ليتها تمت وعن عمر بن الخطاب انه تلا هذه الآية هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن
شيئا مذكورا قال اي وعزتك يا رب فجعلته سميعا بصيرا وحيا وميتا عن مجاهد قال لما صدر النبي صلى الله عليه وسلم بالاسارى عن بدر
انفق سبعة من المهاجرين على اسارى مشركي بدر منهم ابو بكر وعمر وعلي وعبد الرحمن وسعد وابو عبيدة بن الجراح فقالت الانصار
قتلناهم في الله وفي رسوله وتعينونهم بالنفقة فانزل الله فيهم تسعة عشر آية ان الابرار يشربون من كاس كان مزاجها كافورا الى قوله عينا فيها تسمى سلسبيلا
عن عكرمة قال دخل عمر بن الخطاب على النبي صلى الله عليه وسلم وهو راقد على حصير من جريد اثر في جنبيه فبكى عمر فقال ما يبكيك
قال ذكرت كسرى وملكه وقيصر وملكه وصاحب الحبشة وملكه وانت رسول الله صلى الله عليه وسلم على حصير من جريد فقال اما ترضى
ان لهم الدنيا ولنا الآخرة فانزل الله واذا رأيت ثم رأيت نعيما وملكا كبيرا عن ابراهيم التيمي قال قرأ ابو بكر الصديق وفاكهة وابا فقال ما الاب
فقيل كذا وكذا فقال ابو بكر ان هذا لهو التكلف وفي رواية عن ابراهيم التيمي قال سئل ابو بكر الصديق عن الاب ما هو فقال
اي سماء تظلني واي ارض تقلني اذا قلت في كتاب الله ما لا اعلم وعن انس قال قرأ عمر وفاكهة وابا فقال هذه الفاكهة قد
عرفناها فما الاب ثم قال نهينا عن التكلف عن انس ان عمر قرأ على المنبر فانبتنا فيها حبا وعنبا الى قوله وابا قال كل هذا قد
عرفناه فما الاب ثم رفض عصا كانت في يده فقال هذا لعمر الله هو التكلف فما عليك ان لا تدري ما الاب اتبعوا ما بين لكم من هذا
الكتاب فاعملوا به وما لم تعرفوه فكلوه الى ربه عن عمر بن الخطاب في قوله واذا الموؤدة سئلت قال جاء قيس بن عاصم التميمي الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني وأدت ثمان بنات لي في الجاهلية فقال له النبي صلى الله عليه وسلم اعتق عن كل واحدة

رتبة ذلك صاحباً لي قال قادر من كل واحدة بمرة عن النعمان بن بشير عن عمر بن الخطاب في قوله وإذا النفوس زوجت قال هو
الرجل يزوج نظيره من أهل الجنة والرجل يزوج نظيره من أهل النار يوم القيامة ثم قرأ احشروا الذين ظلموا وأزواجهم عن زيد بن
أسلم عن أبيه قال لما نزلت إذا الشمس كورت قال عمر لما بلغ علمت نفس ما أحضرت قال هذا آخر الحديث عن أبي العديس قال
كنا عند عمر بن الخطاب فأتاه رجل فقال يا أمير المؤمنين ما الجوار الكنس فطعن عمر بمخصرة معه في عمامة الرجل فألقاها عن رأسه فقال
عمر أحروري والذي نفس عمر بن الخطاب بيده لو وجدتك محلوقا لأنحيت القمل عن رأسك عن عمر بن الخطاب أنه قرأ هذه الآية يا أيها الإنسان
ما غرك بربك الكريم فقال أغره والله جهله عن البراء بن عازب قال أول من قدم علينا من أصحاب النبي صلے الله عليه وسلم مصعب بن عمير
وابن أم مكتوم فجعلا يقرئاننا القرآن ثم جاء عمار وبلال وسعد ثم جاء عمر بن الخطاب في عشرين ثم جاء النبي صلے الله عليه وسلم
فما رأيت أهل المدينة فرحوا بشيء فرحهم به حتى رأيت الولائد والصبيان يقولون هذا رسول الله صلے الله عليه وسلم قد جاء فما
جاء حتى قرأت سبح اسم ربك الأعلى في سور مثلها عن أبي عمران الجوني قال مر عمر بن الخطاب براهب فوقف ونودي الراهب فقيل
له هذا أمير المؤمنين فاطلع فإذا إنسان به من الضر والاجتهاد وترك الدنيا فلما رآه عمر بكى فقيل له إنه نصراني فقال عمر قد علمت
ولكني رحمته ذكرت قول الله عاملة ناصبة تصلى نارا حامية فرحمت نصبه واجتهاده وهو في النار عن سعيد بن جبير قال قرئت
عند النبي صلى الله عليه وسلم يا أيتها النفس المطمئنة ارجعي إلى ربك راضية مرضية فقال أبو بكر إن هذا لحسن قال رسول الله صلے الله عليه وسلم أما إن الملك سيقولها
لك عند الموت عن سليم بن عامر قال سمعت أبا بكر الصديق يقول قرئت عند رسول الله صلے الله عليه وسلم هذه الآية يا أيتها النفس المطمئنة
ارجعي إلى ربك راضية مرضية فقلت ما أحسن هذا يا رسول الله فقال يا أبا بكر أما إن الملك سيقولها لك عند الموت عن الضحاك عن ابن عباس
أن النبي صلى الله عليه وسلم قال من يشتري بئر رومة يستعذب بها غفر الله له فاشتراها عثمان بن عفان فقال النبي صلے الله عليه وسلم
هل لك أن تجعلها سقاية للناس قال نعم فأنزل الله في عثمان يا أيتها النفس المطمئنة الآية عن ابن مسعود قال إن أبا بكر الصديق رضي الله
تعالى عنه اشترى بلالا من أمية بن خلف وأبي بن خلف ببردة وعشر أواق فأعتقه لله فأنزل الله والليل إذا يغشى إلى قوله إن سعيكم
لشتى سعي أبي بكر وأمية وأبي إلى قوله وكذب بالحسنى قال لا إله إلا الله إلى قوله فسنيسره للعسرى قال النار عن عروة أن أبا بكر الصديق
أعتق سبعة كلهم يعذب في الله بلالا وعامر بن فهيرة والنهدية وابنتها وزنيرة وأم عيس وأمة بني المؤمل وفيه نزلت وسيجنبها الأتقى
إلى آخر السورة عن عامر بن عبد الله بن الزبير عن أبيه قال أبو قحافة لأبي بكر أراك تعتق رقابا ضعافا فلو أنك إذ فعلت ما فعلت أعتقت
رجالا جلدا يمنعونك ويقومون دونك فقال يا أبت إنما أريد وجه الله فنزلت هذه الآية فيه فأما من أعطى واتقى إلى قوله وما لأحد
عنده من نعمة تجزى إلا ابتغاء وجه ربه الأعلى ولسوف يرضى عن سعيد بن المسيب قال نزلت وما لأحد عنده من نعمة تجزى في أبي بكر
أعتق ناسا لم يلتمس منهم جزاء ولا شكورا ستة أو سبعة منهم بلال وعامر بن فهيرة عن ابن عباس في قوله وسيجنبها الأتقى قال هو
أبو بكر الصديق عن ثوبان قال قال رسول الله صلے الله عليه وسلم اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب وقد ضرب أخته أول الليل وهي
تقرأ اقرأ باسم ربك الذي خلق حتى ظن أنه قتلها ثم قام من السحر فسمع صوتها تقرأ اقرأ باسم ربك الذي خلق فقال والله ما هو بشعر ولا
همهمة فذهب حتى أتى رسول الله صلے الله عليه وسلم فوجد بلالا على الباب فدفع الباب فقال بلال من هذا فقال عمر بن الخطاب فقال حتى
أستأذن لك على رسول الله صلے الله عليه وسلم فقال بلال يا رسول الله عمر بالباب فقال رسول الله صلے الله عليه وسلم إن يرد الله

بعمر خيرا ادخله في الدين فقال لبلال افتح واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بتلبيبه فهزه فقال ما الذي تريد وما الذي جئت له فقال
له عمر اعرض علي الذي تدعو اليه قال تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله فاسلم عمر مكانه وقال

از سورهٔ قدر

اخرج عن عكرمة عن ابن عباس قال دعا عمر اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فسألهم عن ليلة القدر فاجمعوا انها في العشر الاواخر
فقلت لعمر رضي الله عنه اني لاعلم واني لاظن اي ليلة هي قال واي ليلة هي قال هي سابعة تمضي او سابعة تبقى من العشر الاواخر
قال عمر رضي الله عنه ومن اين علمت قلت خلق الله سبع سموات وسبع ارضين وسبع ايام وان الدهر يدور في سبع وخلق الانسان من
سبع ويأكل من سبع ويسجد على سبعة اعضاء والطواف بالبيت سبع والجمار سبع لاشياء ذكرها فقال عمر رضي الله عنه لقد فطنت
لامر ما فطنا له وكان قتادة يزيد عن ابن عباس في قوله ويأكل من سبع قال هو قول الله فانبتنا فيها حبا وعنبا وقضبا الآية وعن
علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه قال انا والله حرضت عمر على القيام في شهر رمضان قيل وكيف ذلك يا امير المؤمنين قال اخبرته
ان في السماء السابعة حظيرة يقال لها حظيرة القدس فيها ملائكة يقال لهم الروح وفي لفظ الروحانيون فاذا كان ليلة القدر
استأذنوا ربهم في النزول الى الدنيا فيأذن لهم فلا يمرون بمسجد يصلى فيه ولا يستقبلون احدا في طريق الا دعوا له فاصابه منهم بركة
فقال له عمر يا ابا الحسن فحرض الناس على الصلوة حتى تصيبهم البركة فامر الناس بالقيام وعن ابن عباس قال جاء رجل الى عمر رضي الله تعالى عنه
يسأله فجعل عمر ينظر الى رأسه مرة والى رجليه اخرى هل يرى عليه من البؤس ثم قال له عمر كم مالك قال اربعون من الابل قال ابن عباس
قلت صدق الله ورسوله لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى الثالث ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب
فقال عمر رضي الله تعالى عنه ما هذا فقلت هكذا اقرأنيها ابي قال فمر بنا اليه فجاء الى ابي فقال ما يقول هذا قال ابي هكذا اقرأنيها رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال أفأثبتها في المصحف قال نعم وعن ابن عباس قال قلت يا امير المؤمنين ان ابيا يزعم انك تركت من كتاب الله آية
لم تكتبها قال والله لاسألن ابيا فان انكر لتكذبن فلما صلى صلوة الغداة غدا على ابي فاذن له وطرح له وسادة وقال يزعم هذا
انك تزعم اني تركت آية من كتاب الله لم اكتبها فقال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لو ان لابن آدم واديين من
مال لابتغى اليهما واديا ثالثا ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب قال فاكتبها قال لا انهاك قال فكان
ابيا شك اقول من رسول الله صلى الله عليه وسلم او قرآن منزل

از سورهٔ زلزلت

وعن انس قال بينا ابو بكر الصديق يأكل مع النبي صلى الله عليه وسلم
اذ نزلت عليه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره فرفع ابو بكر رضي الله عنه يده وقال يا
رسول الله اني لراء ما عملت من مثقال ذرة من شر فقال يا ابا بكر ما ترى في الدنيا مما تكره فبمثاقيل ذر الشر ويدخر لك مثاقيل ذر
الخير حتى توفاه يوم القيامة وروى عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال انزلت اذا زلزلت الارض زلزالها وابو بكر الصديق رضي الله
عنه قاعد فبكى فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يبكيك يا ابا بكر قال يبكيني هذه السورة فقال لولا انكم تخطئون وتذنبون
فيغفر لكم لخلق الله امة يخطئون ويذنبون فيغفر لهم وعن ابي ايوب الانصاري قال بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر يأكلان
اذ نزلت عليه هذه السورة فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره فامسك رسول الله صلى الله عليه وسلم
يده عن الطعام ثم قال من عمل منكم خيرا فجزاؤه في الآخرة ومن عمل منكم شرا يره في الدنيا مصيبات وامراض ومن يكن فيه مثقال ذرة
خيرا دخل الجنة وعن ابي ادريس الخولاني نحو من ذلك وعن جعفر بن برقان قال بلغنا ان عمر بن الخطاب اتاه مسكين في يده عنقود من عنب فناوله

منه حتى ثم قال فيه ما قيل ذكره كثير عن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ في ليلة الف
آية لقي الله وهو ضاحك في وجهه قيل يا رسول الله ومن يقوى على الف آية فقرأ بسم الله الرحمن الرحيم الهٰكم التكاثر الى آخرها ثم
قال والذي نفسي بيده انها لتعدل الف آية عن علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه انه سئل عن قوله ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم قال
من اكل خبز البر وشرب ماء الفرات مبردا وكان له منزل يسكنه فذاك من النعيم الذي يسأل عنه وعن جابر بن عبد الله قال جاءنا رسول
الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر رضي الله عنهما فاطعمناهم رطبا وسقيناهم ماء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا من النعيم الذي
تسألون عنه وعن ابي هريرة قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فاذا هو بابي بكر وعمر رضي الله تعالى عنهما فقال ما اخرجكما
من بيوتكما هذه الساعة قالا الجوع يا رسول الله قال والذي نفسي بيده لأخرجني الذي اخرجكما فقوموا فقاما معه فأتى رجلا من
الانصار فاذا هو ليس في بيته فلما رأته المرأة قالت مرحبا فقال النبي صلى الله عليه وسلم اين فلان قالت انطلق يستعذب لنا الماء اذ جاء
الانصاري فنظر الى النبي صلى الله عليه وسلم وصاحبيه فقال الحمد لله ما احد اليوم اكرم اضيافا مني فانطلق فجاء بعذق فيه بسر وتمر
فقال كلوا من هذا واخذ المدية فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اياك والحلوب فذبح لهم فاكلوا من الشاة ومن ذلك العذق وشربوا
فلما شبعوا ورووا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر والذي نفسي بيده لتسئلن عن هذا النعيم يوم القيامة عن ابن عباس
انه سمع عمر بن الخطاب يقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوما عند الظهيرة فوجد ابا بكر في المسجد جالسا فقال ما اخرجك هذه
الساعة قال اخرجني الذي اخرجك يا رسول الله ثم ان عمر بن الخطاب جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن الخطاب ما اخرجك
هذه الساعة قال اخرجني الذي اخرجكما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هل بكما من قوة فننطلق الى هذا النخل فتصيبان من
طعام وشراب فقلنا نعم يا رسول الله فانطلقنا حتى اتينا منزل مالك بن التيهان ابي الهيثم الانصاري وعن ابي بكر الصديق رضي الله
تعالى عنه قال انطلقت مع النبي صلى الله عليه وسلم ومعنا عمر الى رجل يقال له الواقفي فذبح لنا شاة فقال النبي صلى الله عليه وسلم
اياك وذات الدر فاكلنا ثريدا ولحما وشربنا ماء فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا من النعيم الذي تسئلون عنه وعن عثمان بن عفان رضي الله
تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل شيء سوى ظل بيت وجلف الخبز وثوب يواري عورته والماء فما فضل عن هذا فليس
لابن آدم فيهن حق عن عكرمة قال مر عمر بن الخطاب برجل في يده الجذم ثم اكلهم فقال لمن معه هل ترون في هذا من نعم الله شيئا قالوا
لا قال بلى الا ترون بوله فلا يتقصر ولا يلتوي يخرج بوله سهلا فهذه نعمة من الله تعالى عن قتادة بن النعمان انه وقع بقريش فكأنه نال
منهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا قتادة لا تسبن قريشا فانه لعلك ان ترى منهم رجالا تزدري عملك مع اعمالهم وفعلك
مع افعالهم وتغبطهم اذا رايتهم لولا ان تطغى قريش لاخبرتهم بالذي لهم عند الله وعن معوية سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول الناس تبع لقريش في هذا الامر خيارهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام اذا فقهوا والله لولا ان تبطر قريش لاخبرتها بما لها
عند الله قال وسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول خير نسوة ركبن الابل صالح نساء قريش ارعاه على ولد في صغره واحناه على زوج في ذات يده
وعن انس قال كنا في بيت رجل من الانصار فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى وقف فاخذ بعضادتي الباب فقال
الائمة من قريش ولهم عليكم حق ولكم مثل ذلك ما ان استرحموا رحموا واذا عاهدوا وفوا واذا حكموا عدلوا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله
والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منهم صرف ولا عدل عن جبير بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان للقرشي مثلي قوة الرجل

من غير قريش قيل للزهري ما عني بذلك قال نبل الراي وعن سهل بن ابي حثمة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تعلموا من
قريش ولا تعلموها وقدموا قريشا ولا تؤخروها فان للقرشي قوة الرجلين من غير قريش وعن ابي جعفر رضي الله تعالى عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا تقدموا قريشا فتضلوا ولا تأخروا عنها فتضلوا خيار قريش خيار الناس وشرار قريش شرار الناس والذي
نفس محمد بيده لولا ان تبطر قريش لاخبرتها بما لها عند الله وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقريش في الخير
والشر الى يوم القيمة وعن اسمعيل بن عبيد الله بن رفاعة عن جده قال جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم قريشا فقال هل فيكم من غيركم
قالوا لا الا ابن اختنا ومولنا وحليفنا فقال ابن اختكم منكم ومولاكم منكم ان قريشا اهل صدق وامانة فمن بغى لهم العواثر كبه الله على وجهه
وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقريش في هذا الامر خيارهم تبع لخيارهم وشرارهم تبع لشرارهم
وعن ابي موسى قال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب فيه نفر من قريش فقال ان هذا الامر في قريش وعن ابن مسعود قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لقريش ان هذا الامر فيكم وانتم ولاته وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال هذا الامر
في قريش ما بقي من الناس اثنان وحرك اصبعيه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الملك في قريش والقضاء
في الانصار والاذان في الحبشة وعن سعد قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من يرد هوان قريش اهانه الله وعن عبيد بن عمير
قال دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم لقريش فقال اللهم كما اذقت اولهم عذابا فاذق آخرهم نوالا وعن سعد بن ابي وقاص ان
سورۂ کوثر رجلا قتل فقيل للنبي صلى الله عليه وسلم فقال ابعده الله انه كان يبغض قريشا وعن انس ان رجلا قال يا رسول الله ما الكوثر قال نهر
في الجنة اعطانيه ربي لهو اشد بياضا من اللبن واحلى من العسل وطوله ما بين المشرق والمغرب لا يشرب منه احد فيظمأ ولا يتوضا منه
احد فيتشعث ابدا لا يشرب منه من اخفر ذمتي ولا من قتل اهل بيتي وعن ابن عباس قال كان عمر يدخلني مع اشياخ بدر فقال له
عبد الرحمن بن عوف لم تدخل هذا الفتى معنا ولنا ابناء مثله فقال انه ممن قد علمتم فدعاهم ذات يوم ودعاني معهم وما رايته دعاني
از سورۂ نصر يومئذ الا ليريهم مني فقال ما تقولون في قوله اذا جاء نصر الله والفتح حتى ختم السورة فقال بعضهم امرنا الله ان نحمده ونستغفره اذا جاء
نصر الله وفتح علينا وقال بعضهم لا ندري وبعضهم لم يقل شيئا فقال لي يا ابن عباس اكذاك تقول قلت لا قال فما تقول قلت
هو اجل رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلمه الله اذا جاء نصر الله والفتح فتح مكة فذاك علامة اجلك فسبح بحمد ربك واستغفره انه كان
توابا فقال عمر ما اعلم منها الا ما تعلم وعن ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء نصر الله والفتح جاء العباس الى علي رضي الله تعالى عنه فقال
انطلق بنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فان كان هذا الامر لنا من بعده لم تشاحنا فيه قريش وان كان لغيرنا سألناه الوصاة
بنا قال لا قال العباس فجئت رسول الله صلى الله عليه وسلم سرا فذكرت ذلك له فقال ان الله جعل ابا بكر خليفتي على دين الله
ووحيه وهو مستوص فاسمعوا له واطيعوا تهتدوا وتفلحوا اقتدوا به ترشدوا وقال ابن عباس ثم وافق ابا بكر على رأيه ولا
وازره على امره ولا اعانه على شانه اذ خالفه اصحابه في ارتداد العرب الا العباس قال فوالله ما عدل رأيهما وحزمهما رأي اهل الارض
سورۂ اخلاص اجمعين عن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه انه قرأ الله الواحد الصمد فصل ششم در اقامت دليل عقلي بر خلافت خلفا چون وجود
اشخاص معينه وصفات ايشان بمجرد عقل ثابت نميشود بلكه بنقل متواتر يا مشهور يا خبر واحد صحيح لابد مراد از دليل عقلي اينجا آن است
كه يك مقدمه از مقدمات آن عقلي باشد و ديگر متواتر يا مشهور و آن مقدمه كه عقلي باشد دو قسم تواند بود قسم اول عقلي محض كه بغير

استناد بشرع ثابت شود و لیکن بباید که شرح تصدیق آن فرماید تا اعتداد را شاید قسم دوم حسنی ماخوذ از استقرا و دلائل شرعیه یا ماخوذ از آنکه نقیض او مستلزم محال شرعی باشد مثلاً بعد در چیزی از پیغامبر صلی الله علیه وسلم که بعد در آن جاری نیست الخ بآن مانده و لهذا این تفصیل در انقسام میسازیم به دو مقصد **مقصد اول** حاصل آن تنقیح معنی خلافت خاصه است زیرا که لفظ خلافت حقیقت شرعی است و مدعیان تشرع آنها مختلف دارند هر یکی از لفظ خلافت معنی ادراک مینماید و صفات لازمهٔ خلیفه بنوعی تقریر میکنند مثلاً فرقهٔ خلافت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم بمعنی امامت میگیرند و در صفات خلیفه هاشمیت و فاطمیت و عصمت و مانند آن اعتبار میکنند و شک نیست که هیچ عاقلی این معنی را برای خلفای ثلثه اثبات نتواند کرد و ما در خلافت مفهوم سلطنت و فرمانروائی مسلمین اخذ مینمائیم و در خلافت خاصه هجرت و سوابق اسلامیه معتبر میدانیم و هیچ عاقلی این معنی را برای ائمهٔ اثنا عشر غیر مرتضی اثبات نخواهد کرد پس شغبی که در میان فریقین واقع است منشأ آن عدم تنقیح معنی مراد بوده است اختلاف مصطلحات حق را مختفی ساخت پس معنی خلافت باعتبار لغت جانشینی است که یکی بجای دیگری بنشیند و به نیابت او کار کند و در شرع مراد از وی پادشاهی است برای استقامت دین محمدی علی صاحبه الصلوات والتسلیمات به نیابت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس اگر کسی پادشاه باشد و حکم او نافذ نبود خلیفه نیست هر چند فرض کنیم که افضل امت باشد و معصوم و مفترض الطاعة و فاطمی و اگر کافری پادشاه باشد یا تحکیم کند سیف را نه شرع را و کار او اخذ خراج و باج باشد و باقامت دین مثل جهاد و اقامت حدود و فیصل قضایا اصلا نپردازد خلیفه نخواهد بود و شدند اکثر متغلبه در زمان ما و پیش از ما اینجا نکته باید فهمید که گفتگوی امامیه درین مبحث نزاع لفظی است بلکه شغب محض است نزاع لفظی هم نیست زیرا که خلافت غیر امامت است عند الامامیه و مراد نیز او است عند اهل السنت یکی از خلافت بمعنی پادشاهی و صفات خلیفه یعنی صفاتی که نزد یک وجود آنها پادشاهی معصیت نباشد یا حکم او نافذ شود و افضل است باشد یا نه سخن میگوید دیگری از افضل امت که در حکم الله منقاد شدن باو بر تمام امت فرض است پادشاه باشد یا نباشد ذکر میکند و امامت باین معنی سخنی است که هیچ فرقه از فرق اسلامیه بآن نطق نکرده است و نه از کتاب و سنت این معنی مفهوم شده و نه اولاد حضرت مرتضی در عصری از اعصار بران اتفاق کرده اند و بحکم عادت مستحیل است که در شرع دلالت بر این معنی باشد و کسی آن را نداند و بگوش کسی نرسد بهمان میماند که شخصی گوید امروز در بازار سیلی آمد که چندین هزار کس را غرق ساخت و خراب و هیچکس این را نمیداند و اثری از باران هم دیده نشد سبحانک هذا بهتان عظیم و اگر باور کنیم این را سوفسطائی شویم و امامیه بامامت زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق رضوان الله تعالی علیهم قائل اند حالا آنکه ایشان باتفاق پادشاه نبودند آری خلافت را ضمیمهٔ امامت میدانند یعنی آنکه چون امام موجود باشد خلافت حق او است دیگری را نمیرسد که اقدام بران کند و ظاهر آن است که این مسئله از فروع فرضیت انقیاد است مر او را پس اگر معصومی مفترض الطاعة پادشاهی را بامر سلطنت قائم گرداند پادشاهی او صحیح خواهد بود و آن منصوب خلیفه ماند آنکه حضرت شموئیل طالوت را خلیفه ساخت و خود ایشان نبی بودند و طالوت ملک و اگر عصیان امام در حکم نکاح یا غیر آن بوجود آید آن نیز معصیت باشد پس خصوصیت خلافت تاثیری ندارد پس در مسئله خلافت امامت خلاف انداختن و از هر دو جانب بر دو شقا در میان آوردن معنی ندارد فتامل هذه النکتة حق التامل چون این نکته مذکور شد در اصل سخن بر دیم خلافت را چون بوصف راشده مقید کنیم معنیش آن باشد که نیابت پیغامبر صلی الله علیه وسلم در کارهائی که

پیغامبر صلی الله علیه وسلم بنا بر وصف پیغمبری میکردند از اقامت دین و جهاد اعدای الله و امضای حدود والله و احیای علوم دینیه
و اقامت ارکان اسلام و قیام بقضا و افتا و آنچه باین قبیل تعلق دارد بوجهی که از عهدهٔ ما وجب برآید و عاصی نباشد و تعطیل
آن خلافت جایزه است که در بسیاری از احوال مخالف شرع بعمل آرد و از عهدهٔ واجب برنیاید و معطل گذارد بسیاری از
آنچه میباید تا آنکه عاصی باشد در خلافت خود مثلا اقامت حدود میکند و احیای علوم دین می نماید یا اقامت بوضعی میکند که شرع
بآن حکم نفرموده بجای رجم میسوزد و بجای قصاص رجم مینماید و این خلافت راشده لوازمی چند دارد که بدون آن لوازم
قیام شخصی بخلافت راشده متصور نیست مانند عقل و بلوغ و ذکورت و سلامت سمع و بصر و حریت و علم و عدالت و شجاعت
و رای و کفایت در حرب و سلم و غیر آن و این صفات ببداهت عقل معلوم میشود که تحقق مقصود از خلافت بغیر آنها ممکن نیست و
سنت سنیه وصفی دیگر برین صفات مزید کرده است و آن قرشیت است تا تشبه و تعشود بار فعل الله در بنی اسرائیل که
انبیا می بودند الا از بنی اسرائیل از سبط لاوی باشند یا یهودا یا غیر آن هم چنان آن حضرت صلی الله علیه وسلم لازم گردانید که خلیفه
از قریش باشد از بنی هاشم یا غیر بنی هاشم و در اشتراط قرشیت حکمتها است که اینموضع تفصیل آنرا برنمی تابد **سؤال** اگر صبی یا زنی
یا جاهلی یا غیر مجرب غیر کافی را بعد موت پدر او خلیفه سازیم و علما را برای احیای علوم دین و برای قضا و افتا منصوب گردانیم و
امیری حاذق را در فوج کشی و مجرب در شکست دادن اعدا امیر غزاة گردانیم و حکیمی را که طریق اخذ زکوة و خراج میداند و نصب
عمال بر شرط میشناسد و تقسیم بیت المال در مستحقین میتواند وزیر الوزرا سازیم امور سلطنت منتظم شود و بغیر وجود این صفات
در خلیفه **جواب** گوئیم بنقض اولا اگر این صبی را یا این زن را از میان براندازیم و این علما و امرا و وزرا باهم متفق شوند و با
یکدیگر مخالفت ننمایند و عهود مؤکد در میان آرند امور سلطنت بغیر خلیفه منتظم میتواند شد پس نصب خلیفه چه ضرور و بحل ثانیا اجتماع
نفوس بغیر جامعی که بشوکت خود همه را در یک سلک منسلک گرداند یا بر هوا است نزدیک است که اندک خشونتی در میان ایشان
افتد و آن بمخالفت برهم خورد لهذا حکما گفته اند سبب تالیف ناس وجوه متعدده میباشد رهبت و رغبت و حاجت و اتفاق طبایع
و اتفاق بوصفات کسبیه در رسم و عقل و اجتماعی که بیکوجه یا دو وجه پیدا شود یا بر هوا دارد بران بنا کرده جنگها و کارهای
عمده صورت نمی بندد و این بحثی است از اجلهٔ مباحث حکمت سیاست مدن چون مدار این امور بر احتمالات عقلیه نیست بلکه برانچه در عادت
موجب رفع مفسده با وجود مصلحت باشد باید دانست که این عزیز ناقص یا این زن بهیچ کار نمی آید وجود و عدم او مساوی است او
خود نمیداند که شریعت و مصلحت چیست تا در آنچه موافق شریعت و مصلحت است و مخالف آن است تمیز نماید یکی را ترجیح دهد و از دیگری
نهی فرماید و اعتماد در هر فن بر اهل آن فن کردن و خود مقلد محض بودن هرگز راست نمی آید و کاری نمیکشاید اکثر مفاسد در عالم
از همین جهت ناشی شده و اگر تسلیم این شخص ضرور رفته الضرورات تبیح المحظورات بالجمله شک نیست که خلیفه چون متصف
باین صفات فاضله باشد نوعی از تشبه با پیغمبر علیه السلام پیدا کرده است هم در ملکات و هم در افعال چون بر خلافت راشده وصفی دیگر زیاده
کنیم و گوئیم خلافت راشده خاصه مرجع آن تشبه خلیفه است به پیغامبر علیه السلام زیاده از آنچه در خلافت راشده شرط کردیم در
تفصیل آن زیاده می باید افتاد و سر سخن اینست که آن خلیفه عین پیغامبر نخواهد بود تا نزول وحی و افتراض طاعت صفت او
باشد بلکه از صفات امتیان وصفی که اقرب الصفات بپیغامبر از جهت پیغامبری و نمونهٔ او و ظل او است اخذ باید کرد بار تشبه معتبر اینجا تشبه

درامد صافی است که پیغامبر را باعتبار پیغامبری باشد مثلاً آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجمل ناس بودند و پیغامبران دیگر در جمال متفاوت
پس با جمعیت وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم باعتبار پیغامبری نباشد و مشتبه بودند و سائر انبیا از اسباط بنی اسرائیل پس مشابهت
باعتبار پیغامبری نخواهد بود و قول آیا باعتبار پیغامبری شامل است جهاد را مثلاً حال آنکه اکثر پیغامبران بجهاد مامور نبودند زیرا که جهاد
ناشی است از جهت مصلحت و پیغامبری آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنحضرت را بجهاد آورد باز تشبه بجمیع آنچه از لوازم پیغامبر است
مطلوب است یا اگر آن تشبه باعتبار بعض اوصاف قلیله باشد که هر مسلمانی که هست با پیغمبر تشبه درست کرده است اگرچه در نماز پنجگانه و تلاوت
قرآن و مانند آن باشد و افاضل امت تشبه درستی داشتند در بعض اوصاف کما قال حذیفة رضی الله عنه فی عبدالله بن مسعود و این خلافت را
واحد است دون آخر مقصود از خلافت خاصه خلافت مطلقه است یعنی باعتبار جمیع آنچه از پیغامبر صادر میشد از جهت پیغامبری
باز تشبه به پیغامبر باین صفت که تقریر کردیم نمیتواند شد الا آنکه این شخص از طبقه علیای امت باشد نه از طبقه سفلی و وسطی و از طبقه
علیا بودن بدو وجه تواند بود یکی باعتبار تشبه نفس با پیغمبر در عبادات و مقامات سنیه و اخلاق حمیده دیگر باعتبار سوابق
اسلامیه مثل هجرت و جهاد و نمیتواند شد مگر آنکه این شخص در دو قوت نفس خود یعنی قوت عاقله و عامله جبلةً و کسباً با پیغمبر
مناسبت داشته باشد و ثمرات هر دو را جدا جدا و مجموعاً از وی دیده شود و نمیتواند شد مگر آنکه داعیه الهیه برای اتمام مواعید الهی در قلب
او ریزند بواسطه نفس پیغمبر و برکت صحبت او و آثار برکات داعیه الهیه در افعال و اطوار او دیده شود و نمیتواند شد مگر آنکه واسطه
باشد در میان پیغامبر و امت او در افاضه علوم و معنی حقیقت خلافت خاصه وقتی واضح گردد که حقیقت تشریع را اولاً دانسته
شود و بعد از آن حقیقت نبوة را زیرا که خلافت خاصه نمونه نبوت است و تشبه است با او پس لابد نکته چند میباید که بنویسیم نکته اولی
تشریع تتمه تقدیر است یعنی تقدیر اندازه نهادن خدای تعالی برای هر نوع اندازه نهاده است هر نوع را خلقتی است خاص و صورتی
است خاص و افعالی و اخلاقی است و الهامات جبلیه که در میان صورت نوعیه و حاجت طاریه متولد میشود و این قصه بس دراز است
و آدمی افضل انواع حیوان است عقل و ذکا و اهتدا بانواع غریبه از ارتفاقات مقتضی نوع او است و در نفس آدمی دو قوت نهاده اند
قوت ملکیه و قوت بهیمیه اگر کسی خود را بقوت ملکیه دهد و همه آن کند که سبب زیادت قوت ملکیه است در عداد ملائکه داخل شود و گویا ملکی است
از ملائکه و اگر خود را بقوت بهیمیه دهد در عداد بهائم داخل گردد و گویا بهیمه است از بهائم و حالتی هست که اعتدال نوع آدمی آن را اقتضا
میکند و آن امتزاج است در هر دو قوت از افعال بهیمیه آن کند که با ملکیت منافاتی نداشته باشد و از افعال ملکیه آن کند که با بهیمیه
بتزاحم برنخیزد پس هر دو قوت صلح کنند و اصل صورت نوعیه انسان همین هیئت اعتدالیه را تقاضا میکند اگر عصیان و داء نزغ آن
نباشد فطرة الله التي فطر الناس عليها اشاره بهمان هیئت است و برای این هیئت اعتدالیه ملکات است و احوال است و افعال که
آن را کاسبات است و آن را منقصات است و کفارات آن منقصات است و این قصه بهمان میماند که صاحب طب میشناسد که برای هیئت
اعتدالیه مسمی بصحت است اسباب است و منقصات است پس امر میکند بشیئی و منع مینماید چون در ازل الآزال خدای تعالی جمیع مقتضیات
نوعیه را تقدیر نمود و در ذیل آن مقتضی حکمت واجب شد که هیئت اعتدالیه نفسانیه که در شرع مسمی بفطرة است و ملکات و احوال که از آن
بیخیزد و کو سبب منقصات او و معین آن باید و آمر شریعت بنی آدم گویند بعض اشیاء را واجب ساخت و بعض آخر را مندوب و مباح و مکروه
و حرام و تعلیم آن بشر را نمی باشد مگر شبیه بالهامات جبلیه و قابل تعلیم بواسطه نمیباشد الا اعدل انسان باعتبار قوی نفسانیه و آن

ط
عن عبدالرحمن بن یزید قال سألنا حذیفة عن رجل قریب السمت والهدی من النبی صلی الله علیه وسلم حتی نأخذ عنه فقال ما اعرف احدا اقرب سمتا وهدیا ودلا بالنبی صلی الله علیه وسلم من ابن ام عبد ۱۲

شرع واحد است تغیر و تبدیل را راه بآن نیست لیکن قابل آن است که بوضع خاص مقید کنند مانند آنکه طبیب برای صحت آدمی نسخۀ
ناسخ بعد ملاحظۀ سن و فصل و بلد معین بنماید از میان چندین محتملات و این را شرعة و منهاج گویند لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَّمِنْهَاجًا
نکتۀ دوم گمان مکن که ارسال رسول فرستادن پیغامبر است از بالا بپست یا از مشرق بمغرب یا از بلدی ببلدی بلکه معنی ارسال
رسول از جانب حق جل و علا آن است که ارادۀ الهیه متعلق شود بآنکه شریعت را جمهور بنی آدم بپذیرند تا صلاح ایشان باشد
و از شهوات ذائعه گردد و عقل و قوای ایشان بآن علم حق ممتلی شود تا سبب حث و ارادۀ افعال خیر و کف از منهیات گردد
در حق بسیاری یا در میان بنی آدم انواع شرک و مظالم شائع گردد و در رفع شرک و مظالم از میان ایشان بدون پیغامبری
مؤید از جانب قدس میسر نباشد یا قومی از مبغوضین را وقت عقوبت و اجل آن در رسد و مصلحت نباشد که سنگ از آسمان اندازند
یا بصیحه هلاک نمایند بلکه مصلحت ارسال رسولی باشد صاحب شوکت که آن عزیز بمنزلۀ جبریل و واسطۀ تعذیب آن جماعۀ ملعونه گردد
و این علم و این داعیه را همه افراد انسان قابل نیستند بلکه قابل آن اعدل افراد و اشبه آن بملأ اعلی میتوانند شد و همه اوقات قابل
ظهور امر حق نیست بلکه حکمت الهیه پیش از وجود افراد معین میکند فردی را و مشخص میسازد زمانی را چون آن زمان در رسد و آن مرد
بوجود آید نفس قدسیۀ آن فرد معتدل را برای خود اصطناع فرماید که وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي و آن شرع در دل او ریزد و جمیع قوای عقلیه
و قلبیۀ آن فرد معتدل را مسخر خود نماید و امتی گرد وی جمع کند و او را منصب ارشاد و تعلیم کرامت فرماید و ایشان را توفیق تعلم و استرشاد
بخشد و این داعیه را در میان ایشان شائع گردانند بدان ماند که چراغی در خانه افروزند و عکس آن چراغ در آئینها که حوالی چراغ
منصوب ساخته اند بیفتد پس بوجود این ارشاد و استرشاد هر دو معنی موجود شوند هم بکمال نفس پیغامبر و نفوس امته أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ و هم
آن شریعت الهیه که در ازل الآزال صورت بسته بود هر دو حقیقت یکجا بنحوی از انحا تحقق موجود گشت چنانکه کتاب طب را امثال وجود
خطی است و وجود لفظی و وجود فهمی پس وجود خطی رنگی است سیاه بر صفحۀ کاغذ بوضعی خاص ریخته لیکن دال بر حروف چند و حروف چند صوت است
خاص غیر قار دال بر صور ذهنیۀ چند و آن صور ذهنیه تفصیل مسائل طب حل معضلات او است بسبب نوشتن این کتاب راهی بقواعد
طب پیدا شد در میان مردم رواجی پدید آمد باین اسلوب آن شریعت ممثله در ملکوت باین تعلم و تعلیم متحقق شد پس اینست معنی ارسال رسل
و انزال کتب فتدبر و این وجودی است در ضمن وجودی آن یک روح است و آن دیگر جسد و صورت نبی گاهی صورت بادشاه و خلیفه میباشد
و گاهی صورت حبر و عالم و گاهی صورت زاهد و مرشد و هر صورتها اسباب است از بخت و حظ و قوی و هر صورت را افعال است و آثار چنانکه
مادۀ بدن عناصر اربعه است و نفس ناطقه روح مدبرۀ اوست و سبب بدن نطفه است و اغذیه ظاهر بنیان نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بادشاهی است و بروح این فتح که إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ پی بردند و در شعار ابر ماند
و افضل الشرائع که بر افضل البشر نازل شد صورت او مرکب بود از چند چیز هم صورت خلافت و هم صورت حبر متکلم و هم صورت زاهد مرشد
نکتۀ سوم خلافت ظهری دارد و بطنی ظهر خلافت سلطنت و فرمانروائیست برای اقامت دین و بطن آن تشبه است بپیغامبر در
اوصافی که به پیغامبری تعلق دارد پس نبوت آن است که ارادۀ الهیه متعلق شود باصلاح عالم و کبت مفسدین و کفار و ترویج شریعت در
ضمن افعال و اقوال پیغامبر و خلافت آن است که متعلق شود ارادۀ الهیه بتکمیل افعال پیغامبر و ضبط اقوال و اشاعت نور او و غلبۀ دین او
در ضمن قیام شخصی از امت بخلافت پیغامبر و داعیۀ اعلای دین پیغامبر در خاطر شخصی ریزند و از آنجا متحرک شود بمباشرت و این شخص در حقیقت

عاقله و قوت عامله نسبتی دارد و نفس پیغامبر پس مُحَدَّث باشد و تربیت او موافق وحی الله و انواع کرامات و مقامات که بآن کمال نفس او باعتبار قوت عامله شناخته شود و در غیر او موجود شد لابد صورت خلیفه میباید که موافق صورت پیغامبر اگر پیغامبر پادشاه است خلیفه لامحاله پادشاه خواهد بود و اگر چیزی است و زاهد لابد خلیفه بهمان صفت خواهد بود و در پیغامبر خصوص صورت از پیغامبری خارج است و در خلیفه خصوص صورت داخل خلافت است که بشابهت صورت و معنی هر دو استحقاق نام خلیفه پیدا کرده است چنانکه فصل از عوارض جنس است و داخل در نوع و چنانکه خاصه از عوارض ماهیت نوعیه است و از صفات نفس منیفه و دوران حکم هر علتی که متضمن مصلحتی باشد مقتضی حکمت است که بعموم مصلحت تعلق دارد و خصوص آن علت مقتضی شریعت است که بخصوص مظنات تعلق دارد و شبهه نیست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم چون وعدهای الهیه در نفس قدسیه او بخشیدند و تنها بود و برای او اعوان و انصار مطلوب شدند تا در حیات پیغامبر اعانت او کنند و بعد از وفات او واسطه شوند در میان پیغامبر و امت چون در ازل الآزال در مرتبه قدر پیغامبر و امت او مثل گشت جمعی که واسطه بودند در تاثیر پیغامبر در امت خود باعتبار مناسبت جبلیه و افعال صادره از ایشان چنانکه پیغامبر بوصف پیغامبری در آنجا معین شد اینجا هم بوصف خلافت متمثل شدند و همینست در ازل الآزال برای ایشان نوشته اند و در خارج همان معنی بروی کار آمد و بعد انتقال همان امور در صحیفه نفس ایشان منتقش ماند و ما احسن ما قیل فی هذا المعنی ع در دست ازل آمد تا روز ابد باید چون شکر گذار روز اوج دولت سر بدرا + چون خلافت ظاهره و باطنه مجتمع شود و آنرا خلیفه خاص گوئیم و خلافت خاصه مرتبه ایست از ولایت و آن مرتبه اشبه مراتب ولایت است به نبوت و علمای امت که حکمت الهیه ایشان را در ترویج دین محمدی علی صاحبها الصلوات والتسلیمات و تجدید شریعت او قائم فرموده صاحب مراتب اند و خلافت خاصه جامع اینهمه مراتب است این است حقیقت خلافت خاصه چون مفهوم خلافت خاصه منقح شد حالا استقرار احوال و اقوال خلفا باید کرد و از صور قصها بارواح آن انتقال باید نمود و از قصص کثیره یک معنی مشترک باید برد تا واضح شود که اینجماعه بآن متصف اند و آیات قرآن را و احادیث پیغامبر و آثار سلف صالح را تتبع باید فرمود و تا تحقیق معنی خلافت و اثبات لوازم آن در اشخاص معینه مدد فرماید نکته چهارم آنچه تقریر کردیم معنی خلیفه خاص پیغامبر بود و مطلقا الحال میخواهیم که بیان کنیم خلیفه خاص پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم بحسب رتبه او چه اوصاف میباید که متصف باشد بدانکه پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم افضل انبیا بود و شریعت او افضل شرائع الهیه و کتاب نازل بروی افضل کتب سماویه و پیغامبران گاهی بصورت پادشاهان بروز میکردند مانند حضرت داود و سلیمان علیهما السلام و گاهی بصورت احبار مانند حضرت زکریا علیه السلام و گاهی بصورت زهاد مانند حضرت یونس و حضرت یحیی علیهما السلام و در هر صورتی خدای تعالی ایشان را اجتماعی و غلبه و عزتی کرامت میفرمود و همه را توفیق انقیاد عطا مینمود و آن غلبه و آن انقیاد بمنزله بدن بجهت انسان می بود و عنایت الهی در میان آن بمنزله نفس ناطقه چنان که بدن آشیانه نفس میباشد همچنین غلبه و عزت و جاه و آن انقیاد قوم برای ایشان بدن نبوت است و عنایت الهی روح نبوت چنانچه که ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ روح نبوت گویا حقیقت نبوت در پس پرده حرکت سے فرماید مانند ظهور حرکت باد در ضمن حرکت شیر ماهی که از انواع بسیار ندست ما همه شیران ولی شیر علم + جستش از باد شد دم بدم + ظهور نبوت بهترین پیغامبران جمع بود در باد شاهی و حبریت و زهد پس صورت نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهم آمدن سلیمان بود و گردیدن صلی الله علیه وسلم اینمعنی در مکه متزاید شدن گرفت تا آنکه صورت اقبال بهم رسید مانند رئیس مدینه از مدن یا قریه از قری بعد از آن مامور شد بهجرت

وسیمین از هر جانب موفق گشتند بهجرت و تهیا برای جهاد پدید آمد و معنی ریاست و جمع فوج و فرمان روائی افزون شدن گرفت تا آنکه
فتح مکه بوقوع آمد و فوج فوج عرب از هر طرف بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شتافتند و سورهٔ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ
رسولان ۱۲
النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ أَفْوَاجًا نزول یافت و در غزوهٔ تبوک چهل هزار کس و بروایتی هفتاد هزار کس در رکاب آنجناب صلی الله
علیه و سلم حاضر بودند و در حجة الوداع صد هزار و بیست و پنج هزار کس بملازمت آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم حاضر شدند و یمن و تهامه
و نجد و بعض نواح شام در تصرف وی صلی الله تعالی علیه و سلم داخل شد و جزیه و زکوة از آن بلدان میگرفتند و عاملان آن جناب در هر مکان
نشستند تا آنکه صورت سلطان ناحیه از نواحی پدید آمد چنانکه جسد طفل در جمیع اقطار در ضمن نمو متزاید میگردد و در هر لمحه قوای نفس ناطقه
سلطنت ۱۲
متکامل میشود همچنان برکات نبوت و فیوض رسالت متضاعف میشد و در این صورت یک پایه از ترقی باقی مانده بود که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم برفیق اعلی انتقال فرمود و آن هیئت ذو القرنین است که جمیع بادشاهان را مطیع خود ساخت و لوای فرمانروائی بر همه افراخت
و این پایه را بعرف بادشاهان پیشین شاهنشاه میگفتند و خدای تعالی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم باین ترقی ببشارات متواتره نواخت و وی
صلی الله تعالی علیه و سلم مرات بسیار و کرات بیشمار آن را افاده فرمود و چون ندای يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ در رسید و آنحضرت
صلی الله تعالی علیه و سلم لبیک اجابت گفتند خدای تعالی آن موعود را بر دست خلفا منجز گردانید و فارس و روم را که تمام ارض باجگذار ایشان بودند بر دست
ایشان مفتوح ساخت و خزاین این مجموع به مسلمانان داد و آن همه در پلهٔ حسنات آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم نهاد و نعمت متکامل شد و در ضمن این
ترقیات معنی نبوت متوفر گشت و مضمون هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بظهور پیوست والحمد لله رب العالمین اما صورت حجیت آن بود علم ۱۲
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقتی پیدا شده اند که عرب کلهم شعار بت پرستی داشتند و راه و رسم انبیاء سابقین بالکلیه فراموش نموده
نه از معاد ایشان را خبری و نه از مبدأ در میان ایشان ذکری ظلم بر یکدیگر آیین ایشان بود و حلال و حرام نمیدانستند پس حق سبحانه و تعالی
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم مبعوث فرمود و بهترین کتب الهیه بر وی صلی الله علیه و سلم نازل نمود و بانواع احکام و حکم انطاق فرمود
که وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ و جماعه را موفق گردانید بحفظ علم و رشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم امیین کتاب الله را خواندند و
احادیث حکم و احکام را یاد گرفتند تا حدی که بادیه نشینان احبار ملت گشتند باز در میان امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حفظ این سر
فرمود و در هر عصری جمعی را بقراءت قرآن توفیق بخشید و بعضی را بتفسیر قرآن میسر ساخت و طایفه را بروایت حدیث ممتاز گردانید و قومی را بفتوی
و قضا قایم نمود و در هر زمانی خلف را توفیق اخذ از سلف داد اگر کسی دل دانا داشته باشد بداند که ماء الحیوة از منبع قلب آنحضرت
صلی الله علیه و سلم منفجر شده است و آن را جداول و انهار پدید آمد مسلمین شرقا و غربا از آن جداول و انهار حصه یافته اند و همین معنی در روز حشر
متمثل بکوثر خواهد شد ماءه ابيض من اللبن و احلى من العسل آوانيه كعدد نجوم السماء پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هیچ چیز ازین
قبیل موجود نبودند و بعد بعثت از میان قلب مبارک وی صلی الله علیه و سلم چشمه جوشید و بتمام آفاق رسید در ضمن این تعلیم و تعلم و حفظ
آن شریعت حقه که در عنایت اولی ثابت بود و در صدور ملاء اعلی متمثل گشته نزول فرمود و منتشر شد این را قیاس عقل نتوان گفت از
شدت ظهور بلکه رأی العین میباید شمرد و ترقی در صورت حجیت نیز مراتب دارد تا هنگامیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مکه تشریف داشتند اکثر علوم
الهیه که روز و شب بر قلب مبارک او باران صفت نزول میفرمود همه توحید عبادت بود و دانستن معاد و قصص انبیاء سالفه صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین چون بمدینه رسیدند دامان علم گشاده تر شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم احکام و حکم مفصل تر نازل گردید و آنجناب

اندیشه ادای صلوة و زکوة و صوم و حج و دعوات و نصب قضات و نکاح و بیع و طریقه سیاست مدن و آداب معیشت علی وجه الکمال بیان فرموده بعد این دو مرتبه مرتبه سیوم که آخر مرتبهٔ هجرت است باقی ماند و این مرتبهٔ سیوم دو قسم است قسمی آنست که بحضور پیغامبر می توانست بوجود آمد و بعضی از عسر لیکن مشیت الهیه آنرا موخر داشت تا خلفاء یعنی خلافت در هجرت تمام شود و آن جمع قرآن است از رقعهٔ سبب الواح و صدور رجال تا آنکه بین الدفتین مجموع شد و بهان هیئت اجتماعیه در آفاق تشییع یافت و دروازهٔ حفظ قرآن بر مردم مسدود نشد مفتوح گردید و قسمی آنست که بحضور حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم ممکن نبود که بوجود آید لا نبی بعده صلی الله علیه وسلم متحقق شود آن تفتیش احکام آنحضرت صلی الله علیه وسلم که هنوز در میان مردم شایع گشته بود خلفاء آن تفتیش نمودند و از صدور رجال برآوردند و حکم بران فرمودند و بسبب حکم ایشان فاش شد و نیز بعضی نصوص محتمل معنی شتی بود تشخیص معنی مراد مشکل بود خلفاء تشخیص معنی مراد کردند باستنباط خفی که خلفاء اجماع اهل حق و عقد بران منعقد گردانیده اند و طرق اجتهاد و در آنچه نصی از شارع ثابت نشود ممهد کردند طرق روایت حدیث و احتیاط در آن آموختند و این مرتبه آخر بر دست خلفاء تمام شد و این قسم بی واسطه از پیغامبر صلی الله علیه وسلم استفاده نتوان نمود زیرا که هرچه از پیغامبر صلی الله علیه وسلم استفاده کرده شود آن داخل سنت خواهد بود نه کتاب پس پیغامبر را صلی الله علیه وسلم خلیفه باید که جمع کند قرآن را و تعلیم نماید استنباط شرایع و افضل انواع فقه بعد کتاب و سنت اجماعیات خلفا است که بمشورهٔ فقهای صحابه حکم کردند و آن حکم نافذ شد در امت و همه امت آنرا قبول کردند و این نوع در زمان پیغامبر نتوانست شد اما صورت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که زاهد و عابد و راه نماینده سالکین شد بانواع الکتساب احسان از تلبس بوظایف طاعات و این را نمودن بچند نوع متصور است تمهید قوانین احسان مثل وظایف صلوة و ذکر و بیان کردن حفظ لسان و اشارت نمودن بمقامات و احوال دیگر نمودن آن مقامات و احوال و تاثیر صحبت و بهمین معنی اشارت و اقعشعر در کلمهٔ و یزکیهم و بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر عصری افاضل امت بعد انقضای صحابه دکمال انصباغ نفوس ایشان بمقامات و احوال و اکمل نمودند سایر ناس را دارا افاده ایشان و استفاده آنان چنانکه ما یلتمس شد و این نیز بشری هست از اسرار الهی که در بعثت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم منطوی بود و اول و اقدم این سلسله خلفا بودند که عالم را بمعالی دلالت میفرمودند قولا و فعلا و تعلیم مسائل احسان قولا و فعلا مراتب بسیار دارد و مرتبهٔ آخرینش دو قسم است قسمی آنست که مردم بی واسطه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم میتوانستند گرفت بنوعی از عسر عنایت الهی خلفا را قایم مقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای این تعلیم ساخت تا بیسر میسر آید تفصیل این اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامع بودند در کمالات شتی مثل عصمت و وحی و احسان و بعضی امور از ایشان صادر می شد از جهت احسان و بعضی از جهت نبوت مستقبلان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متحیرت در ماندند که این فعل مثلا مخصوص بآنجناب است از جهت نبوت صادر شده پس راه اتباع در آن مسدود است و جای تمنا از آن نیست یا از جهت احسان است پس چنین است را با آن اقتدا باید کرد و حتی در تحصیل آن جا باید نمود و هر دو بالتبعیه میشد و حیرت مانع کمال اعتبار میگردید چون خلفا این طریقه را از آنجناب صلی الله علیه وسلم اخذ نمودند و مردمان از خلفا مشاهده آن امور کردند واضح شد که این تمهیدات احسان است و تحسین امت را اقتدا آن باید کرد و معجزه مخصوص انبیا است و کرامت عام برای اولیاء وحی مخصوص انبیا است و محدثیت عام کشفی که دلیل قطعی تواند بود مخصوص انبیا است و کشف معتبرات و فراست عام و تحکم آن است که مردم مرتبه مسیوط آنحضرت صلی الله علیه وسلم نتوانستند اقتدا نمود الا بطریق رمز و اشاره و دون التعقل و الحال اما بعد تحقیق شد رسول که بعمل آنرا اقتفای الرسول گویند یا نسبت اویسیه یا القیاد شرایع و در تمام شبها بوجع بی بر درک مستنبط القیاس پیغامبر محبت و سول میعنی ... ارد

ونسبتِ اولیت آنجا چه صورت بندد و اینهمه مباحث بدون توسط خلفا راست نمی آید پس جمیع افراد هست باعتبار این امور محتاج شدند بوسیله تحمّل
سخن کوتاه تشبیه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صورت نبوت بغیر قیام خلیفه بپادشاهی عالم بشکل قیام ذوالقرنین بپادشاهی هر دو جانب
زمین که فارس و روم و ما حول آن باشد میسر نیست و همچنین بغیر جمع قرآن و صرف همت بلیغه در اشاعت آن و حمل ناس بر تلاوت آن و
بدون اجماعیات در هر بابی از ابواب فقه میسر نیست و همچنین بدونِ افاده جمله صالحه از مسائلِ احسان میسر نیست نکته پنجم در بیان آنکه
تشبیه با پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم باعتبار استعدادات و ملکات که مصدر افعال و احوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده است بچه صفت میباید
که باشد و اینجا دو دقیقه است که فهم آن از ضروریات این مبحث است بلکه از مهمات اکثر مباحث کلامیه دقیقه اولی خلق اشیا بتوسط از حضرت حق
است جل شانه باراده و اختیار نزدیک اهل حق پس ایجاب و تولید غلط است تحقیقی که بعض اشیا را بر بعض دیده شود بر سبیل جری عادت است
عادت الله چنین جاری شده که عقیب وجود بعض اشیا مخلوق کذا و کذا خلق فرماید اینجا قدم قومی لغزیده است در هر استدلالی که با اسباب
بر مسبب خاص کنند یا به مسبب بر اسباب خاص این شبهه بهم رسانند که افاضه اشیا باراده فاعلِ مختار است نه بطریق ایجاب و تولید پس استدلال
باسباب خاصه بر مسبب خاص و بالعکس نتوان کرد و این شبهه سفسطه صرف است مصالح دنیا و آخرت همه موقوف بر استدلال است از اسباب بر مسببات
و بالعکس تخم در زمین چرا میریزند و آن را چرا آب میدهند و استعمال دوا چرا میکنند و جهاد با اعدا چرا العمل می آرند آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در حروب در جمیع امور چرا اسباب خاصه را ملاحظه میفرمودند و پی بمسبب خاص میبردند و اگر این استدلال از میان برخیزد عقل بیکار
ماند و عاقل و سفیه یکسان شوند و تحری خلفا در امورِ ملکی و اصابتِ ایشان در آن باب فضیلتی ندهد و مکلف بآن نشوند سبحانک هذا
بهتان عظیم تحقیق حق آن است که توقفِ مسببات بر اسباب امر حق است و خلق بتوسط باراده فاعل مختار نیز امر حق هر که تطبیق در هر دو امر
تواند داد و عقلِ او گنجایش آن کند جایز است او را که در مسئله سخن راند و الا هر دو مسلک را حق داند و از تفصیل باز ماند دقیقه ثانیه
آنکه در بادی رای دانسته میشود ادله که از اسباب و مسببات سازند پیش قائلان بمختار مزید قطع را فائده ندهد چه خرقِ عادت ممکن است
همچنان پیش قائلان بایجاب نیز اکثر آن فائده قطع ندهد زیرا که در عالم کون و فساد یقین بآنکه همین اشیا اسباب باشند لاغیر و بآنکه وجود
موانع و انتفاء شروط منتفی است علی کثرتها و انتشارها میسر نیست معهذا فی نفس الامر اعتقاد جازم در بعض امور حاصل میشود بلکه در بعض مواد
یقین نیز بهم میرسد و این سخن بهمان میماند که اغلاط حس بسیار است معهذا در بعض مواد بالحس یقین حاصل میگردد و در بسیار مواد و تصور اکثر
انظار غیر متیقن به معهذا یقین در بعض امور پیدا میشود و احتمال مجاز و اشتراک و تخصیص عام و مانند آن در کلام مخبر صادق قائم معهذا
یقین بمضمونِ خطاب شارع حاصل میگردد و انکار این معانی مکابره است و سر در اینجا آن است که علمای حسی خفی نفس را در بعض جاها حاصل میشود
و یقین بآن مجدد و نفس منشرح میگردد من حیث یدری او لا یدری چون این دو دقیقه مذکور شد بر اصل سخن رویم افعال متسقه متقاربه
از نفس ناطقه پیدا نمیشود تا آنکه آن نفس را ملکه راسخه باشد مناسب آن افعال و احوال و این بهمان میماند که متکلمین گفته اند که بنا عالم
بر وجه اتقان دلالت میکند بر آنکه موجد آن عالم است و مرید است و حکیم است و قادر است پس خلیفه پیغامبر صلی الله علیه وسلم که مصدر
این قسم افعال که بصورت پیغامبری او تعلق دارند لابد است از آنکه در نفس ناطقه او کمال هر دو قوت و دیعت نهاده باشند قوت عاقله و
عامله و در اجتماع این دو قوت در اصطلاح هر یکی با دیگری نیز براعتی داشته باشد تا شایسته خلافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شود از
ثمرات کمال قوت عاقله در پیغامبر وحی است و در خلیفه محدثیت و صدیقیت و فراست صادقه که بسبب آن اصابت کند در ظنون و حدس

بعث النبي الا كان كما قال و رای او موافق اقتضای مشیت الهی در واقعات بسیار و از ثمرات کمال قوت عامله در پیغامبر عصمت است از
معاصی و تمشیت مصالح و در خلیفه صلاح و عفت و محفوظ بودن از معاصی تا آنکه پیغامبر در حق او گواهی دهد که ان الشیطان لیفر من ظل عمر
و از ثمرات برخورد هیئت امتزاجیه هر دو قوت در پیغامبر معجزات است و واردات غریبه و واقعات عجیبه مثل معراج و در خلیفه مقامات
و احوال عالیه است و کرامات خارقه و تاثیر دعوات و تاثیر مواعظ او در مردم و چون این صفت در خلیفه یافته شود خلیفه مستحق است که تشبه
با پیغمبر درست کند یعنی آنکه مرشد خلایق باشد بعد پیغامبر مگر آنکه داعیه الهیه را نفس او قبول کند از سر تحقیق نه از سر تقلید و چون درین داعیه محقق
باشد برکات عجیبه در کارهای او ظاهر شود و سیوم آنکه در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوات و التسلیمات چه در احکام و چه در حکم مهارتی پیدا کند
و نسبت او با پیغامبر مانند نسبت مخرج باشد بمجتهد و اینجا دقیقه می باید یاد گرفت در شرایع مقرر شده است که معجزه مثبت نبوت انبیاست
و حجة الله بر خلایق لازم میشود بمعجزه و عقول اهل معقول در تنگنا شده و در فهم آن اشکال آنها تقاضای ناصب بر شاهد درست کرده بران فرود آورده
که چنانکه پادشاه را ایلچی میگوید که مخالف عادت خود کن بالتماس من تا مردم صدق مرا معلوم کنند همچنان معامله پیغامبر با خدای تبارک و تعالی
است دیگران با انواع مناقضات پیش آمدند سخن ناتمام ماند و حق در این باب آن است که صدق پیغامبر را همگنان نمیدانند الا از جهت آنکه
علوم فطریه که مقتضی نوع انسان است در صدور ایشان قائم است بشهادت دل قبول میکنند و آن مقتضی نوع حجت تمام میشود اگرچه
تعنت کنند در انکار وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما وعلوا و اما آنکه این کلام صادق از تقلید علمای پیشین اخذ نموده است یا بوحی
الهی حکم در یافته و ادعای رسالت نموده است یا تلقی کرده است الا بوحی الهی و داعیه نازله از فوق سبع سموات اگرچه موافق شده باشد و اکثر
آن با انبیای سابقین انقیاد میکند باقیانه چون معجزات خارقه دیدند و برکات صحبت ایشان معلوم کردند حقانیت از هر طرف جوش زد
و حق از باطل ممتاز گشت و این نیز در اصل جبلت انسان نهاده اند چون این دقیقه گفته شد اصل سخن برویم خلیفه را این قسم برکات
می باید که ظاهر شود تا همگنان بدانند که خدای را بما اراده خیر فرموده که اینچنین خلیفه رشیدی بر ما منصوب ساخته ان آية ملكه ان يأتيكم التابوت
فيه سكينة من ربكم وبقية مما ترك آل موسى وآل هارون اما افعالی که تعلق بپادشاهی دارد بر درجه اتقان صادر نشود مگر آنکه نفس ناطقه
خلیفه متصف باشد بچند صفت یکی حزم و مرتبه شناسی هر شخص و شناختن حوصله هر یکی تا در تفویض امور خطا نکند و سد خلل مملکت پیش
از وقوع آن تواند نمود دیگر فراست المعیه يظن بك الظن كان قد رأى و قد سمعا زیرا که بسیار است که امور متعارضه بهم می آید اگر تأنی
کند خلل واقع شود و اگر عجلت کار فرماید خلل عظیم بظهور آید اذا كنت ذا رأي فكن ذا عزيمة + فان فساد الرأي ان تترددا + اذا
كنت ذا رأي فكن ذا روية + فان فساد الرأي ان تتعجلا + و مخلص ازین اشتباه غیر فراست المعیه چیزی نیست یعنی هر کسیکه بصحبت ملوک
رسیده باشد یا تاریخ ایشان را دیده مخفی نخواهد بود دیگر بخت کارکشا نه بخت منکوس که چون کاری پیش آید مانند خر در گل باز ماند
فردوسی در قصه رای زدن در تعیین پادشاه بعد کشته شدن نوذر از زبان زال دستان میگوید نه زیبد بر پهلوی تاج و تخت + بباید
یکی شاه بیداربخت + که باشد برو فره ایزدی + بتابد ز گفتار او بخردی + و معرفت اینمعنی جز ذریعه ذوق و غیب نیست و جز مخبر صادق
آنرا تعبیر نتواند کرد و غلط بینان مجوس بر تسییر کواکب و زایچه ولادت اعتماد میکردند و این همه علوم وجیه است که شارع از آن نهی فرموده
لهذا غیر آنچه از اشارات شارع آنرا بفهمد آنچه نیست دیگر شجاعت که توسط است در میان تهور و جبن داشته باشد و حلم که متوسط است
در جرأت و خمود و حکمت که حد وسط است در جربزه و غفلت و عدالت که بسبب آن در هر حالت مناسب آن حالت بعمل قایل شود والکلام

فی ہذہ المباحث یطول اما افعالیکہ تعلق بجبریت دارد بر وجہ اتقان جبا در نشود مگر کہ خلیفہ عالم بکتاب وسنت باشد وتلقی آن بفہم خود از دہنود شده باشد ومصلحت ہر حکمی دانستہ نسبت او با پیغامبر مانند نسبت مخرجین با مجتہد مستقل فن فقہ را خوب ورزیده وفن حکمت از دل او جوشیده وآنکہ خود این علوم ندانند دیگران را چہ افاده فرماید ؎ خشک ابری کہ بود ز آب تہی ؛ ناید از وی صفت آب دہی ؛ و معہذا لطف او با قوم واہتمام او در تعلیم علوم دیده شود وسد ابواب تحریف منظور نظر او بود وآنجا دقیقہ ایست آنرا نیز باید فہمید جوہر ملت محمدیہ علی صاحبہا الصلوات والتسلیمات شخصی ست کہ در آنچہ شارع خوض نفرمود ومجمل گذارد وچیزی کہ تعمق دران نکرد تعمق دران نکند چنانکہ قصد فی العمل مطلوب شده ہست قصد فی العلم نیز از اہم مہمات آمده بسا دقت نظر وشقشقہ بیان کہ جہر را از جبریت ملت مصطفو میانہ روی ۱۲ در انداخت ؎ ہر کہ دور انداز تر او دور تر ؛ از چنین صید ست او مہجور تر ؛ اما افعالی کہ بارشاد مہمت تعلق دارد وبر وجہ اتقان صادر نشود مگر آنکہ راه متوسط را کہ فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا عبارت ازان ہست شناختہ باشد وکرامات خارقہ ومقامات عالیہ داشتہ باشد واینجا نیز دقیقہ ایست مثل دقیقہ سابقہ قصد فی العمل مطلوب ست ؛ در میان بہیمیت وملکیت صلح میباید کرد نہ ملکیت را مطلقا بیکار گذاشتن ونہ از بہیمیت مطلقا منسلخ گشتن وآن حد وسط ہمان ہست مطمح نظر انبیا صلوات اللہ تعالی وسلامہ علیہم اینجا غلط نکنی وبشقشقہ کلام مغرور نگردی وحدت وجود ومعرفت تنزلات خمس وخروج بسوی فلسفہ در تقریر ماہیات اشیاء ہمہ از حد وسط بیرون ہست ؎ کج مج برو تہمت ہستی کہ در طریق ؛ ما را نشانہا ست ازان یار بی نشان ؛ چون این مبحث گفتہ شد مبحثی دیگر غامض تر ازین مبحث بشنو تہذیب نفس کہ نجات اخروی بآن منوط ہست بلکہ سعادت دارین بآن مربوط دو نوع تواند بود یکی استعدادات نفوس کہ شرح آن گذشت دیگر برکات نازلہ از نزدیک خدای تبارک وتعالی بنا بر سوابق اسلامیہ بیشتر از کسب بندگان واستعدادات ایشان اِنَّ لِرَبِّکُمْ فِیْ اَیَّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحَاتٍ اَلَا فَتَعَرَّضُوْا لَهَا واین نوع در ہر ملت علی حده میباشد در ملت ما جالب اعظم آن برکات اعانت پیغامبر ست صلی اللہ علیہ وسلم در وقت غربت دین خدای تعالی چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم محض برحمت خود بسوی عالم فرستاده آنجناب علیہ الصلوة والسلام تن تنہا بود ہر کہ با نعمت او صلی اللہ علیہ وسلم برخاست مشمول برکات الہیہ گشت وہر کہ متاخر شد از مراتب قرب متاخر شد لہذا در شریعت مصمم گشت کہ ہر کہ ہجرت او سابق تر در مراتب قرب بلند تر وہر کہ در جہاد اعدا مقدم تر در صف سعدا پیش قدم تر قال اللہ تعالی لَا یَسْتَوِیْ مِنْکُمْ مَّنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ اُولٰٓئِکَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوْا مِنْۢ بَعْدُ وَقَاتَلُوْا وقال تبارک وتعالی لَا یَسْتَوِی الْقٰعِدُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ غَیْرُ اُولِی الضَّرَرِ وَالْمُجٰهِدُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰهِدِیْنَ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقٰعِدِیْنَ دَرَجَةً وَکُلًّا وَّعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰهِدِیْنَ عَلَی الْقٰعِدِیْنَ اَجْرًا عَظِیْمًا دَرَجٰتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَّرَحْمَةً وَکَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِیْمًا وسر درینجا آن ہست کہ مراد حق جل وعلا اعلاء کلمة اللہ بود موافقت با مراد وی سبحانہ در یکساعت بہتر از عبادت صد سالہ خواہد بود لہذا مومنین اولین کہ قبل از ہجرت در مکہ بنور ایمان متحلی شدند سر آمد عالم آمدند باعتبار ثواب آنانکہ در مشہد بدر واحد وحدیبیہ حاضر بودند گوی مسابقت ربودند وچون باہتمام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صورت عالم متشکل شد بشکل معنوی کہ عند اللہ متحقق ہست اجتماع در دنیا نیز سر آمد عالم آمدند باین اعتبار واجب شد کہ خلیفہ خاص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از مہاجرین اولین باشد واز حاضرین بدر واحد وحدیبیہ این سری ہست کہ ظاہر بینان بفہم آن نمیرسند لیکن وقتی کہ کتاب وسنت میخوانند علی کره آنرا قبول میکنند چون این قسم خلیفہ کہ متشبہ با پیغامبر باشد بوجوه بسیار صدر عالم شود لطف ایزد کردگار زمام اختیار بدست او

دقیقہ

شقشقہ بالکسر آنچہ شتر وقت مستی از دہان برآرد وبیان المتکلم المعروف شقشقہ ۱۲

و بدر حمت تمام شود و سه حکمت محض ست اگر لطف جهان آفرین به خاص کند بند و مصلحت عام را + نبوت و خلافت نبوت محض تهذیب نفوس این جماعه خاصه نیست بلکه برکتی ست عام برای تمام عالم که در ضمن تهذیب نفوس این جماعه پدید آمده و از میان نفوس ایشان جوشیده و از باب تکوین است نه مطلق باب تشریع بمنزلهٔ هوای معتدل ست که امراض مرضی عالم را اصلاح فرماید یا باران عظیم که قحط قحط زدگان را ازاله نماید نکتهٔ ششم در طریق شناختن مستعدان خلافت خاصه از میان مردمان چنانکه شناختن پیغامبر برحق از میان مدعیان نبوت بغایت عسیر ست وانه لیسیر علی من یسره الله علیه همچنان معرفت مستعد خلافت خاصهٔ نبوت نیز عسیر ست تخلص ازین حیرت منظلمه دو چیز تواند بود چنانکه معرفت پیغامبر نیز بدو وجه باشد یکی سابق از نبوت این نبی و دیگر لاحق بعد از نبوت اما وجه سابق آنست که پیغامبران پیشین بوجود پیغامبر متاخر بشارت دهند و آن بشارت در امت ایشان شایع شود وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ و این سری است عجیب از اسرار تکوین چون خواهند که پیغامبری صاحب شوکت را در آخر زمان مبعوث فرمایند بر زبان پیغامبران سابق بآن معنی اخبار نمایند و بعد از ان منامات مردم و انذارات کهنه و مانند آن همه ردیف اخبار آن پیغامبران سازند اما وجه لاحق آن ست که شریعت پیغامبر لاحق مصدق شریعت سابقه باشد و معجزات باهره بر دست این پیغامبر ظاهر سازند و شریعت او را سفینهٔ بیضا گردانند تا هلاک نشود و هر که هلاک شود و الا علی بینة من یحیی در خلافت خلفا نیز واقع ست و تخلص ازین حیرت دو وجه میباشد یکی سابق که اخبار پیغامبر ست با نواع بسیار نخست بیان فرماید که فلان کس بهشتی ست دوم اعلام نماید که فلان شخص از صدیقین و شهدا و صالحین ست سوم امارات استحقاق او خلافت را قولا و عملا ارشاد کند چون سخن تا اینجا رسید حجة الله بخلافت او قائم گردید و مردمان با طاعت او مکلف شوند بعد از ان در وقت پیغامبر طالبان را ملهم گردانند که برای خلیفه خلافت را منعقد نمایند و بعد از ان برد رعیت همت تصرف او در عالم مبسوط فرمایند لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ و اما وجه لاحق آن ست که معانی خلافت خاصه در خلیفه نمایان کنند و آیات و امارات خلافت او مثل فلق الصبح متواترا فاشی نمایند مثال آن مانند که شخصی گوید من طبیبم مهارت او در طب اول مرتبه مخفی باشد بعد از ان مرضی بوی رجوع کنند هر مریضی را اسباب و علامات حکم کند که فلان مرض دارد و اصابت نماید در ان بعد از ان برای هر مرض دوائی وصف کند و آن ادویه موثر افتند و عالم عالم بمعالجهٔ او از امراض مهلکه خلاص شوند و طبابت او بمنزلهٔ الشمس فی رابعة النهار واضح گردد و حالا در معانی خلافت که ما بیان آن کردیم تامل وافی کن و مقصد اول از کتاب ما برخوان تا دلائل خلافت خاصه از بیان حضرت شارع ادراک نمائی بعد از ان مقصد ثانی برخوان و دلائل قسم ثانی مشاهده فرما ازین جهت واجب شد که خلیفه خاص مبشر به بهشت باشد و مشهود بمقامات عالیه و پیغامبر با او معامله نماید که امیر با منتظر الامارت کند نکتهٔ هفتم در فروع و لواحق مسئلهٔ خلافت خاصه فرع اول آنچه بیان کردیم نوعی ست از مراتب ولایت که اشبه انواع ولایت ست به نبوت و ورای او مراتب بسیار ست که خدای تعالی خواص عباد خود را بآن مینوازد اما چون تعلق بعموم ناس ندارد و بحث ما در ان نیست و شریعت ظاهره چندان در اثبات آن نطق نفرمود اگر این قسم ولایت را در اشخاص معین حصر نمائیم غلط کنی و انکار ولایت دیگران نمائی و اگر فضیلت یکی بر دیگری تقریر نمائیم مراد فضیلت در همین مرتبه خواهد بود نه باعتبار سائر مراتب اسرار الهی بسیار ست مقصود بالبیان همان ست که شرائع الهیه تعلق بآن داشته باشد فرع ثانی آنچه بیان کردیم صورت کاملهٔ خلافت خاصه ست چنانکه افراد هر نوع در مقتضی آن نوع مختلف می افتند باعتبار موادی که مطیهٔ آن نوع بوده است همچنان لازم نیست که همه خلفا در خواص متساوی الاقدام باشند ممکن ست که شخصی باعتبار یک وصف اقوی و اقدم باشد

وشخص دیگر باعتبار وصفِ دیگر اثبت واولی بعد اشتراک همه دراصل این امور پس چنانکه انبیا دراصل نبوت مشترک اند ودراصول لوازم نبوت متوافق ودر زیادت وقلت بعض اوصاف متفاوت همچنان بعض خلفا سوابق اسلامیه بیشتر دارند وبعض سلیقه بادشاهی زیاده تر بعد اتفاق دراصول لوازم خلافت خاصه ولهذا حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در مستعدان خلافت سخن داشت باعتبار بعض اوصاف جلبیه که بسیاست ملک تعلق دارد فرع ثالث اگر جماعه از کمل مؤمنین دراصل لوازم خلافت خاصه همعنان باشند ودر زیادت وقلت اوصاف متفاوت مقتضی خلافت خاصه حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم آن است که صاحب یادداو صاف متعلقه بادشاهی مقدم باشد بر صاحب زیاده اوصاف متعلقه بحجریت وزهد بچند وجه یکی آنکه بادشاه ضابط بشوکت خود میتواند که احبار وزهاد را در پایگاه ایشان نگاه داشته از ایشان امور متعلقه بحجریت وزهد بگیرد ودر عالم بعد نصب ایشان فائده های مطلوبه شائع گردد چون مناسبات ملکات جلبیه وکسبیه خود آن همه را میشناسد که سالک بیخبر بود دزراه ورسم منزلها بخلاف احبار وزهاد که نمیتوانند تغیر دادن ملوک واعوان ملوک را دوم آنکه چون دراوصاف ظاهره که روپوش نبوت پیغامبر ما است صلی الله علیه وسلم تامل کنیم خلافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر تر بود از حجریت وزهد وی صلی الله علیه وسلم پس رعایت جزو اظهر واقوی احق واولی است سیوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بسیاری از اوقات رعایت ملکه سیاست لشکر اسلام وملکداری مقدم داشته اند مانند تامیر عتاب بن اسید بر مکه با وجود بودن مهاجرین وانصار ولابد چون این هفت نکته گفته شد باید دانست که مفهوم خلافت خاصه بر نهجی که بیان کردیم علمی است شریف که نور توفیق آنرا در خاطر بنده ضعیف ریخته یستعظمه من یعرفه وینکره من لایعرفه وذلک من فضل الله علینا وعلی الناس ولکن اکثر الناس لایشکرون مقصد ثانی در دلائل عقلیه بر خلافت خلفا که ماخوذ باشند از استقرار احوال وافعال پیغامبر صلی الله علیه وسلم یا ماخوذ باشند از مقدمات مسلمه عند المسلمین از انجهت که نقیض آن مقدمات مستلزم محال شرعیست مثلاً خلف وعده الهی لازم آید یا قادحے در عصمت پیغامبر بهم رسد یا اجماع امت مرحومه بر ضلال ظاهر گردد واین مبحث منحصر است در دو مقدمه مقدمه نخستین آنکه بدلائل عقلیه یقین میکنیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لابد خلیفه برای امت خود معین فرموده است وانقیاد آن عزیز در آنچه بخلافت تعلق دارد لازم نموده دوم آنکه بدلائل عقلیه یقین مینمائیم که اگر حضرت صلی الله علیه وسلم برای امت خود خلیفه معین ساخته است آن خلیفه صدیق اکبر است لاغیر ثم الفاروق بعده ثم ذوالنورین بعد الفاروق وهذا اوان الشروع فی المقدمة الاولی وپیش از شروع در تقریر آن نکته ایست مهمه که ترتیب دلائل وتقریب آن بمسائل بر معرفت او موقوف است وآن نکته آن است که مراد از تعیین خلیفه که بوجوب ولزوم آن زبان میکشائیم نه آن است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک بوفات خود مسلمانان را جمع فرماید وبه بیعت آن خلیفه امر نماید یا فعلی از افعال که مفهم استخلاف در ینحالت بعمل آرد چنانچه الحال بر تخت نشاندن وچتر بر سر نهادن مفهم استخلاف میباشد بلکه مراد ما ایجاب شرعی است مثل سائر شرعیات چنانکه بوضو وغسل ونماز وزکوة وسائر عبادات ومناکحات ومبایعات واقضیه وجراحات در عمر شریف خود امت را مکلف ساخته بنص قرآن واشاره آن تارة وبنص حدیث واشاره آن اخری وبتشریع اجماع وقیاس صحیح جلی مرة ثالثة همچنین واجب است که بخلیفه خاص مکلف سازد بآن انواع تکلیف که تقریر کردیم وبفهم این نکته شبهی عظیم مندفع میگردد طائفه از اهل سنت در صدد آنکه خلافت خلفا بنص ثابت شده حدیثی چند درینباب روایت کنند واکثر از متکلمین ومحدثین در پی آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف نکرده ونقلی چند درین باب روایت میکنند چون بنظر انصاف می بینیم این نقول محمول است بر نفی هیئت خاصه که در وقت

مقصد دوم از فصل پنجم

عقد ولایت ممهد میباشد و آن احادیث دال بر خلافت مثل دلالت سایر ادله شرعیه بر ثبوت موجب آن قال محمد بن اسحق حدثنی محمد بن ابراهیم عن القاسم بن محمد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال حین سمع تکبیر عمر رضی الله تعالی عنه فی الصلوة این ابو بکر یابی الله ذلک والمسلمون فلولا مقالة قالها عمر عند وفاته لم یشک المسلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد استخلف ابا بکر ولکنه قال عند وفاته ان استخلف فقد استخلف من هو خیر منی وان اترکهم فقد ترکهم من هو خیر منی فعرف الناس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یستخلف احدا وکان عمر رضی الله عنه غیر متهم علی ابی بکر رضی الله عنهما و مراد ما از نص جلی نه آن است که یک آیه صریح درین باب نازل شده باشد یا حدیثی صریح بتواتر رسیده باشد بلکه میتواند بود که آیات و احادیث بسیار از اخبار در قدر مشترک آحاد آن متحد شوند در بعض نام این خلفا بطریق رمز و ابهام برده باشند و باسم خلافت تصریح کرده باشند کما قال عز من قائل وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم الآیة یا نام خلفا بطریق تعیین و تصریح برده باشند و معنی خلافت بکنایه ادا کرده باشند کما قال النبی صلی الله علیه وسلم اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و در بعض هر دو بطریق رمز و ابهام بیان نموده باشند کما قال عز من قائل الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة الآیة و در بعض لوازم خلافت برای این عزیزان صریح اثبات کرده باشند و در بعض بطریق ایما و اشاره و اقتضا آن معنی کنایت نموده باشند چون همه هیئت اجتماعیه بهم آید در مدعای خود دلیل قاطع گردد و حجت تکلیف بآن قایم شود و باین نکته شبهه دیگر نیز مندفع میگردد و ملخص آن شبهه آنکه خلافت این بزرگواران بنص ثابت است لیکن بنص خفی است نه در بیان آنکه بنص جلی است چون بنظر انصاف می بینیم اگر یک حدیث یا یک دلیل از میان بر داریم آن خود جلی نیست لیکن آنچه از شارع بما رسیده است قاطع و جلی است دانندگان فن استنباط میدانند که اکثر احکام قطعیه مسلمه بین المسلمین مانند جمعه و عیدین بغیر این طریق که گفتیم نص جلی ندارند چون این نکته ممهد شد بر سر اصل سخن رویم دلیل اول استقرای احادیث که در باب فتن روایت میکنند دلالت ظاهر دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکثر وقایع آینده تقریر فرموده است و هر واقعه را بلفظی ادا کرده که رضای خدای تعالی یا سخط بآن از آن مفهوم شود چون این مقدمه را شناسیم بحدس قوی یقین میدانیم که آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم خلیفه اول و ثانی و ثالث که بس نزدیک بودند و در خلافت قوم در اختلاف ایشان فتنه بر نخاست و کارهای عظیم مثلا فتح فارس و روم بر دست ایشان منجز شد البته تعیین فرموده اند عاقل متوهم تجویز کرد که اهم مهمات را بگذارند و در بیان امور جزئیه اهتمام نمایند سبحانک هذا بهتان عظیم درین مبحث جواد قلم اگر تیز رفتن استنانا نماید چه ضرور که عنان او کشیده شود و بدان ارشدک الله تعالی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین است بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیغامبری نخواهد بود پس حکمت الهیه تقاضا کرد که حکم وقایعی که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا روز قیامت بودنی است بر زبان وی صلی الله علیه وسلم جاری شود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضای حق جل و علا بنسبت بعض آن وقایع و سخط او تعالی بنسبت بعض بیان فرماید تا نعمت تمام شود و حجت قائم گردد پس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه آن وقایع منکشف گشت و رضا و سخط بنسبت هر یکی از آنها نمودار گردید و وی صلی الله علیه وسلم همه آن در بعض اوقات خبر داده اند مانند کسیکه بچشم ظاهر می بیند باز بحسب تقریبات واحدة بعد واحدة بیان فرمودند و حکمت مقتضی آن است که همه آن وقایع مبین شده باستیعاب اجمالا و تفصیلا اگر امری خفائی واقع شده باشد بسبب نسیان رواة یا بسبب صعوبت تطبیق وصف کلی بر صورت خاصه واقع شده است اما بیان اجمال پس از حدیث حذیفة قال قام فینا رسول الله صلی الله علیه وسلم مقاما ما ترک شیئا یکون فی مقامه ذلک الی قیام الساعة الا حدث به حفظه من حفظه ونسیه من

تشیر قد علیه اصحابی فلا بد انه لیکون منه الشیء قد نسیته فاراه فاذکره کما یذکر الرجل وجه الرجل اذا غاب عنه ثم اذا راٰه عرفه متفق علیه و اما بیان آن وقائع تفصیلا آنحضرت صلی الله علیه وسلم از خلافت صدیق رضی الله عنه خبر دادند در احادیث بسیار از منامات وغیر آن بمن ذلک قوله لامرأة ان لم تجدینی فأتی ابا بکر و این حدیث دلالت میکند بر صحت خلافت حضرت صدیق زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم این ماجرا را بطریق وحی معلوم فرمودند و تقریر نمودند و اظهار کراهیت نکردند و اگر اصولی درین استدلال با ما مناقشه کند گوئیم بیهقی روایت میکند عن الحسن ان عمر اتی بسوار کسری فالبسهما سراقة بن مالک فبلغا منکبیه فقال الحمد لله سواری کسری بن هرمز فی یدی سراقة بن مالک اعرابی من بنی مدلج قال الشافعی انما البسهما سراقة لان النبی صلی الله علیه وسلم قال لسراقة ونظر الی ذراعیه کانی بک قد لبست سواری کسری ومنطقته وتاجه و معلوم است که این سوار از ذهب بود و لباس ذهب مردان را حرام است و شافعی که راس و رئیس اصولیان است خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم با عدم انکار بران مخصص آن عموم داشته است و بخاری از جابر نقل میکند که زن خود را میگفت اخری عنا انماطک و وی استدلال میگیرد بخبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوجود انماط و سکوت فرمودن از انکار بران پس این اصولی نه استدلال اصحابه را یاد گرفته است و نه مذهب شیخ خود والله اعلم و این سخن بنا بر تبرع است و الا اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر صریح است در ایجاب اقتدای شیخین و نظایر آن بسیار یافته میشود بعد ازان خبر دادند بآنکه در انعقاد خلافت صدیق اکبر خلاف گونه واقع خواهد شد ویأبی الله والمسلمون الا ابا بکر بعد ازان خبر دادند بقصهٔ ردت به تبلیغ آیهٔ یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه و اظهار کمال رضا باین قتال فرمودند بعد ازان خبر دادند بقتال فارس و روم در حدیث شیخین اذا هلک کسری فلا کسری بعده و اذا هلک قیصر فلا قیصر بعده والذی نفسی بیده لتنفقن کنوزهما فی سبیل الله و خبر دادند بجمع قرآن در مصاحف بتبلیغ آیهٔ ان علینا جمعه وقرآنه و خبر دادند بخلافت فاروق اعظم در احادیث بسیار در حدیث نزع ذنوب و نوط بعض ببعض و امر کردند باقتدای او در حدیث اقتدوا و خبر دادند بخلافت حضرت عثمان رض و بآنکه در آخر ایام او بلای خواهد آمد و خبر دادند بآنکه از و نزع قمیص خلافت خواهند خواست و وی آنروز برحق خواهد بود و اعدای او ظالم و فاسق و فرمودند آن قمیص را نزع مکن و خبر دادند که مرتضی را با قریش مناقشات خواهد افتاد و با ناکثین و مارقین و قاسطین جنگ واقع خواهد شد و خبر دادند که یکی از امهات مومنین در فلان جا کلاب نباح خواهند کرد و وی در بلای خواهد افتاد و در آخر خلاص خواهد شد و عمار بن یاسر را فئهٔ باغیه خواهند کشت و بر دست اولی الناس بالحق جماعهٔ مارقه هلاک خواهند شد آیتهم رجل مخدون و بقتل حضرت مرتضی نیز خبر دادند و در حق قاتل او فرمود اشقی الناس و معاویه را فرمود ان ملکت فاحسن و فرمود کیف بک لو قد تقمصک الله قمیصا یعنی الخلافة قالت ام حبیبة او ان الله مقمصک اخی قال نعم ولکن فیه هنات وهنات وهنات و این کلمه اشعار است بآنکه خلافت او منعقد خواهد شد بجهت تسلط نه حسب بیعت و سیرت او موافق سیرت شیخین نباشد و آن خلافت لعدیلی برامام وقت باشد و لهذا سه بار لفظ هنات فرمود و نیز با معاویه فرمود ان ولیت امرا فاتق الله واعدل و آن اشاره بامارت شام و خلافت است جمیعا و عن الحسن بن علی قال سمعت علیا یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تذهب الایام واللیالی حتی یملک معاویة عزاه فی الخصایص للسیوطی و فرمود لن یغلب معاویة ابدا و بصلح امام حسن خبر دادند و کذی بذا ابنی سید و سیصلح الله به بین فئتین عظیمتین من المسلمین و بقتل حسین بن علی خبر دادند و فرمودند جبرئیل مرا تربت آن زمین نمود و در حدیث حضرت

---

۱ نظر او نسبت از کسری و لی از انماط جمع آن ۱۲

۲ ناکثین عهد شکنندگان و مارقین از دین برآمدگان و قاسطین ستمگاران و بیداد کنندگان ۱۲

۳ ای کاش درو فسادات عظیم منتشر نمی شود ۱۲

مرتضی در باب عاشورا مذکور است وسیقوب الله علی قوم آخرین و بوقعه حره خبر دادند و امر کردند اهل مدینه را بکف از قتال
قال کیف بک یا اباذر اذا کان بالمدینة قتل تغمر الدماء الخ و بخروج عبد الله بن الزبیر خبر دادند و آن در مسند حضرت فاروق
و ذی النورین و مرتضی مروی است یا منه میشود و آن را بلفظ تعبیر کردند که مشعر شد تا بخروج او سبب سفک دماء و هتک حرمت
حرم گردد و فتح مصالح نشود پس اشاره شد بسخط و از خروج بنی مروان خبر دادند که رأیت فی النوم بنی الحکم ینزون علی منبری
کما تنزو القردة و این تعبیر اشاره بسخط است و عن الحسن بن علی قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رأی ملک بنی امیة فساءه
ذلک فانزل الله تعالی انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادراک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر
یملکها بنو امیة قال بعضهم فحسبناه مدة ملک بنی امیة فاذا هی الف شهر لا یزید ولا ینقص و در اخبار بسیار آمده است که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم بنو العباس را بشارت خلافت دادند و در تواریخ مشهور است که علی بن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما بر ملا میگفت پادشاهی
از بنی امیه در این سبیل ادا داده اثبات کرد و فی حدیث ابن عباس عن امه لما ولد عبد الله قال اذهبی بابی الخلفاء فاخبر
بذلک العباس فاتاه فذکر له فقال هو ما اخبرتک هذا ابو الخلفاء حتی یکون منهم من یصلی بعیسی علیه السلام عزاه فی الخصائص
لابی نعیم و خبر داد از خروج ابو مسلم خراسانی قال تخرج رایات سود من خراسان لا یردها شیء حتی تنصب بایلیاء و عن ابن
عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال منا السفاح والمنصور والمهدی و اخرج الزبیر بن بکار عن علی بن ابی طالب انه اوصی
حین ضربه ابن ملجم فقال فی وصیته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرنی بما یکون من اختلاف بعده و امرنی بقتال الناکثین
والمارقین والقاسطین و اخبرنی بهذا الذی اصابنی و اخبرنی انه یملک معاویة و ابنه یزید ثم یصیر الی بنی مروان یتوارثونها
و ان هذا الامر صائر الی بنی امیة ثم الی بنی العباس و ارانی التربة التی یقتل بها الحسین ذکر ذلک فی الخصائص و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم خبر دادند از اهل خروج که بر باد دادن اسلام خروج کنند قال حذیفة والله ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قائد فتنة الی ان تنقضی الدنیا یبلغ من معه ثلثمائة فصاعدا الا قد سماه لنا باسمه واسم ابیه واسم قبیلته رواه ابو داود
و خبر دادند از پادشاهی ترکان عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اترکوا الترک ما ترکوکم قال اول من یسلب
امتی ملکهم وما خولهم الله بنو قنطوراء عزاه فی الخصائص الی الطبرانی و ابی نعیم و از واقعه هلاکو خان و کشتن معتصم خبر دادند عن ابی بکرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ارضا تسمی البصرة او البصیرة ینزلها ناس من المسلمین عندهم نهر یقال له دجلة یکون لهم علیها
جسر یکثر اهلها فاذا کان فی آخر الزمان جاء بنو قنطوراء عراض الوجوه صغار الاعین حتی ینزلوا شاطئ النهر فتفرق الناس عند
ذلک ثلاث فرق فرقة تلحق باصلها فکفروا و فرقة تأخذ علی انفسها فکفروا و فرقة تقاتلهم قتالا شدیدا فیفتح الله علی
بقیتهم عزاه فی الخصائص الی ابی نعیم والمراد بالبصرة بغداد و لان بغداد ارض ذات بصرة ای حجارة کذان و بالفتح الفتح
فی ملک المقتبلة فقط و عن بریدة سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ان امتی یسوقها قوم عراض الوجوه صغار الاعین کان وجوههم
الحجف ثلاث مرات حتی یلحقوهم بجزیرة العرب اما الاولی فینجو من هرب منهم و اما الثانیة فینجو بعض و یهلک بعض و اما الثالثة فیصطلون
من بقی منهم قالوا یا رسول الله من هم قال الترک والذی نفسی بیده لیربطن خیولهم الی سواری مساجد المسلمین عزاه فی الخصائص
لاحمد والبزار والحاکم و ظاهر آن است که مراد از مرة ثالثة فتنه چنگیزیه است که حکم خلیفه عباسی بسبب ایشان مغلوب شد و در

بلاد ما وراء النهر و خوارزم و خراسان بجز نامی از خلافت ایشان نماند و از مرهٔ ثانیه فتنهٔ چنگیزیه که خلیفهٔ عباسی را کشتند و بعض عباسیه
بمصر رفتند و خلافت خواستند و هنوز در دیار عرب خلافت ایشان باقی مانده بود و از مرهٔ ثالثه غلبهٔ عثمانیه بر بلاد عرب و عجم
بر بلاد فارس تا آنکه ریاست قریش کان لم یکن گشت و اصطلام کلی رو داد و عن معاویة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
و سلم یقول لیظهرن الترک علی العرب حتی تلحقها بمنابت الشیح و القیصوم رواه ابو یعلی بعد ازان خبر دادند بخلافت مهدی و
خروج دجال و نزول حضرت عیسی و بر آمدن یاجوج و ماجوج الی آخر ما ذکر در شرح مطول و چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از احوال ملوک و خلفا خبر دادند همچنان از تفرق امت خود خبر دادند و فرمودند که اصل و منشاء نوعی از اختلاف خوارج خواهند بود و
واقع شد این حادثه زیرا که چون خوارج بسعی حضرت مرتضی برهم خوردند مذهب ایشان در میان قوم ظهور نمود معتزله و اصحاب
الرأی و غلاة متصوفه و فرمودند که در باب مرتضی افراط و تفریط خواهند کرد و این اختلاف سبب شیوع مذاهب باطله خواهد شد
و همچنین واقع شد زیرا که امامیه و زیدیه و اسماعیلیه از میان ایشان پیدا شدند و شعب ایشان بسیار پیدا شد و عروق خفیهٔ ایشان
در جمیع طوایف ناس در آمد الا ما شاء الله و از ائمهٔ اهل سنت خبر دادند فرمودند یوشک الناس ان یضربوا اکباد الابل فلا یجدوا
عالما اعلم من عالم المدینة قال سفیان نری هذا العالم مالک بن انس رواه الحاکم و صححه و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تسبوا قریشا فان عالمها یملأ الارض علما قال الامام احمد و غیره هذا العالم هو الشافعی لانه لم ینتشر فی طباق الارض من علم
عالم قریشی من الصحابة و غیرهم ما انتشر من الشافعی ذکره الی البیهقی فی کتاب المعرفة و خبر دادند که از فارس رجال علما پیدا خواهند
شد کبار محدثین بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و دارمی و دارقطنی و حاکم و بیهقی و غیر ایشان همه از
فارس پیدا شدند و از فقها ابو الطیب و شیخ ابو حامد و شیخ ابو اسحق شیرازی و جوینی و امام الحرمین و امام غزالی و غیر ایشان از فارس
پیدا شدند بلکه امام ابو حنیفه دیاران ماوراء النهر و خراسانی او نیز از اهل فارس اند و در میان این بشارت داخل و خبر دادند که
بر راس هر مائه مجددی پیدا خواهد شد و همچنان واقع شد در راس هر مائه مجددی که از سر نو احیاء دین نمود پیدا آمد بر مائه اول عمر بن
عبد العزیز جور ملوک را بر انداخت و رسوم صالحه بنیاد نهاد و بر مائه ثانیه شافعی تأسیس اصول و تفریع فقه کرد و بر مائه ثالثه ابو الحسن
اشعری احکام قواعد اهل سنت نمود و با مبتدعان مناظره ها کرد و بر مائه رابعه حاکم و بیهقی و غیر ایشان احکام علم حدیث نمودند و
ابو حامد و غیر ایشان تفریعات فقهیه آوردند و در مائه خامسه غزالی راهی جدید پیدا کرد و فقه و تصوف و کلام را بر هم آمیخت
و از میان حقایق این فنون نزاع برخاست و در مائه سادسه امام رازی اشاعت علم کلام کرد و امام نووی احکام علم فقه
و همچنان تا حال بر سر هر مائه مجددی پیدا شده آمده است بالجمله تفصیل تفطن فقیه ازین احادیث آن است که از فحوا و ایمای این احادیث
متعلق رضا ببعض وقایع و سخط ببعض دیگر ادراک نماید و این احادیث را بر مجرد قصه خوانی حمل نکند و من تعجب میکنم از کسیکه استدلال
حضرت فاروق از حدیث کیف بک اذا اخرجت من خیبر تعدو بک قلوصک برشد و عیت اجلاء یهود از جزیرهٔ عرب و بر آنکه اقرار یهود در سرزمین
خیبر الی التابید نبود ملاحظه کرده باشد بعد ازان در صحت تمسک باخبارات مستقبله باظهار استحسان و بشاشت و بر شرعیت آن وقایعات
و تقریر آنها توقف نماید فانه اعجب العجاب عند اولی الالباب عن ابن عمر قال قام عمر خطیبا فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان
عامل یهود خیبر علی اموالهم و قال نقرکم ما اقرکم الله و قد رأیت اجلائهم فلما اجمع عمر علی ذلک اتاه احد بنی ابی الحقیق فقال یا امیر المؤمنین

مجددان هر صدی

اتحرجنا وقد اقرنا محمد وعلق على الاموال فقال عمر انشدتك الله انسيت قول رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف بك اذا اخرجت
من خيبر تعدو بك قلوصك ليلة بعد ليلة فقال هذه كانت هزيلة من ابي القاسم فقال كذبت يا عدو الله فاجلاهم عمر واعطاهم قيمة
ما كان لهم من التمر مالا وابلا وعروضا من اقتاب وحبال وغير ذلك رواه البخاري و دلیل ثالث هر که کتاب مسائل الصحابه را مطالعه نموده
باشد و فن معرفة الصحابه را تتبع نموده باشد البته میداند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق هر یکے از اصحاب بخود که نسبت و خاصیت
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند نفس را بالی فرموده است و کلمه که مرآت حال هر او تواند بود بر زبان شریف جاری شده و
این قصص بیرون از شمار است هر گاه برای هر یکے کلمه عنوان ساخته است هر کبار اصحاب خود در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که وزیر و مشیر او بودند و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم متحمل اعباء خلافت شدند چرا نفس را بالی نفرموده باشد و خلافت ایشان
از دو حالت بیرون نیست یا خیر است یا شر اگر خیر است بهترین جمیع خیرات است که من سن سنة حسنة في الاسلام كان له اجرها و
اجر من عمل بها این بزرگواران را مثل اجر جمیع مجاهدین و جمیع آنانکه بسعی ایشان مهتدی شده اند حاصل است و اگر شر است
بدترین شرها است زیرا که دین محمدی را بر هم زدند و امام معصوم را ترسانیدند بهر تقدیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم امور جزئیه
اصحاب خود را که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن متصف شدند بیان میفرماید چرا امر عظیم را که آیا الی الخیر و آیا الی الشر بیان نفرماید
اگر خیر است لطف خدای تعالی در رافت حضرت پیغامبر تقاضا مینماید که بران خیریت مطلع سازند تا مردم آن خیر را خیر دانند و بآن
اهتمام نمایند و اگر شر است لطف الهی در رافت حضرت رسالت پناهی تقاضا میفرماید که بر شریت آن مطلع سازند تا مردم آن شر را
و حجت الله بر ایشان قائم شود و اگر نوع ثانی می بود آن نیز بیان امر خلافت است و نوعی از تعیین خلفا است که فلان فلان بخلافت
حقیق نیستند و حقیق غیر ایشان است بالجمله استقراء سیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تکلم بر احوال صحابه دلالت ظاهر دارد
که خلفا را بیان فرموده است و تعیین خلفا بوجه اتم کرده و این نکته را نیز تفصیلے دهیم باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ترجمان غیب بود و در آنچه از مناقب هر یکے از صحابه بیان فرموده هر کسی را بفضیلتے که در وی بود و عاقبت الامر همان فضیلت بروے
کار آمد اختصاص داد ابی بن کعب را سید القراء گفت و فرمود که خدای تعالے مرا فرموده است که سوره لم یکن را تعلیم تو کنم ابی گفت او سماني
الله قال نعم فذرفت عيناه ابی و سر در تخصیص سوره لم یکن آنست که در ان سوره تلاوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن را تفخیما ل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین امر جلیل الشان بطریق مدح و الزام حجت بر اهل کتاب مذکور فرموده اند رسول من الله يتلو صحفا
مطهرة فيها كتب قيمة والله اعلم هیچ میدانی که نکته در تخصیص ابی چیست آن است که سلسله عظیمه از قراءت مروجه را بواسطه
او بجناب رسالت رسیدن مقدر بود و عبد الله بن مسعود را چرا فرمود که ما امرکم ابن ام عبد فخذوه و ما اقراکم فاقرؤه برای که
سلسله فقه و قراءت هم غیر ازو است بجناب رسالت صلی الله علیه وسلم پیوستن مقدر بود و در حق خالد چرا فرمود سیف من سیوف الله
برای آنکه فتوح بسیار بر دست او بهم آمدنی بود و در حق سعد چرا فرمود عسى ان يبقى حتى ينتفع بك اقوام ويضر بك آخرون برای
فتح عراق و حکومت آن بر دست او شدنی بود و در حق ابو عبیده چرا گفت امین هذه الامة ابو عبیده برای آن گفت که حل و عقد شام بر دست
او افتادنی بود و در حق عمرو بن العاص گفت نعم المال الصالح للرجل الصالح برای آنکه ایالت مصر بطور او بودنی بود و در حق معاویه
گفت ان وليت امرا فاحسن اليهم برای آن گفت که خلافت آخر باو رسیدنی بود و در حق ابن عباس چرا گفت اللهم علمه الكتاب برای

آنکه تفسیر قرآن بر دست او شایع شدنی بود و در حق انس گفت اللهم اکثر مالہ و ولدہ و ہمچنان ظہور نمود کہ فرمودہ بود و در حق ابوذر فرمود شبیہ عیسی فی الزہد زیرا کہ این صفت در وی کامل بود و ابوہریرہ را حیثیات علم در دامان ریخت کہ در تحمل و اکثار روایت حدیث مشاہدہ نمودہ بود و در حق شیخین چرا گفت اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر زیرا کہ خلافت ایشان مقدر بود دلیل ثالث ہر کہ فن مغازی را تتبع نمودہ باشد البتہ میداند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم ہرگاہ برای غزو و از مدینہ شریفہ سفر میفرمودند شخصی را حاکم مدینہ مینمودند امر مسلمین را گاہی مہمل نگذاشتہ اند پس چون کوس رحلت از دنیا نواختند و غیبت کبری پیش آمد آن سیرت مرضیہ خود را چرا مراعات نفرمایند اگر تامل کنی در رفت تامہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم شدند و مہمل گذاشتن امت بغیر نسق محال دانی و اگر اصلاح عالم کہ سبب بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم بود دست پیش نظر داری شنائع گذاشتن بنی آدم بعد سعی بلیغ در تربیت و اصلاح آنہا تہافت و تناقض انگاری و اگر بر سیرت علیہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم در نصب حکام و قضاۃ و تفویض ہر امری بمستحق آن نظر بر گماری بغیر استخلاف پدرود کردن دنیا مستنکر و مستبعد شماری استقرار اکثر افراد و احوال و حکم کردن بموجب آن در افراد و احوال باقیہ یکے از ادلہ خطابیہ است کہ در معرفت احکام بآن اکتفا میتوان کرد و قصص نصب نواب بعد برآمدن در غزوات از ان واضح تر است کہ بنقل شمہ ازان احتیاج افتد دلیل رابع اگر شریعتی را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم برای دفع مفاسد عالم و اصلاح جہانیان بآوردہ بچشم عبرت تتبع کنی شک نداری در آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم آن مقربات کہ افراد بنی آدم را از حضیض بہیمیت باوج ملکیت رساند بیان فرمودہ بعد ازان ہر چہ حاجت بآن ماست است از آداب معیشت و مکاسب و معاملات و تدبیر منازل و سیاست مدن ہمہ را مشروح ساختہ و ہر نا بایستی کہ در آنجا بود ازان منع و زجر نمودہ و ازان ہمہ گذشتہ تحسینیات و سد ذرائع مفاسد و دواعی اثم را بوجہ اتم مبین گردانیدہ و ہر چیزی بیان کردہ ارکان و شروط و آداب مفصل ساختہ مثل این حکیم دانا و مشفق مہربان عقل تجویز میکند کہ امت خود را در عین مہلکہ سپارد و تدبیر خلاص ایشان نفرماید در غزوہ تبوک متوجہ شام شود و آثار قوت غضبیہ ہر قیصر میان کند و ایشان را تخویف نماید و نامہ بکسری نویسد کہ آتش غیرت بسبب آن بدماغ او رسد و وی از کمال رعونت خود قاصدی پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم فرستد و قصد اہانت کند و متنبیان مانند مسیلمہ کذاب و اسود عنسی از زمین عرب برخاستہ باشند و مردم ضعیف الاسلام درپی ترویج کفر افتادہ باشند و سور قرآن مانند عصافیر در دست مردم پراگندہ باشد بحکمت این حکیم دانا و رافت این مشفق مہربان مناسبت دارد کہ تدبیر اصلاح عالم ناکردہ و امت خود را از زیر نسق خلیفہ نسپردہ از عالم بگذرد سوال اگر گوئی ہمہ احکام در شرع مبین شدہ است بلکہ بسیاری از احکام بقیاس مجتہدین حوالہ گذاشتہ اند نصب خلیفہ ہم از احکام غیر مبینہ باش گو جواب گوئیم چیزیکہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم واقع بود و خبر آن بآن حضرت رسیدہ لابد صلاح آن آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم فرمودہ است اگر خیر است تقریر نمودہ و اگر شر است منع فرمودہ و الا تقریر بر معصیت لازم آید و آن محال است و مصادم عصمت و چیزیکہ قریب الوجود و قریب الحصول بود آنرا بیان فرمودہ آری آنچہ بعید الوقوع است اشارت بشبہات بآن نکرد و آن عین رحمت است احکامی کہ بقیاس مجتہدین حوالہ کردہ اند آن وقائع بعید الوقوع است نہ قریب الوقوع و واقعہ کہ تقریر آن کردیم قریب الوقوع است بیش پا افتادہ کہ ہر عاقلی وقوع آنرا غدا او بعد غد میداند نشان بین القبیلتین باز بر قیاس مجتہدین آنرا حوالہ کرد کہ عقل تحقیق آن مستقل باشد نہ آنچہ تعبدی محض باشد و تعیین

له
ترجی ابوذر
دادن ۳

خلیفه که در زمان آینده تغیر و تبدیل نکند و سعی او مفید مطالب مقصوده باشد امری موکول بترجمان لسانِ غیب که عقل را مدخل در آن
نبود و دلیل خامس غلبه بر جمیع ادیان در رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم منطوی بود کما قال عز من قائل هُوَ الَّذِيٓ أَرْسَلَ
رَسُولَهُۥ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُۥ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۝ وکما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه
انه بشر بفتح فارس والروم فی اول بعثته بمکة ثم فی اول قدومه بالمدینة و عند وفاته واگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقریب عبادی آن
در بیعهٔ محتومه نکنند ادای واجب نکرده باشند حاشا ه من ذلک زیراکه فتوح فارس و روم از آن قبیل نیست که بدون نصب خلیفه
راشد میسر شود و مطلق ایجاب خلیفه ای خلیفة کان کفایت نمیکند زیراکه برای امر قوت هر نفسی مساعد نیست مستحق این امر شخص معین
است و تفویض اختیار برای کسی زدن که برای آن موفق باشد و آن امر بر وی میسر گردد از علوم امتیان بیرون است و مقدمهٔ
الواجب واجبة و فتنهٔ ردت معلوم آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که پیدا شد فی نزول يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ و اوایل
این فتنه در زمان شریف ظهور کرد که مسیلمهٔ کذاب و اسود عنسی سر برداشتند و بالقطع معلوم بود که آن متنبیان و مرتدان اگر دست
یابند ملت اسلام را برهم زنند و مسلمانان را مستاصل سازند و دفع این فتنه سوای نصب خلیفه راشد ممکن نیست و نه هر خلیفه که باشد
بلکه شخصی عزیز القدری که تدبیر غیب برای این امر عظیم معین فرماید و دفع ضرر واجب است و حقیقت حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ
رَّحِيمٌ بغیر تقریب بحزم و تبعید از شر متحقق نمیشود قال الله تعالی إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اگر درین آیه
فهم خود را کار فرما شوی بدانی که مقاتله با کفار ابتداءً و دفعاً بغیر نصب خلیفه امکان نیست و هر خلیفه بآن قایم نمیتواند شد بل واحد
بعد واحد و تمیز این واحد از سقول ماته خارج است پیغامبری باید که از تلقی غیب تعیین آن فرماید و فتنهٔ اختلاف ظاهر بینان
در تعیین خلافت فرو نشاند و التمس تعب قدح کنندگان ببعض مناقب سر فیه و مثالب رسمیه آب زلال معارف حقه اطفا نماید و اگر تاریخ
ملوک اجوائی البته بدانی که در مثل این حالات مضطر شده اند بنصب پادشاهی عزیز الوجود و در تعیین آن پادشاه گاهی بدلیل
نجوم متمسک میشدند و گاهی برؤیا و استخاره و گاهی بفراست حکیمی که بر کهانت او اعتماد داشته باشند و جزئیات این فصل از حد شمار
بیرون است و اگر یاد داری گر قصهٔ رای زدن ابطال سیستان بعد قتل نوذر و گشتن او ست نزیبد بهر پهلوی تاج و تخت + بباید یکی
شاه فرخنده بخت + که باشد بر و فرهٔ ایزدی + بتابد ز گفتار او بخردی + و در آخر کار برزو و طهماسپ اتفاق نمودن و قصهٔ
نصب سلطنت کاوس در وقت پیری او و خواب دیدن گودرز که اصلاح سلسلت فارس بخلافت کیخسرو خواهد بود و گیو را فرستادن
برای آوردن کیخسرو از اقصی توران این نیز کفایت میکند و آنجا دقیقه ایست که اگر فهم کنی اکثر معضلات آسان شود و سنة الله جاری
است بر آنکه چون اکثر خلق بشیدتی در مانند مدبر السموات والارض الهامی یا تقریبی میفرستد تا اصلاح عالم آن تدبیر و رفع شدت
صورت گیرد بعث رسل و نصب مجدد دین بر سر هر مأة و چیزهای بسیار متفرع بر همین اصل است سرّی که بعثت آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم در وقت غلبهٔ کفر در آفاق تقاضا کرده است کما جاء فی الحدیث القدسی ان الله مقت عربهم وعجمهم الا بقایا من اهل الکتاب
وانی اردت ان ابتلیک بهم وابتلیهم بک الحدیث همان سر چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم ادنی بعالم اعلی انتقال فرمود
و هنوز ظهور دین حق چنانکه میبایست نشده و اسباب اختلال دین حق بهم رسیده بار دیگر بر قع از روی خود کشاد و تعیین خلیفه
ثم خلیفه نمود تا آنکه مراد حق تمام شد و موعود او منجز گشت و چنانکه معرفت شخصی که متحمل اعباء نبوت میشود از علوم بشر خارج است

و فتنه

حدیث قدسی

ولہذا جاہلان گفتند لَوْلَا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْاٰنُ عَلٰى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيْمٍ ہمچنان معرفتِ شخصی کہ اعباءِ خلافت حمل نماید وآن مرادِ حق را
بکمال رساند مقدور بشر نیست اینہمہ تدبیرِ غیب است کہ از پس پردہ کارہا میکند ولابد است کہ پیغامبر آن شخص معین ارشاد فرماید
واگر فرض کنیم کہ بعض انواع تعیین بگذارد در آن نخواہد بود الا از جہت اعتماد بر تکفل الہی کہ یَاْبَى اللّٰهُ وَالْمُؤْمِنُوْنَ اِلَّا اَبَا بَكْرٍ ظاہر بنیان
معنی خلافت را تصدر شخصے برابنا نوع خود بفرمان روائی فہم میکنند واز ینمعنے میکاہند وبرین تصدر حسد می ورزند ویَاْبَى اللّٰهُ
اِلَّا اَنْ يُّتِمَّ نُوْرَهٗ وحقیقت شناسان تدبیرِ غیب برای صلاحِ عالم وانجازِ موعود می بینند واین استخلاف را یکی از نعمِ عظیمہ
می شمارند ؎ حکمت محض است اگر لطفِ جہان آفرین ✤ خاص کند بندۂ مصلحتِ عام را ✤ مقدمہ ثانیہ آنکہ اگر آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم تنصیص بخلیفہ فرمودہ است آن خلیفہ صدیق اکبر است لاغیر ثم عمر بعدہ ثم عثمان بعد عمر دلیلش آنکہ بتواتر معلوم شد کہ صدیق
وفاروق وذوالنورین بادشاہانِ زمین بودند وفرمان روائی میکردند ومردمان ہمہ با ایشان معاملۂ رعیت با خلیفہ بجا آوردند
وبلفظِ یا خلیفۃَ رسولِ اللہ ویا امیرَ المؤمنین ندا میکردند این قدر را خود موافق ومخالف ہمہ میدانند پس بحکم خلافت کہ فرمانروائی است
ایشان را ثابت شد نہ غیر ایشان را پس از غیر این مسمّٰین اسمِ خلافت منتفی شد گفتگوی سنی وشیعے دران است کہ ایشان درین فرمانروائی
مطیع بودند یا عاصی شارع بخلافتِ ایشان نص کردہ بود یا بخلافتِ دیگری یا بر خلافت ہیچ کس نص نفرمود پس میگوئیم اگر نص شارع
برہمین عزیزان بود وایشان موافق آن نص خلیفہ شدند فبہا واگر نص برای دیگری بود وایشان بسینہ زوری خلیفہ شدند عاصی
گشتند در تصدی خلافت قباحتہای بسیار لازم می آید . تدلیس در کلام رب العزت جل وعلا وکلام افضل انبیا علیہ افضل الصلوات
پنہان کردن عیب ۱۲
والتسلیمات وکذبِ متواترات مرویہ از صادقِ مصدوق واجماعِ امتِ مرحومہ بر ضلالت وارتفاعِ امن از احکامِ شرع وعدمِ قیامِ حجت
تکلیف بجیزی از احکام بر ہیچ یک از امت ومخالفت حکم عقلِ صراح وتناقض در مقصود شارع اما تدلیس در کلام رب العزت بر تقدیری کہ
ایشان عاصی باشند در خلافت ازان جہت لازم می آید کہ در قرآن عظیم بشارت بہشت ومدح وثنا واخبار برضای اہل بیعت شجرہ وسابقین
اولین از مہاجرین وانصار آمدہ است لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ يُبَايِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ
عَلَيْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيْبًا ۙ وَّمَغَانِمَ كَثِيْرَةً يَّاْخُذُوْنَهَا ۗ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا حَكِيْمًا ۝ وشیخین ازان جملہ اند پس اگر ایشان غاصب و
جابر بودند تدلیس عظیم باشد وخدای تعالی از تدلیس منزہ است وغیر شیخین از دو حالت بیرون نیستند یا اتباع نمودند یا سکوت ورزیدند
اگر اتباع کردند ہمہ ظالم وفاسق باشند زیرا کہ اتباع ظالم ظلم است قال اللہ تعالی اُحْشُرُوا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا وَاَزْوَاجَهُمْ واگر سکوت کردند سکوت
بنا بر خوف بود یا بغیر خوف اگر بغیر خوف بود ہمہ عاصی شدند واگر خوف بود آن خوف در جمیع مہاجرین وانصار واہل بیعت رضوان
یا اکثر ایشان بود یا قلیلے را از ایشان اگر جمیع را بود یا اکثر را این مقدمہ باطل است بالبداہت زیرا کہ چون مہاجرین یا اکثر ایشان
بر صرف خلافت از شیخین کمر می بستند استخلافِ ایشان صورت نمی بست وشیخین را بجز مہاجرین وانصار ناصری نبود واگر اقل را خوف
لاحق شدہ بود اکثر عاصی شدند بمخافت آن اقل پس این بشارات بصیغہ جمع بمنزلِ صرف باشد واز آن جہت کہ اگر صدیق در خلافتِ خود
جابر وغاصبے بود در حق او آیاتِ دالہ بر کمال مدح وثنا ومبشرہ بدخول جنت نازل نمیشد لیکن آیات بسیار بااین صفت نازل شدہ
پس خلافتا وحق است اما ملازمت پس ازان جہت کہ مدح وثنای شخصے کہ مبدأ فسادِ عام شود تدلیس است وخدای تعالی از تدلیس منزہ است و
بشارتِ کسیکہ مرتکب کبیرہ باشد بغیر توبہ بمیرد نزدیک اشاعرہ قلیل الوقوع است ونزدیک معتزلہ ممتنع الوقوع وبہر تقدیر در تنویہ امر وی بخیر

مقدمۂ دوم از دلائل عقلی

تام بلند کردن ۱۲

بیان جلیة الحال تلبیس عظیم است و اگر شارح قصه از قصص بنی اسرائیل ذکر فرماید و انکار بران نکند دلیل باشد بر جواز آن کار از
جهت آنکه تقریر او تدلیس است نکیف تمادم و بشارت بهشت شخصی را که در آخر عمر چنین کار را می شنید از وی بظهور آید سیما که بر
بهتان عظیم او ابطلان لازم پس ازانجهت که جمعی غفیر از مفسرین در آیات بسیار ذکر کرده اند که در حق صدیق نازل شده و اندرین
روایات طرق بسیار دارد بحیثیتی که نزدیک اجماع یقین بامر مشترک حاصل شود و چون در حق صدیق وارد شده نزول صدیق آن
قطعی باشد و در بعض آیات بجز روایات سلف قرائن بسیار یافته میشود که سبب نزول آن حضرت صدیق بوده است اول الا تنصروه فقد
نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و صاحب
غار باتفاق واتفاق مخالف غیر صدیق نبود دوم ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة ان یؤتوا اولی القربی والمساکین والمهاجرین
فی سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم اشارت بصدیق باتفاق سوم
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل قال الواحدی قال الکلبی فی روایة محمد بن الفضل نزلت فی ابی بکر تدل علی
هذا انه کان اول من انفق المال علی رسول الله صلی الله علیه وسلم واول من قاتل علی الاسلام وقال ابن مسعود اول من اظهر اسلامه
بسیفه النبی صلی الله علیه وسلم وابو بکر وقد شهد له النبی صلی الله علیه وسلم بانفاق ماله قبل الفتح فی احادیث کثیرة چهارم فان الله
هو مولیه وجبریل وصالح المؤمنین قال الواحدی قال عطاء عن ابن عباس یرید ابا بکر وعمر والیا للنبی صلی الله علیه وسلم
من عاداه وتنصرانه وعن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله وصالح المؤمنین قال صالح المؤمنین ابو بکر وعمر پنجم ووصینا
الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده
وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضیه واصلح
لی فی ذریتی انی تبت الیک وانی من المسلمین قال الواحدی قال مقاتل وعطاء والکلبی عن ابن عباس هذه الآیة نازلة فی
الصدیق رضی الله تعالی عنه وکان حمله وفصاله هذا القدر ویدل علی صحة هذا قوله حتی اذا بلغ اشده الی آخر الآیة وقد علمنا ان کثیرا من
الناس من بلغ هذا المبلغ لم یکن منه هذا القول وهو ما ذکر الله عنه قال رب اوزعنی الآیة فدل انه فی انسان بعینه وهو ابو بکر
رضی الله تعالی عنه ومعنی قوله بلغ اشده قال عطاء ثمانی عشرة سنة وذلک انه صحب النبی صلی الله علیه وسلم وهو ابن ثمانی عشرة سنة
والنبی صلی الله علیه وسلم عشرین سنة فی تجارته الی الشام فکان لا یفارقه فی اسفاره وحضوره فلما بلغ اربعین سنة ونبی رسول الله
صلی الله علیه وسلم دعا ربه فقال رب اوزعنی الهمنی ان اشکر نعمتک علی بالهدایة والایمان حتی لم اشرک بک وعلی والدی ابی قحافة عثمان
بن عمرو وام الخیر بنت صخر بن عمرو قال علی بن ابی طالب فی هذه الآیة فی ابی بکر اسلم ابواه جمیعا ولم یجتمع لاحد من الصحابة المهاجرین ابواه
غیره اوصاه الله بهما ولزم ذلک من بعده وان اعمل صالحا ترضاه قال ابن عباس اجابه الله تعالی فاعتق تسعة من المؤمنین یعذبون
فی الله ولم یرد شیئا من الخیر الا اعانه الله سبحانه واستجاب له فی ذریته اذ قال واصلح لی فی ذریتی ولم یبق له ولد ولا والد ولا والدة
الا امنوا بالله وحده ششم والذی جاء بالصدق وصدق به محمد صلی الله علیه وسلم وصدق به ابو بکر واصحابه وهم المؤمنون الذین صدقوا محمدا صلی
الله علیه وسلم بما جاء به من الاسلام اولئک هم المتقون هفتم الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فی الکشاف قیل نزلت فی
ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه حین تصدق باربعین الف دینار عشرة باللیل وعشرة بالنهار وعشرة فی السر وعشرة فی العلانیة

دنند اینجا پیغمبر باید و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی مفسران متفق اند برآنکه مراد ازین اتقی صدیق اکبر است چون اربعین الف درراه اسلام صرف نمود و آیت مکیه است باتفاق مفسرین و در مکه غیر صدیق کسے را انفاق باین اسلوب نکرده است و وجوه بسیار دلالة میکنند برآنکه حضرت مرتضی مورد آیت نبود زیراکه مرتضے صغیر بود در کفالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مال نداشت تا انفاق کند وآنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مرتضے منت تربیت داشت بخلاف صدیق اکبر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی نعمت تعلیم اسلام داشت لا غیر وآن نعمت را جزای نیست کما قال الانبیاء علیهم وما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی الله و چون مراد ازان صدیق باشد معلوم شد که عاقبت او محمود است لقوله تعالی ولسوف یرضی و اتقے و مرضے من عند الله فی الحال والاستقبال اکرم است و اکرم بهترین امت است و بهترین امت احق بالخلافت است واگر کسی گوید که مراد اینجا جنس اتقے است گوئیم دخول مورد نص در عموم آیت قطعی است بر تقدیر تنزل میگوئیم که صدیق را خلافت باعتبار ظاهر حاصل بود بالاتفاق بحث دران است که این خلافت حقه بود یا نه و بشهادت قصه‌های بسیار صدیق متصف باین صفات بود و پس بشارت بروی صادق باشد و باید که آخر کار وی محمود بود و آخر کار خلیفه بود غاصب وجائر نباشد در خلافت و آز ازان جهت که در آیت استخلاف یعنی آیه وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات و آیه الذین ان مکناهم فی الارض بهر دو دریکواقعه فرود آمده اند مطلق یکے را دیگر تقیید مینماید و آنچه از هر دو حاصل شد استخلاف مهاجرین اولین است و مرح خلافت ایشان و بیان آنکه اگر تمکین فے الارض نصیب ایشان گردد لابد جزء دیگر که آن خلافت راشده شود و بآن منضم خواهد بود و تقریر این مباحث گذشت وآز آنجهت که خدای تعالی میفرماید قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما قال الواحدی اکثر المفسرین علی ان هولاء بنو حنیفة اتباع مسیلمة قال رافع بن خدیج کنا نقرأ هذه الآیة ولا نعلم من هم حتی دعا ابو بکر رضی الله تعالی عنه الی قتال بنی حنیفة فعلمنا انهم هم قال ابن جریج سیدعوکم عمر الی قتال فارس تقاتلونهم او یسلمون او یکون منهم الاسلام فان تطیعوا ابا بکر وعمر یؤتکم الله اجرا حسنا یعنی الجنة وان تتولوا تعرضوا عن طاعتهما کما تولیتم اعرضتم عن طاعة محمد صلی الله علیه وسلم فی المسیر الی حدیبیة یعذبکم فی الآخرة عذابا الیما والآیة تدل علی خلافة الشیخین فان الله تعالی وعد علی طاعتهما الجنة و علی مخالفتهما العذاب الالیم انتهی وعده فرموده که در زمان مستقبل البته داعیے خواهد بود و اعراب بسوی جهاد کفار دعوت این داعی سبب وجوب قبول دعوت خواهد بود پس اگر قبول کنند ثواب یابند واگر قبول نکنند معاقب شوند و این لازم بین استخلاف حق است و دعوت بجهاد اشهر و اعظم صفات خلیفه است و خالی نیست ازانکه این داعی یا آنحضرت است صلی الله علیه وسلم یا خلفای ثلثه یا مرتضے یا بنے امیه یا بنی عباس و آنحضرت صلی الله علیه وسلم البته داعے نبود زیراکه خدای تعالی میفرماید لن تخرجوا معی ابدا و لن تقاتلوا معی عدوا و این آیه در قصه حدیبیه نازل شده است و غزوات آنحضرت بعد حدیبیه محصور و معلوم است بعد ازان بغزوه خیبر برآمدند و کسی از اعراب را دعوت نمودند و بغزوه فتح مکه و حنین این قتال بقوم اولی بأس نبود زیراکه این کلمه دلالت میکند بر مغایرت این قوم با قوم اول که قریش و حوالی ایشان باشند و ظاهر از اولی بأس شدید آنست که نسبت قریش شدت بأس داشته باشند و اینمعنی در غیر روم و عجم یافته نشد و نه مرتضی زیراکه مقاتلات وی رضی الله عنه برای طلب خلافت بود و نه بجهت اسلام و تقاتلونهم او یسلمون دلالت میکند برآنکه آن دعوت کفار است بجهت اسلام و نه بنو امیه و بنو عباس دعوت کردند اعراب حجاز را بقتال کفار کما هو معلوم من التاریخ قطعا و دعوت صدیق اکبر بسوی قتال اهل شام و عراق بود و دعوت فاروق نیز بقتال عراق و شام و مصر بود و دعوت ذی النورین

بقتال اهل خراسان و آذربیجان و مغرب و اقصی کما هو مبسوط فی التواریخ پس دعوت ایشان واجب الامتثال بود و این صفت خلیفه حق است و چون حقیت ایشان در دعوت بجهاد روم و عجم ظاهر شد جمیع احکام ایشان واجب الامتثال گشت زیرا که متکلمان کلمه اسلام مجمع اند بر دو قول جمعی اثبات وجوب انقیاد ایشان کرده اند در جمیع احکام و جماعه نفی وجوب انقیاد ایشان میکنند در جمیع احکام فلما بطل الثانی تعین الاول و از آنجهت که خدای تعالی میفرماید یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَنْ یَّرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِیْنِهٖ فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ یُّحِبُّهُمْ وَیُحِبُّوْنَهٗۤ اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکٰفِرِیْنَ یُجَاهِدُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَلَا یَخَافُوْنَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ ۝ و این آیه دلالت میکند بر آنکه جماعه مومنین کاملین بر مرتدین جهاد خواهند کرد و اهل مرتدین و جمعی در زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شد زیرا که اسود عنسی خروج کرده بود و آنجناب بسوی وی لشکری روان نکرده و نه در ایام حضرت مرتضی زیرا که قتال ایشان با بغاة یا خوارج اتفاق افتاد نه مرتدین و خلفای بنی عباس و بنی امیه نیز با هیچ یکی از مرتدین بطریق لشکرکشی قتال نکردند و مفهوم از فحوای آیه جمع رجال و نصب قتال است پس متعین شد که آن موصوفین صدیق و فاروق و جیوش ایشان بودند و در عرف عام قتال منسوب میشود بخلیفه هر چند وی خود حاضر وقعه نباشد و اگر صدیق و فاروق خلیفه نباشند جمعی که بامر ایشان جهاد کردند و بیعت نمودند و باستخلاف ایشان راضی شدند محبین و محبوبین بودند باز این آیه دلالت میکند بر آنکه این جماعه محبین و محبوبین اند و بر مومنین رحما اند و بر کافرین اشداء و مجاهد باشند و از کسی نترسند و این همه اوصاف کمال است باز فرمود ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ و این دلالت میکند بر کمال فضل و تناهی در ثنا پس ثابت شد که شیخین در ایام خلافت خود با جماعه که اتباع ایشان بودند موصوف بودند بصفات کامله که در شریعت بهتر از آن وصفی نیست و ممدوح و مشمول فضل الهی بودند و جمعی لازم آنخلافت حق بود و دال بر فضیلت ایشان است و الا لزم تکذیب کلام فضل انبیا علیه الصلوة والسلام بر تقدیر که خلافت شیخین بل مشایخ ثلثه جور باشد از آنجهت است که بشارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهشت برای این بزرگواران در احادیث بیشمار که روایت کرده شد از جماعه عظیمه فی کل طبقه و همه آن احادیث علی کثرة طرقها و تشعب اسانیدها دلالت میکند بر یک معنی که مبشارت است بهشت پس این معنی بالقطع ثابت شد و اگر ایشان فاسق و جائر باشند لایق بشارت نباشند و بشارت تلبیس بود و بشارت ایشان مبین میشود در دو فصل که تقریر آن سابقا گذشت و اما از آنجهت متواترات مرویه از صادق مصدق از آنجهت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث بسیار خلافت این بزرگواران اثبات فرموده لفظا تارة و اشارة اخری مجملا تارة و مفصلا اخری پس این احادیث اگرچه هر یکی خبر واحد است اما چون آن همه را ملاحظه کنیم غیر محصور باشد متفق در یک معنی و آن صحت خلافت ایشان است در وقت خلافت خویش بیان این مجمل آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم رؤیا قلیب ذکر نمود بعد از آن فرمود لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر مراد آن است که باللذین یقومان من بعدی فی مقامی زیرا که صله مخصص و معین موصول باشد و وجود ایشان بغیر قیام بمقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصص و معین این هر دو نمیتواند شد و صله باید که مخاطبین موصول را بآن شناخته باشند پس قصه شد که ذکر رؤیا قلیب است که آن مخاطبان شنیده بودند و مراد از اقتدا اقتدا در امور خلافت است زیرا که تعلیق اقتدا بلفظ که مشعر بخلافت باشد ایما است با آنکه اقتدا رعیت بخلیفه مراد داشته اند در همین حدیث تعلیم قرآن و غیر آن بدیگران حواله کرده شد پس مراد از اقتدا غیر فتوی و تعلیم است و آن نیست الا استخلاف پس حدیث دال است بر ایجاب انقیاد قوم ایشان را من جهة الخلافة و همین است معنی تشریع استخلاف

و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خطبۂ تودیع کہ امت را بآن تودیع کردند فرمودند علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین من بعدی
عضوا علیہا بالنواجذ بعد از آنکہ رؤیا رچند مذکور کردند کہ دال باشد بر آنکہ ولاۃ امر بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خلفای ثلثہ
خواہند بود پس گویا فرمودند علیکم بسنتی وسنۃ ابی بکر و عمر و عثمان پس انیقول بجاب انقیاد قوم است در آنچہ بخلافت متعلق باشد
بایشان وہو المطلوب و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در احادیث مستفیضہ خبر دادند کہ بعد وفات وی صلی اللہ علیہ وسلم خلافت نبوت و
خلافت رحمت خواہد بود و بعد از ان ملک عضوض و اینچہ متصل وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واقع شد خلافت خلفای اربعہ بود پس
خلافت ایشان خلافت نبوت و رحمت باشد و اگر سیر این خلفا مشابہ سیر انبیا نمی بود یا ایشان بغصب خلافت را گرفتہ بودند خلافت نبوت
و رحمت نمے بود و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در احادیث مستفیضہ اعلام فرمودند بآنکہ خلافت تا سی سال است و سفینہ
تفسیر کرد آنرا بخلافت خلفای اربعہ و عقل نیز بران دلالت میکند زیرا کہ مطلق ریاست موقت بسی سال نیست پس این خلفا متصف بخلافت
بودند کہ غیر ملک عضوض باشد پس این خلافت ممدوح بود و خلافتی کہ بغصب و جور باشد ممدوح نمیشود و در احادیث مستفیضہ وارد
شدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رؤیا قلیب دیدند و جماعہ از صحابہ نیز بانواع مختلفہ رؤیاہا دیدند از انجملہ حدیث سبب واصل از آسمان
تا زمین و حدیث تنوط بعض ایشان ببعض و حدیث آشامیدن آب بترتیب و تشویش یافتن عثمان و باز جمع شدن اسباب برای او
و حدیث وزن بترتیب الی غیر ذلک و این ہمہ معبر است بخلافت و این تفسیر در بعض بتصریح وارد شدہ و در بعض باشارت و در بعض
ازان سکوت کردند از اظہار سخط بلکہ بآن مبتہج شدند پس ازینجا دانستیم کہ خلافت ایشان ظلم و جور نبود و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
در مرض آخر صدیق را امام نماز ساختند و بامامت دیگری راضی نشدند و این دلالت میکند بر استخلاف صدیق عقلاً و نقلاً اما عقلاً
ازانجہت کہ عادت جاری است بآنکہ بر تخت نشاندن نزدیک موت دلالت بر استخلاف میکند و عقد لوا دلالت بر تامیر مینماید و دوات
و قلم دادن دلیل منصب وزارت است و این اشارات حکم عبارات دارند مثل اشارہ بدست و سر بجای لا و نعم و امامت در نماز منصب
آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم و بہترین امور دین و دنیا پس تسلیم آن بصدیق دلیل باشد بر اقامت او مقام خلافت را و اما نقلاً پس ازان
جہت کہ جمعی در وقت عقد خلافت بآن تمسک کردند مثل فاروق و مرتضی و ابو عبیدہ و ابن مسعود و از سائر حاضرین ردی و انکاری
برین استدلال ظاہر نشد پس گویا ہمہ استصواب آن استدلال نمودند و اگر امروز در دلالت این فعل خفائی خیال کردہ شود در عصر صحابہ رض
خفائی نبود و مثل این اشارات مختلف میشود دلالت او باختلاف عادات و عصور و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سائلہ را فرمودند ان
لم تجدینی فأتی ابا بکر و این نیز صریح است در آنکہ خلافت بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بصدیق راجع شود زیرا کہ تصرف در بیت المال
و ادای وعدہای پیغامبر یکے از خواص خلیفہ است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند لا یبقین فی المسجد خوخۃ الا خوخۃ ابی بکر و این حدیث
دلالت میکند بر خلافت صدیق و علما درین دلالت دو وجہ نقل میکنند قیل لان الخلیفۃ یحتاج الی الاکثار من دخول المسجد لشدۃ
احتیاجہ الی ملازمۃ المسجد کی یصلی بہم و یامرہم و ینہاہم و یقضی لہم و کان الناس فی الزمن الاول لا یقضون الا فی المسجد و قیل لانہ اشارۃ
الی سد رغبات الناس فی الخلافۃ و حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا ذکر کردہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قریب مرض موت
فرمودند لقد ہممت ان ادعو اباک و اخاک الحدیث و این حدیث صریح است در آنکہ مقصود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم استخلاف صدیق بود
و مکروہ میداشتند کہ غیر صدیق بآن رغبت کند لیکن ترک کردند کتابت خلافت بنام او و اخذ بیعت برای او بنا بر توکل بر وعدۂ الہی و آنحضرت

خوخہ باب صغیر کان فی جدار الکبیر یکون بین بیتین ینصب علیہا باب ۱۲

صلی الله علیه وسلم در جواب بنی مصطلق فرمودند که صدقات را بعد من بابی بکر دهند و بعد از وی بعمر و بعد از وی بعثمان و بعد از
عثمان ساکت شدند و اند صدقات یکی از خواص خلافت است و امر بایتار صدقات امر است بانقیاد ایشان در امور خلافت و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خطبه خواندند و بعد ازان امر فرمودند صدیق و فاروق را بخواندن خطبه بترتیب انجمعین دلالت صریحه بر خلافت ایشان
بترتیب زیرا که خطبه یکی از لوازم خلافت است تنها و در احجار مسجد بترتیب و فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم الخلفاء دلالت
میکند برآنکه خلافت ایشان منعقد است و مسلمین مامور اند بانقیاد ایشان از جهت خلافت و عجب است از کسیکه بقوله تعالی الفقراء
الذین احصروا فی سبیل الله استدلال میکند بانتقال املاک ایشان بکفار و بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم الخلفاء
استدلال نکند بر ایجاب انقیاد ایشان در امور خلافت و گویا مسجد از شعایر اسلام است و صورت دین است و اساس نهادن
آن کنایه است از قیام بامر دین و این صورت را خدای تعالی ظاهر فرمود تا پیغامبر بر حقیقت امر مطلع شود چنانکه از نشستن ناقه مطلع
شدند بر آنکه صلح باید کرد والله اعلم در رکن خامس در قسم دوم او در شواهد النبوة مذکور است قصه شخصی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند
شتر بار خرما باو داد و فرمود بعد از من ابو بکر و بعد از ابو بکر عمر و بعد از عمر عثمان ترا خواهند داد و قصه اعرابی که چند شتر بدست آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بفروخت و آنحضرت بوی فرمود که اگر مرا حادثه افتد ابو بکر ثمن آن دهد و اگر ابو بکر را حادثه افتد عمر بدهد و در روز حنین جبیر
پرسید که گرامی ترین اصحاب تو کیست که قائم مقام تو باشد فرمود ابو بکر قائم مقام من باشد و عمر دست من است بر راستی سخن میگوید و عثمان
از من است و علی برادر من است در شواهد النبوة در کرامات حضرت عثمان مذکور است ابو ذر گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند سنگریزه در
دست خود گرفتند آن سنگریزه ها تسبیح گفتند بعد ازان در دست ابو بکر نهادند تسبیح گفتند بعد ازان در دست عمر نهادند تسبیح گفتند بعد ازان
در دست عثمان نهادند تسبیح کردند و همدرین محل مذکور است که شهیدی از شهدای یمامه بعد مردن تکلم کرد و گفت محمد رسول الله ابو بکر
الصدیق عمر الشهید عثمان ذو النورین شیخین را نزدیک خدای تعالی منزلت عظیمه بود زیاده از منزلت سائر صحابه پس احق بالخلافه باشند
اما مقدمه اولی پس باحادیث مستفیضه حدیث مرتضی و انس و غیرهما هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین الا النبیین والمرسلین
و حدیث تجلی خاص بجهت ابو بکر و مصافحه و معانقه با فاروق و حدیث منزلة شیخین فوق اهل درجات علی باشد و اما مقدمه ثانیه پس
ازینجهت که از ضروریات دین است که مقصود از عبادات و طاعات و اشغال صوفیه و غیر آن نیست الا حصول منزلت نزدیک خدای تعالی و
انبیا فاضل نشدند بر غیر خود و اولیا بهتر نشدند از غیر خود الا از جهت منزلت عند الله شیخین احب بودند از سائر صحابه نزدیک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس احق بالخلافه باشند اما مقدمه اولی پس بحدیث مستفیض از عایشه قیل لها ای اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم کان احب
الیه قالت ابو بکر ثم عمر و از عمرو بن العاص قال عایشة و من الرجال ابوها ثم عمر و از انس مثله و مراد از حب ایجاب مقاربت بجهت
در منزلت بدلیل قول عایشه لو کان مستخلفا لاستخلف ابا بکر ثم عمر مقدمه ثانیه از انجهت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نطق بهوا نمیکند حب شان
خصوصا از جهت کمال بود نیست پس احبیت دلالت میکند بر فضیلت شیخین وزیران آن حضرت بودند و ایشان را بالسمع و البصر خود تشبیه داد
و معلوم است که احذق بامر ملت کسی است که در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم پست و بلند بسیار شناخته باشد و آنکه عزیزترین مردم باشد
احق است بالخلافه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با شیخین معامله که امیر با منتظر للامارة میکند میفرمود و معاملات اشارت است باستخلاف ایشان از انجمله
است مشاورت با ایشان در تبلیغ رسالت و تقدیم ایشان در جمیع امور و تبسم با ایشان و امر کردن بامامت در قضیه بنی عمرو بن عوف مانند

آن صدیق و فاروق صلاحیت خلافت داشتند و خلافت ایشان حق بود بحدیث حذیفه ان تستخلفوا ابا بکر الخ آنحضرت صلی الله علیه
وسلم گواهی دادند صدیق را بآنکه اول کسی ست که در جنت داخل شود و بآنکه صاحب آنحضرت باشد بر حوض و نداکرده شود او را
از جمیع دروازه های بهشت و بآنکه وی جد کننده تر است در انواع بر و جبرئیل با میکائیل در غزوهٔ بدر با او بود و کسی که متصف باین
صفات باشد اقربست بآنحضرت در منزلت و هر که اقرب باشد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم احق بالخلافه است آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خبر دادند که فاروق استعداد نبوت دارد در قوت علمیه و عملیه اما عملیه جائی که گفتند شیطان از وی میگریزد و در رؤیا قمیص دامن آن
و این تلو عصمت ست و نائب اوست و اما علمیه جائی که گفتند الحق ینطق علی لسان عمر و گفتند وی محدث امت ست و در رؤیا لبن موافقت
رای او با وحی و این خصلت تلو وحی و نائب اوست پس وقتی که نبوت منقطع شد احق بالخلافه شخصی ست که استعداد او شبیه باستعداد
انبیا ست آنحضرت فرموده ست صلی الله علیه وسلم ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر پس لابد ست که خیریت او بر همه در وقتی از
اوقات عمر او باشد و در آخر عمر خلیفه بود پس خلافت او حق باشد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کردند در حق فاروق عش حمیدا ومت
شهیدا پس اگر غصب و جور کرده باشد عیش حمید کجا میسر شود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث مستفیضه تصریح فرموده است
خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یظهر الکذب پس اگر صدیق و فاروق و ذو النورین غاصب و جائر می بودند
و اکثر ناس اعانت مینمودند ایشان را بر ظلم و جور اهل حق نهی بودند و قرن ایشان بدترین قرنها می بود و ابا جماع متروم بر ضلالت
از آن جهت که اجماع و منعقد بر خلافت صدیق و فاروق و همه امت با ایشان بیعت کردند معامله رعیت با خلیفه با ایشان بجا آوردند
و بلفظ خلیفه و امیر المؤمنین ندا کردند پس اگر ایشان حقیق بالخلافه بودند فهو المطلوب اگر نبودند همه عاصی و فاسق و کاذب و ضال شدند
و بدترین خلق الله شدند و لازم باطل ست زیرا که خدای تعالی فرموده ست كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ
تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجتمع امتی علی الضلالة وقال
خیر القرون قرنی الحدیث و از آنجهت که متکلمان بکلمه اسلام متفق اند بر آنکه امام حق بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صدیق بود یا مرتضی
پس شق ثالث نیست از این دو قول و مرتضی ترک کرد منازعت با صدیق پس متعین شد که حق صدیق ست زیرا که ترک منازعت
خالی از دو حال نیست یا این ست که بنا بر تقیه بود یا بغیر تقیه تقیه باطل ست زیرا که حضرت مرتضی بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عاجز نبود
بوجهی که امکان مقاومت صدیق نداشته باشد از این جهت که شجاع بود بالاتفاق و بنو هاشم با او بودند و ابو سفیان رئیس بنی عبد
الشمس با او موافق شده بود و زبیر با او بود و حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها با علو منصب قرابت خود زوجهٔ او بود و این ادعی
دواعی ست قبول ریاست او را دلنفوس عوام مطمئن اند بآنکه خلافت در اقارب خلیفه اول باشد و اگر بغیر تقیه ترک منازعت نمود عصیان
پیغامبر و خیانت در حق امت کرده باشد و عاصی و خائن لائق امامت نبود و اگر شیعه گویند که هفتاد هزار از عرب با صدیق بیعت کرده بودند
و عرب از بیعت خود رجوع نمیکنند باطل ست زیرا که هفتاد هزار با مرتضی رض در ایام خلافت او بیعت نموده بودند باز رجوع کردند باز
بیعت هفتاد هزار بیک دفعه نبود در بیعت اول بجز چند تن بیعت نکرده بودند پس عاصی شد بترک منازعت قبل بیعت اول و بعد از وی
قبل تمام امر و اگر گویند مشغول بود بماتم پیغامبر گوئیم عاصی شد بترک مصلحت عامه برای کاری که فائدهٔ آن مترتب نشد و از آن جهت که امت
متفق ست بر آنکه امام حق بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکی ازین دو کس بود پس میگوئیم که مرتضی امام نبود زیرا که متواتر شد که در ایام

مذمت خود کرد گفت خیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر و این قول او خالی از دو احتمال نیست یا قلب او با زبان موافق بود درین قول و مواقف
و بر حیثیت المطلوب باشد پس ثابت خلافت او لیکن بغیر ضرورت و بغیر تقیه باشد این سخن میگفت پس باشد خلاف دلی پس مدلس و خاین و العیاذ بالله
مدلس و خاین را امام لائق امامت نباشد یا تقیه بود و تقیه در خلافت وجهی ندارد و معهذا اگر اکراهی بود و نهایت این بایست که بقدر اکراه
اکتفا میکرد درچنین مبالغه نمی نمود و اگر تقیه با دعوی خلافت و شجاعت و شوکت و قیام بقتال جمیع اهل ارض جائز باشد میتوان گفت که
یا جمعی که با شیخین بیعت میبودند در خفیه بنابر تقیه انکار شیخین مینمود پس کلام خیر الامة متحقق است و خلاف او تقیه و میتوان گفت که اظهار اسلام
و نماز پنجگانه خواندن و نماز روزه و حج ترسیدن همه بنابر تقیه مسلمین بود و شک نیست تنفر قوم بترک اسلام شده بود و از تنفر بسبب انکار
شیخین بیش از اسلام او بر خاست چه جای امامت و این همه بقباحت حالی میکشد که هیچ مسلمانی خیال آن نمیتواند کرد پس ثابت شد که خلافت
حق صدیق بود و بعد از ان حق فاروق بهمین دلیل بعینه و از جهت که خلافت خارج نیست از دو شخص صدیق و مرتضی لیکن مرتضی بعد
یعنی اجماع امت بر ضلالت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلیفه نبود پس متعین شد صدیق برای خلافت دلیل بر آنکه حضرت مرتضی بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلیفه نبود
آن است که انعقاد خلافت بنص شارع میباشد یا به بیعت یا به تسلط اقوال امت ازین سه بیرون نیست و هر سه در مرتضی مفقود بود و در صدیق
موجود اما بیعت و تسلط خود ظاهر است و اما النص پس از انجهت که اگر نصی در خلافت حضرت مرتضی بود نزد یکی و یا نزد دیگر کسی از صحابه
چون دیدند که خلافت از مرتضی منصرف کردند و برای غیر او منعقد ساختند البته اظهار آن نص میکردند و بسامع خلافت را درین کار
الزام مینمودند و الا عاصی میشدند و عادت قاضیه است بآنکه صورت آن الزام نقل کرده میشد خصوصاً بعد موت شیخین به قیام مرتضی
بخلافت و وقوع مشاجرات عریضه و درینصورت البته مرتضی بآن نص مطلع میشد و انکار نص نمیکرد و لیکن حضرت مرتضی انکار نص بر ای
خود کرده است و اما ارتفاع امن از احکام شرع از انجهت که اگر خلافت صدیق و فاروق حق نباشد و بغصب جور آنرا گرفته باشند ایشان
و معاونان ایشان فاسق و ضال باشند و اگر چنین باشد از قرآن و سنن امن برخیزد زیرا که قرآن جمع کرده شیخین است بر دست اعوان
ایشان و سنن اکثر از شیخین و اعوان ایشان مروی است و غیر ایشان چون سکوت کردند از نهی منکران سکوت بنابر تقیه بود و یا بغیر تقیه
اگر بغیر تقیه بود افسق خلق الله بودند و اگر بنابر تقیه سکوت کردند هرچه ایشان بران موافقت کردند در ان نیز متهم بتقیه اند و هرچه
دران مخالفت کردند و پوشیدند آن غیر مرضی است لقوله تعالی وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن
بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا و معهذا درینصورت تعارض من غیر ترجیح عارض میشود پس حجت بدست ما باقی نماند پس ایشان جهل
ماندند و تبلیغ بایشان واقع نشد پس اگر شیعه گویند حقیقت قرآن را دانستیم از تلاوت ائمه آنرا گوئیم محتمل که بنابر تقیه بود و اگر
گویند بنابر حفظ الهی کما قال وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ گوئیم از اینجا معلوم شد که بر حفظ الهی اعتماد میتوان نمود پس امام معصوم بیجا
لازم شد و اگر گویند حقیقت ائمه دانستیم بمعجزه گوئیم نقل هیچ معجزه بطریق تواتر یا شهرت یا استفاضه ثابت نشد و اگر چیزی از کرامات
ثابت است بطریق واحد بغیر تحدی است و مثل آن از شیخین منقول است این سخن را اندکی کشاده تر باید دانست قیام حجت تکلیف بغیر
معرفت مکلف به صحیح نیست و آن معرفت بدون نقل از صاحب شرع صورت نه بندد و چون عقل را در پی تفصیل نقل دسترسی نباشد در تحکیم
کفتن بلکه نقل بر دو نوع میتواند بود و ستحث که در شرع آنرا برهان میتوان گفت عندکم فیه من الله برهان و تقیینی که ماخوذ در شرائع است
نه یقینی که متکلمان آن میکشایند باین نوع از نقل مربوط است و تسنن و ابتداع بر موافقت و مخالفت آن نوع منوط و تفرق و تحزم

واختلاف قبیح اختلاف امت است درین نوع وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا الآیه من احدث فی دیننا ما لیس منه فهو
ردٌ محمول است برین نوع واین نوع عبارت است از نص صریح کتاب الله وحدیث مشهور حضرت سرور انبیا علیه الصلوة والسلام که بطریق
متعدده بروایت رجال عن رجال فی کل طبقة بهم رسد و در حکم حدیث مشهور است خبر واحد که قراین آنرا بمرتبهٔ یقین رساند واین قراین
بعض مفهوم مخالف و موافق کتاب الله باشد یا حکم صریح عقل بر حسب مضمون خبر یا قیاس بر اصول شتی و مانند آن و اجماع امت مرحومه
خصوصاً اجماع طبقهٔ اولی از امت و قیاس جلی بر این امور مذکوره و نوع دیگر اخبار احاد که در وارد گیر اختلاف علما در تصحیح و تضعیف
افتاده و اقیسهٔ متعارضه و اخبار متخالفه که است در تطبیق آنها متعذر و مدرر رفته اند و استدلالات ضعیفه که عقول در رد و قبول آن
گفتگو کرده و حکم این نوع آن است که درین مسائل همت خود را بموافقت صاحب شریعت صرف باید نمود و هرچه بعد استفراغ جهد مظنون ما
باشد بران عمل باید کرد و این حکم کلی نیز باجماع امت دریافته ایم مختلفان درین نوع همه مصیب اند یا یکی مصیب و دیگر مخطی معذور بناءً علی
اختلافهم فی ذلک علی قولین و تفسیق را درینجا مجال نیست و اختلاف امت درین نوع رحمت است و وسعت است و این نیز بضرورت
حکم عقل معلوم است که متاصل در تکلیف نوع اول است و قسم رابع از نوع اول که قیاس جلی است متفرع است بر سه قسم اول کسیکه
خلافت شیخین بلکه مشایخ ثلثه را منکر است و این بزرگواران را بفسق و کفر مطعون میسازد خاک در دهن او در حقیقت تیشه بر پای
دین زده است و خلع ربقهٔ دین از رقبه خواسته است زیرا که کتاب الله جمع شیخین است و سبب اتفاق عالم بران ذوالنورین است اگر
ایشان خلافت را به غصب و جور گرفته بودند و منصوص علیه بالخلافة را ترسانیده بودند و فریضه از فرائض الله ترک کرده اند افسق
خلق الله شدند و بدترین ناس و همچنان معاونان ایشان پس نقل هر واحد از ایشان قابل اعتماد نماند و اگر تواتر را اعتبار کنیم مطلب ما
حاصل است زیرا که ثبوت خلافت این عزیزان بنقل متواتر متحقق است و اگر نقل چندکس که بزعم این ملحدان منکر خلافت خلفا بودند و تشنیع
ازان نام برده اند نقل قرآن و احکام ثابت نشد و نه بطریق خبر واحد و اگر بالفرض مروی باشد بضعیف ترین نقل خواهد بود که هیچ
کس از بهرهٔ علم آنرا نمیداند و باقی نوع اول از نقل بهم نمیرسد و احادیث مشهوره نقل مشایخ ثلثه و اعوان ایشان و قائلان بخلافت
ایشان است پس نقل هر واحد از ایشان قابل اعتماد نباشد و اگر تواتر را معتمد سازیم تواتر ایشان هم در سینهٔ ایشان بازگشته باشد
وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ و اجماع امت کلمه ایست مجمل چون آنرا بر شگافیم در غیر زمان خلفای ثلثه متحقق نشده و بغیر حکم
ایشان منعقد نگشته پس آنرا هیچ اعتبار نباشد بالجمله در دست ما هیچ چیز از شریعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نوع اول نباشد
و امت بظنون خود تا عمل کنند ثبوت عمل بمظنون در جزئیات شریعت ثابت نیست الا باجماع طبقهٔ اولی پس آن نیز متحقق نباشد
پس هیچ کس الیوم مکلف بحکم شرعی نیست لعنة الله والملائکة والناس اجمعین علی هذه العقیدة الباطلة اما مخالفت حکم عقل صراح
ازانجهت که بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشریعت غرا نعمت عظیمه و لطف جسیم است و قتال بنی آدم که لذاته قبیح بود برای همین
مصلحت تجویز کرده شد پس اگر تمام امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد وی از ایمان برآمده باشند و راه ضلالت پیموده مگر جمعی
اندک در غایت قلت این نعمت نعمت عظیمه نباشد و قتال برای همین فائده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسلمان شوند
و عنقریب از ایمان برآیند یا برای صورت اسلام بدون آنکه در آخرت نفعی دهد غبن عظیم بود و قبیح فاحش و اگر ایشان یا
اکثر ایشان بر حق بودند چرا انکار منکر نکردند و چرا تسلیم جائر و غاصب نمودند درین مقام عقل خود را اندکی حکم باید ساخت آن

مجاهدها که جناب نبوی صلی الله علیه وسلم در پی اعلاء کلمة اسلام کشیدند برای همین قدر بود که جماعه مسلمین از یک در اسلام در آیند واز در دیگر بدر روند واین قدر آدمیان را که کشتند وغارت کردند وزنان وذریة ایشان را اسیر گرفتند برای همین بود که بلفظ اسلام کنند ودر آخرت بهره یابند واگر شیعه گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باستخلاف مرتضی واولاد او خیریت جمیع مسلمین اراده فرموده در دنیا وآخرت وایشان باختیار خود با خلافة امام بر خود ستم کرده اند جواب میگوئیم مقتضای حکم عقل آن است که ترتیب موجودات وتسلط پادشاهان ومانند آن بر حسب عنایت اولی اصل است بمنزلهٔ طعام والهام علوم حقه وسنن راشده برای اصلاح عالم در دل ازکی خلق الله وازانجا اجرای آن علوم در دل حواریین وازانجا در دل عوام ناس طبقة بعد طبقة اصلاح است بمنزلهٔ نمک در طعام پس شرائع همه باندازه استعدادات کائنات خارجی وقعست هرگز در حکمت حکیم الهی محل مجده گنجایش ندارد که مدار تحقق لطف الهی که مقتضی ارسال حضرت پیغامبر بوده است صلی الله علیه وسلم بعد خلافت مرتضی واولاد او را سازند حال آنکه در عنایت اولی مقرر بود که هیچ گاه حضرت مرتضی واولاد او تا دامان قیامت منصور نشوند وهیچگاه خلافت ایشان علی وجهها صورت نگیرد بلکه از میان ایشان هرکه دعوت بخود کند وسر بقتال بر آرد مخذول بلکه مقتول گردد خدای تعالی میفرماید وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ وللخلفاء الذین هم خلفاء الانبیاء حقا اسوة المرسلین فهم المنصورون وهم الغالبون ممکن نیست که نماز فرمایند وهزاران هزار توفیق یابند ونماز خوانند وباین سبب بمراتب عالیه رسند وبعضی اشقیا که شقوت او در عنایت اولی محتوم شده امتثال آن امر نکند واز فیض عام محروم ماند وممکن نیست که چیزی فرمایند که هیچگاه هیچکس آنرا عمل نکند واز انجهت که جریان افعال خدا تعالی در عالم بر نسق واحد دلالت بر بعضی معانی دقیقه میفرماید اگر آنرا بر سنة الله حواله نمائیم بجا است واگر لزوم عقلی نیز تقریر کنیم روا است ولهذا متکلمان در الهیات از نظام احسن که در عالم مرا است اثبات واجب الوجود تا در مختار علیم قدیر کرده اند ودر نبوات ظهور معجزه بر طبق دعوی پیغامبر مثبت نبوت قرار داده اند نظیر آن از محسوسات دلالت شیر پستان است بر سبق ولادت ودلالت خصب وربیع اراضی است بر سبق غیث ودلالت نقاهت است بر مرض ودلالت جراحت است بر جرح الی غیر ذلک پس لطف خدای تعالی که سبب بعثت پیغامبر است صلی الله علیه وسلم شد وهست در اول حال کاری کرد که اتفاق طائفه بر قبول دعوت توحید وانکار شرک ومشرکان بظهور آمد پیش از هجرت بعد ازان کاری فرمود ومتفرع بر نیکار وآن جهاد با اعداء الله است اولا ودخول افواج بنی آدم فی دین الله آخرا بعد ازان کاری دیگر نمود متفرع بر نیکار وآن ازالهٔ دولت کسری وقیصر است بر دست شیخین پس دین حق از امت مرحومه بر جمیع ادیان ظاهر شد بعد ازانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن همه در هر حال بشارت میدادند وترغیب میفرمودند پس این نسقی است واحد مانند نهال نشانیدن وبرآمدن اغصان واوراق اولا وبرآمدن ازهار ثانیا وخروج ثمار ثالثا ومانند طفلی وجوانی وکهولت آدمی وترتیب هر یکی بر دیگری چون این نسق واحد دیدیم دانستیم که آن لطف است که ساعت فساعت آثار او ظاهر میشود پس حقیت خلافت خلفا ازین نسق واحد عقل بطریق حدس ادراک کرد چنانکه از ترتیب ازهار وثمار میشناسیم که قصد باغبان ثمر بود وآن لطف باغبان که نشاندن نهال را اقتضا کرده بود همان لطف بعینه متقاضی ازهار وثمار گشته همچنان نزول قرآن آیات آیات بعد ازان سور وسوره مرتب شدن بعد ازان همه در مصاحف جمع گشتن نسقی است واحد همچنان اصل علوم احکام از سینه مبارک

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروز فرمودند بعد ازان بحوق قیاس واجماع موّثق ومتمر شدند وهمچنان علم احسان از صدر شریف آنجناب
علیه الصلوٰة والسلام جلوه نمودن وبعد ازان در خلفاء آن علوم احسانیه گل کردن همه ترتیب واحدست متناسق یفسر اوله باخره
ویدل آخره علی اوله واز آنجهت که مسلمین همه باستخلاف بیعت نمودند ومتفق شدند بر خلافت ایشان بعد ازان بر دست ایشان قتال مرتدین
اولاً وجهاد فارس وروم ثانیاً متحقق شد قرآن باهتمام ایشان مجموع ومتفق علیه گشت وکفر از بلاد شام وعراق ویمن برخاست و
حدود جاری شد نماز وروزه وتلاوت قرآن واتفاق مسلمین بر یکدیگر پدید آمد وانچه که پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نامی ونشانی از وی نشنیده بودیم بمحض تسبب وی صلی الله علیه وسلم ظاهر شده بود ودر جمیع اقطار ارض فاش گشت درین قدر
خود اتفاق واقع است پس عقل صراح که بکدورت تعصب مکدر نشده باشد حکم مینماید که این خلافت حق است وعصیان پیغامبر
در عقد آن واقع نشد ودر مقاصد خلافت قصوری روی نداد زیرا که اصل در اتفاق سواد اعظم از امت مرحومه موافقت امر
پیغامبر است وعدم عصیان او وپیغامبر ایشان کی است وقرآن که امام ایشان است کی اگر اختلافی در میان امت واقع شود بعارض
هوا است یا بعلت جهل وعقل صراح میشناسد که پدید آمدن عارضهٔ هوا بمجرد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدون وقوع
امری که اثارت قوت غضبیهٔ ایشان کند بغایت بعید است وحقد متقدم که سبب این انحراف باشد غیر معلوم وجهل نص از سواد اعظم
بغایت دور واگر ایشان از نص غافل بودند صاحب حق چرا اظهار حق نکرد وکدام خوف موجب ستر آن گشت سبحانک هذا بهتان
عظیم وخیریت افعال ایشان معلوم کردیم از موافقت آنها بقرآن عقل حکم میکند که اینهمه خیر است وحق است قطعاً ومصلحت شرع در تاثیم
این هزاران هزار در امری که رشد آن معلوم است بموافقت قرآن بسبب آنکه متصدی آن شخصی شد غیر شخصی هیچ نیست وایجاب
استخلاف شخصی که خلافت آن بودنی نیست کدام مصلحت است آری اقارب واعوان شخصی که خلافت از دست او در رفت بهر چیز
متعلق میشوند وهر تدبیری که در ترکش ایشان است می اندازند ودور نیست که حب جاه برادّعای غیر واقع حمل کند وباقدام بر
خلاف جمهور دلالت فرماید قاعدهٔ عقل صراح آن است که بر ظاهر اعتماد کنند مگر آنکه قراین قویه ازان ظاهر باز دارد مثلا
دیدیم که آتش شعله میزند تا آنکه بر غلط حس خود مطلع نشویم با وجود جوهری که شبیه بنار مینماید یقین بدانیم بمجرد احتمال
قصد آن نکردن وهمچنین طعام را بر آن موقوف نگذاشتن محض دیوانگی است اما تناقض در مصلحت شرع ازانجهت که شیعه میگویند
لطف واجب است بر خدای تعالی ولطفاً ومعالی تقاضا میفرماید که ملت را حافظی باشد وآن حافظ ملت لابد است ازانکه عالم ومعصوم
باشد ومعصوم غیر مرتضی نبود پس او امام باشد وما مساعدة میکنیم در مقدمهٔ اولی وثانیه بتغیر تا میگوئیم که خدای تعالی متصف است
بلطف کما قال الله لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ ووعده فرمود حفظ قرآن را وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ووعدهٔ او واجب الوقوع است
ومیگوئیم که لطف تقاضا میکند که ملت را حافظی باشد اما این حافظ سه چیز میتواند شد یکی آنکه خود متکفل حفظ باشد پس همیشه دفعة بعد
دفعة تقریبی احداث فرماید از غیب بالقا در قلب هر دی که امر کند بمعروف ونهی از منکر والقا در قلب قوم انقیاد او را قال الله
تعالی وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم يبعث في كل مائة في هذه الامة من يجدد دينها دوم آنکه امت مرحومه را
من حیث المجموع خاصیتی باشد که بر ضلالت مجتمع نشوند کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجتمع امتي على الضلالة سیوم شخصی را
معین کنند که اقامت دین فرماید وچنانکه شیعه میگویند که لطف گاهی ظهور امام معصوم است وآن اکمل انواع لطف است وگاهی وجود او

با اتفاق و آن نیز از اصل لطف خالی نیست تا میگوئیم که گاهی خدای تعالی هر دو نوع لطف را جمع میفرماید و آن اکمل انواع لطف
است و آن در ایام خلافت رحمت و خلافت نبوت است و گاهی بر دو نوع اول اکتفا مینماید زیرا که اصل لطف بآن حاصل می
شود و در مقدمه ثالثه نیز مساعده میکنیم بنوعی از تغیر لبس میگوئیم که اگر لطف الهی تعیین شخصی که حافظ ملت باشد تقاضا
فرماید لابد است از آنکه متصف بشرایط علم و عقل و درجه در آخرت باشد تا لطف متحقق گردد و عصمت بمعنی که شیعه اثبات میکنند ضرور نیست
ممکن است که در اول عمر کافر و فاسق باشد بعد از آن خدای تعالی توبه نصیب کند و بر زبان پیغمبر اطلاع دهد که آخر حال او خیر است
و تقریرها و تلویحها حسن حال و مآل او تعلیم فرماید لیکن اینجا شرطی دیگر مطلوب است و آن آن است که امام ظاهر و منصور بود زیرا که
اگر مختفی باشد تکلیف باتباع شخصی مجهول که نه امر میتواند و نه نهی میکند لازم آید و اگر مخذول بود و تقریب بخیر نباشد از نصب او حکم
تقریب بشر باشد و ترک نصب او اقرب باشد بلطف از نصب او زیرا که در صورت اولی مواخذه نباشد بترک واجب و فعل محرم و در ثانیه
صورت مواخذه خواهد بود و بعد تمهید مقدمات میگوئیم که لابد امام حق بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم موجود بود و باتفاق علیه
الموافق والمخالف و آن امام صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه بعد از آن فاروق اعظم زیرا که هر دو مبشر بعلم و فلاح و صلاح
بوده اند و ظاهر و منصور بودند نه حضرت مرتضی زیرا که اگرچه عالم بود و مبشر بجنت بود ظاهر و منصور نبود و تحقیق این مسئله
موقوف است بر تمهید نکته بدان اسعدک الله تعالی اشاعره گفته اند که احکام الله تعالی معلل باغراض نیست و این مسئله را بروشنی
سر داده اند که موهم آن باشد که در ارسال رسل و انزال کتب و نسخ شرائع سابقه و برهم زدن عادات جاهلیت مصلحتی منظور
نیست اراده که ترجیح احد المتقدرین است کار خود کرده است و این قول باین صورت و هیئت مسلم نیست آری غرضی که تکمیل ذات
واجب کند فی نفسه منتفی است و مصلحتی که مرجع آن لطف عباد باشد در مربوط ساختن بعض مسببات باسباب واقع است اصل مذهب
فقهاء صحابه و تابعین و هر من بعد ایشان معرفت علل احکام است باعتبار مناسبت و شناختن معانی مناسبه مثلا حفظ نفس و مال و عقل
و عرض و ملت ضروری دانسته اند و قصاص و حد در سرقه و شرب و قذف و ارتداد بران دائر ساخته اند و مشروعیت
صلوة و صوم و زکوة و حج برای تهذیب نفس و خروج او از بهیمیت و انبساط او در فضای ملکیت امری است مقرر و مفاسد
کبائر ذنوب بمعقول امام غزالی در باب توبه چه قدر بتصریح بیان کرده است از این همه گذشتیم استقراء احکام و اعمال نیات
در ان بالجزم بمعرفت مصلحت مطلوبه مفسده مطرده و مسطر میگرداند چنانکه در حجة الله البالغه آن مطالب تقریر نمودیم از این
هم گذشتیم در قرآن و احادیث جز بسیاری از مصالح و مناسبات مبین شده در باب ارسال رسل گفته اند و لو انا اهلکناهم
بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل و نخزی
و در حدیث قدسی آمده ان الله خلق بنی آدم حنفاء و ان الشیاطین اجتالتهم و ان الله مقت عربهم و عجمهم و انی بعثتک لابتلیک
و ابتلی بک و در حدیث وارد شده که مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل منذر جیش است و این مقدمات بوجهی شهرت
یافته که کسی جز قاعده خود که التزام مدلول حدیث مشهور است باثبات آن مضطر نشود و تحقیق مذهب سنت نه قول اشعری است
و نه قول ماتریدی بهرچه حکم نص کتاب و حدیث مشهور و اجماع امت و قیاس جلی باشد عمل سنت است و قائل آن سنی اشعری
باشد یا غیر آن ظن غالب فقیر آن است که غرض اشعری درین مسائل تنوع چند است که سوء تنامیت مخالف را بسبب آن ملزم میکنند

نجزم بآنکه در شریعت چنین وچنین است چون این نکته بوجه اجمال مذکور شد باید دانست که سبب ارسال رسل وانزال کتب وتکلیف احکام شرع لطف الهی است یعنی رسیدن افراد بنی آدم بکمال نوعی خود بدون این چیزها میسر نمی آمد همان رحمت که باعث خلق نوع انسان شده است بار دیگر برقع از روی خود کشاد وافاضه شریعتی فرمود که تکمیل افراد بشر نماید وایشان را بکمال وجمال خویش رساند همان پیمانه که باغبان نهال می نشاند وتربیت او میکند در اول مرتبه اثر تربیت او نشستن تخم است در زمین وجذب کردن او آب وهوا را از اطراف وجوانب خود وثانیا همان تربیت سبب ظهور شاخ وبرگ درخت میشود وثالثا بعینه همان تربیت موجب وجود آثار وثمار میگردد ونیز آن تربیت اولا سبب زیادت اجزای درخت است وثانیا بعینه همان تربیت باعث تازگی اجزای درخت وظهور تخاطیط عجیبه در اوراق وازهار او می گردد وهمچنان غذائی که مدبر السموات والارض اولا سبب زیادت اجزای طفل ساخته است همان غذا ثانیا موجب ظهور جمال حسن او وپدید آمدن حرکات وسکنات خاصه بنوع او گشته است پس تشریع تتمه تقدیر است وتکلیف شرع تتمه تکوین نوعست چون این نکته بخاطر نشست بأصل غرض پردازیم حق جل وعلا در کتاب عظیم میفرماید هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وقال تعالی وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وقال النبی صلی الله علیه وسلم فی حدیث عدی بن حاتم وابو ذر والمقداد وغیرهم حتی صار مشهورا ولیتمن الله هذا الامر حتی یدخل فی کل بیت من مدر او وبر بعز عزیز او ذل ذلیل الفاظهم شتی والمعنی المشترک واحد ودین حق همان است که متمکن شد وهمان است که تمام شد وهمان است که شرقا وغربا در بیوت وبر ومدر در آمد وشک نیست که صدیق اکبر وفاروق اعظم وذی النورین مسلط شدند بر روی ارض وروم وفارس را فتح کردند وقرآن را جمع نمودند همان قرآن در تمام عالم شایع شده است ومسائل اجماعیه ایشان در جمیع آفاق منتشر گشته واکثر اهل اسلام بمذهب سنت متمذهب شده اند چه محدثین وچه فقها وقرا وچه مفسرین وچه بادشاهان روی زمین وبر سادات اهل بیت گاهی خلافت منتظم نشد الا خلافت حضرت مرتضی فقط ومعلوم است که حضرت مرتضی در ایام خلافت خود چه دیده وچه کشیده ودر ایام خلافت حضرت مرتضی مذهب شیعه ایام ابتلا وایام تقیه وخوف بوده است وبعد از چهل سال که وی رضی الله تعالی عنه بدار بقا انتقال فرمود بنو امیه در اخفا واستیصال امر او چه کوششها نموده اند وبعد از حضرت مرتضی هیچگاه خلافت بر سید مستقر نشد خروج میکردند ودر اول جمع رجال ونصب قتال کشته میشدند الی ان اذنت الدنیا بالصرم قائل باین مذهب همیشه مخذول ومطرود بوده است کما هو مصرح فی کلامه حالا انصاف باید داد که دین متمکن است یا دین شیعه ومتمم طریقه ماست یا طریقه شیعه لطف الهی که بعثت پیغامبر علیه الصلوة والسلام واشاعت دین او مطلوب بود مذهب اهل سنت را نتیجه داده است یا مذهب شیعه را افاده فرموده نصب امامی مختفی خائف که اصلا بر عرض مذهب خود علی رؤس الاشهاد قادر نشد لطف الهی است یا تسلیط بادشاهی که مانند شمس فی رابعة النهار ظهور فرماید ودین خود را باعلان تقریر کند وشرق وغرب عالم را مسخر حکم خود گرداند مدار این لطف جسیم شیوع دین است در اقطار ارض یا نصب امام مختفی مخذول که سبب تاثیم جمیع عالم شود اگر بفرض مدار این بشارات متواتره صور اسلام باشد بغیر حقیقت آن لطف نباشد بلکه تدلیس باشد واراده شر بطوائف بنی آدم سوال اگر گوئی باین دلیل که تقریر کردی مدعا وقتی ثابت شود که مخالف در معارضه آن دلیلهای دیگر تقریر نکند لیکن شیعه گفته اند قال الله تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله

وحضرت مرتضی ازاو واله رضا بامامت آنحضرت بودند صدیق اکبر و قال تعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰة الآیه وائمه تفسیر صریح تصریح بآن کرده اند که اشارت بمرتضی است و قال النبی صلی الله علیه وسلم یوم الغدیر من کنت مولاه فعلی مولاه و قال صلی الله تعالی علیه وسلم یوم خرج الی تبوک انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و قال صلی الله علیه وسلم انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا من بعدی الحدیث اینهمه دلالت بر خلافت حضرت مرتضی مینماید و زاد صاحب الاساس من الروایة حدیث الحسن والحسین امامان قاما او قعدا و ابوهما خیر منهما جواب گوییم ظاهر بجانب ما است زیرا که متصل وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم امیران مستعدی امر خلافت شدند و جمهور اصحاب احکام خلافت ایشان را قبول نمودند و آثار جمیله بر خلافت آن بزرگواران مترتب گشت و مخالفی رایت خلاف نصب نکرد و اتفاق سواد اعظم البته بر حق میباشد و عدول از حق نیست الا بعارض هوا یا بعلت جهل و وجود این هر دو در سواد اعظم بغایت بعید است و آنچه ایشان کردند همه خیر بود بدلالت قرآن و موافقت آن محل اول سکوت قوم رضا و تسلیم است و خصم مدعی خلاف ظاهر است زیرا که حاصل مذهب خصم تفسیق یا تکفیر جمیع امت مرحومه است خصوصا طبقه اولی از ایشان و هیچ چیز شنیع تر از آن نمیتواند بود و دعوی نص است برای حضرت مرتضی و هیچکس از صحابه آنرا روایت نکرد و نه خود مرتضی در خطب و محاورات خود ایراد آن نمود و نه از اولاد او اثبات آن ظاهر گردید و حاصل مذهب ایشان امامت است بمعنی حجت معصوم مفترض الطاعة و اگر چنین میبود میبود لا محاله فرقه از فرق اسلامیه اعتراف بآن میکرد باز میگوییم علامت کذب بودن این مذهب هویدا است که در اول ملت نبود و بعد از آن شیئا فشیئا ظاهر شدن گرفت بر صفت خوف و تقیه و هر چند زمان فترت پیش آمد آن عقیده محکم شدن گرفت تا آنکه کتب و دفاتر پر ازان گشت باز میگوییم سخافت ادله ایشان پیدا است که متشابهات قرآن و سنت را تتبع کرده تاویل دور از کار اختراع نمودند که سیاق و سباق ازان ابا مینماید باز نکته بیان کنیم اگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بالفرض در اول امر فرموده باشد کلمه که بر خلافت حضرت مرتضی دلالت دارد و بعد ازان متصل وفات خطبه خواندند در مناقب صدیق و امامت صلوة بصدیق تفویض فرمودند پس این متاخر ناسخ حکم متقدم بوده است یا تفسیر آن کلام از ظاهر خود دست بمعنی دیگر نموده اند و اگر ازین مقام نیز تنزل نماییم گوییم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم احتمال ازانکه نداند که ذکر مناقب صدیق اکبر قریب بوفات وی صلی الله علیه وسلم و تفویض منصب امامت صلوة بصدیق در آخر حال متمسک خلافت مدعا میتواند شد پس میبایست که امساک فرماید ازان والا تدلیس و تلبیس شد چون امساک نفرموده دانستیم که غرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف مرتضی نبود باز نکته دیگر میگوییم در قرآن عظیم ذکر استخلاف مرتضی بصریح لفظ واقع نشده است و نه در حدیث مشهور وارد شده باعتراف موافق و مخالف باقی ماند اشاره خفیه کتاب و حدیث مشهور یا صریح خبر واحد که مخالف بروایت آن متفرد است پس اشاره خفیه است قول سواد اعظم بصفتی که ذکر کردیم منع آن اشاره و تفسیر کلام بغیر آن میتواند کرد باجماع منا و من مخالفینا و خبر واحد که در مقابله اتفاق کذا وکذا واقع شود غیر مسموع است باجماع منا و من مخالفینا باز نکته دیگر میگوییم بسیاری از ادله صریح نص نیست در استخلاف بلکه بیان استحقاق تشخص میکند استخلاف را و حاصل آن ادله آن است که شخصی فی نفسه کامل است و شروط خلافت در وی متوفر اگر اتفاق بران واقع شود آن خلافت راشده خواهد بود و این معنی مستلزم خلافت نیست و این ادله مثل آن موجود است برای هر یکی از صدیق و عمر و مرتضی و در مقدمه معامله آنحضرت با خلفا آنچه امرا با عنصر الاماره میکنند قولا و فعلا ذکر کردیم چون فرمانروائی در خارج برای شخصی متحقق شد این ادله اثبات خلافت راشده او خواهند کرد زیرا که خلافت راشده وجود دارد یکی فرمانروائی دوم آن بجنس معلوم خواهد بود دیگر اهلیت فرمانروائی

باوصافیکه خدای تعالی در استعداد این شخص ودیعت نهاده است و آن بهمین نصوص معلوم خواهد شد و چون فرمانروائی در شخص متحقق
نشد این ادله بر کمال شخص فی نفسه دلالت خواهند کرد نه بر ایجاب خلافت او پس این ادله خالی از غرض مستدل خواهد بود با جمله این مقاله
بمنزله نقض اجمالی است ادله مخالف را و تنبیه مجملی است بر طریق تفصی و خلاص از اشکالات ایشان الحال متوجه جواب تفصیلی میشویم قوله تعالی واولوا
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله اگر انصاف بکار فرمائیم و نظر بسیاق و سباق آیه برگماریم کالشمس فی رابعة النهار معلوم خواهد شد که
خدای تعالی درین آیات فضائل مهاجرین و انصار بیان میفرماید و چون همه در مرتبه علیا از همت واقع اند امر میفرماید بتوصل با یکدیگر
مانند آنکه یک قبیله بایکدیگر میکنند در تاکد عیادت مریض و شهود جنازه و غیر آن و این منزله را از غیر ایشان بآن سلب میفرماید والذین
آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا الآیه الا در یک حکم که اگر استنصار کنند از عامه مسلمین
بر کفار لازم است نصر ایشان اگر این نصر درمیان نیاید فتنه عظیم برخیزد که غلبه کفار بر مسلمین است و استیصال مسلمین را شاید بعد ازین میفرماید
واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی وجوب توصل بین المهاجرین والانصار ناسخ توصل ارحام نیست نگفتیم که توصل
ارحام بگذارید و تواصل مهاجرین و انصار پیش گیرید بلکه لزوم صله ارحام بر طور خود است محکم غیر منسوخ و تواصل بین المهاجرین
والانصار مزاحمت آن ندارد هر دو واجب اند و هر دو مطلوب پس ظاهر سیاق و سباق دلالت میکند که مراد از اولی ببعض صله رحم است
نه توارث و جمعی که توارث فهمیده اند آیه را از سیاق و سباق منقطع ساخته اند پس درین آیت مخالف را اصلا جای ناخن زدن نیست
لیکن ترویج مذهب ایشان را برتاویل باطل حمل کرده گفتند الآیة عامة فی الامور کلها لصحة الاستثناء ومنها الامامة و علی من اولی الارحام
دون ابی بکر فهو اولی بخلافة رسول الله صلی الله علیه و سلم و عجب است که از اهل عقل این کلام صادر شود زیرا که غایة الامر آن است
که مطلق باشد و پرسیده شود اولی فی کذا ام فی کذا چنانکه گوییم زید مقدم است بر عمرو سوال متوجه شود که در علم یا در نسب یا در شجاعت یا غیر ذلک
پس با علامت اطلاق است آیه دال مطلق است و تأتی تقیید مطلق را حواله بر قرائن میکنند یا قید را صریحا ذکر مینمایند و صحت استثنا بر آن دلالت
نمی کند زیرا که اگر استثنا باشد مثلا گوییم اولی الا فی کذا آنجا تقدیر مستثنی منه خواهیم کرد بقرینه مستثنی مانند قرأت الا یوم الجمعة معناه قرأت
کل یوم الا یوم الجمعة و لو قلت قرأت کان اخبارا عن قراءة ما کذلک هذا و اگر این کلام صحیح باشد لازم آید که چون امامی بمیرد امامت را اولوا الارحام
درمیان خود تقسیم نمایند بمنزله مال و لا قائل به و اینجا نکته لطیف است بغایت متین در عالم دو سنت مسلوک بوده یکی طریقه انبیا صلوات الله تعالی نکته
علیهم که توارث در نبوت نیست حضرت موسی و هارون از سبط لاوی مبعوث شدند و حضرت یوشع از سبط بنیامین باز حضرت داود و سلیمان
از سبط یهودا و هکذا و دیگری طریقه ملوک چنانکه در تواریخ سلاطین بتواتر معلوم کرده باشی که پادشاهی میمرد و شخصی از اولاد او بر سلطنت
می نشست و اگر دیگری پادشاهی میخواست وارث ملک او لا دراد دانسته بجنگ بر میخاستند و اورا دفع میساختند مگر آنکه غالب آید و چنین
دولت از خاندان پادشاه اول بیرون میرفت و خلافت نبوت دو احتمال دارد یکی آنکه به نبوت ملحق شود و توارث دران جاری نگردد
دوم آنکه بپادشاهی راجع شود بمقتضای طبیعت بشر توارث دران جاری کنند اگر به نبوت ملحق سازند کسی را خلیفه باید کرد که متمم کارهای نبوت باشد
و اگر از قبیل پادشاهی گیرند نفوس و طبایع ایشان باقامت وارث میل کند چون دیدیم که همه برخلاف سنت مستمره در ملوک عمل کردند دانستیم که
مراد ایشان اقامت سنت صالحه انبیا بوده باین نکته عبدالرحمن بن ابی بکر اشاره فرموده است در قصه استخلاف معاویه پسر خود را حیث قال
سنة کسری و قیصر لا سنة ابی بکر و عمر و اگر از ینمقام تنزل نماییم گوییم که ترک عادت مستمره نمودن دلیل است بر آنکه اینجا دلیلی قوی تر یافتند بر خلاف

دست متعدی باو موجود نیست طبائع و در آن قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا یکونون [illegible] مثل آیه یا ایها الذین آمنوا من یرتد
مرتدین و جهاد با ایشان و تمیمی باتفاق مفسرین در حق صدیق اکبر است که با اهل ردّه مقاتله کرد و [illegible] البصری و مرادی که در شام
پیدا شده اول دلیل است بر آنکه از میان مرتدین کسیست که با او دارد و کسی را برون [illegible] و منظار ابو یوسف [illegible] رجال النصب قال [illegible]
شود و بعد سوای صدیق اکبر و لفظ انما در کلام عرب برای دلیل حصر سابق و تحقیق و تثبیت او می آید یعنی ای مسلمانان از ارتداد
عرب و هجوم [illegible] ایشان چرا می ترسید غیر از این نیست که کار ساز شما در حقیقت خدا است که انعام میکند و خبر امور را آن انعام [illegible]
و رسول او که سر رشته ترغیب جهاد او در عالم آورده است و جماعت چیزیکه [illegible] در ذیل [illegible] تفیین اهل ایمان که اقامت صلوة
و ایتاء زکوة بوصف نیایش و خشوع متصف اند و اهلیت تحمل و احتیاط دارند و خلافت [illegible] ایشان تمام اصلاح عالم [illegible]
[illegible] بشهادت سیاق و سباق نازل است در باب صدیق اکبر و لقرابش است باو در [illegible] و دیگر بعموم صیغه متمسک شویم تحقیقی
را شامل است و لهذا قال ابو جعفر محمد بن علی الباقر حین قیل له انها نزلت فی علی قال هو من المؤمنین [illegible] وقد قال جابر بن عبد الله
نزلت فی عبد الله بن سلام لما هجره قومه فقالوا [illegible] آن را نیز تا انکار که این سیاق و سباق را گذاشته در پی ترویج هوای جاهل خود
افتاده اند قال الزمخشری [illegible] للقول [illegible] حتی [illegible] و لو توقع التواتر [illegible] التواریخ [illegible] من باب
الاطلاق للعام [illegible] هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله [illegible]
تواتری که آن [illegible] میکنند ممنوع است معنی تواتر آن است که جماعه کثیره که تواطؤ ایشان عادة بر کذب ممتنع باشد [illegible]
چیزی را خبر دهند [illegible] خبر صحیح از صادق معصوم [illegible] حدیث مرفوع ثابت نیست [illegible]
و اکثر بسا مواد [illegible] تواتر اتفاق اراده کرده شود و آن نیز در حیز منع است [illegible] دلیل امری است مختلف فیه
تامل باید کرد در آن اگر بر قاعده [illegible] کنیم و اگر خلاف قاعده است رد نمائیم باز میگوئیم که کدام ضرورت پیش آمده که از لفظ عام معنی
خاص اراده نمایند که تخصیص آنکه از لفظ جمع مفرد را مراد باید گرفت این قسم تاویل بعید را قرینه قویه می باید و آن قرینه کجا است
غیر از آنکه آن است که بعض مردم بطریق تعریض حضرت مرتضی را از این لفظ فهمیده باشند و تعریض امر جدا است غیر تخصیص عام
این جا عام بمعنی عموم خود باقی است مهذا قرائن دلالت مینمایند بر دخول فرد واحد در عام بلکه [illegible] سوق کلام برای او بوده است
چنانکه در فصل تعریضات بسط نموده ایم لیکن این شخص بسبب قلت معلومات خود [illegible] آشنا نیست بر تخصیص فرود می آید باز میگوئیم که این التزام
از تمثیل بیان است باید که وهم راکعون حال واقع شود از یؤتون الزکوة تنها و آن قصه مخترعه که از مرتضی واقع شده و کلاها
ممنوع است بهر وجه که اگر و هم راکعون حال واقع شده باشد و جمله مستانفه و داخل در حیز صلة جمع بر ضمیر جمع که فاعل آن بر دو فعل
است بنا بر آن است که از هر دو جمله حال واقع شده باشد و حینئذ معنی مربوط نگردد که یقیمون الصلوة و هم راکعون مگر آنکه گوئیم
و هم خاشعون یشیر الی اقامة الصلوة و ایتاء الزکوة بالخشوع یقیمون الصلوة المفروضة و یؤتون الزکوة المکتوبة و هم الخاشعون [illegible]
علی النوافل و هم آنکه یؤتون صیغه مضارع است دلالت میکند بر استمرار تجدد و می پس اگر مفید شود بکمال می باید که چندین مرتبه زکوة
در حین رکوع بعمل آمده باشد و یک بار کفایت نمیکند و قائل به [illegible] توجیهی که اختیار کردیم آن منقول است در تهذیب [illegible] است
بکتاب و سنت زیرا که خشوع در ادای صلوة و صدقه مطلوب شرعی است و هزاران دلیل شرعی بر طلب آن دلالت می نماید [illegible] اقامت

بر نوافل بامواظبت بر نوافل ممدوح است در شریعت و مدار فضیلت و کاملیت آزاد بشر واقع شده بخلاف صدقه دادن در وقت رکوع که هیچ مناسبت بامقاصد شرعیه پیدا نمی کند الا آنکه نفس بجمله دلالت دارد بر مستتر در صدقات و چیست حسن عبارت آن باشد که گویند دیتهم یسارعون فی الصدقه تو خصوصیت رکوع را دخلی نیست که مدح دائر گردد بر آن باز اگر تسلیم نمائیم که آیت نازل شده است در شان حضرت مرتضی غایت دلالت آیت آنست که حضرت مرتضی ناصر مسلمین است والامر کذالک زیرا که خدای تعالی مرتضی را در مشاهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم توفیق عظیم کرامت فرمود تا امور عجیبه از وی بظهور آمد مثل مبارزت در روز بدر و جنگ احد و قتل عمرو بن عبد ود در غزوه خندق و فتح حصن در واقعه خیبر الی غیر ذلک و این نصیر مسلمین بود و خلافت از کجا مفهوم شد و اگر شیعه گویند ولی بمعنی متصرف است در امور مانند ولی مراة در نکاح و ولی صبی در معاملات او و ضمیر خطاب برای مومنین است و ولی است نمی باشد مگر امام جواب گوئیم او لا بنقض اجمالی اگر این آیت دال است بر امامت علی و الحال پس در حال حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم امام باشد و لا قائل به و اگر معنی ولی بعد چیزی بتخصیص بر مانا صحیح گردد زیرا که در وقتی از اوقات و هو وقت قیامه بالخلافه امام بحق بود و ثانیا بحل هر جا در قرآن ولایت آمده بمعنی آن نصرت است فی الانفال إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوا وَّنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّن وَلَايَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ الآية وفی المائده لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ الی غیر ذلک خصوصا درین آیت سیاق و سباق جهره بر معنی نصرت دلالت مینماید زیرا که در اول میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ الآیه و این اشارت بنصرت است بعد از آن میفرماید وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و این صریح است در نصرت انصاف بده که این دلیل فی نفسه دلالت بر وجوب خلافت حضرت مرتضی مینماید یا بعارض هوا و فعا الصدد برند عار دور و درازی فرود آورده اند قوله تعالی لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی الخلافه و ابو بکر کان ظالما لانه کان کافرا فی اول عمره حتی بعث النبی صلی الله علیه وسلم و دعاه الی الاسلام اصل قصه آنست که خدای تعالی خطاب فرمود بحضرت ابراهیم علیه صلوات الله وسلامه إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ اگرچه معنی امام پیشوا است نبی باشد یا خلیفه یا عالم مقتدا لیکن مراد درینجا نبی است بلاشک پس معنی کلام این است که خدای تبارک و تعالی حضرت ابراهیم را نبی ساخت برای مردمان و مبعوث گردانید او را بسوی مردمان وی صلوات الله علیه سوال نمود که بارخدایا از ذریت من جمعی را انبیا گردان حق سبحانه فرمود نرسد وحی من یا نبوت من ظالمان را و در حکایت این ماجرا رد است بر مشرکان عرب بابلغ وجوه که میگفتند لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ چون معنی آیت دانسته شد میگوئیم اینجا اصلا ذکر خلافت نیست و مدلول آیت بمسئله ما مساس ندارد و ذکر نبوت و وحی است و علی التسلیم لفظ ظالم حقیقة بر شخصی منطلق است که در وقت وقوع مضمون جمله ظالم باشد نه بر شخصی که در زمانی که قبل او است یا بعد او است ظالم بود و اطلاق عصیر بر خمر یا خمر بر عصیر مجاز است بالاتفاق و ابوبکر صدیق در وقت دخیل خلافت ظالم نبود قوله صلی الله علیه وسلم الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی اصل قصه آن است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوجه شد بغزوه تبوک و حضرت مرتضی را در خانه گذاشت بجهت مصلحت خانه خود از ین وجه گونه ملالی بخاطر حضرت مرتضی بهم رسید که وقت جنگ چرا همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نباشد آنحضرت فرمود الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی اخرج الترمذی والحاکم من حدیث سعد

سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لعلی وخلفه فی بعض مغازیه فقال له علی یا رسول الله تخلفنی مع النساء والصبیان
فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبوة بعدی حاصل آنست
که حضرت موسی در وقت غیبت خود از بنی اسرائیل بسوی طور حضرت هارون را خلیفه ساخت پس حضرت هارون جمع کرده بود میان
سه خصلت از اهل بیت حضرت موسی بود و خلیفه او بود بعد غیبت و نبی بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون مرتضی را خلیفه ساخت
در غزوهٔ تبوک مرتضی تشبه پیدا کرد بحضرت هارون در دو خصلت اول خلافت در وقت غیبت و بودن از اهل بیت نه در خصلت
ثالثه که نبوة است اینمعنی با خلافت کبری که بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد هیچ ربطی ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در هر غزوه شخصی را امیر مدینه مقرر میساخت خلافت کبری دیگرست و خلافت صغری در وقت غیبت از مدینه دیگر و اگر
دلالت کند بر آنکه مرتضی حقیق است تا آنکه تفویض بعض امور باو فرمایند اینمعنی با مذهب ما خلاف ندارد و اگر مراد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم خلافت کبری می بود تشبیه بیداد بیوشع که خلیفهٔ حضرت موسی بعد وفات او بود نه بحضرت هارون زیرا که حضرت
هارون در وقت غیبت حضرت موسی بجانب طور خلیفهٔ او بود نه بعد وفات او موت حضرت هارون قبل حضرت موسی است
بچند سال حالا تعجب شیعه باید دید که برای تصحیح این دلیل گفته اند هذا یدل علی ان جمیع المنازل الثابتة لهارون من موسی
ثابتة لعلی من النبی صلی الله علیه وسلم والا لما صح الاستثناء ومن المنازل الثابتة بهارون من موسی استحقاقه
للقیام مقامه بعد وفاته لو عاش لانه لو عزله کان منفرا وذلک غیر جائز علی الانبیاء و نیز گفته اند من جملة منازل هارون من
موسی انه کان شریکا له فی الرسالة ومن لوازمه استحقاق الطاعة بعد وفاة موسی لو بقی فوجب ان یثبت ذلک
لعلی الا انه امتنع الشرکة فی الرسالة فوجب ان یبقی مفترض الطاعة علی الامة من غیر رسالة وهذا معنی الامامة جواب میگوییم
بمنزلت هارون من موسی نوعی از تشبیه است و معتبر در تشبیه اوصاف مشهوره مذکوره علی الالسنة است نه اوصاف دور و دراز بهمان معنا
که شخصی از زید بمنزلة الاسد آنیاب ودبر بعید یا شرکت در سبعیت ادراک نماید مشهور از خصال حضرت هارون همان خصال ثلث است
هیچ عاقلی از مثل این کلام معنی استحقاق خلافت بعد وفات نمیفهمد خصوصاً باین علاقه که از عدم استحقاق خلافت عزل
لازم می آید و از عزل تنفیر خلائق متحقق میشود و بلکه میتوان گفت که اگر هارون بعد موسی زنده میبود خلیفه نمی شد بخلاف اصطلاح
زیرا که خلافت اصطلاحی غیر پیغامبر را لائق است نه پیغامبر را و میتوان گفت که انقطاع کاری که بشرط غیبت تفویض نموده باشند
عزل نیست بلکه تمامی آن کارست مثل آنکه گویند فلان کار کرده بیامد و وی کرده آمد و میتوان گفت استحقاق طاعت در انبیا
بجهت نبوت است چون نبوت را از میان مستثنی ساختند هر چه بجهت نبوت باشد آنهم مستثنی شد و اکثر آنست مرتبه که امامت است
بمعنی معصوم مفترض الطاعت اثبات نمی کنند بل مفهوم آن محصل نمیشود و بنای کلام بران نهادن چه قدر از انصاف دور
است قوله صلی الله علیه وسلم یوم غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه اصل قصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت
مرتضی را بجانب یمن فرستاد و آنجا درمیان حضرت مرتضی و لشکریان او خشونتی واقع شد چون در حجة الوداع بخدمت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم وی و اصحاب او مشرف شدند لشکریان او پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکایت عرض نمودند
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چندروز توقف فرمود و از حضرت مرتضی حقیقت حال استفسار نمود چون اصل قصه بخاطر شریف

منقوش شد و نقشِ لشکریان معلوم گردید در اثنای رجوع از حجة الوداع خطبه برخواند در امر رعایتِ صلهٔ اہل بیت و در آخر خطبه در بعض روایات مروی ہست که زجر فرمود از خشونت با مرتضی و امر نمود بدوستیِ او اخرج مسلم من طریق اسمٰعیل بن ابراہیم عن ابی حیان عن یزید بن حیان قال انطلقتُ انا وحصین بن سبرة وعمر بن مسلم الی زید بن ارقم فلما جلسنا الیه قال له حصین لقد لقیتَ یا زید خیراً کثیراً رأیتَ رسول الله صلی الله علیه وسلم وسمعتَ حدیثه وغزوتَ معه وصلیتَ خلفه لقد لقیتَ یا زید خیراً کثیراً حدِّثنا یا زید ما سمعتَ من رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یا ابن اخی والله لقد کبرتْ سنّی وقدم عہدی ونسیتُ بعض الذی کنتُ اَعِی من رسول الله صلی الله علیه وسلم فما حدثتُکم فاقبلوا وما لا فلا تکلفونیه ثم قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوماً فینا خطیباً بماءٍ یُدعی خُمّاً بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی علیه ووعظ وذکّر ثم قال اما بعد الا یا ایها الناس فانما انا بشر یوشک ان یأتی رسول ربی فاُجیب وانا تارکٌ فیکم ثقلین اوّلهما کتاب الله فیه الہدی والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحثّ علی کتاب الله ورغّب فیه ثم قال واہل بیتی اُذکّرکم الله فی اہل بیتی اُذکّرکم الله فی اہل بیتی فقال له حصین ومن اہل بیته یا زید الیس نساؤه من اہل بیته قال نساؤه من اہل بیته ولکن اہل بیته من حُرِم الصدقة بعده قال ومن ہم قال ہم آل علی وآل عقیل وآل جعفر وآل عباس قال کلّ ہؤلاء حُرم الصدقة قال نعم ومن طریق محمد بن فضیل وجریر عن ابی حیان نحو حدیث اسمٰعیل ومن طریق سعید بن مسروق عن یزید بن حیان نحوه این قدر که مذکور شد صحیح ست مذکور در صحیح مسلم و زیادهٔ قصهٔ امرِ ناس بموالاتِ مرتضی اینجا مذکور نیست و اہلِ حدیث در آن زیاده مختلف اند طائفه صحیح دانند و طائفه غریب مطلق و سیل بنده ضعیف بآن ہست که این زیاده نیز صحیح ست لیکن نه بدرجه حدیث مسلم اخرج الحاکم من طریق سلیمان الاعمش عن حبیب بن ابی ثابت عن ابی الطفیل عن زید بن ارقم قال لما رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم من حجة الوداع ونزل غدیر خم امر بدوحات فقُمِمْنَ فقال کأنی قد دُعیتُ فاجبتُ انی قد ترکتُ فیکم الثقلین احدہما اکبر من الآخر کتاب الله تعالی وعترتی فانظروا کیف تخلفونی فیہما فانہما لن یتفرقا حتی یردا علیّ الحوض ثم قال ان الله عز وجل مولای وانا ولیّ کل مومن ثم اخذ بید علیٍّ رضی الله عنه فقال من کنتُ ولیّه فہذا ولیّه اللہم والِ من والاه وعادِ من عاداه وذکر الحدیث بطوله واخرج الحاکم من طریق سلمة بن کہیل عن ابیه عن ابی الطفیل انه سمع زید بن ارقم یقول نزل رسول الله صلی الله علیه وسلم بین مکة والمدینة عند شجراتٍ خمس دوحاتٍ عظام فکنس الناس ما تحت الشجرات ثم راح رسول الله صلی الله علیه وسلم عشیةً فصلّی ثم قام خطیباً فحمد الله واثنی علیه وذکّر ووعظ فقال ما شاء الله ان یقول ثم قال ایہا الناس انی تارکٌ فیکم امرین لن تضلّوا ان اتبعتموہما کتاب الله واہل بیتی عترتی ثم قال اتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسہم ثلث مرات قالوا نعم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه واخرج الحاکم عن بریدة الاسلمی قال غزوتُ مع علیٍّ الی الیمن فرأیتُ منه جفوةً فقدمتُ علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرتُ علیاً فتنقّصتُه فرأیتُ وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم یتغیّر فقال یا بریدة الستُ اولی بالمؤمنین من انفسہم قلتُ بلی یا رسول الله فقال من کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه واخرج الحاکم والترمذی عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریةً واستعمل علیہم علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه فمضی علیٌّ فی السریة فاصاب جاریةً فانکروا ذلک علیه فتعاقد اربعةٌ من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لقینا النبی صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علیٌّ قال عمران وکان المسلمون اذا قدموا من سفرٍ بدؤا برسول الله صلی الله علیه وسلم

فنظروا الیه وسلموا علیه ثم ینصرفون الی رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل ذلک فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلک فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال یا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا وکذا فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم والغضب فی وجهه فقال ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وانا ولی کل مؤمن واخرج الحاکم عن عمرو بن شاس الاسلمی وکان من اصحاب الحدیبیة قال خرجنا مع علی رضی الله عنه الی الیمن فجفانی فی سفره ذلک حتی وجدت فی نفسی فلما قدمت اظهرت شکایته فی المسجد حتی بلغ ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فدخلت المسجد ذات غداة ورسول الله صلی الله علیه وسلم فی ناس من اصحابه فلما رآنی ابدنی عینیه قال یقول حدد الی النظر حتی اذا جلست قال یا عمرو اما والله لقد آذیتنی فقلت اعوذ بالله ان اوذیک یا رسول الله قال بلی من آذی علیا فقد آذانی واخرج الحاکم عن ابی سعید الخدری شکی الناس علیا بن ابی طالب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام فینا خطیبا فسمعته یقول ایها الناس لا تشکوا علیا فوالله انه لاخیشن فی ذات الله او فی سبیل الله واخرج الترمذی عن البراء قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم جیشین وامر علی احدهما علی بن ابی طالب وعلی الآخر خالد بن الولید وقال اذا کان القتال فعلی قال فافتتح علی حصنا فاخذ منه جاریة فکتب معی خالد کتابا الی النبی صلی الله علیه وسلم یشی به قال فقدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم فقرأ الکتاب فتغیر لونه ثم قال ما تری فی رجل یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله قال قلت اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله وانما انا رسول فسکت وآن حضرت صلی الله علیه وسلم برای مصالحه این دو فضائل مبالغها بکار برده وتهدیدات شدیده فرموده ازانجمله فرموده من سب علیا فقد سبنی اخرجه الحاکم من حدیث ام سلمة وازآن جمله خطاب فرموده بحضرت مرتضی من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن اطاعک فقد اطاعنی ومن عصاک فقد عصانی اخرجه الحاکم من حدیث ابی ذر وازآن جمله حب علی آیة الایمان وبغض علی آیة النفاق اخرجه النجاب وفرموده یا علی طوبی لمن احبک وصدق فیک وویل لمن ابغضک وکذب فیک واین همه الفاظ متقارب المعنی است واوقات ورود آن نیز متقارب بوده پس گویا این حدیث وسبب ورود آن منقح شد حالا باصل سخن متوجه شویم اما حق اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است ان ابر البر صلة الرجل اهل ود ابیه اخرجه مسلم من حدیث ابن عمر شک نیست چون صلهٔ اهل ود پدر مطلوب شد صلهٔ اقارب حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بالاولی مطلوب است ومعقول المعنی است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم البته بآن فرماید وعباس واولاد او وازواج طاهرات آنجناب صلی الله علیه وسلم همه درین امر داخل اند عن عبد المطلب بن ربیعة ان العباس دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم مغضبا وانا عنده فقال ما اغضبک قال یا رسول الله ما لنا ولقریش اذا تلاقوا بینهم تلاقوا بوجوه مبشرة واذا لقونا لقونا بغیر ذلک فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی احمر وجهه ثم قال والذی نفسی بیده لا یدخل قلب رجل الایمان حتی یحبکم لله ولرسوله ثم قال ایها الناس من آذی عمی فقد آذانی فانما عم الرجل صنو ابیه اخرجه الترمذی وعن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول لنسائه ان امرکن مما یهمنی من بعدی ولن یصبر علیکن الا الصابرون الصدیقون قالت عائشة یعنی المتصدقین ثم قالت عائشة لابی سلمة بن عبد الرحمن سقی الله اباک من سلسبیل الجنة وکان ابن عوف قد تصدق علی امهات المؤمنین بحدیقة بیعت

باربعین الفاً اخرجه الترمذی وعن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لازواجه ان الذی یحنو علیکن بعدی هو الصادق البار اللهم اسق عبد الرحمن ابن عوف من سلسبیل الجنة رواه احمد ومعنی جمع در کتاب وغیره آن ست تا وقتی که ایمان بکتاب الله واجب ست صلهٔ اقارب ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز واجب ست وسیاق این کلمه قریب بسیاق این حدیث ست من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه واین معنی از لفظ مسلم در حدیث زید بن ارقم که اصح الفاظ اوست ظاهرست لاخفاء له واما غضب برای مرتضی وتاکید در نهی ایذاء او نیز معقول المعنی ست چون حق مرتضی ظاهر شد وتعنت بدگویان در حق او واضح گردید از مستحق حق بغیر این تاکیدات چه آید واز جارحهٔ عدل الٰهی بغیر این تشدید چه بروز نماید جوشیدن ملکوت هنگام افک حضرت عائشه دانسته وقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که بلالی در میان صدیق اکبر وفاروق اعظم رفت هل انتم تارکون لی صاحبی الحدیث خوانده وصیت دوستی مرتضی را باین کلمه نمود الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ومعنی ابتدا این کلمه آن ست که حق پیغامبر صلوات الله وسلامه علیه بر امت آن ست که جمیع مصالح خود را تفویض بجناب وی صلی الله علیه وسلم نمایند وایشان را با پیغامبر حیرتی واستقلالی نباشد مانند طفل در دست دایه یا مانند اعمی در دست قائد بی اختیار باید بود پس آنانکه با مرتضی عداوت داشته باشند ووجوه شکایت او تقریر کنند بر نفس وعقل خود اعتماد نمایند وتابع حکم پیغامبر باشند ومعنی مولی دوست ست بقرینه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وبقرینه احادیث بسیار که مذکور کردیم لا یبغض ولا تشکوا وحب علی آیة الایمان من سب علیاً فقد سبنی الی غیر ذلک چون این معنی واضح شد باید دانست که این حدیث با مسئله ایجاب استخلاف مساسی ندارد اینجا تعظیم صلهٔ اهل بیت مراد ست وامر بدوستی حضرت مرتضی ونهی از دشمنی او ست واین نوع در حق مرتضی تنها نفرموده اند بلکه در حق عباس واولاد او ودر حق ازواج طاهرات نیز وارد شده ودر حق صدیق اکبر نیز هل انتم تارکون لی ابابکر الحدیث تعنت شیعه را تماشا کن چون درین حدیث هم جای ناخن زدن ندیدند گفتند مولی بمعنی اولی است واولی متصرف در حق تمام امت میگیریم واولی بتصرف در حق جمیع امت امام ست پس مرتضی امام باشد گوئیم مولی بمعنی محبوب ست از جهت قرینه اسباب متقدمه واز جهت احادیثی که قریب بمضمون این حدیث ونزدیک بزمان او وارد شده واز جهت قرینه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه باز میگوئیم مولی بمعنی معتِق ومعتَق مشهور ست وبمعنی ناصر ومالک نیز آمده لیکن بمعنی ولی از هیچ لغوی بمعنی فعیل نخوانده ایم باز میگوئیم اگر مولی بمعنی اولی باشد یا در لفظ ذکر ولی ماده باشد هنوز دا از گیر جاریست از کجا که ولایت در تصرف امور ملکیه مراد است

فصل هشتم

در تفضیل شیخین واین مطلب مبین می شود بادله نقلیه وادلهٔ عقلیه ولهذا این فصل را بدو قسم منقسم ساختیم

مقصد اوّل

در ادلهٔ نقلیه باید دانست که تفضیل شیخین بر سائر صحابه ثابت ست بدلالت کتاب وبتصریح وتلویح سنت سنیه وباجماع امت وبملازمت استخلاف شخص بخلافه خاصه افضلیه او را بر رعیت خویش ولهذا مقصد اوّل را منقسم ساختیم بچهار مسلک

مسلک اوّل

در دلالت کتاب الله بر افضلیت صدیق اکبر بر سائر امت خدای تعالی تمام صحابه را در یک مرتبه ننهاده ست بلکه بعض را بر بعض فضل داده واز استقرای ادلهٔ شرع معلوم میشود که این فضیلت بدو وجه در شرع معتبر ست یکی باعتبار سوابق اسلامیه ودیگر باعتبار صفات نفسانی که صدیقیت وشهیدیت وحواریت از آنجمله ست ... مراتب سابقین وابرار بآن سبب ست ونیز از آیات واحادیث بسیار مستنبط می شود که براعت جمال وکثرت مال وخوبی نسب ومانند آن درین

فضیلت بلی ثابت است قال الله تعالی وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا
وقال وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ وقال الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا عن سهل بن سعد قال مر رجل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لرجل عنده
جالس ما رأیک فی هذا فقال رجل من اشراف الناس هذا والله حری ان خطب ان ینکح وان شفع ان یشفع قال فسکت رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثم مر رجل فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم ما رأیک فی هذا فقال یا رسول الله هذا رجل من فقراء المسلمین
هذا حری ان خطب ان لا ینکح وان شفع ان لا یشفع وان قال ان لا یسمع لقوله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا خیر من
ملء الارض مثل هذا متفق علیه تمام وجه سوابق اسلامیه پس خدای تعالی می فرماید لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ
مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا خدای تعالی درین آیه افاده می فرماید که صحابه یک طبقه نیستند
بلکه بعض ایشان افضل از بعض اند وافضل جهاد است فی سبیل الله بالنفس خویش یعنی مباشرت قتال کفار و باموال
خویش یعنی بانفاق فی سبیل الله ازین آیه واضح گشت که مجاهدان بانفس خود و باموال خود سرفراز امت اند و از طبقه
علیای امت و ایشان افضل اند از غیر خود و باز در احادیث مشهوره که تکلیف بآن قائم است و بعد ثبوت آنها عذری
باقی نمی ماند ثابت شد که همه این عزیزان در جمیع مشاهد خیر در رکاب سعادت مآب آن حضرت صلی الله علیه وسلم حاضر بودند الا فی
بعض الاوقات لعذر و از جمعی مباشرت قتال زیاده تر بوقوع آمد و از بعض دیگر انفاق بیشتر بظهور انجامید و از جمعی هر دو
بر وجه کمال متحقق گشت قال الله تعالی وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا
وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ عن مجاهد فی قوله لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح یقول من اسلم قاتل
اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد یعنی اسلموا یقول لیس من هاجر کمن لم یهاجر وکلا وعد الله الحسنی وعن قتادة فی قوله
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل قال کان قتالان احدهما افضل من الاخر وکانت نفقتان احدهما افضل من الاخری
کانت النفقة والقتال قبل الفتح فتح مکة افضل من النفقة والقتال بعد ذلک وکلا وعد الله الحسنی قال الجنة این آیه نص است
در آنکه جمعی که قبل فتح مکه قتال و انفاق فی سبیل الله از ایشان بظهور آمده بهتر اند از آن جماعه که بعد فتح مکه قتال و انفاق بعمل آورده اند
و این آیت بطریق مفهوم موافق دلالت میکند تا آنکه در میان جمعی که در انفاق و قتال قبل الفتح متفق اند نیز تباین مراتب واقع
است هر چند اعانت پیغامبر علیه الصلوة والسلام باعتبار قتال و انفاق سابق تر فضیلت زیاده تر و این مفهوم موافق شاهد بسیاری
دارد از کتاب و سنت از آن جمله آیت سورهٔ انفال وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ این کلمه فاولئک منکم دلالت صریحه دارد

بر آنکه هجرت و جهاد جمله که متقدم است فضیلت ایشان فائق تر و از آن جمله حدیث بخاری عن ابی الدرداء آن حضرت صلی الله
علیه وسلم فاروق اعظم را که از مهاجرین اولین بود ارشاد نمود که هل انتم تارکون لی صاحبی معتکل ساخت ترک او را به تقدیم او در تصدیق پیغامبر
و از آن جمله حدیث انس کان بین خالد بن الولید و بین عبد الرحمن بن عوف کلام فقال خالد لعبد الرحمن بن عوف تستطیلون علینا بایام سبقتمونا بها
فبلغ النبی صلی الله علیه وسلم فقال دعوا لی اصحابی فو الذی نفسی بیده لو انفقتم مثل احد او مثل الجبال ذهبا ما بلغتم اعمالهم
و از آن جمله حدیث مستفیض بروایت ابو سعید خدری و غیر او لا تسبوا اصحابی فو الذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد
ذهبا ما ادرک مد احدهم و لا نصیفه و ظاهر است که خطاب برای جمهور حاضرین است پس بلفظ اصحاب قدمای صحابه را
اراده کرده اند لامحاله چون این مقدمه بوضوح پیوست باید دانست که صدیق اکبر پیش از هجرت قتال و انفاق فی سبیل الله
کرده است و فاروق اعظم پیش از هجرت قتال فی سبیل الله نموده بخلاف صحابه دیگر چه حضرت مرتضی و چه غیر او قبل
از هجرت قتال و انفاق از ایشان واقع نشده پس شیخین افضل باشند از حضرت مرتضی و غیر او بمقتضای این آیت
قال الواحدی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل یعنی فتح مکة قال مقاتل لا یستوی فی الفضل من انفق ماله وقاتل
العدو من قبل فتح مکة مع من انفق من بعد وقاتل قال الکلبی فی روایة محمد بن الفضیل نزلت فی ابی بکر تدل علی هذا انه کان
اول من انفق المال علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سبیل الله و اول من قاتل علی الاسلام قال ابن مسعود اول من
اظهر اسلامه بسیفه النبی صلی الله علیه وسلم و ابو بکر وقد شهد له النبی صلی الله علیه وسلم بالانفاق قبل الفتح فیما اخبرنا عبد الله
بن اسحق باسناده عن ابن عمر قال بینا النبی صلی الله علیه وسلم جالس و عنده ابو بکر الصدیق علیه عباءة قد خللها علی صدره
بخلال اذ نزل علیه جبرئیل فاقرأه من الله السلام فقال یا محمد ما لی اری ابا بکر علیه عباءة قد خللها علی صدره بخلال
قال یا جبرئیل انفق ماله قبل الفتح علی قال فاقرأه من الله السلام وقل له یقول لک ربک اراض انت عنی فی فقرک هذا ام
ساخط فالتفت النبی صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر فقال یا ابا بکر هذا جبرئیل یقرئک من الله السلام و یقول لک ربک اراض
انت عنی فی فقرک هذا ام ساخط قال فبکی ابو بکر فقال علی ربی اغضب انا عن ربی راض انا عن ربی راض وقوله اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا قال عطاء درجات الجنة تتفاضل فالذین انفقوا من قبل الفتح فی افضلها قال
الزجاج لان المتقدمین نالهم من المشقة اکثر مما نال من بعدهم و کانت بصائرهم ایضا انفذ و کلا وعد الله الحسنی قال
المفسرون یعنی وعد الله الجنة اما قتال ابی بکر صدیق پیش از هجرت پس ثابت است بطرق بسیار اخرج البخاری عن عروة
قال قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص اخبرنی باشد شیء صنعه المشرکون برسول الله صلی الله علیه وسلم قال بینا رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی بفناء الکعبة اذ اقبل عقبة بن ابی معیط فاخذ بمنکب رسول الله صلی الله علیه وسلم ولوی ثوبه فی عنقه
فخنقه خنقا شدیدا فاقبل ابو بکر فاخذ بمنکبیه و دفعه عن النبی صلی الله علیه وسلم ثم قال اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله
وقد جاءکم بالبینات و عن عمرو بن العاص قال ما تنول من رسول الله صلی الله علیه وسلم شیء کان اشد من ان
طاف بالبیت فلقوه حین فرغ فاخذوا بمجامع ردائه وقالوا انت الذی تنهانا عما کان یعبد آباؤنا قال انا ذاک
فقام ابو بکر فالتزمه من ورائه ثم قال اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم وان یک کاذبا

فعليه كذبه وان يك صادقا يصبكم بعض الذي يعدكم ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب رافعا صوته بذلك وعيناه تسيحان حتى ارسلوه وعن انس بن مالك قال لقد ضربوا رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى غشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادي ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله قالوا من هذا قالوا هذا ابن ابي قحافة وعن اسماء بنت ابي بكر انهم قالوا لها ما اشد ما رأيت المشركين بلغوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت كان المشركون قعودا في المسجد الحرام فتذاكروا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يقول في آلهتهم فبيناهم كذلك اذ دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد فقاموا اليه وكانوا اذا سألوه عن شيء صدقهم فقالوا الست تقول في آلهتنا كذا وكذا قال بلى فتشبثوا به باجمعهم فاتى الصريخ الى ابي بكر فقيل له ادرك صاحبك فخرج ابو بكر حتى دخل المسجد فوجد رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس مجتمعون عليه فقال ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم قال فلهوا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واقبلوا على ابي بكر يضربونه قالت فرجع الينا فجعل لا يمس شيئا من غدائره الا جاء معه وهو يقول تباركت يا ذا الجلال والاكرام رواه ابو عمر في الاستيعاب وعن علي انه قال ايها الناس اخبروني باشجع الناس قالوا لا نعلم فمن قال ابو بكر لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم واخذته قريش فهذا يجأه وهذا يتلتله وهم يقولون انت الذي جعلت الآلهة الها واحدا قال فوالله ما دنا منا احد الا ابو بكر يضرب هذا ويجأ هذا ويتلتل هذا وهو يقول ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله ثم رفع علي بردة كانت عليه فبكى حتى اخضلت لحيته ثم قال انشدكم بالله امؤمن آل فرعون خير ام ابو بكر فسكت القوم فقال الا تجيبوني فوالله لساعة من ابي بكر خير من مثل مؤمن آل فرعون وذاك رجل يكتم ايمانه وهذا رجل اعلن ايمانه وعن ابن جريج قال حدثت ان ابا قحافة سب النبي صلى الله عليه وسلم فصكه ابو بكر صكة فسقط فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال افعلت يا ابا بكر فقال والله لو كان السيف قريبا مني لضربته فنزلت لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم الآية واما انفاق ابو بكر صديق پیش از ہجرت پس ثابت ست بطرق بسیار چنانکہ عنقریب ذکر می کنیم واما قتال فاروق اعظم پیش از ہجرت قال ابن اسحق ولما قدم عمرو بن العاص وعبد الله بن ابي ربيعة على قريش ولم يدركوا ما طلبوا وردهم النجاشي بما يكرهون واسلم عمر بن الخطاب وكان رجلا ذا شكيمة لا يرام ما وراء ظهره امتنع به اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وبحمزة حتى عازوا قريشا فكان عبد الله بن مسعود يقول ما كنا نقدر على ان نصلي عند الكعبة حتى اسلم عمر بن الخطاب فلما اسلم قاتل قريشا حتى صلى عند الكعبة وصلينا معه واخرج الحاكم عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه جاء والصلوة قائمة ونفر ثلثة جلوس احدهم ابو جحش الليثي قال قوموا فصلوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام اثنان وابى ابو جحش ان يقوم فقال له عمر صل يا ابا جحش مع النبي صلى الله عليه وسلم قال لا اقوم حتى يأتيني رجل هو اقوى مني ذراعين واشد مني بطشا فيصرعني ثم يدس وجهي في التراب قال عمر فقمت اليه فكنت اشد منه ذراعا واقوى بطشا فصرعته ثم دسست وجهه في التراب فاتى عثمان فحجزني فخرج عمر بن الخطاب مغضبا حتى انتهى الى النبي صلى الله عليه وسلم فلما رآه النبي صلى الله عليه وسلم ورأى الغضب في وجهه قال ما رابك يا ابا حفص فقال يا رسول الله اتيت على نفر جلوس على باب المسجد

وقد اقیمت الصلوٰة وسہم ابو محش اللیثی فقام الرجلان فاعادا الحدیث ثم قال عمر واللہ یا رسول اللہ ما کانت معونة
عثمان ایاہ الا انہ ضافہ لیلۃ فاحب ان یشکر لہ فسمعہ عثمان فقال یا رسول اللہ الا تسمع ما یقول لنا عمر عندک
فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان رضا عمر رحمۃ واللہ لوددت انک کنت جئتنی برأس الخبیث فقام عمر فلما بعد
ناداہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال ہلم یا عمر این اردت ان تذہب فقال اردت ان آتیک براس الخبیث فقال اجلس حتی
اخبرک بغنی الرب عن صلوٰۃ ابی محش اللیثی ان للہ فی سماء الدنیا ملائکۃ خشوعا لا یرفعون رؤسہم حتی تقوم الساعۃ فاذا
قامت الساعۃ رفعوا رؤسہم ثم قالوا ربنا ما عبدناک حق عبادتک فقال لہ عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ وما یقولون یا رسول اللہ
فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما اہل السماء الدنیا فیقولون سبحان ذی الملک والملکوت واما اہل السماء الثانیۃ
فیقولون سبحان الحی الذی لا یموت فقلہا یا عمر فی صلوٰتک فقال یا رسول اللہ فکیف بالذی علمتنی وامرتنی ان اقولہ فی صلوٰتی
قال قل ہذہ مرۃ وہذہ مرۃ وکان الذی امرہ ان قال اعوذ بعفوک من عقابک واعوذ برضاک من سخطک واعوذ بک منک
جل وجہک وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قاتل عمر المشرکین فی مسجد مکۃ فلم یزل یقاتلہم منذ غدوۃ حتی صارت الشمس حیال راسہ
قال واعیی وقعد فدخل رجل علیہ برد احمر وقمیص موشی حسن الوجہ فجاء حتی افرجہم فقال ما تریدون من ہذا الرجل قالوا لا واللہ
الا انہ صبا قال فنعم رجل اختار لنفسہ دینا دعوہ وما اختار لنفسہ ترون بنی عدی ترضی ان یقتل عمر واللہ لا ترضی بنو عدی
قال وقال عمر یومئذ یا اعداء اللہ واللہ لو قد بلغنا ثلثمائۃ لقد اخرجناکم منہا قلت لابی بعد من ذاک الرجل الذی ردہم
عنک یومئذ قال ذاک العاص بن وائل ابو عمرو بن العاص وعن عکرمۃ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال لما اسلم عمر رضی اللہ
عنہ قال المشرکون الیوم انتصف منا وحضرت مرتضی درین ایام صغیر بود در حجر آن حضرت صلی اللہ وکفالت او متعلق بود قتال
و اتفاق نہ بخلاف شیخین واسلام او نکایت ملت کفر نکرد بخلاف شیخین واگر کسی در اطلاق قتال بر جنگ عصا و مشت اشکالی
داشتہ باشد استعمال شائع عرب آن اشکال را بابلغ وجوہ دفع خواہد نمود واستعمال علی مرتضی و ابن مسعود وغیر ایشان از صحابہ
لفظ قتال را برین معنی ادل دلیل ست بر آن واگر این ہمہ کفایت نکند قول تعالی اذن للذین یقاتلون بانہم ظلموا
در شان مہاجرین حال آنکہ آنجا استعمال سلاح نبود جای شبہہ نیست اما وجہ تصریح پس خدای تعالی در سورۂ فاتحہ کہ
بر السنہ مسلمین نازل فرمودہ است می فرماید اہدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیہم جمہور مسلمین
می باید در نماز خود از جناب حق جل وعلا طلب کنند ہدایت راہ منعم علیہم شک نیست جماعہ کہ راہ ایشان اعظم مطلوبات است
افضل اند نزدیک خدای تعالی والا طلب راہ مفضول یا مساوی معقول نمی شود بعد از آن تفسیر فرمود منعم علیہم را ومن
یطع اللہ والرسول فاولئک مع الذین انعم اللہ علیہم من النبیین والصدیقین والشہداء والصالحین وحسن
اولئک رفیقا بعد از آن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در احادیث مستفیضہ کہ حجت بآن قائم شود فرمودند کہ ابوبکر
صدیق ست وعمر وعثمان شہید پس از اینجا برہن گشت کہ این عزیزان افاضل امت اند وایشان را ریاست معنوی
بر سائر مسلمین متحقق ست ودر معنی این آیت آیات واحادیث بسیارست متفق درین مضمون کہ امت مرحومہ منقسم است
بسہ قسم اول مقربین وسابقین دوم ابرار ومقتصد سوم ظالم النفسہ ومقربین وسابقین سردفتر مسلمین اند

وصدیقان وشهیدان از جملهٔ مقربان وسابقان اند واین عزیزان از جملهٔ صدیقان وشهیدان اند تا جائی که تواتر در هر یک قدر محقق
شده است وباین نوع استدلال اشاره منقول است از حسن بصری وابو العالیه قالا فی قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم رسول الله
وصاحباه وباز در سورهٔ تحریم قراءة ابی بن کعب این بود که وصالح المؤمنین ابو بکر وعمر عن ابن عباس قال کان ابی یقرأ وصالح
المؤمنین ابو بکر وعمر وسواد اعظم از مفسرین صالح المؤمنین را باین هر دو بزرگ تفسیر کرده اند قال ذلک من الصحابة ابن مسعود
وابن عباس وبریدة الاسلمی وابو امامة ومن التابعین سعید بن جبیر وعکرمة ومیمون بن مهران والحسن البصری ومقاتل بن
سلیمان وکلبی بهم قدوة وحاصل ایشان برین تفسیر آن است که هر چند کلمهٔ صالح المؤمنین عام است اما قصه که سبب نزول آیت
شده است دلالت دارد بالقطع که صدیق وفاروق داخل اند در آن عام بلا شبهه این بهمان می ماند که در زمان آن حضرت
صلی الله علیه وسلم ابن لتبیه گفته بود هذا لکم وهذا اهدی لی آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه خواندند ما بال اقوام نولیهم علی عمل
مما ولانی الله ثم یقول احدهم هذا لکم وهذا اهدی لی هلا جلس فی بیت ابیه وامه فینظر ایهدی له ام لا درین صورت قرائن
بسیار دلالت کردند بر آنکه ابن لتبیه داخل است درین معاتبه بالقطع از آنجمله آنکه صدق کلام وتقریب سخن قصد او بوده است
باز همان لفظ که وی گفته بود حکایت کرده اند از احتمال انکار کنند هیچ عاقلی در دخول او توقف نتواند کرد همچنان در قصه که در باب
ازواج طاهرات آن حضرت صلی الله علیه وسلم رفته است امور بسیار واقع شد که سامعان مضطر شدند بحکم دخول این هر دو عزیز
در صالح المؤمنین عن عائشة قالت انزل الله عذری وکادت الامة تهلک فی سببی فلما سری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
وعرج الملک قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی اذهب الی ابنتک فاخبرها ان الله قد انزل عذرها من السماء قالت
فاتانی ابی وهو یعدو یکاد ان یعثر فقال ابشری یا بنیة بابی وامی فان الله قد انزل عذرک قلت بحمد الله لا بحمدک ولا بحمد
صاحبک الذی ارسلک ثم دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم فتناول ذراعی فقلت بیده هکذا فاخذ ابو بکر النعل لیعلونی
به فمنعته فضحک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اقسمت لا تفعل وفی سورة التحریم قال عمر فانی اظن ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم ظن انی جئت من اجل حفصة والله لئن امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم بضربها لاضربن عنقها
واما وجه نفع مسلمین بسبب ایشان قال الله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون
عن المنکر الایه ازین آیه منطوقاً معلوم میشود که امت مرحومه بهتر است از سائر امم از جهت کمال این صفت که
امر معروف ونهی از منکر باشد ومفهوماً دلالت میکند بر آنکه هر که ازین امت بکمال امر معروف ونهی از منکر متصف باشد
افضل است از با دون خود وشاهد این مفهوم قول خدای عزوجل است ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و
یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون ۝ باز در آیهٔ دیگر تصریح باید در شان
مهاجرین اولین الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزکوة وامروا بالمعروف
ونهوا عن المنکر ۝ ودر خارج تمکین واقع نشد الا اشیاخ ثلثه را پس واجب شد که وصف مذکور که مدار خیریت است
درین بزرگواران متحقق شده باشد این آیات دلالت کردند بر فضل این جماعه بر سائر مسلمین وتفضیل من کل الوجوه مستحق شده
اندیم بر تعیین صدیق اکبر از میان ایشان پس میگوئیم خدای تعالی در سورهٔ واللیل فرموده وسیجنبها الاتقی

الذی یؤتی ماله یتزکی وسورهٔ لیل از آن جمله است که در اول بعثت نازل شده وقتی که کفار ضعفاء مسلمین را ایذا میدادند وصدیق اکبر مال خود را وسیلهٔ استخلاص ایشان از تعذیب کفار میساخت تا آنکه بسامعان را اشکالی نماند در آنکه بالفظ الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی عام است حضرت صدیق را البته اول مره در گرفته است بیش از دیگران از جهت قیام قراین با آن است که الاتقی معهود است وشخص معین مراد است وآن شخص معین صدیق اکبر است عن ابن مسعود قال ان ابا بکر الصدیق رضی الله عنه اشتری بلالاً من امیة بن خلف وابی بن خلف ببردة وعشر اواق فاعتقه لله فانزل الله واللیل اذا یغشی الی قوله ان سعیکم لشتی ابوبکر وامیة وابی الی قوله وکذب بالحسنی قال لا اله الا الله الی قوله فسنیسره للعسری قال النار عن عروة ان ابا بکر الصدیق اعتق سبعة کلهم یعذب فی الله بلالاً وعامر بن فهیرة والنهدیة وابنتها وزنیرة وام عیسی وامة بنی المؤمل وفیه نزلت وسیجنبها الاتقی الی آخر السورة عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن ابیه قال ابو قحافة لابی بکر اراک تعتق رقابا ضعافا فلو انک اذا فعلت ما فعلت اعتقت رجالا جلدا یمنعونک ویقومون دونک فقال یا ابت انما ارید وجه الله فنزلت هذه الآیة فیه فاما من اعطی واتقی الی قوله وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی عن سعید بن المسیب قال نزلت وما لاحد عنده من نعمة تجزی فی ابی بکر اعتق ناسا لم یلتمس منهم جزاء ولا شکورا ستة او سبعة منهم بلال وعامر بن فهیرة عن ابن عباس فی قوله وسیجنبها الاتقی قال هو ابو بکر الصدیق وقال عمار بن یاسر فی ذلک شعرا ع جزی الله خیرا عن بلال وصحبه * عتیقا واخزی فاکها وابا جهل * بالجمله چون این مقدمه ثابت گشت خدای تعالی جای دیگر میفرماید ان اکرمکم عند الله اتقاکم پس صدیق اکبر اتقی است واتقی مست اکرم است وهو المطلوب باین اسلوب که تقریر نمودیم کتاب الله بوجوه بسیار بر افضلیت صدیق وفاروق دلالت می نماید **مسلک دوم** در تصریح وتلویح سنت سنیه بافضلیت صدیق بر سائر امت ثم فاروق ثم ذو النورین وپیش از آنکه در روایت احادیث شروع کنیم بر دو نکته مطلع سازیم نکتهٔ اولی مسئله افضلیت شیخین در ملت اسلامیه قطعی است واینجا قطع حاصل می شود بدو وجه یکی تعدد طرق حدیث تا آنکه اصل مسئله متواتر بالمعنی شود مانند سخاوت حاتم وشجاعت رستم دیگر حفوف قراین (احاطه ۱۲) زیرا که خبر واحد بسبب حفوف قراین بسر حد یقین می رسد مانند آنکه بیماری را دیدیم که صاحب فراش شده واقارب او وپیش اطبا می روند وآخرها یأس از حیات او بهم رسانیدند وبانواع هم والم گرفتار شدند بعد از آن روزی دیده شد که در خانهٔ او نوحه می کنند وجنازه بر دروازه نهاده اند واز هر جانب مردم غمگین وساکت بخانهٔ او می درآیند درین حالت اگر شخصی خبر دهد که آن بیمار مرده است این خبر واحد بسبب حفوف قراین بسر حد یقین خواهد رسانید همچنین احادیث فضیلت شیخین محفوف است بقراین بسیار واین قراین دو نوع تواند بود یکی ادلهٔ ظنیه وخطابیه که موافق باشند در اصل مقصد با این خبر واحد از جمله عمومات کتاب الله وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم در فضیلت مهاجرین ومجاهدین مانند حدیث رفاعة بن رافع جاء جبرئیل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال ما تعدون اهل بدر فیکم قال من افضل المسلمین وقال رافع بن خدیج خیارنا قال وکذلک من شهد بدرا من الملائکة ومانند حدیث جابر کنا یوم الحدیبیة الفا واربعمائة فقال لنا رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم انتم الیوم خیر اہل الارض واین ہر دو حدیث تفضیل شیخین جدّا در افضلیت حاصل گردانیدند و تعریضات
کتاب اللہ و سنتِ رسول اللہ بفضیلت شیخین بر چند فضیلت بر جمیع امت از آنجا مفہوم شد و لیکن در معنی فضیلت مواقف
سکینہ و تفضیل شیخین جدّا بعمل می آرد و دیگر فروع افضلیت کہ امتِ مرحومہ قولاً و فعلاً بآن آشنا شده اند و در ہر محل
و ہر موطن افضل ہذه الامة و خیر ہذه الامة گفته اند و این مقاله را بوجہی سر داده اند گویا پیش ازین متیقن بود و ہیبت
و تمہید مکررا در آن مدخل نه و این ہر دو مبحث طولی دارد و بسیاری از آن مذکور کردیم اینجا استقصای آن مقالات باید نمود
نکتہ ثانیه چون استقرا کنیم احادیث را که در افضلیت شیخین وارد شده مدار افضلیت چہار خصلت را می یابیم
یکی در مرتبۂ علیا از مراتب امت بودن صدیقیت و شہیدیت عبارت ست از آن دوم اعانت آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و ترویج اسلام در وقت غربت او امنّ الناس علیّ ابوبکر و اسانی بماله و نفسه و عزتِ اسلام
که از خصائص عمر ست اشاره ست بآن سوم اتمام کارہای مطلوب از نبوت بدست این ہر دو عزیز در ایام تخصیصات
صلی اللہ علیہ وسلم در قصۂ مقالید و قصۂ آب کشیدن از بیر نالیشی ست از آن چہارم علو درجاتِ ایشان در معاد
کہول اہل الجنة و اقامت در غرفِ عالیه و اوّلیت حشر و تجلّی خاص برای صدیق و معانقۂ حق برای عمر بیانی ست
از آن و این خصلت ہرگز جدا نمی تواند شد از یکی از خصال ثلثه زیرا که اکثریت ثواب یا بسبب صفات نفسانی ست
یا بسبب اعزاز اسلام و نصرت او یا بسبب اتمام کارہای نبوت لیکن ممکن ست که شخصی صحبت پیغامبر نداشته باشد
بلکه آخر ہمه ایمان بیارد و ہیچ مشہدی از مشاہد خیر ادراک نماید معہذا افضل امت باشد باعتبار اتمام کارہای مطلوب از بعثت
پیغامبر بدست او یا باعتبار صدیقیت و شہیدیت و مناسبت قوتِ عامله و عاقله او بالنفس قدسیه پیغامبر و ممکن است
که در اعزاز اسلام و نصرت پیغامبر اقصی الغایة سعی بجا آرد و در آخر ایام آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم متوفی شود
کارہای مطلوب پیغامبر را نداند فضلاً از آنکه مباشرت آن نماید یا باعتبار قوتِ عاقله و عامله با پیغامبر مناسبت معتدبه
ندارد و نہایتِ مرمی ہمت او حالی ست از احوال ابرار نیست مقتضای امکان عقلی لیکن سنة اللہ جاری شده ست
بآنکه دواعی بزرگ نریزند مگر بر نفوس قدسیه که سالہا زیر تربیت پیغامبر پرورش یافته باشند و تشریف آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم تقاضا می نماید که خلیفۂ او نباشد الّا اکمل امت باعتبار این خصال اربع جمیعاً بالجمله در احادیث
این باب تاملی وافی بکار باید برد و مدار افضلیت از ہر حدیثی جدا استنباط باید نمود چون این ہمه گفته شد برروایت
احادیث مشغول شویم اما باعتبار کارہای که پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم آنرا از جہت پیغامبری ہمی کردند پس فضلیت شیخین را
ثابت ست باحادیث بسیار اوّل حدیث ابی ہریره قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول بینا انا نائم
رایتنی علی قلیب علیہا دلو فنزعت منہا ما شاء اللہ ثم اخذہا ابن ابی قحافة فنزع منہا ذنوباً او ذنوبین وفی نزعه واللہ
یغفر له ضعف ثم استحالت غرباً فاخذہا ابن الخطاب فلم ار عبقریاً من الناس ینزع نزع عمر بن الخطاب حتی ضرب الناس
بعطن وحدیث عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اریت کانی انزع بدلو بکرة علی قلیب
فجاء ابو بکر فنزع ذنوباً او ذنوبین نزعاً ضعیفاً واللہ یغفر له ثم جاء عمر فاستقی فاستحالت غرباً فلم ار عبقریاً من الناس

يغزى قرية حتى روى الناس وضربوا بعطن رواهما البخارى ومسلم وغيرهما وعن ابى الطفيل عن النبى صلى الله عليه وسلم
قال بينا انا انزع الليلة اذ وردت علىّ غنم سود وغنم عفر فجاء ابو بكر فنزع ذنوبا او ذنوبين فيهما ضعف والله يغفر له ثم جاء عمر
فاستحالت غربا فملأ الحياض واروى الواردة فلم ار عبقريا من الناس احسن نزعا منه فاولت ان الغنم السود العرب والعفر
العجم دوم حديث ابن عمر فى الموازنة مع الامة اخرج ابن مردويه عن ابن عمر خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ذات غداة بعد طلوع الشمس قال رايت قبل الفجر كانى اعطيت المقاليد والموازين فاما المقاليد فهى المفاتيح واما الموازين
فهذه التى يوزن بها فوضعت فى كفة ووضعت امتى فى كفة فوزنت بهم فرجحت ثم جيئ بابى بكر فوزن بهم فرجح ثم جيئ
بعمر فوزن بهم فرجح ثم جيئ بعثمان فوزن بهم فرجح ثم رفعت سوم حديث جابر بن عبد الله انه كان يحدث ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رئى الليلة رجل صالح ان ابا بكر نيط برسول الله صلى الله عليه وسلم ونيط عمر
بابى بكر ونيط عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله
صلى الله عليه وسلم واما تنوط بعضهم ببعض فهم ولاة هذا الامر الذى بعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم چهارم حديث
سمرة بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله انى رايت الليلة كان دلوا دلى من السماء فجاء ابو بكر فاخذ بعراقيها فشرب
شربا ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء على
فاخذ بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه منها شئ پنجم حديث ابن عباس وابى هريرة كه تسميه خلفا آنجا بتصريح مذكور
شده شاهد عدل اين احاديث مى تواند شد ان ابن عباس كان يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال انى رايت الليلة فى المنام ظلة تنطف منها السمن والعسل فارى الناس يتكففون منها فالمستكثر والمستقل واذا
سبب واصل من الارض الى السماء فاراك اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل آخر فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فعلا به
ثم اخذ به رجل آخر فانقطع ثم وصل فعلا به قال ابو بكر يا رسول الله بابى انت والله لتدعنى فاعبرها فقال النبى صلى الله
عليه وسلم اعبر قال اما الظلة فالاسلام واما الذى ينطف من العسل والسمن فالقرآن حلاوته تنطف والمستكثر من
القرآن والمستقل واما السبب الواصل من السماء الى الارض فالحق الذى انت عليه تاخذ به فيعليك الله ثم ياخذ به
رجل من بعدك فيعلو به ثم ياخذ به رجل آخر فيعلو به ثم ياخذ به رجل آخر فينقطع به ثم يوصل له فيعلو به فاخبرنى يا رسول الله
بابى انت اصبت ام اخطات فقال النبى صلى الله عليه وسلم اصبت بعضا واخطات بعضا قال فوالله يا رسول الله
لتحدثنى الذى اخطات قال لا تقسم اينهمه احاديث دلالت مى كنند برآنكه كارهاى مطلوب از بعثت پيغامبر
بدست اين مشائخ بظهور رسيد به ترتيب و ديگرى سهيم وشريك ايشان نيست درآن امر پس فضليت باعتبار
تتميم كارها ايشان را باشد نه غير ايشان را ششم حديث حذيفه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا
بالذين من بعدى ابى بكر وعمر وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا بالذين من بعدى ابى بكر
وعمر اين حديث دلالت ميكند كه شيخين بعد آن حضرت صلى الله عليه وسلم قائم درمقام آن حضرت خواهند بود
هفتم حديث بنى مصطلق عن انس بن مالك قال بعثنى بنو المصطلق اسئل رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقالوا اسئل لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الی من نرجع صدقاتنا بعدک قال فاتیته فسالته فقال الی ابی بکر فاتیتهم
فاخبرتهم قالوا ارجع الیه فاسأله فان حدث بابی بکر حدث فالی من فاتیته فاخبرته فقال الی عمر فقالوا ارجع الیه فاسأله
فان حدث بعمر حدث فالی من فاتیته فسالته فقال الی عثمان فاتیتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فاسأله فان حدث بعثمان
حدث فالی من فاتیته فسالته فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لکم الدهر فتبا ه شتم حدیث وضع احجار عن عائشة
قالت اول حجر حمله النبی صلی الله علیه وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابوبکر حجرا آخر ثم حمل عمر حجرا آخر ثم حمل عثمان حجرا آخر
فقلت یا رسول الله الا تری الی هؤلاء کیف یسعدونک فقال یا عائشة هؤلاء الخلفاء من بعدی نهم حدیث
جبیر بن مطعم قال اتت امرأة الی النبی صلی الله علیه وسلم فامرها ان ترجع الیه قالت ارأیت ان جئت ولم اجدک
کانها تقول الموت قال ان لم تجدینی فأتی ابا بکر دہم حدیث عرباض بن ساریة انه یقول وعظنا رسول الله
صلی الله علیه وسلم موعظة ذرفت منها العیون ووجلت منها القلوب فقلنا یا رسول الله ان هذه لموعظة مودع
فماذا تعهد الینا قال قد ترکتکم علی البیضاء لیلها کنهارها لا یزیغ عنها بعدی الا هالک من یعش منکم فسیری اختلافا
کثیرا فعلیکم بما عرفتم من سنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ وعلیکم بالطاعة وان عبدا
حبشیا فانما المؤمن کالجمل الانف حیثما قید انقاد بعد از آن تفسیر کردند خلافت را بوجهی که منطبق باشد
بر خلفاء ثلثه لا غیر از حدیث ابی هریرة الخلافة بالمدینة والملک بالشام اخرجه الحاکم آمدیم بآنکه صدیق بهتر بود از
فاروق و فاروق بهتر بود از ذی النورین این معنی مفهوم است از حدیث مستفیض و آن یازدهم است از احادیث
این باب حدیث سفینة مولی ام سلمة رضی الله عنها قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی الصبح ثم اقبل
علی اصحابه فقال ایکم رأی رؤیا فقال رجل انا یا رسول الله کان میزانا نزل به من السماء فوضعت فی کفة ووضع
ابوبکر فی کفة اخری فرجحت بابی بکر فرفعت وترک ابوبکر مکانه فجیء بعمر بن الخطاب فوضع فی الکفة الاخری فرجح ابوبکر
ثم رفع ابوبکر ووضع عثمان فرجح عمر ثم رفع عمر ورفع المیزان قال فتغیر وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال خلافة نبوة
ثلثون عاما ثم یکون ملک وعن ابی بکرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ذات یوم من رأی منکم رؤیا فقال
رجل انا رأیت کان میزانا نزل من السماء فوزنت انت بابی بکر فرجحت انت بابی بکر ثم وزن ابوبکر وعمر فرجح ابوبکر
ثم وزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان فرأینا الکراهیة فی وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم وعن عمر نحوه
نحو من ذلک اینجا باید دانست که مضمون حدیث ابن عمر دیگر است و آن موازنه با سائر امت است و مضمون حدیث ابی بکرة
و عمر نحوه دیگر و آن موازنه خلفاست با یکدیگر و هر دو معنی صحیح است روایة و درایة و نیز باید دانست که دارمی روایت
کرده عن ابی ذر الغفاری قال قلت یا رسول الله کیف علمت انک نبی حین استنبئت فقال یا ابا ذر اتانی
ملکان وانا ببعض بطحاء مکة فوقع احدهما الارض وکان الآخر بین السماء والارض فقال احدهما لصاحبه اهو هو
قال نعم قال فزنه برجل فوزنت به فوزنته ثم قال فزنه بعشرة فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال زنه بمائة فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال
زنه بالف فوزنت بهم فرجحتهم کانی انظر الیهم ینتثرون من خفة المیزان قال فقال احدهما لصاحبه لو وزنته بامته لرجحها

آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحی از رؤیا وزن نبوت خود را شناختند زیراکه وزن بر رجحان عند الله دلالت کرد وانچه از این واقعه
خلافت وافضلیت خلفای ثلثه معلوم فرمودند دانا باعتبار اعانت اسلام در وقت غربت وقیام بنصرت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در حالت ایذار کفار وشدت حال پس شیخین را افضلیت ثابت ست باحادیث بسیار یکی ازان که دوازدهم ست
از احادیث این مسلک حدیث ابی سعید خدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی الا وله وزیران من
اهل السماء ووزیران من اهل الارض فاما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل ومیکائیل واما وزیرای من اهل الارض فابوبکر وعمر
وعن سعید بن المسیب مرسلا قال کان ابوبکر الصدیق من النبی مکان الوزیر فکان یشاوره فی جمیع اموره وکان ثانیه فی الاسلام
وکان ثانیه فی الغار وکان ثانیه فی العریش یوم بدر وکان ثانیه فی القبر ولم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقدم علیه احدا
سیزدهم عن ابی اروی الدوسی قال کنت جالسا عند النبی صلی الله علیه وسلم فاطلع ابوبکر وعمر فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الحمد لله الذی ایدنی بهما وعن حذیفة بن الیمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لقد هممت ان ابعث
الی الآفاق رجالا یعلمون الناس السنن والفرائض کما بعث عیسی بن مریم الحواریین قیل له فاین انت عن ابی بکر وعمر فقال انه
لا غنا لی عنهما انهما من الدین کالسمع والبصر چهاردهم اثبات منت صدیق بر خود وآن مستفیض ست از حدیث ابی سعید خدری
وابی هریره وحضرت مرتضی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان امن الناس علی فی ماله وصحبته
ابوبکر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابابکر فان له عندنا یدا
یکافیه الله بها یوم القیمة وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر واین اشارت ست بافضلیت باعتبار اعانت آن حضرت
صلی الله علیه وسلم وترویج اسلام پانزدهم اولیت اسلام صدیق اکبر از میان احرار بالغین وظاهر ست که نکایت در ملت
کفر از غیر بالغ حر ظهور نمی تواند نمود واین نیز مستفیض ست از حدیث ابی درداء وعمرو بن عبسه ومقدام وعمار عن ابی الدرداء
فی قصة مغاضرة عمر معه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله بعثنی الیکم فقلتم کذبت وقال ابوبکر صدق وواسانی
بنفسه وماله فهل انتم تارکون لی صاحبی شانزدهم دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعباره فاروق اللهم اعز الاسلام
وظهور اجابت این دعا بابلغ وجوه واین نیز مستفیض ست از حدیث ابن عمر وابن عباس وعائشه وابن مسعود عن ابن
عمر قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم اعز الاسلام باحب هذین الرجلین الیک بابی جهل او بعمر بن الخطاب
قال وکان احبهما الیه عمر واما حصول عزت اسلام باسلام فاروق از حدیث ابن مسعود وابن عباس وحذیفه عن ابن مسعود
ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر وفی روایته والله ما استطعنا ان نصلی عند الکعبة ظاهرین حتی اسلم عمر هفدهم استبشار اهل سموات
باسلام فاروق واین نیز تلویح ست باعانت اسلام ومسلمین از حدیث ابن عباس قال لما اسلم عمر نزل جبرئیل فقال یا محمد
لقد استبشر اهل السماء باسلام عمر هیجدهم حدیث عمر غلق فتنه ست وغلق جهنم ست واین حدیث مستفیض ست عن حذیفه
وقد سألها عمر عن فتنة التی تموج کموج البحر لیس علیک منها باس یا امیر المؤمنین ان بینک وبینها بابا مغلقا ثم قیل الباب
عمر بعد ازان در خلوج مثل الشمس فی رابعة النهار ظاهر شد که فتح فارس در دوم که در بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملفوظ
بود همه بسعی ایشان بظهور رسید ونجل عیزی وجمع قرآن که در کتاب الله موعود بود باهتمام ایشان بعمل آمد بغیر مشارکت احدی

واجماع کہ اصل ثالث است از اصول شریعت بسعی ایشان بروئے کار آمد بدون سعی دیگری و چنین تحقیق مقامات تصوف
و غیر آن تا آنکہ بر طبق اشارہ این احادیث اُس برأس خصائص این مشائخ ظاہر شد و نیز بتواتر رسید کہ صدیق پیش از ہمہ
ایمان آورد و بنصرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قائم شد در مواطن بسیار و نزدیک شش سال از نبوت فاروق اسلام آورد
و عزت اسلام بسبب او ظاہر گردید و این ہمہ برہان واضح است بر افضلیت ایشان و تفسیر این احادیث ست والحمد للہ
آمدیم با آنکہ صدیق بہتر ست از فاروق درین وصف این معنی مفہوم ست از خطاب کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
در قصہ مغاضبہ صدیق بفاروق ہل انتم تارکون لی صاحبی و آن نوزدہم ست از احادیث این مسالک اخرج البخاری
عن ابی الدرداء قالت کنت جالسا عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذ اقبل ابوبکر آخذا بطرف ثوبہ حتی ابدی عن رکبتہ فقال
النبی صلی اللہ علیہ وسلم اما صاحبکم فقد غامر فسلم فقال انی کان بینی وبین ابن الخطاب شیئ فاسرعت الیہ ثم ندمت فسألتہ
ان یغفر لی فابی علی فاقبلت الیک فقال یغفر اللہ لک یا ابابکر ثلاثا ثم ان عمر ندم فاتی منزل ابی بکر فسأل أثم ابوبکر فقالوا
لا فاتی الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فسلم فجعل وجہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتمعر حتی اشفق ابوبکر فجثا علی رکبتیہ فقال
یا رسول اللہ واللہ انا کنت اظلم مرتین فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ بعثنی الیکم فقلتم کذبت وقال ابوبکر صدق
و واسانی بنفسہ ومالہ فہل انتم تارکو لی صاحبی مرتین فما اوذی بعدہا اما آنکہ فاروق بہتر ست از ذی النورین پس
مفہوم ست از قصہ مغاضبت ذی النورین بافاروق در قصہ ابی جحش کہ برضاء عمر رحمہ و آن بستم ست از احادیث
این مسلک حدیث عبد اللہ بن عمر فی قصۃ طویلۃ فیہا مغاضبۃ عمر مع ابی جحش فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
رضاء عمر رحمۃ اخرجہ الحاکم اما عشارکمال نفسانی و بودن از طبقہ علیا پس ثابت ست باحادیث بسیار یکی
از آنہا گواہی دادن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صدیق اکبر را بصدیقیت و فاروق اعظم و ذی النورین را
بشہادت و آن بست و یکم ست از احادیث این مسلک و آن حدیث مستفیض ست بروایت عثمان و انس و
ابوہریرۃ و سعید بن زید و صحابی مبہم در مسند احمد عن ثمامۃ بن حزن القشیری فی قصۃ طویلۃ قال عثمان انشدکم باللہ و
الاسلام ہل تعلمون ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان علی ثبیر مکۃ ومعہ ابوبکر وعمر وانا فتحرک الجبل حتی تساقطت
حجارتہ بالحضیض قال فرکضہ برجلہ فقال اسکن ثبیر فانما علیک نبی وصدیق وشہیدان قالوا اللہم نعم قال اللہ اکبر شہدوا لی
ورب الکعبۃ انی شہید بست و دوم اثبات مرتبہ کہ لو خلت باشد صدیق را و آن نیز حدیث مستفیض ست جید
الاسانید از حدیث ابن عباس و ابن الزبیر و ابوسعید خدری و عبد اللہ بن مسعود و ابو المعلی عن ابن عباس عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم قال لو کنت متخذا من امتی خلیلا لاتخذت ابابکر ولکن اخی وصاحبی بست و سوم موافقت رای صدیق
با وحی در چندین واقعہ تا آنکہ قدر مشترک متواتر بالمعنی گشتہ از آنجملہ قصہ فنحاص یہودی کہ عکرمہ و مجاہد و سدی آنرا
روایت کردہ روی عن عکرمۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعث ابابکر الی فنحاص الیہودی یستمدہ وکتب الیہ وقال
لابی بکر لا تفتت علی بشیئ حتی ترجع الی فلما قرأ فنحاص الکتاب قال قد احتاج ربکم قال ابوبکر فہممت ان اقدہ بالسیف
ثم ذکرت قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تفتت علی بشیئ فنزلت لقد سمع اللہ قول الذین قالوا ان اللہ فقیر ونحن اغنیاء

وقوله لتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم وقال ابن جريج حدثت ان ابا قحافة سب النبي صلى الله عليه وسلم فصكه ابو بكر
صكة فسقط فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال افعلت يا ابا بكر فقال والله لو كان السيف قريبا مني لضربته فنزلت
لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر الآية وعن ابي ايوب الانصاري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني رأيت
في المنام غنما سودا دخلت فيها غنم عفر يا ابا بكر اعبرها فقال ابو بكر يا رسول الله هي العرب تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها
فقال النبي صلى الله عليه وسلم هكذا عبرها الملك سحر وعن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يوم بدر اللهم انشدك
عهدك ووعدك اللهم ان شئت لم تعبد فاخذ ابو بكر بيده فقال حسبك فخرج وهو يقول سيهزم الجمع ويولون الدبر وفي
الحديبية قال لعمر مثل ما قال له النبي صلى الله عليه وسلم وقال يا ايها الرجل انه رسول الله صلى الله عليه وسلم وليس يعصي
ربه وهو ناصره فاستمسك بغرزه فوالله انه على الحق بيست وچهارم تعبير رسيدن آنحضرت صلى الله عليه وسلم
از صديق در واقعهاى بسيارى واين دلالت مى نمايد بر موافقت قوت عاقله او با قوت عاقله پيغامبر قال محمد بن اسحق
وقد بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر الصديق رضي الله عنه وهو محاصر ثقيفا يا ابا بكر اني رأيت اني اهديت لي
قعبة مملوة زبدا فنقرها ديك فهراق ما فيها فقال ابو بكر ما اظن ان تدرك منهم يومك هذا ما تريد فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم وانا لا ارى ذلك وقال ابن هشام حدثني بعض اهل العلم عن ابراهيم بن جعفر المحمدي قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم رأيت اني لقمت لقمة من حيس فالتذذت طعمها فاعترض في حلقي منها شيء حين ابتلعتها فادخل
علي يده فنزعه فقال ابو بكر الصديق رضي الله عنه يا رسول الله هذه سرية من سراياك تبعثها فيأتيك منها بعض
ما تحب ويكون في بعضها اعتراض فتبعث عليا فيسهله بيست وپنجم نزع خيلا از صدر صديق واين دلالت ميكند بر
موافقت قوت عامله او با قوت عامله پيغامبر واين تلو عصمت است از حديث عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من جر ثوبه خيلاء لم ينظر الله اليه يوم القيمة فقال ابو بكر الصديق ان احد شقي ثوبي يسترخي الا ان اتعاهد ذلك
منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لست تصنع ذلك خيلاء بيست وششم جمع كردن صديق انواع
بر را وآن دال است بر موافقت قوت عامله او با قوت عامله انبيا از حديث ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم من اصبح منكم اليوم صائما قال ابو بكر انا قال فمن تبع اليوم منكم جنازة قال ابو بكر انا قال فمن اطعم اليوم مسكينا
قال ابو بكر انا قال فمن عاد منكم اليوم مريضا قال ابو بكر انا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اجتمعن في امرئ الا
دخل الجنة بيست وهفتم نداكردن ملائكه صديق را از ابواب ثمانيه جنت از حديث ابي هريرة ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال من انفق زوجين في سبيل الله نودي من ابواب الجنة يا عبد الله هذا خير فمن كان من اهل الصلوة دعي
من باب الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصيام دعي من باب الريان ومن كان
من اهل الصدقة دعي من باب الصدقة فقال ابو بكر بابي انت وامي يا رسول الله ما على من دعي من تلك الابواب
من ضرورة فهل يدعى احد من تلك الابواب كلها قال نعم وارجو ان تكون منهم اخرجه البخاري ومسلم والترمذي ومالك
في الموطا بيست وهشتم وضع الله الحق على لسان عمر واين فضيلتي است در فاروق كه تلو وحي است در انبيا واين حديث مستفيض است

از حدیث ابن عمر و ابی ذر و مرتضی و غیر ایشان عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله جعل الحق علی
لسان عمر وقلبه اخرجه الترمذی بیست و نهم اثبات محدثیت که تلو وحی ست فاروق را وآن مستفیض ست از حدیث ابی هریره
و عایشه و عقبة بن عامر عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد کان فیما کان قبلکم من الامم ناس محدثون
فان یکن فی امتی منهم احد فانه عمر اخرجه البخاری سی ام فرار شیطان از ظل عمر وآن تلو عصمت ست وآن نیز مستفیض ست
از حدیث سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و بریده اسلمی و عایشه عن سعد بن ابی وقاص قال استاذن عمر علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وعنده نساء من قریش یکلمنه ویستکثرنه عالیة اصواتهن فذکر الحدیث الی ان قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لعمر والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان قط سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک اخرجه البخاری ومسلم سی و یکم
دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم لبن فاروق را در منام از حدیث عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال بینا انا نائم شربت یعنی اللبن حتی انظر الی الری یجری فی ظفری او فی اظفاری ثم ناولت عمر قالوا فما اولته قال العلم
اخرجه البخاری ومسلم سی و دوم موافقت رأی فاروق با وحی الهی وآن تلو وحی ست واین حدیث مستفیض ست از حدیث
عمر رضی الله عنه قال وافقت ربی فی ثلث فی مقام ابراهیم وفی الحجاب وفی اساری بدر اخرجه مسلم والبخاری نحوه
سی و سوم دیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیادت دین فاروق عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول بینا انا نائم رأیت الناس یعرضون علی وعلیهم قمص فمنها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلک وعرض علی عمر
وعلیه قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول الله قال الدین اخرجه البخاری ومسلم اما فضیلت شیخین باعتبار اکثریت ثواب
واعلی بودن درجه ایشان در بهشت پس ثابت ست باحادیث بسیار یکی حدیث سیدا کهول الجنة وآن سی و چهارم
ست از احادیث این مسلک وآن مستفیض ست از حدیث انس و مرتضی و ابی جحیفه عن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لابی بکر وعمر هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین الا النبیین والمرسلین لا تخبرهما یا علی
اخرجه الترمذی وعن علی بطرق مختلفة منها طریق علی بن الحسین بن علی عن علی بن ابی طالب قال کنت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذ طلع ابو بکر وعمر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین
الا النبیین والمرسلین یا علی لا تخبرهما سی و پنجم اختصاص ایشان بغرفه جنت از حدیث ابی سعید خدری قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اهل الدرجات العلی لیراهم من تحتهم کما ترون النجم الطالع فی افق السماء وان ابا بکر
وعمر منهم وانعما سی و ششم تقدم شیخین بر امت در حشر از حدیث ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج ذات یوم
فدخل المسجد وابو بکر وعمر احدهما عن یمینه والآخر عن شماله وهو آخذ بایدیهما وقال هکذا نبعث یوم القیمة وفی روایة عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من تنشق الارض عنه انا ثم ابو بکر ثم عمر سی و هفتم اول کسی که در بهشت درآید صدیق
خواهد بود از حدیث ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل علیه السلام فاخذ بیدی فارانی باب
الجنة الذی تدخل منه امتی فقال ابو بکر یا رسول الله وددت انی کنت معک حتی انظر الیه فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة من امتی سی و هشتم تجلی کردن خدای عز وجل خاصه برای صدیق از حدیث جابر

فی قصّهٔ وفد عبد القیس قال قد جاء بهم ابوبکر رضی الله عنه بجواب و اجاد الجواب فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابابکر اعطاک الله الرضوان الاکبر فقال بعض القوم وما الرضوان الاکبر یا رسول الله قال یتجلّی الله لعباده فی الاخرة عامّة ویتجلّی لابی بکر خاصّة سی و نهم خاصه شدن صدیق رضی الله عنه بر حوض کوثر همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حدیث عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار چهلم اوّل کسی که خدای تعالی با او مصافحه ومعانقه کند فاروق باشد از حدیث اُبیّ بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اوّل من یصافحه الحقّ عمر واوّل من یسلّم علیه واوّل من یاخذ بیده فیدخله الجنّة وفی روایة آخر عنه اوّل من یعانقه الحق یوم القیمة عمر واوّل من یاخذ بیده فینطلق به الی الجنّة عمر بن الخطاب آمدیم بآنکه فضیلت صدیق بر فاروق از کجا مفهوم می شود وآن مفهوم ست از حدیث عمار و عائشه وآن چهل و یکم ست از احادیث این مسلک عن عمار بن یاسر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عمار اتانی جبرئیل آنفًا فقلت یا جبرئیل حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فی السماء فقال یا محمد لو حدّثتک بفضائل عمر مثل ما لبث نوح فی قومه الف سنة الّا خمسین عامًا ما نفدت فضائل عمر وان عمر لحسنة من حسنات ابی بکر وعن عائشة رضی الله عنها قالت بینا رأس رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجری فی لیلة صاحیة اذ قلت یا رسول الله هل یکون لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء قال نعم عمر قلت فاین حسنات ابی بکر قال انما جمیع حسنات عمر کحسنة واحدة من حسنات ابی بکر اما افضلیت ایشان مطلقًا بدون اعتبار جزوی وآن مبهم ست راجع بیکی از خصال اربع پس ثابت ست باحادیث بسیار از آنجمله حدیث عمرو بن العاص وآن چهل و دوم ست از احادیث این مسلک عن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم بعثه علی جیش ذات السلاسل فاتیته فقلت ای الناس احب الیک قال عائشة فقلت من الرجال قال ابوها قلت ثم من قال عمر بن الخطاب وآن کنایت ست از فضیلت مطلقًا چهل و سوم فضیلت فاروق از حدیث جابر موقوفًا و مرفوعًا واز حدیث ابی سعید خدری عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر اما ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ذاک الرجل ارفع امتی درجةً فی الجنة قال ابو سعید والله ما کنا نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی بسبیله چهل و چهارم امر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامامت در حالِ مرض ونهی از امامت غیر ابی بکر وقطعًا معلوم ست که امام می باید افضل باشد وآن حدیث مستفیض ست عن عائشة وابن عمر وابی موسی وعبد الله بن زمعة وعمر بن الخطاب وابن عباس وابن مسعود وعلی بن ابی طالب والزبیر بن العوام وغیرهم عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال مروا ابابکر فلیصلّ بالناس فقالت عائشة یا رسول الله ان ابابکر اذا قام مقامک لم یسمع الناس من البکاء فامر عمر فلیصلّ بالناس قالت فقال مروا ابابکر فلیصلّ بالناس قالت عائشة فقلت لحفصة قولی له ان ابابکر اذا قام مقامک لم یسمع الناس من البکاء فامر عمر فلیصلّ بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکنّ لانتنّ صواحب یوسف مروا ابابکر فلیصلّ بالناس فقالت حفصة لعائشة ما کنت لاصیب منک خیرًا اخرجه الجماعة وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینبغی لقوم

ح
یعنی از ستاره دور شدن ابر از آسمان یعنی زینت کرده آسمان از ستاره و فضا ساخته بود ۱۲

فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره وعن ابن عمر قال لما اشتد برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه قیل له فی الصلوة فقال مروا ابابکر فلیصل
بالناس قالت عائشة ان ابابکر رجل رقیق اذا قرأ غلبه البکاء قال مروه فلیصل فعاودته فقال مروه فلیصل انکن صواحب یوسف
اخرجه البخاری چهل و پنجم تنویه کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمناقب شیخین با جمعی از صحابه و آن مستفیض است از
حدیث مرتضی رضی الله عنه و انس و ابی محجن عن علی رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله ابابکر زوجنی
ابنته وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالا من ماله رحم الله عمر یقول الحق وان کان مرا ترکه الحق وماله صدیق رحم الله
عثمان تستحیی منه الملئکة رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار چهل و ششم تشبیه دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
شیخین را بملکین مقربین و بدو پیغامبر اولی العزم اخرج الطبرانی بسند حسن عن ام سلمة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
ان فی السماء ملکین احدهما یأمر بالشدة والاخر یأمر باللین وکل مصیب وذکر جبرئیل ومیکائیل ونبیان احدهما یأمر باللین
والاخر بالشدة وکل مصیب وذکر ابراهیم ونوحا ولی صاحبان احدهما یأمر باللین والاخر بالشدة وکل مصیب وذکر ابابکر
وعمر وعن عبد الله بن عمرو قال جاء فئام من الناس الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا یا رسول الله زعم ابوبکر ان الحسنات
من الله والسیئات من العباد وقال عمر الحسنات والسیئات من الله فتابع هذا قوم وتابع هذا قوم فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لاقضین بینکما بقضاء اسرافیل بین جبرئیل ومیکائیل ان میکائیل قال بقول ابی بکر وقال جبرئیل بقول عمر
فقال جبرئیل لمیکائیل انا متی تختلف اهل السماء تختلف اهل الارض فلنتحاکم الی اسرافیل فتحاکما الیه فقضی بینهما بحقیقة القدر
خیره وشره وحلوه ومره کله من الله ثم قال یا ابابکر ان الله لو اراد ان لا یعصی لم یخلق ابلیس فقال ابوبکر صدق الله ورسوله
واخرج الحاکم من حدیث عبد الله بن مسعود فی قصة بدر واشارة ابی بکر الی الفداء واشارة عمر وابن رواحة الی القتل قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تقولون فی هؤلاء ان مثل هؤلاء کمثل اخوة لهم کانوا من قبلهم قال نوح رب لا تذر علی الارض من الکافرین
دیارا وقال موسی ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم الایة وقال ابراهیم فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم
وقال عیسی ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم چهل و هفتم حدیث ابن عمر کنا نخیر بین الناس فی زمان
رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابابکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان اخرجه البخاری وفی روایة کنا فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم لا نعدل
بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم اخرجه ابوداود و این حدیث خبر واحد است
لیکن اصح شیء است شیخین و غیر ایشان بصحت آن جازم اند این را در مسلک سنت هم توان آورد باعتبار آنکه این صیغه تقریر است
و در مسلک اجماع نیز باعتبار منطوق خود چهل و هشتم قبول فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشورهٔ شیخین را در وقائع بسیار
عن عبد الرحمن بن غنم الاشعری ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر وعمر لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما رواه احمد
واخرج مسلم فی قصة طویلة عن ابی هریرة فقال یعنی عمر یا رسول الله بابی انت وامی بعثت ابا هریرة بنعلیک من لقی یشهد ان
لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فانی اخشی ان یتکل الناس علیها فخلهم یعملون فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم فخلهم چهل و نهم تشریف صدیق اکبر بلقب صدیق از حدیث مرتضی و عائشه رضی الله عنهما
عن النزال بن سبرة قال وافقنا علیا رضی الله عنه طیب النفس وهو یمزح فقلنا حدثنا عن اصحابک قال کل اصحاب رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم اصحابی فضلنا حوشنا عن ابی بکر فقال ذالک امرء سماہ اللہ صدیقا علی لسان جبرئیل و محمد صلی اللہ علیہ وسلم
اخرجہ الحاکم وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت لما اسری بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم الی المسجد الاقصی اصبح یتحدث الناس
بذالک فارتد ناس ممن کان آمنوا بہ وصدقوہ وسعوا بذالک الی ابی بکر فقالوا ہل لک الی صاحبک یزعم انہ اسری بہ اللیلۃ
الی بیت المقدس قال اوقال ذلک قالوا نعم قال لئن کان قال ذلک لقد صدق قالوا وتصدقہ انہ ذہب اللیلۃ الی بیت
المقدس وجاء قبل ان یصبح قال نعم انی لاصدقہ فیما ہو ابعد من ذلک اصدقہ بخبر السماء فی غدوۃ او روحۃ فلذلک
سمی ابوبکر الصدیق پنجاہم اختیار کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صدیق اکبر را برای امارت حج اخرج الحاکم عن ابن
عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعث ابابکر رضی اللہ عنہ وامرہ ان ینادی بہولاء الکلمات الخ واخرج البخاری
عن ابی ہریرۃ فی مثل معناہ امارت حج یکی از امور عظیمہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنرا بنابر نبوت بجا می آوردند مثل امامت
صلوۃ بلکہ اول است بر استخلاف از امامت صلوۃ زیرا کہ امامت صلوۃ در ہر مسجد بشخصی راجع میگردد و امارت حج در تمام
عالم بیکی عائد می شود و امامت صلوۃ تقدم است بر قوم محصور و امارت حج تقدم بر اقوام غیر محصورین بحقیقت امارت حج
در ملت مانند نشستن است بر تخت یا مانند نزول در کوشک شاہان بزرگ در دولت ساسانیان و عباسیان و نحیر الشان این
در اشارہ باستخلاف لیکن صحابہ استدلال نمودند بامامت بجہت قرب عہد او بخلاف امارت حج پنجاہ ویکم اختیار کردن
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاروق را بجہت اخذ بیعت لمذالیشان و آن اول دلیل است بر فضیلت او و این است آنچہ درین
اوراق از روایت احادیث فضیلت میسر شد و آنکہ نمونہ جمیع است از احادیث بسیار غرض از ایراد این احادیث آن است کہ
خصال اربع کہ مدار فضیلت است شناختہ شود و شناختہ شود کہ ہر یکی ازین چہار ثابت است باحادیث متواتر بالمعنی اما
فضیلت باشخاص متعددہ از اہل فضل تعیین اسماء آنہا اینجا قطعی نمی باشد و قطعیت آن رجوع بمسالک دیگر باید کرد

مسلک سوم اجماع امت است بر فضیلت مشائخ ثلثہ بترتیب خلافت و اجماع امت را بدو وجہ تقریر نمائیم
حکایت انعقاد اجماع از زبان ثقات در روایت اقوال جم غفیر از صحابہ و تابعین تا آنجا کہ حافظ عبد ضعیف کفایت نماید و وقت
گنجایش کند متفق باہم در اصل معنی فضیلت ہر چند طرق دلالت متغایر باشند اما وجہ اول دو مرتبہ است مرتبہ اولی نقل صریح
اجماع از حدیث عبداللہ بن عمر قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فنخیر ابابکر ثم عمر ثم عثمان بن
عفان اخرجہ البخاری وفی روایۃ لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا نفاضل
بینہم اخرجہ ابو داؤد و ہر چند این حدیث خبر واحد است اصح شی است درین باب و محفوف است بقرائن بسیار کہ نزدیک اجماع
آنہا قطع حاصل شود زیرا کہ در نقل اجماع دلالۃ و در روایت اقوال جم غفیر بیان خواہیم کرد کہ ہر وقتی کہ در استخلاف خلیفہ سخن
رفتہ است لفظ خیر الامۃ و افضل الناس و احق بالخلافۃ و احق بہذا الامر گفتہ اند و آنرا بوجہی سر دادہ اند کہ گویا پیش ازین در نظر ایشان
محقق بودہ است و احتیاج استدلال و تحقیق مقال ندا شتہ اند مرتبہ ثانیہ نقل اجماع دلالۃ و بنا بر آن را اصلی است و آن آنست
کہ سکوت قبل از تدوین مذاہب اجماع است و آنرا در پنج نوع تقریر کنیم نوع اول وقت انعقاد خلافت صدیق جمعی از فقہای
صحابہ صدیق را افضل است گفتند و بآن استدلال کردند بر استخلاف او و دیگران تسلیم نمودند و موافقت کردند در اول حال

یا بعد توقف و سکوت و تسلیم قبل مذہب ابن مذاہب اجماع ست کما بیّن فی محلّہ از حدیث فاروق قال قلتُ یا معشر الانصار
یا معشر المسلمین ان اولی الناس بامر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من بعدہ ثانی اثنین اذ ہما فی الغار ابوبکر السبّاق المبین
ثم اخذت بیدہ الحدیث اخرجہ ابن ابی شیبۃ من حدیث ابن عبّاس فی قصۃ سقیفۃ بنی ساعدۃ و نیز از حدیث فاروق در
قصۂ بیعت عامہ عن انس بن مالک انہ سمع خطبۃ عمر الآخرۃ حین جلس علی المنبر و ذلک الغد من یوم توفی النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فتشہد وابوبکر صامت لا یتکلم قال کنتُ ارجو ان یعیش رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی یدبرنا یرید بذلک ان
یکون آخرہم فان یک محمد قد مات فان اللہ عز وجل قد جعل بین اظہرکم نورا تہتدون بہ ہدی اللہ محمدا وان ابابکر
صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثانی اثنین وانہ اولی بالمسلمین بامورکم فقوموا فبایعوہ اخرجہ البخاری و نیز از حدیث
فاروق بروایت ابن مسعود قال لما قبض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قالت الانصار منا امیر ومنکم امیر قال فاتاہم
عمر فقال یا معشر الانصار الستم تعلمون ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر ابابکر ان یصلی بالناس قالوا بلی قال فایکم
تطیب نفسہ ان یتقدم ابابکر قالوا نعوذ باللہ ان نتقدم ابابکر و از حدیث ابوعبیدۃ بن الجراح فقال تاتونی وفیکم
ثالث ثلثۃ یعنی ابابکر اخرجہ ابن ابی شیبۃ واخرج احمد معناہ و غیر انہ ذکر استدلال ابی عبیدۃ لاستخلافہ صلی اللہ علیہ وسلم
فی الصلوۃ و از حدیث مرتضی و زبیر رضی اللہ عنہما حین رجعا الی البیعۃ ما غضبنا الا انا اخرنا عن المشاورۃ وانا نری ابابکر
احق الناس بہا بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ لصاحب الغار وثانی اثنین وانا لنعلم شرفہ وکبرہ ولقد امرہ رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالصلوۃ بالناس وہو حیٌّ اخرجہ الحاکم **نوع دوم** آنکہ فاروق در مجالس متعددہ فضیلت صدیق
بر منبر بیان میکرد و از کسی ردّی وسوالی درمیان نیامد از حدیث عبداللہ بن عباس قال عمر کان واللہ ان اقدم فتضرب عنقی لا یقربنی
ذلک من اثم احب الی من ان اتامر علی قوم فیہم ابوبکر اللہم الا ان تسوّل لی نفسی عند الموت شیئا لا اجدہ الآن اخرجہ البخاری
و نیز از حدیث ابن عباس قال عمر فی جواب من قال انما کانت بیعۃ ابی بکر فلتۃ وتمت الا وانہا قد کانت کذلک ولکن اللہ وقی
شرہا ولیس فیکم من تقطع الاعناق الیہ مثل ابی بکر اخرجہ البخاری حال آنکہ عادت قوم در سوال و اعتراض در محل خفا معلوم
است ماخوذ از نقول بسیار تا آنکہ متواتر بالمعنی گشتہ و در مقامات فاروق بسیاری از آن مقالات مذکور کردیم وروی انہ قال
یوما علی المنبر یا معاشر المسلمین ما ذا تقولون لو ملت برأسی الی الدنیا کذا و میّل رأسہ فقام الیہ رجل فاستل سیفہ قال اجل
کنا نقول بالسیف کذا واشار الی قطعہ فقال ایای تعنی بقولک قال نعم ایاک اعنی بقولی فنہرہ عمر ثلثا وہو ینہر عمر فقال رحمک اللہ
الحمد للہ الذی جعل فی رعیتی اذا تعوّجت قوّمنی **نوع سوم** صدیق در وقت استخلاف فاروق بیان فضیلت فاروق نمود
و بر ردّی و انکاری پیش نیامد از حدیث زبید بن الحارث ان ابابکر حین حضرہ الموت ارسل الی عمر یستخلفہ فقال الناس
تستخلف علینا فظا غلیظا ولو قد ولینا کان افظ واغلظ فما تقول لربک اذا لقیتہ وقد استخلفت علینا عمر قال ابوبکر ابربی
تخوفوننی اقول اللہم استخلفت علیہم خیر خلقک ثم ارسل الی عمر فقال انی موصیک بوصیۃ الحدیث اخرجہ ابن ابی شیبۃ
و از حدیث صدیق عن جابر بن عبداللہ قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ابوبکر
اما ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر اخرجہ الترمذی

والحاکم والمعنی انه خیرهم فی ایام الخلافة نوع چهارم عبد الرحمن بن عوف وقت استخلاف ذی النورین در مجمع
عظیم شرط کرد که بر سیرت شیخین عمل کنید وحاضران تسلیم نمودند ومرتضی رضی الله عنه در افضلیت ذی النورین بر خود مناقشه
کردند برین شرط پس این معنی دلیل قاطع شد بر افضلیت شیخین زیرا که حواله کردن احد المجتهدین بر مفضول یا مساوی غیر معقول
است از حدیث مسور بن مخرمه فارسل یعنی عبد الرحمن الی من کان حاضرا من المهاجرین والانصار وارسل الی امراء الاجناد
وکانوا وافوا تلک الحجة مع عمر فلما اجتمعوا تشهد عبد الرحمن ثم قال اما بعد یا علی انی قد نظرت فی امر الناس فلم ارهم
یعدلون بعثمان فلا تجعلن علی نفسک سبیلا فقال ابایعک علی سنة الله ورسوله والخلیفتین من بعده فبایعه عبد الرحمن وبایعه
الناس والمهاجرون والانصار وامراء الاجناد والمسلمون اخرجه البخاری واز حدیث ابی الطفیل قال لما احتضر عمر جعلها
شوری بین علی وعثمان وطلحة والزبیر وعبد الرحمن وسعد فقال لهم علی انشدکم الله هل فیکم احد آخا رسول الله صلی الله علیه وسلم
بینه وبینه اذ آخا بین المسلمین غیری قالوا اللهم لا اخرجه ابو عمر واخرج البخاری فی قصة الاتفاق علی عثمان من حدیث
عمرو بن میمون فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن اجعلوا امرکم الی ثلثة منکم قال الزبیر قد جعلت امری
الی علی وقال طلحة قد جعلت امری الی عثمان وقال سعد قد جعلت امری الی عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ایکما تبرأ من هذا
الامر فنجعله الیه والله علیه والاسلام لینظرن افضلهم فی نفسه فاسکت الشیخان فقال عبد الرحمن افتجعلونه الی والله علی
ان لا آلو عن افضلکم قالا نعم فاخذ بید احدهما فقال لک قرابة من رسول الله صلی الله علیه وسلم والقدم فی الاسلام ما قد علمت
فالله علیک لئن امرتک لتعدلن ولئن امرت عثمان لتسمعن ولتطیعن ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلک فلما اخذ المیثاق
قال ارفع یدک یا عثمان فبایعه وبایع له علی وولج اهل الدار فبایعوه نوع پنجم مرتضی در ایام خلافت خود در مجالس
متعدده افضلیت شیخین را بترتیب بیان نمود وجمعی را که درین مسئله ظن فاسد داشتند زجر فرمود وفقهای صحابه حاضر بودند
واز کسی منعی واعتراضی ظاهر نشد واین آثار بحد تواتر رسیده اند چنانکه عنقریب ذکر میکنیم وپیش از آنکه بروایت آثار صحابه
وتابعین مشغول شویم بر یک نکته مطلع سازیم صحابی یا تابعی وغیر ایشان از عدول وثقات قبل از تمذهب بمذهب سلف
وتعصب هر شخصی برای مذهب خود وقبل از جمع احادیث بلدان وتکلم هر یک در تطبیق وتاویل آن اگر حدیثی روایت کنند
وبصحت آن جزم نماید ظاهر آن است که بمنطوق آن قائل است زیرا که با وجود صحت حدیث نزدیک او اگر بمنطوق
آن قائل نباشد ساقط العدالت گردد وقید قبلیت ازین جهت نمودیم که بعد ازین حوادث ترک عمل بر حدیث بعلت آنکه
عمل بحدیث نمی تواند کرد الا مجتهد مطلق ودرین زمانه اجتهاد مفقود است شایع وعادت مستمره گشته هر چند آن همه خطا است
لیکن نزدیک خویش عذری درست ساخته اند وهمچنین آرای در تطبیق احادیث وتاویل آن مختلف شده پس ممکن است
بلکه واقع است که علما حدیثی را روایت کنند وبصحت آن جازم باشند وبه منطوق آن عمل ننمایند وسبب آن خطای اجتهادی
باشد وعدالت ایشان ساقط نگردد بخلاف زمان پیشین که این چیزها آنجا نبود وقید منطوق ازین جهت گفتیم که ممکن است
که عدل حدیثی روایت کند وبصحت آن جازم باشد وآن حدیث مفهومی یا اقتضایی دارد ودقیق المأخذ است او اصلا
نمی فهمد وذهن او بآن انتقال نماید فضلا از آنکه بآن قائل شود ومذهب خود گیرد زیرا که ذهن هر کس ادراک مفهومات

ومقتضیات مختلف اند در رد وقبول آن مذاهب پراگنده وارند واین سخن بهمان می ماند کہ اصولیان گفته اند که سکوت
قوم از رد قولی اجماع ست بر آن قول پیش از تدوین مذاهب بعد از آن پس هر که حدیثی را که بر فضلیت شیخین دلالت کند
بمنطوق روایت کرده ست آنرا در عداد اجماع واتفاق می توان شمرد چون این نکته ذکر کرده شد باصل غرض متوجه شویم

اما حکایت اقوال فقهای صحابه وتابعین در مسئلہ فضیلت شیخین تفصیلاً استیعاب آن متعذر ست بر منو دجی اکتفا کنیم

اما اقوال صدیق اکبر رضی الله عنه در فضیلت خود اخرج الترمذی عن ابی سعید الخدری قال قال ابوبکر الست احق الناس
بها الست اول من اسلم الست صاحب کذا الست صاحب کذا وقد اختلف فی ارسال ہذا الحدیث ووصله وعن عمرو بن الحارث
عن ابیه ان ابابکر الصدیق قال ایکم یقرأ سورة التوبة قال رجل انا قال اقرأ فلما بلغ اذ یقول لصاحبه لا تحزن بکی وقال
والله انا صاحبه واما اقوال صدیق در فضیلت فاروق اخرج الترمذی عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر
یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر اما ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر واخرج ابوبکر بن ابی شیبة عن زبید بن الحارث ان ابابکر حین حضره
الموت ارسل الی عمر یستخلفه فقال الناس تستخلف علینا فظاً غلیظاً ولو قد ولینا کان افظ واغلظ فما تقول لربک
اذا لقیته وقد استخلفت علینا عمر قال ابوبکر ابربی تخوفونی اقول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک الحدیث واخرج ابوبکر
بن ابی شیبة عن محمد عن رجل من بنی زریق فی قصة طویلة قال ابوبکر لعمر انت اقوی منی فقال عمر انت افضل منی

اما اقوال فاروق در فضیلت صدیق بیرون از حد شمار ست تا آنکه بحد تواتر رسیده ست در بعض روایات خیر الناس
گفته ست ودر بعض سباق الی الخیر ودر بعض احق بالخلافة ومعلوم ست که خلافت مشروط ست بشروط کمال واحق بالخلافة
اکمل مردمان ست در آن صفات فمن حدیث عائشة اخرج البخاری عن عائشة فی قصة سقیفة بنی ساعدة فقال عمر
بل نبایعک انت فانت سیدنا وخیرنا واحبنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم واخرج الحاکم عن ہشام بن عروة
عن ابیه عن عائشة عن عمر قال کان ابوبکر سیدنا وخیرنا واحبنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن حدیث ابن
عباس اخرج البخاری عن ابن عباس خطبة عمر فی قصة الاتفاق علی ابی بکر وجواب من قال انما کان بیعة ابی بکر
فلتة وفی تلک الخطبة قال عمر ثم انه بلغنی ان قائلاً منکم یقول والله لو مات عمر بایعت فلاناً فلا یغترن امرؤ ان یقول
انما کان بیعة ابی بکر فلتة وتمت الا وانها قد کانت کذلک ولکن الله وقی شرها ولیس فیکم من تقطع الاعناق الیه مثل
ابی بکر وفی ہذا الحدیث ایضاً کان والله ان اقدم فتضرب عنقی لا یقربنی ذلک من اثم احب الی من ان اتأمر علی قوم
فیهم ابوبکر ومن حدیث انس اخرج البخاری عن انس انه سمع خطبة عمر الاخرة وفیها فان یک محمد صلی الله علیه وسلم
قد مات فان الله قد جعل بین اظهرکم نوراً تهتدون به ہدی الله محمداً صلی الله علیه وسلم وان ابابکر صاحب رسول الله
صلی الله علیه وسلم وثانی اثنین وانه اولی المسلمین بامورکم فقوموا فبایعوه ومن حدیث شیبة اخرج البخاری عن ابی وائل
قال جلست مع شیبة علی الکرسی فی الکعبة فقال لقد جلس ہذا المجلس عمر فقال لقد هممت ان لا ادع فیها صفراء ولا بیضاء
الا قسمته قلت ان صاحبیک لم یفعلا قال هما المرآن اقتدی بهما ومن حدیث رجل من بنی زریق اخرج ابوبکر

بن ابی شیبة فی قصة الاتفاق علی ابی بکر قال عمر فبایعوا ابا بکر فقال ابوبکر لعمر انت اقوی منی فقال عمر انت افضل منی فقالا ما
الثانیة فلما کانت الثالثة قال له عمران قوتی لک مع فضلک قال فبایعوا ابا بکر ومن حدیث جابر بن عبد الله قال عمر
لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر اما انک ان قلت ذلک فلقد سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر اخرجه الترمذی ومن حدیث ابن عمر قال قیل لعمر الا تستخلف قال ان
استخلف فقد استخلف من هو خیر منی ابوبکر وان اترک فقد ترک من هو خیر منی رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه البخاری
وعن ضبة بن محصن قال قلت لعمر بن الخطاب انت خیر من ابی بکر فبکی وقال والله للیلة من ابی بکر ویوم خیر من عمر هل لک
ان احدثک عن لیلته ویومه قال قلت نعم یا امیر المؤمنین قال اما لیلته فلما خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم هاربا من
اهل مکة خرج لیلا فتبعه ابوبکر فجعل یمشی مرة امامه ومرة خلفه ومرة عن یمینه ومرة عن یساره فقال له رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما هذا یا ابا بکر من فعلک قال یا رسول الله اذکر الرصد فاکون امامک واذکر الطلب فاکون خلفک ومرة عن یمینک
ومرة عن یسارک لا آمن علیک قال فمشی رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلته علی اطراف اصابعه حتی حفیت رجلاه فلما رآها
ابوبکر رضی الله عنه انهما قد حفیت حمله علی کاهله وجعل یشتد به حتی اتی به فم الغار فانزله ثم قال له والذی بعثک بالحق لا تدخله
حتی ادخله فان کان فیه شیء نزل بی قبلک فدخل فلم یر شیئا فحمله فادخله وکان فی الغار خرق فیه حیات وافاعی فخشی
ابوبکر ان یخرج منهن شیء فیؤذی رسول الله صلی الله علیه وسلم فالقمه قدمه فجعل یضربنه وتلسعه الحیات والافاعی وجعلت
دموعه تنحدر ورسول الله صلی الله علیه وسلم یقول له یا ابا بکر لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته الطمانینة لابی بکر
فهذه لیلته واما یومه فلما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وارتدت العرب فقال بعضهم نصلی ولا نزکی وقال بعضهم لا نصلی
ولا نزکی فاتیته ولا آلوه نصحا فقلت یا خلیفة رسول الله تألف الناس وارفق بهم فقال لی جبار فی الجاهلیة خوار فی
الاسلام فبماذا اتألفهم بشعر مفتعل او بشعر مفتری قبض النبی صلی الله علیه وسلم وارتفع الوحی فوالله لو منعونی عقالا
مما کانوا یعطون رسول الله صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علیه فقاتلنا معه وکان والله رشید الامر فهذا یومه ومن حدیث
علقمة بن قیس قال جاء رجل الی عمر وهو بعرفة فذکر قصة عبد الله بن مسعود وبشارة النبی صلی الله علیه وسلم له قال
عمر قلت والله لاغدون الیه فلابشرنه قال فغدوت الیه لابشره فوجدت ابا بکر قد سبقنی الیه فبشره ولا والله
ما سابقته الی خیر قط الا سبقنی الیه اخرجه احمد ومن حدیث اسلم مولی عمر قال سمعت عمر بن الخطاب یقول امرنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نتصدق فذکر الحدیث الی ان قال قلت لا اسبقه الی شیء ابدا اخرجه الترمذی ومن حدیث
مالک بن اوس بن حدثان النصری اخرج البخاری فی قصة بنی النضیر ومخاصمة عباس وعلی والله یعلم انه بار راشد تابع
للحق اما اقوال فاروق در فضلیت خود پس از آن جمله ست قول او وافقت ربی فی ثلث فی مقام ابراهیم وفی الحجاب
وفی اساری بدر اخرجه مسلم والبخاری نحوه ودر صحیح مسلم حدیث ابن عباس که سوال کرد عمر را از آن دو زن که صغت
قلوبکما در شان ایشان نازل شده صریح تر مذکور ست اخرجه مسلم واخرج محمد بن الحسن فی الموطا عن سالم بن عبد الله
قال قال عمر بن الخطاب لو علمت ان احدا اقوی علی هذا الامر منی لکان ان اقدم فیضرب عنقی اهون علی من ان

هذا الامر بعدی فلیعلم انه سیرد عند القریب والبعید وایم الله ان کنت لا قاتل الناس عن نفسی و اما اقوال فاروق
رضی الله عنه در فضیلت شیخین که متضمن خلافت برای ایشان کرده از آنجمله است حدیث مسلم فان عجل بی امر
فالخلافة شوری بین هؤلاء الستة الذین توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو عنهم راض و اما اقوال ذی النورین
رضی الله عنه در فضیلت شیخین و فضیلت خود گفته از آنجمله است حدیث مرفوع که آنرا در جواب منکران خلافت خود
روایت کرده قال عثمان انشدکم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی ثبیر مکة ومعه
ابوبکر وعمر وانا فتحرک الجبل حتی تساقطت حجارته بالحضیض قال فرکضه برجله فقال اسکن ثبیر فانما علیک نبی وصدیق
وشهیدان قالوا اللهم نعم قال الله اکبر شهدوا لی ورب الکعبة انی شهید ثلثا و از آنجمله است ذکر فضایل خود و بشارات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق خود و آن بابی است مبسوط از آثار ذی النورین می باید جست و از آن جمله قول
او در مسئله جد چون فاروق بتشریک قایل شد ان نتبع الشیخ قبلک فنعم الشیخ کان یعنی ابابکر و قول او در حدیث
اسنی ة هذا الامر صدیق را کنت احق بهذا و قول او در جواب تعریضات عبد الرحمن بن عوف لطعن او و قوله انی
لم اترک سنة عمر فانی لا اطیقها ولا سواه اخرجه احمد و عبید الله بن عدی بن خیار روایت کرده است قال عثمان اما بعد
فان الله بعث محمدا صلی الله علیه وسلم بالحق فکنت ممن استجاب لله ولرسوله وآمنت بما بعث به وهاجرت الهجرتین
کما قلت وصحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم وبایعته فوالله ما عصیته ولا غششته حتی توفاه الله عز وجل ثم
ابوبکر مثله ثم عمر مثله ثم استخلفت افلیس لی من الحق مثل الذی لهم قلت بلی قال فما هذه الاحادیث التی
تبلغنی عنکم الحدیث اما اقوال علی مرتضی رضی الله عنه پس باید دانست که هر چند فضیلت شیخین مذهب جمیع اهل
حق است اما هیچ کس آنرا مصرح تر و محکم تر چون علی مرتضی بیان ننموده است مرفوعا و موقوفا و هر صحابی تصریح
و تلویح کرده است بافضلیت شیخین یکی از خصال اربع که سابقا تقریر کردیم و علی مرتضی بهر چهار تصریح نموده
و از دیگران مستفیض است یا خبر واحد و از وی رضی الله عنه و از فاروق اعظم متواتر است اما مرفوعه فحدیث ابوبکر
و عمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین ما خلا النبیین والمرسلین لا تخبرهما یا علی اخرجه الترمذی وابن ماجة
و این حدیث مصرح است بافضلیت ایشان بر جمیع صحابه و مستفیض است از مرتضی بروایت شعبی عن الحارث
عن علی عند الترمذی وابن ماجة وبروایة الحسن بن زید بن الحسن عن ابیه عن جده عن علی عند عبد الله بن احمد فی
زواید المسند وبروایة الزهری عن علی بن الحسین عن علی بن ابی طالب عند الترمذی وقد وافق علیا علی هذا الحدیث
غیره فقد روی انس مثله وحدیثه عند الترمذی وابو جحیفة مثله وحدیثه عند ابن ماجة وحدیث النجباء الرقباء اخرج الترمذی
عن علی وحدیث ان تؤمروا ابابکر تجدوه هادیا امینا اخرجه الترمذی وحدیث رحم الله ابابکر اخرج الترمذی من حدیث
ابی حیان التیمی عن ابیه عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله ابابکر زوجنی ابنته و اما موقوفه
فخیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر متواتر رواه ثمانون نفسا عن علی منهم ابنه محمد بن الحنفیة عند البخاری ومنهم عبد الله
بن سلمة وعلقمة بن قیس وعبد خیر صاحب لواء علی روی ذلک عن ابی الخیر بطرق کثیرة ومنهم ابو جحیفة روی عنه

جماعات منهم عاصم عن زر عن ابی جحیفه و الشعبی عن ابی جحیفه و ابو اسحٰق عن ابی جحیفه و عن عون بن ابی جحیفه عن ابیه و منهم نزال بن
سبرة عن علی و من موقوفه سبق رسول الله صلی الله علیه وسلم و صلّی ابوبکر و ثلّث عمر و روی عن ابی جحیفه و جابر نحوه و من موقوفه حکمه بالتعزیر
علی من فضّل علیاً علی الشیخین اخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن الحکم بن حجل قال قال علی لا یفضّلنی احد علی ابی بکر و عمر الا جلدته
حدّ المفتری و اخرج ابوالقاسم الطلحی فی کتاب السنة له من طریق سعید بن ابی عروبة عن منصور عن ابراہیم عن علقمة قال بلغ علیاً ان
اقواماً یفضّلونه علی ابی بکر و عمر فصعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثم قال ایها الناس انه بلغنی ان قوماً یفضّلونی علی ابی بکر و عمر و لو کنت
تقدّمت فیه لعاقبت فیه فمن سمعته بعد هذا الیوم یقول هذا فهو مفترٍ علیه حدّ المفتری ثم قال ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر
(ای علمت من قبل ۱۲)
ثم عمر ثم الله اعلم بالخیر بعد قال و فی المجلس الحسن بن علی فقال والله لو سمّی الثالث لسمّی عثمان و اخرج ابوالقاسم الطلحی عن
عبد خیر صاحب لواء علی ان علیاً قال الا اخبرکم باول من یدخل الجنة من هذه الامة بعد نبیها فقیل له بلی یا امیر المؤمنین قال ابوبکر
ثم عمر قیل فیدخلانها قبلک یا امیر المؤمنین فقال علی ای والذی فلق الحبة و برأ النسمة لیدخلانها و انی لمع معاویة موقوف فی الحساب

اما اقوال سادات اہل بیت در فضیلت شیخین پس بسیار ست بر نموذجی اکتفا کنیم اما عباس بن عبدالمطلب که اسنّ اہل بیت و اکبر ایشان
بود عن ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء نصر الله و الفتح جاء العباس الی علی رضی الله عنه فقال انطلق بنا الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فان کان هذا الامر لنا من بعده لم تشاحّنا فیه قریش و ان کان لغیرنا سألناه الوصاة بنا قال لا قال العباس
(لم تنازعنا ۱۲ — الخلافة ۱۲ — الوصیة ۱۲)
فجئت رسول الله صلی الله علیه وسلم سرّاً فذکرت ذلک له فقال ان جعل ابابکر خلیفتی علی دین الله و وحیه و هو مستوصی فاسمعوا
له و اطیعوا تهتدوا و تفلحوا و اقتدوا به ترشدوا قال ابن عباس فما وافق ابابکر علی رأیه و لا وازره علی امره و لا اعانه علی شأنه
اذ خالفه صحابه فی ارتداد العرب الا العباس قال فوالله ما عدل رأیهما و حزمهما رأی اہل الارض اجمعین و اما علی بن
ابی طالب پس اقوال و آثار او ذکر کردیم و اما عبدالله بن عباس پس اقوال او ذکر خواہیم کرد و اما عبدالله بن جعفر فقد اخرج
الحاکم عن جعفر بن محمد عن ابیه عن عبدالله بن جعفر قال ولینا ابوبکر و کان خیر خلیفة الله و ارحمه بنا و ارضاه علینا و اما حسن مجتبی
اخرج ابو یعلی من طریق ابی مریم رضیع الجارود قال کنت بالکوفة فقام الحسن بن علی خطیباً فقال ایها الناس رأیت البارحة
فی منامی عجباً رأیت الرب تعالی فوق عرشه فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی قام عند قائمة من قوائم العرش فجاء ابوبکر
فوضع یده علی منکب رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم جاء عمر فوضع یده علی منکب ابی بکر ثم جاء عثمان فکان بیده رأسه فقال رب
سل عبادک فیم قتلونی قال فانبعث من السماء میزابان من دم فی الارض قال فقیل لعلی الا تری ما یحدّث به الحسن قال یحدّث
بما رأی و ذکر المحب الطبری عن ابن السمان انه اخرج فی کتابه عن الحسن بن علی قال لا اعلم علیاً خالف عمر و لا غیّر شیئاً مما
صنع حین قدم الکوفة و ذکر ایضاً فی کتاب الموافقة عن ابی جعفر قال بینا عمر یمشی فی طریق من طرق المدینة اذ لقیه علی و معه الحسن
و الحسین رضی الله عنهم و اخذ بیده فاکتنفاه الحسن و الحسین عن یمینه و شماله قال فعرض له من البکاء ما کان یعرض له فقال له
(احاطاه ۱۲)
علی ما یبکیک یا امیر المؤمنین قال عمر و من احق منی بالبکاء یا علی و قد ولیت امر هذه الامة احکم فیها و لا ادری ام مسیئ انا ام
محسن فقال له علی والله انک لتعدل فی کذا و تعدل فی کذا قال فما منعه ذلک من البکاء ثم تکلم الحسن بما شاء الله فذکر من
ولایته و عدله فلم یسکته ذلک فتکلم الحسین بمثل کلام الحسن فقال اتشهدان بذلک یا ابنی اخی فسکتا فنظر الی ابیهما فقال علی اشهدا

انا معكما شهيد اما اولاد حسن مجتبى اخرج عبد الله بن احمد فى زوائد المسند عن الحسن بن زيد بن حسن قال حدثنى ابى عن جده
عن علي قال كنت عند النبى صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر وعمر فقال يا علي هذان سيدا كهول اهل الجنة وشبابها بعد النبيين
والمرسلين وذكر المحب الطبرى عن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن ابي طالب وقد سئل عن ابي بكر وعمر فقال صلى الله عليهما
واستغفر لهما فقيل له لعل هذا تقية وفى نفسك خلافه قال لا نالتنى شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم ان كنت اقول خلاف
ما فى نفسى وعنه وقد سئل عنهما فقال صلى الله عليهما وسلم ولا صلى على من لم يصل عليهما واما اقوال اولاد الحسين رضى الله عنه
اما مرفوعا فقد اخرج الترمذى عن الزهرى عن علي بن الحسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذ طلع ابو بكر وعمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين
لا تخبرهما واما موقوفا فقد اخرج احمد فى مسند ذى اليدين عن ابى حازم قال جاء رجل الى علي بن الحسين فقال ما كان
منزلة ابى بكر وعمر من النبى صلى الله عليه وسلم فقال منزلتهما الساعة واخرج الحاكم من طريق عبد الله بن عمر بن ابان قال
حدثنا سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو مسجى فقال صلى الله
عليك ثم قال ما من الناس احد احب الى ان القى الله بما فى صحيفته من هذا المسجى واخرج محمد بن الحسن عن ابى حنيفة
قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي قال جاء علي بن ابي طالب الى عمر بن الخطاب حين طعن فقال رحمك الله فوالله ما فى
الارض احد كنت القى الله بصحيفته احب الى منك وروى عن ابن ابى حفصة قال سالت محمد بن علي وجعفر بن محمد عن
ابى بكر وعمر فقالا اماما عدل تولهما وتبرأ من عدوهما ثم التفت الى جعفر بن محمد فقال يا سالم أيسب الرجل جده ابو بكر الصديق
جدى لا نالتنى شفاعة جدى محمد صلى الله عليه وسلم ان لم اكن اتولهما وابرأ من عدوهما وعن ابى جعفر انه قال من جهل فضل
ابى بكر وعمر جهل السنة وقيل له ما ترى فى ابى بكر وعمر فقال انى اتولاهما واستغفر لهما فما رايت احدا من اهل بيتى الا وهو يتولاهما
وعنه قال من شك فيهما كمن شك فى السنة وبغض ابى بكر وعمر نفاق وبغض الانصار نفاق انه كان بين بنى هاشم وبين بنى
عدى وبنى تيم شحناء فى الجاهلية فلما اسلموا نزع الله ذلك من قلوبهم حتى ان ابا بكر اشتكى خاصرته فكان علي يسخن يده
بالنار ويكمد بها خاصرة ابى بكر ونزلت فيهم هذه الاية ونزعنا ما فى صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين واما اقوال
المهاجرين الاولين فمنهم الزبير بن العوام اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف فى حديث طويل فيه
خطبة ابى بكر وفى آخر الحديث قال علي رضى الله عنه والزبير ما غضبنا الا انا قد اخرنا عن المشاورة وانا نرى ابا بكر احق
الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الغار وثانى اثنين وانا لنعلم بشرفه وكبره ولقد امره رسول الله صلى الله
عليه وسلم بالصلوة بالناس وهو حى ومنهم طلحة بن عبيد الله ذكر المحب الطبرى عن ابن مسعود رضى الله عنه ان عمر شاور الناس فى التوجه
الى قتال ملوك فارس التى اجتمعت بنهاوند فقام طلحة بن عبيد الله وكان من خطباء الصحابة فتشهد ثم قال اما بعد يا امير المؤمنين
فقد احكمتك الامور وجرستك البلايا واحتنكتك التجارب فانت وشانك وانت ورايك اليك هذا الامر فمرنا نطع وادعنا
نجب واحملنا نركب وقدنا ننقد فانك ولى هذا الامر وقد بلوت واختبرت وجربت فلم ينكشف لك عن شىء من عواقب قضاء الله
عز وجل الا عن خيار ثم جلس ومنهم عبد الرحمن بن عوف روى حديث بشارة العشرة بالجنة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

عشرة في الجنة ابوبكر في الجنة وعمر في الجنة الحديث واخرج الحاكم عن ابراهيم بن عبد الرحمن ان عبد الرحمن كان مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه يعني في تفضيل ابي بكر والسعي في اقامة خلافته واليه رجع امر الشورى قال أفتجعلونه الي والله علي ان لا آلو عن افضلكم قالوا نعم فبايع عثمان ومنهم سعد بن ابي وقاص روى حديث والذي نفسي بيده مالقيك الشيطان قط سالكا فجا الا سلك فجا غير فجك يعني لعمر واخرج ابوبكر بن ابي شيبة من حديث ابي سلمة قال سعد اما والله ما كان باقدمنا اسلاما ولا اقدمنا هجرة ولكن قد عرفنا باي شيء فضلنا كان ازهدنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب قال عند فتنة عثمان اشهد لسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الساعي قال ارأيت ان دخل علي بيتي وبسط يده ليقتلني قال كن كابن آدم ومنهم سعيد بن زيد روى حديث بشارة العشرة بالجنة ابوبكر في الجنة وعمر في الجنة وحديث اثبات الصديقية والشهيدية انا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فوق الحراء فلما استوينا رجفت بنا فضربه رسول الله صلى الله عليه وسلم بكفه ثم قال اسكن حراء فانه ليس عليك الا نبي او صديق او شهيد وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابوبكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وسعد وعبد الرحمن وسعيد بن زيد الذي حدث الحديث وهو القائل لو ان احدا ارفض للذي صنعتم بعثمان لكان ومنهم ابو عبيدة بن الجراح وكونه مع عمر في استخلاف ابي بكر مشهور وهو القائل تأتوني وفيكم ثالث ثلاثة يعني ابابكر وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه بدأ هذا الامر نبوة ورحمة ثم كائن خلافة ورحمة ثم كائن ملكا عضوضا الحديث وحمل قوله خلافة ورحمة على خلافة الشيخين ومنهم عبد الله بن مسعود روى حديث بشارة الشيخين بالجنة وحديث اقتدوا باللذين من بعدي ابي بكر وعمر واخرج ابو عمر في الاستيعاب عن ابن مسعود اجعلوا امامكم افضلكم فان رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل ابابكر امامهم واخرج ابو عمر عنه انه قال لان اجلس مع عمر ساعة خير عندي من عبادة سنة واخرج الحاكم عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بابي جهل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر فبنى عليه ملك الاسلام وهدم به الاوثان واخرج الدارمي عن ابراهيم قال عبد الله كان عمر اذا سلك بنا طريقا وجدناه سهلا ولما بلغه انهم استخلفوا عثمان قال ما الونا عن اعلانا ذا فوق اخرجه ابن ابي شيبة قال والله لو قتلوا عثمان لا يصيبوا امنه خلفا ومنهم عمار بن ياسر روى حديث اتاني جبرئيل آنفا فقلت يا جبرئيل حدثني بفضائل عمر بن الخطاب في السماء فقال يا محمد لو حدثتك بفضائل عمر مثل ما لبث نوح في قومه الف سنة الا خمسين عاما ما نفدت فضائل عمر وان عمر لحسنة من حسنات ابي بكر وله شعر في سوابق ابي بكر ؎ جزى الله خيرا عن بلال وصحبه ✤ عتيقا واخزى فاكها وابا جهل ✤ عشية هما في بلال بسوءة ✤ ولم يحذرا ما يحذر المرء ذو العقل ✤ بتوحيده رب الانام وقوله ✤ شهدت بان الله ربي على مهل ✤ فان تقتلوني تقتلوني ولم اكن ✤ لاشرك بالرحمن من خيفة القتل ✤ فيارب ابراهيم والعبد يونس ✤ وموسى وعيسى نجني ثم لا تملي ✤ لمن ظل يهوى الغي من آل غالب ✤ على غير بر كان منه ولا عدل ✤ ومنهم حذيفة بن اليمان روى حديث انهما من الدين كالسمع والبصر وحديث اقتدوا باللذين من بعدي ابي بكر وعمر وهو القائل كان الاسلام في زمان عمر كالرجل المقبل لا يزداد الا قربا فلما قتل عمر كان كالرجل المدبر لا يزداد الا بعدا ومنهم ابوذر روى حديث الحصيات التسبيح واخرج الحاكم عن ابي ذر قال مر فتى على عمر فقال عمر نعم الفتى قال فتبعه ابوذر فقال يا فتى استغفر لي فقال

يا باذر استغفر لك انت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استغفر لي قال لا او تخبرني فقال انك مررت على عمر فقال نعم الفتى واني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه ومنهم بريدة الاسلمي روى حديث اثبت حراء فانما عليك نبي او صديق او شهيدان وحديث رؤيا قصر في الجنة لعمر وحديث ان الشيطان ليفرق منك يا عمر ومنهم سفينة روى رؤيا الميزان وقول النبي صلى الله عليه وسلم خلافة النبوة ثلثون عاما ومنهم عبد الرحمن بن غنم الاشعري روى حديث قال النبي صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما ومنهم ابو موسى الاشعري روى حديث بشارة الثلثة بالجنة ومنهم ابو امامة الباهلي فسر قوله تعالى وصالح المؤمنين ابو بكر وعمر ومنهم ابو اروى الدوسي روى حديث الحمد لله الذي ايدني بهما ومنهم عرفجة الاشجعي روى حديث الوزن واما الانصار فمنهم معاذ بن جبل روى حديث ان هذا الامر بدأ نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم يكون ملكا عضوضا ومنهم ابي بن كعب روى حديث اول من يعانقه الحق يوم القيمة عمر ومنهم ابو ايوب روى حديث رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم ربه وتعبير ابي بكر وقول النبي صلى الله عليه وسلم بكذا اخبرنا الملك سحرا ومنهم ابو الدرداء روى حديث هل انتم تاركون لي صاحبي ومنهم زيد بن ثابت وهو ممن حمل الانصار على بيعة ابي بكر ومنهم اسيد بن حضير وهو ايضا ممن حمل الانصار على بيعة ابي بكر ومنهم رفاعة بن رافع ورافع بن خديج رويا حديث فضل اهل بدر ومنهم زيد بن خارجة تكلم بفضائل الثلثة بعد موته ومنهم ابو سعيد بن المعلى روى خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قريبا من وفاته في فضائل ابي بكر وعمر ومنهم سهل بن سعد روى ان احدا ارتج وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت احد فما عليك الا نبي او صديق او شهيدان ومنهم عويم بن ساعدة اخرج الحاكم من حديث عبد الرحمن بن سالم بن عبد الرحمن بن عويم بن ساعدة عن ابيه عن جده عن عويم بن ساعدة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى اختارني واختار لي اصحابا فجعل لي منهم وزراء وانصارا واصهارا فمن سبهم فعليه لعنة الله والملئكة والناس اجمعين لا يقبل منه يوم القيمة صرف ولا عدل ومنهم حسان بن ثابت المنشد بين يدي النبي صلى الله عليه وسلم شعرا في الثناء على ابي بكر وثاني اثنين في الغار المنيف ومنهم ابو الهيثم بن التيهان القائل فاني ارجو ان يقوم بامرنا واما المكثرون من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فمنهم عبد الله بن عمر القائل كنا نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنخير ابا بكر ثم عمر ثم عثمان وروى حديث رؤيا القليب وحديث ارأف امتي بامتي ابو بكر واشدهم في الاسلام عمر واصدقهم حياء عثمان الحديث وروى انهما يبعثان مع النبي صلى الله عليه وسلم وروى من مناقب الشيخين شيئا كثيرا ومنهم عبد الله بن عباس روى حديث لو كنت متخذا خليلا غير ربي لاتخذت ابا بكر خليلا وحديث لما اسلم عمر نزل جبرئيل فقال يا محمد استبشر اهل السماء باسلام عمر وهو القائل لعمر لما طعن لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت صحبته ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت ابا بكر فاحسنت صحبته الحديث وهو القائل في حديث النهي عن الركعتين بعد العصر اخبرني رجال مرضيون وارضاهم عندي عمر ومنهم عبد الله بن عمرو بن العاص روى حديث دفع الكفار عنه صلى الله عليه وسلم ومنهم ابو هريرة روى حديث القليب وحديث ما نفعني مال احد ما نفعني مال ابي بكر وحديث ارجو ان تكون منهم يعني ممن يدعى من جميع ابواب الجنة وحديث رؤيا قصر في الجنة لعمر وحديث المحدثين وانما عليك نبي او صديق او شهيد ومنهم ام المؤمنين عائشة رضي الله عنها القائلة لو استخلف استخلف ابا بكر ثم عمر والقائلة كان ابو بكر احب الناس الى رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم ثم عمر روی حدیث الامامۃ فی مرضہ صلی اللہ علیہ وسلم وحدیث تلقیب النبی صلی اللہ علیہ وسلم ابابکر بالعتیق وحدیث انظر
الی شیاطین الجن والانس قد فروا من عمر وحدیث ہم الخلفاء من بعدی فی قصۃ تاسیس المسجد والثالثۃ کان عمر [illegible]
خلیق لاعلاء کلمۃ الاسلام ومنہم انس بن مالک روی حدیث انما علیک نبی وصدیق وشہیدان وحدیث سیدا کہول اہل الجنۃ وحدیث
ارحم امتی بامتی ابوبکر واشدہم فی امر اللہ عمر واصدقہم حیاءً عثمان وروی حدیث انت مع من احببت ثم قال انا احب النبی
صلی اللہ علیہ وسلم وابابکر وعمر وارجو ان اکون معہم بحبی ایاہم وان لم اعمل بمثل اعمالہم ومنہم ابو سعید الخدری روی حدیث
ان امن الناس علیّ فی صحبتہ ومالہ ابوبکر لو کنت متخذا خلیلا الحدیث وحدیث رؤیا القمیص لعمر وحدیث وان ابابکر وعمر منہم
وانعما یعنی من اہل الدرجات العلی فی الجنۃ ومنہم جابر بن عبد اللہ روی حدیث یا ابابکر اعطاک اللہ الرضوان الاکبر وحدیث
رؤیا قصر فی الجنۃ لعمر واما سائر اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم منہم معاویۃ بن ابی سفیان القائل علیکم من الاحادیث مما کان
یروی فی زمان عمر فانہ کان یخیف الناس فی اللہ ومنہم عمرو بن العاص القائل واللہ لئن کان ابوبکر وعمر ترکا ہذا المال وہو یحل
لہما شیء لقد غبنا ونقص رایہما وایم اللہ ما کانا بمغبونین ولا ناقصی الرأی ولئن کانا امرأین یحرم علیہما من ہذا المال الذی
اصبنا بعدہما لقد ہلکنا وایم اللہ ما الوہن الا من قبلنا اخرجہ ابن ابی شیبۃ روی احب الناس الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
عائشۃ ومن الرجال ابوبکر ثم عمر ومنہم عبد الرحمن بن ابی بکر روی حدیث اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدہ ابدا ثم اقبل علینا
فقال یأبی اللہ والمؤمنون الا ابابکر ومنہم عمران بن حصین الراوی حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونہم ومنہم عبد اللہ
بن ہشام بن زہرۃ الراوی حدیث قال عمر یا رسول اللہ انک احب الی من کل شیء الا نفسی فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا والذی
نفسی بیدہ حتی اکون احب الیک من نفسک فقال لہ عمر فانہ الآن واللہ لانت احب الی من نفسی فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم
الآن یا عمر اخرجہ البخاری ومنہم عثمان بن ارقم الراوی حدیث اللہم اعز الاسلام باحب الرجلین الیک عمر بن الخطاب وعمرو
اب تم ایمان تک ۱۲
بن ہشام ومنہم الاسود بن سریع الراوی حدیث لیس من الباطل فی شیء قالہ لعمر ومنہم ابو جحیفۃ السوائی الراوی حدیث
سیدا کہول اہل الجنۃ ومنہم ابوبکرۃ الثقفی الراوی رؤیا المیزان ومنہم سمرۃ بن جندب الراوی رؤیا الدلو ومنہم ابو الطفیل
الراوی رؤیا القلیب ومنہم جبیر بن مطعم الراوی حدیث ان لم تجدینی فأتی ابابکر ولہ قصۃ فی ذہابہ الی الشام ورؤیتہ تصاویر
الانبیاء فیہا تصویر النبی صلی اللہ علیہ وسلم وابوبکر آخذ بقدمیہ واخبار اہل الکتاب انہ خلیفۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم من بعدہ
ومنہم عبد اللہ بن الزبیر الراوی حدیث لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا والراوی سبب نزول آیۃ لا ترفعوا اصواتکم
ومنہم جندب بن عبد اللہ الراوی حدیث لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت واما علماء التابعین فمنہم سعید بن المسیب قال کان ابوبکر
الصدیق من النبی صلی اللہ علیہ وسلم مکان الوزیر فکان یشاورہ فی جمیع امورہ وکان ثانیہ فی الاسلام وکان ثانیہ فی الغار
وکان ثانیہ فی العریش یوم بدر وکان ثانیہ فی القبر ولم یکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقدم علیہ احدا اخرجہ الحاکم ومنہم قاسم
بن محمد روی ان رجلا من ابناء اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال فی مجلس فیہ القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق واللہ
ما کان لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من موطن الا وعلیٌّ معہ فیہ فقال القاسم یا اخی لا تحلف قال ہلم قال بلی ما لا تردہ قال اللہ
عز وجل ثانی اثنین اذ ہما فی الغار اخرجہ ابو عمر فی الاستیعاب ومنہم مسروق قال حب ابی بکر وعمر ومعرفۃ فضلہما من السنۃ

اخرجه ابو عمرو ومنهم الحسن البصری روی عن یونس قال کان الحسن ربما ذکر عمر فیقول واللہ ما کان باولہم اسلاماً ولا
بافضلہم نفقۃً فی سبیل اللہ ولکن غلب الناس بالزہد فی الدنیا والصرامۃ فی امر اللہ ولا یخاف لومۃ لائم اخرجہ ابن ابی شیبۃ
ومنہم محمد بن سیرین قال ما اظن رجلاً ینتقص ابا بکر وعمر یحب النبی صلی اللہ علیہ وسلم اخرجہ الترمذی ومنہم عمرو بن میمون ابراہیم
النخعی یروی عن عمرو بن میمون انہ قال ذہب عمر بثلثی العلم فذکر لابراہیم فقال ذہب عمر بتسعۃ اعشار العلم اخرجہ الدارمی
ومنہم ابو العالیۃ فسر الصراط المستقیم بابی بکر وعمر فصدقہ الحسن البصری ومنہم عکرمۃ والکلبی فسرا اولی الامر منکم بابی بکر
وعمر ومنہم قتادۃ قال کنا نتحدث ان ہذہ الآیۃ فی ابی بکر واصحابہ فسوف یاتی اللہ بقوم یحبہم ویحبونہ ومنہم الضحاک قال
فی ہذہ الآیۃ ابو بکر واصحابہ ومنہم الحسن قال فی ہذہ الآیۃ ابو بکر واصحابہ ومنہم زید بن اسلم قال فی آیۃ اومن کان
میتاً فاحییناہ نزلت فی عمر بن الخطاب وابی جہل ومثلہ عن الحسن والضحاک وابی سنان ومنہم کعب الاحبار عن ابن
ابی ملیکۃ قال لما طعن عمر جاء کعب فجعل یبکی بالباب ویقول واللہ لو ان امیر المومنین یقسم علی اللہ ان یؤخرہ لاخرہ
فدخل ابن عباس فقال یا امیر المومنین ہذا کعب یقول کذا وکذا قال اذاً واللہ لا اسالہ وہو القائل فی کتب اللہ المنزل
من النار ابو بکر وعمر وعثمان ومنہم عروۃ بن الزبیر قال بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابا بکر امیراً علی الناس سنۃ تسع
وکتب سنن الحج وبعث معہ علی بن ابی طالب واصل القصۃ متواتر عن ابن عمر وجابر وانس وابی ہریرۃ وابن عباس
وعن الحسن انہ سئل عن یوم الحج الاکبر فقال ذاک عام حج فیہ ابو بکر استخلفہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فحج بالناس ومن
الذین ذہبوا الی ان خلافۃ ابی بکر وعمر انما کان بنص من النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی وابن عباس ومیمون بن مہران
وحبیب بن ابی ثابت والضحاک ومجاہد کلہم قالوا امارۃ ابی بکر وعمر یعنی کتاب اللہ اسر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بہا الی
عائشۃ ومن الذین ذہبوا الی ان ابا بکر وعمر مرادان من قولہ تعالی وصالح المومنین ابی وابن عمر وابن عباس وابن مسعود
وابو امامۃ وعکرمۃ ومیمون بن مہران وعبد اللہ بن بریدۃ وسعید بن جبیر والحسن ومقاتل بن سلیمان ومن الذین ذہبوا
الی ان آیۃ وسیجنبہا الاتقی نزلت فی ابی بکر الصدیق ابن مسعود وابن عباس وعبد اللہ وعروۃ ابنا الزبیر وسعید بن المسیب
ومن علماء تبع التابعین سفیان الثوری اخرج ابو داؤد عن محمد الفریابی قال سمعت سفیان یقول من زعم ان علیاً کان احق
بالولایۃ منہما فقد خطأ ابا بکر وعمر والمہاجرین والانصار رضی اللہ عنہم جمیعہم وما اراہ یرتفع مع ہذا لہ عمل الی السماء ومنہم
مالک بن انس اشتہر عنہ انہ قائل بتفضیل الشیخین ومحبت الختنین وقد صنف الطحاوی کتاباً فی عقائد ابی حنیفۃ
وصاحبیہ والبیہقی کتاباً فی عقیدۃ الشافعی فافصحا ان مذہبہم تفضیل الشیخین بعد ازان مذاہب جماہیر مسلمین از اشاعرہ
وماتریدیہ چنانکہ معلوم است کہ بتفضیل شیخین قائل شدہ اند بلکہ اوائل معتزلہ ہم بآن قائل بودند بعد ازان فقہاء ازہر
طبقہ ومتصوفین ازہر طریقہ بآن قائل اند این ست آنچہ درین مسلک میسر شد وشاید آنچہ ترک کردیم دریں باب اکثر ست ازانچہ ذکر کردیم
واللہ اعلم بالحال می باید دانست کہ این مسلک را بردو نکتہ ختم نمائیم **نکتۂ اولی** حظ مستنبطین لسبب آن ست کہ اقاویل
صحابہ وتابعین تامل کنند کہ کدام خصلت را وجہ فضیلت نہادہ اند درین مسئلہ اگر فکر صائب را کار فرما شویم بدانیم کہ اکثر صحابہ
وتابعین فضیلت شیخین را مبہم بیان کردہ اند وبخصلتی از خصال محمودہ تمام آنرا بند نساختہ اند بردوش آنچہ ذکر کردیم از وجہ

خامس در مسلک سنت سنیه و فقهای ایشان که بمزید تفطن مخصوص اند بوجه افضلیت در سوق کلام خود اشاره نموده اند
یکی از وجوه چهارگانه چنانکه علی مرتضی باحکام خلافت و ترویج دین اشاره کرده است جائیکه گفته استخلف ابوبکر رحمة الله
علی ابی بکر فاقام واستقام ثم استخلف عمر رحمة الله علی عمر فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه و بارتفاع مکانت در آخرت
اشاره کرده است جائی که گفته در ثنای فاروق ما من الناس احد احب الی ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی و سوابق
اسلامیه صدیق روز سوبتا و بصیح ترین عبارتی بیان کرده است و عائشه صدیقه صدیق و فاروق را بترویج اسلام وصف
کرده جائی که گفته ما رأی نقطة الا طارا بحظها و غنائها فی الاسلام و ابن مسعود سوابق اسلامیه فاروق تقریر کرده است
جائی که گفته ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر و حذیفة بن الیمان حسن قیام بحقوق خلافت بیان کرده است جائی که گفته کان الاسلام
فی زمان عمر کالرجل المقبل لا یزداد الا قربا فلما قتل عمر کان کالرجل المدبر لا یزداد الا بعدا و عبد الله بن عمر جد در عبادت
و زهد بیان نموده جائی که گفته ما رأیت احدا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم اجد واجود من عمر حتی انتهی و علی هذا القیاس
اکثر فقهاء صحابه اشاره بیکی ازان خصال اربع یا دو یا سه ازان کرده است و این معنی بادنی تامل از مقالات ایشان فهمیده
می شود باقی ماند آنکه فقهای صحابه باوصاف دیگر نیز بیان افضلیت کرده اند ازانجمله علم است اخرج الدارمی عن ابن مسعود
ما سلک عمر طریقا الا وجدناه سهلا واخرج الدارمی عن حذیفة قال انما یفتی الناس ثلثة رجل امام او رجل یعلم ناسخ
القرآن من المنسوخ قالوا یا حذیفة ومن ذلک قال عمر بن الخطاب او احمق متکلف واخرج الدارمی عن عمرو بن
میمون انه قال ذهب عمر بثلثی العلم فذکر لابراهیم فقال ذهب عمر بتسعة اعشار العلم و باین خصلت در حدیث نیز اشاره
واقع شده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله جعل الحق علی لسان عمر وقال لقد کان فیما کان قبلکم من الامم
ناس محدثون من غیر ان یکونوا انبیاء فان یکن فی امتی احد فانه عمر وقال بینا انا نائم اتیت بقدح من لبن فشربت منه حتی
انی لاری الری یخرج من اظفاری ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب قالوا فما اولته قال العلم لیکن در حدیث شریف این خصلت را
در تحقیق و تاکید معنی قرب باطن و محدثیت سر داده اند و مراد ازان علم وهبی است که بفیضان حاصل شود و مراد قوم علم کتاب
و سنت است و اهتداء الطرق استنباط ازان و ازانجمله اخلاق قویه است که در جبلت آدمی نهاده اند و در حقیقت کافر و مسلم متقی و فاسق
همه بآن اخلاق فائز میشوند لیکن در سابقین مقربین ممد کمالات معنوی ایشان میگردد و معین در اتمام حقوق خلافت میشود و در غیر ایشان
بچیزی از کمالات ممد و معین نه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما سئل عن الاکرم عن معادن العرب تسئلونی خیارهم فی
الجاهلیة خیارهم فی الاسلام اذا فقهوا و عقل در می یابد که صدور فعال از منبع اخلاق است هر کرا خلق قوی فعال او محکم
و متین ظاهر خواهند شد و تحقیق درین باب آنست که در خلافت خاصه اوصاف چند است از کمالات کسبیه که در شریعت مدار فضائل آنرا
نهاده اند و آن اوصاف هفتگانه است که از لوازم خلافت خاصه شمردیم و اوصاف چند است از کمالات جبلیه که مدار خلافت راشده آنرا دانسته اند مانند
قرشیت و سمع و بصر و شجاعت و کفایت و اوصاف چند است از کمالات جبلیه که حسن سیاست قوم موقوف است بر آن صحابه و تابعین در ثبوت شمرده
خلافت و وقت ثنای خلفا ذکر آن اوصاف کرده اند صدیق اکبر فاروق اعظم را اقوی میگفت و فاروق اعظم حضرت صدیق را افضل میگفت
پس افضل عبارتست از زیادت فضائل شرعیه که صدیقیت و شهیدیت از آن قبیل است و سوابق اسلامیه نیز ازانجمله و اقوی عبارت است

از زیادت خلافت ببینید که بعض احکام خلافت محمد چسان ثابت است فوائد ذو روایتی چند ازین باب بنویسیم اخرج ابو عمر فی الاستیعاب
عن ابن عباس قال بینا انا امشی مع عمر یوما اذ تنفس نفسا ظننت انه قد قضبت اضلاعه فقلت سبحان الله والله ما اخرج هذا
منک یا امیر المؤمنین الا امر عظیم قال ویحک یا ابن عباس ما ادری ما اصنع بامة محمد صلی الله علیه وسلم قلت ولم وانت بحمد الله
قادر ان تضع ذلک مکان الثقة قال انی اراک تقول ان صاحبک اولی الناس بها یعنی علیا قلت اجل والله انی لاقول ذلک
فی سابقته وعلمه وقرابته وصهره قال انه کما ذکرت ولکنه کثیر الدعابة قلت فعثمان قال والله لو فعلت لجعل بنی ابی معیط علی رقاب
الناس یعملون فیهم بمعصیة الله والله لو فعلت لفعل ولو فعل لفعلوا فوثب الناس الیه فقتلوه قلت طلحة بن عبید الله قال الاکیسع
هو ازهی من ذلک ما کان الله لیرینی ان اولیه امر امة محمد صلی الله علیه وسلم وهو علی ما فیه من الزهو قلت الزبیر بن العوام قال اذا کان
یظل یلاطم الناس فی الصاع والمد قلت سعد بن ابی وقاص قال لیس بصاحب ذلک ذاک صاحب مقنب یقاتل فیه قلت عبد الرحمن
بن عوف قال نعم الرجل ذکرت ولکنه ضعیف عن ذلک والله یا ابن عباس ما یصلح لهذا الامر الا القوی فی غیر عنف اللین فی
غیر ضعف الجواد فی غیر سرف الممسک فی غیر بخل قال ابن عباس کان والله عمر کذلک واخرج ابو عمر فی الاستیعاب قیل لابن
عباس اخبرنا عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرنا عن ابی بکر قال کان والله خیرا کله مع حدة کانت فیه قلنا
فعمر قال والله کان کیسا حذرا کالطیر الذی قد نصب له فخ یراه ویخشی ان یقع فیه مع العنف وشدة السیاق قلنا فعثمان
قال رحمه الله کان صواما قواما من رجل غلبته رقدته قلنا فعلی قال کان والله قد ملئ علما وحلما من رجل غرته سابقته وقرابته
فقلما اشرف علی شیء من الدنیا الا فاته واخرج ابو عمر فی الاستیعاب قول عثمان هل استطیع ان اکون مثل لقمان الحکیم اخرج
ابو یوسف عن ابی الملیح بن اسامة الهذلی قال خطب عمر بن الخطاب فقال ایها الرعاء ان لنا علیکم حق النصیحة بالغیب
والمعونة علی الخیر ایها الرعاء انه لیس من حلم احب الی الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه ولیس من جهل ابغض الی الله
واعم ضرا من جهل امام وخرقه وانه من یاخذ بالعافیة فیما بین ظهرانیه یعطی العافیة من فوقه واخرج ابو یوسف عن مسعر
عن رجل عن عمر قال لا یقیم امر الله الا رجل لا یضارع ولا یصانع ولا یتبع المطامع ولا یقیم امر الله الا رجل لا ینتقص
غربه ولا یکظم فی الحق علی حزبه وذکر المحب الطبری عن ابی بکر العبسی قال دخلت مع عمر وعثمان وعلی مکان الصدقة
فجلس عثمان فی الظل یکتب وقام علی علی راسه یملی علیه ما یقول عمر وعمر قائم فی الشمس فی یوم شدید الحر علیه بردتان
سوداوان متزر بواحدة وقد وضع الاخری علی راسه وهو یتفقد ابل الصدقة یکتب الوانها واسنانها فقال علی لعثمان اما
سمعت قول ابنة شعیب فی کتاب الله عز وجل یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین واشار الی عمر
وقال هذا القوی الامین وعن عروة بن رویم اللخمی قال کتب ابن الخطاب الی ابی عبیدة بن الجراح کتابا یقرأه علی الناس بالجابیة
اما بعد فانه لا یقیم امر الله فی الناس الا حصیف العقدة بعید الغرة ولا یطلع الناس منه علی عورة ولا یحنق فی الحق علی جرة
ولا یخاف فی الله لومة لائم والسلام وفی روایة ولا یحابی فی الحق علی قرابة مکان ولا یحنق فی الحق علی جرة قلت والجرة والنجاة
علیه الاجراء من النجایة لقرابتهم والانقباض عن ما یحل فی قدرهم وعن محمد بن علی بن الحسین عن مولی لعثمان بن عفان قال بینا
انا مع عثمان فی مال له بالعالیة فی یوم صائف اذ رای رجلا یسوق بکرین وعلی الارض مثل الفراش من الحر فقال عثمان

ابل هذا الیتام بالمدینة حتی یرد ثم یجیئ عمر فی ترجل فقال الشر من هذا فنظرت فقلت آدمی رجلاً متعمما بردائه یسوق
بکرین ثم دخل الرحاب فقال انظر فنظرت فاذا هو عمر بن الخطاب فقلت هذا امیر المؤمنین فقام عثمان فاخرج راسه من الباب
فاذا لفح السموم فعاد راسه حتی اذا حاذاه قال ما اخرجک هذه الساعة فقال بکران من ابل الصدقة تخلفا وقد مضی
بابل الصدقة فاردت ان الحقهما بالحمی وخشیت ان یضیعا فیسألنی الله عنهما فقال عثمان یا امیر المؤمنین هلم الی الماء
والظل ونکفیک قال عد الی ظلک ومضی فقال عثمان من احب ان ینظر الی القوی الامین فلینظر الی هذا اخرجه الشاشی
فی مسنده و اوصاف چندست از رعایت حقوق عباد و تورّع در آن که حضرت مرتضی بآن اوصاف تفضیل داده است
شیخین را بر خود بلکه جمیع فقهاء صحابه و تابعین تفضیل شیخین بآن اوصاف رفته اند قال علی رضی الله عنه سبق رسول الله صلی الله
علیه وسلم وصلّی ابوبکر وثلّث عمر ثم خبطتنا فتنة وقیل لعلی ایدخلانها قبلک ای یدخل ابوبکر وعمر الجنة قبلک فقال علی ای والذی
فلق الحبة وبرأ النسمة لیدخلانها وانی لمع معاویة موقوف فی الحساب **نکته ثانیه** اگر سوال کنی که در کتاب الله
دو صفت را سبب تفضیل بعض صحابه بر بعض ساخته اند که سوابق اسلامیه باشد و اوصاف قرب معنوی که صدیقیت و
شهیدیت رمزی است از آن و در سنت سنیه چهار خصلت را سبب تفضیل بعض صحابه بر بعض اختیار کرده اند دو صفت
متقدم و دو دیگر یکی ارتفاع درجات در جنت و تقدم است روز حشر و دیگر قیام بموعود خدای تعالی برای پیغامبر خود صلی الله
علیه وسلم و صحابه او و صاف دیگر بر آن زیاده کرده اند یکی از آن علم بکتاب و سنت است و دیگر کفایت و حزم و حسن سیاست
و سوم اجتناب از شبهات در قتال مسلمین و در رعایت بیت المال و مانند آن پس تطبیق در میان هر دو چگونه باشد گوییم تطبیق
در میان این اختلاف موافق تطبیق فقهاء می باید کرد در اختلاف واقع در مسئله قتل در قرآن عظیم قسمت ثنائیه فرموده اند
قتل یا عمد است یا خطا و در سنت سنیه قسمت ثلاثیه تقریر نموده اند که قتل یا عمد است یا خطاء خالص یا خطائی شبه عمد
و فقهای حنفیه بقسمت خماسیه قائل شده اند پس این قسمت ثلاثیه را بقسمت ثنائیه راجع ساخته اند و خماسیه را بثلاثیه همچنین
اینجا میگوییم که دو صفت زائده در سنت راجع است بآن دو صفت مذکوره در کتاب الله و تفصیل اوست و شرح و بیان او است
زیرا که ارتفاع مکان در جنت بسبب این دو خصلت است یا کمال نفسانی شخص بآن میرساند یا سعی در اعانت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و قیام بموعود خدای تعالی نوعی از سوابق اسلامیه است زیرا که اصل در سوابق اسلامیه اعانت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
در ترویج دین وی صلی الله علیه وسلم و این گاهی در بدء اسلام می باشد و گاهی در آخر آن بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برفیق اعلی و سه صفت زائده در اقاویل صحابه راجع است باین خصلت آخره که اتمام موعود آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
زیرا که اعانت باعتبار ترویج علم آنحضرت موقوف است بر اتساع علم کتاب و سنت و اجتهادیات اجماع است و باعتبار کثرت فتوح
و امن مسلمین از شر کفار موقوف است بر کفایت و حزم و حسن سیاست و باعتبار تعلیم زهد موقوف است بر اجتناب از شبهات
که شان شیخین بود و چون مال مسلمین اهم امور است تورع در آن بمزید اهتمام مخصوص گشت پس اینهمه شرح و تفصیل سنت سنیه است و سنت سنیه
شرح و تفصیل قرآن عظیم **سوال** اگر گوئی که در اقوال صحابه قرب نسب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وجاهت در میان ناس
مانند آن از فضائل شمرده اند و در قرآن عظیم نفی فضیلت باعتبار نسب و وجاهت بیان کرده شد از فضائل حضرت ذی النورین ذکر کرده اند

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو جگرپارهٔ خود را بوی تزویج فرمود و از فضائلِ مرتضی ذکر کرده‌اند که ابن عمّ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود
و زوج بتولِ زهرا رضی الله عنها و همچنین بعض فضائل جبلّیه مثل شجاعت و فصاحت و رتقاحیت فضائلِ مرتضی تقریر نموده‌اند پس
تطبیق درمیان این دو قولِ مخالف چگونه نمائیم گوئیم فضائل دو قسم است یکی آنکه در حد ذاتِ خود فضیلتِ آدمی و سعادتِ اوست
و تشبه با پیغامبر بآن حاصل میشود از جهتِ پیغامبری و این قسم همان است که سنتِ سنیه بآن تصریح و تلویح نمود قسم دوم آنکه در حد
ذاتِ خود فضیلتِ معتبره در شرع نیست مثل نسب و مصاهرت و قوة بدن و شجاعتِ دل و فصاحتِ لسان و وجاهت درمیانِ مردمان
لهذا کافر و مسلمان را آن فضائل حاصل میشود متقی و فاسق هر دو بآن متصف می توانند شد لیکن گاهی وسیله فضیلتی از فضائل معتبره
در شرع میگردد باین اعتبار می توان از فضائل مذکور ساخت مثلاً تزویج آنحضرت صلی الله علیه وسلم جگرپارهٔ خود را متضمن عنایت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بشانِ اوست و سنة الله چنین جاری شده که صهرِ بهترینِ انبیا علیه الصلوٰة والسلام نگردانند مگر شخصی را که حال
او در شرع محمود باشد الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات پس باین اعتبار بر بعض فضائلِ نفسانیه دلالت میکند و همچنین ابن عم بودن
سبب عنایتِ آنحضرت است صلی الله علیه وسلم به نسبت او و اعتنا بتعلیم و تثقیف او و همچنین شجاعت و فصاحت گاهی صرف کرده میشود در نصرت
اسلام و اعلاء کلمة الله پس باین اعتبار با فضائلِ معتبره نسبتی پیدا میکند و چه ما ناهست باین مبحث بیتِ مولانا جلال الدین رومی
قدس سره ؎ علم را بر تن زنی ماری بود ✽ علم گر بر دل زنی یاری بود ✽ پس سقاط این صفات از درجهٔ اعتبار بایں معنی است
که در حد ذاتِ خود فضیلتِ معتبره نیست و اثباتِ این معانی در ذیلِ مناقب بآن معنی است که در مادهٔ خاص وسیله کسبِ فضائلِ
معتبره شده پس نام این چیزها میگیرند و مراد همان فضائلِ معتبره میدارند و کون بائن است در منازل این دو قسم قد جعل
الله لکل شیء قدراً پس اگر ثابت شود وجود فضائل از قسم اوّل قسم ثانی زیاده رونقِ او خواهد افزود و گواهی بر تحقق او
خواهد داد و اگر قسم اوّل ثابت نشود یا دون مرتبهٔ دیگران ثابت شود این فضائل در شریعت عبرہ را بالا نخواهد نشاند مسلکِ رابع در اثبات
افضلیت شیخین از جهتِ ملازمتِ خلافتِ خاصه بافضلیت را و این مسلکی است دقیق المأخذ که محققین از صحابه و غیر ایشان آنرا اثبات نموده‌اند
و باسالیبِ متعدده بیان آن کرده و اصل درین مسئله آنست که حقیقتِ خلافتِ خاصه ارادهٔ حق است تبارک و تعالی اصلاح عالم را
بوجهی که آن نزدِ اصلاح عالم است بعثِ انبیا چون عالم مبتلی شود بکفر و فسوق و تظالم مدبر حق جلّ شانه شخصی را که جوهر نفس او
اشبه باشد بملائکه مقرّبین برگزیند و از بطنانِ عرش ارادهٔ تعلیم آن شخص و شیوع علم او درمیان مردم پیدا شود و جبرئیل را ندا کنند
که فلان بنده مراد حق است غلبهٔ او بر عالم و جمع عالم بر انقیادِ علم او و باز شیوع علم او در آفاق و تهذیبِ نفوس بنی آدم بآن علم حق
باز و بهم شکستنِ مخالفانِ او بعد از آن جبرئیل ندا کند در ملکوت سموات الا ان الله احبّ فلانا فاحبّوه پس همه ملائکه محبّ
او شوند و لعنت بر مخالفانِ او نمایند و استغفار و طلب خیر برای تابعانِ او کنند کما قال الله تعالی الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ
وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً
وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ بعد از آن قبولِ او نازل شود در زمین
و افواج ملائکه سفلیه باشاعت دینِ او و نصرِ موافقینِ او قائم شوند تا آنکه مراد حق بکمال متحقق گردد و این است حقیقت نبوت و چون
نبی در عالم پیدا شود و جماعه را مهذب گرداند و مراد حق از بعثت پیغامبر بکمال ظاهر نا شده و ایام حیاتِ پیغامبر آخر شود کما قال

عزیز من قائل فَاِمَّا نُرِیَنَّكَ بَعْضَ الَّذِیْ نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّیَنَّكَ تدبیر الٰهی مقتضی آن بجا آید که ادیگمارا
از یاران او که بحسب فطرت جوهر نفس او را نزدیک بجوهر نفس پیغامبر آفریده باشند چنانکه حال مؤمن آل فرعون و مؤمن انطاکیه دانسته باشی
بعد از آن آن عزیز را اعانت پیغامبر سعی بلیغ بتقدیم رسانیده باشد و در ضمن آن اعانت ها رحمت الٰهی بکرّرشامل حال او گشته باشد
و نفس پیغامبر چندین بار نفس او را بقوت قدسیه خود در گرفته باشد و چندین بار آن را زیر و زبر ساخته تا آنکه بواسطه نفس قدسیه پیغامبر
نفس او مستعد الهام الٰهی گردد که محدثیت و صدیقیت شعبه ایست از آن انگاه تدبیر الٰهی در اتمام موعود برای پیغامبر نفس این شخص را
جارحهٔ خود سازد و فوج فوج عنایت الٰهی در نفس قدسیه او فرو ریزند و مانند چراغ که در وسط خانه نگاه داشته باشند و اجسام صقیلهٔ خانه
بواسطه او منور گردند نفوس بنی آدم اثر پذیر آن خلیفه باشند و همه بهمان حرکت که مبدأ آن در غیب ست متحرک شوند گاهی داد قتال دهند
و گاهی انتشار علم نمایند و گاهی قولاً و حالاً افاضهٔ برکات بر نفوس طالبان کنند این نفس که در خارج شبیه بچراغ مبدأ این فیض خاص است
خلیفه پیغامبر ست مانند دل بنسبت اعضای آدمی و از لوازم خلافت خاصه ست نصرت او بر عالم و الا جارحهٔ فیض نشود و آن موعود
بر دست او ظاهر نگردد قال تعالیٰ وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِيْنَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ وَاِنَّ
جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُوْنَ و از لوازم خلافت خاص ست ظهور مواعید الٰهی بر دست او هُوَ الَّذِیْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰی
وَدِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ كُلِّهٖ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ و از لوازم خلافت خاص ست تالیف مسلمین فیما بینهم و عدم اختلاف است
و رحمت در میان خویش و کبت کافران و روز بروز شکست افتادن بر ایشان تا کلمه اَشِدَّاءُ عَلَی الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ متحقق گردد این است
خلافت خاصه پیغامبر که خلافت و رحمت کنایه ست از آن جمعی از محققین فضیلت شیخین از اصطفای خدا عز و جل ایشان را
برای خلافت پیغامبر خود دانسته اند اخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن عبد اللّٰه بن مسعود قال ان اللّٰه تعالیٰ نظر فی قلوب العباد
فوجد قلب محمد صلی اللّٰه علیه وسلم خیر قلوب العباد فاصطفاه و بعثه برسالته ثم نظر فی قلوب العباد فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب
العباد فجعلهم وزراء نبیه یقاتلون عن دینه و جمعی از افاضت خیر که عبارت از ایتلاف مسلمین و بر هم شکستن جموع کفار است
دانسته اند اخرج الحاکم عن ابی وائل قال قیل لعلی الا تستخلف علینا قال ما استخلف رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم فاستخلف
و لکن ان یرد اللّٰه بالناس خیرا فسیجمعهم بعدی علی خیرهم و اخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن علی قال خیر هذه الامة بعد نبیها
ابوبکر و عمر ثم بیّن وجه الخیریة فی حدیث آخر قال استخلف ابوبکر رحمة اللّٰه علی ابی بکر فاقام و استقام ثم استخلف عمر رحمة اللّٰه
علی عمر فاقام و استقام حتی ضرب الدین بجرانه و بعض محققین فضیلت شیخین از اجماع صحابه دانسته بر استخلاف شیخین قال سفیان
الثوری من قال ان علیا افضل من ابی بکر فقد خطّأ المهاجرین و الانصار و لا اری ان عمله یقبل چون اصل حقیقت خلافت
خاص معلوم شد ارتباط هر استنباط بوصفی از آن اوصاف که داخل در حقیقت استخلاف ست یا لازم اوست بادنی تامل
می توان شناخت و تقریر این مسلک وقتی تمام شود که بیان سه مقدمه کنیم اوّل ملازمت خلافت خاص و فضیلت بر عیت
خویش ثانیه ثبوت خلافت خاص این بزرگواران بنص کتاب و سنت سنیه و اجماع ست و معقول بوجهی که حقیقت خلافت خاصه
مبرهن گردد چون بمقدمهٔ ثانیه سابقاً بطول و عرض مبین شده لاجرم اینجا بر نکتهای چیده اکتفا کنیم سوم بیان آنکه خلافت
خاص در ایام حضرت مرتضی منتظم نشد هر چند حضرت مرتضی متصف بصفات کمال بود که در خلافت خاص درکار ست لیکن با وجود آن

اوصاف در سابق ازل تصریح او مستتم نگشت و در خارج بر وفق همان مقدر انتظام نیافت بسبب حکمتِ متوزع بر زمان و این مقدمهٔ ثالثه ازین سبب ضرورت شد که از مهاجرینِ اولین هیچ کس غیر مرتضی بعد مشایخ ثلثه مسمی بخلیفه نشد تا بمزید بیان احتیاج افتد آنچه محتاج بیان میشود عدمِ انتظام خلافتِ حضرتِ مرتضی است مقدمهٔ اولی و بیانِ ملازمت در میان خلافت خاصه و افضلیتِ شخصی که باین خلافت مکرمش ساخته اند بر اهلِ زمانِ او پس این ملازمت گاهی تقریر کرده می شود باعتبار سنة الله در وقتِ اراده رحمت خاص بنسبت امت که ذریت شریف خلافت و رحمت اشاره بآن است زیرا که حکیم مطلق در وقت ارادهٔ رحمت خاص تسلیط مفضول نمی فرماید و گاهی تقریر کرده می شود باعتبار ظهور داعیه در نفس شخص که غیر فضل اهل زمان این داعیه را قبول نمی کند الطیبات للطیبین و گاهی تقریر کرده می شود باعتبار تعیین آن حضرت صلی الله علیه وسلم شخصی را برای خلافتِ خاص خود که تعیین شخصی برای این امرِ عظیم از پیغامبر نمی آید مگر افضل است را و گاهی تقریر کرده می شود باعتبار اتفاق صحابه بر شخصی خاص بوجهی که افضلیت او را مبنای اتفاقِ خود گردانند زیرا که اجماع صحابه بلکه مسلمین تا ظنیتهم نمی باشد الا بر آنچه حق است نزدیک خدای تعالی و این همه وجوه متوافق اند یکی لازم دیگر است و یکی مبشر دیگر ؎ عِبَارَاتُنَا شَتّٰی وَحُسْنُكَ وَاحِدٌ ✣ وَكُلٌّ اِلٰی ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيْرُ ✣ وجه اول را از ملازمت حضرت مرتضی تقریر کرده است ان یرد الله بالناس خیرا فسیجمعهم علی خیرهم و وجه ثانی را عبد الله بن مسعود ذکر نموده ثم ان الله نظر الی قلوب العباد فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه یقاتلون عن دینه و وجه ثالث را ابوبکر صدیق و عبد الله بن عباس بیان فرموده بحدیث مرفوع و بمقتضای نقل او و وجه رابع را نیز عبد الله بن مسعود تقریر کرده است و سفیان ثوری تصریح و بیان آن نموده ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و قد رای المسلمون استخلاف ابی بکر ثم قال فی استخلاف عمر افرس الناس ثلثة الی ان قال و ابوبکر حین استخلف عمر و قال سفیان الثوری من فضل علیا علی الشیخین فقد اخطأ المهاجرین والانصار و گاهی تقریر کرده می شود بآنکه در کتاب الله امر معروف و نهی منکر را تعلیق کرده اند بتمکین فی الارض و مجموع تمکین و این صفات حقیقت خلافت خاصه است و جائی دیگر میفرماید کُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ پس خیریت لازم امر معروف و نهی از منکر ساخته شد و امر معروف و نهی از منکر داخلِ خلافتِ خاصه است پس افضلیت از خواص خلیفه خاص باشد و گاهی تقریر کرده می شود بآنکه تسلیطِ خلیفه فی حکم الله و شریعت و وجوب انقیاد قوم مراد را در آن امور که منسوب بخلافتِ اوست نوعی از افضلیت است و این نوع افضلیت لازمِ خلافتِ خاصه است و الیه الاشارة فی قوله تعالی سَتُدْعَوْنَ اِلٰی قَوْمٍ اُولِیْ بَاْسٍ شَدِیْدٍ و گاهی تقریر کرده می شود اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُوْلُهٗ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوا الآیة که با سباق و سیاقِ خود اشاره است بآنکه ولایتِ مسلمین سزاوار نیست الا قومی را که یُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوْنَهٗ الی آخر ما قال صفتِ ایشان باشد چون اصلِ ملازمت بوجوه شتی تقریر کردیم حالا باک نیست که مفصل تر برنگاریم تقریر وجه اول خدای تعالی باستخلافِ مشائخ ثلثه اراده کرده است تمکین دین مرتضی و رحمت بامت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و دفع کفار و اقامتِ ارکانِ اسلام و شیوع امر معروف و نهی منکر و این معنی مستلزم خلیفه ساختنِ افضل امت است و احقِ ایشان بخلافت و اقوم ایشان بحقوق او زیرا که اگر احق را خلیفه کنند لابد تمکینِ دین و رحمتِ امت و سائر معانی مذکوره زیاده تر ظاهر گردد و نزدیک ارادهٔ تمکین دین مرتضی که مشعر است

بکمالِ او و شیوع او علی الوجه الابلغ استخلاف غیر احق سفه باشد و خدای تعالی حکیم است و افعالِ او متقن است
غیر متهافت و خدای تعالی اراده کرده است دفع دینِ مرتدین بقومی که صفتِ ایشان اینست یحبهم و یحبونه الآیة نه مطلق
دفع و اراده کرده است کبتِ ملل کفر و استخلاص بلاد شام از دستِ کافران بسعی صالحان نه بسعی غیر ایشان و در حدیث
شریف آمده است استقاموا لکم ما استقاموا لکم چون استقامت امت مراد باشد لازم آمد استقامت ائمه و آن نمی باشد مگر
بتسلیطِ احق بالخلافة و آنکه گفتیم که نزدیک اراده تمکین و رحمت چنین میباشد از آنجهت گفتیم که اگر اراده اضلال قوم باشد
استخلافِ جابر و کافر مناسب است چنانکه در زمانِ جاهلیت واقع شد قال الله تعالی وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ
قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا ای کثرناهم وجعلناهم الولاة قاله ابن مسعود و در زمانِ اراده
هدایت من وجه و اضلال من وجه استخلافِ مفضول جائز است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم یکون ملکاً
عضوضاً تقریر وجه ثانی خدای تعالی میفرماید اللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ و عقل مضطر میگرداند بجزم آنکه
الهام علوم حقه و نزول دواعیِ کلیه نمی باشد الا بر نفسِ قدسیه و هر چند نفس پاکتر نزولِ دواعیِ الٰهیه بر وی عظیم تر
و اگر نزولِ الهام نباشد و مانند سنگ و چوب تحریک کنند از قبیل ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر خواهد بود
و این معنی از خلافتِ خاصه بمراحل بعید است تقریر وجه ثالث اخرج الحاکم عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من استعمل رجلاً من عصابة و فی تلک العصابة من هو ارضی لله منه فقد خان الله و خان رسوله
عامل گرداند ۱۲ — جماعت ۱۲
و خان المسلمین اینست حکم امراءِ سرایا و بعوث پس حال خلیفه مطلق که زمام اختیار جمهور بدست او افتد و در جمیع امور
چه دینیه و چه دنیویه تصرفِ او نافذ باشد چه خواهد بود پس چون ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را
تصریحاً تارةً و تلویحاً اخری خلیفه خود ساختند لازم شد که وی افضلِ امت باشد و همچنین حضرتِ صدیق فاروقِ اعظم را
خلیفه خود ساخت وی افضلِ امت باشد در آن زمان سوال اگر گوئی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسامة بن زید را
بر مهاجرین اولین خلیفه ساختند گوئیم وی ثارِ پدر خود میخواست و ثار پدرِ وی متعذر بود و همچنین هر جا استخلافِ مفضول واقع
شده بنا بر وجهی بوده است خاص تا آن شخص اما استخلافِ مطلق که بنا بر خالص اعلاءِ کلمة الله باشد غیر افضل را سزاوار نیست
کیفیت استقراءِ سیرتِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مجاریِ احوال دلالت میکند بر آنکه تقدیم شخصی باستخلاف نباشد الا
از جهتِ رجحانِ او بر سائرِ ناس در دین چنانکه حضرتِ مرتضی فرمود و کان قربهم عنده علی حسب الدین او کما قال اخرجه الترمذی
فی الشمائل و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کبره کبره ای قدم الاکبر و خلافتِ نبوت ریاستِ عامه است در دین و دنیا ظاهراً و
باطناً و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم تلویح باستخلاف فرمود بتقدیم در صلوة زیرا که صلوة بهترین عبادات است و قد نبه المرتضی
رضی الله عنه کما مر و معنی ریاست تبلیغ مرؤسین است بدرجه کمال و تکمیل قوم بهتر است از رعیت خود که تکمیل اند بخلاف ملک عضوض
که ریاست است ظاهراً فقط اگر اینچنین نباشد فرقی پیدا نشود در خلافتِ نبوت و غیر آن و خلافتِ نبوت بسی سال موقوف نباشد
و بخلفای اربعه مخصوص نگردد و حکیم مشفق ناصح خلیفه نمیگرداند در حلقهٔ خود مگر افضل جماعت را و شبهه ایشان را بخود
و اگر چنین نبود آن ناصح نباشد یا حکیم نباشد پس خلیفه گردانیدنِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ناصح ترینِ خلق و احکم خلق است باشد

كما قال الله تعالى النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم وقال حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اولى بكم من انفسكم و اخساکم صدیق اکبر را اول لیس است برآنکه استجاب فضل مسلمین بود و شبه ایشان
با آنحضرت صلى الله عليه وسلم دیگر حبی در تحقق خلافت بستری الاقدام بودند یا بی شبه در خصوص جیمعی نسبت داد که ایشان بآنحضرت
صلى الله عليه وسلم از امامت غیری با کرده وجه دیگر احی بود در بعض احادیث رجحان در وزن باین ترتیب ظاهر شد و آن باعتبار کثرت
فتوح است زیرا که باعتبار کثرت فتوح در باب ابوبکر صدیق آمده و فی نزره ضعف پس این ترتیب نباشد الا از جهت فضیلت نزدیک خدای
تعالی تقریر وجه رابع معظمای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود رضی الله عنهم استنباط کردند از استخلاف فضیلت ایشان را
کما قال لو اتفق سها پس ایشان که ائمه ثبت اند در وجوه استنباط و فهم معانی شرائع استنباط نمیکردند تا آنکه ملازمت قریه محقق نمی بود
قال عمر ایکم تطیب نفسه ان یتقدم علی ابابکر وقد رضیناه من قبل وقال علی والزبیر ما غضبنا الا انا قد اخرنا عن المشاورة وانا نری
ابابکر احق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الغار وثانی اثنین وانا لنعلم بشرفه وکبره ولقد امره رسول الله صلى الله
عليه وسلم بالصلوة للناس و هو حی رواه الحاکم وقال ابن مسعود اجعلوا امامکم خیرکم فان رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل امامنا
خیرنا بعده رواه ابو عمر في الاستيعاب واگر استقرا کرده شود در عین عقد استخلاف ذکر فضیلت بسیار آمده عمر فاروق احق بهذا الامر
گفته و صدیق در استخلاف فاروق گفته است ابالله تخوفنی اقول استخلفت علیهم خیر خلقک و چون امر شوری بسوی عبدالرحمن
بن عوف راجع شد گفت واشهد علی ان لا الوهن فضلهم ثم بایع عثمان هیچگاه استخلاف از اعتقاد فضیلت جدا نبوده است تقریر
وجه خامس قال الله تعالى فی المهاجرین الاولین الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة
الآیة پس ثابت شد که اگر تمکین شخصی از مهاجرین اولین واقع شود لابد حقیقت خلافت عبارت از انضمام تمکین باوصاف اربعه
مذکوره خواهد بود و جای دیگر میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر الآیة و این آیه را دو تاویل
است یکی آنکه خطاب بفضلای امت است نه بجمیع امت یعنی فضلای امت شما بهترین امتی هستید که برآورده شده برای مردمان و این تاویل از سیاق
آیت دیگر ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک
هم المفلحون ٥ و القرآن نزل متشابها ای یشبه بعضه بعضا دوم آنکه مهاجرین اولین اند
یعنی این است که از مهاجرین اولین امد بهترین اند از جمیع امتها که برای ناس برآورده شده اند چنانکه مفهوم موافق فهمیده میشود که هر که
ازین جماعت بامر بمعروف و نهی منکر و دعا الی الخیر متصف باشد فضل است از ما دون خود بهر تقدیر لازم دعای ناس بخیر و امر معروف
و نهی منکر آمد و این داخل است در حقیقت خلافت خاصه و جزء اوست پس فضیلت لازم خلافت خاصه آمد تقریر وجه سادس قال الله تعالی
ستدعون الی قوم اولی باس شدید الآیه از ینجا معلوم شد که حکم خلیفه خاص نافذ است بر قوم زیرا که دعوی
نائب پیغامبر است و خلیفه خاص را بحکم الله و شریعه تسلیط است بر رعیت خود و این نوع فضیلت او را ثابت است بر رعیت
اگر کسی صفت انصاف داشته باشد یقین می داند که نبی گردانیدن شخصی را دلالت میکند بر فضیلت او و نسبت قوم مبعوث
الیهم همچنین استخلاف شخصی بخلافت خاصه دلالت مینماید بر فضیلت او بر رعیت او و جامع ارادهٔ انتظام است باکمل وجوه بلکه قوم
ارباب دول میدانند که ارادهٔ اصلاح عالم بر دست شخصی و ایجاب انقیاد او بر قوم عین فضیلت اوست و سخن ما در بیان فضیلت است

که بمعنی تشبیه به پیغامبر از جهت پیغامبری باشد نه وجود دیگر از فضیلت تقریر وجه سابع آنست که خدای تعالی در آیت یا ایها
الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه الآیة اشاره فرموده است بآنکه متولی رفع فتنهٔ ارتداد و نحو آن خواهند بود الا جمعی که یحبهم و یحبونه
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم صفت ایشان باشد و این خاص بالجماعه‌ایست
که فتنهٔ ارتداد از دست ایشان مندفع گردد بعد از آن فرمود انما ولیکم الله و رسوله الآیة و این عام است یعنی همچنین ولایت مسلمین
خاص است بافاضل است پس فضیلت لازم خلافت خاصه گشت والله اعلم مقدمهٔ ثانیه خدای عز و جل فرموده است وعد الله الذین
آمنوا منکم وعملوا الصالحات الی ان قال ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم
و مصداق این آیت مشایخ ثلثه آمده‌اند پس در غیب الغیب نزدیک او سبحانه تعالی تمکین دین مرتضی مراد بود از استخلاف این بزرگواران
و خدای تعالی فرموده است الذین ان مکناهم فی الارض الآیة بعد از آن که در صدر مبحث فرموده است ولولا دفع
الله الناس بعضهم ببعض و در سیاق آیت فرمود ولله عاقبة الامور ازین آیت دانسته شد که از استخلاف این عزیزان
دفع کفار و احیای اسلام مراد است و خدای تعالی فرموده است ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها
عبادی الصالحون ازین آیت دانسته شد که مراد حق در غیب الغیب پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این بود که ارض شام
بردست صالحین مفتوح شود و چون فتح این دیار بردست شیخین واقع شد آن صالحان ایشان بوده‌اند و خدای تعالی فرموده است یا ایها
الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه الآیة ازینجا مفهوم شد که
پیش از وقوع فتنهٔ ارتداد در علم معصوم بود که قومی که او کذا این فتنه را خواهند نشانید و خدای تعالی فرموده است ستدعون الی
قوم اولی بأس شدید ازین آیت مفهوم شد که دعوت بجهاد فارس و روم شخصی که نائب پیغامبر باشد خواهند بود و حکم او
در شریعت واجب الانقیاد گردد و خدای تعالی فرموده وقل رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج
صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا مضمون این آیت علی احد التاویلات آنست که بار خدایا
در آرم از عالم اعلی در آوردن نیک و برآرم از عالم برآوردن نیک بسازد در دنیا بعد وفات من غلبه نصرت داده شد چون خلفای
ثلثه غالب شدند و از غیب فوج فوج نصرت و تائید برای ایشان و تابعان ایشان فرود آمده رأی العین دیدیم که اجابت همان دعا است
بلکه امر باین دعا بشارت است بخلافت این بزرگواران بالجمله ازین آیات و امثال این آیات واضح شد که قومی از فضلای امت و کبرای ایشان
که صفت ایشان بهترین صفات باشد خلفای آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواهند بود چون خلافت این عزیزان متحقق شد و آن مواعید بر دست
ایشان منجز گشت بیقین دانستیم که خبر ایشان است که بطریق اجمال مذکور شد لیکن تا وقتیکه این عزیزان متصدی خلافت نشده بودند
و موعودات بسر انجام نیافته بود احتمالات ارشستی روی می‌نمود و خاطر بهر جانبی آمد و رفت میکرد درین حالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب غیب
متوجه گشتند به رؤیای قلیب و رؤیای میزان و رؤیای دلو و غیر آن حقیقت کار واضح شد و آن معمی حل گشت بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قولاً و فعلاً رجحان ایشان بر سائر قوم بیان فرمود و وصیت به اقتدای ایشان نمود که اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر و یمعنی در بسیاری از احادیث
بهر نهج بوید اگردید تا آنکه همه بهیئت اجتماعیه در حد تواتر بهم رسانید و یا معنی الیقین کلی حاصل شد الا لکل عار و متمرد والی آن لقیل الحق مع وضوحه
عناداً و تعنتاً بعد از آن در مرض اخیر اشارات ابلغ من التصریح بعمل آمد انتهاء الی انشاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم تفصیل همان اجمال است گویا همه آن

ان امور تمام کامل که بایشان خلافت خاصه بآن درست شده بود ثابت شد که در کلام آنحضرت است صلی الله علیه وسلم پس تعیینات آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا نغمی است که
سر نفیس در قرآن این عزیزان اندلا غیر بعد از آن صحابه مؤمن شدند بانقیاد شیخین و بیعت برای ایشان هر چند توجیه از جهتها درا کافر باشند مذاهب اجتهادی
سر او لیس سوء ظن است و آخر حقیقت تعبیر مقدمه ثالثه خدای تعالی حوادث خیر و شر را باجزای زمان توزیع ساخته و در عالم غیب هر حادثه بزمانه باز بسته
از آن حوادث سوز و براوقات چیزی که بشریعت معرفت آن درکار بود بر آخر پیغامبران بیان فرمود تا آن حوادث پیش از وقوع بدانند و در هر حادثه حکمی معین نمود
تا حکمت ابتلا باتمام رسد قال الله تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل لتفسدن فی الارض مرتین ولتعلن علوا کبیرا همچنین بر لسان پیغامبر
صلی الله علیه وسلم بیان فرمود که بعد زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا مدتی زمان خیر خواهد بود پس از آن تغیر کلی ظاهر خواهد شد و فتن عظیمه پیدا شوند و از جمله
آن حوادث سه فتنه بود و بود و دیگر که تخلل یا در میان آنها مبین ساخت و طرق این احادیث در نهایت کثرت است تا آنکه بحد تواتر رسید و علم بآن از شریعت
یقینی گشت از آنجمله حدیث صحیح خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم ینشأ اقوام تسبق ایمانهم شهاداتهم وشهاداتهم ایمانهم فرسا تیدوه لعدو والقه
رواه عمر بن الخطاب وعمران بن حصین وسهل بن سعد وغیرهم وتبدل اوضاع میشود که قرن اول تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قبیل هجرت تا وفات وقرن
ثانی خلافت حضرت صدیق وفاروق است وقرن ثالث خلافت حضرت عثمان تا آنکه از دوازده سال بر آمد و فتنها بر خاست بعد از آن فتنا را دوامی
که صفت آنها خواندید پیدا شد و از آنجمله حدیث عبد الله بن مسعود تزول رحی الاسلام لخمس وثلثین سنة فان یهلکوا فسبیل من هلک الخ وحدیث
ابی هریرة الخلافة بالمدینة والملک بالشام وحدیث حذیفة لا تقوم الساعة حتی تقتلوا امامکم وتجتلدوا باسیافکم ویرث دنیاکم شرارکم وحدیث کرز بن
علقمة قال اعرابی هل للاسلام منتهی قال نعم ایما اهل بیت من العرب والعجم اراد الله بهم خیرا ادخل الله علیهم الاسلام قال ثم ماذا یا رسول الله قال ثم
تقع الفتن کانها الظلل قال الاعرابی کلا یا رسول الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم بلی والذی نفسی بیده ثم تعودون فیها اساود صبا وحدیث
عتبة بن غزوان وانها لم تکن نبوة قط الا تناسخت حتی یکون آخرها ملکا فستخبرون وتجربون الامراء بعدنا وحدیث ابی عبیدة ومعاذ
بن جبل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدأ هذا الامر نبوة ورحمة ثم کائن خلافة ورحمة ثم کائن ملکا عضوضا ثم کائن عتوا وجبریة وفسادا
فی الامة الخ وحدیث عبد الله بن عمرو ان امتکم جعلت عافیتها فی اولها وان آخرهم یصیبهم بلاء وامور تنکرونها ثم تجیء
فتن یرقق بعضها بعضا الخ وحدیث ابی بکرة ثقفی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رأی منکم رؤیا فقال رجل انا رأیت
کان میزانا نزل الی ان قال ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان وحدیث سمرة بن جندب قال رجل رأیت کان
دلوا دلی من السماء الی ان قال ثم جاء علی فاخذ بعراقیها فانتشطت فانتضح علیه منها شیء وحدیث انس وسؤال بنی
مصطلق الی من ندفع صدقاتنا بعدک الی ان قال فان حدث بعثمان حدث فتبا لکم الدهر تبا وحدیث سهل
بن حثمه وبیع الاعرابی منه صلی الله علیه وسلم وقوله من یقضیه الی ان قال اذا اتی علی ابی بکر اجله وعمر اجله
وعثمان اجله فان استطعت ان تموت فمت وحدیث عمر رفعه رأیت عمودا من نور خرج من تحت رأسی
حتی استقر بالشام وحدیث عرفجه ثم رفع المیزان بعد عثمان وحدیث ابی هریره هلاک امتی علی ایدی غلمة من
قریش وحدیث ام هذا الاسدیة ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنة فقربها قلت یا رسول الله من خیر الناس فیها قال رجل
فی ماشیته الخ ومن حدیث سعد بن ابی وقاص قال عند فتنة عثمان اشهد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انها ستکون فتنة القاعد فیها خیر من
القائم الخ وحدیث اهبان صیفی جاء علی بن ابی طالب فدعاه الی الخروج معه فقال ان خلیلی وابن عمک عهد الی اذا اختلف الناس ان اتخذ سیفا من خشب

وحدیث ابی موسی قوله صلی الله علیه وسلم فی الفتنة کسروا فیها قسیکم واقطعوا فیها اوتارکم وحدیث خباب بن الارت
ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنة القاعد فیها خیر من القائم والقائم خیر من الساعی وحدیث عبد الله بن مسعود
رفعه تکون فتنة المضطجع فیها خیر من القاعد والقاعد خیر من القائم الخ وحدیث ابی هریرة ایها الناس اظلتکم فتن کانها
قطع اللیل المظلم الخ وحدیث ابی بکرة الا انها ستکون فتن الا ثم تکون فتنة القاعد فیها خیر من القائم وحدیث محمد بن مسلمة
قلت یا رسول الله کیف اصنع اذا اختلف المصلون قال تخرج بسیفک الی الحرة فتضربها به ثم تدخل بیتک الخ وحدیث حسن بن علی
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای بنی امیة یخطبون علی منبره رجلا رجلا فساءه ذلک فنزلت انا اعطیناک الکوثر وحدیث
وائل بن حجر رفع رسول الله صلی الله علیه وسلم راسه نحو المشرق فقال اتتکم الفتن کقطع اللیل المظلم فشدد امرها وعجله وقبحه
فقلت له من بین القوم یا رسول الله وما الفتن قال یا وائل اذا اختلف سیفان فی الاسلام فاعتزلهما وحدیث مرة بن کعب ذکر النبی
رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنة فقربها فمر رجل متقنع فی ثوبه فقال هذا یومئذ علی الهدی فاذا هو عثمان وحدیث علی مرتضی
مما عهد الی النبی صلی الله علیه وسلم ان الامة ستغدر بی بعده وحدیث ابن عباس قال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی انک
ستلقی بعدی جهدا قال فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینک ونیز از حدیث مرتضی رضی الله عنه اخره وان تؤمروا
علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم وحدیث جابر بن سمرة قال صلی الله علیه وسلم لعلی انک مؤمر
مستخلف وان هذه مخضوبة من هذه یعنی لحیته من راسه وحدیث حذیفة ذکر فتنتین وهدنة فقال فی الفتنة الاولی جاء ربنا الله بهذا
الخیر فهل بعد هذا الخیر من شر قال نعم دعاة الی ابواب جهنم وکلام سعید بن المسیب ثارت الفتنة الاولی فلم یبق من شهد بدرا احد ثم
کانت الثانیة فلم یبق ممن شهد الحدیبیة احد قال البغوی اراد بالفتنة الاولی مقتل عثمان وبالثانیة الحرة وحدیث عبد الله
بن مسعود انکم سترون بعدی اثرة وامورا تنکرونها الخ وحدیث ابی ذر کیف انت اذا کانت علیک امراء یمیتون الصلوة او یؤخرونها
عن وقتها وحدیث ابی ذر یا ابا ذر کیف انت اذا غمر الدم احجار الزیت الخ وحدیث ابی سعید الخدری یوشک ان یکون خیر مال المسلم غنم
یتبع بها شعف الجبال وحدیث ابی ثعلبة الخشنی فی تفسیر قوله تعالی علیکم انفسکم حدیث صلی الله علیه وسلم فی آخره فان وراءکم ایام الصبر
فمن صبر فیهن کان کمن قبض علی الجمرة وحدیث عبد الله بن عمرو کیف انت اذا بقیت فی حثالة من الناس مرجت عهودهم واماناتهم
واختلفوا فکانوا هکذا وشبک بین اصابعه الخ وحدیث ذی الزوائد فی خطبة حجة الوداع الا هل بلغت قالوا اللهم نعم ثم قال اذا
تجاحفت قریش الملک فیما بینها وعاد العطاء رشاء فدعوه وحدیث ابن مسعود رفعه ما من نبی بعثه الله فی امته فی قبلی الا کان له
من امته حواریون واصحاب یاخذون بسنته ویقتدون بامره ثم انها تخلف من بعدهم خلوف یقولون ما لا یفعلون ویفعلون ما لا یؤمرون
فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن الخ وحدیث عرباض بن ساریة ذکر خطبة النبی صلی الله علیه وسلم فیها فسترون من بعدی اختلافا
شدیدا فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ بالجمله ما نماز و روزه و زکوة و حج را بیقین میدانیم که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ما را بآن امر فرموده و درهمین وزن از یقین میدانیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد زمان خود مدت تخیرت
وصف نموده خلافت آن ایام را خلافت رحمت گفته وآنرا زمان عافیت شمرده و بعد از آن از فتنه عظیمه انذار کرده وآنرا ملک
عضوض خوانده و زمان ملک شمرده و در زمان اول مردمان را ترغیب بجهاد فرموده و بقتال تحت رایت امام وقت تاکید نموده و در

زمان ثانی بتکسیر تیتی وقلعِ آثار و دور بودن از میانِ مردمان ارشاد فرمود چنانکه بیقین میدانیم که معراج البته بوده است
و عذابِ قبر البته بودنی است و دجال پیدا شدنی است و امام مهدی خلیفه خواهد بود و حضرت عیسیٰ نزول خواهد نمود و در همین قرن
بیقین میدانیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقتلِ حضرت عثمان و آنچه مترتب است بر وی اشاره کرده و آن زمان را زمانِ فتنه آسیے
نام نهاده و همچنین آنحضرت قرآن بسیار بوضوح پیوست فتنِ زمان نموده اند که تدور رحی الاسلام بخمس وثلثین سنة وتعین مکان
نزول و گره شر فتنه مدینه خواهد بود چنانکه گفته الا ان الفتنة ههنا حيث يطلع قرن الشيطان وصورتِ فتنه بیان کرده اند متی تقتلوا
امامكم وتجتلدوا باسيافكم ويرث دنياكم شراركم و هیچ کس را نام برده اند که در زمانِ خیر متولی خلافت خواهند بود صدیق اکبر و عمر
فاروق و ذی النورین و در زمانِ فتنه بحضرت مرتضیٰ بیعت کنند لیکن خلافت او منتظم نشود و قوم برے وی مجتمع نشوند الی غیر ذلک
تا آنکه برای العین دانستیم که مراد همین حالت است که بعدِ قتلِ حضرت عثمان بظهور آمد از اختلاف ناس حرب جمل و صفین بعد آنهم
بضرورتِ عقل دریافته شد که هر چند برای مرتضیٰ بیعت کرده اند و خلافت منعقد ساختند و در حکمِ شرع که بنای آن مظنات است
لازم شد اطاعتِ او لیکن مرادِ حق اصلاحِ عالم است که خلافت وسیله آنست که برای تقریبِ آن مقصود مشروع ساخته اند و اگر
مرادِ حق سے بود از وجود تخلف نمیشد و مرتضیٰ در خلافت مانند نفر در دوانِ ثانی نبود و نه مانند جارحه برای اتمامِ مرادِ حق و مردم
مامور نشدند که تحتِ رایتِ او قتال کنند چنانکه مامور شدند بقتال تحتِ رایتِ مشایخ ثلثه و مطابق آنچه ازین احادیث مفهوم شد بمعاینه
در خارج دیدیم که هنگامِ حضرتِ مرتضیٰ عنایتِ الٰهی که سابق فوج فوج نازل می شد مستتر گشت کوشش بسیار نمودند لیکن ثمرات
و خیرات که عبارت از الفتِ مسلمین فیما بینهم و ترکِ منازعه است و اتفاق بر جهادِ کفار و روز بروز شکست بر کفار فتاده و دیانت
نهاد و معنی ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا بصورت نه بست و تمکین فی الارض برای دفع کفار و اعلاء
کلمة الاسلام متقرر بود واقع نشد و اتصل الی موت [illegible] شانه . [illegible] در زمانِ [illegible] گشت و تمامِ مسلمین حکیم اذ نافذ نشده و
مسلمین [illegible] و [illegible] هیچ عاقلی برین معنی انکار نمیتواند کرد چنانکه نمیتواند انکار نمود که آفتاب امروز از مشرق طالع
[illegible] که غیر از الی الصیرت [illegible] سد سے بهر نظر مهر من جلوه میکند لیکن + کس آن کرشمه نه بیند که من
[illegible] آنست که انبیا برامتِ خود و خلفا بر رعیتِ خود فضیلتے که یافته اند سرّ آن وتخ در آن جارحه تدبیرِ الٰهی
بودن است و واسطهٔ اصلاحِ عالم شدن واین سرّ وتخ در خلفای ثلثه علی وجهه متحقق بود بشهادة النقل والعقل و در حضرت مرتضیٰ
نه هر چند همین در حق وی رضی الله عنه نقصی پیدا نگردد زیرا که وی ساعی بود در اقامتِ دین اگر چه میسر نشد لیکن فضیلتِ جارحه
الٰهی بودن دیگر است و آن اگر می بود احکامِ خلافت خاصه از وی متخلف نمی شد و این اقوی وجوه فضیلتِ مشایخ ثلثه است بر
حضرت مرتضیٰ تفاضلِ اصحاب یمین باهم باعتبار صحتِ نیت و کثرتِ عمل است و تفاضلِ این بزرگواران باهم باعتبار مانند نَی در دست
نائی بودن است و مانند حجر در دستِ رامی وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى بوئی است ازین بوستان و اتی مکاثر بکم الامم رمزے
است ازین داستان آنحضرت صلی الله علیه وسلم باعتبار صحتِ نیت افضل نشدند از انبیا کرامتِ ایشان کم بود از امتِ
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه هر چند همت بیشتر جارحیتِ فیوضِ الٰهی قوی تر سے تشریف دست شاهان چوگان برد و لیکن +
نے گوی روز میدان چوگان چه کار دارد + آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب فتح مکه متزاید نشدند در نبوت خود و او صاف

